یادداشتها و رهاوردهای سفرِ نیویورک

...در بهشت شدّاد!

آمریکای متمدّن،

آمریکای متوحّش



جلال رفیع



در بهشت شدّاد!...

یادداشتهای سفر به نیویورک

جلال رفیع

گر انگشت سلیمانی نباشد   چه خاصیت دهد نقش نگینی

یادداشتها و رهاوردهای سفر نیویورک

...در بهشت شدّاد!

آمریکای متمدّن، آمریکای متوحّش

نوشتهٔ

جلال رفیع



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۹

سرشناسه : رفیع، جلال، ۱۳۳۳ -
عنوان و نام پدیدآور: یادداشتها و رهاوردهای سفر نیویورک... در بهشت شداد!: آمریکای متمدن، آمریکای متوحش / نوشته جلال رفیع
مشخصات نشر : تهران: اطلاعات، ۱۳۸۳
مشخصات ظاهری : [۵۳۵] ص. [۹] ص. تصویر
شابک : 978-964-423-178-0
یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۹ (فیپا)
یادداشت : عنوان دیگر: ...در بهشت شداد!
عنوان دیگر: ... در بهشت شداد!
عنوان دیگر : ... در بهشت شداد!: آمریکای متمدن، آمریکای متوحش
موضوع : سفرنامه‌ها
موضوع : نیویورک ـ سیر و سیاحت ـ قرن ۲۰م
شناسه افزوده : مؤسسه اطلاعات
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۳ ۲ی ۷ر/F۱۱۹
رده‌بندی دیویی : ۹۱۷/۴۷۴۷
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۱۱۳ ـ ۸۳م



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت‌جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶ـ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن‌دفترتوزیع‌وفروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شمارهٔ (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن : ۶۶۴۶۰۷۳۴

...در بهشت شداد!

نوشتهٔ جلال رفیع

حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۳۷۰ چاپ هشتم: ۱۳۸۹ شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۰ـ۱۷۸ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ ISBN: 978-964-423-178-0

فهرست مطالب

المسافر کالمجنون؟!	۱۵
به سوی قارهٔ آمریکا	۳۵
سینمای هوایی؟!	۳۷
اینجا نیویورك است!	۴۵
تکنولوژی و مسائل شرعی!	۴۷
از کنسرت شجریان...؟	۵۱
سازمان سخنرانی ملل!	۵۴
سخنرانی من!؟	۶۷
روانکاوی تمدن و تکنولوژی	۷۰
آمریکای دانش و پژوهش	۷۴
روییدن دوبارهٔ دست و پای قطع شده!	۷۶
امپایراستیت	۷۷
بیش از ۵ هزار پزشك ایرانی	۷۸
نطق امیر (بی) کویت!	۸۱
پای منبر «جرج بوش»!	۸۸

در جلسه شورای امنیت	۹۸
صدام و اعترافات صریح آمریکایی ها	۱۰۵
کمکهای تسلیحاتی آمریکا به عراق	۱۰۸
حتی تسلیحات هسته ای؟!	۱۱۰
یا اولی الابزار!	۱۱۶
عراق و تدارك «سوپرگان»	۱۱۷
اعترافات سفیر کویت درآمریکا	۱۲۱
کمك ۳۰ میلیارد دلاری!	۱۲۳
تحلیلها و پیش گوییهای کارشناسان آمریکا	۱۲۷
فرمایشات(!) اسحق رابین	۱۳۲
تانکهای عراق ۴ برابر تانکهای فرانسه!	۱۳۳
ایران و عراق خنثی کننده یکدیگر...	۱۳۷
سلطه قطب صنعت بر قطب مواد خام	۱۴۲
ملاقاتهای وزیر خارجه ایران	۱۴۹
وقتت تمام شده آقای وزیر!	۱۵۲
با شوارد نادزه و...	۱۵۴
با وزیر خارجه انگلیس	۱۵۵
قالی مصدق و کتیبهٔ کورش	۱۵۸
تخت جمشید فارس و تخت جمشید نفس	۱۶۱
گفتگویی گرم با وزیر خارجه پاکستان	۱۶۳
موزه مشکوك!!	۱۶۴
دخالت موسیقی در سیاست!	۱۷۰
غوغای شجریان درمیدان روابط ایران و انگلیس!	۱۷۳
هارلم!	۱۸۴
آمریکا و مسألهٔ جمعیت	۱۹۴
سیاهان آمریکا	۱۹۵
هر روز ۱۰ میلیون دلار نذر اسرائیل!	۱۹۷

گدایان حقوقدان!	۲۰۱
دیدار با ۳۰۰ متخصص و استاد ایرانی	۲۰۸
تانکهای عراق بیشتر از تانکهای ناتو!	۲۱۴
فرهنگ شما مغولها را عوض کرد!	۲۱۵
با استاد فرشچیان در باغ مینیاتور	۲۲۲
تابلوی یك میلیون و ۴۰۰ هزار دلاری!	۲۲۵
خر کامل!	۲۲۸
موسم می زدن و بوس و کنار!	۲۲۹
کاروان «بنان»	۲۳۰
برهنه پوشان نیویورك!	۲۳۶
ویتنامی دیگر، با «ایدز!»	۲۳۸
انقلاب جنسی و ۹ میلیون همجنس باز!	۲۴۰
تظاهرات لزبین ها! (همجنس بازان)	۲۴۲
ناتورالیست ها، برهنگی کامل!	۲۴۴
لذّتهای چندش آور!	۲۴۴
ایدز، اعتیاد و آمار!	۲۴۶
در کتابخانه کامپیوتری نیویورك	۲۵۱
نه صنعتی نه سنتی!	۲۵۵
آرشیو تصویری	۲۵۷
کنترل فرهنگ؟	۲۶۱
تماس سیستم ها به جای تماس افراد	۲۶۲
ساختار اجتماعی آمریکا در جامعه جدید	۲۶۴
رقص خیابانی و جشن کلامبوس دی	۲۶۷
پیشرفت دانش و آموزش	۲۶۸
ارتباطات، بوروکراسی و طبقهٔ متوسط	۲۶۹
خانواده، درد بی پدری	۲۷۲
جرایم و آمار در ایالات متحده	۲۷۴

وجوه مثبت و منفی و رابطهٔ آنها ۲۷۶
مسألهٔ جوانان آمریکایی ۲۷۹
با اساتید دانشگاهها ۲۸۳
زبان و ادبیات فارسی در نیویورك ۲۸۴
مدرسه ایرانیها ۲۸۹
در کلیسای سنت پاتریکس ۲۹۳
بازار بورس و مجسمه آزادی! ۲۹۷
ساختمان دوقلوی ۱۱۰ طبقه ای ۳۰۳
موزه ای در داخل یك ناو! ۳۰۶
حافظه و هویت تاریخی ۳۰۸
موزهٔ تاریخ طبیعی ۳۰۸
جوانان عصیانگر ۳۱۱
سخنرانی بنده (!) در مسجد نیویورك ۳۱۳
فقه حوزوی و فقه دانشگاهی ۳۱۵
غرب و غرب شناسی ۳۱۶
کورتاژ فکری؟! ۳۱۸
موضوع شناسی و اجتهاد ۳۱۹
تفقه فردی و تفقه اجتماعی ۳۲۱
عصر امواج ضالّه! ۳۲۲
آزادی در سیستم خبری غرب ۳۲۴
در دنیای قیمتها، کالاها، پلها، ساختمانها و مجسمه ها ۳۲۶
بزرگترین پل جهان ۳۲۷
منهتن و زنان سورچی! ۳۲۹
باز هم مجسمه آزادی و ساختمان ۱۱۰ طبقه ۳۲۹
بار دیگر کلیسای سنت پاتریکس ۳۳۰
وجوه مثبت، علتها، آمار و ارقام ۳۳۲
غربیها و دانشمندان ۳۳۳

تکنولوژی و مثبتات دیگر ۳۴۱
سیستم متکی بر ممنوعات! ۳۴۳
سیتی بنك ۳۴۵
ارزش «وقت» ۳۴۶
مترو ۳۴۸
جابجایی ابرها! ۳۴۸
کامپیوتر ۳۴۹
توزیع روزنامه ۳۵۰
از غربیها هم می شود آموخت! ۳۵۱
پزشك خانوادگی ۳۵۳
تلویزیون و کودکان ۳۵۴
فحشا ممنوع است!! ۳۵۵
مباحثه با دانشجویان دربارهٔ آمریکا و ایران ۳۵۸
آتش زدن پرچم آمریکا، چرا؟ ۳۵۹
افکار عمومی در آمریکا... ۳۶۲
قطع رابطه با آمریکا، بد یا خوب؟! ۳۶۴
«مرگ بر آمریکا» چه معنایی دارد؟ ۳۷۲
شناخت طبقات و گروههای مختلف در آمریکا ۳۷۷
جریانهای فکری و فرهنگی ۳۸۳
گرایش به مذهب و معنویت ۳۸۵
زبان و ادبیات فارسی ۳۹۰
موسیقی، فیلم، نقاشی و... ۳۹۱
۱۰۸ نشریه برای ایرانیان ۳۹۲
دیدار با اعضای جامعهٔ اقتصادی اروپا ۳۹۴
جهان «بینی»! ۳۹۵
شیوخ خلیج فارس در دفتر ایران ۴۰۰
منفیها و معایب در جامعه آمریکا ۴۰۱

سرقت از کامپیوتر! ۴۰۲
۵ میلیون رابطه جنسی میان پدر و دختر ۴۰۳
کاندوم دولتی و مدارس راهنمایی! ۴۰۵
قصه زندگی تلخ یك ایرانی ۴۰۷
ابتکارات مثبت ۴۱۰
هشدار ایدز! ۴۱۳
باطن غرب و آمریکا چیست؟! ۴۱۴
مبارزه با آمریکا یعنی چه؟ ۴۱۶
بهشت شداد چیست؟ ۴۱۸
تمدن غرب و مسألهٔ ادراك روحانی ۴۲۱
بازار در حال انفجار کتاب! ۴۲۱
«چامسکی»، «بلوم» و «بل» ۴۲۲
انسداد اندیشه آمریکایی ۴۲۳
افشای سازمانهای امداد جهانی ۴۲۴
فاجعهٔ توقف فکر و تفکّر! ۴۲۶
بحران هویت در تمدن امروز ۴۲۷
صنعت و نبوّت! ۴۲۹
جهان شناسی و قوّه استنباط فقیه ۴۳۲
اسلام در زندان مسلمانان! ۴۳۵
فلسفه در آمریکا ۴۳۶
مذهب در آمریکا ۴۳۷
غربیها و مسأله تبلیغات ۴۴۵
شیوهٔ نشریات غرب ۴۵۳
سیستم حزبی و تبلیغاتی ایران! ۴۵۴
شیوه هایی که جوانان را از مذهب فرار می دهد ۴۵۶
وسایل ارتباط جمعی در غرب ۴۵۸
غزل و شعار سیاسی! ۴۵۹

غرب، شیوه های تابیدن یا وزیدن! ۴۶۰
آزادی موجی!، آزادی اموات؟! ۴۶۱
غربگرایی سطحی، غرب ستیزی سطحی ۴۶۲
تبلیغ، موسیقی، خشونت و روابط جنسی ۴۶۵
موسیقی ایرانی و موسیقی غربی ۴۶۷
عشق و معاشقه در شرق و غرب ۴۶۹
سانسور درعرصه سیاسی و جنسی ۴۷۰
آموزش جنسی ۴۷۱
خطر گرسنگی جنسی ۴۷۲
کاربرد زور و خشونت ۴۷۵
مقابلهٔ فرهنگ با فرهنگ ۴۷۸
نهی و منع، راه حل نیست ۴۷۹
نظم و انضباط قبرستانی! ۴۸۱
اجتهاد ۴۸۱
خدا با کیست؟ غرب یا شرق؟! ۴۸۲
شرق هم استعمارگر بوده؟ ۴۸۵
همه چیز در اختیار آمریکا نیست ۴۸۷
تمدن غرب و دستاوردهای مثبت و منفی ۴۸۸
آیا بحران سوسیالیسم، بحران سرمایه‌داری هم هست؟ ۴۹۰
جریان بین المللی اخبار، اطلاعات و ارتباطات ۴۹۲
۴ هزار دلار برای یك خبر! ۴۹۳
همه خبرنگارها مزدور سیا؟! ۴۹۴
۳۰ هزار روزنامه و ۳۸ هزار مجله ۴۹۵
سلطهٔ فاجعه آمیز بر وسایل ارتباط جمعی ۴۹۸
ادامهٔ بحثها... و پرواز به سوی ایران! ۵۰۲
باز هم بلای تکنولوژی! ۵۰۴
دریای سیاست و کفهای آن! ۵۱۱

آفتاب و آفتابه! ۵۱۳
در فرودگاه مهرآباد ۵۱۴
سرقت در هواپیما! ۵۱۴
«توکُلتُ» علی الله! ۵۱۵
وظایف و فعالیتهای هیأت نمایندگی ایران ۵۱۸
آلبومك عکس ۵۳۵

المسافر كالمجنون!؟

ـ بگذارید خیالتان را راحت کنم! کتابی که در دست شماست، ضمن آنکه از حیث طرح و شرح «خوب و بدِ» جامعه آمریکا و به طورکلی «غرب» درمطبوعات پس از انقلاب شاید کاری بی‌سابقه و همچنین واقعاً حسّاس و خطیر بوده است، نه سفرنامه است، نه قصه و مقاله ومقامه. نه خاطرات است، نه گزارشات(!). نه مباحثه است، نه مناظره. نه خبر است، نه اظهارنظر. نه اظهار فضل و نه هیچ چی!! همهٔ اینها است! همهٔ اینها هست، هیچکدام نیست. مجموعه‌ای است عمدتاً و عمداً مثل خود سفر؛ با همه تنوع و حتی تهوّعی که گاه خاصّ سفر است. یادداشتهایی است عمدتاً و عمداً به عنوان و به بهانه سفر. سبك و سیاق کار، همین را روایت می کرد. روایت صادقی است از «المسافر کالمجنون»، که از هر سر بخوانید یکی است(!)، امّا به هر حال بهتر است با حذف دومین سرکه همان «كَالْ یا کَلِ» مجنونش باشد، باشد!!

ـ این یادداشتها در طول چند ماه متوالی، برای چاپ در روزنامه اطلاعات، روز به روز در تهران بازنویسی شده است. روز به روز، نه یکباره و یکجا. بنابراین نه چنانکه کتاب را می نویسند و برای صیقل دادن و سمباده(!) زدنش فرصت و فراغت بسیار دارند؛ بلکه هر روز برای روز بعد و حتی گاهی همان روز برای همان روز.

ـ انتشار این یادداشتها (در روزنامه اطلاعات) حداقل به سه دلیل طول کشید: اول آنکه من به بهانه سفر در پی تحقیق و پژوهش رفته بودم. بیش از آنچه معمولِ

سفر است. از طریق کتابخانه ها و دانشگاهها و پژوهشکده های رسمی و خصوصی. و گاه تا نیمه شب، همراه با پژوهشگرانی باسابقهٔ حتی دهسال تحصیل و تحقیق در آمریکا.

بنابراین، گزارشهای مستند، نسبتاً تازه، شامل آمار و ارقام، حاصل مطالعات مبسوط، دربارهٔ صنایع پیچیده و پیشرفتهٔ نظامی عراق و نقش غربیها در این تجهیز و تسلیح، همچنین درمورد بیماری جهانگیر و کشورگشای ایدز(!)، همین طور درخصوص ویژگیهای جامعه متمدن و وحشی آمریکا و «امثال این مسائل»، رهاورد سفر من بود. درواقع گاهی متن گزارشها و تحقیقات را منعکس کرده ام نه لزوماً با چشم دیده ها را.

دوم آنکه خواننده های مختلف این یادداشتهای سفری با آنکه به صنوف و طبقات مختلف (اعم از مشاهیر و غیرمشاهیر!) تعلق داشتند و همین وضعیت گاهی کار را مشکل تر می کرد، امّا مجموعاً نیروی واحدی بودند برای اصرار بسیار و ترغیب و توصیهٔ مؤکد به منظور استمرار. یکی دو بار نیز اعلام کرده بودم که حال و مجال استمرار یادداشتهای سفر را ندارم، امّا نامه ها و تلفنها و پیغامهای مکرر و غیرقابل انتظار نسبت به ادامه کار مرا سخت تحریض می کرد.

سوم آنکه گرچه در آمریکا زندگی نکرده ام، امّا در اروپا (هلند) مدتی ـ نه مدید ـ زیسته ام و همچنین در آسیای خودمان گشت و گذاری داشته ام (البته ریشمان را در آسیا سفید نکرده ایم!). از دیده ها و تجربه های این سفرها نیز به اقتضای مقام و موقع بهره گرفته ام.

ـ کمتر دوست داشته ام گزارش سفر بنویسم. اما معتقد بودم که دربارهٔ «آمریکا» باید نوشت. میان آمریکایی ها و ایرانیها، بویژه پس از پیروزی انقلاب، جنگ و ستیز بسیار بوده است و «زین قصه هفت گنبد افلاك پر صداست». چگونه می شود دوازده سال سیزده سال «مرگ بر» گفت و حتی یك بار هم آن جامعهٔ «مرگ بر» را ندید یا تازه ترین روایات معتبر از زبان قلم راویان آشنا را نشنید و نخواند؟

نیك می دانستم که یادداشت نوشتن در این باب، برای مخالف و موافق، به هر حال جذبه و جاذبه دارد. و نیز می‌دانستم که در قالب سفر و همچنین به بهانهٔ سفر و دیدنیهایش، فارغ از سوءظنها و خط کشیهای سیاسی و سطحی روزمره، می توان، گفت و نوشت. و می توان پای استدلال را نیز ـ نه آن پایی که به قول مولوی چوبین بود! ـ به

میان کشید.

ـ برخلاف برخی از تصورات بلاتصدیقات(!) من اگر در خلال این یادداشتها حرف تازه ای زده باشم، چنان نبوده است که قبل از سفر اصلاً بدان باور نداشته ام و فقط در آمریکا چشم و گوشم باز شده است!! برای من هیچ سفر «آفاقی»یی به اندازهٔ این دوازده یا سیزده سال سفر «انفسی» انقلاب (اگر بد بوده است و اگر خوب بوده است) در جهت تحصیل دانش و تجربهٔ بیشتر و بهتر مؤثر نبوده است. البته تأثیرات مهم دیگر از جمله همین سفر نیز در جای خودش و درمرتبهٔ بعد از آن، امری است بدیهی و غیرقابل انکار.

ـ «مقدمات سفر» را به مدد طنز و تمثیل روایت کرده ام. اگر مستقیماً متن را می‌طلبید و خطاب به طلاب ناشی‌یی مانند من می‌گویید: «علیکم بالمتون لا بالحواشی»، پس مقدمات سفر را نخوانید و یکسر بروید به سراغ متن، با دسته کلید فهرست و با چراغداری تیترهای اصلی و فرعی. زیرا من در مقدمات سفر، به اقتضای حال و هوای روز و روزنامه و روزگار، قلم زده ام و خواسته ام که در شروع این کار جدید تقریباً فقط طنز گفته باشم! قلم را با این شیوه تمرین دادم، ورزش و نرمش دادم و گرم کردم تا بعد وارد گودش کنم. نیز، تاتصور نشود که این گود جدید، گودال قتلگاه جدید است! بنابراین، هدف اصلی در «مقدمات سفر»، تحفه طنز آوردن بوده اگر چه تحفه نطنز باشد! شاید با این شیوه می‌توانستم در باب سفر به آمریکا و نیز در باب بحثهای حسّاس سیاسی و احساسی(!) و فکری و فرهنگی له و علیه، به خواننده بگویم: خیلی سخت نگیر(!) بااین حال و احوال است که داریم باهم به آمریکا می‌رویم!

باید بپذیریم که سخن گفتن از خوب و بد جامعه آمریکا، درکشور ما امر فوق العاده حسّاس و احساس برانگیزی است. ناچار طنز را به کمك گرفته ام. شاید توانسته باشم بدین ترتیب برخی حساسیّتهای منفی بیمورد و وقت تلف کن را بکاهم و نگاهها را تلطیف کنم، تا حصار مثبت و منفی سیاست و سوءتفاهم، ارتباط منطقی و معمولی میان این یادداشتها و خوانندگانش را در میان نگیرد و فرصت فکر کردن همیشه فراهم باشد! نمی‌خواستم به نصیحت «اگر می‌خواهی فکرکسی را از کار بیندازی، اعصابش را بمباران کن» عمل کرده باشم!

ـ اصلاً و ابداً ادعا نمی‌کنم که آمریکا را شناخته‌ام. من آمریکای «مرگ بر» را فقط از دریچه مکانی نیویورك آن هم در یك فرصت زمانی کوتاه، اما البته در سال پرهیاهو و پرحادثهٔ اشغال ناگهانی کویت توسط عراق، دیدار کرده‌ام! پس به این معنا من فقط «در» بهُشت شدّاد را دیده‌ام. آری «درِ بهشت شدّاد»! و البته اهل تحقیق و تاریخ می‌دانند که مهمترین و معنادارترین فصلِ تراژدیك اسطورهٔ بهشت شدّاد، در همانِ «در»ش بوده است!

ـ تعدادی از صفحات «مقدمات سفر» را حذف کرده‌ام تا چشم زخم نرساند!

ـ سرکلیشهٔ ثابتی که هر روز در روزنامه اطلاعات بر صدر متون ویژهٔ یادداشتهای سفر قرار داشت، در آغاز این کتاب نیز آورده شده است.

ـ شاید حاجت به توضیح نباشد که درمتن کتاب، هر جا به اصطلاح «خط تیره» رادر آغاز سطر یافتید، گوش کنید(!) حتماً کسی دارد حرف می‌زند!

ـ گزارشی نیز درباره سازمان ملل و وظایف دفتر نمایندگی ایران وجود داشت که آنرا جداگانه در پایانِ کتاب آورده‌ام.

ـ و کلام آخر اینکه، من خود نخستین نقد کنندهٔ این یادداشتهای سفر بوده‌ام. زمستان سال ۶۹، روزنامه کیهان، صفحه دوم، طنز ناتمام ماندهٔ «در بهشت زهرا»، «یادداشتهای سفر به جهنّم». اما غیر از خود من، دوست قدیمی و صمیمی‌ام نیز که حالا چهره «گل آقا»یی‌اش چشمگیرتر است درِ ستون «دو کلمه حرف حساب» روزنامه اطلاعات و نیز در ستون «تذکرة المقامات» مجلهٔ گل‌آقا، با صاحب این یادداشتها مزاحات بسیار فرمودند و خوب فرمودند(!) که:

اگر با دیگرانش بود میلی   چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟!

جلال رفیع

مقدّمات سفر!

(به روایت طنز و تمثیل)

... اولین قاشق غذا را که بالا بردم (با «بالا آوردم» اشتباه نکنید!) دستی از پشت سر، از صندلی کنار پنجره هواپیما، روی شانه‌ام نشست و بلافاصله صدایی با لهجه‌ای ـ گمان می‌کنم ـ نیمه اصفهانی نیمه انگلیسی! آهسته در گوشم پیچید:

ـ اکسکیوزمی، سر!

(فوراً به یاد فیلم به اصطلاح روشنفکری «زیر پوست شب» افتادم در سینما کاپری سابق که مثلاً ویژهٔ روشنفکران و دانشگاهیان بود و «عقیلی» در آن فیلم به لهجه غلیظ ترکی از یکنفر می‌پرسید: ... چن یو اسپچ انجلش...؟!)

ـ بله بفرمایید!

ـ می‌بخشین، شوخی می‌کنم. راه سفر باصحبت و رفاقت کوتاه میشه!

ـ یس، سر!... الرفیق ثم الطریق!

ـ چی فرمودین؟!...

ـ می‌فرمودین!...

ـ ... آها یادم اومد، راستی غذاتون از دهن نیفته، می‌خواستم بپرسم توی این هواپیما مگه چند دفعه ناهار میدن؟!

ـ چطور؟

ـ آخه، دو سه ساعت قبل که سوار هواپیما شدیم ناهار دادن، الان می بینم شما و آقایون دوباره دارین ناهار می خورین!

ـ این ناهار نیست، شام اوله! شاید هم شام اول و آخر!

ـ ملتفت نشدم!

ـ مستحضر هستید که هواپیمای ما مختصری تأخیر پرواز داشت؟! قرار بود ساعت ۱۰/۵ صبح پرواز کنیم، حدود ۵/۵ بعدازظهر پرواز کردیم! فلذا فضیلت ناهار اول وقت را در پاویون دولت درك کردیم و ساعت ۱/۵ بود ـ گویا ـ که به ما ناهار دادند. بعد که سوار هواپیما شدیم، وقتی به مسافران ناهار دادند ما چای و شیرینی خواستیم. پس از چند ساعت، حالا که به شما چای و شیرینی غروبانه(!) را می‌دهند ما پس‌انداز ناهارمان را داریم به جای شام می خوریم! داریم قضای ظهر را به جای می آوریم!...

ـ عجب! در پاویون دولتی ناهار هم میدن؟ پس چرا در پاویون ملتی ناهار ندادن؟... راستی فرمودین «پاویون دولت». شما از مقاماتین؟!

ـ بله، نخیر، نخیر!

ـ ولی از محاسنتون پیداست که...

ـ والله بنده مقاماتی ندارم، ازمقامات فقط محاسنش را دارم! ملاحظه می کنید که کامل هم نیست!

ـ بالاخره دستتون به مقامات هواپیمایی که می‌رسه. شمارو به خدا به آقایون بفرماین امروز زن و مرد مسافر با بچه و پیر و مریض حدود هفت ساعت در پاویون معطل هواپیما بودند. گشنگی، تشنگی، شلوغی، ناهار، نماز، بچه‌ها گریه و زاری، یکی بچه عوض می کرد، یکی چرت می‌زد، یك شیر تو شیری بود که... خلاصه این رسمش نیست، یك فکری، یك طرحی... پاویون ملت هم مثل پاویون دولت!... اول نماز بعد از ناهار!

همسفران

روز شنبه ۳۱ شهریور ۶۹ (۲۲ سپتامبر ۹۰ و اول ربیع‌الاول ۱۴۱۱) عازم فرودگاه مهرآباد شدم...

... اول باید به فرانکفورت سری می‌زدیم و بعد از آنجا پروازکنان به طرف شهر شیطان ـ نیویورك ـ حرکت می‌کردیم و البته همین کار را هم کردیم! وزیر خارجه کشورمان و تنی چند از معاونان و مشاوران وزارت خارجه، اعضای هیأت بودند. از وزارت داخله! هم دکتر مهدی‌زاده بود که نماینده گناباد در مجلس است و ایضاً حقیر فقیر که نمایندهٔ همسایهٔ گناباد (تربت حیدریه) در بنده منزلْ هستم!

به اعتبار صمیمیت ونیز رسمیت، همه ما اعضای اصلی هیأت بودیم. اما به اعتبار اینکه بنده مسؤولیت سیاسی خاصی برعهده نداشتم و در هر جایی و هر جلسه‌ای به طور «مستمع آزاد» شرکت می کردم، خودم را عضو علی البدل یك هیأت رسمی سیاسی می‌دانستم که برای شرکت در اجلاس سالانهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورك عازم آمریکا بود.

اعضای این هیأت عبارت بودند از: دکتر ولایتی وزیر خارجه و طبعاً سرپرست هیأت، دکتر مهدی‌زاده نماینده مجلس شورای اسلامی، آقایان واعظی، خرّم، زمانی، قدیری، انصاری و سلیمیان. به ترتیب، معاون اروپا و آمریکای وزارت خارجه، مسؤول ستاد قطعنامه ۵۹۸، مشاور وزیر و سرپرست بخش کامپیوتری وزارت خارجه، مدیرکل اطلاعات و مطبوعات، معاون مدیرکل وزارتی و رئیس دفتر وزیر، کارشناس تشریفات. بنده هم عضو هیأت و به قول علمای اعلام، در «صفّ نعال»!... همسفران دیگری هم از وزارت خارجه بودند که بعداً به ما ملحق شدند. علاوه بر آقایان فوق الذکر، حضرات آقایان خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و دکتر افتخار جهرمی عضو شورای نگهبان و سرپرست دفتر خدمات حقوقی ایران در قضایای لاهوی (یعنی پرونده های قضایی دادگاه لاهه) نیز در این سفر همراه بودند، اما رفیق نیمه راه بودند! آقای خاتمی با آقای امین‌زاده (معاون) و چند نفر از دیگر برادران و متصدیان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی عزم کوبا داشتند و هلند مقصد آقای افتخار جهرمی بود. هر دو بزرگوار در فرانکفورت از جمع همراهان و همسفران جدا شدند.

شام پاین!!

... نگاهم به آسمان است و همچنان تصویر فرودگاه مهرآباد و لحظات هفت ساعتهٔ تأخیر را در ذهن دارم. دوستان و همراهان وزارت خارجه را بعضاً به چهره

می شناختم و بعضاً به اسم. آقای خرّم را به قول طنزآمیز خودش «چهرتاً» می شناسم. سال ۶۲ وقتی به دعوت کره شمالی عازم شرکت در کنفرانس بین المللی روزنامه نگاران بودیم و وارد چین شدیم، ایشان را به عنوان سفیر جمهوری اسلامی ایران در آنجا زیارت کردیم. یکی از دوستان هنگام معرفی ایشان می گوید: برادرمان آقای تولستوی! مسؤول جنگ و صلح!

* * *

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر   نسیم خاك مصلی و آب رکناباد!

«حافظ»

... هواپیمای «ایران ایر» در حال عبور از آسمان آبی آسیا و آماده ورود به آسمان اروپاست و من به تعبیر شاعران موج نو از تنگنای پنجره به فراخنای آسمان می نگرم و می پرسم: «به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است»؟! (خنده حضار...)

ـ «شام پاین می خوریم»!

دکتر مهدی زاده مزاح می کند. به لهجه اصفهانی می گوید: شام پاین می خوریم! منظور این است که از هواپیما که پیاده شدیم در پایین یعنی در کنسولگری شام خواهیم خورد. دکتر مهدی زاده نماینده مجلس از همان فرودگاه مهرآباد سرشوخی را باز کرده و ادخال سرور در قلوب مؤمنین را آغاز کرده بود. «مجلس باید در رأس همه امور باشد»! به هر مناسبتی (وقت ناهار، وقت نماز، وقت گفتگو و...) این سخن را تکرار کرده و بر کلمه «باید» تأکید می کرد!

دوستان و همسفران وزارت خارجه، از همان نخستین دیدارها با صمیمیت و خونگرمی برخورد می کنند. می گویند دکتر ولایتی به علت حضور درمراسم استقبال و جلسات دیدار با حافظ اسد ـ که او هم همان روز بعد از ده دوازده سال تأخیر! هوس کرده بود سری به ایران بزند ـ بعداً با یکی دو روز تأخیر وارد نیویورك خواهد شد....

هواپیمایی که سیاست می بُرد!

... انگار هواپیما و مسافرانش را خستگی پرواز به رخوتی خواب آور گرفتار کرده باشد. کم کم سنگینی سکوتی استراحت آور! ولی اندکی وهم انگیز، جای سر و صداهای قبلی را می گیرد. اما باز هم کسی هست که دنبال گوش ملی باشد! (گوش ملی،

اصطلاحی است از سالهای قبل از انقلاب یعنی گوشی که در مالکیت خصوصی صاحبش نیست. وقف عموم است!)

ـ سنگین شده ایم!

ـ هم ما و هم هواپیما.

ـ ما از زیادی علم. هواپیما هم البته مصداقی است از «رُبَّ حاملِ علمٍ لاعلمَ له»! یعنی علم می برد ولی علم ندارد! خودش از خودش محجوب است!

ـ خدا نکند این طیاره را بربایند! الان در این هواپیما هم سیاست هست هم فرهنگ، هم حقوق. (فقط جای اقتصاد خالی است که آن هم پس از پیوستن آقایان دکتر نوربخش و دکتر عادلی به جمع ما در نیویورك...)

ـ زیربنا اقتصاد است که جایش فعلاً خالی است. پس این هواپیما را کسی که بدزدد، چیزی گیرش نمی آید!... سیاست و فرهنگ که ارزشی ندارد، تا چه رسد به ارزش دزدیدن!... البته سیاست یك کمی ارز و ارزش دارد، حقوق هم همین طور، ولی فرهنگ؟ هیچ! هیچ محض! هیچ خالص!

حزب بحث!

«..... توجه کنید! توجه کنید! علامتی که هم اکنون می شنوید آژیر خطر یا اعلام وضعیت تقریباً قرمز است! و معنی و مفهوم آن این است که حمله هوایی... محل کار خود را ترك و...بروید!»

ناگهان، نفس نفس زنان، نگران و شتابزده به اطراف و اکناف نگاه می کنم. نه، خوشبختانه هیچ خبری نیست! سیمرغ «ایران ایر» بر فراز کوه «قاف» ـ گویی ـ همچنان آرام و اسرارآمیز در پرواز است.

قبل از خواب، با کسی که نمی‌دانم چه کسی بود، داشتم راجع به اوضاع خلیج فارس بحث می کردم. (بحث هواپیمایی هم مثل خیلی از بحثهای دیگر بحث هوایی است ولی خاصیتش این است که سفر را کوتاه می کند!)... دوست من گفته بود: جنگ آمریکا و عراق یك جنگ زرگری است و آخرش دعوا نمی شود، صلح می شود. من گفته بودم: به نظر حقیر فعلاً این طور می رسد که هم جنگ میان آمریکا و عراق برای ما ضرر دارد، هم صلح میان این دو. یعنی هر دو حالتش برای ایران اسلامی و انقلابی ما خطر

دارد. اما ضرر و خطر در حالت دوم بیشتر است. بعد، اظهار «لحیه» کرده بودم که «لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر ولکن العاقل من یعرف خیرالشرین»! تفسیر و ترجمه‌اش به نظر اینجانب همان می‌شود که در آن شعر تمثیلی شنیده‌ایم:

از صلح میان گربه و موش بر باد رود دکان بقال!

ـ امروز دیدی رئیس جمهور سوریه بعد از یازده سال تأخیر داشت می آمد تهران؟ ظاهراً علت تأخیر هواپیمای ما، همین بود. بالاخره اسدآقا آمدند یا نه؟

ـ بله، آمدند. حسابی دارند لشکرکشی می کنند. با اینکه سوری‌ها هم حزب «بعث»اند ولی در برابر بعث عراق رسماً لشکرکشی کرده‌اند.

ـ البته اینها، همچین بعث بعث هم نیستند، اینها بیشتر، حزب «بحث»اند! مامِلاکاً دو جور آدم داریم. یکی از حزب بعث است، یکی از حزب «بحث» است! اهل حرف است. سوری هم که باشد، دیگر به سبزه آراسته شده است. با «س» بنویسی درست است، با «ص» تلفظ کنی هم درست است! البته در کشور خودمان هم امثال بنده و جنابعالی پیدا می شود که عضو حزب بحث! باشند.

بسیاری از کسانی که آن روز به فرودگاه مهرآباد آمده بودند، تأخیر کثیر داشتند. خدا رحم کرد که هواپیمای مسافربری هم تأخیر داشت! ظاهراً رژه هواپیماهای جنگی در آسمان میدان آزادی به نفع ما شده بود! چون آن طور که ما شنیدیم و نمی‌دانیم درست بود یا نه، همین امر پرواز هواپیمای مسافری ما را حدود هفت ساعت عقب انداخت. این خودش یك جور سیستم است. حالا «تم»اش را با ضمه یا کسره بخوانیم در اصلش فرقی نمی کند. خدا گر ز حکمت ببندد دری، چه بسا درهای دیگر را هم تااطلاع ثانوی ببندد، که هر کس هر جا هست فعلاً در همان جا بماند!

پدافند آیة‌الکرسی!

... در فرودگاه گرم گفتگوییم که صدایی شبیه صدای شبهای بمباران به گوش می‌رسد. رمضان ۶۴ به یادم می آید. در هر سحرگاه به انتظار بمباران و تکرار بمباران بودیم. مامعمولاً قبل از آنکه از طریق رادیو مطلع شویم (چون نه برق بود نه باطری!) ازسرو صدای زن همسایه و بچه‌هایش که پله‌های ساختمان نزدیك فلکه آشتیانی در

تهران نو را ذکرخوانان و فحش گویان چهارتا یکی طی می کردند و به طرف پناهگاهی که وجود نداشت می غلتیدند، فوراً می فهمیدیم خبری شده و دوباره صدام آمده!

گاهی غذای سحری راروی چراغ رها کرده، بچهٔ خوابیده را به دوش کشیده، می پریدیم بیرون و روی پله‌های توی یك ساختمان بساز و بنداز، درهمان نقطه‌ای می نشستیم که بعداً از نظر فنی به ما گفتند اگر بمباران می شد اول همان نقطه خراب می شد!

صدای شلیکهای زمینی از صدای بمبارانهای هوایی هراس آورتر بود. بچه دهها بار از من پرسیده بود که این چه صداهایی است بابا؟ و من می گفتم پدافند می کنند!... یك شب که درهمان پناهگاه پولادین زیر پله‌ها شدیداً ساکت و صامت نشسته بودیم، پیرزن دستپاچه‌ای که سفت و سخت معتقد بود تمام تهران نو را آیة‌الکرسی های او سرپا سالم نگه‌داشته، داشت در همان جا با صدایی آهسته ولی خشنتر از صدای بلند! به طور ناهنجاری آیة‌الکرسی می خواند ـ غلط، غلوط! ـ و مرتباً با عجله به طرف سقف فوت می کرد، ده فوت، دوازده فوت! صد فوت، نمی‌دانم!... ناگهان بچه خودش را به من چسباند و گفت: بابا، بابا! به این خانم بگو پدافند نکنه، من می ترسم!



... گاهی در پاویون صدایی شنیده می شد. نمی‌دانم صدای پدافند بود، صدای شکستن دیوار صوتی بود، صدای جت جنگنده بود، اصلاً صدایی نبود، نمی‌دانم.... صحبت از خراسان در میان بود و سفر اخیر بعضی از مسؤولین به گناباد و سخنرانی در آن شهر. از دکتر خاتمی شنیدم که:

ـ هیأت وارد شهر شد، مردم به استقبال آمده بودند. ناگهان مثل ایام جنگ، صداهایی شبیه صدای انفجارات و بمبارانهای پی درپی از هر طرف بلند شد. یکی رفت سینه‌خیز کند! یکی آمد خاکریز کند!... پرسیدیم چه خبره؟ جواب دادند: هیچ چی!.... دارند به افتخار تشریف‌فرمایی شما توپ در می کنند!.... پدافند می کنند!

علی ای تقدیر... صدای تیر بوده یا توپ، صدای جت بوده یا صدای لولهٔ اگزوز موتور، به افتخار ورود بوده یا به افتخار خروج، نمی‌دانم. هر چه هست بهتر است با اطلاع قبلی باشد که کسی همین‌طور شانسی و افتخاری خدای ناکرده شهید نشود!

... شاید فرمول حاج میرزا آقاسی صدراعظم بهتر باشد که وقتی توپچیها به او

گفتند درمورد اول شوال میان علما اختلاف است، یکی می گوید فردا رمضان است دیگری می گوید عید فطر است، ماچه کنیم، بزنیم یا نزنیم؟ فرمود: البته بزنید ولی یواش باشد!!

حَظ خانهٔ تهران!

«حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر» «کنایتی» ز ترافیك شهرتهران «گفت» «حافظ»!

... ساعتهاست که هواپیما از زمین فرودگاه تهران کنده شده و بلندگوی هواپیما هم «تیك آف» را شهادت داده است! امامن هنوز در میانهٔ راه آسمانی ایران وآلمان از فرودگاه مهرآباد کنده نشده‌ام و به قول همولایتیهای خراسانی، «دلکن» نمی شوم! بلاتشبیه، حافظ شیرازی هم همین‌طور بود! از شیراز دلکن نمی‌شد و می فرمود:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم خاك مصلی و آب رکنابـاد

... البته بنده در عین حال که از خود حافظ تعریف می کنم، شعرایشان را با اجازه کتبی خودشان تحریف می کنم و باتوجه به آنچه آن روز (۳۱ شهریور) درترافیك فراموش نشدنی خیابان انقلاب و پیچ شمیران ومیدان آزادی و بالاخص پشت نرده های فرودگاه ملاحظه نمودم، باخودم می گویم:

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر نسیم پیچ شمیران و پشت مهرآباد!

... متوجه هستید که؟!... در اینجا مراد از نسیم همان نسیم دلنواز گازوئیل است به اضافهٔ مقداری خاك معلق در هوا که از حفاریهای گاز و کابل و مترو به دست می آید!... باید عرض کنم ما البته قبول داریم که عذر حافظ در انصراف ازسفر و «کنسل» نمودن بلیط! و «پس» کردن پاسپورت! و ممنوع الخروج شدن ایشان موجه بوده و همان‌طور که در شکایتنامهٔ مشارالیه ملاحظه می شود، نسیم خاك مصلی و آب رکناباد اجازه خروج نداده اند ومراتب هم در اداره گذرنامه لابد ثبت و ضبط است. ولی ما چطور؟ ما که آب و خاك و نسیم و نورمان در تهران قره قاطی شده و به این عناصر اربعه دهها عنصر دیگر در هوا و زمین اضافه شده است چه کنیم؟.... در خیابانهای تهران ما، نسیم مصلی را پرده های لطیف هوای گازوئیلین! درخود فرو می پیچد و نسیم رکناباد را رایحهٔ برخاسته از جویهایی که در آنها آب مثل اشك چشم روان است(!) از هر سو در میان می گیرد.

براستی از تهران، ازاین درخت خودروی بی قوارهٔ به دود اندر چه چیزی به ما میرسد؟ به قول شاعر شیرین گفتار(!):

گفتم ای سرو بیایم ز رخت میوه بچینم　　دیدم افسوس که خشکی ولذا(!)میوه نداری

مضافاً بر این همه، اگر یکی از این قبضهای وصول پول آب و برق و تلفن و «آگهی روزنامه‌ها» را که هر یك به تنهایی خودش یك قبض روح است! برای حضرت حافظ می بردند، چنان نطقش کور می شد که آب رکناباد و خاك مصلی را پاك فراموش می کرد، تا چه رسد به شعر گفتن!.... بااین وجود، از مجموعهٔ غزلیات خواجه چنین برمی آید که در زمان حافظ هم شهردار شیراز یك بزرگواری بوده است مثل همین شهردار تهران، یعنی آقای کرباسچی خودمان! و گرنه هر آینه سلطهٔ چنگیزیان و تیموریان از یك سو و سلیقهٔ زاهدان خشك مغز و عابدان ریاکار از سوی دیگر چندان گل و سنبلی برای سعدی وحافظ درمیانهٔ میدان باقی نمی گذاشت تا سعدی در گلستان سیاحت کند و بفرماید:

آسمان را حق بود گر خون بگرید برزمین　　درزوال ملك مستعصم امیـرالمـومنین!

و حافظ در بوستان سیر کند و بسراید:

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت　　عجب که بوی گلی ماند و برگ نسترنی!

***

...شب جمعه ۲۹ شهریور اطلاع داده شد که صبح شنبه ۳۱ شهریور پرواز خواهم داشت. ناگزیر روز جمعه به اداره آمدم و کارهای محوله را انجام دادم. یعنی، آیا...

«درس معلم ار بود»، زمزمهٔ مسافـرت　　«جمعه به مکتب آورد،طفل گریزپای را»؟!

... این را نمی دانم، اما می دانم که گفته اند: المسافر کالمجنون. البته به نظر بنده، این «کالـ..» در اول مجنون، زیادی است! به تجربه هم رسیده است!

.... روز شنبه صبح زود از خانه به اداره آمدم... خودم یك پا «خودرو» شده بودم.... گاه پیاده و گاه سواره، گاه سوار بر موتورسیکلت ازطریق پیاده‌رو! و گاه باخط یازده از طریق سواره‌رو! باری، در همین سیر و سلوك بود که از منظرهٔ ترافیك هر روزهٔ خیابان محظوظ شدم و البته از این حظ و بهره ها درتهران فراوان است. چنانکه اگر این شهر را از همان عصر قاجاریه به قول رستم الحکما صاحب کتاب رستم التواریخ، «حظ خانه» می نامیدند نیز هر آینه به تحقیق، سزاوار می بود!

.... الغرض(!) بالاخره ساعت هشت از خیابان خیام به طرف فرودگاه به راه می‌افتم و ساعت ۱۰ به مهرآباد می‌رسم، یعنی نمی‌رسم!.... از خیابانهای منتهی به ضلع جنوبی فرودگاه حرکت می‌کنیم، اما اتومبیلها و کامیونها مثل سیل در گذرگاهی تنگ متراکم شده‌اند. ازهیچ طرف راهی به میدان آزادی نیست. با وجود این همه اتومبیل، جاده قدیم کرج به لوله «مری» می‌ماند! لوله‌ای که تا خرخره ازآهن و آدم لبریز شده است. فقط خدا را شکر که سرپوشیده نیست! «مری» البته به لهجه مشهدی یعنی «میری، می‌روی». ولی آن روز از رفتن خبری نبود. دود و بوق و بوی لنت با گرد و خاك ناشی از کنده کاریهای ظریف و هنرمندانهٔ طرفین جاده! (لابد کنده کاریهای گاز و برق و آب و تلفن و غیره!) درهم آمیخته و چنان تابلو بدیعی ازنظم و انسجام ماشینی و اخلاق و رفتار ترافیکی را در برابر چشمهای نگران به عقربه‌های ثانیه شمار ساعت در کنار فرودگاه مهرآباد ترسیم کرده است که مگو و مپرس!

نور ایمان یا نور حمّام؟!

... خانمها و آقایان، هم اکنون بر فراز شهر فرانکفورت هستیم، هواپیما تا لحظاتی دیگر در فرودگاه برزمین می‌نشیند، ساعت به وقت محلی، ۸/۴۰ می‌باشد... اقامت خوشی را در آلمان برای شما آرزو می‌کنیم... لطفاً تا توقف کامل هواپیما و باز شدن درهای خروجی کمربندهایتان را باز نکنید!...

...بلافاصله صدای باز شدن کمربندها یکی پس از دیگری بلند می‌شود! نوعی موسیقی کمربندی! گوش مهماندارانی را که لحظه‌ای پیش ازمسافرین خواهش کرده بودند که کمربندها را بسته نگهدارند، آزار می‌دهد و این را درچین پیشانی و خم ابروی یکی از آنان می‌توان حس کرد. موسیقی کمربندی در هواپیما، فوراً سمفونی تخمه‌ای در سینما را تداعی می‌کند. دست ارشادی معاونت امور سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی درد نکند که این نوع سمفونیِ گوش خراش را مصداق «غنا»ی محرم دانست و استماع آن را در سینماهای کشور ممنوع اعلام کرد!

از پنجره هواپیما فرانکفورت راتماشا می‌کنم. انگار زمینی است که آسمان شده است. ستاره‌ها به زمین بازگشته‌اند. یك شعر ترکی را به یاد می‌آورم که همسلولی ترك من در سال ۵۵ برایم خوانده بود:

سو ایشیغ، شعله‌لنده ـ هرطرفه نورالنده
آیدا گوندا اولدوزلاردا ـ ایله بیلدیم ییره انده
کوچه میزدن گیچنده سن

چنین می بینم که آبهای زلال و روشن شعله‌ور شده، روشنایی در هر سوی پراکنده شده است، ماه و خورشید و ستارگان ـ چنین به نظرم می آید که ـ به زمین آمده اند، وقتی تو از کوچه ما می گذری.

شعله‌ور شدن آب تشبیه و ترکیب جالبی است. «واذالبحار سجّرت» را این گونه هم تفسیر کرده اند: وقتی دریاها آتش بگیرد، وقتی آبها شعله‌ور شود. اما آنچه من اکنون از پنجره هواپیما می بینم روشنایی آبهای زلال و شعله‌ور نیست. شعله آبهای آتشین نیست. نوری که از خاك قدم محبوب در هوا پراکنده می شود نیست. برق چشم ستاره هایی که در پی ماه و خورشید از آسمان به زمین فرود آمده اند و در گذرگاه معشوق به جلوه درآمده اند نیست. نه، اینجا کوچه معشوقه حافظ، که «سر می شکند دیوارش»، نیز نیست.

...اینجا آلمان است، فرانکفورت است. آنچه می بینم روشنایی شعر و قلب و طبیعت و فطرت نیست، روشنایی صنعت و تکنولوژی است. نور نئون است! به یاد می آورم سؤال آن بندهٔ خدا را که وقتی هر روز زاهد شهر خویش را با آن پیشانی زیبای به قول عوام: نورانی اش در پگاه آدینه زیارت می کرد، می پرسید: آقا، این نور ایمان است یا نور حمام؟!!... آنچه در ناصیه غرب می بینم، آنچه از پنجره هواپیما بر پیشانی آلمان می بینم، نور ایمان نیست، نور حمام است!... از دوستم می پرسم ساعت چند است؟

ـ کدام ساعت؟

ـ می خواهی بگویی «انماعلمها عندربی»؟! از ساعت قیامت نمی پرسم... باید عرض می کردم «وات تایم ایزیت»؟!

ـ به وقت فرانکفورت الان ساعت ۸/۴۰ دقیقه است. اختلاف ساعت اینجا با تهران ۲/۳۰ دقیقه است. جمع که بزنی، ساعت به وقت تهران معلوم می شود.

ـ پس به وقت تهران، الان ساعت ۱۰/۷۰ دقیقه است!

... یك بار دیگر از پنجره هواپیما ـ به قول فیلمبرداران ـ «لانگ شات» می کنم!

امروز و فردا (شنبه و یکشنبه) روزهای تعطیلی آخر هفته است. در تاریکی روشنایی شب احساس می کنم ارواح گذشتگان و درگذشتگان همچنان برفراز آلمان در گشت و گذارند. بوی شراب و صدای رباب، ارواح رانیز در ارتفاع چند هزار پایی به رقص درآورده است! هم اکنون تمامی آلمان گویی فقط کاباره ای است بزرگ و ما در هواپیما برفراز آن حیران مانده ایم. فردا برای اقلیت بالاخص پیران قوم، روز خدا و کلیساست. پس در واقع، امشب همان شب جمعهٔ اینهاست و در شب جمعه ارواح هم آزادند تا چه رسد به اجساد. اما برای اکثریت، بالاخص جوانان قوم، اگر در امشب و فردا عبادتی هم باشد همان «صله رحم» است به معنای آلمانی کلمه!... باری، برای آنها واژه ی «ویکند» و مفاهیم نهفته در عبارت «هوانایس ویکند» است که امشب و فردا رامعنی دار می کند. گویا شاعر فارسی زبان ما خطاب به همین جماعت است که دق دلش را خاکی کرده و فرموده است:

گر گنه می کنی اندر شب آدینه بکن   که از آن صدرنشینان جهنم باشی!

البته روح آلمانی ـ روح جمعی و تاریخی اش ـ معروف است که صدرنشینی را دوست دارد و در همه جا می خواهد صدرنشین باشد، گرچه در عالم برزخ و عوالم بعد از آن باشد!... امشب که شب جمعهٔ این قوم است و روح جمعی کلی تاریخی اش! در کازینوها و کاباره ها مستغرق در عالم سماع و دیگر عوالم همجنس و هموزن آن است!ـ ارواح و اشباح هگل و هایدگر و هیتلر و هونه کر و هلموت کهل را می بینم که در هوای تقریباً مه آلود آن شب به تماشای زمینیان، معلق مانده اند! (بله، آن دو نفر آخری هنوز در قید حیاتند. خصوصاً نفر ماقبل آخر که ظاهراً از وقتی او را استعفا کرده اند، در قید حیاط هم هست!)

....اما هگل و هایدگر را چه نسبت با هیتلر و هونه کر؟! قبول است که ظاهراً دیدگاه مشابه و زاویه دید مشترکی ندارند جز همان «ها»ی دو چشم!... و من نمی توانم به یاد سبکتکین در داستان گلستان سعدی نباشم که کسی او را به خواب دید. جمیع اعضای وی پوسیده و پلاسیده و فروریخته بود جز دو چشمش که در کاسه سر باقی بود و همچنان می گردید. و سعدی گفته است: «هنوز نگران است که ملکش بادگران است»! اما نگرانتر از همهٔ آنها هلموت کهل است که با چهار چشم می نگرد!... (به اعتبار دو حرف «هاء» که در اسم دارد یا به اعتبار عینکی که بر چشم دارد!) هلموت کهل امروز به

قول عربها رئیس «دولتین آلمانیتین»! است. یعنی ملك او دو برابر، چشمش چهارتا!

...اما ملك، ملك است. ملك فلسفه و علم یا ملك سیاست و حکومت یا ملك ثروت و صنعت، یاملك عیش و عشرت، یاملك زیبایی و وجاهت یا حتی ملك فقاهت و شریعت، با وجود وجوه افتراق بسیار که باهم دارند، اگر برای صاحب خویش ابزار غرور و کبریایی و نفسانیت و استکبار و اَستیلا باشند، وجه مشترك نیز خواهند داشت. «الملك عقیم». هیچ کدام زاینده و پدیدآورندهٔ انسان خدادوست و دوست خدا نمی توانند بود... به هرچ از دوست و امانی، چه آن کفر و چه آن ایمان!

در فرودگاه فرانکفورت

...در فرودگاه فرانکفورت کسانی از پیش منتظرند. اعضای هیأت وزارت خارجه ودو مهمان خراسانی هیأت که بنده و دکتر مهدی‌زاده باشیم، بدون فوت وقت از هواپیما به داخل اتوبوس و از آنجا به محل مخصوص هدایت می‌شویم... خداوند همه را هدایت فرماید انشاءالله!.

پرفسور فلاطوری استاد دانشگاه و شخصیت برجستهٔ علمی مقیم آلمان به استقبال وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی آمده است. دوست عزیز دوران دانشکده رادر آنجا حاضر و ناظر می بینم. جهانشاه ناصر در مراسم استقبال واسطهٔ فیض شده است. روی صندلی می‌نشینیم. اما من قبل از نشستن به همراهم هشدار می‌دهم که مواظب باشد، اول روی صندلی دست بکشد و «سوزن توطئه» را جستجو کند! سابقه‌اش برمی گردد به فرودگاه مهرآباد، در همان ساعات طولانی انتظار و تأخیر و ازاین صندلی روی آن صندلی نشستن...

ـ ملاحظه بفرمایید! شما را به خدا ملاحظه بفرمایید!... اسمش را گذاشته‌اند مهرآباد، اما چه بی‌مهریهایی می کنند. توی صندلی سوزن کار گذاشته‌اند!... این هم مدرکش...

ـ کار استکبار جهانی است. «صورت مجلس» کن!

ـ خوب سفری است! هر جا هستیم یا بدرقه می‌شویم، یا استقبال!...

ـ «خوشرقه» باید گفت! بدرقه غلط است!

ـ حالا که نهضت بهسازی واژه‌ها و کلمات را داریم که خوشبختانه موفق هم بوده

است و فرض بفرمایید از باب مثال عرض می کنم کلماتی مانند چك و اسلواکی را گویندهٔ اخبار صدا و سیما ازهمدیگر با موفقیت جدا کرده و خوب هم کرده، چرا این نهضت را ادامه ندهیم؟!...

... اینجا که ما در فرودگاه فرانکفورت نشسته‌ایم، محل پذیرایی از مهمانان سیاسی است که امشب به محفل انس دوستان دور از وطن تبدیل شده است... الانتظار اشدمن الاحتضار!... پرفسور فلاطوری رامی‌بینم که با حجت‌الاسلام خاتمی و حجت‌الاسلام شهیدی گپ و گفتگویی دارد. سه چهار نفر به نماز ایستاده‌اند، دو سه نفر به تعقیبات مشغول‌اند، یکی دونفردر نوبت‌اند و فرصت می طّلبند!... یك ضعیفهٔ مکشفهٔ آلمانی هم در همین حیص و بیص به خیال خودش دارد از اقوام آریایی‌اش! (البته شاخه آسیایی و ایرانی آن) که باید همین جمع حی و حاضر باشند، با چای و قهوه و شکلات پذیرایی می کند و مرتباً می‌رود و می آید!

ـ چقدر مؤدب و متینه این خانم!

ـ خیلی آقاست!

* * *

...هنوز از فرانکفورت به طرف نیویورك پرواز نکرده‌ایم. در چهره بچه‌های ایرانی خارج کشور، دقیق می نگرم...

کسی به اغراق می گفت: در ایران، مردهٔ بد و زندهٔ خوب وجود ندارد!... این سخن سخت اغراق‌آمیز است، اما حداقل بویی از واقعیت را در آن می توان یافت. بعضی از ما گمانمان این است که چهره‌های مخلص و فداکار در خانه‌های فرهنگی و سیاسی ایران (رایزنی و سفارت) فقط وقتی می‌توانند شایستهٔ تعریف و معرفی باشند که شهید شده باشند!...

ـ سفیر است آقا! صیغه مبالغه است! هنرش این است که بسیار سفر کننده به خارج است! دائم‌السفر بودن و عاشق‌السفر بودن، ذاتی اوست!

ـ رایزن است آقاجان! رایزن فرهنگی است! هنر کرده؟ «هـ» را از فرهنگ جدا کرده به جای «ی» روی رایزن سوار کرده!

ـ در اوج جنگ ایران و عراق، آلمانا از هر دو هیأت ایرانی و عراقی پذیرایی می‌کردند. دولت آلمان همین‌طوره. آلمانا...

ـ مرده شورن!؟ کاری ندارن به اینکه کی به جهنم میره کی به بهشت؟!

ـ در دنیای سیاست، این خودش یك «تز» است. تز مرده شستن بدون توجه به نوع ویزای مرده که جهنمي است یا بهشتی...

ـ مرده شور ترکیب این تز را ببرند!... البته نه همیشه!...

... فرودگاه جای خوبی است برای «گعده کردن»!... البته بعضی‌ها این اصطلاح بد هیبت و بد منظر را که می بینند، غزال‌وار رم می کنند و حق هم دارند. «گافِ» فارسی چسبیده به «عینِ» عربی آنهم قبل از کلمهٔ «ده»، یك اعجوبه‌ای می شود هم در تلفظ و هم در املا. اما هرچه هست بعد از انقلاب وردِزبان همه مسؤولین وسائلین شده است. اجمالاً باید عرض کنم گپ و گفتگوی دوستانه را «گعده» می گویند!... در این سالها واژه‌های زیادی را سراغ داریم که در همه جا باب شده اند! لغاتِ اپیدمیك! راعرض می کنم. چندی پیش با یك هیأت فرهنگیِ تاجیك حرفمان شده بود! می گفتند آمده ایم لغات فارسیِ سره و اصیل را یاد بگیریم. تعدادی از واژه‌های سره و ترکیباتِ اصیل مطرح شد از قبیل: لازم به ذکر است، در رابطه با، در این راستا، تحت پوشش،... و قِس علیهذا!!

ـ یادداشت کنید... گعده... خالی بندی!...

ـ این واژه‌ها از کجا آمده اند؟

ـ اولی از حوزه، دومی از دانشگاه!

...به هر حال بسیاری از صحبتها و موضوعاتی که در جلسه‌های رسمی و در اتاقهای اداری، مهلت لازم برای مطرح شدن را ندارد، در نشستهای دوستانه‌ی غیررسمی و غیراداری قابل طرح و شرح است و از قضا مشکل هم حل می شود! شاید اصلاً فلسفه استقبال و بدرقه و تأخیر همین باشد که مسائل مملکت با مکانیسمِ گعده ای، برطرف! و سپس به قول دکتر حبیبی، مملکت با سیستمِ تداعی معانی، اداره گردد!

اسفار اربعه!

...سابقاً یکی از شاگردان مخلص حضرت امام ـ رضوان‌الله علیه ـ به من گفته بود: ایشان فقه و اصول هم که درس می‌دادند، گاهی اگر مناسبتی پیش می آمد، سعی

می کردند به گونه‌ای صحبت بشود که درس و تدریس، به اصطلاح خشك نباشد.

ـ روزی در نجف، در کلاس درس امام نشسته بودیم. بحث فقهی در میان بود. مرحوم حاج آقا مصطفی ـ رحمة الله علیه ـ مرتباً انتقاد و اشکال و سؤال می کرد و نتیجتاً دوستان همدرس و همکلاس به مباحثه و گفتگو کشیده می شدند. درس، این طوری حالت زنده ای به خودش گرفته بود و طولانی شده بود... ناگهان در آخرین لحظات، از کوچهٔ بیرون مدرسه، ـ به تعبیر قرآن کریم ـ آن صدای معروف به «انکرالاصوات» بلند شد و متعاقب آن یك نفر! دیگر هم که از همان جنس و نوع بود در کوچه به پاسخگویی برخاست!... همه، خنده شان گرفت. مرحوم حاج آقا مصطفی که در عین مقام والای علمی و ایمانی اش روحیه ای بسیار شاد و شوخ داشت بلافاصله به طنز گفت: «گمانم مباحثه می کنند»!... حضرت امام تبسم کردند و باحاضر جوابی و طنزگویی خاص خودشان فرمودند: «نخیر! اشکال می کنند»!...

... این طنز در حق این بنده کاملاً صادق است. من از کنار هیچ مسأله‌ای و منظره ای در حضر و سفر، نه بی‌مباحثه می گذرم و نه بی اشکال! شاید این حالت از برکات کم سفر کردن باشد. گفته بودم به همسفرم که بنده کم سفرم!... به قول «کنت‌دوگوبینو» ـ یا یکی دیگر از خوارج (خارجیها!)ی اهل فضل و فلسفه! ـ حداکثرش در همان حد و اندازهٔ «اسفار اربعه»ی مرحوم ملاصدرا به سفر رفته‌ام!

به سوی قاره آمریکا

ـ لیدیز اند جنتلمن!.....

... هنوز هوای زبان فارسی از سرم بیرون نرفته است که صدای یك مهماندار بیگانه در گوشم می پیچد. معلوم است که در هواپیمای لوفت‌هانزا شنیدن زبان مادری را نباید انتظار داشت.

ـ خانمها و آقایان!... به این هواپیما خوش آمدید... ساعت هم اکنون ۱۷و۳۰ دقیقه است... مقصد ما نیویورك است... به دلیل ترافیك هوایی باتأخیر پرواز خواهیم کرد(!)... خانمها و آقایان، لطفاً کمربندهای مخصوص پرواز را ببندید...

...نیویورك مقصد این هواپیماست و ما ۸ تا ۹ ساعت دیگر در نیویورك خواهیم بود. امروز، یکشنبه، اول مهر ۶۹ با۲۳ سپتامبرِ ۹۰، برابر شده است... هواپیمای لوفت‌هانزا هم تأخیر دارد! ما در ساعت پنج و نیم بعدازظهر سوار هواپیما می شویم اما هواپیما در ساعت شش و بیست دقیقه از روی باند فرودگاه بلند می شود. تأخیر تقریباً یك ساعت است.

هواپیما که اوج می گیرد، همراهان را جستجو می کنم. آقایان واعظی، زمانی، خرّم و سلیمیان، الحمدلله صحیح و سالم سر جای خودشان نشسته‌اند، اما آقایان دکتر مهدی‌زاده، انصاری و قدیری نیستند! به نفر اول و نفر آخر ویزا نداده اند. آقای دکتر

عازم ژنو شده است. ویزا را اگر بدهند، از طریق سفارت آمریکا در ژنو خواهند داد. آقای قدیری هم در همان فرودگاه تهران از عدم وجودِ(!) ویزا، خبردار شده و تا اطلاع ثانوی از مسافرت منصرف شده بود. الباقی، آقای انصاری است که در فرانکفورت ماند. باید همراه دکتر ولایتی باشد و با همراهان وزیر بیاید... پس، چند نفری از جمعِ ما برای ویزا سرگردان شده اند. نمی‌دانیم علت چیست. یکی می گوید آمریکایی‌ها عمداً ویزا نداده اند و دیگری می گوید بالاخره آمریکایی ها هم گرفتاری بوروکراسی را دارند و...

ـ حالا معلوم شد که ضدّ امپریالیست کیست!

ـ آنهایی که ویزا نگرفته‌اند موضع و ماهیّتشان روشن است. بالاخره ضد امپریالیست بودن، این گرفتاریها را هم دارد! امّا کسانی که یکضرب ویزا گرفته‌اند، آن هم مثل این آقا جلال در همین سفر اول، معلوم می‌شود اینها یك گرایشات امپریالیستی‌یی چیزی باید داشته باشند! به هر حال...

اولین نکته‌ای که توجّهم را جلب کرد، تأخیر در پروازهای شرکت هواپیمایی لوف‌هانزا بود. سابقاً درباره شرکت هواپیمایی «کی،ال،ام» از بعضی دوستان خوش ذوق و اهل ادب! شنیده بودم که این سه حرفِ، مخفف سه کلمه‌ی مخصوص است. م، مخفف «مسافر». ل، مخفف «لق». و... قس علی‌هذالقیاس!!... به هر حال منظور دوستان، درست یا غلط، این بود که پروازهای شرکت «کی،ال،ام» تأخیر دارد!... حالا می بینم لوفت‌هانزا هم تا حدودی همین طورهاست!... فرنگ رفته ای، قبل از سفر به من می گفت: امّا «کی،ال،ام» واقعی و اصلی، همین «ایران ایر» خودمان است! هواپیماهای خارجی با دستگاههای پیشرفته کنترل می‌شوند و درست سر دقیقه و ثانیه پرواز می کنند!...

نکته دیگر، طرز صحبت مهماندار لوفت‌هانزاست که بسیار عادی بود.

ـ افراط و تفریط راملاحظه بفرما. ما گاهی صدای سنگین و خشونتبار بزرگمردی را از بلندگو پخش می کنیم که وقتی با آن ضخامت و غلظتِ صوتی‌اش به مسافرین خوش آمد عرض می کند، شنونده رایك نوع احساسِ ناامنی و نگرانی و حتی هراس از سقوطِ احتمالی، در دل می افتد!... گاهی هم به جبران مافات، کسی را پشت بلندگو می‌بریم که منتهای نرمش و انعطافِ صوتی را در فرکانس‌هایی که پخش می کند! بدون

آنکه طبیعت یاضرورت اقتضا کند به عمل می‌آورد، چنانکه برای شنوندهٔ آن صدا خاطرهٔ حضور در محضر جناب عاقد و سپس پرسش آقا از عیال و آنگاه صدای «بله» گفتنِ مشارالیها، تداعی می‌شود!

ـ پس هر آینه دانستیم که افراط و تفریط چیز بدی است! و اعتدال خوب چیزی است! در روان‌شناسی تبلیغ، ازآثار مثبت و منفی صدا و سیما(!)ی تبلیغ کننده، بسیار گفته می‌شود. مطمئن باشید که نه شنیدنِ «خوش آمدید و خیر مقدم عرض می‌کنیم و برایتان اقامتِ خوشی را آرزو می‌کنیم» باصدایی ناخواسته شبیهِ گویندهٔ «بلندبگو لااله‌الاالله» در مراسم تشییع، می‌تواند جذّاب و دلنشین باشد و نه شنیدنِ «بسمه تعالی، درود به شهدای گلگون کفن انقلاب اسلامی...» با صدایی ناخودآگاه مشابه صدای خوانندهٔ «باباکرم، دوستت دارم» می‌تواند مؤثر و مفید باشد... بگذارید معتدل و معمولی باشیم، تناسب و مناسبت را مراعات کنیم، خواسته و ناخواسته افراط و تفریط نکنیم.

ـ ای به چشم!

هر سه نفر (آقایان مهدی‌زاده، انصاری و قدیری) بعداً به تناوب در نیویورك به ما ملحق می‌شوند. الحمدلله بالاخره به همهٔ ما ویزا داده‌اند! و نگذاشتند به دو جناح با دو گرایش امپریالیستی و ضد امپریالیستی تقسیم شده سینه سپر کنیم و علمِ اختلاف را برافرازیم!...

... وجود دوستان و همسفران خوب، در سفر و حضر، نعمت است. با دکتر مهدی‌زاده، گفتگوی جدّی و ثمربخش، فراوان دارم. تحصیلکردهٔ فرانسه است. دنیا دیده و سرد و گرم چشیده است. با آقایان واعظی و زمانی و انصاری و قدیری و دیگران نیز گفتگوهای مفید و مؤثر بسیار است. احتمالاً گفتگوها را، جای جای، به مناسبت خواهم آورد.....

سینمای هوایی !؟

...مجله‌ها و روزنامه‌های خواندنی را پیدا می‌کنیم و ورق می‌زنیم. بعضی بیشتر خواندنی‌اند و بعضی بیشتر دیدنی و بعضی هم هیچ کدام!... مهماندار از ما می‌خواهد که پوششِ روی پنجرهٔ هواپیما را پایین بکشیم و به اصطلاح پرده‌پوشی کنیم، تا آنها به کارشان برسند.

ـ می‌خواهند فیلم پخش کنند!

بدنهٔ دیوار گونه‌ای که در جلو صندلیهای ردیف وسطِ هواپیما قرار دارد، پرده سینماست! و روبروی ماست!... مسافت زیاد است و فرصت فراوان.... مسافران هواپیما از خوابیدن و خوردن و حرف زدن هم به هر حال خسته می‌شوند.... ناگزیر باید اوقات فراغتشان را پر کرد!... لحظاتی بعد، سالن سینما تاریك شده و فیلم شروع شده است.

....شروع شد!... باز هم منکرات!... استغفرالله ربی‌واتوب‌الیه!.... پس مسیر درست است، مثل اینکه دیگر واقعاً داریم به سمت آمریکا می‌رویم! از موضوع همین فیلم پیداست! به قول باباطاهر عریان خودمان!..... بسازم خنجری نیشش زپولاد....

..... برای مطالعه می‌توان از چراغ شخصی و نوری که فقط مخصوص یك صندلی است استفاده کرد. آقای سلیمیان در صندلی کنار من است...

ـ من می‌خوابم...

...سلیمیان می‌خوابد. به گمانم فیلم، تکراری است! و گرنه فیلم غیر تکراری که خواب‌آور نمی‌شود!... مجله‌ها را ورق می‌زنم. مجله تایم در دست من است. تاریخ ۲۴ سپتامبر بر روی مجلّه نوشته شده است، در صورتی که امروز با حساب و کتاب ما ۲۳ سپتامبر است! یعنی، داریم مجله را یك روز قبل از چاپ و انتشار می‌خوانیم؟! نکند این هواپیما غیر از اینکه سینماست، چاپخانه هم هست؟

ـ لابد سیستم توزیعش هم توزیع از بالا به پایین است! روی هر شهر و هر قلعه که می‌رسند مجله‌ها را با استفاده از همین سیستم پیچیده و در عین حال سادهٔ «مدیریت از بالا به پایین»، تحویل خوانندگان می‌دهند.

ـ تاریخ بیست و چهارم سپتامبر درست است. چون ساعت از نیمه شب گذشته و از ۱۲ به آن طرف، یعنی روز بعد!

ـ الحق که «تایم» یعنی همین! اگر جز این بودی، «تایم» نبودی!... بلکه خبرنامهٔ کیهان یا اطلاعات بودی که در بعضی از شهرها، ۴۸ ساعت بعد از چاپ به دست مردم رسیدی!

سر از روی مجله برمی‌دارم. موضوع فیلم چیست؟ گوشی کوچك مخصوص پخش صوت را که در هریك ازصندلیها وجود دارد برمی‌دارم و به گوش چپم وصل می‌کنم.

صدا و تصویر، روی هم منطبق می شود... حسابی، همه را فیلم کرده اند! ماجرای فیلم، سکسی و عاطفی است!... یعنی طبق معمول، دست تقدیر کارگردان، زن و مردی را بر سر راه یکدیگر قرار می دهد و فیلم از ابتدا تا انتها در رابطه با(!) روابط همین دونفر و در راستای تبیینِ تمایلات آنان تهیه و تدوین شده است!...

ـ جای شکرش باقی است!

ـ چطور؟

ـ دوربین فیلمبرداری هنوز مختصر حیایی داشته، چشم‌چران نمی باشد!... کارگردان وقیح است، امّا چشم دوربین ناگهان می چرخد و در پشت مانعی، دیواری، کمدی، تلفنی، کتابخانه‌ای، پنهان می شود و جز آغاز صحنه، صحنه‌های دیگر را نمی بیند!...

ـ در اینجا همین مقدار حیا هم جای شکر دارد! البته یا برای جذب تماشاگر چنین می کند یا به جهت ترس از اعتراض والدین بچه‌ها.

مجله تایم عکس بزرگ ورنگی شاه عربستان را بر روی جلد چاپ کرده، روی آن نوشته «کینگ‌فهد»! یك تیتر درشت هم بر روی چفیه فهد چاپ شده است: «آندر،د،گان»!

...عکسی از بوش در داخل مجله است، در حال سخنرانی با انگشت تهدید. و درست در صفحه مقابل، تصویر رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران ـ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ـ را چاپ کرده، با دستی به علامت دعوت و سلام، همراه با تیتری که ترجمهٔ بخشی از جدیدترین نطق ایشان علیه آمریکا و علیه لشکرکشی غرب به منطقه خلیج فارس است.

مجله تایم اشاره می کند که متن فتوای رهبر انقلاب اسلامی را چاپ کرده است. فتوای جهاد علیه نظامیان متجاوز آمریکایی. «هرکس در این جهاد کشته شود، شهید است».

«Anyone who fights America's aggression has engaged in a holy war in the cause of Allah, and anyone who is killed on that path is a martyr.»

«تایم»، در مقابل عکس جرج بوش هم، تیتر زده است. بوش از تجاوز عراق و اشغال کویت سخن می گوید و خروج نظامیان صدام از منطقه اشغالی را تنها راه حل

ممکن و موجود، دانسته است.

Iraq will not be permitted kuwait.

That's not a threat, not a boast.

That's just the way it's going to be.

«تایم»، درذیل فتوا، عبارت «رهبر مذهبی ایران، آیت‌الله علی خامنه‌ای» و درذیل سخن بوش، عبارت «رئیس جمهور آمریکا، جرج بوش» را به عنوان امضا چاپ کرده است... آرایش هر دو صفحه، طرز قرار گرفتن عکسها و گفته‌ها و تیترها و سوتیترها، نوع تصاویر انتخاب شده و بالاخره محتوای تحلیل و تفسیری مندرج در صفحات مورد نظر، تقابل را نشان می‌دهد. آنچه از این صفحات مجله تایم احساس و استنباط می‌شود، تأثیرگذاری بر افکار عمومی آمریکا و اروپا از طریق مظلوم نمایی به نفع خودشان و جوسازی علیه ماست. القا می کند که موضع ایران فقط تهاجم و ترور است! درحالی که موضع آمریکا فقط استدلال و واقع‌بینی است!!... در حیات حضرت امام نیز رسانه‌های غربی در برخورد با مسائل و مواضع بین‌المللی و منطقه‌ای ایران نظیر این شیوه‌ها را بسیار به کار گرفته‌اند.

... مجله تایم را همچنان در دست دارم. چشم بر چهره «بوش» دوخته‌ام. انگشت اشارهٔ او را نگاه می کنم. چشمم ناخودآگاه، امتداد نوك انگشت او رادر فضا روی یك خط مستقیم ترسیم و تعقیب می کند. انگشت اشارهٔ بوش امتداد می یابد و بر روی پرده سینما متوقف می‌شود! دوربین چشم من اینك دوربین فیلمبرداری است و به قول فیلمبرداران بر روی تصویر دیوار مقابل، فوکوس می‌کند، زوم می کند.

...هنوز آن فیلم تمام نشده... و ادامه دارد! تماشاگرها ظاهراً خسته شده‌اند، اما بازیگرها انگار خستگی ناپذیرند! انگار برای لحظاتی چهرهٔ بوش با چهرهٔ هنرپیشهٔ فیلم روبرو یکی شده است!...

این طور که بوش میاد! حالا حالاها این فیلم تمام شدنی نیست!

آقای سلیمیان از خواب بیدار شده است. پوشش روی پنجره را کمی بالا می‌بریم. شب است، شب! و آسمان آبی در سیاهی شب گم شده است.....

...نیمه شب، درد گوش مرا از خواب می‌پراند. متخصص گوش و حلق و بینی در تهران خودمان به من قرص و قطره داده و سفارش کرده است که: ...بازیگوشی

نکن!....

...دیشب در فرودگاه فرانکفورت آقای خاتمی از من پرسید: چرا سرت را به این طرف و آن طرف می‌گردانی؟ دنبال چی می گردی؟ گفتم:

ـ مدتی است که جهت صداها را تشخیص نمی‌دهم. شما که حرف می‌زنید خیال می‌کنم آنها حرف می‌زنند، آنها که حرف می‌زنند خیال می کنم شمایید! چپ و راست را قاطی کرده ام، نمی‌دانم صدا از راست است یا از چپ می آید!

... آقای خاتمی به آقای خرّم سفارش می کند:

ـ دیگران برای رتق و فتق امورات! به خارج می‌روند و معالجه می کنند. تا چه رسد به اینها که در جوانی، آنهم پرده حساس گوش...

ـ بی پرده عرض کنم، شاید دیگر فایده نداشته باشد، ازاله شده، این همان گوش است که شاعر درباره اش فرمود:

گوش اگرگوش من وناله اگرناله تواست آنچه البته به جایی نرسد فریاد است!

بر فراز سلسله جبال ابری

...ساعت ۱۱/۵ شب است به وقت فرانکفورت. یعنی حدود نیمه شب. اما هرچه هواپیما جلوتر می‌رود به جای آنکه شب‌تر شود، روزتر می‌شود!...

۵/۵ بعدازظهر بود که سوار شدیم. از پنجره هواپیما جز تابلو غروب، آویخته بر سینه فراخ آسمان، چیزی دیده نمی‌شد. ما و خورشید، هر دو با شتاب به سوی غرب می‌رفتیم! دقایقی بعد، شب فرارسیده بود... اما اکنون پس از دو سه ساعت، وقتی برای شاید سومین بار به آن سوی پنجره می نگرم، ابتدا گمان می‌کنم اشتباه کرده باشم!... انتظارداشتم هوا همچنان تاریکِ تاریك باشد، امامثل روز روشن است!... هواپیما انگار نه از روی ابر که از روی اقیانوسی از یخ عبور می کند. در حال عبور از قاره اروپا به آمریکا، از روی اقیانوس اطلس می‌گذریم. ابرها چنان متراکم شده اند که انگار کوههایی از برف و یخ در زیر پای ماست. با این وصف هرچه پیشتر می‌رویم، گویی به آفتاب نزدیکتر می‌شویم..... سلسله جبالی از جنس ابر در زیر پای ماست. این تشبیه قرآنی را به یاد می آورم که: «و تکون الجبال کالعهن المنفوش» کوهها همانند پنبه‌های پراکنده ـ پنبهٔ زده شده ـ خواهند بود.

...ساعت، «یكِ» بامداد است. به اصطلاح یك ساعت پس از نیمه شب. هنوز عقربه‌های ساعت دلشان خوش است که وقت را به افق آلمان نشان می‌دهند! اما به شهادت آنچه در بیرون پنجره‌ی هواپیما دیده می‌شود، باز کم‌کم داریم رو به غروب می‌رویم! از آلمان که به راه افتاده‌ایم، تاکنون این دومین غروبی است که می‌بینیم!... دقایقی بعد، شب فرارسیده است و این، شب دوم است!... دو غروب و دو شب در فاصلهٔ شش یاهفت ساعت!... نظم و نسق زمان و مکان به هم ریخته است...

...تا حالا دو بار شام آورده‌اند. یکی در حدود ساعت هشت بعدازظهر و دیگری در ساعت یك بامداد. شام اول را جز اندکی نخوردیم و شام آخر را نیز!...

ـ این، سحری است؟!

...شرقیها، خصوصاً مسلمانها و بالاخص ایرانیها نسبت به غذا حساسیت زیادی دارند. علاوه بر مشکل ذبح شرعی، اساساً غذایی که در کشورهای دیگر تهیه می‌شود، به ذائقه ما چندان خوش نمی‌آید. اما اگر کسی مهمانداران را به موقع آگاه کند، تقریباً تلاش می‌کنند تا غذای نسبتاً دلخواه مسافر را فراهم آورند. همسفر من می‌گوید: نمی‌توانم غذا بخورم، گوشتش معلوم نیست چیست؟ خوك است، خرچنگ است، قورباغه است، نمی‌دانم! گاو و گوساله و مرغ و خروس هم که باشد، باز ذبیحه شرعی نیست.

ـ مرحوم آیت‌الله حکیم، به طهارت ذبائح اهل کتاب، فتوا داده بودند.

... مهماندار برای بار دوم می‌بیند که ظرف غذا دست نخورده است. اصرار می‌کند که غذای مطلوب مسافر را بداند و اگر موجود است، بیاورد.

ـ می‌بخشید! گیاهخوار هستید؟!

ـ تقریباً بله!

ـ اگر کمی ماهی یامیگو پیدا شود چطور؟ می‌خورید؟

ـ بله، متشکرم!

هیأتهای ایرانی در سفرهای خارجی معمولاً مشکل غذایی دارند، مگر یك شورایعالی غذایی هم همراه برده باشند!

...مجله را بر می‌دارم که مطالعه کنم. در صفحات مجله، سه بار تصویر زنان محجبه چاپ شده است. تصویر اول یك زن عرب رانشان می‌دهد که در چادر و پوشیهٔ سیاه به

طور کامل پوشیده شده است. نه دست، نه صورت، نه چشم و نه حتی مچ پا اصلاً دیده نمی‌شود. تصویر دوم، یك سوپر مواد غذایی در عربستان رانشان می‌دهد، با دو سرباز آمریکایی و یك زن بی‌حجاب در کنار یکی دو زن محجبه، که مشغول خریدند. سومین تصویر، دو زن عرب را غرق در چادر و پوشیهٔ سیاه نشان می‌دهد، در حالی که مشتاقانه دست گذاشته‌اند بر روی یك بلوز قرمز که روی آن کلمهٔ «benetton» نوشته شده است...

یکی از سوژه‌های مجلات و نشریات خارجی خصوصاً اروپایی و آمریکایی، همیشه همین است. در وسط مجلاتی که از تصاویر زنان و مردان غربی مشحون است، ناگهان یك انسان پیچیده شده و پنهان شده در چادر و پوشیهٔ سیاه را در مقابلِ چشمان خواننده و بیننده قرار می‌دهند. زیرنویس یکی از همین عکسها که تصویر زنی با چادر و پوشیه (روبند) سیاه را نشان می‌دهد، قریب به این مضمون است: «...آیا می‌دانید که این پارچه سیاه و سراسری چیست؟! یك زن عرب را مجبور کرده‌اند که همیشه فقط در داخل چنین کیسهٔ سیاه بزرگی زندگی کند! حتی اندکی از انگشتان دست و پا یا گوشه‌ای از چشم و ابروی او حق آشکار شدن ندارد! اگر از جایش تکان نخورد و جلو چشمان شگفت‌زدهٔ شما راه نرود، هیچ علامتی برای اینکه بدانید در داخل کیسه چیست وجود ندارد! خود او نیز به خبرنگار ما همین را می‌گوید!...»

...مجموعهٔ همین تصاویر و تبلیغات کمك می‌کند تا حرفهای راست و دروغِ مربوط و نامربوط به جامعه اسلامی را نیز به عنوان واقعیات موجود جا بزنند و حداقل نیمی یا بخش عظیمی از جمعیت جهان را که زنانند، از کشور ما و پیام انسانی و اسلامی انقلاب ایران بترسانند و هراسان کنند.

...مجله دیگری را برمی‌دارم. باز هم همین است. این بار چند زن عرب که ظاهراً «سعودی» هستند با چادر و روبند سیاه دیده می‌شوند در حالی که چشم و ابروی آنها پوشش ندارد. یك زن نیمه برهنه را که غرق در آرایشهای مد روز است در محاصره قرار داده‌اند و می‌رقصند! آگهی تبلیغ لباس زیر است!

پیدا است که در این تصویر ساختگی، زنان محجبه، حتی سعودی هم نیستند. اروپایی‌اند اما در لباس شرقی... چشم و ابروی آنها عیناً چشم و ابروی همان زن عریان غربی است!... اما زیرنویس عکس، علاوه بر اینکه قصد تبلیغ لباس زیر زنانه را

در کشورهای عربی دارد، القا کنندهٔ این تبلیغ است که حتی زنهای پوشیده و پیچیده در آن لباس سیاه سراسری نیز در زیر آنچنان حجاب غلیظی به آخرین مدها و مدلهای پاریسی و لندنی و واشنگتنی چشم دوخته اند و کشته مردهٔ زندگی غربی اند! پس یعنی «به طور مصور ملاحظه می کنید که حقوق بشر ما! چگونه در جبر محیط آنها! زندانی شده است»... جان کلام این است!

...برای امثال ما که از این همه تنوع در تبلیغات دیگران علیه معتقدات ملتهای محروم و مستضعف، به تهوع دچار می‌شویم، تحمل بسیاری از شنیده ها و دیده ها اعصاب قوی و به قول یکی از دوستان، اعصاب فابریك یا آکبند می‌طلبد. که نیست!... و دردآورتر اینکه در میان خودمان هم کسانی با اِعمال سلیقه‌ها و سخت گیریهایی نادرست یا نابجا سند و بهانهٔ بیشتری به دست تبلیغاتچیان بین المللی می دهند.

اینجا نیویورك است!

ـ خانمها و آقایان، اینجا نیویورك است... ساعت به وقت نیویورك هشت و چهل دقیقه است...

ـ هشت و چهل دقیقهٔ شب! تا ساعتی پیش، با احساس فرانکفورتی‌ام! که همان طبیعت ثانویه باشد! چنین باور داشتم که در ساعات بعد از نیمه شب و ساعات پایانی شب قرار داریم. اما از این به بعد طبیعت ثالثه‌ای هم به سراغ ما خواهد آمد!...

شب نیویورك هم از پنجرهٔ هواپیما چیزی است مشابه همان شب فرانکفورت، که قبلاً شرح داده شد!

...پس سریع می‌گذریم و پس از توقف کامل هواپیما و عبور از راهروهای مخصوص وارد فرودگاه می‌شویم. جمعیت انبوهِ مسافران در صفِ اذن دخول ایستاده‌اند. زنی که لباس تمام قرمز پوشیده! به عنوان راهنما پیش می‌آید. کارآگاه به نظر می‌رسد با معنای اداری یا سیاسی‌اش. اما می‌داند که اعضای هیأت ایرانی به نامحرم دست نمی‌دهند، خصوصاً اگر آمریکایی هم باشد! در نظرِ ایرانیها، آمریکاییِ نامحرم مثل مادرزنِ مطلّقه (طلاق داده شده) است، آن هم به طلاقِ بائن!... نامحرمیتش مضاعف است بلکه مضاعفتر!

در قسمتی از سالن منتظر می‌مانیم. خانم راهنما جلوتر می‌رود تا با مسؤولان

مربوط و مربوطه صحبت کند. مسافرین برای نشان دادن پاسپورت به مأمور مخصوص همچنان در صفند. از کنارِ ما، دو تن پلیس عبور می کنند در حالی که یك سیاهپوستِ دستبند زده را همراه می برند.

ـ این صحنه، تصادفی بود یا دارند گربه را دم حجله...

ـ حالا خیال نکن این دستگیر شدهٔ دستبندزده شده حتماً مثلاً «مارتین لوترکینگ» یا «مالکولم ایکس» است!

ـ ممکن است باشد! ولی ممکن هم هست ـ به احتمال زیاد ـ که یك متخلفی، دزدی، چیزی باشد...

...در آن سوی سالن، جمعی از زنان را می بینیم بالباس قرمز. باید از همتایان و همکاران همین خانم راهنما باشند. اما چرا قرمز پوش؟

ـ «عیالات متحده»! که می گفتند، همینها هستند؟

ـ ادا و اطوارِ از مُد افتادهٔ کمونیست‌ها را که کنار بگذاریم، لباس قرمز در ایران لباس شمر است! اما شمر، مؤنث نمی شود!

ـ به هر حال اینجا همان ایالات متحده است. آن سیاهش، این هم قرمزش.

ـ جای تماشاچیهای امجدیه که سر رنگها دعوا درست می کنند، خالی است!

ناگهان چهره آشنای یك ایرانی را از دور می بینم. نه، بیش از یك آشنا است. «دکتر جواد ظریف» است. با چهره یی سرشار از محبت و صمیمیت به استقبال دوستان آمده است. تشریفات فرودگاهی با سرعت پایان گرفت... اکنون فرودگاه را ترك می کنیم و سوار اتومبیل می شویم. «ساعت چند است؟»

ـ بیست و یك و سی؟...

ـ نه و نیم. نه و نیم شب.

جمال یار، چنانم بِجِدّ، نظرگیر است   که هرچه هست جز او درنظر مزاح آید.

ـ ...نیویورك را ندیده ای تا حالا؟

ـ نخیر!

ـ خیلی بزرگ است، خیلی... از تربت حیدریه هم خیلی بزرگتر است!

ـ پس نیویورك هم از بلاد کبیره است!

ـ از بلاد کبیره نیست، بلاد طویله است!!

آقای «خرّم»، دوست همسفر وزارت خارجه ای!، معتقد است که نیویورك، بیشتر از طول افقی اش که ظاهراً املاكِ کبیره بودن است، دارای طول عمودیِ است! یعنی شهر، رو به بالا و رو به آسمان گسترش یافته است. ساختمانهای طویل و مرتفع نیویورك با طبقاتی در حدود «صد» و حتی بیش از صد و ده، شهر را از زمین کَنده و به آسمان کشانده است...

ـ پس این شهر یك شهر آسمانی است! چه بسا روزگاری آدمها در همان بالا بالاها جاخوش کنند و اصلاً پایین نیایند تا موقع مرگ...

و من حاشیه می‌زنم که حتی مرده ها هم لازم نیست پایین بیایند... در همان بالا توی ابر، قبر می کَنَند!...

...بحمدالله قوهٔ تخیل به کار افتاده، عنقریب است که یك اکتشافی بلکه اختراعی بنماییم که مثل توپهای ساخت کره شمالی صدایش گوش همه را کر کند الا گوش دشمن را! البتّه از گذشته‌های بسیار دور همیشه این بحث فقهی مطرح بوده است که وقتی در «بلاد کبیره» وارد شده ایم، حکم نماز و روزه مان چگونه است؟...

تکنولوژی و مسائل شرعی!

ـ این طور که تکنولوژی در پیشرفت است، فردا ممکن است در نیویورك یا چه بسا در همین تربت حیدریهٔ خود ما! یا در گنابادِ دوستان!، مثلاً ساختمانهای پانصد طبقه و هزار طبقه بسازند... خوب، اگر واقعاً این طور شد، آیا کسی که از طبقه اول به طبقه هزارم می‌رسد، مسافر محسوب نمی‌شود؟!

ـ چطور؟

ـ اگر فرض بفرمایید رفت و برگشت با آسانسور از پایین به بالا و از بالا به پایین مجموعاً از چند فرسخ بیشتر بشود، در آن صورت آیا ما مسافر نیستیم و نباید نماز را شکسته بخوانیم؟! درفرودگاه فرانکفورت هم این بحث عمیق مطرح بود. صدای لبخند حضار! باعث شد که صدای شکوهٔ من هم درآمده اظهار شگفتی کنم و در حالی که دکتر خاتمی و دکتر فلاطوری و دیگر بزرگواران را مخاطب قرار داده ام از آنها بپرسم.

ـ تصور کردید شوخی است؟... مگر فراموش کرده اید که سابقاً در بعضی کتابها راجع به نماز در قطبین، سفینه‌های فضایی، کره مریخ و ماه، تحقیقات طاقت فرسایی

انجام می‌گرفت و بحثهای بسیار مطرح می‌شد و مسائل مستحدثه ظاهراً منحصر به همین امور بود؟!

... باتوجه به تبلیغاتی که سالهای سال در مورد آمریکا وجود داشت و دارد، احساس من در بدو ورود به نیویورك این بود که لابد فرودگاه این شهر بیش از هر فرودگاه دیگری در هر سوی جهان توجه تازه واردین را جلب خواهد کرد... اما شب بود، عجله بود، انتظار و ذهنیت ناشی از بزرگنماییهای تبلیغاتی در گذشته بود، هرچه بود، در نخستین لحظه ورود، فرودگاه شهر چنان نمی نمود که مورد انتظار بود!... احساس کردم که به فرودگاهی در یك کشور آسیایی یا یك کشور دست دوم و سوم اروپایی وارد شده ایم!... این احساس، غلط یا درست، نشان دهندهٔ این واقعیت است که در جهان امروز فرودگاه نه تنها دروازه شهر بلکه ویترین شهر نیز هست. هرکس در نخستین لحظات ورود، به آنچه می بیند بیش از هر چیز و هر وقت دیگری توجه نشان می‌دهد. و این باید تجربه‌ای باشد برای ما و مسألهٔ مبادی ورودی در کشورمان.

ترافیك به سبك تهران!

... داریم به طرف مرکز نیویورك حرکت می‌کنیم و به دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل می‌رویم... از همان اول به محض اینکه وارد خیابانهای نیویورك شدیم ترافیك سنگین این شهر عظیم را همچون سدی در برابر خویش یافتیم. اتومبیلها، حلقه‌های زنجیر در امتداد یکدیگرند و در هر خیابان چند زنجیر و چند رشته در کنار هم و چسبیده به هم دیده می‌شود. سنگینی ترافیك، تراکم اتومبیلها، بوق زدنهای مکرر، دود و دم لوله‌های اگزوز، کندیِ حرکت و دزدی راه!...

ـ نخستین وجه تشابه نیویورك و تهران!

ـ پس از خودمان است بابا!

... اتوبانها، خیابانها و پلهای پیچ در پیچ و پی در پی را می‌بینم که به سمت و سویِ شمال و جنوب و شرق و غرب دهان گشوده‌اند. مجموعه‌ای از مارهای عظیم الجثهٔ بوآ و کبری، که در تاریکی روشنایی جنگل، در کنار هم و بر روی هم خزیده باشند و به هر سو در تکان و تحرك باشند. بابرقی که از چشمهاشان به تناوب ساطع می‌شود و با صدای زنگ مانندی که از سرودم برمی‌آورند.

... و به معرکهٔ ترافیک اضافه کنید موتورسواران نیویورکی را که ـ غولی بر غولی سوار ـ خیابانها رادر می نوردند و دیوارِ صوتی ترافیک رامی شکنند. و نیز بیفزایید بر این مهلکهٔ مدرن، اصوات تند و بلندی را که از موزیك وحشی و خشونت بارِ درونِ برخی از اتومبیلها برمی خیزد.

...پیشتر می رویم. ترافیك همهٔ خیابانها به این شوری و شلوغی که در آغاز دیدیم نیست.

برخی از خیابانها خلوت است. راننده ای که سرگرم هدایت اتومبیل ماست، با لهجه ترکی از اوضاع آشفتهٔ ترافیك نیویورك می نالد... شکوه کنان پشت سر هم یکریز و بی امان از خرابی اوضاع ترافیك، می گوید.

ـ خیلی شلوغ است آقا. خیلی شلوغ است نیویورك. بد رانندگی می کنند. می زنند و می روند. اعصاب آدم از بین می رود... حتی شبها هم شلوغ است و بعضی شبها از روز هم شلوغتر است... به کسی امان نمی دهند. ناگهان راهت را می دزدند... حتی نیمه شب هم پشت سر هم بوق می زنند و ملاحظه نمی کنند که کسانی در خوابند... سابقاً در ایران شنیده بودیم که می گفتند فلانی به کافر می ماند، اما نمی دانستیم کافر یعنی چه؟ حالا می بینیم!... آقا، خدا شاهد است که حتی اتومبیلت هم امنیت و آسایش ندارد. چراغ می برند، لاستیك می زنند، ضبط و رادیو می دزدند... خدا می داند آن قدر در اینجا دزدی هست که نگو و نپرس. قطعات و دستگاههای کوچك و بزرگ ماشینت را ـ چشم به هم زدی ـ بازمی کنند و می برند...

...رانندهٔ خوب و زحمتکش «دفتر»، چشمش به چند هموطن افتاده سر درد دلش باز شده و حالا حالاها به ما میدان نمی دهد که ما هم نطقی، خطابه ای، حرفی، چیزی داشته باشیم... دوست همراه و همسفر ارجمند ما، آقای «زمانی»، ضمن تأیید مراتب شکایت این رانندهٔ عزیز، می گوید:

ـ در تأیید فرمایشات(!) برادرمان عرض کنم که...

... توقف ناگهانی اتومبیلهای اتوبان، ترمز شدید رانندهٔ ما و اما بعد... بله، رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت!... بعد از ده دوازده سال ترور و تسویه حساب و جنگ تحمیلی و نجات یافتن (به قول آقای راشد یزدی) از خطر شهادت! و حالا مثلاً کشته شدن در نیویورك آن هم نیویورك ندیده!... انصافاً خیلی افتضاح است!...

سبقت و سرقت!

... بله، راننده ای که ما را از فرودگاه به دفتر می برد، داشت از وضع بد ترافیك و رانندگی و دزدی اتومبیل در نیویورك شکوه می کرد و ادامه می‌داد که آقای «زمانی» زمان را مغتنم شمرده زمام صحبت را به دست گرفت:

ـ بستگی به منطقه اش دارد. این وضع که فرمودند، بیشتر در محلات شلوغ و مراکز عمومی دیده می شود. معمولاً فقر هم در این طور محله ها وجود دارد. امادر محلات و مراکز مشخص دانشگاهی مثلاً، یعنی در جاهایی که تیپها و قشرهای خاصی در آنجا زندگی می کنند این طور نیست، کمتر است.

ـ آقای «زمانی» به عنوان تأیید حرف زد اما مخالفت کرد! مثل بعضی از نمایندگان محترمی که به عنوان موافق ثبت نام می کنند، بعد مخالف حرف می‌زنند!

ـ بعضی وقتها تنها راه برای گرفتن زمام صحبت از دست حریفی که میدان به کسی نمی‌دهد، همین است که بگویی بنده هم در تأیید فرمایشات شما عرض می کنم که... وقتی متکلم اول ساکت شد تا تأییدش کنی، آن وقت می توانی حرف خودت را بزنی!

ـ آقای زمانی مخالفت نکرد، تکمیل کرد...

ـ در خود آمریکا مؤسسات و دستگاههایی هستند که در امور اجتماعی پژوهش و تحقیق می کنند، آمار می‌دهند، گزارش منتشر می کنند. همین امسال براساس پژوهشها و آمارها و گزارشهای منتشره از سوی این دستگاهها خصوصاً دستگاه قضایی و دادگستری آمریکا، نیویورك و واشنگتن رکورد جرم و جنایت را در آمریکا شکسته‌اند!... از حیث نوع و سرعت و نسبت جرایم با عوامل و پارامترهای دیگر، شهرهای آمریکا در جهانِ بشریت مقام اول را احراز می کنند!

ـ البته ایالات متحده آمریکا در جهان از حیث جرم و جنایت در رده های اول قرار دارد. این، حرف ما نیست. آمارها و گزارشهایی که مؤسسات پژوهشی خودشان منتشر می کنند، چنین چیزی را نشان می‌دهد.

ـ دزدی راه یعنی راه دزدی هم یکی از انواع جرایم است که در تهران خودمان بسیار است! ماشینها از همدیگر راه می‌دزدند!

ـ همهٔ دزدیها بد است الاّ آن نوع دزدی که شاعر فرموده.

ـ سرقت ادبی؟

ـ نه. شاعر فرموده است:

دزدی بوسه عجب دزدی پرمنفعتی است — که اگر باز ستانند، دو چندان گردد!!

اتومبیل در برابر یك ساختمان چهل، پنجاه طبقه متوقف شد. خسته از راهی طولانی، وارد ساختمان می شویم، چراغ شماره ۳۴ در بالای در روشن شده است که آسانسور می ایستد. اینجا طبقه سی و چهارم ساختمان است. دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل، آپارتمانی از آپارتمانها و دپارتمانهای متعدد و متنوع این طبقه است... دقایقی بعد، مهمانان و میزبانان میزگرد تشکیل داده اند و شام می خورند! نتوانستم غذا بخورم.

اما به نظر من این سومین شام است!

... بر سر سفره، گرم گفتگوییم که چند تن از دوستان اهل بیتِ صفا و صمیمیت از در وارد می شوند. «صادق خرازی» یکی ازآنها است. یکی از چهارتن سفیر ایران در سازمان ملل متحد و به تعبیر زیبا و دلنشین خودش، «رعیت ملت ایران». و گاه همین طور هم امضا می کند. «صادق»، صادق و صریح و صمیمی است. رشادتِ قامتش او را از جمع حاضر متمایز می کند...

... او را که می بینم، به گذشته بازمی گردم. سالها در جبهه و پشت جبهه، دست اندرکار تبلیغات جنگ بود. هنوز از آن روزگارِ سخت و سنگین نشانه هایی به یادگار با او هست. ترکش جنگ، روزگاری قامت او را نیز نواخته است و امروز اندکی هنوز به قدر یادگار با او باقی است.

از کنسرت شجریان...؟

آقایان میرمحمود موسوی و علی صادقی تهرانی نیز حضور دارند. دقایقی بعد، آقای «رفیع رسم» هم وارد می شود. از کنسرت شجریان می آید.

ـ همنام گمنام من!... رفتن به کنسرت شجریان، بی رفیع، رسم نیست! یعنی این رسمش نیست که بی ما به آنجا رفته باشی...

...«رفیع رسم» را برای نخستین بار، دهسال پیش در تحریریهٔ روزنامه اطلاعات دیده ام. مثل همیشه او را تیزهوش، پرتلاش و کارآگاه (با همان معنای کارآشنایی اش) می بینم. اما اکنون، پخته تر، جامعتر وآرامتر. زبان فرانسه را بخوبی صحبت می کند.

آهنگ ویژهٔ کلمات و ترکیبات این زبان همراه با آهنگ ویژه ای که مثل گذشته همچنان در صدای رفیع او احساس می شود، بر گرمی و گیرایی کلامش افزوده است. خوشحال می شوم که می بینم به اقتضای کار و مسؤولیتی که به او محول شده است، با وسایل ارتباط جمعی و گزارشگران و خبرنگاران سر و کار دارد و چون در جمع آنان که سخنگویان رسانه‌های گروهی اند حضور می یابد، نیکو سخن پرداز و زیبا سخنگوی «میشِن» است.

...معذرت می خواهم. عجله کردم. باید قبلاً توضیح می‌دادم که منظور از میشن، همان دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل (یو،ئِن) است. میشِن در یوئِن!

آقای صادقی تهرانی را نیز از دهسال پیش به این طرف دورادور و بندرت از نزدیك، می شناخته‌ام. نخستین بار از طریق آثار قلمی و مقالات روزنامه‌ای. و بعد، استاد دانشگاه. و بعد یکی از سفرای ایران در سازمان ملل متحد.

... آقای میرمحمود موسوی، مدیر کل آسیای غربی وزارت خارجه، را با سه قرینه می شناسیم. میر، موسوی، وآنگاه شباهتی که در صدا و سیما به نخست وزیر کشورمان ـ درآن دولت هشت سالهٔ مقاومتهای مقدس و مردمی ـ دارد. یاد آن دوران با همه تلخ و شیرینش هیچ‌گاه ازخاطرهٔ انقلاب و تاریخ انقلاب زدوده نخواهد شد. هرکس را با آن روزگار، پیوندی عاطفی و عاشقانه، باقی است. چنانکه جوانی باخاطره های سالهای کودکی و نوجوانی اش هماره پیوندی داشته باشد. و نیز چنان که من اکنون، امشب، در نیویورك، پروندهٔ مقاومتهای شکوهمند و دلیرانهٔ آن سالهای سرشار از امید و آرزورا در ذهن ورق می‌زنم و این یادِ به یادگار مانده رااز دل و دماغ، زدودن نمی توانم...

ـ جمعیت سالن چقدر بود؟

ـ حدود هزار نفری شاید می شدند. بدنبود. استقبال خوب بود.

ـ برنامه‌ای که اجرا شد چطور بود؟

طبق معمول، خوب بود.

ـ ... محبت کنید، ببینم...

ـ این کاغذ «بروشور»ی است که در محل اجرای کنسرت پخش کردند.

... بروشور را می گیرم که بخوانم. باور نمی کردم که در نیویورك، در این شهر شلوغ و خشن، چنان برنامه موسیقی لطیفی آن هم از نوع ایرانی و سنتی اش اجرا شده

باشد. مواجهه با یك حادثه هنری در بدو ورود را به فال نیك گرفتم. شاید مقدر این است که هر وقت به عالم سیاست نزدیکتر می شوم، ناگهان در همان نزدیکی، پنجره ای به عالم دیگری ـ هنر، فرهنگ، اخلاق و... ـ در برابرم گشوده می شود و باز آن فیل که با چکش عقل رام و آرام شده است نعره زنان در درون، یاد هندوستان می کند و سر به کوه و بیابان می گذارد. آنگاه احساس می کنم که ما آدمیزادگان، به قول سعدی، در خندق طرابلس به کار گل واداشته شده ایم و یك چند لازم است که به کار دل نیز بپردازیم.

سازمان سخنرانیِ ملل!

«بسم الله الرحمن الرحیم.... آقای رئیس. در ابتدا مایلم تبریکات صمیمانه خود را به مناسبت انتخاب جنابعالی به ریاست چهل و پنجمین اجلاس مجمع عمومی ابراز دارم. اطمینان دارم این مجمع تحت ریاست جنابعالی بتواند در این مقطع حساس که بر نقش سازمان ملل متحد در حل بحرانهای منطقه ای...»

... صدای وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران که در سالنها و راهروهای ساختمان می پیچد، افراد دیگری را نیز به داخل سالن مجمع عمومی می کشاند... حالا همه صندلیها تقریباً پر است. کسانی هم در بیرون سالن، در کنار درهای ورودی و پشت دیوارهای شیشه ای به نظاره ایستاده اند. امسال، ایران در این مجمع جهانی باتوجه به رخدادهای منطقه خلیج فارس، چه مواضعی را اعلام خواهد کرد؟

«... دنیای ما بسرعت در حال دگرگونی است. تحولات عظیمی که در این دهه اتفاق افتاد... پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رشد حرکتهای اسلام خواهانه در جهان که مشخصه اصلی آن اتکای به خدا، مذهب، معنویت و مردم است، سقوط اندیشه مارکسیسم که بر مبنای نفی ویژگیهای فوق قوام یافته بود، تحولات سریع در کشورهای بلوک شرق با مفهوم آغاز مجددِ مؤثر بودن نقش مردم در اداره امور کشور خود، وحدت دو آلمان به معنای پایان دوران اولویتِ منافعِ قدرتهای مسلط بر علایقِ یك ملت و...

شواهد روشنی است که به عصر آگاهیِ بیش از پیش ملتها وارد شده ایم. حال که به نظر می رسد...».

دوربینهای فیلمبرداری در طبقه فوقانیِ سالن از چهار طرف مراقب اوضاع و احوالند. دقایقی قبل، دوست من گفته بود:

ـ نیمکتهای ایران و عراق در اینجا در هر دو ردیف، یك تکه و یکپارچه است، به دلیل شلوغی، من و تو ناچار خیلی نزدیك به عراقیها نشسته‌ایم. الآن که نوبت نطق وزیرخارجه ایران است، دوربینها روی این جایگاه زوم خواهند کرد... دراین اوضاع و احوال که همه جا کویته! و اینها دنبال سوژه می گردند، یك وقت دیدی رفتیم روی آنتن‌های تصویری جهان!... که بله امسال ایرانیها در جایگاه عراقی‌ها نشسته‌اند!

ـ آن وقت من و تو را به عنوان دو عضو پناهنده به جایگاه عراقی‌ها...

... بنابراین از جای اصلی بلند شده به صندلیها و جایگاههای پشت سر، عقب‌نشینی کرده بودیم!... دکتر ولایتی به سخنانش ادامه می‌دهد. ترجمه انگلیسی سخنان وزیر خارجه ایران که همزمان از گوشیهای مخصوص شنیده می شود بسیار موفقتر و بهتر از ترجمه عربی است. صدای «امیر زمانی نیا» دانشجوی دوره دکترای حقوق و کارمند دفتر نمایندگی ایران در نیویورك را از گوشی می شنوم. چون بر زبان اصلی، مسلط است در ترجمهٔ انگلیسی و رعایت تناسبهای زمانی و احساسی و توجه به تکیه‌ها و تأکیدهای صوتی و تلفظی، بسیار موفقتر ازمترجم عربی است. مترجم عربی، فارسی نمی‌داند و نطق دکتر ولایتی را از روی متنِ انگلیسی که به او داده شده است شتابزده به عربی برمی گرداند و روخوانی می کند. گاهی هم از قافله عقب می‌ماند!

... دکتر ولایتی از «تهدیدِ واقعیتها» سخن می گوید. واقعیتهایی که بشریت را و در رأس همگان، قدرتهای بزرگ را تهدید می کند. «...حال که به نظر می رسد دوران جنگ سرد و رقابتِ خشنِ ابرقدرتها به پایان رسیده است، چنانچه تحولات نظامِ بین المللی، سمت گیریِ عادلانه نداشته باشد و امکاناتِ متمرکز شده در بخش کوچکی از جهان موجب ارتقای کیفیِ سطح زندگی و رشد و توسعهٔ کشورهای کمتر توسعه یافته و یا در حال توسعه نگردد، دوران جنگ گرم بین مستضعفین و مستکبرین جهان را پیش روی خواهیم داشت و این تهدید نیست بلکه تحلیلی است واقع بینانه از وضعیتِ انسانهایی که دلایل فقر و بدبختی خود را می شناسند و برای ملتهای مستضعفِ به آگاهی رسیده

جز تغییرِ وضعیتِ تحمیلی چاره ای وجود ندارد...»

به اطراف نگاه می کنم. درمیان کشورهای انقلابی، بعضیها هستند که فوراً به علامت تأیید و به طور مکرر سر را تکان می دهند. کوبا و هند را نشانه رفته ام. و این تأییدِ فوری، ناشی از آن است که دارند ترجمهٔ انگلیسیِ نطقِ دکتر ولایتی را با تأکیدات و ترجمه های حساب شده از قبل، به طور همزمان گوش می کنند. اما بعضیها هم هستند که وقتی سخنران از این موضوع «عبور» کرده و به «موضوع دیگر»ی رسیده، تازه به اصطلاح دوزاریشان افتاده و شروع می کنند به تأیید کردن! اینها دارند ترجمهٔ عربی را گوش می کنند که خودش برگردانِ ترجمه‌ی انگلیسیِ نطق فارسی است، آنهم با جملات و ترکیباتِ دلخواهِ مترجم!... لیبی و لبنان را نشان کرده ام.

آقای رئیس!

«... آقای رئیس... پس از اشغال کویت، شورای امنیت بلافاصله با صدور قطعنامه ای خواستار عقب نشینی فوری و بدون قید و شرطِ نیروهای عراق... و ظرف دو هفته ۵ قطعنامه در محکومیتِ تجاوز و اعمالِ تحریمِ کامل و ضرورتِ ایجادِ فشارِ بین المللی برای... که شمارِ آنها تاکنون به هفت رسیده!... به ناگاه قدرتهای بزرگ در شورای امنیت بویژه آمریکا به طور بی سابقه ای به طرفداری از منشور ملل...».

«... حال، این اقدامات را با عملکرد قدرتهای بزرگِ شورای امنیت خصوصاً قدرتهای غربی و متحدانش در منطقه در قبال حملهٔ دهسال پیشِ عراق به جمهوری اسلامی ایران مقایسه نمایید: اولین قطعنامه شورای امنیت پس از چند روز آنهم صرفاً با درخواست آتش بس بدون کوچکترین اشاره ای به عقب نشینی صادر... و همزمان به مدت ۸ سال انواع کمکهای نظامی، تسلیحاتی، مالی، سیاسی، اطلاعاتی و لجستیکی به سوی عراق سرازیر شد... گویا در این مدت ۸ سال موضوعاتی چون محکوم بودن تجاوز و ضرورت مقابله با متجاوز در منشور ملل متحد وجود نداشت، چرا که مواضع بر حق جمهوری اسلامی و هر آنچه اینجانب هر سال از پشت همین تریبون اعلام می کردم، به خاطر تسلط منطقِ نفع طلبیِ قدرتهای جهانی براصول و اهداف منشور و بی توجهی بعضی از کشورهای عرب حوزه خلیج فارس نسبت به مصالح درازمدت خویش، هرگز مورد توجه قرار نگرفت...».

ـ افسوس!... با این انزوا و غربتی که امسال در این مجمع نصیبمان شده، تا آمدیم برای چند لحظه‌ای دل ببندیم به یك مختصر وحدت خیالی با این همسایهٔ بغل دستی‌مان، هنوز حالِ انبساط و بشاشتِ قبلی در ما محو نشده، ناگهان رشته وحدت گسیخت و داغ جنگ هشت ساله در دلها تازه گردید!... نه نمایندهٔ دائمی‌مان در جلسات شرکت می‌کند، نه وزیر خارجه‌مان به مجمع می‌آید... عزیز!

از نیمرخ که به تنها عضو باقی ماندهٔ هیأت عراقی نگاه می‌کنم تقریباً یقین می‌کنم که زبان حالش همین است. دارد با خودش حرف می‌زند...آدمها در مواقعی که عصبی هستند حرکات معنی‌داری دارند!

... مترجم عربی، عبارت «بی‌توجهی بعضی از کشورهای عربِ حوزه خلیج فارس نسبت به مصالح درازمدت خویش» را با سرفه‌هایی به منظور صاف کردن سینه و صدا همراه کرده بود. این عبارت از نطق دکتر ولایتی، اگر برای هیچ کس گوشخراش نبود، باری برای استاندار استان نوزدهم عراق! که نماینده‌اش چند ردیف آن سوتر، با حال و موی پریشان و با روسریِ سپیدِ شل حجابانه بر سر، به استماع نشسته بود، حتماً و قطعاً گوش‌خراش بود!

...«... مستر پرزیدنت!... آقای رئیس!... عدم پایبندی به اصول و بازیچه قرار گرفتن مقررات بین المللی ـ در دهسال گذشته خصوصاً در طول ۸ سال جنگ تحمیلی ـ شرایطی را ایجاد کرده است که امروز اظهارات و موضعگیریهای طرفهای درگیر در بحران فعلی خلیج فارس را در تناقض آشکار با سیاستها و عملکرد دهسال گذشتهٔ خود آنان قرار می‌دهد. طرفِ دعوت کنندهٔ ملتهای منطقه به مقابله با سیاستهای امپریالیستیِ آمریکا و اذنابش در منطقه، مدتِ ۸ سال در راستای همان سیاستها با انقلاب اسلامی ایران جنگید. و طرفِ مدعیِ مقابله با تجاوز و اجرای منشور ملل متحد و قطعنامه‌های شورای امنیت و متحدانش نیز برخلاف منشور، دقیقاً به خاطر کمك به تجاوز علیه ایران، در طول جنگ، به منطقه لشکرکشی کردند و به اقدام نظامیِ مشترك علیه جمهوری اسلامی ایران مبادرت ورزیدند...».

... دکتر ولایتی لحظه‌ای تأمل می‌کند. سکوت سنگینی بر سالن مجمع عمومی سایه افکنده است... «طرفِ» دعوت کنندهٔ ملتها به مقابله با امپریالیسم آمریکا و اذنابش، هم اکنون در سمت چپ هیأت ایرانی نشسته و گوشه سبیلش را لای دندانش

فرو برده و می‌جود! البته هیچ کدام از نمایندگان و رده‌های بالای هیأت عراقی حضور ندارند. بعدها دیدیم که در اکثر روزهای دیگر هم حضور نداشتند. اما الآن یکی دو نفر عراقی در جایگاهی که چسبیده به جایگاه ایران است حاضر و ناظرند.... «طرفِ» مدعیِ مقابله با تجاوز و اجرای منشور ملل متحد و قطعنامه‌های شورای امنیت هم با استفاده از ترتیب حروف الفبا چند ردیف جلوتر از ما جلوس فرموده است!

ـ نگاه کن. در ورودی عقبی را می‌بینی؟ یك، دو، سه، چهار...، نگاه کن در ردیفِ جلو نشسته است. به قول راننده‌های اتوبوسهای مسافرکشی یاکُشیِ خودمان: «از در عقب، صندلی جلو». بله، یك نفر شبیه «جیمز بیکر» دیده می‌شود که دارد با نفر بغل دستی اش مذاکره می‌کند!... خدا پدرش را بیامرزد که با اینها مستقیم مذاکره نکند!!

ـ جیمز باند است یا جیمز بیکر؟........ بر پدرش لعنت هر که گردن کلفتهای سازمان ملل را سر گردنه جا بدهد!

ـ به ترتیب حروف الفبا جا می‌دهند! آمریکا اولش «آ» دارد. آی با کلاه!... در املای انگلیسی و آمریکایی هم این «ا» سرجایش هست فقط کلاهبرداری شده!

.... در حالی که سخنرانی را استماع می‌کنم، به طرف عراق و به طرف آمریکا چشم دوخته ام! «متحدان» و «اذناب» طرف آمریکایی هم شرف حضور دارند!!... دیروز یکی از دوستانی که برای ارتقای کیفی ترجمهٔ انگلیسیِ متن نطق، دلسوزانه تلاش می‌کرد، می‌پرسید «اذناب» دقیقاً یعنی چی؟! می‌خواست معادل انگلیسیِ خوبی برای این لغت پیدا کند! یکی از حاضرین گفت:

ـ ازذنب به معنای گناه نگرفته‌اند؟

ـ نخیر! از دُم گرفته‌اند! ازذنب با نونِ مفتوح... آنکه شما می‌فرمایید، با نونِ مجزوم است!

... مترجم بالاخره واژه «collaborators» را به عنوان معادل انگلیسی انتخاب کرد، خیالش راحت شد و اذناب را رها کرد!

اطفال سیاستمدار!

..... «آقای رئیس! مستر پرزیدنت!... امروز ملتهای مسلمان و بیدار جهان که از آغاز بحران اخیر خلیج فارس و از پشت لفاظیهای مطرح شده واقعیتها را نظاره

ی کنند، می دانند که واقعیت امر، نزاع بر سر کسب منافع بیشتر است و نه حفظ اصول.
نابراین هیچ طرفی نمی تواند از حمایت افکار عمومی جهان اسلام برخوردار شود،
گر آنکه به طور واضح در صدد جبران جدی و عملی سیاستهای غلط گذشته خود
رآید..... اظهارات اخیر مقامات آمریکایی مبنی بر قصد آن کشور برای استقرار
رازمدت نیروهای آمریکایی در خلیج فارس و ایجاد ساختار جدید نظامی و امنیتی در
نطقه زنگ خطری است... اگر آمریکایی ها تصور می کنند چنین حضوری با سکوت و
ی تفاوتی ملتهای مسلمان روبرو خواهد شد سخت در اشتباهند. ما بارها و حتی از
مین تریبون اعلام کرده ایم که برقراری صلح و امنیتی با دوام درمنطقهٔ حساس خلیج
ارس تنها باید توسط کشورهای منطقه تأمین شود...».

... «متأسفانه... برخی از کشورهای منطقه نخواستند این واقعیت را درك کنند که
یروهای نظامی بیگانه بیش از آنکه به فکر حفظ منافع آنان باشند برای حفظ منافع
خویش تلاش می کنند. جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین کشور منطقه با
شتوانه سهم عظیم خود در غنای تمدن و صلح جهانی به دلیل اینکه امنیت ملی خود را
ر ثبات این منطقهٔ حساس می بیند ثابت کرده است که همواره عامل اصلی ثبات و
منیت منطقه بوده و با پشتیبانی ملت مقاومی که به خدا متکی است به مقابله با هر نوع
سیطره بیگانه در منطقه برخاسته است...».

نمایندگانِ «برخی از کشورهای منطقهٔ خلیج فارس که هنوز نخواسته‌اند این
اقعیت را درك کنند...»، روی صندلیهای سالن بیقراری می کنند! نباید به این زودی
خسته شده باشند. سعودالفیصل در کنار شاهزاده بندر بن سلطان(!) پهلو گرفته است. از
شت سر به روشنی معلوم نیست که الآن در این سالن، خودش را داریم یا مشابهش
؟... اما اعضای هیأتهای نمایندگی کشورهای عربِ حوزه خلیج فارس در هر گوشهٔ
سالن قابل رؤیتند. شیوخ قطر، عمان، بحرین، دوبی، امارات، عربستان و کویت(!)،
ندداشه پوش و چفیه بر سر، گردن به این سو و آن سو می گردانند و به گردن
کلفتهای ناتو که در همان نزدیکیها نشسته اند و گاه دستی به کُت و کراواتشان می کشند،
ی نگرند و...

آنانکه خاك را به نظر کیمیا کنند	آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟!

...«... مستر پرزیدنت!... ایران به عنوان بزرگترین قربانی سلاحهای شیمیایی در

تاریخ معاصر...». صدای دکتر ولایتی مرا به خود می‌آورد... بحث شیرین سلاحهای شیمیایی است!... و به قول همین شیوخ که در این سالن نشسته‌اند: اسلحة‌الکیمیاویة!... چیزی در ذهنم جرقه می‌زند... آنان که خاك را به نظر کیمیا کنند.... بله، درست است،... اسلحة‌الکیمیاویة!... حالا شیوخ عرب حتی از تصور اینکه روزی خاك کاخ آنان نیز به نظر کیمیاوی شود، پشتشان می‌لرزد!

* * *

سالها قبل، روزِ بازدید از مؤسسه اطلاعات و سخنرانی در سالن مجمع عمومی مؤسسه، سر سفره از دکتر ولایتی پرسیده بودم چگونه یك طبیبِ متخصصِ اطفال، وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران است؟

ـ جمهوری اسلامی معتقد است که دولتمردان کشورهای جهان، کودك‌اند، پس لازم است که وزیر خارجه ایران پزشك و متخصصِ معالجهٔ کودکان باشد!!

رقص دوربینها

ـ «سخنران بعدی، وزیرِ خارجه جمهوری اسلامی ایران، جناب دکتر علی اکبر ولایتی است.»

... از نخستین لحظه‌ای که بلندگوی سالن مجمع عمومی این خبر را اعلام کرده است، تا این لحظه که بیست دقیقه از نطق دکتر ولایتی می‌گذرد، همچنان بر جمعیت سالن افزوده می‌شود و هر کس انتظار دارد موضع ایران را امسال به سوی این یا آن یك از طرفین و اطرافِ درگیر در خلیج فارس متمایل ببیند. اما اعلام مواضع ایران، انتظارات هیچ طرف را برآورده نمی‌کند. ایران هم اکنون از تریبون سازمان ملل متحد اعلام کرده است که لشکرکشیهای اخیر آمریکا و متحدانش را به بهانهٔ مقابله با تجاوز عراق به کویت، ناشی از انگیزهٔ تصرفِ منافع بیشتر می‌داند نه ناشی از تلاش برای اجرای اصول منشور سازمان ملل. زیرا همین لشکرکِشهای اصولگرا(!) در طول هشت سال جنگِ ایران و عراق، هرگز برای اصول مندرج در این منشور دل نسوزاندند، بلکه خود نقض کنندگان آن بودند. بنابراین، ایران لشکرکشی قدرتهای بزرگ را زنگ خطری می‌داند که در منطقهٔ خلیج فارس به صدا درآمده و ملتها را به تحرك و تلاش برای دفعِ خطر واخواهد داشت.... ایران هم اکنون هشدار داده است که اگر تحولات

نظام بین المللی همان سمت گیریهای ناعادلانهٔ پیشین را ادامه دهد، جهان با دوران جنگ گرم میان مستضعفین و مستکبرین روبرو خواهد شد... پس...

خبرنگاران، گوش و چشم تیز کرده اند. قبل از آن همواره سؤالشان این بود که ایران بالاخره در صحنه نبرد میان آمریکا و عراق به کدام طرف کمك خواهد کرد. یکی دونفر عراقی در جایگاهشان دیده می شوند. امسال ساکت و شکسته و روحیه باخته به نظر می رسند. اما در این لحظه همزمان با حملاتِ دکتر ولایتی به لشکرکشیهای آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگِ عضوِ شورای «وتو» به منطقه خلیج فارس، حرکاتِ آرام و شادمانه ای را نشان می دهند!... شاید به تصور اینکه ایران بعضاً لامریکا و لِشِدّتها، عنقریب عاشق عراق خواهد شد!...

... رقص دوربینها رشته افکارم را از هم گسیخت. فیلمبرداران هم تأثیرات و عکس العملها را دارند ردیابی می کنند. چه آنان که در اتاقهایی مشرف بر سالنِ مجمع در پشت دیواره های کبود رنگ شیشه ای ایستاده اند و با چشمِ دوربین به جایگاه ایران و عراق خیره شده اند و چه آنان که در داخلِ خود سالن در این سو و آن سو ازروبرو یا نیمرخ، همین منظره را دوربینانه دید می زنند! خدا را شکر که ما پشت سر عراقی ها نیستم!

ـ «جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدای حمله نیروهای نظامی عراق به خاك کویت با اعلام موضع سریع و روشن خود تجاوز عراق را محکوم نمود و خواستار خروج کامل، فوری و بدون قید و شرط نیروهای عراقی ازکویت گردید. متأسفانه اقدام عراق در اشغال خاك کویت این بهانه را به قدرتهای خارجی و خصوصاً به آمریکا و کشورهای غربی داد تا نیروهای خود را به شکلی نامحدود و بی حساب به منطقهٔ خلیج فارس گسیل دارند».

... چشم من همچون دوربین یکی از فیلمبرداران مستقر در سالن، از نگاه کردن به جایگاه عراق، دست برنمی دارد! به نظر می رسد که نمایندهٔ نمایندهٔ صدام حسین، که گاهی تنهاست و گاهی یك نفر دیگر هم در کنارش می نشیند، خیلی مایل است فوراً یك یادداشتی به ما بدهد که: ای عزیزان ایرانی! اهلاً و سهلاً! درست است که آن ضرب المثل قدیمی شما می گوید «پدر کشته را کی بود آشتی؟». ولی آخر مگر نه این است که ریش قرارداد الجزیره هنوز زیر قیچی بغداد است؟! پس مهلاً مهلاً!!

...... تا اینجا از مواضع ایران هیچ طَرَفی، طرفی نبست!.... دکتر ولایتی در ادامه نطق خویش، به روند صلح ایران با عراق و مستقل بودن این روند از جریانات اخیر در خلیج فارس و مرتبط بودن آن با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و معاهدهٔ ۱۹۷۵ میان ایران و عراق و نامه‌های مبادله شده میان رؤسای جمهور دو کشور اشاره می کند. از تلاشهای وافر دبیرکل سازمان ملل صمیمانه سپاسگزاری می کند و هوشمندانه به در می گوید که همه دیوارها بشنوند: «امیدوارم حل مشکلات میان ایران و عراق براساس قطعنامه شورای امنیت شروع خوبی برای حل بحران جدید خلیج فارس و اشغال کویت براساس قطعنامه‌های اخیر شورای امنیت باشد». ایاك اعنی و اسمعی یاجاره!

.... دکتر ولایتی به سخنان خود ادامه می‌دهد .... به حساب روزنامه‌نگارها، تاکنون سه ستون از متن نطق وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران قرائت شده است. اما هنوز مواضع ایران در باب موضوعات دیگری هم باید اعلام شود. این مواضع و موضوعات هر چند مکرر هم باشد، اما اگر در یك نطق رسمی ناگفته بماند، معنی‌دار می شود! این از همان مواردی است که نگفتن، خودش، یك نوع اعلام موضع است! وجودی که از عدم حاصل خواهد شد!.... پس تأکید بر لزوم خلع سلاح جامع و کامل، انهدام کامل تسلیحات، اتخاذ تدابیر فوری نظیر منع جامع آزمایشهای هسته‌ای، تضمین امنیت دولِ فاقد تسلیحات هسته‌ای در برابر استفاده یا تهدید به استفاده از چنین تسلیحاتی و ایجادِ مناطق عاری از سلاحهای هسته‌ای در مناطق مختلف جهان خاصه خاورمیانه، ضروری است.

دکتر ولایتی، همین بحران اخیر خلیج فارس را به عنوان شاهدی بر مدعا و دلیلی برای اعلام خطر ایران در مورد انباشتگیِ تسلیحات تا مرز قابل انفجار در منطقه خاورمیانه، مطرح می کند و می افزاید: «کشور ما به عنوان بزرگترین قربانی سلاحهای شیمیایی در تاریخِ معاصر اهمیت خاصی برای انعقاد کنوانسیون جامع منع تولید، توسعه و ذخیره و استفاده ازاین سلاحها قائل بوده و جامعیت و جهانشمولی آن را منوط به اتخاذ تدابیری دقیق و فراگیر می‌داند.... پیش‌بینی اقداماتی جهت....»

...اتاق شورای امنیت در همین نزدیکیهاست! هم اکنون برخی از اعضای شورای امنیت را می بینم که در همین جلسه حضور دارند. آیا امروز هم هنوز هم صدای نمایندهٔ نظام جمهوری اسلامی و مردم مسلمان ایران را مثل همان روزهای هشت ساله و دهسالهٔ

جنگ نمی شنوند؟! آیا براستی نمی شنوند سؤال مظلومانه و دلیرانهٔ ملت ما را که امروز در این محکمهٔ جهانی از آنها می پرسد: چه شده است شما را که اکنون در کمتر از دو ماه، هفت قطعنامه علیه عراق و له کویت صادر می کنید، اما در بیشتر از هفت سال، دو قطعنامه علیه رژیم عراق و له مردم ایران نتوانستید صادر کنید؟!!

... اینك آنجا در مقابل ما، «دکوئیار» نشسته است. دهسال پیش در همان جا «والدهایم» نشسته بود که «رجایی بزرگ و بزرگوار» برخاست و از شکنجه هایی که در سالهای حاکمیتِ طاغوت برملت ایران رفته بود دلیرانه و دادخواهانه سخن گفت. اما در این دهسال انقلاب، آیا داغ شکنجه هایی که از سوی ایادی آمریکا و ارتجاع عرب و استالینیست های روسیه بر پیکر این ملتِ مظلوم و شجاع نقش شد، بیش از گذشته نبود؟

بود، یانبود، نمی دانم. امااشکهایی که در چشم یکی از بچه های ایرانی حلقه زده و من اکنون آن را می بینم، گواهی می دهد که در ذهن او نیز هم اکنون تصویر آن شهید زنده است...

این همه قبلهٔ عالم؟!

.... سالن همچنان پر است از دهها و صدها سفیر، وزیر، رئیس و اعلیحضرت. مگر نه اینکه سعدی فرموده است ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند؟ پس چگونه این همه «قبله عالم»! در زیر یك سقف گنجانیده شده اند؟! جای مرحوم «مظفرالدین شاه» خالیبند خودمان حسابی خالی است!....

... منقول است که مظفرالدین شاه وقتی داشت با کالسکهٔ مخصوص شتابان به تهران می آمد، نیمه شبی در میان راه قم و قزوین از زور توفان و بوران مجبور به توقف شد و به یك کاروانسرای نه چندان مناسب شأن اعلیحضرتی، ناگزیر پناه آورد .... بشدت بر در کوفتند. شاه برای اینکه مدیر مسؤول کاروانسرا زودتر بفهمد و بترسد و سریعتر در را بگشاید، سر مبارك را به سر درِ کاروانسرا نزدیك کرد و همراه با سرفه ها و عطسه های ویژهٔ مقام سلطنت در جواب کاروانسرادار که از پشت در می پرسید: کیه؟ با همان لحن و لهجهٔ زبان مادری اش گفت: ما، السلطان بن السلطان بن السلطان... والخاقان بن الخاقان بن الخاقان... مفخرملوك العرب والعجم... صاحب تخت الجمشید والجام جم!!... مظفرالدین شاه هنوز داشت صحبت می کرد و خودش را

معرفی می نمود! که ناگهان کاروانسرادار خسته و خواب آلوده با لامپایی که داشت خاموش می شد و از روزنِ در سوسو می زد، عقب گرد زد و در همان حینی که می رفت بخوابد بلندبلند گفت: برین بابا خدا پدرتونه بیامرزه، ما برای این همه آدم «جا» نداریم...



همسایه های ایران در اینجا خیلی تعریفی ندارند. عراق و اسرائیل حرف اوّلشان، «آی» انگلیسی است(I) بنابراین به ترتیب حروف الفبا در نزدیکیهای ما پرسه می زنند. هم اینها و هم «آی ـ I»های دیگری غیر از اینها... شرقی، غربی، راستی، چپی... البته چپ و راست در اینجا قاطی است، قاطیتر از هر جای دیگر. بستگی به جایگاه شما دارد که خودت کی باشی و در چه جایگاهی قرار داشته باشی... در نگاهِ ناظر تا وقتی که در داخل سالن رو به جایگاهِ دبیرکل و تریبون سخنرانی نشسته است، عراق در سمت راست است و دیگران در سمت چپ قرار دارند، اما وقتی ناظر بیرون می رود و آنگاه ازمثلاً رستوران یا رست روم(!) برمی گردد و رو به عراقی ها قرار می گیرد، جایگاه عراق را در سمت چپ و جایگاه اسرائیل رادر سمت راست می بیند... عرض کردم که چپ و راست به معنای فیزیکی و متافیزیکی یا سیاسی و متاسیاسی!اش معمولاً نسبی است و بستگی به زاویه دید دارد!... اکنون نمایندگان همه کشورها و دولتهای جهان اعم از خوب و بد، وابسته و وارسته، فقیر و غنی، استعمارگر و استعمار شده، سیاه و سفید و زرد و سرخ، در چپ و راست سالن مجمع عمومی قرار و استقرار یافته اند و البته یکرنگ و یکزبان و یکدل! مثل بچه های خوبِ آدم و حوّا در کنار هم نشسته اند. برادر عرب ما هم حضور دارد و همین جا درکنار ما ـ که حضرت هابیل باشیم ـ همین طور منتظر نشسته است که یحتمل یك مرتبه درِ دیرِ دوستی و باب صومعهٔ صلح را بگشاییم و بگوییم: که درآ درآعراقی که تو هم ازآن مایی!



...مسألهٔ فلسطین، مسألهٔ لبنان، مسألهٔ افغانستان، مسألهٔ کشمیر و مسألهٔ آفریقای جنوبی، مسائل دیگری است که اعلام مواضع صریح و رسمی ایران را طلب می کند... «رژیم اشغالگر قدس که بنیادش بر تجاوز و اشغالگری استوار است از طریق اخراج سکنه فلسطین، تغییر ترکیب جمعیت، کشتار و مجروح ساختن عده بی شماری از مردم

مسلمان و مظلوم فلسطین بر عمق جنایات بیرحمانه خود افزوده.... سیاست تجاوزکارانه و وحشیانه رژیم صهیونیستی......، توطئه مشترک صهیونیست‌ها و قدرتهای بزرگ و....».

.... یکی دونفر با حرکتی غیرعادی از جا برخاسته خروج می کنند!....

ـ ولشان کن! به گمانم ته مانده های هیأت اسرائیلی باشند!

ـ اعتراض می کنند یا دارند ازترس حملهٔ من و تو درمی روند؟!

.... اصرار بر تعیین سرنوشت مردم لبنان مطابق باخواست اکثریت، برگزاری انتخابات آزاد در افغانستان توسط سازمان ملل چنانکه در نامیبیا مؤثر افتاد، حل مسالمت آمیز مسأله کشمیر توسط دولت هند و اتخاذ تدابیر مناسب بادر نظر گرفتن خواسته های مردم، تأیید مبارزات مردم آفریقای جنوبی تا نابودی کامل سیستم آپارتاید و برگزاری انتخابات آزاد و تشکیل حکومت براساس رأی اکثریت..... و سرانجام اعلام حمایت ایران از مبارزات و خواسته های برحق مردم مسلمان و مظلوم درکشورها و مناطق مختلف جهان، بخشهای دیگری از نطق نمایندهٔ نظام جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد را به خود اختصاص داده بود.

...«....السیدالرئیس!...». اما مترجم عربی هنوز دارد «آقای رئیس» مربوط به فصل قبلی را که فصل آزادی و حقوق بشر در ایران و مبارزه جمهوری اسلامی با فقرو فساد و مواد مخدر بود ترجمه می کند! و چون می داند که دکتر ولایتی به آخرین فصل سخنرانی رسیده است، با عجله و شتابزدگی بسیار کلمات عربی را بلغور می کند و فاتحه نطق فارسی را می خواند! چنانکه به نظرم می آید دارد می دود و ترجمه می کند!.... به طبقات بالای سالن نگاه می کنم. نه الحمدلله خبری نیست. پیچِ مخصوصِ گوشی را می چرخانم. مترجم انگلیسی که «امیر» خودمان است، به بهترین وجهی تناسبهای زمانی را رعایت می کند. «زمانی»، برای او چه اسم با مسمّایی است!

...... دکتر ولایتی پس از یادآوری نتایج کار اجلاسِ ویژهٔ مجمع در خصوص همکاریهای اقتصادی بین المللی و احیای رشد و توسعه درکشورهای درحال توسعه که بیانیهٔ آن نیز چهارچوب از سرگیریِ گفتگوهای شمال و جنوب را فراهم آورده و نیز پس از تأکید بر ضرورت به کارگیریِ مکانیزمهایی جهت پیگیریِ چگونگی اجرای بیانیهٔ اجلاس مذکور، نطق خود را این گونه پایان داد: «اکنون ملل جهان از این مجمع

انتظار دارند در جهتی حرکت کند که بدون درنظر داشتن ملاحظات سیاسی، اصول اولیهٔ ملل متحد راهنمای برخورد بامعضلات بین المللی باشد. جمهوری اسلامی ایران همچون گذشته آمادگی خود را در تلاش و مساعدت هرچه بیشتر در این مسیر اعلام می دارد».

طَیِّبَ الله!

ـ طیب الله انفاسکم...

..... دوستان برای احترام و استقبال از جای برمی خیزند تا به وزیر امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران، در حالی که هنوز چشمهای مراقبِ سالن به دکتر ولایتی و دکتر کمال خرازی نماینده دائمی ایران در سازمان ملل و به سایر اعضای هیأت ایرانی خیره خیره می نگرند، خوش آمد و خسته نباشید بگویند.

.... سخنرانی تمام شده و کف زدن آغاز شده است. بعضی به موقع می زنند و بعضی بعد از آنکه کف زدنِ دیگران را می بینند تازه کف زنی را شروع می کنند! این «بعضیِ» دوم همانهایی هستند که به دنبال مترجم عربی تا اینجا دویده اند و از قافله عقب افتاده اند!... عقب افتاده ها را به حال خود رها کرده و به حال دل خویش می پردازم....

سخنرانی من!؟

نردبان این جهان، ما و منی است! عاقبت این نردبان افتادنی است!
لاجرم آنکس که بـالاتر نشست استخوان او بتر خواهد شکست!

«مولوی»

... امروز می‌خواهم خودم را برای یك نطق قبل از دستور آماده کنم! آنچه در دستور کار است، سفر است، اما نطق هم داریم!.... سبك و سیاق کار همین است که اول سر شوخی را باز می‌کنیم تا مستمعین مجلس ما چرت نزنند و همین طور خیره خیره به ما نگاه کنند، تا برسیم به اصل مطلب! خصوصاً مستمعینی که به زبان حال می‌گویند: خواب اصحاب کهف، چرت من است!

سبك و سیاق ما این است که در عین منبری بودن، مدرن هم هستیم. مثل فیلمبرداران، خیلی وقتها از آخر به اول برمی‌گردیم، یعنی «فلاشبك» می‌زنیم!... دفترچه یادداشتم را ورق می‌زنم و چند ورق می‌روم جلوتر.... بله، ورق برگشت!.....

... خودم را دارم آماده می‌کنم که در یك جمع دانشجویی درآمریکا مثلاً سخنرانی کنم. حالش را ندارم. اما خیلی اصرار می‌کنند. راستی چه حرفی برای گفتن دارم؟ از خودم می‌پرسم جداً چه می‌خواهی بگویی؟....

موضوعات مختلفی را از نظر می‌گذرانم و اول به قول یکی از شعرای خراسانی

که گفته بود: «از پشت تریبون دلم، عشق چنین گفت...»، اول از پشت تریبون دلم آن شعر صدر مقال را می خوانم و بعد در طول خیابان «لکزینتون» قدم می زنم و بعد... سر رشتهٔ سخن را به دست می گیرم.... و اما بعد...

... «نردبان این جهان، ما و منی است». هرکس بر این نردبان پای نهاد، درخطر سقوط خواهد بود. آمریکا همان دولت و همان نظامی است که ازنردبان جهان بالا رفته و امروز بالاتر از همه نشسته است.....

.... پیش ازآنکه آمریکا رادیده باشم، کتابهایی در این باره خوانده بودم. شاید نخستین کتاب با عنوان مستقل و مخصوص را در حدود بیست سال پیش خوانده باشم. «با من به امریکا بیایید ـ دکتر حکیم اللهی».

از او کتابهای دیگری هم دیده بودم. «با من به شهر نو بیایید»!... باخودم گفتم دکتر حکیم اللهی، روی هر دو کتاب یك اسم گذاشته. لابد میان این دو مکان و این دو موضوع، سنخیّتهایی یافته است.

باری، بعدها از سیدقطب ـ رحمة الله علیه ـ نیز کتابی دیدم در این باب «آمریکا التی رأیت ـ آمریکایی که من دیدم». سیدقطب، به سیادت و قطبیت «اصالتها» سخت معتقد بود و پیداست که با همه آنچه در نظام سرمایه‌داری غرب اصالت و ارزش یافته است نمی توانست سر سازگاری داشته باشد، چنانکه با همه اصالتها و ارزشهای نظام سوسیالیستی شرق نیز.

.... بحث نمی کنیم. بحث بماند برای بعد. اما از کتب جدی که بگذریم، کتاب «اسمال در نیویورك» هم برای خودش کتابی بود! و طبعاً خاطره ای باقی مانده در ذهن و ایضاً وسیله‌ای برای مزاح بین الاثنین در سفر. و نیز کتاب «آمریکا به روایت آرت بوخوالد» که با زبان تیز طنز از زخمها و جراحتهای جامعه آمریکایی، نقل روایت کرده است.

.... «میراث خوار استعمار ـ مهدی بهار» با آنکه نویسنده اش مورد علاقه من نیست، اما کتابی بود که در سالهای فقر کتاب، آمریکای بعد از جنگ جهانی دوم را به ما می شناساند. صرفنظر از انگیزه و نتیجهٔ کار نویسنده، واقعیت این است که مطالعه آن برای من مطالعهٔ اوراق پروندهٔ سیاهکاریها وتباهکاریها بود. در اوراق این پرونده یا بهتر است بگویم دراین پروندهٔ اوراق!، حداقل تصویر نیمرخی ازنظام سلطه بین المللی

به سردستگی آمریکای بعد از دهه چهل و پنجاه را می توان دید. ابهام و ایهام موجود در این تصویر را سالها پس از آن با کتاب «تراست مغزهای امپراتوری» برطرف کردم. کتاب «تراست...» که چندی بعد با انتشار کتاب «کنترل فرهنگ» تقریباً کمال یافت، نوشته لورنس اچ شوپ و ویلیام مینتر است که منصور آسیم و علی رضایی ـ دو دوست ارجمند و عزیز ـ به ترجمه آن همت گماشته اند. کتاب استاد محمدعلی اسلامی ندوشن نیز با نام پرمعنای آن (آزادی مجسمه!) کتابی دیگر است، که جای خود را دارد و شأن خود را.

باری کتاب، از گذشته های دور و نزدیك تا امروز، در این باب بسیار بوده و هست. من در مقام احصا و استقصا نیستم. نام همه را به یاد هم نسپرده ام. اما از همهٔ این کتابها بوی «الرحمن» بلند است! اگر هیچ قانونی از قوانین جهان را جاودانه ندانیم و اگر حتی قانونمندی تاریخ هم داعیهٔ درستی نباشد، قدرمسلم این است که یك قانون را هرگز نمی توان انکار کرد. «کل من علیها فان»!... و البته «یبقی وجه ربك...». اگر این آیت را در سورهٔ زندگان که به سورهٔ «الرحمن» معروف است باور نداشته باشیم، حداقل باید این راباور کنیم که از این کتابها که نام بردم، بوی الرحمن غرب به مشام می رسد.

سطوت امپراتوری غرب و هیمنهٔ تمدن کنونی آن نیز از قاعده فوق مستثنی نیست. چه به دلایل عام، چه به دلایل خاص. و اگر به حرف «من» در عبارت آسمانی فوق الذکر اشارتی دارید، بند دیگری از همان قانون را با عبارت دیگر به یادتان می آورم که: «کل شیء هالك»!.... و البته «الا وجهه...».

اگر در مورد نظام آمریکایی، به دلائل خاص و اخص توجه نکنیم، از دلائل عام نخواهیم توانست گریخت. «کل شیء» به طریق اولی بر نظامها و حاکمیتها و تمدنهای شیء شده و شیء کنندهٔ انسان و روح او، تطبیق می کند. در خود آمریکا هم امروز پژوهشگران و متفکرانی هستند که از شیء شدن انسان هراسانند. این دسته از پیشگویان نیز به مدد پژوهشگریها و ژرف نگریهایی چند، از آخر و عاقبت این سیر و سلوك که در جامعه صنعتی و مصرفی می بینند بشدت نگران شده اند.

.... در فرصتهای بعدی به این وادی خواهیم رسید و شاید بحث مستوفایی هم داشته باشیم. اما امروز تمدن صنعتی و مصرفی، دورنمایی رادر برابر انسانها قرار داده

است که قابل تأمل هست و قابل تحمل نیست! شاید بتوان گفت که تمدن غربی در این چشم‌انداز، بیشتر به «تمدن اشیا» شبیه است تا به تمدن «اشخاص».

روانکاوی تمدن و تکنولوژی

در اندرون من خسته دل ندانم کیست   که من خموشم و اودر فغان و درغوغاست!

... یکی ازهمولایتیهای مرحوم دکتر شریعتی به او گفته بود: با وجود اینکه این همه در پای منبر و جلسه درس فلان آقا شرکت کردم، باز هم هر چه فکر می کنم، بالاخره نمی فهمم که «وجود» مقدم بر «ماهیت» است یا ماهیت مقدم بر وجود است؟ شما چه می گویی؟!... دکتر شریعتی پاسخ داده بود: اینکه شهرداری سبزوار، خیابان محلهٔ تو را آسفالت کند، بر هر دو مقدم است! هم بر وجود، هم بر ماهیت!

... به اولین چهارراه که می رسم قدری می ایستم. رهگذران خیابان «لکزینتون» از چپ و راست عبور می کنند، بی خبر از آنچه در دل من می گذرد. و طبیعتاً من نیز بی خبر از درون آنان.

... همچنان به نطق و خطابهٔ خویش دل سپرده ام. جز خودم کسی نیست که وقتی به اوج می‌رسم، بر سر من فریاد بزند: «تکبیر»!... اما من بی جهت و بی جا نباید برای خودم تکبیر بگویم، مگر حافظانه بگویم و غریبانه بسرایم:

من همان دم که وضو ساختم ازچشمه عشق   چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست!

... آه ازاین تنهایی. آه از این صاحبدل بیدل، این «وجود حاضر و غایب»، این «من»، این که زبان حالش را می شنوم و نمی شنوم. «من در میان جمع و دلم جای دیگر است».

... آیا من همان همولایتی دکتر شریعتی هستم که به جای چاره اندیشی در جهت فراهم آوردن تکنولوژی آسفالت محلهٔ خودم دارم به وجود و ماهیت تکنولوژی عصری و تمدن مولود آن و انسان موعود آن، می‌اندیشم؟ آیا به این می‌اندیشم که ماهیت تکنولوژی مقدم بر وجود آنست یا وجودش مقدم بر ماهیتش؟!...

نمی دانم... اما من الآن در نیویورك در ذیل ساختمانهای عظیم الجثه ای ایستاده ام که خیابان را به یك «چاه عمیق» یا به یك «لحد سیمانی طویل» همانند کرده است... پس به راه خود می‌روم و خطابه را ادامه می‌دهم...

... آنچه امروز، اروپا و آمریکا به جهان هدیه می کنند، سطحی و صورتی دارد، عمقی و سیرتی. طبیعی است که در آغاز، من نیز در جهان سوم از آن بهره می برم و حداقل این است که خیابانم را آسفالت می کنم و همین کار را هم کرده ام! اما در عمق چه می بینم، در فردا چه می یابم؟ تمدن اشخاص یا تمدن اشیاء؟ تمدن آدم سازی یا تمدن آهن سازی؟ پس در آینده نیز این خوف و خطر باقی خواهد بود. چه در آن روزگار شخص را با شیئی، همانند و همگون بیابیم و چه او را در محاصرهٔ سیطرهٔ این ببینیم.

... این غائلهٔ عظیم و بی انتهای تصرف در طبیعت که البته از نیاز عائلهٔ بشری سرچشمه می گیرد، آیا بنحوی از انحا در حِسِّ شیطانی رقابتِ او با خالقِ طبیعت هم، ریشه ندارد؟ آیا این تمدنِ تکنولوژیك در ذات و جوهر عصریِ خویش به حِسِّ رقابت با خداوند به جای رفاقت با او مستظهر نیست؟ آیا تمدن کنونی را نمی توان روانکاوی کرد؟! آیا روانکاوی در ضمیر ناخودآگاه این تمدن و در آنچه مقتضای ذات آنست یا به عبارت دیگر روانکاوی در آنچه مقتضیات تکنولوژی و تکنیك در اعماق ناپیدای این کالبد روان کرده است، این مقدار را نشان نمی‌دهد و نشانه ای به دست نمی‌دهد که به مدد آن، صدایی را که از حنجره طلایی تمدن این عصر برمی خیزد و کوس «لمن الملك» می زند، بشنویم؟

آیا در عصری که پیش روی آیندگانِ نزدیك به ماست، انسان به تکرار حادثهٔ صبحگاه آفرینش روی نخواهد آورد، با این تفاوت بنیادی و جوهری، که این بار فرشتگان ملکوت به پای آدم نمی‌افتند و او را سجده نمی کنند، بلکه آدم به پای تکنولوژی و صنعتِ ابوالبشر! خواهد افتاد و مصنوع صانع شدهٔ خود را سجده خواهد کرد؟! آیا ما در آستانهٔ عصر تسبیح و تهلیل برای خدای جدید قرار نگرفته ایم؟ آیا عصر، عصر تعظیم و تکبیرِ تکنولوژی نیست؟!

ـ تکبیر...

ـ جای تکبیر نیست!... باری به هر جهت، آیا آنچه امروز در این عصر می شنویم آوای «اناالحق» است تا به شیخ شبستری در گلشن راز تأسی جسته و بگوییم:

روا باشد اناالحق از درختی　　　چرا نبود روا از نیکبختی؟!

مولانا، اناالحق را دو گونه خوانده است. اناالحق منصوری و اناالحق فرعونی فقط در صورت مشترکند. حال آنکه این دو را دو معنا و دو ساحت و دو مقام است. خوف

و خطری که اکنون نسبت به آیندهٔ این عصر و زمان احساس می کنیم، خوف و خطر اناالحق گفتن فرعونی است نه اناالحق گفتن منصوری، منصور اناالحق گفت و بردار می‌رفت، فرعون اناالحق گفت و بردار می کرد!

این است که وقتی به آینده گوش فرامی‌دهیم، کوس «لمن الملك» و آواز «انا ربکم الاعلی» را از دور دستها می شنویم. آیا انسانِ مولودِ عصر تکنولوژیِ لجام گیسختهٔ کنونی است که غول تکنولوژی را از شیشهٔ طبیعت بیرون آورده و دیگر رمز مهار کردن این غول را نمی‌داند، یا حاکمیت نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در جهان کنونی است که مقوی و مقومِ آن غول شده است، یا...

باری، هر دو را باید گفت. دلیل عام، همان «کل من علیهافان» و «کل شیء هالك» است. اما هر فنا و هلاکی به قول امروزیها مکانیسم مخصوصی دارد و این دو یعنی غولِ از شیشه بیرون افتادهٔ تکنولوژی و حاکمیتِ بین‌المللیِ نظام کنونی بر سیاست و اقتصاد و فرهنگ بشری به عنوان دلایل خاص، راههای تحقق و تسریع و تسهیل در فنا و هلاك را هموار می کنند.

فنا و هلاك همیشه لازم نیست از طریق بمب اتمی و شیمیایی و میکروبی باشد. فنا و هلاك حقیقت انسانی، بدترین نوع فنا و هلاك است.

کمترین تغییر، پروستریکای دیگری خواهد بود از جنس و نوع غربی اش. گرچه آمریکا و اروپا پیش و بیش از شوروی، بارها و بارها به پروستریکا و گلاسنوست ـ که اکنون دیگر نه فقط دو واژه بلکه دو سمبل اند ـ تن در داده اند و جهان سرمایه‌داری امروز با جهان سرمایه‌داری قرن هیجدهم و نوزدهم و حتی همین قرن بیستم در دهه های پیشین بکلی متفاوت است، اما با این وجود کاملاً قابل لمس است که توفان پروستریکای غربی نیز در راه است و وزیدن خواهد گرفت. نردبان جهان ـ به قول مولوی ـ فرو خواهد افتاد و...

لاجرم آنکس که بالاتر نشست استخوان او بتر خواهد شکست!

اسکلت و استخوان نظام آمریکایی و هر نظام دیگری که از نردبان جهانی ما و منی بالاتر رفته باشد، بیشتر و بدتر درهم خواهد شکست و حتی همین امروز صدای پاره ای از شکستگیها شنیدنی است!

ـ آیا این تمدن که ظاهراً چاره ای ازآن و راه گریزی ازآن نیست و برای تسهیل و

تسریع امور دنیوی مورد نیاز است و بحثی در محاسن و فواید و ضرورتهایش نداریم، در مجموع یا در نهایت به عنوان مصنوع بشر، به مقام صانع بشر ارتقا نخواهد یافت؟ آیا انسان این عصر در اعماق وجود خویش با خالق و خدایی که رازهای خلقت را بتمامه برای او نگشوده و حتی در خلقت خود او با او مشاوره ای نکرده است، رقابتی پنهان ندارد؟ شاید به اعتباری چنین تعبیری هم گفتنی باشد که انبیا می خواستند رقابت را به رفاقت تبدیل کنند.

تکنولوژی تصرف در طبیعت و تصریف در عالم تکوین، هرگز به اندازهٔ عصر کنونی قابل ملاحظه نبوده است.

آمریکای دانش و پژوهش

ـ ... شما تصور نکن که هر کس در نیویورك دارد زندگی می کند، ایران را دوست ندارد و اینجا حتماً دلش مثلاً در پی کاباره و دانسینگ و سکس شاپ و گرل‌فرند است!!... من در همین جا دانشجوهای مؤمن و متعهدی را به شما نشان می‌دهم که پاك و پاکیزه زندگی کرده‌اند. امتحان هم داده‌اند... اینجا همه‌اش جاذبهٔ سکس و جنس نیست. بامن بیا تا تو را به دانشگاهها، لابراتوارها، کتابخانه‌ها، سالنهای تشریح و مجامع علمی هم ببرم. آن وقت خواهی دید که جاذبه‌هایی بهتر و بالاتر از جاذبه برهنگی هم هست! حتی بهتر و بالاتر از جاذبه‌های سیاسی و اقتصادی و.... شما از ساختمان سازمان ملل و سالن مجمع عمومی بیا بیرون.... کانچه نادیدنی است آن بینی!...

خیلی دلم می‌خواهد در همین فرصت کوتاه از سیاست و پلیتیك گریزی بزنم به صحرای دانش و پژوهش، تا اگر ساختمان و سالن مجمع عمومی سازمان ملل را می بینم، بتوانم دانشگاهی، کتابخانه‌ای، کارگاهی، لابراتواری را هم ببینم.

پس، از کنار دکوئیار (دبیرکل سازمان ملل) و شاهزاده بندر! (سفیر و نماینده عربستان) و دیگر دبیران و سفیران و وزرا و رؤسا بسرعت می گذرم و از یك هموطنِ همکیش و همخویش! (مصطفی تربت‌نژاد) سراغ می گیرم...

ـ اکثر دانشجوهای ایرانی در اینجا دلشان برای وطنشان پرمی‌زند. ما بیست سال،

سی سال، در آب و خاكِ فرهنگ و زندگی ایرانی خودمان ریشه دوانده ایم و تغذیه شده ایم. من شخصاً از بسیاری از اخلاقیات منحط و مبتذل غرب نفرت دارم. ادعا نیست، شهود هم حی و حاضرند...

ـ بیا ایران.

ـ بعضیها خیال می کنند علت ماندگار شدنِ این است که مثلاً دانشجوی ایرانی حتماً طرفدار آزادیهای جنسی و طالب بی بند و باریهای غربی است و اینست و جز این نیست! البته برای بعضیها این حالتِ طلب و طرفداری با درجات مختلف واقعاً وجود دارد. ولی خصوصاً برای امثال ما که زن و بچه داریم و به کسب علم عشق می ورزیم، موضوع از اصل و اساس فرق می کند.

حکمت آموزی از کافران

ـ بله، خذالحکمة و لو من اهل الشرك!...

ـ ببین، این آقا دانشجوی دوره فوق لیسانس در رشته کامپیوتر است، من دانشجوی دندانپزشکی هستم، این برادرمان دوره دکترای «الکتریکال منیجمنت» را می گذراند که رشتهٔ علمی بسیار جالب و جذاب و مفیدی است. مدیریت الکتریکی! یا مدیریت در سیستم‌های الکتریکال، در دنیایی که هرچیز بسرعت الکتریکی و الکترونیکی می شود.

دهها و صدها دانشجو، استاد، متخصص و تکنیسین ایرانی در دانشگاهها، کارخانه ها، شرکتها، لابراتوارها و مراکز علمی، فنی و پژوهشی آمریکا مشغول به تحصیل و تدریس و تحقیق و تلاش اند... بعضی از آنها در دانشگاهها و کارخانه ها و مراکزِ کشاورزی وصنعتی وبعضی دیگر نیز به طور مستقل دارای لابراتوارها و به زبان خودمان آزمایشگاههایی هستند که حقیقتاً هر کدام کارگاه و پژوهشگاهِ علمی و فنیِ ارزنده ای برای آنهاست.... بهروز بابازاده یکی از آنهاست که واقعاً با اشتیاقِ تمام در لابراتواری که دارد، فعال است.

ـ البته ممکن است هرکسی را به داخل هر مؤسسه ای راه ندهند. اما امثال من به عنوان مسؤول ومدیر لابراتوار و به عنوان یك تکنسین متخصص در رشته دندان سازی و همچنین محقق و پژوهشگر در همین زمینه و امور مربوط به حوزهٔ کار خودم، چون در

مراکز عمدهٔ پژوهشی و علمی آشنایان زیادی دارم، تاحدودی می توانم از نزدیك شاهد تلاشهای شبانه‌روزیِ دانشمندان و دانش پژوهان برجسته آمریکا باشم.

روییدن دوبارهٔ دست و پای قطع شده!

ـ من محصول کار شما را دیده ام. نشان دهندهٔ تخصص و تلاش علمی است. البته ایرانیها در هر جا هستند، امکانات را به کار می گیرند و هوش و استعدادشان را به بهترین وجهی نشان می‌دهند.

ـ برای اینکه شما بیشتر بدانید که واقعاً در اتاقها، زیرزمینها، دهلیزها و دالانهای متعدد و مدرن این لابراتوارها چه می گذرد و بیشتر متوجه باشید که غرب فقط همین فساد و فحشای بیگانه فریب و به قول خودمان غریب گز نیست و سکه دو روی بلکه چندین روی دارد، عرض می کنم... همین الآن در آمریکا، مغزهای متفکری که به اینجا کشیده شده اند، در این مراکز پژوهشی، دارند روی فرضیه‌ها و پروژه هایی کار می کنند که واقعاً انسان حیرت می کند. به عنوان مثال، می خواهند کاری بکنند که اگر یك نفر عضوی از اعضای بدنش در حادثه ای ازدست برود یا به هر دلیل دیگری قطع بشود، مغز خود او یعنی مغز همان آدم معلول مجدداً فرمان بازسازی صادر کند و به جای آن عضو قطع شده و از دست رفته یك عضو تازه به وجود آورد!

ـ چطور؟

ـ از متخصصین و پژوهشگرانی که سرگرم این تحقیقات و فرضیات هستند سؤال کردم. می گفتند نطفه ای که در رحم قرار می گیرد فی الواقع یك کامپیوتر کوچك و بانك اطلاعاتی عظیمی است که دارای کدها و رمزها و دستورالعملهای بسیار گسترده و پیچیده ای است. این کدها و دستورالعمل‌ها از مغز گرفته شده و در درون نطفه، آمادهٔ عمل و فِعلیّت است. نطفه براساس همین فرمانهای مغزی و همچنین کدها و داده های قبلیِ درونی است که برنامهٔ حرکت و رشدش را تنظیم می کند. درواقع، مغز قبلاً طرح عملی و برنامهٔ لازم را به این کامپیوتر کوچك داده است. به همین دلیل است که نطفه انسان بدون آنکه از اول دارای دست و پا و چشم و گوش باشد، بلافاصله روی طرح و مدل مخصوصی عمل می کند و پیش می‌رود تا همین دست و پا و چشم و گوشی که می بینید، پدید می آید و شکل می گیرد. لذا نطفه انسان، مدل گاو و گوسفند را تعقیب

نمی کند، چون کدها و دستورالعملهای داده شدهٔ مغزی از قبل و نیز طرحها و برنامه های ذخیره شدهٔ درونی ازپیش، باآنچه درنطفهٔ گاو وگوسفند وجود دارد فرق می کند... فرضیهٔ اینها این است که می گویند مغز در تمام عمر فقط یك بار این کار را می کند و ما داریم آزمایش می کنیم تا دوباره و سه باره هم این کار را تکرار کند. اگر مغز همان طرح و برنامه ای را که یك بار به نطفه داده است دوباره بدهد و فرمان لازم را صادر کند، عضوِ قطع شده شروع به رویشِ مجدد و به اصطلاح نورویی خواهد کرد.

ـ نمونه هایی هم انگار هست در طبیعت....

ـ بله، در اشکال ساده اش، ستارهٔ دریایی یا مارمولك یا انواع دیگری را می توان مثال زد. یکی از وجوه پژوهشی به همین بخش مربوط می شود. چرا بازوی قطع شدهٔ ستاره دریایی یا دمِ قطع شدهٔ مارمولك می تواند دوباره از نو بروید، اما دست و پای بریده شدهٔ انسان تا آخر عمر همچنان بریده می ماند؟ فعلاً جز با وسایلِ مصنوعی یا پیوندهای استثنایی کاری صورت نمی گیرد، اما اگر انسان ولو در سال ۲۰۰۰ و قرن بیست و یکم بتواند این فرضیه را به عمل درآورد، مشکل بسیار عظیم و عجیبی را در زندگی بشر و خصوصاً معلولین حل خواهد کرد.

... لحظاتی به فکر فرو می روم. آیا فرضیه ای که از «بهروز» شنیده ام به همین زودی واقعیت خواهد یافت؟ آیا مغز می تواند به عضو قطع شدهٔ بدن آدمی دوباره دستور بدهد که بروید ورشد کند؟ آیا آنچه درمورد بازوی ستارهٔ دریایی و دم مارمولك اتفاق می افتد در مورد انسان هم می تواند صادق باشد؟ آیا پروسهٔ انتقال کدهای اطلاعاتی و هدایتی از مغز به کامپیوتر نطفه، دوباره نیز می تواند تکرار شود؟.... براستی انسان در پیچ و خم این لابراتوارها چها که نمی کند! دانشمندان ماهمه «ژول ورن»اند! بااین تفاوت که اول به عالم تخیّل وارد می شوند و چندی بعد، از دنیای واقعیت سر در می آورند.

امپایر استیت

.... از مقابل ساختمان معروف «امپایر استیت» عبور می کنیم. یکی از همراهان می گوید: این ساختمان، ۹۷ طبقه است. قبل از ساختمانهای دوقلوی ۱۱۰ طبقه ای نیویورك که تاریخ بنای آنها مؤخر بر این است، امپایر استیت مرتفعترین ساختمان این

شهر بوده است.

ـ به آرمِ بخشِ تزریقات می‌ماند! مثل یك آمپول بزرگ نوك تیزِ ۹۷ سی سی! و شیرافکن!...

...ای دیو سپید پای دربند ای گنبد گیتی ای دماوند!
ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند!

باری در این شب پاییزی نیویورك، جای بهار خراسانی خالی است که ببیند دیو سپید و گنبد گیتی و مشت زمین در دنیای دانش و صنعت و تکنولوژی به چه صورتی درآمده است. البته «امپایر استیت» دیگر مشت نیست، آمپول زمین است که در هوا تزریق شده است! یا بهتر است بگوییم آمپول هوای دنیای غرب است که به جهان سوم تزریق می شود!

در اینجا ساختمانهای عظیم نخستین نمودها و نمادهایی است که توجه بیننده را جلب می کند. در واقع بانیروی دانش و صنعت و تکنولوژی است که این غولهای آسمانخوار آهنی و سیمانی از هر گوشهٔ زمین سر بیرون آورده اند و به آسمان تاخته اند. همان طور که مظاهر عظیم و غول‌آسای صنعت را در چنین ارتفاع حیرت‌انگیزی ملاحظه می کنیم، باید به یاد آوریم که همین عظمت بلکه بسی بیشتر، در عمق و در جهان ذرّات نیز وجود دارد. دانش و تکنولوژی در اعماق زمین و دریا و کوه و جنگل، در درون آزمایشگاهها و لابراتوارها و پژوهشگاهها و در هر جای دیگر حضور و ظهور شگفت انگیزی پیدا کرده است. در واقع دنیای غرب را دانشمندان و پژوهشگران اند که حیات و حرکت داده اند و بدین پایه رسانده اند. متأسفانه نشانه های این تمدن و تحول عظیم و عمیق را چشم ظاهربینان در چهره دولتمردان و سیاست پیشگان غربی متبلور می بیند و نشانهای افتخاری آن را نیز بر دوش اینان جستجو می کند. اما حقیقت این است که این همه، از برکات علم و دانش است. البته این مسأله که چرا دانشمندان جهان در این سوی از عالم، متمرکز شده اند، حدیث دیگری است که به جای خود قابل بررسی است.

بیش از ۵ هزار پزشك ایرانی

ـ حدود ۵۱۶۰ پزشك ایرانی در آمریکا زندگی و کار می کنند. حدود ۱۵۰۰

مهندس مکانیك و نیز مهندس برق در اینجا حضور دارند که ایرانی اند. کسانی امثال دکتر علی جوان و پرفسور فضل‌الله رضا که از شخصیتهای برجستهٔ علمی در جهان محسوب می‌شوند و انصافاً تحقیقات، طرحها، پروژه‌ها و برنامه‌های عظیم فضایی در ایالات متحده، مرهون استعداد، هوش، علم وخلاقیت اینان و امثال اینان است، دراین کشور زندگی می کنند. «ناسا» مدیون علم و دانشِ این شخصیتهاست. اما اینکه امروز سیاستمداران غربی راه دیگری را طی می کنند و از دانش و تکنولوژی برای افزایش سلطه و سیطره خویش بر جهان سود می‌برند، این نیز خود داستان دیگری است که واقعیت دارد و سابقه طولانی هم دارد!..... زمانی شاید در حدود بیست و پنج سال پیش یا بیشتر، مرحوم استاد شهریار برای «انیشتن» شعری سرود و به او تقدیم کرد. استاد در آن سرودهٔ خویش می گوید:

انیشتن صد هزار احسنت

لیکن صد هزار افسوس

حریف ازکشف و الهام تو دارد بمب می‌سازد!....

سرودهٔ استاد شهریار، طولانی و مفصّل و شنیدنی است. اکنون مجال آن نیست. امّا اشارت استاد به نکته‌ای دیگر، شنیدنی و به یادآوردنی است. شهریار در بخشی دیگر از همان سرودهٔ زیبای خویش، انیشتن را مخاطب قرار می‌دهد و می گوید:

... انیشتن، نامی ازایران ویران هم شنیدستی؟!

حکیما! محترم می‌دار، مهد ابن سینا را!

به این وحشی تمدّن! گوشزد کن حرمت ما را!

کنکاش در بازیابی علل و عوامل منتهی به سلطهٔ ابلیسیان بر دانش بشری، فریضه‌ای است که باید آن را به انجام رساند. امّا هرچه هست این حقیقت را نباید ازیاد برد که، علم و دانش در ذات خود و فارغ از بستری که دیو برای او ساخته است، فرشته‌ای است ازفرشتگان الهی، دانش و تکنولوژی، در اصل و اساس خویش، مالك انحصاری ندارد. سخن «طارق بن زیاد» در مدخل اروپا، امروز در وادی علم و دانش به طریق اولی مصداق دارد. «اقبال» می گوید:

طارق چو برکنارهٔ دریا سفینه سوخت — گفتند کار تو زنگاه خرد خطاست.

دوریم از سواد وطن، باز چون رسیم؟ — ترك سبب، زروی شریعت، کجارواست؟

خندید و دست خویش به شمشیر برد و گفت: هر ملک، ملک ماست که ملک خدای ماست!

شمشیر جهانگشای دانش

هر اندازه در گذشته‌های دور، شمشیر و ابزار نظامی تعیین کننده بوده است، امروز شمشیر علم و دانش تعیین کننده است. بلکه این، امروز به مراتب تعیین کننده تر است. در واقع، آن روز نظامیان بیشتر می توانستند جهاندار باشند تا دانشمندان. امّا امروز نقش جهانداری و جهان گردانی ارباب علم و دانش چنان اوج و ارتقا یافته است که سیاستمداران و دولتمردان جهان بابهره گیری از حاصل هوش و استعداد آنان دیگر نیازی به قوّت بازو ندارند!

علم و دانش ملک خداست نه ملک حکام و حکومتها. همان خداوندی که با زبان تشریع سخن گفته و کتاب تشریع را فرو فرستاده است، بازبان تکوین و با کتاب تکوین نیز آدمیان را مخاطب قرار داده است. اگر قرآن کریم را کتاب تشریع بنامیم، طبیعت را نیز باید کتاب تکوین بدانیم. علم و دانش کلید فهم کتاب طبیعت است. این واقعیت را باید ارج نهاد که پیشرفت بشر و تکامل او در عرصهٔ علم و نیز هر روز ورقی از کتاب بی ابتدا و بی انتهای طبیعت خوانده شدن، چه ما بخواهیم و بخوانیم یا نخواهیم و نخوانیم و چه دولتمردان غربی از حاصل کار و تلاش ارباب علم بهره بردارند یا نتوانند بهره گیری کنند، هرچه هست در اصل و اساس خویش امری است مقدّر و محتوم. حیات و حرکت علمی مستمراً بوده و هست و خواهد بود. اگر ماخدا را فیّاض علی الاطلاق و دائم الفیضان می‌دانیم، باید بپذیریم که تکامل علم و دانش، فارغ از پیرایه‌ها و آرایه‌های آدمیان و سلطه جویان، فیض است، دائم است، جبر است!

نطق خانم چامورو؛
نطق امیرِ (بی) کویت!

روز پنجشنبه ۵مهر برابر با ۲۷ سپتامبر و ۶ ربیع الاول، قرار است «امیر کویت»! در سالن مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی کند... تا آن روز، سه شنبه و چهارشنبه را در پیش داریم... این دو روز را به شرکت در جلسه مهم شورای امنیت (جلسهٔ ویژهٔ صدور قطعنامه تحریم هوایی عراق) و مهمتر از آن به گشت وگذار در خیابانهای نیویورك می گذرانیم، مجسمهٔ معروف آزادی را بازدید می کنیم و به قول دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن «آزادی مجسمه» را در آمریکا ملاحظه می نماییم!...

* * *

... امروز قرار است چند وزیر خارجه و دو رئیس جمهور و یك رأس امیر در اینجا که سالن مجمع عمومی سازمان ملل است سخنرانی کنند. اکنون که در جایگاه هیأت ایرانی، رو به «مستر چیرمَن» و دبیرکل نشسته ام، عراق را همسایهٔ دست راستی و هند را همسایه دست چپی خودمان می بینم. اندونزی هم علیرغم آن همه فاصله جغرافیایی، اکنون همسایه ایران و هند است. لبنان پشت سرما و یونان جلو ماست. همین طور گرانادا و گواتمالا و مصر و غانا، که در جلو نشسته اند.

امیر عرب(!) هنوز نیامده است. ولی رئیس جمهور «مالدیو» برای سخنرانی وارد

سالن می شود. به همان کوچکی و ریزی است که کشورش می نماید. اگر دکوئیار و سایر اعضای هیأت رئیسه به استقبال نمی‌رفتند (که این کار در مورد رؤسای جمهور رسم است چه رئیس آمریکا باشد و چه رئیس مالدیو) و نیزاگر سخنران از درِ ورودیِ روبروی جمعیت وارد سالن نمی شد (که باز این هم از امتیازات رؤسای جمهور است)، شاید ما در منطقهٔ لژنشینِ سالن متوجه ورود کسی نمی‌شدیم و رئیس جمهور را نمی شناختیم. همان‌طور که متأسفانه بسیاری ازمردم نه کشور مالدیو را بر روی نقشه جغرافیایی دیده اند و نه اسمش را شنیده اند. حال آنکه «مالدیو» یك کشور اسلامی هم هست. جالب این است که سالها قبل در سمینار کازرون یکی از عزیزانی که راجع به کشورهای اسلامی سخنرانی می کرد و به حق اظهار تأسف می کرد که چرا حتی تحصیلکرده های ماهمهٔ کشورهای اسلامی از جمله همین «مالدیو» را نمی شناسند، خود حتی در مقام تلفظِ نامِ این کشورنیز راه اشتباه رامی‌پیمود و «مالدیو» را غلط تلفظ می کرد.

رئیس جمهور دیگری که با همین تشریفات فوق الذکر وارد سالن شد و عصازنان پشت تریبون رفت، خانم «چامورو» بود. ظاهراً او امسال تنها زنی است که به عنوان رئیس جمهور صحبت می کند. به نظر می‌رسد که درمیان زنان سیاست پیشهٔ دنیای کنونی غیر از او و همتای فیلیپینی اش خانم «آکینو» کس دیگری بر مسند ریاستِ کل جلوس نکرده و طلسمِ تاریخِ مذکر را (به قول آقای براهنی)، نشکسته باشد. گلدامایرِ ملعون در گذشته‌های دور سر به نیست شد، گاندیِ مرحوم را هم سیك‌ها ازمیان برداشتند، تاچر هم که پا در هواست. (و حالا که این یادداشتها رامرور می کنم، مشارالیها به معلقاتِ سبعه ملحق شده است!) تا چه کند با «چامورو» روزگار! همچنین... با «آکینو»!...

«خانم چامورو» همان رئیس جمهوری است که مثل اجل معلق بر سر ساندنیست‌های نیکاراگوئه فرود آمد و حکومت را پس از رأی گیری به دست گرفت. اگر کمکهایِ آمریکا پی در پی و بی حد و حصر نباشد ـ که نخواهد بود ـ خانم چامورو کله پاخواهد شد و حکومت رادوباره به ساندنیست هایی که البته این بار بسیار معتدلتر و چامورویی تر خواهند بود خواهد باخت. از لنگی پایش هم پیداست.

عصاکش «خانم چامورو» پیش می رود و عصا را تحویل می گیرد. رئیس جمهوری

نیکاراگوئه سخنرانی اش را آغاز می کند. گوشی را برمی دارم، مترجم قبلاً مرد بود، حالا زن شد. نطق خانم چامورو به زبان انگلیسی نیست، پس مترجم به انگلیسی ترجمه می کند. خانم چامورو در بخشی از سخنانش در مقام بیان آرمانهای دولت جدید نیکاراگوئه، چیزهایی می گوید که ترجمه انگلیسی اش به گوش ما عادی است ولی ترجمهٔ عربی اش؟... گوش کنید!

ـ نؤمن بالله و نؤمن الحریه، نؤمن بانفسنا و نؤمن باصدقائنا الاشقاء، نؤمن بالدیمقراطیه!...

طنین عبارت نؤمن بالله و... در گوش ماایرانیان ومسلمانان طنین خاص و سابقه دار و معنی داری است. برای لحظه ای تصور می کنم یك خطیب عرب دارد خطابه ای راایراد می کند یا یك.... بگذریم. خانم چامورو همچنان اصرار می ورزد و تضمین می دهد که اعضای حکومت جدید نیکاراگوئه به خدا و آزادی و دمکراسی و به خودشان و به دوستان عزیزشان ایمان دارند. یعنی مثلاً شمارش لیست تفاوتها و تضادهایشان با ساندنیست ها. نماینده دولت آمریکا که هم اکنون در چند ردیف جلوتر از ما نشسته، با شنیدن عبارت «نؤمن بِاَصدِقائناَ الاَشِقّاء...» گوشی مخصوص راازگوشش بیرون می آورد و چند لحظه آن را با انگشت می خاراند! شاید دیگر گوش سپردن به بقیهٔ نطق چامورو چندان لزومی نداشته باشد!

ناگهان تعداد عربهای نشسته بر روی صندلیهای کنار دیوارِ شیشه ای افزایش می یابد. رفت و آمدشان بیشتر می شود. به این سو و آن سو می نگرند و با هم حرف می زنند... «یا امیر عرب»؟! صدای زنانهٔ رئیس جمهور نیکاراگوئه خاموش می شود. دکوئیار و نَفَرْینِ سمت راست و چپ او برمی خیزند و طبق باز هم رسم مخصوصی که امتیاز ویژهٔ رؤسای جمهور است، خانم چامورو رابدرقه می کنند و لحظاتی بعد از اعلام خبر به وسیلهٔ بلندگوی سالن، به جای آن خانمِ رئیس جمهورِ لاغری که با عصای ویژهٔ راه رفتن در یك دست و با کیفِ کوچك ویژهٔ آراستن در دست دیگر از همان دری که آمده بود سالن را ترك گفته بود، ناگهان شیخ عریض الجثه وعظیم الهیبه ای رابا سلام و صلواتِ بسیار و با مبارکبادها و کف زدنهای مکرر وارد سالن می کنند! جای موزیك مخصوص و هلهلهٔ ویژهٔ اعراب در اینجا خالی است اماصدای کف زدنهای شدید و توقف ناپذیر و گسترده در هر سوی فضای سالن را پرَ کرده است، که... در گنبد ز

بی مغزی صدا بسیار می پیچد! جمعیت از هر طرف هجوم می آورد. اگر جای خالی یی هم بود به وسیله خالی بندان امیر پر شد و عده ای جمعیتِ سفارشی و فرمایشی هم بر جمعیتِ ثابت و هر روزهٔ سالن افزوده شد!

در قیافه امیر عرب دقیق می شوم. قافیه را باخته است. این همه هلهله و شادی و دست زدن برای کسی نیست که به خانه بخت می رود. قیافه امیر حال و احوال کسی را نشان می دهد که در اوج کامرانی ناگهان چاقوکشهای لات و الواتِ محله بر سرش ریخته اند، با تَیپا از خانهٔ بخت بیرونش انداخته اند و بعد هم حجله و مافی الحجله رایکجا اشغال کرده اند. آن هم همان الواتی که دهسالِ تمام با درآمدِ باجگیری از خودِ او سور و سات برپا کرده اند، چاق و چله شده اند و خانه های مردم محله را هم بر سرشان خراب کرده اند.

ـ بسم الله الرحمن الرحیم(!!) باسم الله نبدأنحن المسلمینَ خطواتنا... و بالحمد نتقرب الیه و هوالذی لایحمدعلی مکروه سواء(!!)...

ـ والصلوة والسلام علی اشرف...!.... ماشاءالله این شیوخ عرب خیلی از ما مسلمانترند بابا.

..... سالن مجمع عمومی سازمان ملل بی شباهت به «تکیهٔ دولتِ» ناصرالدین شاه نیست! امروز امیرکویت شاید پنجمین یا ششمین روضه خوانی باشد که بر منبر، یا به تعبیر امام چهارم(ع)، «براین چوبها» بالا رفته است....

در نطق مافقط یك بسم الله الرحمن الرحیم بود، درنطق ایشان علاوه بر آن، حمد و تحمیدِ ذات باریتعالی هم هست. تکرار و توضیح و تفسیر هم هست.

البته من این سعادت را نداشته ام که نطقهای سابق امیر رانیز شنیده باشم تا ببینم قبل از انقلاب اسلامی ایران و خصوصاً قبل از اشغال کویت و نمایش صور قبیحهٔ بعضی از شیوخ و امرای عرب در تلویزیون بغداد هم اول و آخر نطقها همین طور بوده یا نه.

امیر شیخ جابرالأحمدالصباح ابتدا از جناب «خافییر بیریز دی کویار»! تشکر کرد و همین طور الحاق «لیختنشتاین» را به سازمان ملل تبریك گفت! و آنگاه:

ـ من امروز نزد شما آمده ام در حالی که حامل پیام یك ملتم، ملتی که به صلح و سلام عشق ورزیده، برای آن کوشش کرده، دست یاری اش را به سوی هرکس که

استحقاق آن را داشته دراز نموده و همواره درمیان کسانی که به جنگ و جدال برخاسته اند، در جهت خیر و صلح تلاش کرده است. این رسالت را دین حنیف ما اسلام برعهده ما نهاده و امر کرده است که ملتزم به آن باشیم!... السیدالرئیس، محنة الکویت... مصیبت کشور ما فقط مربوط به ما نیست، آثار این فاجعه دامنگیر همه جهانیان است. به همین دلیل است که می بینیم اکنون اتحادی چنین قوی و گسترده و بین المللی و پس از جنگ دوم جهانی حقیقتاً بی نظیر، علیه دولت دیکتاتور و مستبدی که تاب تحمل شرع و قانون را ندارد، شکل گرفته است. این اتحاد بی نظیر، تضامن جهانی و مساعدت بین المللی باماست علیه کسانی که شریعت و قانون و حتی حقوق همسایگان و آشنایان را زیر پا نهاده و با توپها و تانکهای خویش ازمیان برده اند. پس از جنگ جهانی دوم تاکنون دیده نشده است که خاك یك کشور مستقل و عضو سازمان ملل و دارای سیادت را با زور و اجحاف به کشوری دیگر منضم کنند و در ازالهٔ نشانه ها و علایم هویت آن کشور که در نهادها و بنیانهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اش مشخص و معین شده است بکوشند! اماهمه این قضایا رخ داده است و ما در پایان قرن بیستم هستیم!!

ـ در سالهای جنگ، درهمین سالن، حتی در سالهای آغاز جنگ، تو نبودی ولی ما در اینجا بودیم و دیدیم که نمایندگان ایران علیه تجاوز عراق سخن گفتند و از مظلومیت ملت ایران و آثار و تبعات تجاوز به حقوق ملتها یاد کردند. اما نه امیر، همین امیر، و نه نمایندگانش، تکان نخوردند. کاش تکان نمی خوردند. خوردند و هفت میلیارد دلار در حلقوم عراق ریختند.

مجلس ذکر مصیبت آل صباح!

...امیر، در سخن گفتن، قوی و قاطع نمی نماید. همیشه یا حالا؟ نمی دانم کاملاً محسوس است که بغضی ولو اندك در گلو دارد. گاهی تپق می زند، گیر می کند و بعضی از لغات عربی را حتی از رو هم نمی تواند بخوبی بخواند. همیشه یا حالا؟ نمی دانم.

ـ اننی اخاطبکم الیوم من فوق هذا المنبر...!! عارضا علیکم قضیة بلادی... محنة الکویت... هول المحنة.... ارضنا الحبیبة المحتلّه...

کارامیر به روضه خوانی کشیده شده است. گفتیم سالن مجمع عمومی سازمان

ملل هم بی‌شباهت به «تکیهٔ دولت» ناصرالدین شاه نیست!... عنقریب است که...

ـ استباحة سیادتها و دماء ابنانها و اموالها... هتك الاعراض و اشاعة الدمار والارهاب... و التنکیل بابناء ارضها....

... صدای امیر آشکارا می‌لرزد، حالتی مشابه حالت نم‌نم گریستن راپیدا کرده است، بغض آلود سخن می‌گوید، استغاثه می‌کند، حال خوشی به او دست داده است!... مجمع عمومی به مجلس ذکر مصیبتِ آل‌صباح تبدیل شده است...

ـ التماس دعای مخصوص یا امیر!

به گمانم همراهان امیر در حالی که غمگینانه و ملتمسانه به نطق او گوش خوابانده‌اند چنین زبان حالی با او دارند. انگار «جیمز بیکر» و «داگلاس هرد» هم هر کدام در گوشه‌ای از سالن دستی بر پیشانی گرفته‌اند و اشکی به چشم آورده‌اند... امیر، روی در روی آنان، ذکر توسلش راادامه می‌دهد و عنقریب است که با فریاد «یا جیمز یا داگلاس هرد» سر را برهنه کند، گریبان را چاك کند و به طرف جایگاه عراقیها حرکت کند!

... یکی از اعضای هیأت عراقی احتیاطاً از جا برخاسته به طرف درخروجی می‌رود. امیر تا سند آزادی کویت را در همین مجلس به امضای حاضرین و غایبین نرساند و انفساخ معامله را در محضر همین بزرگان اعلام نفرماید، ول کن نیست. پس روی را اندکی به جانب مشرق زمین و خاورمیانه می‌گرداند و...

ـ (یا) اهلی و عشیرتی ابناء الکویت الاوفیاء اخاطبکم من علی هذاالمنبر... منبرالحق و العدل، منبرالامل...

... اکنون امیر از ماورای اروپا و اقیانوس اطلس همه ایل و عشیره خود و همچنین ملت مظلوم کویت را مخاطب قرار داده می‌گوید: خدا یاور ماست، به فضلِ ایمان و ارادهٔ شما و به برکتِ کمکهای سازمان ملل و به یاری عزیزان و دوستان و جمیع خیّرین و نیکوکاران شریف دنیا ـ من اعلام می‌کنم که نیروهای نظامی عراق به زودی ازکویت خارج خواهند شد و ما به زودی به کویتمان(!؟) باز می‌گردیم و...

ـ خود معزی الیه باتیپا از«کویتمان» بیرون دررفته‌اند! حالا از دیگران می‌خواهند که کویتشان را با تیپاکس برایشان پست کنند. خدا کند که همین طور بشود. ما که بخیل نیستیم.

ـ لاریب فیه باذن‌الله العلی‌القدیر... لقوله عزشأنه: یاایهاالذین آمنوا ان تنصرواالله ینصرکم و یثبت اقدامکم. صدق‌الله العظیم(!!)

•

کف دریاست صورتهای عالم!

ناگهان دیوار صوتی شکست و مجمع عمومی سازمان ملل منفجر شد. صدای کف‌زدنهای شدید و شاید هم توأم با سوت زدنهایی چند، سالن را از جای کند. امیر بی‌کشور، امیر بی‌لشکر، امیری که معلوم نیست امیر کجاست و درکدام دارالاماره است، غرق در عرق! به احساسات بی‌سابقه و بی‌شائبهٔ(!) حاضرین پاسخ می‌دهد و عقب عقب، آهسته و آرام، از همان دری که آمده خارج می‌شود. اما مگر کف‌زنها دست برمی‌دارند؟ تازه از جا بلند شده‌اند، گرم شده‌اند و دستها را پی در پی برهم می‌کوبند. ترحم؟ تغافل؟ تدلیس؟ تحمیر؟!! همدلی؟ نمیدانم.

ـ کف برایت کشور نمی‌شود یا امیر!

این، سخن دکتر مهدی‌زاده است که به جمع ما پیوسته و سخنی چنین بموقع، دلنشین و واقع بینانه رادر گوش ما زمزمه می‌کند. یکی دیگر از دوستان ایرانی می‌گوید:

ـ نگاه کن، خود امیر هم کف می‌زند... داستان «خر برفت و خر برفت» رادر کتاب شریف مثنوی خوانده‌ای؟... اکنون اینجا همان خانقاه است و بعضی از حاضرین هم همان رنودِ خرخوار!

مجمع به دریایی خروشان تبدیل شده و سالن کف بر لب آورده!... بچه‌ها تایم گرفتند. کف‌زدنها، مجموعاً، نشسته و ایستاده، با امیر و بی‌امیر، حدود پنج دقیقه طول کشید و بی‌سابقه بود شاید. اما هر چه بود کف بود!

کف دریاست صورتهای عالم   زکف بگذر اگر اهل صفایی!

پای منبر «جرج بوش»!

.... و بالاخره این هم جناب «جرج بوش» رئیس جمهور آمریکاست که در فاصلهٔ ده بیست متری ما ایستاده است و در حالی که سیاستمداران سالن را دید می‌زند، قدم به سالن مجمع عمومی نهاده و به طرف تریبون می‌رود. اکنون سالن مجمع عمومی بار دیگر از جمعیت لبریز شده است. کویتی‌ها در آن طرف، عراقی‌ها در این طرف، سعودیها و سوری‌ها و مصری‌ها در آنجا، سودانی‌ها و یمنی‌ها و اردنی‌ها در اینجا و..... در یك کلام، همهٔ طرفهای درگیر جنگ، در این سو و آن سو سالن حاضر و ناظرند. امسال، سالن مجمع عمومی سالن نیست، خلیج فارس است! بوی نفت در همه جا پیچیده است! عراق چنان لگدی به بشکه نفت کویت فرو کوفته که بوی نفت را در اینجا هم می‌شود استشمام کرد! این طور که بوش می‌آید! در اینجا هم هر چه هست لشکرکشی است. ناوگانها و طیاره‌ها در خلیج فارس ولی فرماندهان و هدایت کنندگانشان در اینجا هستند! مسألهٔ کویت و خلیج فارس امسال هر مسألهٔ دیگری را در اینجا تحت الشعاع قرار داده و بدون استثنا هر سخنران که از راه می‌رسد گریزی هم می‌زند به صحرای کویت و چاههای نفت!.... اینجا بر سر سفره سیاست، برخلاف سفره های دیگر، بوی نفت اشتهای همه را تیز کرده و بوش هم می آید که همین واقعیت بیشتر نشان داده شود!

...... از ۲۷ سپتامبر روز نطق امیر شیخ جابرالاحمدالصباح تا اول اکتبر که روز سخنرانی امیرالامیر یا امیرالامرا(!؟) است چهار پنج روز فاصله است. در این فاصله معلوم است که دیدنی و شنیدنی و گفتنی بسیار داشته ایم، اما من دراین موردنیز زمان را عقب می زنم، جلوتر اززمان حرکت می کنم، نطق «جرج بوش» را می شنوم و دوباره به گذشته بازمی گردم!

...... امروز دوشنبه اول اکتبر برابر با نهم مهرماه و دهم ربیع الاول، امیر امیرِ کویت در سالن مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی می کند «جرج بوش» ظاهراً به بهانه دیگری وارد نیویورك شده است.

قبلاً اعلام شده بود که حدود ۷۰ رئیس جمهور، ملك، ملکه و نخست وزیر برای شرکت در اجلاس سالانهٔ ویژهٔ کودکانِ جهان، به نیویورك مشرّف می شوندِ و بوش هم می آید!....

... صبح که همراه با صادق خرّازی از خانه به خیابان آمدیم و به طرف خیابان شرقی ـ غربی «چهلم» و سپس به سمت خیابان شمالی ـ جنوبیِ «اول» به راه افتادیم، با ترافیكِ سنگین تری مواجه شدیم. صادق، اتومبیل رابه هر طرف هدایت می کرد تقریباً راهها بسته شده بود. معلوم شد که به خاطر ورود قبلهٔ عالم اعلیحضرت امپراتور قدر قدرت قوی شوکت جناب جرج بوش، چنین کرده اند.

ـ این ادابازیها چیه؟ من خیال می کردم فقط در جهان سوم ازاین کارها می کنند؟!

پلیس جلو اتومبیلها را می گیرد وآنها را به خیابانهای فرعی هدایت می کند! راننده ها بعضاً عصبی می شوند و فحّاشی می کنند. با وجود اینکه مدت دو هفته است که بیش از صد رئیس جمهور و نخست وزیر و وزیر خارجه از خیابانهای اطراف ساختمان سازمان ملل عبور می کنند ولی چنین تشریفاتی تاکنون دیده نشده بود. یعنی دیگر رؤسای کشورهای جهان یك طرف، رئیس جمهور آمریکا یك طرف؟

صادق، کارت مخصوص سفیر را به پلیس نشان می‌دهد، مشخصات اتومبیل هم خودش کارت دیگری است. لحظاتی بعد در داخل محوطهٔ «یوئن» هستیم..... همه جا شلوغ است. اتومبیلهای سیاه و دراز باپرچمها و علایم سیاسی ردیف شده اند. تعداد پلیسهای غول پیکر به مراتب بیشتر از روزهای قبل است. خبرنگاران و گزارشگران و فیلمبرداران هجوم آورده اند. عبور می کنیم و به سالن مجمع عمومی می‌رسیم، دکتر

ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی و دکتر کمال خرازی نماینده دائمی ایران در سازمان ملل رامثل روزهای قبل غایب می بینم! آنها در ایام دیگر نیز حاضر نبوده اند تا چه رسد به امروز که لابد به طریق اولی نباید حضور داشته باشند. البته در جایگاه ایران هر روز کسانی از رده های دیگر حضور دارند.

من از صادق خرازی خواسته بودم که با من به سالن مجمع بیاید، اما هنوز چند لحظه ای از ورود ما نگذشته بود که پیغام رسید. پیغام نماینده دائمی ایران این است که هیچیك از سفرا در مجمع نباشند. صادق غیب می شود و من می مانم، که در این سفر، همه کارهٔ هیچکاره ام! البته بی همراه هم نیستم.

.... تا این لحظه هنوز بوش نیامده است. اما کسی دارد صحبت می کند. می پرسم. می گویند: وزیر خارجهٔ بوتان است، که تا بوش برسد، مجلس را گرم می کند. به دو طرف سالن نگاه می کنم. دو سه روز است که عکسهایی را نصب کرده اند. عکسهایی از کودکان به مناسب سمینار بررسی مسائل آنان. بهانهٔ بوش هم همین است و پیامش به جهانیان این است که: «این همه راه از واشنگتن بلند شده ام آمده ام به نیویورك برای عرض ادب و ارادتی که نسبت به بچه‌ها و کودکانِ سراسر عالم دارم»!

من هم امروز مثل مراقبین و مأمورین امنیتی ویژهٔ رئیس جمهورِ آمریکا همین طور اطراف و اکناف سالن را تحت نظر دارم که ناگهان بانویی انگار میانسال و آشنای چندین ساله، درست از جلو جایگاه ایران رد می شود و...

ـ خانم تاچر بود! پیچید به طرف جایگاه خودشان. خانم مارگارت تاچر با شیخ جابرالاحمدالصباح امیر کویت دیدار و مذاکره دارند. ایستادن «تاچر» و «جابر» درکنار هم هم از آن مناظرِ دیدنیِ سازمان ملل است. این دو دارند برای اسلام و مسلمین دل می سوزانند.

امروز از اولین لحظه‌ای که به داخل ساختمان یوئن پا گذاشته ام چهره های آشنای ماهواره ای وموجی را می بینم! چهره هایی که فقط برفراز آنتن های تلویزیونی به چشم می آیند. تاچر، داگلاس هرد، آندره اوتی، گنشر، شواردنادزه، جیمز بیکر و.... بالاخره سعودالفیصل! البته این شاهزاده بندر بن سلطان سفیر سعودی ها هم همیشه در راهروهای سازمان ملل پلاس است. عین اردشیر زاهدی سابق، فعال مایشاء به نظر می رسد. شبها او را در کانالهای تلویزیونی می بینم و روزها در کانالهای ساختمانیِ

ازمان ملل!.... اسمش با مسمّی است. سفیر بندریِ خوبی است. دیپلمات
رزیده‌ای است. هر روز کشتی سیاست و تجارتِ یکی از سیاستمداران و
رمایه‌داران غربی از طریق همین بندر در سواحل سعودی پهلو می‌گیرد و لنگر
ی اندازد. امسال سفرا، وزرا، امرا، شیوخ و نمایندگان عربستان و کویت از هر سال
گری فعالتر شده‌اند. در واقع برای بودن یا نبودن تلاش می‌کنند.

صادق قبل از آنکه برود، در حالی که جمعیت انبوه محوطه و راهرو و سالن را
ان می‌داد گفت: در سال ۶۶ در اوج جنگ تحمیلی و درحالی که همین لشکرکشیهای
روز در خلیج فارس علیه ایران انجام گرفته بود، جمعیتی که برای استماع سخنان
یس جمهور ایران در درون و بیرون ساختمان سازمان ملل فراهم آمده بود ازاین نیز
شتر و انبوه‌تر بود.

ش می‌آید!

صدای ناگهانی کف زدن، مرا تکان می‌دهد. حاضرین دارند برای رئیس جمهور
ریکا کف می‌زنند. بله، بوش می‌آید. خود اوست.

... «جرج بوش» آماده سخنرانی است. نگاهی خریدارانه به دو طرف سالن
ی اندازد: «بد نیست»! بر روی دیوارهای سمت چپ و راست، طرحهایی به سبک
اص (سوررآلیسم، کموبیسم، گوشکوبیسم، نمی‌دانم!) نقاشی شده است. یکی ظاهراً
اهتی به یك قلب بزرگ دارد. لابد به نشانهٔ آنکه اینجا قلب تپندهٔ بشریت است، یا
لاً قلوب همه اعضای سازمان در اینجا به یك قلب بزرگ مشترك و عمومی تبدیل شده!
ه یك قلب دارند، یکدلند!!.... قلب بین المللی، قلب الملل، قلبیِ که انشاءالله خودش
ب نشده باشد!.... و دیگری؟ طرح دوم ظاهراً درهم آمیختگیِ رنگها رانشان می‌دهد.
د به نشانهٔ آنکه در اینجا همه نژادها و پوستهای سفید و سیاه و زرد و سرخ باهم‌اند،
م‌اند، یك رنگ محسوب می‌شوند، یك رنگ و یعنی یکرنگ!، باهم و یعنی درهم!

ما کف نمی‌زنیم. عراقی‌ها هم همین‌طور. گواتمالا و غنا و اکوادور و کوبا و....
هم هستند کشورهایی که رئیس جمهورِ آمریکا را تحویل نمی‌گیرند. بعضی، مثل
ان، هم به نظر می‌رسد که با بی‌حالی و محض اسقاط تکلیف، می‌زنند! سخنرانی
ی آغاز می‌شود.

رئیس جمهور آمریکا ابتدا از چیزهایی تحت عنوان روح کلیِ بشر و شخصیت جهانیِ انسان سخن گفت. آنگاه به، پایان گرفتنِ دوران جنگ سرد میان دو بلوك و به فروریختن دیوار برلین که نشانهٔ فروریختن و تاب نیاوردنِ دیوارهای دیگر در جامعهٔ بشری است اشاره کرد. سپس بلافاصله طبق آنچه انتظار می‌رفت وارد منطقه خاورمیانه شد، مثل حاکم و حَکَم ایستاد و ضمن تشکر از شورای امنیت به خاطر صدور قطعنامه‌های پی در پی علیه عراق، اعضای این شورا را به استمرار و تحکیم و تشدید مواضع یعنی درخواست خروج بدون قید و شرطِ عراقی‌ها ازکویت، دعوت کرد.

در این لحظه بوش تأمل می‌کند و به چهرهٔ حاضرین می‌نگرد. برخلاف امیر کویت، چندان روخوانی نمی‌کند. نیم نگاهی به نوشته‌اش دارد و نگاههایی مستمر به جمعیت، بنابراین یا نطقی را که برایش نوشته‌اند با تمریناتِ مکرر ازبر کرده! یا آدمِ نَطّاقِ مسلّطی است. شاید هم فی‌البداهه می‌سراید!

بوش دوباره به مسائل و مصالح مشترك بشری در جهان امروز توجه می‌دهد و به بحث مرزهای باز و مشترك در دنیای عقول و اراضی و تجارت بازمی‌گردد. «در چنین جهانی است که باید همه کشورها کمك کنند تا دیکتاتورها و متجاوزین در جای خودشان بنشینند. رژیم عراق شیوه‌ها و سلاحهای ضدانسانی را علیه مردم خودش، علیه اکراد و علیه ملت کویت به کار گرفته و صدام‌حسین در کویت دست به گروگانگیری زده است».

«مرزهای باز و مشترك در دنیای عقل و فرهنگ و اقتصاد و....» البته واقعیت است، امابايد گفت «کلمة حقٍ یُرادبهاَالباطل». بوش هم مثل همتایانش ازمقدمات درستی یاد می‌کند اما نتایج نادرستی رادر فکر و در عمل، بر آن مقدمات، بار خواهد کرد چنانکه مشی دولتمردان آمریکا همواره همین بوده است.

ـ «تجاوز صدام به کویت، بازگشت به اعصار تاریكِ تاریخِ گذشته است. عراق امروز منزوی شده و از زمان و دنیای خودش جدا گردیده، آن هم نه با فاصلهٔ کم بلکه با فاصلهٔ قرنها.....»

.... چهره «نوریه گا» رئیس جمهور سابق پاناما در جلو چشمانم مجسم شده است درعکسی که خبرگزاریها مخابره کرده بودند، نوریه گا با لباس تحقیرآمیز زندانیان دید می‌شد، در حالی که پلاك مخصوص زندانیها را نیز بر گردن داشت. اکنون انگار د

شم من چهره نوریه‌گا و چهره جرج بوش روی هم افتاده است. بوش به سخنانش
امه می‌دهد. صدا صدای بوش است و سیما سیمای نوریه‌گاست! پیش ازاین، بوش
در لباس زندانیان با پلاکی به گردن، هرگز ندیده بودم. پلاك زندانی، شماره «۱۹۹۱»
نشان می‌دهد.

ـ «عراق امروز برای جهان یك خطر است. من البته هنوز هم به یك راه‌حل
سالمت‌آمیز امید بسته‌ام. عقب نشینی عراق ازکویت می‌تواند هم بحران خلیج فارس
پایان دهد و هم راه را برای تحولات مسالمت‌آمیز دیگر در سراسر خاورمیانه هموار
ازد».

این، چراغ سبزی است که بوش در مقابل عراقی‌ها روشن می‌کند. صدام گفته بود
باید مسألهٔ کویت و مسألهٔ فلسطین همزمان حل شود و حالا بوش نویدکی می‌دهد و
معکی برمی‌افروزد که بی‌ضرر و بی‌خرج است، سند محضری ومسؤولیت‌دار هم
ست، معنی دقیق و درست و غیرقابل تأویلی هم ندارد! خروج بدون قید و شرط عراق
کویت می‌تواند(؟) راه را برای تحولات(؟) مسالمت‌آمیز(؟) دیگر در سراسرِ(؟)
اورمیانه، هموار(؟) سازد!.... همین!.... تنها کلماتی که معنای روشن و دقیق و تعریفِ
شخص و معین دارد همان «خروج بدون قید و شرطِ عراق ازکویت» است!

ـ «وظیفه اصلی جهان این است که نشان دهد تجاوز تحمل نخواهد شد. اگر عراق
خروج بدون قید و شرط از کویت موافقت کند می‌توان به حل مسالمت‌آمیز بحران
لیج فارس امید داشت. من واقعاً معتقدم که بعد از خروج بدون قید و شرط عراق
کویت فرصتهای جدیدی احتمالاً پدید خواهد آمد و راه برای حل همیشگیِ
ختلافات عراق و کویت و کشورهای خلیج فارس برای اینکه بتوانند چهارچوب
دیدی برای ثبات خود پدید آورند هموار خواهد شد و همچنین به منظور حل
ختلافات تمام کشورها و مردم منطقه و حل مناقشه‌ای که میان اعراب و اسرائیل
دایی انداخته فرصتهای مناسبی به دست خواهد آمد».

بوش دنیا را کلاسی می‌داند که او «مبصرِ» آن کلاس است. مبصری که جانشین
معلم است و می‌تواند اسم بچه‌ها را در لیستِ «بدان» یا «خوبان» بنویسد، امر به
کوت کند، نهی از فضولی کند! زنگ تفریح راهم که زدند، باز همان مبصر، مستحفظِ
لاس و مأمور حفاظت ازاموال بچه‌ها نیز خواهد بود. شاید قضیه در ذهن بوش از این

هم مهمتر و بیشتر باشد. شاید او العیاذبالله خدا را آقامعلمِ کلاس جهان می داند و خود را جانشین و جایگزینِ معلمی که دیگر پیر شده است و دیر می آید و به دورهٔ بازنشستگی رسیده و همان مبصری را که به کمالِ رشد و بلوغ عقلی و علمی واصل شده، به جای خود معرفی کرده است! پس چون چنین است باید برای جهان وظیفه تعیین کرد. برگردید و سخنان بوش را دوباره نگاه کنید.....

ـ «همهٔ ملتها لازم است که خصوصاً در آستانه و در آغاز قرنِ بعدی، در جهت رسیدن به اصول و ارزشهای بزرگ انسانی با مردمِ آمریکا مشارکت کنند. قرن بیست و یکم قرن انقلاب عقلها و نضجِ روح جدید در کالبد بشریت است و لازم است جهانی برپا شود که براستی آزادی در آن جهان وجود داشته باشد، چنانکه در منطقهٔ غربی زمین وجود دارد(!!)».

ـ نه بابا!... گفتی دنیا در چشمِ بوش، کلاسِ است.... نخیر، بوش دنیا را مکتب خانه ای می بیند که خودش ملاّباجی ومکتب دار است «همه باید فلان.... همه باید بهمان... همه باید، همه باید...». فردا پس فرداست که بگوید بی زحمت دو سر این چوب و فلك را محکم بگیرید ببینم کی بود نظم جهانی را «چنانکه در منطقهٔ غربیِ زمین وجود دارد»، قدری برهم زد!!

.... «جرج بوش» همچنان گرم سخنرانی و سخن پراکنی است.

ـ حضور دائم در این سالن، ساعتها نشستن، گوش دادن، حرف شنیدن و کف زدن کار مستمعین حرفه ای است. علافها.....

ـ فقط بعضی از سخنرانیهاست که خوب است حضوراً بشنویم، نطقهای دیگر را از روزنامه ها و رادیوها و تلویزیونها هم می شود گرفت.

... دکتر ولایتی وزیر امور خارجه کشورمان و دکتر خرّازی نماینده دائمی ایران در سازمان ملل، جز در مواردی که واقعاً ضرورتی در کار باشد وقتشان را به حضور در هر جلسه ای و استماع هرنطقی اختصاص نمی دهند. می دانم که دکتر ولایتی ـ درست در همان حال که کسان دیگری از اعضای وزارت خارجه یا دفتر نمایندگیِ ایران نطقِ این و آن را استماع می کنند ـ با تمام وجود برای کشورش و برای انجام وظایفی که به عنوان نماینده نظام جمهوری اسلامی ایران عهده دار شده است تلاش می کند، هر ساعت با یکی از شخصیتهای سیاسی جهان ملاقات و مذاکره دارد، هر روز با یك یا چند مجلّه و

روزنامه یا شبکه خبری و تلویزیونی مصاحبه می کند، در هر فرصت مناسب با گروهی از شخصیتهای علمی و فرهنگی ایرانی یا با گروهی از مسلمانان و مبارزین مردمی به گفتگو می نشیند......

نگاه عقاب!

..... از جایی که ما نشسته ایم، تا جایی که «جرج بوش» ایستاده است شاید ده بیست متر بیشتر فاصله نیست. مراقبین امنیّتی بوش همچنان گوش به زنگ ایستاده اند و هر کمترین حرکتی را زیر نظر دارند. به دوستم آهسته سفارش می کنم...

ـ نمی دانم از ما نگرانند یا از عراق یا از کِندی کُشهای سابقِ خودشان ولی مواظب باش دستت را یکوقت به طور غیرعادی تکان ندهی که پشت سرت را بخارانی. یکمرتبه دیدی عالم کن فیکون شد! این «جرج بوش» است، می گویند خلبان بوده در جنگ ویتنام. ریگان هنرپیشه که نیست، کارتر بادام کار هم نیست....

«جرج بوش» از توجهات و تلاشهای دولت آمریکا برای حل مشکلات همه ملتها در سراسر جهان یاد می کند و نگاه «خاویر پرز دکوئیار» به او خیره می شود. گزارش مالیِ سازمان ملل رسماً اعلام کرده است که بعضی از کشورها سهمیه سالانه خود را نپرداخته اند و از انجام تعهدات مالی خویش در قبال بودجه عادی و اضطراری سازمان ملل سرباز زده اند. کسری بودجه سازمان ملل از این بابت ۹۰۴ میلیون دلار می شود که بیش از دوسوم آن مربوط به سهمیه سالانه آمریکاست! یعنی همین دولت ـ به قول بوش ـ دلسوز و خدمتگزار ایالات متحدهٔ جهان بشریت، از سال ۱۹۸۵ تاکنون بدهی خود را به سازمان ملل نپرداخته و از پرداخت سهم عضویت و انجام تعهدات مالی اش به دلائل سیاسی خودداری کرده است.

.... امّا بوش کاری به این چیزها ندارد و حرفش را ادامه می دهد....

ـ «آزادی سرانجام در نامیبیا و نیکاراگوئه پیروز شد. توجه و تلاش ما فقط متوجه ملت آمریکا نیست، بلکه ما به اُمَمِ متحدهٔ عالم می اندیشیم!»....

من و دوستِ همراه و همسفرم حساب و کتاب داریم، شوخی داریم، حرف داریم. بنابراین آهسته به گوشش می گویم: اگر می خواهی مثل برادر حاتم طایی مشهور شوی همین الآن وقتش رسیده که دستهایت را جلو دَهنت بوق کنی و چند تا شیشکیِ

محکم....

.... ناگهان تمام دوربین‌ها به این طرف روی خواهند آورد. تصویرِ مهاجم(!) به سراسر جهان مخابره می‌شود «بله، بینندگانِ عزیز، همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، صاحب همین تصویر بود که با یك شیشکی بین المللی نظم جهانی را «چنانکه در منطقه غربی زمین هست» برهم زد!»

ـ من به بوش کاری ندارم، در می‌رود. اما می‌ترسم امیر کویت که مدتی است از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد، در همین هیروویر سکته ناقص کند، بیفتد روی دست ما!!

.... جرج بوش به اواخر سخنرانی خودش نزدیك می‌شود. تأمل می‌کند و به سوی جمعیتِ حاضر، از جمله به طرف ما نگاه می‌کند!....شاید با تکنولوژی تله‌پاتی، از توطئه باخبر شده است!.... علاوه بر مأمورین رسمی سازمان ملل شاید حدود ده نفر مراقب گُردن ستبر در دو طرف سالن دیده می‌شوند که همه‌سو را می‌پایند و هر حرکتی را می‌قاپند! علاوه بر آنها پنهانی‌ها و خفیه‌ها هم هستند که در این سو و آن سوی سالن پراکنده‌اند.

در این لحظه چشمهای بوش از پشت ویترینِ عینك طلایی‌اش نگران است. حالت عقاب را دارد. عقابی که سمبل آمریکا هم هست و در سرودهٔ حکیم ناصرخسروِ ما نیز شرح حالش و زبان حالش این‌گونه آمده است:

بر راستی بال نظر کرد و همی گفت	امروز همه ملك جهان زیر پر ماست!
گر بر سر خاشاك یکی پشه بجنبد	جنبیدن آن پشه عیان درنظر ماست!

نوبت به اظهار تشکر از دکوئیار می‌رسد و همه می‌فهمند که نطق جرج بوش ته کشیده و امیرالامیر به آخر خط رسیده است. دوباره شلیك پایانی آغاز می‌شود و توپخانهٔ کف‌زدن را آتش می‌کنند. بوش سالن را ترك می‌کند و جمعیت انبوه به طرف درهای خروجی هجوم می‌برد. برمی‌خیزم که بروم، اما در لابلای جمعیت گیرْ می‌کنم. به چپ و راست نگاه می‌کنم که بگویم آقا هل نده!... «داگلاس هرد» را می‌بینم و «گنشر» را که هر کدام با اصحاب و اتباع خویش گرم خنده و شوخی است. امیر شیخ جابرالاحمدالصباح منتظر است تا با بوش ملاقات کند. «تاچر» هم ازآن دررفته است یا از آن دررفته است! نمیدانم.

نفسم تنگ شده است. با هر زحمت و جان کندنی که هست، خودم را به خیابان می‌رسانم. درست در پیاده‌رو روبرو، یعنی در برابر همان ساختمانی که مجلس روضه‌خوانی و اشکریزی بین‌المللی برای کودکان و گرسنگان و بیکاران و فقیران و سیاهان است، مردی برای خودش یك خانه مقوایی درست کرده و شب هنگام نیز در همان جا می‌خوابد. سخن بوش در گوش من زنگ می‌زند: «توجه و تلاش ما فقط متوجه ملت آمریکا نیست، بلکه ما به همهٔ ملتهای جهان می‌اندیشیم»!

دیوار زندان و یادگار رئیس جمهور!

من منظرهٔ مقابل ساختمان سازمان ملل را هر روز دیده‌ام و هر روز، شعری را که یك دستِ امیددهندهٔ فراموش نشدنی در سال ۵۴ بر دیوار سلول نوشته بود، به یاد آورده‌ام. آیا بوش سلطان محمود غزنوی نیست؟ با این تفاوت که او هند را غارت کرد و این، همهٔ جهان را هند می‌داند؟! نمی‌دانیم، اما...

شنیده‌ایم که محمود غزنوی یکشب		شراب خورد وشبش جمله در سمورگذشت
گدای گوشه‌نشینی لبِ تنوری خفت		لبِ تنور بر آن بینوای عور گذشت
علی‌الصباح،کسی نعره زد که ای محمود		شب سمور گذشت ولب تنور گذشت!

کسی که این شعر را در آن سالهای دور بر روی دیوار سلولِ شماره چهار در بند دومِ کمیتهٔ مشترك ضد خرابکاری حك کرده بود، امروز رئیس جمهور ایران است.

در جلسه شورای امنیت

زمان: بعدازظهر روز سه‌شنبه سوم مهر (۲۵ سپتامبر).
مکان: اتاق مخصوص تشکیل جلسات شورای امنیت.
موضوع: صدور قطعنامهٔ تحریم هوایی عراق.

... جلسه مهم شورای امنیت تشکیل شده است و ما کمی تأخیر کرده‌ایم. همراه با دوستان، انصاری و امیری، با عجله وارد محوطه ساختمان می‌شویم و اتومبیل را در پارکینگ زیرزمینی سازمان ملل که غالباً شلوغ و متراکم است پارك می‌کنیم. مجتبی امیری، دوست عزیز و مخلصی که افزایش علاقه و ارادت من نسبت به او و امثال او برای خودم بهترین رهاورد و سوغات این سفر است، تمام راهروها و زوایای ساختمان را می‌شناسد و به چنین محوطه‌ها و محیط‌هایی چنان می‌نگرد که کسی به کف دستهای خودش!...

از زاویهٔ انتهایی پارکینگ، درِ کوچك رنگ و رورفته‌ای را با اشارهٔ دوستان بازمی‌کنیم و سپس به راهرویی که در و دیوار کهنه و رنگ باختهٔ يك تعمیرگاه اتومبیل را تداعی می‌کند قدم می‌گذاریم! درِ دوم را که می‌گشاییم، مطمئن می‌شویم. بله، حالا وارد راهروهای اصلی و سالنهای شیك و تمیز شده‌ایم. لحظاتی دیگر پس از عرض سلام به نگهبانِ سیاهپوستِ مستقر در مدخلِ اتاق، وارد جلسه شده‌ایم. اتاق نسبتاً

بزرگی است. به محض ورود، اعضای دائم و غیر دائم شورای امنیت را می‌بینیم که میزگرد تشکیل داده‌اند. ما به سمت راست می‌رویم و در جایگاه ناظرین و حاضرین غیرعضو می‌نشینیم. صندلیهای ما به سبك صندلیهای سینما بر روی زمینی با شیبِ بیشتر ردیف شده است. حالا اعضای شورای امنیت در مقابل ما و پایینتر از جایگاه ما دور یك میز بزرگِ نعلْ مانند جلوس کرده‌اند.

به نظر می‌رسد که ۱۶ نفر از مقامات سیاسی کشورهای جهان در قسمت بیرونی و هفت هشت نفر از مترجمین و سکرترهای زن و مرد در قسمت داخلی یعنی درست دروسط همان نعل بزرگ قرار گرفته‌اند. کسان دیگری نیز بر صندلیهای دیگری در قفای اعضای شورا جلوس کرده‌اند. در واقع دو نعلِ تو در تو یا دو بیضیِ متداخل در برابر ماست و فاصله ما با نعلینِ شورای امنیت پنج شش متر بیشتر نیست.

... ابتدا به دنبال همان ۵ عضو قدر قدرت و به قول امروزیها ابرقدرت می‌گردم. آمریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و چین. حاضرند. اینها اعضای دائم و ثابتند. صاحبان قدرت اتمی و به همین دلیل صاحبان حقِ(؟) وتو!... ازنظر فاتحین جنگ جهانی دوم، مبنای حق، اتم است! قدرت اتم موجب حقانیت و اختیار و امتیاز است یعنی «الحق لِمَن غلَب»!

شوارد نادزه رئیس جلسه است. جیمز بیکر در پشت تابلوِ کوچكِ «ایالات متحده آمریکا» پشت به صندلی داده و مستظهر است به حضور چهار پنج مرد قد بلند قوی هیکل که در قفای او و طرفین او با یکی دو متر فاصله ایستاده اند و به جایگاه مخصوصِ دیپلماتها، خبرنگاران و گزارشگران نگاه می‌کنند.

داگلاس هرد وزیر خارجه انگلیس. رولان دوما وزیر خارجه فرانسه. وزیر خارجه چین هم که اسمش طبق معمول چیزی است مشابه «جیب چون بانك» والخ!.... الحمدلله شورای امنیت مجمع الوزراست و شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند!...

ـ با شما هستم آقایان!.... جیمز! ادوارد! هرد! رولان! بقیه!... آن روز احساس غرور می‌کردم که می‌دیدم بالاخره یك پیر عارفِ دلسوختهٔ «بیزار از مسجد و مدرسه»ی «دست فشان بر درِ میکده»ی «همچو منصور خریدارِ سرِ دار شده»یی در جهان سوم پیدا شد که نخستین قطعنامهٔ شما را در خصوصِ امر به تحمّلِ ارتش عراق در عمق خاك ایران و نهی از دفاع در برابر دشمنِ مهاجم و متجاوز و اشغالگر، «وتو» کرد، بی آنکه از

نظر شما حقِ اینکار را داشته باشد! و اما امروز.... امروز خوشحالم که می بینم دارید تاوان پس می‌دهید!... سؤال دکتر ولایتی را نتوانستید پاسخ بدهید. بر سر ماجرای عراق و کویت حدود هشت قطعنامه در طول دوماه علیه عراق صادر می کنید و باز هم صادر خواهید کرد، آن هم قطعنامه های صریح و قاطع و روشن، اما در طول هشت سال جنگ تحمیلیِ عراق و ایران حتی دو قطعنامهٔ قاطع و مشخص و صریح که متضمن محکومیتِ آغاز کنندهٔ جنگ و مستلزم دفاع ازکشورِ مورد تجاوز باشد صادر نکردید... فذوقوا عذاب الحریق....

... به خود می آیم. گویا زخم عمیق سالهای جنگ در درون سینه سرباز کرده است. خاموش می شوم و نگاه می کنم. چهارده عضوِ غیردائمی شورای امنیت در کنار آن پنج تن صاحبانِ حقِ «وتو» که خود را مأمور امنیتیِ کره زمین می‌دانند و به همین زودی مالكِ مُلك السموات والارض هم خواهند دانست نشسته اند. یك تن عرب هم که ملبس به لباس مخصوص عربی است در ته صف در سمت چپ و نزدیك درِ خروجی دیده می شود. گویا وزیر خارجه کویت باشد!

مفاد ومواد قطعنامهٔ ۶۷۰ در حال بررسی است و کسی لازم است تا در ته صف بنشیند، کشکول درویشی را برگردن خویش بیفکند و مظلومانه و ملتمسانه به چهرهٔ اعضا بنگرد. فکر می کردم فقط در انتخابات است که بعضیها برای رأی، گدایی می کنند، اما اینجا در جلسه شورای امنیت هم.... بله. زمانی از کسی پرسیده بودند: چه می کنی، چکار می کنی؟ گفته بود: گدایی می کنم که محتاج خلق نشوم!

همهٔ حاضرین، گوشیهای ساخت ژاپن را در گوش دارند و ترجمهٔ اظهارات یکدیگر را می شنوند. متن قطعنامهٔ ۶۷۰ در سه صفحه به زبان انگلیسی تکثیر شده و در اختیار ماقرار می گیرد. سیزده بند قطعنامه ظاهراً حاکی از اعمال قاطعیت و قدرت برای تحریم هوایی عراق است. پس از بحث و بررسی و موافقت و مخالفت، کفایت مذاکرات اعلام شده و رأی گیری می شود. نمایندگان تمام خبرگزاریهای جهان آمادهٔ کسب خبرند. بسیاری از خبرنگاران در داخلِ اتاق و بسیاری در داخل و خارج ساختمان سازمان ملل منتظر نشسته و ایستاده اند. در این لحظه دستگاههای ویژهٔ مخابرهٔ خبر آمادهٔ صدور فرمان آتشند. آنتنها، ماهواره ها، تلکس ها و انگار هر چه و هر که هست و نیست، برای بلع سریع اخبار و اطلاعات دهان گشوده است. رقابت و مسابقهٔ

وحشتناکی برای تسریع در انتقال و انتشار خبر احساس می‌شود. دوربینهای ضبط و صدا و تصویر، گوشها و چشمهای جهانِ خارج اند که به درون اتاق شورای امنیت، راه یافته اند.

... ناگهان ۱۴ دست بالا می‌رود. دست آمریکایی، دست روسی، دست انگلیسی، دست فرانسوی، دست چینی(!!!) و... حتی، بله بالاخره یمنی‌ها هم از خر شیطان پایین آمده اند ودست یمنی را نیز بالا برده اند. شاعر گفته بود: گر در یمنیّ و با منی پیش منی! ولی اینك صدام به دوستان یمنی‌اش چه باید بگوید که در نیویورك علیه صدام رأی می‌دهند؟!.... فقط یك رأی مخالف وجود دارد. اکنون ۱۴ دستِ موافق بالا است و یك دست مخالف، پایین است. دستِ کوباست...

خبر مثل توپ صدا کرد. اینك کاملاً حس می‌کنم که امواجِ صوتی و تصویری برفراز جهانِ بشریت چه رقابت و سرعتی دارند، چه تضارب و تقاطعی دارند و... چه، «خبر» است...

.... جلسهٔ مهم شورای امنیت سازمان ملل پایان یافت. اما سخن گفتن درباره عراق ادامه دارد. امسال صدام در همه جا نقل مجلس است! در شورا، در سازمان، در تلویزیون، در رادیو، در روزنامه، در هرجا، سخن از آیندهٔ ابهام‌انگیز عراق و کویت در میان است.

ـ امسال در جهان، ما تنها نیستیم! امسال، ما دیگر دَر افشای این واقعیت تلخ که صدام را دولتهای مقتدر غرب و شرق بزرگ کردند تا نیزهٔ آنان باشد در پشت و پهلوی مردم انقلابی ایران، مثل سابق تك و تنها نیستیم. تقریباً هر شب و هر روز از خلال یك گزارشِ مصور تلویزیونی یا از لابلای یك مقالهٔ مستندِ روزنامه‌ای، اعترافات و انتقادات بسیاری را در همین مورد می‌شنویم و می‌خوانیم. اکنون اینجا در نیویورك نه فقط درمیانِ روزنامه نگاران، گزارشگران و خبرنگاران مجلات، روزنامه‌ها، رادیوها، تلویزیونها و شبکه‌های خبری کسانی دیده می‌شوند که به نقش اروپا و آمریکا و شوروی در تسلیح و تجهیز وحشتناك و کم سابقهٔ رژیم عراق اعتراف می‌کنند، بلکه حتی حالا درمیانِ سیاستمداران و دولتمردان غربی و شرقی نیز کسانی وجود دارند که در اثنای ملاقاتها و گفتگوهایشان با دکتر ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، آهسته و آرام، به تصریح یا به تلویح، نسبت به آنچه در طول هشت سال جنگ

تحمیلی در رابطه با عراق انجام داده اند اظهار تأسف یا تظاهر به تأسف می کنند! امسال آش خیلی شور شده است، یعنی بهتر است بگوییم امسال هیچ کس نمی تواند دیگر شوری آن آشی را که در گذشتهٔ دور و نزدیك با دستهای به هم پیوستهٔ عراق و عربستان و حتی همین کویتك حی و حاضر! برای مردم انقلابی ایران پخته شده است انکار کند.

ای اعضای شورای امنیت!!

... پس چه توقعی می توانید از منِ نوعی داشته باشید آقایان؟ چگونه می توانم فراموش کنم شبهایی را که آن کودك سه سالهٔ بی گناه، دهها شب و هر شب دهها بار، با شنیدن صدای آژیر خطرِ واقعی یا خیالی به استقبالِ امنیت و آرامشی می رفت که میراژها و میگ های شما برایش به ارمغان می آوردند، در حالی که دستهای کوچکش مثل گلبرگهایی که در برابر باد و توفانِ خزان مقاومت می کنند می لرزید، لبهای هنوز به تکلم باز نشده اش همچون غنچه های در خود فرورفته از سرمای سحر، سیاه می شد و چشمهای فریادگرِ معصومیّتش همچون دانه‌های درشت مروارید، ازترس به سپیدی می گرایید! و... مرا چاره ای نمی‌ماند جز اینکه بر آن دو مروارید غلطان بوسه زنم زمزمه کنان:

من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان — که من این راز توان دیدن وگفتن نتوان؟!

... ها؟! چگونه فراموش کنم؟

آری، چگونه می توانم فراموش کنم آن شبهای طولانی امن و امانِ اهدایی شما را که برای شیرخواران و بستری شدگان و دل از دست‌دادگان و داغ‌پذیرفتگانِ ما به بلندای شبهای یلدای تاریخ بود و تصویر دیروز و فردای زندگی را این گونه به آنان می نمود؟ باری، چگونه از یاد ببرم آن همه امنیتِ مرحمتیِ شما را ای اعضای شورای امنیتِ ما؟!

اینك آیا آن نیزهٔ شکسته شده در پشت و پهلوی ما، شما را نیز اندکی آزرده خاطر کرده است که در شورای امنیت و سازمان ملل چنین پریشانتان می بینم؟ آن نیزه ای که شما دیروز از قامتِ صدام تراشیدید، تیغ دو دم و شمشیر دو لبه ای بود که امروز در جان و مالِ خودتان و نوکرصفتانِ خودتان آفت افکنده است... قطعنامه بنویسید، قتلنامه صادر کنید، نطق کنید، نفس‌کش بزنید... ما شرقیها به «آه» ایمان داریم! و شما غربیها

براستیِ آیا پیش خود چنین گمان زده‌اید که...

عقابِ جور، گشوده است بال بر سر شهر، کمان گوشه‌نشینیّ و تیراهی نیست؟!

۱ ...بارها و بارها به شورای امنیت و اعضای دارندهٔ حق «وتو» در این شورا اندیشیده بودم. روزی که امام خمینی رضوان‌الله علیه روی در روی همین شورا ایستاد و گفت: حق وتوی ابرقدرتها از قانون جنگل بدتر است، آن روز این سخن بر گوش اینان بسیار گران آمد. آن روز که ارتش عراق در عمق خاك کشور ما بیداد می کرد، مغول وار می زد و می کشت و می سوخت و پیش می آمد و هویزه های بسیاری را به قتلگاه کربلا تبدیل کرده بود، آری آن روز که برخی از نظامیان مهاجم تنی چند از دختران و زنان را در این شهر یا آن روستا با وحشیانه‌ترین شکل مورد تجاوز قرار دادند و پیکر پاكِ فرشتگان میهن ما را این گونه به گور دستجمعی سپردند، آن روز در سراسر این کرهٔ خاك غیر از امام خمینی چه کسی را سراغ داشتیم که نخستین قطعنامهٔ همین شورای قدرِ قدرت را «وتو» کند؟ قطعنامه ای که می گفت: عراق و ایران فوراً باید جنگ را متوقف کنند. یعنی ما (ایرانیان) دست از دفاع برداریم در حالیکه مهمترین استان زرخیز کشورمان لگدکوب مغولان مهاجم است و آنها (عراقی ها) نیز در همانجا که هستند بایستند و آنجا عمق خاك کشور ایران است!

اما افتضاح «وتو» چیزی نیست که فقط ما به خاطر آن برآشفته باشیم. دبیرکل سازمان ملل هم اگر همیشه معترض نیست، باری به هر جهت گاهی متعرّضِ آن می شود! از جمله در مصاحبهٔ «خاویر پرز دکوئیار» با «فیگارو» چنین آمده است: «گروهی هستند که می گویند حق وتو برای اعضای دائم شورای امنیت ناعادلانه است، بنابراین چرا ما باید بر شمارِ کشورهایی که می توانند حق وتو را عملی کنند بیفزاییم؟ ما همین الان در هماهنگ کردن پنج عضو شورای امنیت یعنی آمریکا، انگلیس، شوروی، فرانسه و چین دشواری بزرگی داریم. بنابراین هماهنگ کردن هفت عضو دشوارتر خواهد بود. به نظر من شمولِ حق وتو را نباید گسترش داد، چه بسا بهتر این باشد که این حق سرکوب شود»!!

مِی بِهشت ننوشم!

یك تابلو نقاشیِ بزرگ بر روی دیوار روبروی ما پشت سرِ جیمز بیکر و ادوارد

شوادنادزه دیده می شود. «می خواهیم با همین شورای امنیت جهانی بسازیم همین طور لطیف، زیبا، ظریف و دوست داشتنی. مثل همین تابلو، از روی همین مدل... باور کنید!... باور کن ای ایرانیِ اطلاعاتی جهان سومیِ کیهانیِ حزب اللهیِ روشنفکرِ فرهنگیِ ارشادی یی که می خواهی قصهٔ «بهشت شدّاد» را بنویسی و پشت سر ما صفحه بگذاری.... باور کن بهشت را!»

اماچه کنم که باورم نمی آید. من از کنار مزار خیام می آیم که آن بهشت را نیز به زحمت قبول می کرد تا چه رسد به این؟! او است که می گوید:

گردون، کمری ز قدّ فرسودهٔ ماست — جیحون، اثری ز اشکِ پالودهٔ ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهودهٔ ماست — فردوس دمی زوقت آسودهٔ ماست

.... و نیز من از مزار سعدی می آیم که حتی باغ بهشت و جمال حور و بادهٔ بهشتی در عالم عقبی را نیز در برابر دوست و دلدار حقیقیِ خویش به چیزی نمی گیرد، تا چه رسد به بهشت واقعی یا ادعاییِ دیگران:

حدیثِ روضه نگویم گل بهشت نبویم — جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم
میِ بهشت ننوشم زدست ساقی رضوان — مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

صدام و اعترافات صریح آمریکایی‌ها

... سرسام گرفتم! اعضای شورای امنیت از عراق صحبت می‌کنند، سخنرانان سازمان ملل پی در پی و بدون استثنا دربارهٔ عراق داد سخن می‌دهند، تلویزیون را باز می‌کنم چهره صدام آشکار می‌شود، روزنامه را نگاه می‌کنم مقاله و تفسیر و تحلیل و خبر مربوط به عراق است...

ـ عجب آتشپاره‌ای امسال به جان اینها افتاده است!...

ـ اگر همین آتشپاره نبود، شاید به این زودی این آتشبارهای خبری و تلویزیونی و روزنامه‌ای، ناگفته‌ها و کم‌شنیده‌ها را برملا نمی‌کردند.

سایه صدام بر سر امپایراستیت

... امسال حتی خیابانهای نیویورك هم از آثار و علایم بحران خلیج فارس و ماجرای عراق و کویت بی نصیب و بی نشان نیست. دیشب وقتی ساختمان ۹۷ طبقه‌ایِ «امپایراستیت» را تماشا می‌کردم با آثار و علایم مذکور مواجه شدم....

قسمت فوقانی و نهایی این آسمانخراش قدیمی که حالا دیگر واقعاً درمقابل ساختمانهای دوقلوی جدید در نیویورك احساس حقارت می‌کند، با نور سه رنگ روشن شده است. نور شدید و گسترده ولی قابل تحمل و به قول دوستانِ همراه گاه و

بیگاه در تغییر.

ـ هر وقت دولت، درگیرِ اقدامات و تحرکات نظامی باشد نوری که به این ساختمان تابانده می شود، رنگ های پرچم آمریکا را نشان می دهد! الآن هم که قوای نظامی را به خلیج فارس اعزام کرده اند همین کار را کرده اند. سیستم حاکم بر آمریکا با آنکه یك سیستم غیر متمرکز به نظر می رسد ولی قدر مسلم این است که در حوزهٔ مسائل عمومی و اساسی کشور، متمرکز و هماهنگ، عمل می کند. این تغییر رنگ البته یك مثال کوچك و یك حرکت سمبلیك بیش نیست. اما واقعیت همین است که گفته شد.

به ساختمان معروفِ محلّهٔ «وال استریت» که مرکز بین المللیِ بورس نیویورك و محلّ خرید و فروش سهام کارخانه‌ها و شرکتهای بزرگ نفتی و صنعتی جهان است مراجعه کردم. در آنجا نیز سکوت بازار و رکود معاملات و تبادلات کاملاً محسوس بود. سؤال کردم. معلوم شد که اوضاع خلیج فارس و بحران عراق و کویت موجبات این سکوت و رکود موقت را فراهم آورده است. نمایندگان و دلّالهای سرمایه‌داران و سهامداران همچنان در گوشه وکنار بازار بورس در سایه ابهام و ایهام به انتظار نشسته و ایستاده اند. دستشان به کار نمی رود!

اعترافات باورکردنی هادینگ کارِتر!

... اما امسال در آمریکا به برکت لگدپرانیها و چموشیهای صدام اعترافاتی را می شنویم و می خوانیم که اگر عراق به کویت نتاخته بود، خواندن و شنیدنش بعید می نمود. انتشار سخنان «هادینگ کارتر» سخنگوی سابق وزارت امورِ خارجه آمریکا از طریق شبکه تلویزیونی «پی،بی،اس»، ازاین جمله است.

ـ «برای هیچ کس مخفی نبود که صدام از آغاز ریاست جمهوری خود در ۱۹۷۹ هوای سیادت و هوس صدارت در منطقهٔ خاورمیانه را در سر داشت و در پی آن بود که جهت شمشیر اعراب را به طرف غرب منحرف کند! استراتژی صدام‌حسین برای تحقق این اهداف کاملاً روشن بود. تجهیز و تقویت بنیه نظامی به نیّت کاربرد آن در مسیر اهداف مذکور، استراتژی صدام است. عراق در ۱۹۸۰ به کشور همسایه خود ایران حمله کرد. جنگ حدود دهسال طول کشید. در پایان جنگ، عراق دارای یك ارتش یك میلیونی شد و بیش از ۵۰ میلیارد دلار برای تجهیزات آن مصرف کرد، بطوری که در

دهه ۱۹۸۰ بزرگترین وارد کنندهٔ تجهیزات نظامی بود!... عراقی‌ها در دههٔ گذشته توانستند بمبهای شیمیایی و میکروبی را در داخل کشور تولید کنند و حدّاقل در ۴ کارخانه بر روی برنامه غنی‌سازی اورانیوم و نهایتاً تولید بمبهای هسته‌ای فعالیت نمایند. عراق برای تولید ذخیرهٔ تسلیحات پیشرفتهٔ غیرهسته‌ای از کمکهای غرب برخوردار بود!»

یادداشتهایی را که در تنظیم وتدوین آن از محبتها و مساعدتهای بی‌دریغ دوست عزیز و مخلص، مجتبی امیری، بهره‌مند بوده‌ام مرور می‌کنم و به اوضاع فعلی منطقه می‌اندیشم. حالا به روشنی می‌بینم که آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها چگونه مجبور شده‌اند برای دفع خطر عراق، آنچه را خود در طولِ دهسال جنگ تحمیلی رشته‌اند پنبه کنند و همهٔ آن تأسیسات وکارخانه‌ها ودستگاههایی را که بعضاً لأیران به عراق داده‌اند به آتش بکشند! دریغ از ثروت ملتها که روزی چنان و روزی چنین، بر باد می‌رود. کاش فقط بر باد می‌رفت. دریغ و درد که به حلقوم گردن کلفت‌ترین سرمایه‌داران و کارخانه‌داران اروپایی و آمریکایی سرازیر می‌شود...

شبکه تلویزیونی «پی،بی،اس» خود را مجبور و ملزم می‌بیند که برنامه اعتراف بَه اشتباه را آنهم از زبان شخصیتهای سیاسی و رسمی ایالات متحده آمریکا و با کارگردانی آنها، دنبال کند! «هادینگ کارتر» اعترافات را ادامه می‌دهد...

ـ «اگر چه بسیاری ازکشورهای غربی به طور رسمی در برنامه تحریم تسلیحاتی علیه عراق در دهه ۱۹۸۰ مشارکت داشتند، اما همان‌طوری که در ادامه برنامه مشاهده خواهیم کرد، کمپانیهای غربی از جمله کمپانیهای آلمان غربی و انگلیس و همچنین ایالات متحده در دهه گذشته تکنولوژی کلیدی تهیهٔ تسلیحات شیمیایی را در اختیار عراق قرار داده‌اند و نسبت به این مسأله بسیاری از دولتهای غربی اگر نگوییم علاقه‌مند، حداقل بی‌تفاوت بودند. دولت واشنگتن نیز مرتباً از سیاستی پیروی می‌کرد که به قدرت نظامی و ذخایر تسلیحاتی صدام به طور فوق‌العاده ای امکان رشد می‌داد و شاید هم آن را تشویق می‌کرد!... این داستان پیچیده، این اشتباه درمحاسبه و این فریب بزرگ بی‌تردید به جایی منتهی شده است که، می‌بینیم امروز پیشرفته‌ترین و خطرناکترین تسلیحات و تجهیزاتی که غرب در صحرای عربستان با آن مواجه شده است به طرق مختلف، ساخته و پرداختهٔ خودِ غرب است»!!

پس ... آن روز که «جرج بوش» در سالن مجمع عمومی سازمان ملل، ژست «عقاب» را به خود گرفته بود و به زبان حال: «بر راستی بال نظر کرد و همی گفت، امروز همه ملك جهان زیر پر ماست»، هنگامی که از درازدستیها و خیره سریهای صدام و از آسیب‌رسانیهای ماشین نظامی عراق به کویت و عربستان یاد می کرد واجب بود که این بیتِ پایانیِ قصیدهٔ ناصرخسرو را نیز قرائت کند:

«چون نیك نظر کرد پر خویش برآن دید گفتا زکه نالیم که ازماست که برماست»!

اگر امسال اعتراف می کنید که ماشین جنگی صدام‌حسین را شما تقویت کرده اید و شما به راه انداخته‌اید، پس ضرباتی را هم که از ناحیهٔ همین ماشین جنگیِ در حوزه منافع کویتی و عربستانیِ غرب دریافت کرده و می‌کنید، باید هدیهٔ خودتان به خودتان تلقی کنید. داستان هدیهٔ شما داستان همان تیر زهرآلودی است که در تن آن «عقاب» مغرور فرورفته بود و او چون به زخم خویش نگریست دریافت که تیر را از پرهای خود او ساخته‌اند!

کمکهای تسلیحاتی آمریکا به عراق

به اعتراف آقای هودینگ کارتر «فروش ۱۴۰ هلیکوپتر ساخت آمریکا به ارزش ۵۰۰ میلیون دلار، آن هم هلیکوپترهایی که صد در صد مصرف نظامی دارد، تهیه ۱۸۱ میلیون دلار یونیفورم نظامی، فقط دو مورد از اقلام کمکی آمریکا به رژیم عراق است که مقامات وزارت خارجهٔ ایالات متحده از جمله حامیان سرسخت این معاملات بوده اند و حتی مواردی از این واسطه‌گریها به توصیهٔ شخص نیکسون رئیس جمهور اسبق آمریکا انجام گرفته است»!

همچنین باز هم به اعتراف همین آقا، «وزارت امور خارجه و وزارت بازرگانی آمریکا حامی انتقال کامپیوتر پیشرفته به عراق بودند. در سال ۱۹۸۸ یك کمپانی آمریکایی واقع در ایالات مریلند اجازه فروش یك میلیون دلار «Injector» را که در هنگام کاربرد گازهای شیمیایی مورد استفاده قرار می‌گیرد از وزارت بازرگانی درخواست کرد». این همان شرکتی است که اخیراً سوزنهای ضد گازهای عصبیِ مورد نیازِ نیروهای آمریکاییِ مستقر در عربستان را نیز تأمین کرده است!...

ـ نه، به این اندازه باورم نمی‌شد. حالا خودشان از آنچه در طول دهسال جنگ

ایران و عراق انجام داده اند، دارند پرده برداری می کنند! ضربه ای که صدام به آنها وارد کرده، زبانشان را باز کرده!....

.... زمان و مکان را ملاحظه کنید. اینجا نیویورك است، سپتامبر سال ۱۹۹۰، شبکه تلویزیونیِ «پی،بی،اس»، برنامهٔ «تسلیح عراق»، به کارگردانیِ سخنگوی سابق وزارتِ خارجه آمریکا....

سخنگوی سابق وزارت امور خارجه آمریکا احساس می کند که امروز دیگر نمی توان از بررسی و قبولِ (به قول خودش) اشتباهات بزرگی که در گذشته رخ داده است سر باز زد. بنابراین شبکه تلویزیونی «پی،بی،اس» نیز فرصت را مغتنم می شمارد و با پخش این اعترافات و ذکر این اشتباهات توجه افکار عمومی آمریکا را جلب کرده، مشتریهای خبری و فرهنگی اش را به برنامه های این شبکه جذب می نماید. توجه کنید!

ـ «در سال ۱۹۸۸ شهر حلبچه عراق توسط بمبهای شیمیایی صدام باخاك یکسان شد و حدود ۵ هزار نفر زن و مرد و بچهٔ کُرد جان خودشان را از دست دادند. بسیار واضح بود که نه تنها صدام حسین از تکنولوژی تسلیحات شیمیایی برخوردار است بلکه از استفادهٔ آن علیه مردم خود نیز ابایی ندارد. فعالیت صدام برای دسترسی به تسلیحات شیمیایی ممکن است سابقه بیست ساله داشته باشد. آقای «لین یونلگستون» کارشناس مسائل تسلیحاتی شیمیایی معتقد است که در سال ۱۹۶۷ وقتی صدام همراه عده ای از افسران جوان عراقی از آمریکا دیدار می کرد، تأسیسات کلیدیِ بمبهای شیمیایی آمریکا را نیز مورد بازدید قرار داد و با چگونگیِ تأثیر این بمبها در روند مخاصمات آشنا شد(!) همچنین به اظهار آقای «ست کاراس» متخصص تسلیحات شیمیایی در انستیتوی مطالعاتی واشنگتن، عراقی ها از دههٔ ۱۹۷۰ در صدد دستیابی به تسلیحات شیمیایی بوده اند(!) امادر چند سال اول در فعالیتهای خود موفقیتی نداشتند تا اینکه بعدها متوجه شدند که کمپانیهای آلمان غربی علاقه مندند به آنها در این مورد کمك کنند(!) بالأخره عراق با کمك کمپانیهای آلمان غربی توانست یك کارخانه شیمیایی با ظرفیت تولید محدود به وجود آورد.»....

در آمریکا و کشورهای اروپایی اگر نگوییم خیلی بیشتر از کشورهای دیگر، می توانیم بگوییم مثل بسیاری از آنها، این رسم و رویّه وجود دارد که اطلاعات سوختهٔ مربوط به وقایع گذشته را انتشار دهند. اولاً ادعا می کنند که سرانجام هیچ چیز مهمی

راواز افکار عمومی پنهان نگه نمی‌دارند، ثانیاً دولتها و سیاستمدارهای گذشته یا در گذشته یا رأی نیاورده یا کنار رفته را و به هر حال، چهره های ظاهری و رسمی «سابق» را، مقصر و مجری قلمداد می کنند، ثالثاً افکار عمومیِ فعلی را در مسیر طرحها و برنامه‌های جدید بسیج کرده در جهت تازه ای حرکت می‌دهند.....

ـ توجه کن! حالا آمریکا نیاز دارد که در خلیج فارس مداخله کند. افکار عمومی باید این لشکرکشی جدید را پذیرا باشد و آن را به هر حال ضروری دانسته حداقل به عنوان طریقی برای جبرانِ اشتباهات گذشته تلقی کند.

ـ البته سابقهٔ تاریخی و ساختار اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در این کشورها نیز تا اندازه ای مستقل از ارادهٔ حاکم و حاکمیت، عمل کرده و خواهد کرد. همه چیز برای همیشه قابلیت کنترل کامل را ندارد....

ـ به هر صورت، آقای هودینگ کارتر بد حرفهایی نمی‌زند! شاید گاهی هم می‌خواهد نسبت به رقبای اروپایی و غیر اروپایی مچ گیری و افشاگری کند....

حتی تسلیحات هسته ای؟!

ـ «... عراق در طول ۸ سال جنگ خود اهداف داخل خاك ایران را مرتباً با موشکهای دوربرد مورد اصابت قرار می‌داد. عراق برنامه تولید این موشکها رابا کمك گستردهٔ غرب انجام داده است. مرکز تولید تسلیحات موشکی عراق به نام «Saad - 16» که در منطقهٔ اطراف دانشگاه موصل مخفی شده(!) توسط کمپانیهای آلمانی و استرالیایی مجهز شده است. آقای «کریس کاولی» که در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ در عراق فعالیت می کرد و از نزدیك تأسیسات مرکز مذکور را مشاهده کرده در مصاحبه با ما اظهار داشت که این مرکز واقعاً بی‌نظیر است(!!) و من مشابه آن را حتی در اروپا نیز سراغ ندارم(!) حتی در اروپا بویژه در انگلیس هیچ دانشگاهی را سراغ ندارم که از چنان مرکز مجهز تحقیقاتی یی برخوردار باشد. هنگامی که من در عراق بودم آنها فاقد نیروی کافی برای بهره برداری کامل از این مرکز بودند»....

ـ اگر براستی بی‌نظیر است، پس چنانچه جنگ رخ دهد حلبچه‌های دیگری در پیش خواهد بود!.... ببینیم آقای «هودینگ کارتر» چه می گوید....

ـ «... در دسامبر گذشته، مرکز مطالعاتی «Saad - 16» محصول خود را به بازار

عرضه کرد و آن هنگامی بود که صدام با آزمایش یك موشك تهیه شده ازاسکاد روسی، جهان را غافلگیر کرد. موشکهای پیشرفته‌تر دیگری نیز در این مرکز در دست مطالعه است که از برد چند صد مایلی برخوردار است. وقتی عراقی‌ها به تکنولوژی تهیه موشکهای دوربرد دست یابند قطعاً از قابلیتهای منحصر به فردی برخوردار می‌شوند که از طریق استفاده از جنگنده امکان‌پذیر نیست. منسأله عمده این است که عراقی‌ها امروز قادرند کلاهکهای شیمیایی و هسته‌ای را در موشکهای خود قرار داده و دیگران راواقعاً تهدید کنند. دولت آلمان در حال حاضر مسؤولان شرکت«Balkow and Blum و Messerschmidt» را به خاطر مشارکت آنها در برنامه موشکی عراقی تحت پیگرد قانونی قرار داده است. دادستان دولت آلمان مدعی است که شرکت فوق (MBB) که کلاهکهای ناتو را تهیه می‌کند، تکنولوژی تهیهٔ کلاهکها را به عراق فروخته است!»....

ـ پس بیهوده نیست که آمریکا و اروپا با صدام این طور کج‌دار و مریز رفتار می‌کنند، در صورتی که ارتش عراق تمامی خاك کویت را چند ساعته اشغال کرد و کار را بسرعت تمام کرد!

... حرفهای آقای هودینگ کارتر در برنامه تلویزیونی شبکه «پی،بی،اس» در آمریکا، حسابی همه را گرفته است!... مشارالیه به نقل از سردبیر «هفته‌نامه دفاعی جنیر» چاپ انگلیس و نیز به نقل ازآقای «پترآلین» سرپرست واحد فروش شرکت انگلیسی «Churchill Matrix» می‌گوید: «کمپانیهای انگلیسی برای شرکت در نمایشگاه تسلیحاتی بغداد نه تنها از حمایت شدید دولت انگلیس برخوردار بودند بلکه دولت ما نیز مشوّق آنها بوده است. البته عراقی‌ها برای تأمین نیازهای تسلیحاتی و تحقیقاتی خود تنها به کشورهای آمریکا، انگلیس و آلمان غربی اکتفا نکردند. آنها به کمپانی‌های دیگری در کشور سوئیس هم مراجعه کرده و در آنجا موفق شدند یك کمپانی تولید کنندهٔ قطعات تسلیحات هسته‌ای راخریداری کنند(!!)»....

ـ حتی تسلیحات هسته‌ای؟؟

ـ حتی تسلیحات هسته‌ای!!

ـ ...«مرکز تهیه و تدارك تسلیحاتی مورد نیاز عراق در لندن قرار دارد. شرکت The Technology and Development Griop (TDG) کارگزار اصلی شبکه تأمین نیازمندیهای تسلیحاتی عراق از غرب می‌باشد. تجهیزات مورد نیاز آزمایشگاههای

تسلیحاتی عراق توسط شرکت فوق از بازارهای انگلیس و دیگر کشورهای غربی تهیه شده است. علیرغم نگرانی های عمده ای که در مورد قدرت نظامی و رفتار عراق در یك سال گذشته وجود داشت ولی دولت انگلیس همچنان با تحریم اقتصادی علیه عراق مخالفت می کرد، به این علت که تحریم اقتصادی صرفاً کمکی به رقبای خارجیِ بازار عراق است. به همین دلیل تعدادی از کمپانیهای تسلیحاتی انگلیس، فرانسه و دیگر کشورهای غربی در نمایشگاه تسلیحاتی بغداد که در سال گذشته تشکیل شده بود شرکت داشتند».....

ـ پس، با عنایت به حساب و کتاب شما آقای کارترا، امروز که کویت به اشغال عراق درآمده و ارتشهای غربی و عربی در برابر آن صف آرایی کرده اند، ما چه باید بگوییم جز اینکه دعا کنیم و.....

ـ اللهم اشغل الظالمین بالظالمین

کمك نیکسون و چائوشسکو به صدام!

ـ «... عامل اصلی خریدهای تسلیحاتی عراق شخصی است به نام -Soghana lian» که از دسامبر ۱۹۸۰، از طریق آمریکا و انگلیس نیازمندیهای تسلیحاتی عراق را تأمین می کرده است. بنا به اظهار شخص یاد شده، دولت وعناصر اطلاعاتی آمریکا نیز کاملاً در جریان فعالیتهای وی قرار داشته اند. خرید ۱۴۰ هلی کوپتر نظامی ساخت آمریکا به ارزش ۵۰۰ میلیون دلار از جمله معاملاتی است که همین «عامل» فوق الذکر برای عراق انجام داده و به گفتهٔ خود وی مقامات وزارت امور خارجه آمریکا حامی سرسخت این معامله بوده اند و شورای امنیت ملی آمریکا و کاخ سفید هم در جریان چنین معامله ای قرار داشته اند. همان طور که گفتیم تهیهٔ ۱۸۱ میلیون دلار یونیفورم نظامی برای عراق در سال ۱۹۸۳ نیز که توسط یك افسر سابق نیروی دریایی آمریکا و بنا به توصیهٔ نیکسون رئیس جمهور اسبق آمریکا انجام گرفته، با اطلاع کاخ سفید بوده است».

... جالب این است که آقای هودینگ کارتر می گوید «این یونیفورم های نظامی را دولت رومانی برای سربازان عراقی دوخته و توصیه نیکسون هم ضمن ارسال نامه ای به امضای او برای رئیس جمهور سابق رومانی ـ چائوشسکو ـ انجام گرفته است»!! جالب

نیست؟! ما با دولت عراق می جنگیدیم و نمی دانستیم که نیکسون به چائوششکو نامه می نویسد و برای عراق سفارش دوخت و دوز می دهد!! افسر سابق نیروی دریایی آمریکا (البته دولت آمریکا از این «سابق»ها برای همین قبیل کارها زیاد در آستین دارد!) واسطه گری می کند، برای تهیه لباس نظامی از عراق سفارش می پذیرد، اما عملیات کارگری و فعلگی اش به دولت رومانی محوّل می شود! ایالات متحده فقط مقاطعه کار و سودگیر است! کاخ سفید هم در جریان کار قرار دارد!

ـ «... اگر فرضاً یك نفر در آمریکا از انتقال تکنولوژی بسیار حسّاس به عراق مطلع باشد، آن آقای دکتر «Stephen Bryan» قائم‌مقام معاون وزیر دفاع دوران ریاست جمهوری ریگان است. آقای دکتر «استیفن بریان» می گوید: در داخل کابینه ریگان در مورد انتقال تکنولوژی پیشرفتهٔ کامپیوتری به عراق اختلاف نظر وجود داشت ولی وزارت امور خارجه و وزارت بازرگانی آمریکا ازاین کار حمایت می کردند...».

... یکی از کارهای من در سفر نیویورك، یادداشت برداری در خصوص بحثها، نظریات، تبلیغات و تأثیرات سیاسی اجتماعیِ مربوط به بحران خلیج فارس و اشغال کویت و تجاوز عراق است، یادداشت برداری ازمصاحبه ها و گفتارهای تلویزیونی و نوشته جات(!) روزنامه ای و اظهارات مقامات سیاسی در جلسات عمومی و خصوصی با کمك دوستان و یاری گرفتن ازآنان است. البته دکتر ولایتی با بزرگواری و محبّت توصیه می کند که دوستان مهمان نوازی کنند. اگر «مهمان نوازی» می گویم، چنین مسائل و موضوعاتی رامورد توجه و مَدّنظر دارم. برخی از جزوه ها، یادداشتها و اخبار و اطلاعاتی راکه جالب توجه می بینم و دانستنش را به منظور انعکاس در یك گزارش سفر احتمالی به نحو مناسب و مقتضی لازم می‌دانم یادآوری می کنم، در اختیار من قرار می گیرد. البته بسیاری ازمطالب و اطلاعات را هم از حوزه های ارتباطی دیگر، ازنشریات سازمان ملل، کتابها، روزنامه‌ها، شبکه های تلویزیونی، دانشجویان دانشگاهها، خبرنگاران و امثال آنها به دست می آورم. مطالب خواندنی و شنیدنی و نوشتنی بقدری زیاد است که به نظر می رسد یك دست و دو چشم و دو گوش کافی نیست و انسان به هر حال از قافلهٔ عصر ارتباطات و اطلاعات عقب می افتد!

اما به دوست عزیز، جناب امیری می گویم: «مجتبی، گزارشهایی نظیر این گزارش شبکه تلویزیونی پی.بی.اس و اظهاراتی نظیر اظهارات سخنگوی سابق وزارت امور

خارجه آمریکا دربرنامه‌هایی مانند برنامهٔ «The Arming of Iraq»، چیز دیگری است. شنیدنی است، خواندنی است، دیدنی است، نوشتنی است، گفتنی است!!

کاخ سفید، مسخرهٔ آیت‌الله شد!

... حالا آقای «هودینگ کارتر» در مقام آن برآمده است که اشتباهات بزرگ آمریکا و غرب در زمینهٔ تسلیح و تجهیز نظامی عراق را توجیه و تعلیل کرده، اشتباه کنندگان را تا حد ممکن تبرئه کرده مجبور و مضطر نشان دهد...

ـ ... «سیاست یازده سالهٔ آمریکا در قبال عراق، تاریخچه‌ای دارد. ابتدا کابینه کارتر از حرکت گروگانگیری در ایران عصبانی شد و سپس گرفتار بحران معروف به بحران گروگانها گردید. آیت‌الله باعث ناتوانی و شرمندگی آمریکا در جهان شد و کاخ سفید مسخرهٔ آیت‌الله گردید(!) بنابراین هنگامی که عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران تجاوز کرد مقامات بلندپایه آمریکا از این عمل استقبال کردند(!) اگر چه عراق دوست آمریکا نبود اما دشمنِ دشمن آن بود. وقتی ریگان در سال ۱۹۸۱ به عنوان پرزیدنت اداره امور را در دست گرفت سیاستی را دنبال کرد که می‌گفت بهترین نتیجهٔ جنگ ایران و عراق برای آمریکا پایان گرفتن آن بدون پیروزی و شکست در آن است.

ـ «... هنگامی که در گرماگرم جنگ ایران و عراق، پرزیدنت ریگان تصمیم گرفت سیاست بهبود و توسعهٔ روابط با بغداد را فعالانه‌تر اجرا کند، صدام در آن هنگام همچنان سیاست پلیسی را اعمال می‌کرد و مکرّراً از تروریستهای ضدآمریکایی حمایت کرده به آنها اسکان می‌داد و از همه وخیمتر اینکه او برای توسعه برنامه تسلیحات هسته‌ای نیز شدیداً فعالیت داشت. با وجود تمام این مسائل، آمریکا هنوز به بهبود روابط باعراق امیدوار بود و بر آن تأکید می‌ورزید. نهایتاً هنگامی که بغداد «ابونضال» طراح عملیات تروریستی فرودگاه رم را از عراق اخراج کرد، آنگاه دولت آمریکا نام کشور مذکور را از لیست سیاه کشورهای تروریستی خارج کرد و روابط کامل سیاسی خود را در اکتبر ۱۹۸۴ با عراق از سرگرفت.»...

ـ همین!... و همین، آغازی دیگر بود برای گشوده‌تر شدن دروازه و پای گذاشتن در راهی که پایانش را کسی به درستی پیش‌بینی نمی‌کرد. آیا امروز نقطه پایان فرارسیده یا این خود نقطه آغاز دیگری است.... ببینیم تلویزیون آمریکا چه

می گوید؟!...

ـ ...«هنگامی که روند جنگ ایران و عراق، بر ضد عراق چرخش پیدا کرد، موضع بیطرفی رسمی آمریکا نیز مفهوم جدیدی به خود گرفت. همان طور که «ریچارد آرمیتاچ» معاون وقت پنتاگون اظهار می کند، وقتی ایران به موفقیتهای چشمگیری در اطراف بصره و فاو دست یافت ترس و وحشت از استیلای ایرانیها بر کل منطقه، تمام کشورهای خلیج (فارس) را فراگرفت. در همان موقع ما تشخیص دادیم که نباید کسی در جنگ ایران و عراق برنده شود و عراق نیز نباید بازندهٔ جنگ باشد. زیرا شکست عراق در جنگ با ایران، به معنای گسترش اندیشه های آیت الله خمینی در سراسر خلیج فارس بود و این امر برای تمام منافع ایالات متحدهٔ آمریکا مضرّ است. «آرمیتاچ» اضافه می کند که این، یك محاسبهٔ صرفاً مبتنی بر امنیت ملی بود»....

... بلافاصله قلم را برمی دارم و در دفترچه سفر یادداشت می کنم: این حرفها دیگر حرفهای ایرانیها نیست، حرفهای حزب اللهی ها نیست، حرفهای بسیجیها نیست، حرفهای آقای «هودینگ کارتر» است. حالا چه قصد جدیدی از این برنامه ها دارند، خدا می داند، تااندازه ای بندهٔ خدا هم می داند!.... ولی دولت آمریکا باهمهٔ فخر و افتخاری که نسبت به آزادی اندیشه در جامعه غربی می ورزد، وقتی حقیقتاً از یك فکر و یك اندیشهٔ جهانگیر یا به هر حال فراگیر می هراسد و در حوزهٔ به اصطلاح امنیت ملی اش جداً احساس خطر می کند، تمام توان تکنولوژیكِ خودش را به کار می گیرد تا صاحب چنان فکر و مرکز چنان اندیشه ای در جنگ با متجاوز و مهاجم پیروز نشود! نتیجهٔ محاسبهٔ قطعی و جدی در سیستم امنیت ملی آمریکا این بوده است که عراق نباید بازنده شود، ایران و عراق نباید برنده شوند. معنای این محاسبه و تصمیم این است که اولاً ازنظر آمریکایی ها احتمال بازنده شدن ایران احتمال خطرناکی نبوده وآنها بااین فرض نه مخالف بلکه موافق بوده اند. اتخاذ استراتژی «ایران و عراق نباید برنده شوند و عراق نباید بازنده شود» یعنی همین. پس این «تز» که بعضیها براساس آن، در ایام جنگ تحمیلی می گفتند: آمریکا نمی خواهد ایران برنده شود ولی نمی خواهد هم که بازنده شود، طبق اظهارات آقای «هادینگ کارتر» و آقای «ریچارد آرمیتاچ»، مطابق با واقع نبوده است.... ثانیاً این استنتاج آمریکایی ها علامت و مؤید این حقیقت بوده است که از نظر آنها فتح قلعهٔ پولادین و تسخیرناپذیر «فاو» توسط ایران یك رخداد

عظیم و تعیین کننده و سرنوشت ساز و غیرقابل انتظار بوده، نبوغ و نیروی شگفت انگیز نظامی ایرانیان را از یك سو ونیز محتمل تر و قریب الوقوعتر شدن سقوطِ صدام را از سوی دیگر به طرز انکارناپذیری در آن ایام نشان می‌داده است.

.... حالا که با منطق آقایان کارتر و آرمیتاج در نیویورك از نزدیك آشنا می شوم، آهسته به خودم می گویم: خودمانیم! دو سه سال پیش رئیس مجلس ایران در آن ایام، گفت: اسنادی به دست آورده ایم که نشان می‌دهد کارشناسان نظامی آمریکا فتح فاو توسط ایران را خطر عظیم دانسته و نظر داده اند که این پیروزی غیرقابل تصور بوده و همان فرماندهی نظامی و نیروی فکری و عملی یی که دژ تسخیرناپذیر «فاو» را توانسته است بشکند، این توان و این پتانسیل را هم خواهد داشت که دروازه ها و دیوارهای فولادین بصره را بشکافد و بگذرد و مقدمات سقوط رژیم عراق را فراهم کند. بنابراین آمریکا باید از اینجا به بعد نه تدریجی بلکه با همهٔ قوا وارد صحنه شود و فروریختن دیوارهای «فاو» را به معنای فروریختن برج و باروی یکی از دژها و سنگرهای نظامی و دفاعی در مدخل آمریکا و در خاك کشور خود تلقی کند.... ولی بعضی از ما که شنوندهٔ سخنان رئیس مجلس ایران در آن ایام بودیم تصور کردیم کاه دارد کوه می شود و این طورها هم نبوده است! خیلی باورمان نیامد!...

... منظره «فاو» از بالای گلدسته های مسجد آن شهر، درنظرم مجسم می شود. آن روز خاك کویت نیز از دور دست دیده می شد و صدای اعتراض آل صباح به گوش می رسید که به مسؤولین ایران گفته بودند: از صدای تبادل آتش شما و عراق درمنطقه فاو، شبها خواب راحت نداریم! جنگ را متوقف کنید، اهل حرم تاب نمی آورند!

یا اولی الابزار!

ـ «... سیاست ما اجتناب از اعتراض آشکار به سیاستهای صدام بود. ما (دولت آمریکا) هنگامی که صدام به ابوعباس تروریست کشتی دریایی سال ۱۹۸۵ پناه داد و هنگامی که صدام اهداف غیرنظامی ایران را مورد حملات موشکی خود قرار داد و هنگامی که علیه شهروندان عراقی از گاز شیمیائی استفاده کرد، نسبت به او همچنان بی تفاوت ماندیم...

... «ریچارد مورفی» که در تمام دهه ۱۹۸۰ در رده بالای وزارت امور خارجه

آمریکا فعالیت می کرد می گوید: آمریکا در طول دوران جنگ از طریق «عملیات استانچ» سعی داشت از انتقال اسلحه به ایران جلوگیری کند و این در حالی بود که در مورد سیل سرازیر شدهٔ اسلحه به عراق فاقد یك سیاست مشخص بود»....

همچنین درادامه همین برنامه مستند تلویزیونی، سناتور «الفاتراد ماتو» نماینده جمهوری خواه ایالت نیویورك که همیشه از معترضینِ آمریکایی نسبت به سیاست آمریکا در قبال عراق بوده است اظهار می کند: «سیاست دولت آمریکا در مورد رژیم عراق نه تنها لغوِ بیطرفی و دست برداشتن از موضع بیطرفانه، بلکه حمایت کامل از این کشور بود. آمریکا همه چیز را در مورد عراق نادیده گرفت. حتی فعالیتهای تروریستی بغداد را نادیده و نشنیده انگاشت. مقامات وزارت امور خارجهِ آمریکا درست از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۹۰ یعنی تا لحظاتی که صدام ازمرزهای کویت عبور کرد، از عراق حمایت می کردند»!!

ـ و حالا ... فاعتبروایااولی الابزار!

عراق و تدارك «سوپرگان»

.... برنامه‌های تلویزیونی «The Arming of Iraq» همچنان ادامه دارد... تلویزیونِ نصب شده در خانه یکی از بچه‌های ایرانی از طریق بیش از ۴۰ کانال برنامه پخش می کند.

ـ ظاهراً آمریکایی ها همه چیز را رو کرده اند. آنها انگار امسال به مار زخم خورده تبدیل شده اند....

ـ «... سیاست قبلی و غیررسمی آمریکا در ارتباط با عراق پس از افشای مسألهٔ ایران ـ کانترا در سال ۱۹۸۶ خاتمه یافت و دولت ایالات متحده در سال ۱۹۸۷ تحت لوای آزادی کشتی رانی در خلیج (فارس) و دریای عمان با قرار دادن نیروهای دریایی خود در این منطقه عملاً از دولت عراق حمایت کرد و رونِد جنگی را که به ضرر صدام بود مجدّداً به بن بست کشاند. نتیجتاً ختم جنگ ایران و عراق با آتش بس ۱۹۸۸ عملاً تحت شرایطی رخ داد که نمایانگر وضعیتِ دلخواهِ آمریکا بود. همان طور که یك سند طبقه بندی شدهٔ وزارت امور خارجه آمریکا حاکی است، ما (دولت آمریکا) می توانیم اکنون به طور مشروع و موجه ادعا کنیم که سیاست ما در دوران بعد از افشای مسألهٔ

«ایران گیت»، کار کرده و با توجه به اینکه نفوذ انقلاب ایرانیها متوقف شده، منافع عراق در توسعه و مدرنیزه کردن و نفوذ منطقه‌ای باید با منافع ما (دولت آمریکا) تطبیق کند...

ریچارد مورفی می گوید: مقامات آمریکایی، عراقِ بعد از دوران جنگ سرد را به عنوان یك بازار باارزش برای جامعه تجاریِ خود تصور می‌کردند، البته بعد از پس دادن قرضهای عراق در دوران جنگ، که آن هم در ظرف ۳ تا ۵ سال برای صدام امکان‌پذیر بود، بدون آنکه نیازی به اشغال کویت و تخلیه خزانهٔ آن کشور داشته باشد»....

.... هودینگ کارتر می افزاید: «وقتی تیم جدید جرج بوش وارد کاخ سفید شد، همچنان به سیاستهای تیم گذشته ادامه داد و دولت عراق نیز همچنان به تقویت بنیهٔ نظامی خود مشغول بود. تا اینکه در بهار سال جاری (۱۹۹۰) در آخرین لحظات، هنگامی که صدام قصد تهیهٔ یك «سوپرگان» را داشت، حرکت وی توسط فعالیتهای مشترك آمریکا و انگلیس متوقف شد. زیرا رژیم بغداد در پی تدارك «سوپرگان»ی بود که می توانست به وسیلهٔ آن، اهداف خود را در سراسر منطقه خاورمیانه مورد اصابت قرار دهد»....

... سخنگوی اسبق وزارت امور خارجه آمریکا توضیحات خود را ادامه داده و اظهار می‌دارد: «البته در واشنگتن بسیاری فکر می کنند که این نوع حرکتهای صدام‌حسین قابل پیش‌بینی بوده است. تعدادی نیز در کنگره سعی کردند کابینهٔ جرج‌بوش را به اعمال تحریم اقتصادی علیه عراق متقاعد سازند. نمایندهٔ دموکرات کالیفرنیا آقای «برمن» در مصاحبه اش می گوید: ما برای مدت شش ماه سعی می کردیم دولت بوش را به منظور اِعمالِ تحریم اقتصادی علیه عراق متقاعد کنیم، اما کابینهٔ وی مرتباً درمقابل فشارهای کنگره مقاومت می کرد و درمواردی نیز با قرار ندادنِ اطلاعات لازم در اختیار کنگره، از همکاری با آن اجتناب می ورزید. تااینکه یك روز قبل از حمله صدام به کویت، لایحهٔ تحریم اقتصادیِ عراق به تصویب رسید»!!

ـ یك روز قبل از حمله عراق به کویت؟!

..... دیروز به دانشجویان ایرانی دانشگاه نیویورك گفتم: به نظر من، آمریکایی‌ها از مدّتها پیش تدریجاً دریافته بودند که صدام حسین، اجرای مرحله به مرحلهٔ یك طرح طولانی ویك نقشهٔ حساب شدهٔ بلندپروازانهٔ گسترده‌ای را تعقیب می کند. امّا

نمی خواستند او را بسرعت متوقف کنند و گاهی هم نمی توانستند. باید به خاطر داشت که صدام حسین قبلاً با تمام قوا بر پیکر خونینِ یك انقلاب آسمانی و تکان دهندهٔ جامعهٔ انسانی، که تازه از بستر یك جرّاحی بزرگ و بی نظیر برخاسته بود، هشت سال تمام خنجر کوفته است و خونهای بسیاری را از رگهای زنده و متلاطمِ آن بیرون کشیده بر زمین جاری کرده است. بدنِ یك پهلوان هرچه قوی و قدرتمند باشد و هرچه در خون سازی و نوسازی توانایی داشته باشد، وقتی پی در پی جویهای خون از درون آن به بیرون روان شد، صرفنظر از بحث افزایش اقتدار و اعتلای روح که به جای خود قابل توجه و قبول است، ناچار چنین بدنی به هر حال، به ضعفها و عوارض و آثاری مبتلا می شود و این انکارناشدنی است.... امّا رسالت خون کشیدن و خون بیرون کشیدن از پیکر چنین پهلوانی را چه کسی برعهده گرفت و به انجام رساند؟ این خدمت بی سابقه و جبران ناشدنی را غرب چگونه می توانست نادیده بگیرد و صدام را بی جایزه و بی امتیاز بگذارد؟

ـ گرچه در کلّیت امر، می دانیم که در اینجا هم به اصطلاح «سبب و مسبّب، اقوی از مباشر است»، امّا قاعدهٔ «المباشر یُهلك والامر یُحبس» را هم که صادق و صحیح ندانیم، قدر مسلّم این است که بگوییم «المباشر و الآمر ـ هر دو! ـ یهلکان». در اینجا مباشر و آمر، هر دو، قاتلِ مهدورالدّم و مستوجب الهلاك اند!...... خصوصاً اگر به یاد آوریم که صدام حسین در توطئهٔ قتل پهلوانِ انقلاب ما و انقلابِ پهلوان ما، هم صفت مباشر را داشته است و هم صفت مسبّب و آمِر را. هرچند، آمرانِ بالاتر و مسبّبانِ دیگری از قبیل دولتمردان آمریکا هم بوده اند و هستند.

ـ امّا غربیها جایزهٔ زیادی به هر کسی نمی دهند!

ـ هم عراقی ها از آمریکا و هم آمریکایی ها از عراق ـ تا اندازه ای می شود گفت ـ رودست خورده اند. پس چشم بستن بر روی فعالیتها و برنامه های تخریبی و تسلیحاتی صدام حسین به دلیل خدمت بی سابقه و بزرگی که وی در جهت سرکوب انقلاب اسلامی نسبت به غربیها انجام داد، تنها انگیزهٔ آمریکایی ها و تنها عامل مؤثر درماجرای مورد نظر نمی تواند باشدو نیست. حقیقت این است که نه آمریکایی ها و نه هیچ دولت و کشور دیگری و نه به طریق اولی عربها، نمی توانستند صحت این تصور را تصدیق کنند که صدام حسین هنوز از زیر بار یك جنگ هشت ساله کمر راست نکرده و

هنوز خستگی جنگ با ایران را ازتن به در نکرده تا این حدّ جسارت و تهوّر و آمادگی داشته باشد که با مادرانِ رضاعی و دایه‌های شیردهنده و تغذیه کننده و مسلح کنندهٔ خودش و حتی قویتر از خودش، با این گستردگی و با این خشونت روی در روی و شاخ به شاخ شود... فقط یك نفر بود که خوی صدام و سیاست اورا برای همپیمانان و دوستان و مجهّز کنندگانش در سالهای پیش افشا کرد. امّا آنها سخن امام خمینیِ دنیاشناس را باور نکردند. تصور می کردند که او فقط دین شناس است و بس!.... نمی‌دانستند که در دین شناسیِ او دنیاشناسی هم هست!...

برنامه تلویزیونی اعتراف به اشتباهات بزرگ، با اعتراف دیگری از زبان «آرمیتاج» معاون وزیر دفاع دولت ریگان خاتمه می‌پذیرد:

ـ «...آمریکا در برنامه های خود در ارتباط با عراق موفّق نبود. و ما اکنون درگیر برنامه‌ای هستیم که بر اثر آن صدمات جانی و مالی فراوانی را باید تحمّل کنیم.»!!

ـ تحمّل کنید!!

اعترافات سفیر کویت در آمریکا

... سپتامبر ۱۹۹۰، سمپوزیوم انستیتوی مطالعاتی «بروکینگز».... حالا وقت آن است که باراهنمایی وکمك دوستان و دانشجویان ایرانی در اینجا ـ آمریکا ـ ببینیم کارشناسانِ دیگر و سیاستمدارانِ دیگر چه می گویند و چه حرفهایی برای گفتن دارند. معلوم است که برخی از حرفها و تحلیلها را می توان از درون ساختمان سازمان ملل به دست آورد، اما همه چیز در آنجا نیست. تجاوز صدام به کویت تمام مسائل جهانی را تحت الشعاع قرار داده است و اکنون در آمریکا...

ـ «متخصصین و کارشناسان امور سیاسی، اقتصادی و نظامی خاورمیانه با تحلیل و ارزیابیِ لحظه به لحظه حوادثِ منطقه به کمك سیاستگزاران کاخ سفید شتافته اند.»

سمینار انستیتوی مطالعاتی بروکینگز در مورد بحران خلیج فارس، جلوه گاهی از همین واقعیت است. «آنتونی کردزمن» تحلیل گر امور دفاعی، «توماس مك نافر» تحلیل گر مسائل امنیت ملی، «الیزاهاویس» تحلیل گر بلند پایهٔ انستیتو بروکینگز، «الکسی واسیلو» قائم مقام مؤسسه شوروی برای مطالعات آفریقا و بالاخره جناب «سعود ناصرالصباح» سفیر کویت درآمریکا این سمینار را می چرخانند... اول می رویم به سراغ همین سعود ناصرالصباح، سفیر امیر استان نوزدهم عراق!!... باید ببینیم مشارالیه در خصوص بحران خلیج فارس چه فرموده است؟...

وقتی تهران را به قصد نیویورك ترك کردم، دو نظریه در ایران وجود داشت. یکی، نظریه کسانی که می‌گفتند اشغال عراق براساس یك تبانی کامل و سناریوی کامل توسط عراق و آمریکا انجام گرفته و بنابراین فرض جنگ منتفی است. دیگر، نظریهٔ کسانی که معتقد بودند اشغال کشور کویت قبل از هر چیز ناشی از انگیزه های سیاسی و اقتصادی و روانی صدام‌حسین است و احتمال وقوع جنگ قویتر از احتمالات دیگر به نظر می‌رسد.

... نظریه دوم همان چیزی است که مورد اعتقاد من هم هست. در ایران هنگام بحث و گفتگو با دوستان، گفته‌ام. در سفر نیویورك هم همین طور. شهود هم هنوز خوشبختانه حی و حاضرند! اما به هر حال، چون نسبت به صحت نظریهٔ مذکور یقینِ صددرصدی نداشته و ندارم، طبیعی است که حالا مشتاقانه و کنجکاوانه برای ارزیابی و سبك سنگین کردن اعتقاد خود در اینجا ـ در آمریکا ـ به هر نطق و نوشته‌ای روی آوردم و هیچ تحلیل و تفسیری را در حد امکان ازنظر دور نگه ندارم، تا ببینم به قول مرحوم آیت الله طالقانی در جلسهٔ تفسیرِ اوین: «به عقل ناقص من این رسید، به عقل ناقص آقایان چه می‌رسد»؟!

کنجکاوی مرا به هر طرف می‌کشاند، به هر جلسه و هر نطق و هر نوشته‌ای جذب می‌کند. می‌خواهم براستی بدانم که در خلیج فارس چه خبر است؟

... سفیر امیر کویت نخستین سخنران سمپوزیوم است. ابتدا روند تاریخ اختلافات عراق و کویت را تشریح کرده و آنگاه...

ـ «کویت هرگز جزئی از خاك عراق نبوده است. نزدیکترین قرارداد مرزی کشور در سال ۱۹۶۳ یعنی حدود سی سال پیش بین دولتین کویت و عراق منعقد شده است. در این تاریخ، کویت به رسمیت شناخته شده، با عراق روابط سیاسی آغاز کرده و به عضویت سازمان ملل متحد پذیرفته شده است. قبل از موافقتنامه فوق‌الذکر، دو موافقت نامهٔ دیگر که مربوط به سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۱۳ می‌باشد، میان کویت، عراق، بریتانیای کبیر و دولت عثمانی وجود داشته است. بنابراین ادعای عراق کاملاً بی‌اساس و فاقد ارزش است»...

... بسیار خوب! این هم اثبات بی‌اساس بودن و فاقد ارزش بودن ادعاهای اخیر عراق به طور کامل. حال نوبت می‌رسد به ادعاهای دیگر در مورد صورت‌حساب

بدهیهای عراق و مطالبات کویت... توجه کنید!

ـ «... در خلال هشت سال جنگ با ایران، ما همواره درکنار عراق ایستاده بودیم(!!) و آنچه ما به عراق دادیم، چه به عنوان بدهی تصورِ شود و چه نشود، به هر حال کمکهای کویت به فعالیتهای عراقی‌ها در جنگ با ایران بود. عراقی‌ها جنگ با ایران را آغاز کردند و هیچ راهِ انتخابی برای ما جز حمایت از عراق قرار ندادند. نه تنها برای ما، بلکه برای کلیه کشورهای منطقه و دیگر کشورها نیز وضعیت چنین بود»...

ـ مسلمان!... هم حضرتعالی و هم اعلیحضرت «هودینگ کارتر»، تو در سمپوزیوم و او درتلویزیون، هر دو بالصراحه اعتراف می‌کنید که جنگ تحمیلی ایران و عراق را عراقی‌ها آغاز کردند، کویت و آمریکا و اروپا و عربستان و کلیه کشورهای امثالهم هم در طول جنگ با درجات مختلف از همان آغاز کننده و مقصر و مسؤول جنگ حمایت کردند. ای مسلمانان و نامسلمانان! شما که این طور امروز، دارید روی هم رفته خیلی خوب اعتراف می‌کنید! چرا از سال ۶۱ تا سال ۶۷ زبان در کام فرو بردید و به خاطر عدم قبولِ خواسته‌های مشروع ایران پس از بازپس‌گیری خرمشهر، که تقریباً مثل همین حرفهای امروز شما بود، شش هفت سال دیگر برمدت جنگ افزودید؟! حتی ناظران بیطرف نیز هرچه فریاد زدند: ناطق! ناطق!، معذلك باز هم ازآن فیلم جنایی که با کارگردانی و بازیگری و سینماگری شما برای ما تهیه و پخش شد هیچ صدایی برنخاست!... حالا خفه خون گرفته‌های آن سالهای سیاه، به طرز تحسین برانگیزی بلبل زبانِ شیرین بیان! شده اند و طوطی شکر شکن شیرین گفتار، آنهم در سمینار!!... می گویید چطور؟...

کمك ۳۰ میلیارد دلاری!

ملاحظه بفرمایید دنبالهٔ نطق سفیر کویت رادر سمپوزیوم:

ـ «... مجموع کمکهای نقدی ما (دولت کویت) به دولت عراق در جنگ آنها با ایران، ۱۴ میلیارد دلار می‌باشد...»

ـ ۱۴ میلیارد دلار آن هم نقد... و به قول خارجیها! کش!!

... شیخ سعود ناصرالصباح، سخنانش را ادامه می‌دهد و ماجرای «کش»ها و کشی‌های دولت کویتِ سابق برای دولت عراقِ سابق را لابد به مصداق «وصف العیش

نصف العیش»!! این گونه وصف می کند...

ـ «... ما علاوه بر ۱۴ میلیارد دلار کمك نقدی به دولت عراق، بنادر خود را هم برای عبورِ آنچه مربوط به نیازهای عراقی ها بود باز گذاشتیم(!) و تمام نیازهای جنگی عراق را تأمین کردیم. بنابراین، مجموع بدهیهای عراق به کویت یا هر اسمی که آنها روی این بدهی می گذارند، از مرز ۳۰ میلیارد دلار گذشته است...»

ـ جای شاهزاده «بندر بن سلطان» سفیر سعودی خالی است که او هم در تأیید فرمایشات سعود ناصرالصباح از بندرهای دیگری که سعودی ها در سالهای جنگِ عراق با ایران به روی عراقی ها باز کرده اند، یادی بکند! این آقایانِ سفرا چه اسمهای با مسمایی دارند. در تك تك کلمات دقت کنید... سفیر کویت: سعود ناصرالصباح!... سفیر سعودی: شاهزاده بندربن سلطان!... سفیر عراق: عبدالامیرالانباری!!

ـ اگر اشتباه نکرده باشم، باید عرض کنم به قول ترکهای خودمان «بیله دیگ، بیه چغندر»!... وقتی یکی، «بندر» است، یکی هم باید «انبار» باشد!... ای بندرها، آیا آن روز که به روی انبارها سخاوتمندانه گشاده شده بودید، نمی توانستید روزی را به یاد آورید که خدای ناکرده همان انبارها به روی خود شما بیرحمانه گشوده شود؟!...

ـ «... پس ملاحظه می کنید که ما (دولت کویت) در حالی که دولت عراق درگیر جنگ با ایران بود، فقط ۱۴ میلیارد دلار به طور نقدی به عراقی ها کمك کردیم و بیش از ۱۶ میلیارد دلار به طور غیرنقدی»!!

ـ ... بله، میلیارد، نه میلیون! دلار، نه درهم و دینار!

... دوستان عزیز در نیویورك، کار خوبی کرده اند. آنها این قبیل برنامه ها و سخنرانیها و مطالب را چه در سازمان ملل، چه در تلویزیون، چه در روزنامه و چه در سمینار و سمپوزیوم باشد، هرچند وقت یك بار به طور کامل و با دقت جمع آوری کرده به شکل بولتن و مجموعهٔ تحلیلی خبری تنظیم می کنند و انصافاً هم، در مورد بسیاری از این قبیل نطقها و گزارشها جا دارد که چنین کاری انجام گیرد. زیرا متن بسیاری از این نطقها و نوشته ها و گزارشها در واقع متن اسناد و ادلهٔ مهم تاریخ معاصر است.... اکنون چنانکه ملاحظه می کنید، نطق سفیر کویت در ماه سپتامبر سال ۱۹۹۰ در سمپوزیوم انستیتوی مطالعاتی بروکینگز در آمریکا، یکی از همین اسناد است...

... بیش از ۳۰ میلیارد دلار کمك نقدی و جنسیِ امیر کویت به امیر عراق. آن هم

در سالهایی که عراق جنگ ویرانگری را بر جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی ایران تحمیل کرده و به اعترافِ همین آقای سفیر سعود ناصرالصباح، خود عراق آغاز کنندهٔ آن بوده است... سفیر کویت ادامه می‌دهد:

ـ «... ما این ۳۰ میلیارد دلار را به عنوان کمك به آنها برای جنگ با ایران دادیم(!) و هرگز آن را به عنوان بدهی عراق به کویت به حساب نیاوردیم(!) ادعای عراقی‌ها مبنی بر مطالبهٔ مبلغ فوق از سوی کویت، کاملاً بی اساس است. هیچ سندی بین کویت و عراق در مورد کمکهای ما به آنها در طول جنگ با ایران امضا نشده است(!) ما هرگز مبلغ ۳۰ میلیارد دلار کمك کویت به عراق را بدهی آنها به خود تصور نمی‌کنیم(!) ماهرگز از آنها مطالبهٔ پرداخت نکرده ایم و عراقی‌ها نیز هرگز این مبلغ را بدهی خود به کویت تصور نکرده اند. عراقی ها سعی دارند که تجاوز خود به کویت را بنحوی از انحا توجیه کرده و بازپرداخت ۳۰ میلیارد دلار بهانه‌ای بیش نیست»...

ـ ۳۰ میلیارد دلار به عراق کمك کرده اند برای جنگ با ایرانیها. هیچ سندی هم امضا نشده و عراقی‌ها ظاهراً برای یك دلارش هم رسید نداده اند!... آیا این، جز بدان خاطر بوده است که عراقی‌ها قلدرند و شما ترسو، یا ایهاالسفیر؟!... آنها رسید نمی‌دادند، چون قصد پس دادن نداشتند، شما سند ننوشتید چون می ترسیدید که در ایام جنگ تحمیلی افشا شود و ایران برای ادعاها و اخطارهای خودش سند پیدا کند.

ـ ... یاایهاالسفیر! آن روز که ایرانیها بر سر شما فریاد زدند که: «کویت! تو هم؟!»، آن روز انکار کردید. حال اعتراف می کنید. و معلوم نیست که اگر کویت به اشغال عراق درنیامده بود، این کمکهای ۳۰ میلیارد دلاریِ بدون سند، کی و کجا و چگونه می توانست افشا شود...

ـ «... بهای نفت و میزان تولید آن نیز به عنوان مسائل مورد اختلاف ما (کویت) و عراق مطرح شده است. بسیار جای تأسف است که عراق به چنین ادعاهای بی اساسی متوسل می شود. کویت در طول جنگ عراق با ایران، بیش ازمقدار مورد نیاز، نفت تولید می کرد. هرگز کسی نپرسید که چرا کویت چنین می کند. زیرا تولید بیش از نیاز ما صرفاً به منظور تأمین اقتصاد عراق بود(!!!) عراقی ها به لحاظ تخریب تأسیسات نفتی خود قادر به تولید نفت در طول جنگ نبودند. آنها سطح تولید خود را نمی توانستند به آنچه در اوپك معین شده است برسانند. ازاین رو به ما و عربستان سعودی روی آوردند تا با

افزایش خودمان، به عراقی ها کمك کنیم. به عبارت ساده تر، ما از طرف عراقی ها نفت بفروشیم(!!) و این چیزی بود که ما آن را انجام می دادیم(!!) در خاتمهٔ جنگ نیز این روند، بنا به درخواست عراقی ها تا تعمیر تأسیسات نفتی آنان ادامه داشت. جای بسی تأسف است که عراق در شکوائیه خود به جامعهٔ عرب ادعا کرده است که کویت با افزایش تولید نفتی خود به اقتصاد عراق ضربه می زند. این ادعای عراق چیزی جز قلب واقعیت نیست. ما به درخواست عراق و از جانب عراق و برای عراق، تولیدمازاد بر کد «اوپك» را می فروختیم(!!) در اجلاس جده، ما به عراقی ها گفتیم که آماده ایم سطح تولید نفت خود را براساس آنچه اوپك مقرر کرده است، کاهش دهیم»...

ـ حالا در آمریکا بیش از پیش می بینم و متوجه می شوم که تضاد و اختلاف منافع درمیان این همسایگان همراه، همکار وهمرزم سابق، چقدر گسترده وعمیق بوده است...

ـ براستی، این امرا و وزرا و سفرای کویت در سالهای جنگ عراق با ایران، دیگر چه چیزی داشته اند که دربست و درباز در اختیار عراق نگذاشته اند؟! بندر؟ جزیره؟ خزانه؟ خزینه؟ بانك؟ نقد؟ کش؟ نقدی؟ جنسی؟ اسلحه؟ نفت؟ مال؟ جان؟ خون؟ چیز دیگری هم باقی مانده است که به صدام نبخشیده باشند؟ اینکه سابقاً می گفتند: فلانی ازکیسه خلیفه می بخشد، حالا معلوم می شود یعنی چه؟

... سفیر کویت در آمریکا، «سعودناصرالصباح»، ادامه می دهد:

ـ «... این بحران به همان نحوی که آغاز شده می تواند ختم شود(!) دو تا سه هفته قبل از حملهٔ ارتش عراق و به دنبال تسلیم شکوائیه ای عراقی ها به جامعه عرب، ۵ عضو محترم جامعه عرب مستقیماً باصدام حسین ملاقات کرده و تلاش کردند که مسأله را فیصله دهند. صدام به آنها اطمینان داده بود که برای حل اختلافات خود باکویت، به زور متوسل نخواهد شد(!) رهبران مصر، عربستان سعودی، اردن، یمن و الفتح نیز ضمن جلب اطمینان صدام مبنی بر عدم حمله به کویت، از سران کویت خواستند که از استقرار نیروهای دفاعی کویت در مرز عراق، به منظور جلوگیری از تحریك صدام، اجتناب کنند(!!) بعلاوه، به سفیر آمریکا در بغداد نیز توسط شخص صدام اطمینان داده شده بود که به کویت حمله نخواهد کرد(!)...».

ـ و بعد؟

ـ رحم الله لمن یقرء الفاتحه!!...

تحلیلها و پیش گوییهای کارشناسان آمریکا

«.... عراق، در هرگونه درگیری، مقدار ۲۰۰ میلیون تا ۱۰۰ میلیارد دلار صدمه خواهد دید و تا دو نسل از توسعه و پیشرفت عقب خواهد ماند...»!!

این پیشگویی، سخن «آنتونی کردزمن» است در سپتامبر سال ۹۰ در آمریکا

فرمایشات(!) سفیر کویت در سمپوزیوم انستیتوی مطالعاتی بروکینگز رامطالعه کردیم. سخنران بعد از ایشان، جناب آنتونی کردزمن «Anthony Cordesman» تحلیل گر امور دفاعی است. آنتونی کردزمن، تازه ترین اثر تحلیلی خود را تحت عنوان «درسهایی از جنگ ایران و عراق» نوشته و در آمریکا به چاپ رسانده است. بلاتشبیه و بلانسبت، یادم می آید از کتاب «تجربیاتی از انقلاب فلسطین» نوشتهٔ استاد منیر شفیق، که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مطالعهٔ آن برای ماخیلی جذّاب و مطلوب می نمود. حالا نوبت خود ماست که موضوع درسها و تجربه‌ها و کتابهای انقلابی دیگران باشیم!... درهر حال «آنتونی کردزمن» هم سخنانی دارد، مهمّ و قابل توجه....

ـ «... عراق در هرگونه درگیری، مقدار ۲۰۰ میلیون تا ۱۰۰ میلیارد دلار صدمه خواهد دید و تا دو نسل از توسعه و پیشرفت عقب خواهد ماند... صرفنظر ازاینکه جنگ در منطقه به کجا ختم شود، آنچه بدیهی است این است که هزاران و صدها هزار جنازهٔ جوان در تابوت صندوقی به آمریکا باز می گردد! و این یکی از دلایل عمدهٔ صبر و تأمل

آمریکا در قضیه خلیج فارس است... در آمریکا دو نوع طرز تفکر نسبت به ایران وجود دارد. عده‌ای از عراق حمایت می‌کنند و عده‌ای از ایران. اگر چه عده‌ای نیز از برقراری موازنهٔ قدرت درمیان این دو کشور صحبت می‌کنند، امّا من هرگز به استفاده ازایران برای تضعیف قدرت عراق موافق نیستم. ما نمی‌خواهیم... که هیچیك از دو قدرت ایران وعراق، تسلیحات امحای دسته‌جمعی وقابلیت تهاجمی خود را بازسازی و تقویت کنند... در این مورد که آیا احتمال بروز درگیری نظامی در منطقه وجود دارد یا خیر، باید بگویم که بیش از هر زمان دیگری چنین احتمالی وجود دارد. البته من به این نوع چاره و راه‌حل یعنی جنگ معتقد نیستم، اگر چه ممکن است اتفاق بیفتد. جنگ با عراق یك درگیری واقعی خواهد بود که نهایتاً بر اثر آن، ارتش عراق ـ البته نه خیلی سریع ـ نابود خواهد شد. آمریکا قادر است که ارتش عراق را در هوا و در ظرف چند روز و یا چند هفته و یا یك ماه نابود نماید»!!

ـ «آنتونی» تحلیل گر کارشناس امور دفاعی، ظاهراً یك ماه را برای نابودی ارتش عراق در هوا یا از طریق هوا، کافی می‌داند!.... ببینیم چه می‌شود؟!....

ـ «... اگر ما، در جنگ و درگیری نظامی با عراق قصد پیروزی داریم، باید توجه کنیم که این درگیری محدود نخواهد بود. ما با دشمنی مواجهیم که از نیروی زمینی قدرتمندی برخوردار است. برتری نیروی هوایی ما به معنای کشته شدن شهروندان عراقی و در معرض خطر قرار گرفتن جان اتباع غربی در عراق است. ما باید عملاً پایگاههای هوایی و فرودگاههای غیرنظامی عراق را سریعاً نابود کنیم(!) من معتقدم که ما باید نیروگاهها و تأسیسات آب‌رسانی را حداقل در جنوب عراق و نیز پلها و شاهراههای این کشور را نابود کنیم»!!

... ملاحظه می‌کنید؟ تحلیل گر امور دفاعی آمریکا چگونه از پیش برای همه خط و نشان کشیده، سرمشق داده، ارائهٔ طریق کرده است. نابود کردن پایگاهها و فرودگاههای نظامی و غیرنظامی و نابود کردن نیروگاهها و تأسیسات آب‌رسانی و نیز نابود کردن پلها و شاهراههای عراق، با سرعت.... یعنی برای مردم بی‌پناه، صحرای کربلا درست کردن، با دستهای مشترك شمر بن‌ذی‌الجوشنِ تکریتی و جرج بوش آمریکایی و ابوابجمعی سابق و لاحقِ آن و این، آقایان خولی و حرمله و عمرسعد و سنان بن انس...

پیش گویی(!) وقوع جنگ

«William Quanot» عضو بلندپایهٔ مؤسسهٔ مطالعاتی بروکینگز در سمپوزیوم مورد بحث، سخنران دیگری است که به اصطلاح ابعاد دیگری از بحران خلیج فارس را تحت بررسی قرار می‌دهد....

ـ «... آمریکا باید در جستجوی یافتن آلترناتیوی غیر از راه حل سیاسی باشد(!) زیرا تصور من این است که در حال حاضر ما فاقد چاره هستیم و باید راه حل نظامی نیز به طور جدی مورد توجه قرار گیرد و احتمالاً به آن سمت کشیده خواهیم شد(!) آمریکا در حال حاضر درگیر بحرانی است که احتمالاً مجبور است صدها و یا دهها هزار مورد از صدمات جانی و خساراتِ نامشخص را تحمل کند. به هر حال آنچه در این بین ضروری است، تأمین منافع آمریکا در این بحران است.... مهمترین مسأله در منطقه، حفظ موازنهٔ قدرت است. آمریکا همواره خواهان منطقه‌ای است که هیچ قدرتِ متخاصم با او، بر آن منطقه مسلط نشود. این است که در سالهای ۱۹۸۹ـ۱۹۸۷ به طور محدود علیه ایران در منطقه مداخله کرد و اکنون نیز با تجاوز عراق به کویت مخالفت می کند. زیرا حفظ موازنهٔ قدرت در این منطقهٔ حساس بسیار حایز اهمیت است»...

... پس، دولتمردان و برنامه‌ریزان آمریکایی وظیفه خود می‌دانند که هیچ‌گاه نگذارند موازنهٔ قدرت درمنطقه خلیج فارس به هم بخورد. نظریهٔ این کارشناس، نظریهٔ شخصی نیست. کاملاً روشن است که استراتژی آمریکائی‌ها درمنطقهٔ خلیج فارس و خاورمیانه همین است.

ازنظر آنها هیچ کشوری بویژه اگر سابقهٔ خصومت با آمریکا داشته باشد، نباید به قدرت نظامیِ بیش از همسایگان خود دست پیدا کند. شاید دستیابی به قدرت صنعتی و اقتصادی هم با توجه به نقش عظیم اقتصاد و صنعت در معادلات جهانی و موازنه‌های منطقه‌ای، همین حکم را داشته باشد!

ـ «.... مسألهٔ مهم دیگر در بحران اخیر خلیج (فارس) نکته‌ای است که پرزیدنت بوش نیز بر آن تأکید کرده است و آن آفرینش یك نظام جدید بین المللی است. واقعاً جهان در حال حاضر در یك برههٔ جدید قرار گرفته است. بحران خلیج (فارس) نخستین بحرانی است که آمریکا و شوروی را در کنار هم قرار داده و لذا چگونگی ختم این بحران، زمینه‌ساز و سنت‌آفرینِ نظام جدید بین المللی و آیندهٔ بحرانهاست»....

ـ.... آفرینش نظام جدید بین المللی!.... این، قابل درك است آقای ویلیام. اما چه کسی باید از بُزرگ آفرینندهٔ این نظام جدید بپرسد: آفریدگارا! آیا می خواهید که تنها آفرینندهٔ نظام جدید بین المللی فقط شما باشید، شما آمریکایی‌ها؟!

ـ «... اگر صدام حسین تمام شرایط قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل را نیز بپذیرد باز کافی نیست. زیرا وی می‌تواند مجدداً به همسایه دیگری تجاوز کند!»...

... ملاحظه می کنید که به نظر این آقای کارشناس، حتی اگر صدام‌حسین همه شرایط و قطعنامه‌های شورای امنیت را بپذیرد بازکافی نیست، چون ممکن است مجدداً به همسایه دیگری تجاوز کند!! آیا این حرف، مشابه همان حرفی نیست که جمهوری اسلامی ایران آن را هشت سال تمام بر زبان می‌آورد و تذکر می‌داد ولی متأسفانه میخ آهنین در سنگ فرو نرفت، تاآنچه ایران گفته بود بالاخره به وقوع پیوست؟...

... «ویلیام» ادامه می‌دهد. «از این رو هیچ راهی برای محدود کردن عراق نخواهد بود. اگر وی از بحران اخیر جان سالم به در ببرد، به عنوان یك قدرت نظامی بالقوه خطرناك باقی خواهد ماند. پس بازگشت به وضعیت قبل از حمله کافی نیست. من تصور می کنم که آمریکا و یا حتی متحدان ما در این مسأله، بازگشت به وضعیت ماه ژوئیه را علاقه‌مند باشند. اما به اعتقاد من تنها راه‌حل سیاسی برای بحران کنونی این است که نه تنها عراق به مفاد مندرج در قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل عمل کند، بلکه اجازه دهد که نیروهای حافظ صلح در طول مرزهای عراق مستقر شوند، تا آنچه در مورد کویت اتفاق افتاد در مورد دیگران اتفاق نیفتد. در وضعیت بعد از بحران، باید نیروهای حافظ صلح سازمان ملل به مقدار کافی در مرزهای عراق مستقر شوند.»

ـ نیروهای حافظ صلح سازمان ملل یا نیروهای نظامی و جنگیِ ایالات متحدهٔ آمریکا؟!!.... «ویلیام» ادامه داده و پاسخ می‌دهد....

ـ «... تأمین کنندگان عمدهٔ تسلیحات عراق یعنی کشورهای آمریکا، شوروی، چین، برزیل و آرژانتین نیز باید به طور جدی تعهد کنند که ازمعاملهٔ تسلیحاتی با عراق اجتناب ورزند. بعلاوه در وضعیت بعد از بحران، در صورتی که عراق کماکان به عنوان یك تهدید بالقوهٔ نظامی باقی بماند، آمریکا نیز باید نوعی نیروی نظامی درعربستان سعودی باقی بگذارد(!!) البته عده ای، از استقرار مقدار زیادی نیروی نظامی در منطقه

صحبت می کنند. من در این مورد یعنی استقرار مقدار زیادی نظامی در منطقه، مردد هستم. من معتقدم اگر چه حضور نیروی نظامی بسیار ارزشمند است، اما به همان اندازه نیز تداوم درازمدت استقرار آنها در منطقه بسیار خطرناك خواهد بود. تجربهٔ پایگاههای نظامی خارجی در خاورمیانه درخشان نیست....»!!

ـ .... اختیار دارید، شکسته نفسی می فرمایید!!

.... اما «ویلیام» ول کن نیست! و برای آیندهٔ منطقه خلیج فارس هم طرح دارد. زیرا اگر عراق سرکوب شود و ماشین جنگی اش درهم بشکند، موازنهٔ قدرت باز هم به هم می خورد. این، به نفع ایران، پس به ضرر آمریکا خواهد بود! پس چه باید کرد؟!..... ببینیم چه می فرمایند....

ـ «...... اما در آینده، به منظور مقابله با بی ثباتیِ بالقوه در منطقه، که ناشی از عدم کاهش توان نظامیِ عراق خواهد بود، تبیین یك ساختار نوین امنیتی برای منطقه خلیج (فارس) ضروری است. من تصور می کنم که ایالات متحده آمریکا نیز به تشکیل چنین ساختار امنیتی ای که در آن، همکاریهای منطقه ای را تقویت کند علاقه مند است. اعضای این ساختار جدید می تواند.شامل کشورهای خلیج (فارس)، مصر، ایالات متحده و احتمالاً سوریه باشد، ترکیه نیز می تواند عضو مناسبی برای این ساختار جدید امنیتی باشد. اسرائیل هم به شیوه خاص خود می تواند جلوگیرندهٔ حملهٔ احتمالی عراق در جبهه غربی باشد و به طور غیررسمی با ساختار جدید امنیتی مورد بحث ما مرتبط شود. البته تشکیل ساختار جدید امنیتی از نوع ناتو برای خلیج فارس بی معناست. در مورد وظایف این تشکل جدید، غیر از محاصره عراق، باید بگویم چنین تشکیلات امنیتی ای بالقوه می تواند به عنوان نوعی مشارکت منطقه ای برای فعالیتهای بین المللی عمل کرده و با دیگر عناصر خطر در خاورمیانه برخورد کند»!!

ـ و در اینجا که سخن از ساختار جدید امنیتی است، اسمی از ایران در میان نیست. آیا به نظر این آقای کارشناس، ایران یکی از ستونهای مُشَکِّلهٔ یك ساختار جدید امنیتی در منطقه خلیج فارس است یا یکی از به قول ایشان عناصر خطر در خاورمیانه؟!...

تغاری بشکند نفتی بریزد!

..... حالا آقای «Alexi Vassllev» قائم مقام انستیتوی مطالعاتی شوروی

اظهارنظر می کند...

ـ «..... در حال حاضر وضعیت جدیدی در جهان به وجود آمده و تضادهای گذشتهٔ شرق و غرب اکنون به درگیری بین شمال و جنوب ـ که شوروی و یا «اروسیا» نیز می تواند بخش ویژه ای ازآن باشد ـ تبدیل شده است. در اجلاس سران شرق و غرب درهلسینکی، بوش بااعطای امتیازاقتصادی به روسیه، به کلیهٔ خواسته های خوددست یافت...»!؟

.... یك بار دیگر باید این جمله را تکرار کرد. روشن است، اما سخنی است اززبان یك مسؤول و کارشناس مؤسسهٔ مطالعاتی شوروی.... توجه کنید. «جرج بوش در اجلاس هلسینکی با اعطای امتیاز اقتصادی به روسیهٔ عصر گورباچف، به کلیهٔ خواسته‌های خود دست یافت»..... بسیار خوب، دانستیم که امروز سلاح امتیاز اقتصادیَ از هر سلاح دیگری برنده تر و کارآمدتر است. به قول عوام خودمان، نخود مشکل گشا، همین است!....

ـ «..... یافته های جرج بوش از این دیدار، جلب حمایت معنوی شوروی در صدور بیانیهٔ مشترك علیه متجاوز (....کدام متجاوز؟...... فقط عراق!) و تبیین اصول مشترك برای نظام جدید بین المللی بود. روسها علیرغم اختلافات درون سازمانی به تمام خواسته های جرج بوش پاسخ مثبت دادند. البته جناح نظامی شوروی نسبت به حضور آمریکا در منطقه، مسأله دارد(!) بعلاوه، اوضاع فعلی منطقه و افزایش قیمت نفت، فرصت ذیقیمتی(!!) است برای اقتصاد بیمار شوروی».....

ـ ...تغاری بکشند... نفتی بریزد!!...

... «الکسی واسلف» برای اینکه ثابت کند که جهان، چندان هم به کام نمی گردد، ادامه می دهد... «البته از طرفی، به دلیل اعمال تحریم اقتصادی علیه عراق، منبع مهم ارز خارجی شوروی نیز قطع شده است..... در نقش آیندهٔ شوروی باید بر یك فاکتور بسیار عمده توجه داشت و آن اینکه شوروی، هم در جهان عَرَب و هم در جامعه غرب از اعتبار جدیدی برخوردار شده است. بنابراین باید از نقش فعال سیاسی واقعی در این بحران (بحران خلیج فارس) برخوردار شود...»

فرمایشات(!) اسحق رابین!

... کشور آمریکا با آنکه همواره مجلس اجتماع کارشناسان و سمینارگردانان و

پژوهشگران و سمپوزیوم چرخانان! است، معذلك امسال بر اثر همین اقدام جنگی و ضربتی عراق، بیش از هر وقت دیگری دچار تراکم و تورم سخنرانی و سمینار و سمپوزیوم شده است. اجلاس ویژهٔ «کنگره یهودیان آمریکا» هم یکی از همین نمونه‌هاست. مگر می‌شود که همه از خاورمیانه و خلیج فارس حرف بزنند ولی یهودیهای آمریکا و غیرآمریکا ساکت و صامت باشند؟! آنها به طریق اولی حق دارند حرف بزنند!! بنابراین جای سؤال نیست اگر می‌بینیم که «اسحق رابین» وزیر دفاع سابق اسرائیل نیز در سپتامبر ۹۰ فعالانه وارد قضایا شده و حرفهای مطرح شده در سمپوزیوم کنگرهٔ یهودیان آمریکا را با حضور و نطق خویش رواج و رونقی می‌بخشد!...

... بگذارید حالا که همه تقریباً حرفشان را زده اند، اسحق رابین هم بزند! تا ببینیم صهیونیست‌های آمریکا چه مواضعی را اتخاذ کرده‌اند. وزیر دفاع سابق فلسطین اشغالی می‌گوید: «جهان از سال ۱۹۸۰ تاکنون شاهد دو بحران عظیم بوده است که هیچ‌یك (خوشبختانه؟!!) به درگیری اعراب و اسرائیل ارتباط ندارد. جنگ ایران و عراق، که جنگ بین دو کشور اسلامی بود و حالا جنگ بین عراق و کویت که جنگی است بین دو کشور عربی!

تانکهای عراق ۴ برابر تانکهای فرانسه!

ـ «تعداد تانکهای، عراق ۴ برابر فرانسه و ۳ برابر انگلیس است...»!! ...اسحق رابین وزیر دفاع سابق اسرائیل ادامه می‌دهد: «به نظر من لازمهٔ درك اهمیت این بحرانها پاسخگویی به چهار سؤال است: ریشه‌های وضعیت فعلی یعنی تجاوز عراق به کویت چیست؟ نتیجه این بحران چه خواهد بود؟ مخالفین تجاوز عراق به کویت دارای چه چاره‌هایی هستند؟ بازتاب نتایج این بحران در خاورمیانه بویژه اسرائیل چه خواهد بود؟.... به اعتقاد من بحران کویت در نوع خود در خاورمیانه منحصر به فرد است. این، تنها بحران منطقه‌ای است که بازتاب آن فراتر از خاورمیانه را در برمی گیرد. در دهه گذشته اتفاقات متعددی رخ داد که بازتاب آن، هم ازنظر زمانی و هم از نظر مکانی محدود بود، اما بحران اخیر نسبت به بحرانهای گذشته کاملاً فرق می کند. آنچه در این بحران بین المللی یا «بین الدول العربی» در معرض خطر قرار دارد این است که نتایج

حاصله از آن زمینه ساز اصول حاکم بر صحنهٔ بین المللی دوران بعد از جنگ خواهد بود. بعلاوه، بی تردید این بحران تعیین خواهد کرد که ما، در چه نوع خاورمیانه‌ای باید در آینده زندگی کنیم.... جنگ ایران و عراق به وسیله رهبری عراق یعنی صدام آغاز شده بود. عراق به طور رسمی و قانونی(!) به همسایه خود یعنی ایران حمله کرد و صدام قرارداد ۱۹۷۵ را که خودش به عنوان نخست وزیر امضا کرده بود پاره کرد، به این امید که با استفاده از اوضاع آشفته ایران بتواند به بلندپروازیهای خودش برسد. کل جامعه بین المللی از جمله ایالات متحده آمریکا در مورد این عمل صدام حسین سکوت اختیار کردند، زیرا در آنوقت بسیاری از کشورهای عربی و بسیاری هم در سطح جهانی به نابودی یامحدود شدن رژیم ایران علاقه‌مند بودند. بنابراین در آن موقع، قانون و اصول بین الملل کاملاً زیر پا گذاشته شد»!!...

ـ .... امسال، عزا چه عزایی است که مرده شور را هم به گریه انداخته است... صدام، همه را به عزای کویت نشانده و لااقل از این بابت که دشمنان انقلاب اسلامی ایران را به برملا کردن جنایات گذشتهٔ خودشان و به کنار زدن نقاب «قانون‌خواهی و حقوق بشر طلبی و اصول‌گرایی» از چهرهٔ واقعی خود و همراهان و همپیمانانشان خواسته و ناخواسته وادار کرده است، باید سپاسگزار و حق‌شناس باشیم!!.... این حرفها دیگر حرفهای جمهوری اسلامی نیست، حرفهای دشمنان جمهوری اسلامی است..... بگذار، یك روز، حتی یك نفر، بخواند و اندیشه کند.... همین مقدار هم مرا کافی است...

ـ «... البته تعداد کمی از کشورها مانند اسرائیل تشخیص دادند که جنگ عراق و ایران، جنگ دشمن با دوست، نیست جنگِ دشمنان است با یکدیگر..... اما نتیجهٔ سکوت جامعه بین المللی از جمله آمریکا چه شد؟ نتیجه این بود که صدام موفق شد با بهره‌گیری از حمایتهای نامحدود مادی و تسلیحاتی کشورهای عَرَبی و اتحاد جماهیرشوروی و کشورهایِ اروپایی و ایالات متحده آمریکا از عراق، توان نظامی خود را قویاً افزایش دهد و درزمینهٔ توسعه و تحقیقات مسائل نظامی نیز به موفقیتهای حائز اهمیتی دست پیدا کند. عراق در نتیجهٔ همین حمایتها و موفقیتها توانست جنگ با ایران را به سمتی دیگر بکشاند و به گونه‌ای خاتمه دهد که بتواند اساس مفاهیم استراتژیکی را که بر اثر آن، نیروی عراق با برقراری موازنهٔ استراتژیك بین دو کشور

متخاصم خنثی شده بود، تغییر دهد»...

ـ ... حالا هم باید همان کسانی که در آن سالها از عراق آنچنانی، چنین عراقی ساختند، تاوان کرده های خود را خود پس بدهند. ایران باید در حدی که به تاوان دادن آنها مربوط می شود، میدان را در برابر همان میدان‌داران و همان تاوان دهندگان، برای خودشان و در محدودهٔ اعمال خودشان، باز بگذارد و بهانه به دستشان ندهد تا دشمنان خدا و خلق خدا از یکدیگر انتقام بگیرند، که مخاطب این کلام منظوم، همانها هستند...

«گیرم که خلق را به فریبت فریفتی با دست انتقام طبیعت چه می کنی»؟

ـ «... توان نظامی عراق را نمی توان تنها در چارچوب خاورمیانه مورد مطالعه قرار داد. برای درك بهتر مسأله باید آن را با نیروهای نظامی کشورهای خارج از خاورمیانه مقایسه کرد»!!

ـ یعنی در خاورمیانه مسلم است که توان نظامی عراق از حیث تجهیزات تك است! مثل و مانند ندارد!... پس باید دید که در خارج از خاورمیانه چه خبر است... وزیر دفاع سابق اسرائیل، آمار و ارقام را عرضه کرده و مقایسه می کند...

ـ «... به عنوان مثال، تعداد تانکهای عراق ۴ برابر تانکهای فرانسه و ۳ برابر تانکهای انگلیس و فراتر از تانکهای آلمان فدرال است(!!) تعداد تانکهای هیچ کشوری در قارهٔ اروپا به تنهایی با عراق برابری نمی کند(!!) حتی در مورد نیروی هوایی نیز وضعیت عراق، همین نسبت و تناسب را داراست...»!!

ـ سبحان الله! قدرتمندان جهان چه کرده اند؟ در طول هشت سال جنگ عراق و ایران، هر چه داشته اند و مصلحت بوده است، به پای صدام ریخته اند... تا آنجا که هم تانکها و هم هواپیماها، تعدادشان در عراق، از فرانسه یا انگلیس یا آلمان بیشتر شده است!!... چرا؟... از وزیر دفاع سابق اسرائیل بشنویم...

ـ «... خلاصه اینکه نتیجهٔ جنگ ایران و عراق، نابودی موازنهٔ استراتژیکی بود که به وسیله ایران وجود داشت... نهایتاً اکنون عراق به جایی رسیده است که از نقش عمده ای در مسائل «بین الدول العربی» برخوردار است... عراق در پایان جنگ با ایران، مواجه با دوآلترناتیو بود. چاره اول صدام این بود که سعی کند با اتخاذ یك روش مثبت و اثباتی، به منظور برخورد با دیدگاههای «مبارك» در ارتباط با درگیریهای میان کشورهای عربی و نیز درگیری اعراب و اسرائیل، یك مرکز قدرت مؤثر در جهان عرب

به وجود آورد. زیرا مبارك برای حل مخاصمات به شیوهٔ صلح آمیز معتقد بود. اما چاره دوم صدام این بود که از خود یك چهرهٔ متخاصم و پرخاشگر نشان دهد و سعی کند که همکاری کشورهایی مانند اردن، یمن و مصر را با یکدیگر خنثی کرده و آنها را منزوی نماید. انتخاب همین راه حل یعنی چارهٔ دوم بود که صدام را به تجاوز نسبت به کویت و اشغال خاك آن کشور کشاند. صدام البته مطمئن بود که از جهان عرب به تنهایی هیچ بخاری بلند نخواهد شد و این بزرگترین اشتباه صدام بود...»

... اسحق رابین، تا اینجا، نتایج جنگ عراق و ایران و اتخاذ موضع سکوت و حمایت توسط بلوك غرب و شرق نسبت به آن جنگ را از یك طرف و همچنین تمایل صدام و دستگاه رهبری عراق به فعالتر شدن و برتری یافتن در جهان عرب و مناقشات خاورمیانه را از طرف دیگر به عنوان علل و عوامل بحران خلیج فارس معرفی کرده است...

ـ «... اولین فرض در بحران اخیر اینست که عراق همچنان در کویت بماند. این فرض با توجه به تصمیم سازمان ملل و جامعه جهانی و اهداف اعلام شدهٔ ایالات متحده، منتفی است. فرض دوم اخراج عراق ازکویت یا موافقت صدام با عقب نشینی است. در این فرض، صدام بر سریر قدرت می‌ماند و کویت هم کاملاً تحت کنترل او نخواهد بود. فرض سوم تحقق اهداف سازمان ملل و بازگشت دولت سابق کویت و سرنگونی صدام است...»

... اسحق رابین، برای چگونگی مواجهه با عراق، نظریه می‌دهد، طرح می‌دهد و به هر حال این گونه ادامه می‌دهد که: «نه منزوی کردن عراق در صحنه بین المللی از طریق تحریم و محاصرهٔ تجاری و اقتصادی و نه صرفاً استقرار قوای نظامی آمریکا در عربستان و نه همچنین به کارگیری شیوه های سیاسی بدون امتیاز یا با اعطای امتیاز، هیچکدام شاید نتواند راه‌حل مطلوب باشد. موفقیت این شیوه ها و مؤثر بودن این راه‌حلها در عمل، مورد تردید است... چهارمین فرض، عملیات نظامی از طریق وادار کردن نیروهای عراقی به عقب نشینی ازکویت و پایان یافتن عملیات یا کشیده شدن عملیات نظامی به تمام عراق است... ولی به هر حال جامعه بین المللی و آمریکا اجازه نمی‌دهد که صدام‌حسین به یك صلاح الدین ایوبی جدیدی تبدیل شود. هیچ‌کس نمی‌تواند کویت را تحت کنترل عراق و استان نوزدهم این کشور ببیند. تحقق یك

راه حل موفق سیاسی نیز محل تردید است. البته شوروی سعی دارد عراق را از طریق راه حل سیاسی به عقب نشینی وادار کند. تحقق راه حل سیاسی عملی به نظر نمی رسد، زیرا آمریکا مسألهٔ عقب نشینی عراق از کویت را از دیگر مسائل جدا می داند. اگر راه حل سیاسی به معنای دادن امتیاز به صدام حسین باشد، آن بزرگترین پیروزی برای عراق خواهد بود. اعطای هرگونه امتیاز به صدام حسین برای عقب نشینی وی ازکویت درواقع تشویق بروز خشونت بیشتر درمنطقه و نیز بی ثباتی بیشتر درمنطقه خواهد بود. صدام حسین از این بحران نباید به عنوان متجاوز پیروز، خارج شود...»!

ایران و عراق، خنثی کنندهٔ یکدیگر...

... استراتژی آمریکا و اسرائیل، استفادهٔ مستقیم و غیرمستقیم از کشورهای اسلامی برای حفظ موازنهٔ قدرت در میان خود آنها (یعنی کشورهای اسلامی) به وسیلهٔ خودشان (ایضاً همان کشورهای اسلامی) است. یعنی ازنظر آمریکایی‌ها و صهیونیست ها، ما مسلمانان باید همواره، خودمان خنثی کنندهٔ قدرت خودمان باشیم! حرفهای آقای اسحق رابین دراین مورد، شنیدنی و گفتنی، خواندنی و نوشتنی است....

ـ «اگر اهداف اعلام شدهٔ سازمان ملل، با بقای صدام در عراق تحقق پیدا کند و رژیم کنونی بر سریر قدرت باقی بماند، آنوقت ما باید خود را با واقعیتهای جدیدی درمنطقه تطبیق کنیم. در این مورد باید بگوییم حتی تقویت کشورهای منطقه مثل مصر و احتمالاً کشورهای دیگر کافی به نظر نمی رسد. باید نسبت به ایران هم تغییر روش داده شود».

... اسحق رابین، برای سخن خود، شاهد و مثال می آورد: «به صدام حسین توجه کنید که پس از ده سال جنگ خونین، تمام دستاورد خود را تسلیم ایران کرد و وزیر خارجه اش را به تهران فرستاد... ایران و عراق را باید به عنوان خنثی کنندهٔ قدرت یکدیگر و نتیجتاً برقرار کنندهٔ موازنهٔ قدرت در منطقه تلقی کرد. اگر ایالات متحده آمریکا به این واقعیت توجه نکند و موقعیت خود را در برابر ایران تغییر ندهد و این موقعیت را براساس تازه ای تنظیم نکند، تا هنگامی که صدام در رأس کار باشد به حضور نیروهای آمریکایی در منطقه نیز نیاز خواهد بود، حتی اگر صدام به تمام خواسته های برزیدنت بوش جامهٔ عمل بپوشاند»...

... در اینجا وزیر دفاع سابق فلسطین اشغالی به گذشته‌ها بازمی گردد و می گوید: «من در گذشته به عنوان وزیر دفاع از جمله کسانی بودم که معتقد بودم در جنگ ایران و عراق نباید هیچ برنده ای وجود داشته باشد... معلوم است که من نه به دلیل اعتقاد به اندیشه های رهبران ایران و نه به این دلیل که از فعالیتهای ایران در لبنان اطلاع نداشتم، بلکه به دلیل اعتقاد به لزوم حفظ موازنهٔ قدرت در میان کشورهای منطقه، نظرم این بود که نه ایران و نه عراق هیچکدام در جنگ مذکور نباید شکست بخورند. امّا جامعه بین المللی از جمله ایالات متحدهٔ آمریکا عملاً به گونه ای از صدام حمایت می کردند که به شکست ایران بینجامد. در حالی که من معتقد بودم که اگر عراق پیروز شود، موازنهٔ قدرت در منطقه به نفع صدام به هم می خورد و صدام حسین به موضعی کشیده می شود که نمونه‌ای ازآن را امروز می بینید. من معتقد بودم که اگر قدرت ایران در برابر عراق نباشد، صدام به هر کاری علیه همسایگانش دست می‌زند و این همان چیزی است که امروز جامعه بین المللی با آن مواجه شده است... بنابراین اکنون هم می گویم که اگر بناست اهداف اعلام شدهٔ سازمان ملل با وجود باقی ماندن صدام بر اریکهٔ قدرت تحقق پیدا کند، باید، هم ایالات متحدهٔ آمریکا و هم دیگر کشورها رفتار خود را نسبت به ایران عوض کنند. البته اگر نتیجهٔ راه حل سیاسی یا نظامی در بحران کویت به سرنگونی رژیم عراق منتهی شود، آنوقت خلیج فارس با وضعیت کاملاً متفاوتی مواجه خواهد شد. بی تردید در چنان وضعی امکان تحقق صلح بین اعراب و اسرائیل بیشتر خواهد بود...»!

... نکته ظریف و جالب توجه دراظهارات وزیر دفاع سابق اسرائیل این است که «مصلحت کلّی و درازمدّت نظام حاکم بر فلسطین اشغالی» را، بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد. اینکه وی سابقاً وزیر دفاع بوده و حالا نیست، تأثیری در انتخاب موضع وی ندارد، اینکه ایران اسلامی و انقلاب اسلامی بیشترین ضربات را بر منافع اسرائیل وارد آورده و احساسات صهیونیستی اسرائیلی‌ها را بشدّت جریحه‌دار کرده است، مانع دوراندیشی و واقعیّت نگری و برخورد عقلانی و منطقی وی نسبت به قضایای منطقه نمی‌تواند باشد. عقل و منطق او قطعاً متأثر از باورها و بینشهای او هم هست، امّا درهر حال سعی می کند که زمام آنچه را عقل و منطق می‌داند، یکسره به دست احساسات یا قضاوتهای عجولانه و نزدیك بینانهٔ خود نسپارد.

صهیونیست‌ها می‌دانند که تنها و تنها با تجهیز و تسلیح هرچه بیشتر خود و یاران

خود نمی توانند راه را بر امواج انقلابات و تحوّلاتی که رخ می دهد و ممکن است منافع آنها را به محاصره و مخاطره افکند، ببندند. چنانکه در مورد انقلاب اسلامی ایران نتوانستند، گرچه آن را ـ به تعبیر موشه دایان ـ زلزلهٔ بزرگ در منطقه می نامیدند و مرادشان این بود که ارتعاشات این زلزله بزرگ، بنیانها و ستونهای دارالامارهٔ صهیونیست ها را به لرزه انداخته است.

... بنابراین، اسرائیلی ها در وضعیت فعلی به تجربه دریافته اند که ایجاد موازنه یا برتری قدرت میان اسرائیل باهمسایگان، راه حل اصلی نیست. بلکه راه حل اصلی این است که قدرت کشورهای اسلامی منطقهٔ خاورمیانه را به وسیلهٔ خود آنها با ایجاد و حفظ موازنهٔ قدرت در میان خودشان، خنثی کنند. اگر روزی لازمهٔ تحقق استراتژی مذکور این بود که آنها به زعم خود، عراق را برای خنثی کردن قدرت نظامی و تسلیحاتی ایران تقویت کنند، می کنند. و اگر روزی هم دیدند که قدرت ایران مانع بلندپروازیها و قدرت طلبیهای صدام است، به دلیل خصومت و دشمنی سرسخت ایران بااسرائیل و اسرائیل باایران، این جنبه از واقعیت را از محاسبات خود دور نگه نمی دارند.

سخنان ژوزف آلفر

.... آمریکا، سپتامبر ۹۰ .... امسال، کسانی که در کنگره یهودیان آمریکا سخن می گویند، احتمال حمله عراق به اسرائیل را نیز یادآور می شوند و توجه افکار عمومی را نسبت به این احتمال جلب می کنند تا پیشاپیش بتوانند سیل سرازیر شدهٔ انواع کمکهای تسلیحاتی و مالی به طرف اسرائیل را افزایش و گسترش دهند.

آقای «ژوزف آلفر» قائم مقام مرکز مطالعات استراتژیك جافا ـ دانشگاه تل آویو ـ می گوید: «به مردم اسرائیل برای مقابله باحمله احتمالی شیمیایی عراق آماده باش داده شده است. حمله عراق ممکن است به چهار صورت اتفاق بیفتد، حمله موشکی، حمله هوایی، حمله زمینی از طریق مرز اردن و حمله تروریستی علیه منافع اسرائیل با استفاده از نیروهای فلسطینی. عراق ممکن است به منظور انحراف افکار عمومی از بحران خلیج فارس و همچنین از بین بردن وحدت بین المللی علیه خود، به اسرائیل حمله کند. با حمله عراق به اسرائیل موضع بسیاری ازکشورهای عربی ۹۰درجه تغییر خواهد یافت(!!) و بسیاری از دشمنان امروز عراق به حامیان پروپاقرص این کشور تبدیل

خواهند شد(!!) در این صورت قطعاً پروسه صلح بین اعراب و اسرائیل نیز به وضعیت نامعلومی کشیده می شود.....».

.... آقای «ژوزف آلفر» در ادامهٔ پیشگوییهای مذکور که بعضاً محتمل الوقوع است ولی احتمال وقوع بعضی از آنها مانند تغییر ۹۰درجه‌ای بسیاری ازکشورهای عربی به زیان اسرائیل و تبدیل شدن بسیاری از دشمنان امروز عراق به حامیان پروپاقرص آن، به طرز فوق العاده ای بعید و عجیب است!! سخن خود را چنین پی می گیرد: «علیرغم اینکه درصد احتمال تحقق سناریوی سه گانهٔ فوق خیلی بالانیست اما توجه به آنها حایز اهمیت است و نکته مهمتر اینکه محل تحقق هریك یا مجموع سناریوهای سه گانهٔ فوق سرزمین اردن خواهد بود(!) و نتیجهٔ چنان درگیری یی غیرقابل پیش بینی است. بعلاوه، چاره احتمالی دیگر این است که اصلاً دیگر کشوری به نام اردن وجود نداشته باشد»!!

.... امسال، موضع اردن نیز در آمریکا یکی از مواضع مورد بحث است. ماهیت «ملك حسین» چیست؟ چرا گاهی به نعل و گاهی به میخ می زند؟ چرا ملك حسین، موضع «حسنی مبارك» را اتخاذ نکرده است؟ گاهی در سفر بحثی پیش می آمد:

ـ به نظر من در ماهیت شخص ملك حسین تغییر صورت نگرفته، اما اولاً افکار عمومی در اردن ضداسرائیلی و ضدآمریکایی است و نهضت اسلامی و مردمی اردن بر مواضع دولت به طور مستقیم و غیرمستقیم تأثیر می گذارد و حکومت را تحت فشار و در محظور قرار می‌دهد. این عامل بقدری قوی است که چندی پیش بر اثر برخورد با عوامل محرك و نامساعد اقتصادی، پایه‌های حاکمیت ملك حسین را به لرزه درآورده بود. ثانیاً وضعیت اردن از حیث اقتصادی بااوضاع اقتصادی عراق ارتباط گسترده و تعیین کننده دارد. بحدی که تحریم اقتصادی عراق، اقتصاد اردن را بشدت متضرر و خسارت‌زده می کند. و بحران اقتصادی می تواند بستری باشد برای دوباره به حرکت درآمدن امواج نهضت اسلامی و نارضایی عمومی. ثالثاً اردن همان قدر از ماشین جنگی عراق می ترسد که کویت یا عربستان می ترسند. علاوه بر این، عراقی ها در داخل اردن، چه مستقیماً و چه از طریق فلسطینی ها و غیر آنها نفوذ و اقتدار دارند. در سالهای اخیر، اقتدار نظامی و سیاسی عراق بیش از هر وقت دیگری بر دولت و ارتش اردن، سایه افکنده است. اردن، هم قبل از حمله عراق به کویت و هم بعد ازآن، همواره نگران بوده و

هست که مبادا با تمرد صریح و جریحه‌دار کننده، هدف نخستین ضربات و حملات عراق قرار گیرد و متعاقب آن به اشغال عراقی ها یا اسرائیلی ها درآمده و یا اینکه.... بله و یا اینکه به صورت میدان جنگی برای رودررویی و زد و خورد عراق واسرائیل قرار گیرد! در این صورت از هر دو سو ضربه خواهد خورد. چنانکه کویت امروز همین وضع را دارد و با همین خطر مواجه است.... کارشناسان اسرائیلی هم این احتمال را بعید نمی‌دانند که اگر روزی عرصه کارزار بیش از این بر صدام تنگ شود، وی ممکن است علاوه بر حمله هوایی به اسرائیل، حمله زمینی ناگهانی از طریق اردن را نیز آغاز کند و به قسمتهایی از اراضی اشغالی حمله‌ور شود، هر چند در این حمله ناموفق باشد.

.... حالا آقای «ژوزف آلفر» به مسألهٔ خلع سلاح می‌رسد و می گوید: «یکی ازمسائل مهمی که بعد از ختم بحران اخیر احتمالاً با آن مواجه می شویم، مسألهٔ خلع سلاح کشورهای عربی و اسرائیل است. اخیراً روسها به این مسأله اشاره کرده‌اند. زیرا موشکهای موجود در کشورهای منطقه برای شهرهای شوروی بسیار خطرناك است، همان طوری که برای منابع نفتی جهان صنعتی در منطقه تهدید کننده است. با این حال تا آنجایی که به اسرائیل مربوط می شود، دو مشکل عمده وجود دارد: ۱ـ اسرائیل قادر نیست بیش از این بازندهٔ جنگ دیگری با اعراب باشد، لذا به منظور جلوگیری از چنان شکستی باید قابلیت بازدارندگی خود را مثلاً با حفظ تسلیحات هسته‌ای(!!) حفظ کند. ۲ـ مشکل دوم این است که همهٔ درگیریهای خاورمیانه به یکدیگر مرتبطند و نمی‌توان یکی را از دیگری جدا کرد. بنابراین صحبت از نوعی ابزار مطلوب خلع سلاح، بدون عنایت به سیستم به هم مرتبط درگیریهای منطقه بی فایده است بعلاوه خلع سلاح بدون برقراری مذاکرهٔ مستقیم بین طرفین (اعراب و اسرائیل) عملی نیست. به هر حال از نقطه نظر منافع اسرائیل اگر قرار است که مسائل خلع سلاح مورد توجه قرار گیرد، باید از تسلیحات غیرهسته‌ای (متعارف) آغاز شود و نه هسته‌ای (غیر متعارف)....»!!

.... سخنان آقای «ژوزف آلفر» قائم‌مقام مرکز مطالعات استراتژیك جافا ـ دانشگاه تل آویو، مرا به فکر فرو می برد. اسرائیلی ها، حتی اگر فرض خلع سلاح نیز روزی بخواهد در خاورمیانه تحقق پیدا کند و مصلحت ابرقدرتها چنین ایجاب کند، باز هم این خلع سلاح را در محدودهٔ تسلیحات غیرهسته‌ای محدود می کنند و خلع سلاح

هسته‌ای را به مصلحت صهیونیست‌های خاورمیانه نمی‌دانند. علت، روشن است. هیچ یك از کشورهای عربی در منطقه خاورمیانه چنین نیست که به سلاح هسته‌ای مسلح شده باشند یا به آن اندازه‌ای که برای اسرائیل دسترسی به آن ممکن و میسور است برای آنها نیز چنین باشد. عراق در این مسیر تلاش کرد، اما نقشه‌ای که برای آینده ترسیم کرده بود، در نیمه راه لو رفت. بنابراین در خلع سلاح غیر هسته‌ای و به اصطلاح خلع سلاح متعارف، این اسرائیل نیست که ضرر می کند. کشورهای عربی و اسلامی ضرر می کنند. البته مخفی نماند و مخفی هم نیست، که این طرحها و نظریه ها، مزخرفات و خیالاتی بیش نیست! ولی حداقل فایده ای که دارد اینست که دست دشمن را بیش از پیش رو می کند و نشان می‌دهد که دولتمردان اسرائیلی و آمریکایی، چه خوابهای اتمی و هسته‌ای که برای ما ندیده اند و تا کجا به چه پیش‌بینی هایی دست زده اند!

سلطه قطب صنعت بر قطب مواد خام

... «ژوزف آلفر» در پایان سخنان خویش از تأثیر بحران اخیر در آیندهٔ جهان عرب یاد می کند و سخنش را چنین به پایان می برد:

ـ «ماهیت رژیمهای منطقه اجازه داد که در سایه سرنگونی کویت، نیروهای آمریکایی در سرزمین عربستان سعودی مستقر شوند. این مسأله، آغاز تحولات بسیار عمده ای است که ما در منطقه و در میان کشورهای عربی با آن مواجه می شویم. آیندهٔ جامعهٔ عرب بسیار تاریك است و معلوم نیست که اوپك بعد از این بتواند به عنوان یك نیروی تعیین کننده در صحنه اقتصاد جهانی ازنقش مؤثری برخوردار باشد. آمریکا در سایه ساختار جدید امنیت منطقه‌ای به منظور جلوگیری از تقسیم بازار اقتصادی جهان به دو بلوك شمال و جنوب، مذاکراتی را در مورد بازسازی کل مکانیسم بازار نفتی آغاز کرده است. آمریکا سعی دارد که در این طرح نه تنها امنیت نظامی بلکه امنیت اقتصادی را نیز تأمین کرده و بدین وسیله دو قطب جنوب و شمال، یعنی دنیای صنعتی و کشورهایی را که تأمین کنندهٔ عمدهٔ مواد خام هستند، به یکدیگر نزدیکتر کند.»

ـ اما به چه قیمت؟.... این نزدیکی، به چه قیمت تمام خواهد شد، به چه قیمت انجام خواهد شد؟

ـ به قیمت افزایش و گسترش سلطهٔ قطب صنعت بر قطب مواد خام.

... چه، آمریکا قبل از حملهٔ صدام به کویت در برابرش چراغ سبز چشمک‌زن قرار اده و چه نداده باشد، به هر حال تلاش می‌کند تا امروز با استفاده از زمینه و پشتوانهٔ ساعد بین‌المللی و در واقع بین‌الدولی، بزرگترین چاههای نفت را مهار کند و ازاین به عد نظم جهانی جدیدی را در منطقه خاورمیانه و سایر مناطق مهم کرهٔ ارض براساس ین مهار بزرگ نفتی و نتایج حاصله از آن استوار سازد. پس قرار براین است که زدیکتر کردن دو قطب شمال و جنوب به یکدیگر نه فقط به قیمت افزایش سلطهٔ قطب سنعت بر قطب مواد خام بلکه به قیمت افزایش سلطه آمریکا بر هر دو قطب (البته با عایت سلسله مراتب!) انجام گیرد. و گرنه، سخن «آقای ژوزف آلفر» یعنی چه؟ جلوگیری از تقسیم بازار اقتصادی جهان به دو بلوك شمال و جنوب» یعنی چه؟

واقعیت این است که در جهان کنونی دو قطب و دو بازار مختلف و مخالف وجود ارد. بازار اقتصادی، در عالم واقعیت به دو بازار صنعت و مواد خام تقسیم شده است. گرگون کردن این واقعیت و به قول آقای ژوزف آلفر تأمین امنیت اقتصادی علاوه بر أمین امنیت نظامی، آن هم به وسیلهٔ آمریکا، چه معنایی خواهد داشت جز پی‌ریزی یك ساختار جدید امنیتی برای قانونی کردن و موجه نشان دادن و سهل‌الوصول شدن تسلط سرمایه‌داران آمریکایی بر مهمترین منابع تأمین انرژی و سوخت؟

پیش از ژوزف آلفر، آقای «ساموئیل لوئیس» سفیر سابق آمریکا در اسرائیل هم که از اعضای سابقه‌دار وزارت امور خارجهٔ آمریکاست و مسؤولیتهای مهمی مانند معاونت وزارت خارجه و سفارت در چند کشور خاورمیانه را برعهده داشته است، به عنوان سخنران سمپوزیوم از ساختار و سیستم جدید بین‌المللی سخن گفت. ساختار و سیستمی که به تعبیر وی قدرت رهبری ایالات متحده در قضایا و تحولات بین‌المللی را أمین و تضمین می‌کند.

ـ «عده‌ای معتقدند که یکی از بازتابها و نتایج بحران خلیج فارس، پایان یافتن حیات جامعه عرب است. اگرچه، ممکن است کشورهای عربی مجدداً به سوی هم باز گردند، اما قطعاً این بار وحدت آنها با گذشته فرق خواهد داشت».

ـ یعنی آیا به طور غیرمستقیم اظهار شادمانی و شعف، از تشدید اختلافات جامعه عرب و برهم خوردن وحدت اعراب و تضعیف اوپك و ازمیان رفتن برخی از موانعی که

می‌تواند بر سر راه تسلط مستقیم و مستمر آمریکا بر منابع انرژی جهان وجود داشته باشد؟!!

در هر حال، اسرائیلی‌ها استراتژی منطقه‌ای خود را بر این اساس استوار کرده‌اند که نیروی کشورهای عربی را در آتش اختلافاتشان هدر کنند و هرز ببرند. البته اگر محور اتحاد آنها کمپ دیوید و نظایر آن باشد، در آن صورت معلوم است که چنین وحدتی برای اسرائیل مطلوب خواهد بود. اما هرگاه واقعیت این گونه نباشد، شق اول بهترین شق قابل تصور و قابل تحقق است.

البته در مورد کشورهای دیگری هم امثال ایران و عراق، که به دلیل انقلابی بودن اولی وقدرت‌طلب بودن دومی، نمی‌توان ازخطر آنها برای اسرائیل ایمن بود و ازنقش آنان نیز نمی‌توان غافل ماند، راه‌حل میسور و مقدور همان حفظ موازنهٔ قدرت است. مگر اینکه زمینهٔ نیاز به چنین موازنه‌ای از میان برود. سخنان اسحق رابین وزیر سابق دفاع اسرائیل که قبل از اظهارات آقایان ژوزف آلفر و ساموئیل لوئیس مطرح شد، بیانگر بخشی از استراتژی فعلی اسرائیلی‌هاست. آنها از وحدت قدرت در جناح مقابل خودشان ـ که جناح اسلامی و انقلابی و حتی غیرانقلابی اما قدرت‌طلب و ماجراجو و سازمانده و برنامه‌ریز و بلندپرواز است ـ می‌هراسند و از آن جلوگیری می‌کنند....

صهیونیست‌ها می‌دانند که انقلاب اسلامی و نهضت اسلامی و جمهوری اسلامی با اندیشه و آرمان ضد صهیونیستی و ضدّامپریالیستی، یك واقعیت روشن واستقرار یافته و غیرقابل انکار است. پس، حال که برای آنها (اسرائیلی‌ها) کمال مطلوب یعنی مرحله نهایی و ایده آل ـ که همان نابودی انقلاب اسلامی و قدرتهای اسلامی منطقه و سپس گسترش سلطهٔ صهیونیسم است ـ حاصل نمی‌شود، صهیونیست‌ها به اهداف ابتدایی و میانی می‌اندیشند و در محاسبات خود برای چنین مرحله‌ای نیز حساب باز می‌کنند. این اهداف با مراحل ابتدایی، میانی و فعلی همان جلوگیری از وحدت قدرت در جناح مقابل است و نتیجتاً خنثی کردن نیروی مسلمانان توسط خود آنان.

... امّا نکته دیگری هم هست. ازنظر اسحق رابین چنانچه ماجرای خلیج فارس با سقوط حکومت عراق فیصله پیدا کند، آنوقت منطقه خلیج فارس با وضعیت جدیدی روبرو خواهد بود. شاید یکی از جلوه‌های آن واقعیت جدید، درنظر اسحق‌رابین، احساس بی‌نیازی سیاستگزاران جهانی و منطقه‌ای نسبت به ایران باشد! یعنی، اگر

غربیها بخواهند رژیم عراق را ساقط کنند و سرانجام روزی چنین شود، آنگاه آنها خطر جمهوری اسلامی را دوچندان دانسته و لذا یك ایران قدرتمند، بازسازی شده، از شرّ صدام و خطر حکومت عراق رها شده، بلارقیب و بلامنازع برجای مانده و از گرانی قیمت نفت و اتخاذ موضع بیطرفی سود برده را بیش از پیش برای غربیها و صهیونیست‌ها خطرناك خواهند دانست. این ارزیابی بدان معناست که آنها یادر مقام سرکوب برآمده و یا تلاش خواهند کرد تا به منظور ایجاد موازنهٔ قدرت و خنثی کردن نیروی ایران به زعم خودشان، هموزن و همطراز جدیدی را از حیث اقتدار نظامی و تسلیحاتی برای ایران پیدا کنند و درمقابل آن قرار دهند.

...گفتهٔ اسحق رابین رادر پایان سخنانش به یاد می‌آورم. «ما همه بحران اخیر را یك درگیری بین الدول العربی دانسته در آن دخالت نمی کنیم، امّا آمادگی دفاعی خود را حفظ کرده ایم زیرا معتقدیم که اگر اسرائیل موردحمله قرار بگیرد قطعاً ازچنین حمایت بین المللی ـ که درمورد کویت وجود دارد ـ برخوردار نخواهد بود»!!... کلام پایانی اسحق‌رابین، اعتراف به بدنامی و نفرتی است که نسبت به اسرائیل و صهیونیست ها در سطح جهانی و منطقه‌ای وجود دارد.

ایران و عراق در بحثهای تلویزیونی

... از سخنان و سخنرانان کنگرهٔ یهودیان آمریکا در می گذریم و به سراغ وسایل ارتباط جمعی می‌رویم. همان طور که از آغاز ورود به نیویورك کاملاً مشهود بود امسال ماجرای عراق و کویت ترجیع بند هر قصیده و غزلی است که سراینده‌ای در جایی می سراید! هرچه می گویند و هرچه می نویسند و هرچه نشان می‌دهند، بالاخره گریزی دارد به صحرای عراق. حتی گاه ماسك سازان و ماسك فروشان هم صورتك صدام‌حسین را می‌سازند و می فروشند. هرکس می‌خواهد در نقش یك دزد شرور آدمکش بیرحم بازی کند، ماسك صدام‌حسین را می‌تواند بخرد. البته این صدام‌حسین، تومنی ده قران توفیر و تفاوت دارد با آن صدام‌حسین سابق که به عنوان یك چهرهٔ متمدن متجدد اروپایی مزاج آمریکایی مذاق چیز فهم تحصیلکردهٔ توبه کردهٔ خارج شده از لیست سیاه تروریسم و مدافع نظم جهانی و رودررو شده با انقلاب اسلامی ایران معرفی می شد!

ـ این ماسکها چیه؟ ماسك دیو یا صدام حسین؟

ـ ... سزای اینها همین است. همان کسی که در کریسمس سالهای گذشته داشت کم‌کم با چهرهٔ مهربان یك بابانوئل جوان و مدافع منافع غرب به بچه‌های آمریکایی معرفی می شد، امسال در آستانهٔ کریسمس ۹۱ دارد تغییر چهره و تغییر جنیست می دهد! بابانوئل، بابادوئل می شود!

... ۲۷ سپتامبر ۹۰، ۵ مهر ۶۹، شبکه تلویزیونی سراسری «A.B.C»، برنامهٔ نایت‌لاین...

... این بار تمام برنامهٔ تلویزیونی «NIGHTLINE» در تاریخ مذکور، به تبیین نقش و موقعیت جمهوری اسلامی ایران در منطقه بحرانی خلیج فارس مربوط می شود. گزارشگران آمریکایی و برنامه‌ریزان وسایل ارتباط جمعی در اثنای پخش این برنامه تلویزیونی مرتباً اظهار نگرانی می کنند.

ـ «... به هر حال این احتمال هم وجود دارد که جمهوری اسلامی ایران در وضعیت خاصی ناگهان به عراق نزدیك شده و حتی در مقابلهٔ نظامی احتمالی علیه آمریکا، با حکومت بغداد متحد شود. البته جمهوری اسلامی ایران تاکنون از یك سو اشغال کویت توسط عراق را رسماً محکوم کرده، اما از سوی دیگر علیه نیروهای آمریکایی در منطقه خلیج فارس اعلام جهاد کرده است. آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در آخرین نطق خویش مسلمانان منطقه را به جهاد علیه آمریکا فراخواند و اعلام کرد که هرکس در جهاد با نیروهای آمریکایی کشته شود شهید است.»

... خانم «شیرین هانتر» یکی از اعضای مرکز تحقیقات و مطالعات استراتژیك و بین‌المللی «جرج تاون»، همچنین آقای «ماروین زوئیس» متخصص مسائل مربوط به ایران در دانشگاه شیکاگو بر صفحه تلویزیون ظاهر می‌شوند و درمورد بحران خلیج فارس و مواضع جمهوری اسلامی ایران در آینده گفتگو می کنند و نظر می‌دهند. خانم شیرین هانتر که معمولاً در این قبیل برنامه‌ها فعالانه اظهارنظر و اعلام حضور می کند، می گوید:

ـ «... به نظر من جمهوری اسلامی ایران مساعدت بیش از حد به صدام حسین را با مصالح ملی خود منطبق نمی‌داند. در یك وضعیت بحرانی، احتمالاً تا اندازه ای غذا و دارو از آن طرف مرز وارد عراق خواهد شد، اما چون ایران خودش وارد کنندهٔ مواد

غذایی است اگر افزایش ناگهانی و قابل توجهی در مقدار وارداتش پدید آید فوراً معلوم می‌شود. این امر موجب خواهد شد که ایران در سازمان ملل به عنوان کمك کننده به عراق معرفی شده و حتی مثل عراق مشمول تحریم اقتصادی بین‌المللی شود. البته مسؤولان ایران هم به نظر من به این واقعیت و احتمال، وقوف دارند. از اینها گذشته، تقویت صدام‌حسین و تقویت رژیم عراق به عنوان ابرقدرت خاورمیانه، چیزی نیست که مطلوب ایران باشد، بلکه این امر قطعاً با منافع ملی جمهوری اسلامی در تعارض و تضاد است. بنابراین، درك و برداشت من از واقعیتهای موجود این است که ایران از حد مشخصی فراتر نرفته، با صدام‌حسین همرزم و همسنگر نخواهد شد».

... اما زوئیس بر خلاف نظریهٔ شیرین هانتر، می‌گوید: «وقتی کشور عراق به وسیلهٔ نیروهای نظامی آمریکا و ترکیه و سوریه و امثال آنها مورد هجوم واقع شود و ماشین جنگی صدام‌حسین توان و تحرك قبلی خود را از دست بدهد، نظر من این است که ایرانیها این فرصت مناسب را مغتنم خواهند شمرد و به خاطر آنکه بتوانند بخشی از خاك عراق را در اختیار و کنترل داشته باشند به این کشور حمله خواهند کرد»!... گویا این آقای زوئیس چشمش به خانم شیرین که افتاده، جز تیشهٔ فرهاد کوه‌کن چیز دیگری را در نظر ندارد! لذا راه حلهای تیشه‌ای و قهرآمیز ارائه می‌کند!... خوشبختانه خانم شیرین هانتر، بموقع متوجه ماجرا شده، نظریهٔ این آقا را رد می‌کند و این طور پاسخ می‌دهد:

- «... چنین حمله‌ای واقع نخواهد شد و چنین طرز تفکری به نظر من درست نیست. ایران حتی از روز اول هم نسبت به عراق واقعاً به هیچ وجه ادعای ارضی نداشته است».

از بحث شیرین هانتر خوشحال می‌شوم و به دوستم می‌گویم: به قول یکی از دوستان عرب که تازه با زبان فارسی آشنا شده است، «خوشبختانه شدیم!» که می‌بینیم بالاخره در برنامه تلویزیونی سراسری پر بینندهٔ نایت‌لاین (خط شب) یك کسی پیدا شده است که یك حرف حسابی بزند!

... برنامه‌های تلویزیونی، - اینجا در نیویورك - بعضاً حاوی اطلاعات و گزارشهای قابل استفاده است. برخی از دوستان ایرانی، صدا و تصویر این قبیل برنامه‌ها را به طریق ویدئویی یا حتی عادی، ضبط می‌کنند و در فرصت مناسب به منظور

ترجمه و تفسیر مورد بهره برداری مجدّد قرار می‌دهند.

گزارش روند تسلیح و تجهیز عراق نمونه‌ای ازاین برنامه‌ها و گزارشهای مستند بود که پیش از این یادداشتهای مربوط به آن را خواندیم. بنابراین گاه و بیگاه از برنامه‌های تلویزیونی، خصوصاً برنامه‌هایی امثال «The Arming Of Iraq» با توجه به ترجمه مشروح و کاملی که دوستان مخلص و بزرگوار انجام می‌دهند، آگاه و محظوظ می‌شوم.

روشن است که تلویزیون آمریکا کانالها و شبکه‌ها و به اصطلاح کابلهای متعدد و متنوعی دارد که بسیاری از آنها نیز به وسیلهٔ بخش خصوصی اداره می‌شود و معلوم است که برنامه‌های پخش شده و تولید شده توسط همه آنها هم به جنگ سابق ایران و عراق یا مسألهٔ فعلی عراق و کویت اختصاص ندارد!.... هرکس اهل هر فرقه و هر سلیقه‌ای باشد، اهل بخش خصوصی باشد یا عمومی و دولتی، هرچه باشد بالاخره خوراك لازم را به تناسب اشتهایی که داشته باشد در کانالهای تلویزیونی آمریکا پیدا می‌کند! امّا امسال ذهن و زبان بسیاری از بینندگان تلویزیون چنان با مسائل سیاسی و حوادث جنگی آغشته شده است که اگر حتی به برنامه‌های آنچنانی هم محض ارضای حسّ کنجکاوی! یا به جهت درك مفاسد! نگاهشان بیفتد، باز آنچه می‌بینند، آن نیز از نوع جنگی اش می‌باشد!... دولت آمریکا زنان هفت تیرکش را هم به صحرای عربستان و منطقه خلیج فارس گسیل کرده است، لابد برای جنگیدن.

ملاقاتهای وزیر خارجه ایران

... قبل از ورود به نیویورك، تصورم این بود که برنامه‌های وزارت خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران منحصر خواهد بود به سخنرانی دکتر ولایتی وزیر امور خارجه کشورمان و چهار یا پنج ملاقات رسمی و سیاسی. اما اکنون می بینیم که فعالیتها متنوع و دیدارها و گفتگوها متعدد است. تا آنجا که من اطلاع یافتم، تعداد ملاقات و مصاحبه و گفتگوی دکتر ولایتی با مقامات سیاسی و نمایندگان وسایل ارتباط جمعی و اشخاص و شخصیتهای مختلف، به حدود شاید هشتاد مورد می رسد.

دوشنبه دوم مهرماه برابر با ۲۴ سپتامبر، سخنرانی دکتر ولایتی درمجمع عمومی سازمان ملل، نخستین برنامه است. علی القاعده، متن این سخنرانی مهم باید ازنظر مسؤولان نظام جمهوری اسلامی، گذشته باشد. به محض اینکه نطق وزیر خارجه ایران تمام می شود، وزیر خارجه ژاپن طبق برنامه قبلی آماده ملاقات با دکتر ولایتی است و پس از او تقریباً نیم ساعت به نیم ساعت یکی از وزرای خارجه کشورهای دیگر وقت ملاقات دارند.

برنامهٔ نوشته شدهٔ ملاقاتها را نگاه می کنم. بعد از آقای «ناکایاما» وزیر خارجه ژاپن، به ترتیب وزرای خارجه آرژانتین وآلمان یعنی آقایان «دامینگوکاوالو» و «هانز دیتریش گنشر» هم در ساعات ۶ و ۶/۳۰ بعدازظهر با وزیر خارجه ایران ملاقات و

مذاکره می کنند. اسم آقای «گنشر» تا اینجا برای من آشناترین اسمهاست! چند سال قبل در تهران خودمان، میزبانش بودیم و عکسهای حمام آفتابش را هم قبلاً ملاحظه فرموده ایم! به دوستم می گویم:

ـ من از امور سیاسی رسمی زود خسته می شوم! نمی توانم گریزی به صحرای مطایبات نزنم... فلذا(!) این آلمانی‌های همشهری آقای گنشر از قدیم و ندیم علاقه زیادی به حرف «خ» داشته اند! لااقل به گوش ما این طور می آید. پس قاعدتاً دیتریش و دیتریچ را باید «دیتریخ» تلفظ کنیم. لابد.

ـ حروف مهم نیست، اعمال مهم است!

ـ بله، هلندی‌ها هم همین‌طورند! آنجا که بودیم، به خداحافظی باید «داخ» می گفتیم و به دختر «داختر»! همچنین شهر لاهه یا هیگ راباید دنهاخ تلفظ می کردیم و به محلهٔ مسکونی خودمان فوربورخ باید می گفتیم و خیابان مقابل آپارتمان راباید خرسن‌خارد می خواندیم! (یعنی شاید چری گاردن به زبان انگلیسی و باغ گیلاس به زبان فارسی خوب خودمان!)... آن روزها هم در نامه‌ای برای عزیزان ایرانی نوشته بودم که علی‌القاعدتاً!! باید کلمه «هلند» را هم چیزی مشابه مثلاً فرض کنید «خلند» تلفظ بنماییم!!

... یك روز یك دوچرخه‌سوار هلندی به یکی از بچه‌ها با خشونت و به حالت آمرانه نهیب زده بود که: خَوَخ! (برو زن ملخ!). بعد از چند ماه معلوم شده بود که این همان مثلاً «Go away» بوده است... برو کنار!

... دکتر ولایتی با حوصلهٔ بسیار، تك‌تك وزرای خارجه، هیأتهای سیاسی و نیز مصاحبه‌گران را می پذیرد و با آنها به گفتگو می نشیند..... ملاقاتها و مصاحبه‌های دکتر ولایتی، روز سه‌شنبه از ساعت ۸ صبح شروع و تا ۸ شب ادامه دارد. گفتگوی غیررسمی با «ارباب جراید» یا به تعبیری «اسباب جرایم» در اثنای صرف صبحانه، آنگاه دیدارهای متوالی و جداگانه با شخصیتهای سیاسی امثال صاحب‌زاده یعقوب‌خان وزیر خارجه پاکستان، وزرای خارجه تانزانیا و لهستان و بلژیك و مالزی و کلمبیا و ایرلند، همچنین معاون اول وزیر خارجه کره شمالی، وزیر خارجه نروژ و در پایان روز نیز دو مصاحبه مطبوعاتی با «US News» و پس از آن با «Christian Science Monitor».

... بسیاری از این ملاقاتها در اتاقهای ساختمان سازمان ملل و بعضاً در ساختمان میشن (دفتر نمایندگی ایران) انجام می گیرد... روز چهارشنبه وزرای خارجه چند کشور دیگر با وزیر خارجه ایران ملاقات می کنند آقایان «دوما» و «سام نجوما» وزیر خارجه فرانسه و رئیس جمهور نامیبیا هم به طور جداگانه دیداری تازه می کنند. سه مصاحبه با لوس آنجلس تایمز، خبرگزاری فرانسه و کانال ۱۳ تلویزیون هم انجام می گیرد. شب هنگام نیز ابتدا با دبیرکل سازمان ملل آقای خاویر پرز دکوئیار دیدار و گفتگویی انجام می پذیرد، سپس چند تن از اساتید ایرانی در آمریکا به ملاقات دکتر ولایتی می آیند. اما روز پنجشنبه ۲۷ سپتامبر، برابر با پنجم مهرماه، جدول ملاقات با وزرای خارجه و دیگر مقامات از این قرار است:

۹/۵ صبح وزیر خارجه غنا، ۱۰ بحرین، ۱۰/۵ دانمارك، ۱۱ هلند، ۱۲ ترکیه، ۱ بعدازظهر مهمانی وزیر خارجه ایران در سازمان ملل و سخنرانی دکتر ولایتی و آقای خاویر پرز دکوئیار، ۳/۵ وزیر خارجه چین، ۴ اتریش، ۴/۵ مغولستان، ۵ بنگلادش (آقای انیس الاسلام محمود)، ۵/۵ بلغارستان، ۶ هند، ۶/۵ لیبی، و سرانجام در ساعت ۱۱/۵ شب، مصاحبه تلویزیونی با «Night Line»!

... از دکتر ولایتی در فرصتهای به دست آمده راجع به این دیدارها سؤال می کنم:

ـ برنامه ها از حیث زمانی خیلی فشرده و از حیث تعدد و تنوع خیلی گسترده است. هر سال همین طور است؟

ـ جمهوری اسلامی، به لحاظ نقش و تأثیر مهمی که در رخدادهای منطقه و تحولات جهانی دارد، تقریباً می شود گفت که هر سال در کانون مراجعات و مرابطات بین المللی قرار داشته است، اما امسال ماجرای اشغال کویت و بحران خلیج فارس از طرفی و روشنتر شدن مواضع بر حق انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران در افکار عمومی از طرف دیگر ملاقاتها و دیدارها و مصاحبه ها رابه طور کم سابقه ای گسترش و افزایش داده است. البته این اقبال و استقبال، مربوط می شود به عظمت و قدرت انقلاب و نظامی که میراث امام خمینی رضوان الله علیه و ملت بزرگ ایران است.

ـ شما این ملاقاتها و دیدارها را چگونه می بینید؟ خوب است؟

ـ البته راجع به اصل مسأله به طور مستقل می شود صحبت کرد که مثلاً ببینیم ارتباطات و دیدارها و سفرهای سیاسی به طور کلی برای کشورها چه نتایجی دارد. اما

راجع به ملاقاتها و دیدارهایی که در اینجا ـ در سازمان ملل ـ انجام می گیرد باید عرض کنم حداقل این‌است که اولاً در کوتاهترین زمان بیشترین ملاقاتها و گفتگوها انجام می گیرد. اگر همهٔ این دیدارها بخواهد در کشورها و مکانهای مختلف انجام گیرد، هم از نظر زمان و هم از حیث تدارك و تمهید امور بامشکلات زیادی برخورد می کند. ثانیاً در عرف سیاسی و دیپلماسی جهان هر سفر و هر دیدار، چه ازایران به کشورهای دیگر و چه ازآن کشورها به ایران، معمولاً با تفسیرها و تحلیلهای خاصی مواجه می شود. ازاینها گذشته دیدارها و گفتگوهایی که در این محیط انجام می گیرد به لحاظ وضعیت ویژهٔ سازمان ملل جنبه های رسمی و تشریفاتی اش کمتر است و به لحاظ شیوه و نتیجه نیز راحت تر و مؤثرتر است وانگهی، در اینجا صرفاً ملاقات و دیدار با مقامات رسمی نیست که وقت اعضای هیأت رابه خود اختصاص می دهد. مصاحبه با وسایل ارتباط جمعی، گفتگو با شخصیتهای مبارز و مردمی و دیدار با اساتید و متخصصین نیز بخشی از فعالیتهاست.

وقتت تمام شده آقای وزیر!

روز جمعه ۲۸ سپتامبر (۶مهر) پس از دیدار با وزیر خارجه انگلیس، وزرای خارجهٔ تونس، یونان، موریتانی، کانادا، سوئد، پرتغال، اتیوپی، تایلند، رومانی، کوبا و اردن یکی پس از دیگری نوبت گرفته‌اند برای ملاقات با وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران و غالباً هم هیأت ایرانی در حال گفتگو با هیأت‌های دیگری است که ملاقات کنندگان وارد می شوند. یعنی آنها به سراغ هیأت ایرانی می آیند نه بالعکس.... رقابت عجیبی را در میان آنها می بینم و البته می‌دانم که برای رضای خدا نیست!.... در صفحه یادداشت روز پنجشنبه ۲۷ سپتامبر گزارشی را نوشته‌ام که اگر بخواهیم به سبك آقای بهمنش گزارشگر ورزشی سابق بخوانیم، این طور می شود:

.... «هلندی‌ها در داخل اتاق مخصوص ملاقات، به دیدار وزیر خارجه ایران آمده‌اند..... هنوز گفتگوهای طرفین تمام نشده، اما وقت تعیین شده برای هیأت هلندی به پایان می‌رسد. ساعت، یازده است..... دقایقی می گذرد..... هیأت سیاسی یوگسلاوی درست سر ساعت ۱۱ باید باهیأت ایرانی ملاقات کند. آنها در خارج «Chinese Lounge» در راهرو ساختمان سازمان ملل به انتظار نشسته‌اند... ساعت،

یازده و پنج دقیقه است....... ناگهان در اتاق باز شد. وزیر خارجه یوگسلاوی بدون توجه به واژه هایی از قبیل محرمانه و محترمانه و سیاست و ریاست و این جور حرفها از در وارد شد، مثل اجل معلق رفت به سراغ آقای «هانز ون دن بروك» وزیر خارجه هلند و گفت: چه خبره؟ چقدر حرف می‌زنید؟ وقتت تمام شده، از سهم ما داری حرف می‌زنی!........ وزیر خارجه هلند خنده حضار را با پاسخ متقابل تحمل کرد و به همتای اروپایی اش گفت: پنج دقیقه امان بده!... الآن تمام می‌شود...»

... دکتر ولایتی در سازمان ملل انصافاً با علاقه و عشق و با احساس مسؤولیت نسبت به کار خویش فعالانه تلاش می‌کند. کار از صبح زود آغاز می‌شود و غالباً تا نزدیك نیمه شب ادامه پیدا می‌کند. بسیاری از ارتباطات و معاهدات اقتصادی و صنعتی و فرهنگی ایران با کشورهای جهان که بعدها توسط وزارتخانه‌های دیگر پیگیری می‌شود و تحقق می‌یابد، فی‌الواقع ادامه و استمرار همین فعالیتهای سیاسی و دیدارها و مذاکرات دیپلماتیکی است که در اینجا انجام می‌پذیرد. همان طور که در جدول ملاقاتها و مصاحبه‌ها و لیست اسامی و عناوین ملاحظه شد، فعالیت وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران در اینجا دارای چند بخش اساسی است. ملاقات و گفتگو با مقامات وهیأتهای سیاسی کشورهای اروپایی و کشورهای صنعتی دیگر، دیدار و مذاکره بامقامات و مسؤولان حکومتی کشورهای به اصطلاح جهان سوم و کشورهای اسلامی، مصاحبه و حتی واقعاً در مواردی می شود گفت مباحثه با روزنامه نگاران و نویسندگان و گزارشگران شبکه‌ها و کانالهای تلویزیونی و وسایل ارتباط جمعی، دیدار و تبادل نظر با شخصیتهای علمی و فرهنگی و متخصصین ایرانی مقیم خارج، سخنرانی در مجمع عمومی و محافل ومراکز دیگر.

اشاره به این ملاقاتها و دیدارها ازآن جهت مهم و جالب توجه است که موقعیت خطیر و حسّاس جمهوری اسلامی ایران را در وضعیت کنونی جهان و منطقهٔ خاورمیانه مورد تأکید قرار می‌دهد. کاملاً محسوس و مشهود است که امسال جمهوری اسلامی ایران از فعالترین اعضای سازمان ملل بوده و بیشترین ملاقاتها و گفتگوها با وزرای خارجه کشورهایی نظیر ایران انجام می گیرد. گاه می بینیم که اعضای یك هیأت سیاسی در داخل اتاق مشغول گفتگو با وزیر خارجه ایرانند و در همان حال اعضای یك هیأت سیاسی دیگر در راهرو ساختمان سازمان ملل به انتظار نشسته اند و حتی به هیأت قبلی

اعتراض می‌کنند که وقتش تمام شده و هنوز اتاق را ترك نکرده است!

دیپلماسی و پیغمبری!

البته روشن است که از قدیم گفته‌اند: «سلام دیپلماتیك بی‌طمع نیست»! این را همه می‌دانند. امّا همه هم مجبورند مرتباً به یکدیگر سلام کنند! بعضی از هیأتها خصوصاً هیأت متحده کشورهای صنعتی مست نفتند، بعضی هم بشدّت نگرانند که ایران در صورت وقوع جنگ میان آمریکا و عراق نهایتاً و عملاً چه موضعی را اتخاذ خواهد کرد. حرفها ردّ و بدل می‌شود. بعضاً راست و بعضاً دروغ.

... امسال خصوصاً دیپلماتهای غربی و عربی در حین مذاکره با هیأت ایرانی، راست و دروغ را به هم می‌بافند تا گفته باشند که از حمایتهای گذشته نسبت به عراق پشیمانند و آن حمایتها نیز به قصد نابود کردن انقلاب و نظام اسلامی ایران انجام نگرفته است!

البته دیپلماتها ازهفت دولت آزادند! آنها می‌توانند به قول عبید زاکانی جامعه‌شناسِ سیاست‌شناس و دیپلماتِ هوشمندِ تاریخ گذشتهٔ کشور عزیز خودمان، حتی ادعای پیغمبری هم بکنند. مولانا عبید می‌گوید:

ـ مزدی ادعای پیغمبری کرد. خلیفه گفت: معجزه داری؟ گفت: آری! خلیفه گفت: چه باشد؟ پیغمبر(!) گفت: معجزهٔ من این باشد که دانم در دلهای شما چه می‌گذرد؟ گفت: بگو، چه می‌گذرد؟! گفت: هم اکنون در دلهای شما می‌گذرد که من دروغ می‌گویم!! خلیفه فرمود: راست گفتی!!!

با شوارد نادزه و....

... شنبه ۲۹ سپتامبر، ساعت ۹/۵ صبح ملاقات با آقای ادوارد شوارد نادزه وزیر خارجه شوروی، ساعت ۱۱ ملاقات با آقای فاروق قدومی وزیر خارجه فلسطین، ۱۱/۳۰ وزیر خارجه کمور، ۱۲/۳۰ رئیس جمهور و وزیر بلغارستان، ۲/۴۵ آقای آندره اوتی نخست وزیر ایتالیا، ۳/۳۰ رئیس جمهور آلمان، ۴/۱۵ وزیر خارجه مجارستان و.... تا می‌رسیم به ساعت ۶ که وزیر خارجه عمان می‌آید و ساعت ۶/۵ آقایان اعضای شورای همکاری همین خلیج فارس فعلی خودمان!!... آقای

ودالفیصل وزیر خارجه عربستان، هم در این ملاقات مشترك حضور دارد و هم روز
شنبه ۲۹ سپتامبر به طور مستقل با وزیر خارجه ایران ملاقات می کند. بسیاری از
قاتها طبق روال هر روزه در اتاقهای ساختمان سازمان ملل، بعضاً در هتل یا دفاتر
یندگی کشورها، بعضاً مانند ملاقات وزرای خارجه فلسطین و کمور و عمان و
ضای شورای همکاری خلیج فارس نیز در میشن (دفتر نمایندگی ایران) انجام
گیرد.

ـ این آقایان شیوخ خلیج فارس در سالهای گذشته خودشان را مستغنی از ایران
دانستند، اما امسال اینان را چه افتاده است که حاضرند گروه گروه برای ملاقات با
یر خارجه جمهوری اسلامی چنین متواضعانه به درون اتاقهای میشن (دفتر
یندگی ایران) قدم رنجه فرمایند و در برابر ایرانیان اینگونه مثل بچه آدم بنشینند و
ره دل بگشایند؟!

وزیر خارجه انگلیس

..... جمعه ۲۸ سپتامبر، ۶ مهر، برنامهٔ دیدار و گفتگو و مصاحبه از ۸/۳۰ دقیقه
ح شروع می شود.

ـ آقای دکتر ولایتی در ساعت هشت و نیم صبح، ملاقاتی دارند!

ـ کیه؟

ـ «داگلاس هرد» وزیر خارجه انگلیس.

ـ قدیمیها می گفتند: اگر اول صبح که آدم از خانه اش بیرون می آید خدای نکرده
شمش به گربه سیاه بیفتد، آن روز خیر نخواهد دید!

ـ خوشبختانه موهای این گربه سیاه نیست، سفید است!

ـ قبلاً ایشان را در سالن مجمع عمومی دیده ام. مو سفید و رو سیاه!... ببینم، حالا
ی شد ملاقات با داگلاس هرد به جای اول صبح، آخر شب برگزار می شد؟

ـ داگلاس هرده برادر، داگلاس هرت که نیست!.... وانگهی بناست که روابط دو
ور ایران و انگلیس همین امروز ـ جمعه ـ برقرار شود.

ـ معمولاً شب جمعه خیرات می کنند، ثوابش بیشتر است.

ـ انگلیسی ها روز جمعه خیرات می کنند!

ـ پس به قول دایی جان ناپلئون، کار، کار انگلیساست!!

.... امروز برقراری روابط ایران با انگلیس و همچنین موریتانی رسماً اعلا
می شود. موریتانی هم برای حفظ تعادل، همین امروز آمده است وسط معرکه.

اروپایی ها ظاهراً انگلیس را به عنوان دروازه روابط ایران با اروپا و جامع
اقتصادی اروپا معرفی می کنند. به حدی که در نظر آنها و شاید حتی با بیان تصریحی
تلویحی خود آنها سیاست ایران در ارتباط با کشورهای اروپایی، در هر زمینه ای اعم ا
اقتصادی و سیاسی و غیر آن، بدون عبور ازاین دروازه قابل اجرا نیست، زیرا با موان
بسیار مواجه می شود. وانگهی علیرغم همه مشکلات و موانعی که انگلیسی ها بر سر را
ایرانیها قرار داده اند و می دهند، شاید مسؤولان کشور ما با ملاحظه همه جوانب
واقعیات به این نتیجه رسیده اند که امکان هر نوع فعالیت فرهنگی و سیاسی و اقتصادی
مثبت و سازنده واقعاً با وجود رابطه دیپلماتیك میسر خواهد بود نه با عدم آن. مسلمانا
انگلیس با ایران اسلامی، ارتباطات فرهنگی، عقیدتی، روحی و عاطفی قابل تحسینی
دارند. بسیاری از کشورهای اسلامی عرب و غیر عرب در انگلیس فعالیت می کنند
فعالیت فرهنگی بعضی از آنها گسترده است. سعودیها خصوصاً پیش ازآنکه صدا
حسین دستشان را توی حنای سیاه کویت بند کند، شاید گسترده ترین فعالتیها را انجا
می دادند، البته هنوز هم می دهند.

روز جمعه ۲۸ سپتامبر، ملاقات دیگری هم وجود دارد. ملاقات و مذاکره وزیر
خارجه ایران با سه وزیر جامعه اقتصادی اروپا از لوکزامبورگ، ایتالیا و ایرلند. آقای
«آندره اوتی» هم تشریف دارند. با همان چهره تلویزیونی و با همان قدو قامت پر هیبت.
حسن ختام برنامهٔ روز جمعه، شرکت در مهمانی دبیرکل سازمان ملل آقای خاویر پرز
دکوئیار است. آقای دکوئیار مهمانی می دهد و من به یاد حرف بچه های ایران می افتم که
جای گفتنش همین جاست: خاویار دوپرس بیار!... اسم دکوئیار درایران خاطره انگیز
است! مردم معمولاً چهره تلویزیونی ایشان را چهره ای همواره نگران و همیشه گریان
تلقی می کنند. در سالهای جنگ و آتش بس، نام او ورد زبان همه بود و من ازمردم کوچه
و بازار نام او را مرتباً می شنیدم: پرویزخان، پرویز دکورساز، خاویارپرس و غیره. حتی
بر مبنای اسم او طنزپردازی هم می شد. «صدام برای آتش بس شرط کرده است که یکی
از برادران ایرانی ترك زبان ما بتواند سه مرتبه بگوید: خاویر پرز دکوئیار! و درست هم

گوید، بدون غلط!»... و بر این متنِ منقول از صدام حسین، این حاشیه زده شده بود که
البته هر شرطی محتمل الوقوع است الاّ این یکی که تقریباً ارجاع به محال است!!

قالی مصدق و کتیبهٔ کورش!

... سه شنبه ۲۵ سپتامبر (سوم مهر)، وارد ساختمان یوئن (سازمان ملل) می شوم. کارت مخصوص راباید به سینه بچسپانیم و گرنه به سالن مجمع عمومی راه نمی‌دهند. کارت در اینجا «اسم شب» است، اسم عبور است. در راهرو قدم می زنم که از دور دکتر ولایتی و دکتر خرّازی را می بینم. همراه با دو سه تن از مسؤولان وزارت خارجه، کنار دیوار ایستاده اند و صحبت می کنند. به طرف آنها می روم و بعد از سلام و احوالپرسی...

ـ چقدر شبیه قالیهای ایران است!

«دکتر ولایتی» با اشاره به فرش زیبای امّا نخ نمایی که روی دیوار سالن آویزان شده است، در پاسخ من می گوید:

ـ صحبت ما هم در همین مورد بود. این فرش کهنهٔ رنگ و رو رفته که زمانی برای خودش قالی درست و حسابی پر نقش و نگاری بوده، هدیه ایران به سازمان ملل است. گویا حدود سی و هشت سال قبل دکتر مصدق این هدیه را تقدیم سازمان ملل کرده، امّا حالا دیگر...

ـ تقریباً از رنگ و رو افتاده. قالی خوبی است ولی این برادران سازمانی، آن را درست در برابر پنجره بزرگ راهرو در مقابل آفتاب قرار داده اند. از قدیم معروف است که گفته اند: قالی ایران را هیچ چیز نمی تواند ضایع کند الاّ آفتاب و آتش!... باید به

جای آفتاب، لگد می خورد تا عتیقه می شد. خصوصاً با لگدهای رؤسا و شخصیتهای عتیقهٔ سی چهل سال پیش تا امروز...

ـ شاید بهتر باشد این قالی را عوض کنیم. باید به جای آن حالا قالی دیگری هدیه شود.

... سعدی علیه‌الرحمه فرموده است:

نام نیکی گر بماند زادمی — به کز او ماند سرای زرنگار

حالا نام نیك یا فرش نیك، به هر حال هرچه در اینجا هست بهانه‌ای می شود برای من که فاتحه‌ای بخوانم و روح دکتر مصدق را ـ ولو با فاتحهٔ رنگ و رو رفته و نخ نما شدهٔ آدمی مثل خودم ـ شاد کنم. امّا این قالی هم سمبل است. سمبل ملی گراییهای رنگ پریدهٔ رنگ و رو رفتهٔ نخ نما شدهٔ امروز است!... درست در مقابل همین قالی مصدقی، فرش دیگری را بر روی دیوار روبرو آویزان کرده‌اند. گویا تقدیمی یك دولت آفریقایی باشد. شاید خواسته‌اند برای قالی ایران، قرینه سازی و قافیه‌پردازی کنند...

ـ امّا این که فرش نیست، لحاف کرسی است!

... بله، ظاهراً همین طور به نظر می‌رسد. چیزی مثل لحاف، با مجموعه‌ای از رنگهایی که در ایران به آنها رنگ دهاتی پسند! می گویند، به عنوان همتای قالی ایران در مقابل ما قد برافراشته و به دیوار روبرو تکیه زده است. درکنار هر دو دیوار یعنی در زیر این قالی ایرانی و آن لحاف کرسی آفریقایی، تعدادی صندلی گذاشته‌اند. وقتی وزرای خارجه یا شخصیتهای سیاسی دیگر از سالن مجمع عمومی بیرون می آیند و لحظاتی را به استراحت و گپ زدن می گذرانند، بعضاً در همین جا دقایقی را به سر می برند. پس چه بهتر که آنچه در اینجا به نام ایران خودنمایی می کند، واقعاً مظهری از شکوه و شکوفایی هنر و فرهنگ کشور و ملت بزرگوار ایران باشد.

کورش یا ذوالقرنین؟

مادر بتها بت نفس شماست — دوزخ است این نفس،این نفس اژدهاست

نفس، اژدرهاست، او کی مرده است؟ — از غم بی‌آلتی افسرده است!

«مولوی»

... هر کشوری سعی کرده است نمونهٔ اعلا و نشان گویایی از هویت فرهنگی و

ملی خودش را به سازمان ملل هدیه کند. غیر از قالی ایرانی، در راهرو دیگری، هدیه ایرانی دیگری نیز وجود دارد. ماکتی از کتیبهٔ سنگی معروف و منسوب به کورش کبیر را در داخل ویترین به نمایش گذاشته اند. در ذیل آن ترجمه ای بدین مضمون نوشته شده است: منم کورش... وقتی به بابل درآمدم، همه راعفو کردم، به مردم آزادی دادم، یهودیان را آزاد گذاشتم تا مراسم خود را اجرا کنند و... ازاین قبیل. این کتیبه را به عنوان سندی از نخستین اسناد مربوط به «حقوق بشر» در جهان معرفی کرده اند. اگر این کورش کبیر، همان باشد که مولانا ابوالکلام آزاد، شخصیت برجستهٔ فرهنگ و تحقیق در شبه قاره هند، سابقاً او را «ذوالقرنین» دانسته و ثابت کرده بود که نشانه‌های کورش با نشانه‌های قرآن کریم در مورد ذوالقرنین کاملاً مطابقت دارد، پس...

ـ ... جناب آقای مجتبی، دوست عزیز، مَن و شما باید به عنوان دومسلمان و دو ایرانی، نه تنها از کورش و کتیبهٔ او استقبال کنیم، بلکه به خود ببالیم که پس از کتب آسمانی، نخستین کتیبهٔ اعلام کنندهٔ حقوق بشر و برجای مانده از تاریخ گذشته در سازمان ملل، مربوط به یك شخصیت برجستهٔ الهی و ایرانی است.

ـ در ایران هم، محققین دینی...

ـ بله، آنچه الآن به خاطر دارم این است که من خودم در حدود سال ۵۰، در کانون بحث و انتقاد دینی مشهد، از شهید بزرگوار حضرت سیدعبدالکریم هاشمی نژاد، راجع به این مطلب سؤال کردم. ایشان به تفصیل سخن گفت و ضمن آنکه بهره برداریهای رژیم شاه از وقایع تاریخ گذشتهٔ ایران را شدیداً مورد حمله قرار داد، از نظریه استاد ابوالکلام آزاد یاد کرده و نظریه او را محققانه، مستدل و به احتمال زیاد مطابق با حقیقت توصیف کرد.

ـ قبول است. امّا این هم هست که خیلی از آنچه مربوط به تاریخ دو هزار و پانصد سالهٔ ماست بدنام شده است.

ـ قبول است! امّا تاریخ دو هزار و پانصد یا سه هزار سالهٔ ایران، بیشتر یا کمتر، به هر حال دارای دو وجه است. وجه شاهنشاهی و وجه مردمی. تاریخ در وجه اوّل، روسیاه است. قتل و غارت شاهان و ایلخانان و خلفا و امرا خارج از حدّ و حصر است. محمدرضاپهلوی هم بیشتر بر احیا و عرضهٔ همین وجه اصرار می‌ورزید، البته وجوه سلاطین را بزك می کرد. امّا نباید فراموش کرد که این دو هزار یا سه هزار سال تاریخ

ایران، تاریخ مردم و هنر مردم و فرهنگ مردم و معماری مردم و مذهب مردم و مبارزه مردم و تمدن مردم و دانش مردم نیز هست. بلکه اصل این است. در روزهای اول انقلاب کسانی از پاپ کاتولیك‌تر حمله کردند به «تخت جمشید» که هم بت‌ها را بشکنند و هم آثار طاغوت را محو کنند! غافل از آنکه مصداق و مظهر زمانی و مکانی بت، همان رژیمی بود که سرنگونش کرده بودند. گاو بالدار و شاخدار تخت جمشید، امروز دیگر بت نیست، آثار باستانی و هنری است، تاریخ است، تمدّن است، معماری است، آیینه است، آیینهٔ نشان دهندهٔ فرهنگ و دانش و تکنولوژی و تمدّن مردم خداپرست و هوشمند ایران است. ما غافل از این...

تخت جمشید فارس و تخت جمشید نفس!

ـ غافل از اینکه بتهای امروزی، دیگر، مجسمه‌های سنگی و سیمانی و فلزی نیست. کارتر و ریگان و بوش و شامیر، سنگی و فلزی نیستند!

ـ و نیز غافل از آنکه، به قول حکیم و عارف و تئوریسین بزرگ تاریخ اسلام و ایران، جلال‌الدین محمد بلخی:

مادر بت‌ها بت نفس شماست   دوزخ است این نفس،این نفس اژدهاست
نفس اژدرهاست او کی مرده است؟   از غم بی آلتی افسرده است!

امروز تخت جمشید در وجه طاغوتی اش، دیگر، آن نیست که در فارس است. آن است که درنفس است.

ـ پس کتیبهٔ طاغوتی و تخت جمشید طاغوتی، خود ما هستیم؟!

ـ بله و فراموش نباید کرد که هر یك از ما به یك بلکه صدها و هزارها «۲۲ بهمن» برای شکستن طاغوت درونی و نفسانی خویش محتاجیم. و باز به فرمودهٔ ارشادی مولوی:

ای شهان، کشتیم ما خصم برون   ماند خصمی زان بتر در اندرون
شیر آن نبود که بر صف‌ها زند   شیر آن باشد که خود را بشکند

ـ خوب شد بعضی از اصحاب و صاحبان افکار متحجّر و ظاهرپرست فشار نیاوردند که قالی مصدقی چیه؟ کتیبهٔ کورشی چیه؟ اینها را بردارید از سازمان ملل، بریزید دور! به جایش یك چیزهایی هدیه کنید که هدایت کند کفار را.

ـ بعضی از پاکستانی‌ها اگر بتوانند، یکی از همین عَلَم‌های صلیب شکل ایّام عزاداری را که بعضاً در ایران به آن «جریده» هم می گویند و یك خروار آهن و لنگر و تیغه بعلاوهٔ تعدادی مجسمهٔ فلزیِ شیر و آهو و کبوتر و اژدها با مشتی پرهای طاووسی و پرهای کلاهخودی بر روی آن قرار گرفته است، با سلام و صلوات و سینه‌زنی و شبیه‌خوانی مفصّل واردِ ساختمان یوئن می کنند و منقل اسپند را هم لابد می‌دهند به دست پرویزخان دکورساز!! و...

مَنهَتن و مَنْحَسَن!

هر روز و هر شب، رئیس جمهوری، نخست وزیری یا وزیر خارجه‌ای از این کشور یا آن کشور برای شرکت در اجلاس سالانهٔ مجمع عمومی سازمان ملل وارد نیویورك می شود. این روزها و این شبها آسمان و زمین نیویورك، پر از «شخصیت» است!...

... خوابم نمی برد. ساعت کامپیوتری تلویزیون، ساعت به اصطلاح لب طاقی روی کمد کنار تخت، ساعت تلفنی و هر ساعت مچی یا دیواری دیگری را که شاهد می گیرم، شهادت می‌دهند که شب است، نیمه شب. اما احساس و اعتیاد من می گوید: روز است، نیمروز. اعتیاد به روز نخوابیدن را می گویم!... اکنون در ایران روز است و در آمریکا، شب. به حرف کدامیك باید عمل کنم؟! به حس ایرانی و اندرونی ام، یا به قوه باصرهٔ کنونی ام؟ به عادت قبلی یا به رؤیت فعلی؟

پس ناگزیر مطالعه می کنم، تلویزیون می بینم،... به این ایام و لیالی متبرکه می اندیشم! و نیز به مجلس روضه خوانی سیاسی در سازمان ملل که هر سال برای مدت سه ماه دایر است!... خیابان لکزینتون از پنجره اتاق هتل دیده می شود. زمینی که من الآن بر روی آن البته در آسمان، ایستاده ام، زمین نیویورك است، ولی جزیره ای است به شکل ماهی. نیویورك از منطقه‌های مختلف تشکیل شده است و اگر مجمع الجزایر نباشد باری می توان گفت مجمع المناطق است! جزیرهٔ (منهتن) یك منطقه از همین مناطق است، که ناچار برای سهولت در تلفظ، می نویسم منهتن بر وزن «منحسن»!

گفتگویی گرم با وزیر خارجه پاکستان

... در اتاق شماره ۶، به صحبت ایستاده ایم که یکی از همراهان می گوید: هیأت پاکستانی ها...

ـ سلامو علیك، حال شوما، خوب؟!...

ـ سلام علیکم، حال شما خوبه جناب صاحب‌زاده یعقوب؟!...

... صاحِب صدای اوّل آقای صاحب‌زاده یعقوب خان است. شیك و تمیز و مرتب، پاك و پاکستان، خندان و خونگرم. به‌به، چه سلامی، چه لهجه ای و چه صدا و سیمایی. زهی. «از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر». بعضی‌ها از خدا حسن یوسف را می خواستند، خدا صوت داوود را به آنها داد!

در این روزها بس که اسامی «ناکایاما» و «کانگ سوکیو» و «مارك ایس کنز» متعلق به وزرای خوارج ژاپن و کره شمالی و بلژیك و نظائر آنان را می شنوم احساس خستگی می کنم. حالا که نام یعقوب را شنیده ام با خودم می گویم چه نام مبارك و آشنایی. اگر یوسف هم بودی چه نیکو بودی! حالا هم همان است. فرقی نمی کند...

«گرش ببینی ودست ازترنج بشناسی   روا بود که ملامت کنی زلیخا را»!!

... دکتر ولایتی، به طور مختصر و به زبان فارسی با وزیر خارجه پاکستان احوالپرسی می کند. در اینجا دیدارها بیشتر از آنکه رسمی باشد صمیمی است، امّا

کاملاً پیداست که دیدار وزیران ایران و پاکستان از صمیمی ترین دیدارهاست. دو هیأت در برابر هم می نشینند و گفتگو به زبان انگلیسی و به طور مستقیم آغاز می شود. وقتی نیازی به مترجم نیست، سریعتر و راحت تر می توان سخن گفت. هر چند در این جلسه نیز مترجمان زبردستی در میان هر دو هیأت حضور دارند، امّا وزرای خارجه ایران و پاکستان مستقیماً با یکدیگر گفتگو می کنند و به نظر می رسد که بر این گفتگو به قدر کافی تسلّط دارند. صاحب زاده یعقوب خان به دکتر ولایتی می گوید:

ـ متن سخنرانی شما را در مجمع عمومی به دقّت خواندم. خیلی قاطع و صریح بود. من از موضع ایران در خصوص مسائل کشمیر که در سخنان شما اظهار شد ـ تشکر می کنم.

ـ همه می دانند که جمهوری اسلامی ایران نسبت به سرنوشت مسلمانان در هر جا باشند نمی تواند بی تفاوت بماند. ما نمی توانیم سرنوشت آنان را نادیده بگیریم. من چند ماه پیش در ملاقات با وزیر خارجه هند هم صریحاً گفتم که ایران در امور داخلی آنها و هیچ کشور دیگری دخالت نمی کند، ولی ما واقعاً نسبت به آنچه در کشمیر رخ می دهد و منجر به خونریزی می شود بشدّت نگرانیم. ما وقتی مسائل آذربایجان شوروی پیش آمد همین موضع قاطع را در برابر شوروی هم اتخاذ کردیم.... ولی وزیر خارجه هند می گفت موضع ایران در قبال مسألهٔ کشمیر سخت تر بوده است!... بعضیها شاید مواضع ایران را مشکوك می دانند!

موزه (موضعِ) مشکوك!!

ـ درمورد افغانستان هم مواضع ایران قاطع و صریح بوده است.

ـ من سعی کردم در سخنرانی دیروز به طور کلی روحیات دولت و ملت ایران و مواضع آنها را روشن کنم. ابهامی در کار نیست. جمهوری اسلامی موضع مشکوك ندارد!... دکتر ولایتی اصطلاح موضع مشکوك را به فارسی ادا می کند و یعقوب خان دوبار این اصطلاح را تکرار می کند، باخنده و با تلفظی مانند تلفظ «موزه، مشکوك»!!.... وزیر خارجه ایران ادامه می دهد:

ـ درمورد خلیج فارس هم شایعاتی را که پراکنده کرده اند رد کردم... آقای علوی در ایران می گفت که سفر شما به عنوان وزیر خارجه پاکستان به آنجا خیلی مثمر بوده

است.

ـ من بعد از سفر تهران به اردن رفتم و بعد به کشورهای منطقهٔ خلیج فارس. اولین سفر من به عربستان بود. باآنها راجع به ایدهٔ امنیت منطقه صحبت کردم. فیصل گفت از نظر ایرانیها مسألهٔ مکّه خیلی مهم بوده است... بعد از عربستان از عمان و قطر و بحرین هم دیدار کردم، مواضع آنها هم مثبت بود. امارات خیلی به شما نزدیك بود. شیخ زائد خیلی از عراق بد می گفت. کویت و امارات و عربستان حدود ۷۰ میلیارد دلار به عراق داده اند و کویت به تنهایی ۱۷ میلیارد دلار داده است(!) هم نقد و هم نفت(!)

... یادداشتهای من از این قبیل جلسات، ترجمهٔ تحت اللفظی نیست. یادداشت و برداشت آزاد است؛ امّا آمار و ارقام را به هر حال سعی دارم دقیقتر بدانم. کنجکاوی مرا وادار می‌کند که آنچه را صاحب‌زاده یعقوب‌خان می گوید با آنچه سعودناصرالصباح سفیر کویت در آمریکا گفته است مقایسه کنم. در حالی که به چهرهٔ وزیر خارجه پاکستان می‌نگرم، دفترچه یادداشتم را ورق می‌زنم. همین روزها سعودناصرالصباح در آمریکا سخنرانی کرده و صریحاً گفته است: کویت در طول جنگ عراق باایران، ۱۴ میلیارد دلار نقدی پرداخت کرده و بیش از ۱۶ میلیارد دلار غیرنقدی داده است. یعنی جمعاً ۳۰ میلیارد دلار. البته سعودناصرالصباح گفته است: حتی بیش از ۳۰ میلیارد دلار... پس، رقمی که آقای صاحب‌زاده یعقوب‌خان می گویند خیلی کم است! ۱۷ میلیارد دلار نقد و نفت کجا و بیش از ۳۰ میلیارد دلار کجا؟! با ایشان ارزان حساب کرده اند!... البته ۷۰ میلیارد دلار کمك کویت و امارات و عربستان به صدام، رقم خوبی است!! اگر این هم مثل آن یکی کم و کسری نداشته باشد و دقیق باشد، باید گفت سهم کویت در رفته، سهم عربستان و امارات می‌شود ۴۰ میلیارد دلار!... که بعید است.... کم است! خصوصاً برای عربستان کسر شأن است!!.... وزیر خارجه پاکستان صحبتش را ادامه می‌دهد.

ـ آنها (عربستان، کویت، امارات و...) فکر می کنند که صدام به آنها خیانت کرده است(!)... عجیب است که در این فرصت کوتاه چنین عبرتی حاصل شده است(!!)... شیخ زائد تلویحاً گفت که ممکن است درمیان اعراب منطقه خلیج فارس باز هم روزی یکنفر دیگر مثل صدام حسین بلند شود و مردم را به وحشت بیندازد، بنابراین ایدهٔ امنیت منطقه برای بررسی چنین امری نیز مثبت است. موضع قطر در این مورد خیلی مثبت بود.

کشورهای خلیج البته رابطهٔ دو جانبه با آمریکا را به عنوان پشتیبان تلقی می کنند و مثلاً می گویند که اگر با آمریکا رابطه نداشتند، نمی توانستند جلو عراق بایستند. به عبارت دیگر آنها نظرشان اینست که تشکیل اتحادیّه هایی برای حفظ امنیت منطقه مثبت است به شرط اینکه تناقضی با روابط دو جانبهٔ کشورها نداشته باشد. به نظر آنها عربستان سعودی باید ترتیباتی اتخاذ کند که حج ایرانیان صورت گیرد.

ـ در مورد امنیت منطقه خلیج فارس همان طور که می دانید، ما بارها گفته ایم که کشورهای منطقه مسؤول حفاظت ازآن هستند و جمهوری اسلامی همیشه آماده بوده و هست که در چارچوب اصول و ضوابط مشترك با این کشورها همکاری داشته باشد.

ـ ایران و ترکیه و پاکستان می توانند مذاکرات بیشتری داشته باشند. عربستان و امارات و قطر و بحرین و عمان هم همان طور که گفتم نسبت به این ایده دارای زمینه ذهنی مساعدی هستند... با کشورهای غربی خصوصاً آمریکا هم که صحبت کردیم، آنها نیز این ایده را مثبت می دانند. آنها هم از امنیّت منطقه ای و ترتیباتی در این زمینه صحبت می کنند، ولی البته من نمی دانم این همان حرف ماست یا نه؟ نمی دانم حرف آنها دقیقاً چیست ولی از حرف ما (پاکستان) استقبال می کنند. فکر نمی کنم آنها نظرشان را فرموله کرده باشند.

یس یس، دستی بالا!

... کاردار پاکستان در واشنگتن وارد صحبت می شود و می گوید: یك گروه مخصوص تعیین شده که روی این موضوع بررسی کند. آنگاه یعقوب خان ادامه می دهد: من این را به نماینده شما که به اسلام آباد آمد، گفتم. البته با مطبوعات در این زمینه صحبت نکرده ام. من پیشنهاد کردم که مشترکاً با وزیر خارجه ترکیه ملاقاتی داشته باشیم. ما می فهمیم که شما گفته اید مسألهٔ شما با عراق جدای ازماجرای کویت است و در عین حال که مذاکرات صلح با عراق را ادامه می دهید، اشغال کویت را جدّاً محکوم می کنید. دکتر ولایتی صحبت یعقوب خان را قطع کرده و می گوید:

ـ خیلی عجیب است، ولی آقای طارق عزیز در تهران گفت که از موضع ما، در این زمینه قدردانی می کند(!)

... یعقوب خان از خنده حضار استقبال می کند! سر را به علامت تأیید مرتباً تکان

می‌دهد و در حالی که می‌خندد انگشتش را به طرف هیأت ایرانی نشانه می‌رود و می‌گوید:

ـ این حرف، علامت آنست که شما.... به فارسی چه می‌گویند؟ بله، بالا دست... بالا دست... را دارید(!)... دکتر ولایتی به کمکش می‌رود:

ـ دست بالا!!...

ـ یس، یس، دستی بالا، تنکیو(!)... در حین استماع فرمایش وزیر خارجه پاکستان خصوصاً این دو کلمهٔ شیرین فارسی که فرمودند، قلم را روی دفترچه یادداشت به حرکت در می‌آورم و فرمایش وزیر را مکتوب می‌کنم: «Yes, Yes, Dasti Bala, Thank You!!».

ـ بله، این نشانگر آن است که شما در مذاکره باعراق دست بالا را دارید.

وزیر خارجهٔ عربستان هم از موضع شما در ماجرای کویت قدردانی کرد و گفت این بحران که همهٔ ما با آن مواجه هستیم درجهٔ تعهّد ما نسبت به امنیّت منطقه را از طریق رعایت قطعنامه‌های یوئن می‌سنجد و اظهار امیدواری کرد که جمهوری اسلامی ایران در این آزمایش موفق شود(!)... او پرسید که نظر من درباره موضع جمهوری اسلامی ایران چیست؟ من گفتم که با توجه به موضع جمهوری اسلامی ایران در زمینهٔ رعایت مقررات و همچنین باتوجه به مواضع اصولی جمهوری اسلامی، فکر می‌کنم ایران قطعنامه شورای امنیت را تضعیف نخواهد کرد... موقعی که در قطر بودم شنیدم که پرزیدنت رفسنجانی در نماز جمعه، در خطبه نماز، موضع جمهوری اسلامی ایران را خیلی قاطعانه و صریح تشریح کرد و گفت که ما از حضور نظامی خارجیان در منطقه راضی نیستیم و آنها باید منطقه را ترك کنند، اما پرزیدنت رفسنجانی گویا این طور گفته بود که: ولی حضور خارجیان به دلائلی ضروری شده بود. من به محض شنیدن موضع رسمی جمهوری اسلامی ایران نامه‌ای از طریق فکس برای فیصل فرستادم و گفتم همان طور که به شما گفته بودم ایران در آزمایش قبول شده است و هیچ امتحان و تضمین دیگری لازم نیست(!!)... در اینجا دکتر ولایتی با اشاره به اصطلاحِ قبول شدن در آزمایش، صحبت یعقوب‌خان را قطع می‌کند:

ـ و AF گرفتیم!!

ـ به او گفتم که شما در طول جنگ، از پاکستان انتقاد می‌کردید که چرا به عراق

کمك نمی کنیم، خودتان علیه ایران به عراق کمك کردید، غربیها هم به ما (پاکستان) در این مورد خرده می گرفتند. ایران در یك انقلاب سخت و مشکلی بود ولی دوراندیشی خوبی داشت. ما در دوران آن جنگ و انقلاب، سعی کردیم روابط پاکستان و ایران را کم کم بسازیم و گسترش دهیم، امروز ما و ایران ازآن بذر که کاشته ایم داریم بهره می بریم. جمهوری اسلامی ایران یك همسایه خوب و دوراندیش و یك کشور قدرتمند و متحدی است...

ـ «مایك والاس» ـ خبرنگار و گزارشگر معروف ـ را دیدم، می گفت برداشت وی از سخنان مسؤولان درجه اول نظام جمهوری اسلامی ایران این است که در قضایای اخیر با هم اختلاف نظر دارند. به او گفتم که تمدّن و فرهنگ ایران را نمی شناسد، به همین دلیل در تجزیه و تحلیل مسائل دچار چنین مشکلی می شود. به او گفتم که باید به ایران برود و به یك دهکده برود و ببیند که چطور روحانیون بر قلب مردم حکومت می کنند.

ـ ... من اخیراً هم فیصل را دیدم. فکر می کنم زمینه های مناسب فراهم آمده باشد. در ملاقات سه جانبه بیشتر صحبت می کنیم.

سخنان وزرای خارجه ایران و پاکستان در اینجا تمام می شود. آنچه را من در این یادداشتها آورده ام از حیث کلمات و تعبیرات شاید صد در صد دقیق نبوده و احتمالاً دارای تفاوتها و تغییراتی هم باشد. امّا به هر حال، برداشت و دریافت آزاد است از گفتگوهای جلسه ای که خود در آن جلسه واقعاً نه دیپلماتم و نه خبرنگار. هر چند عنوان «عضو هیأت دیپلماتیك» را بر سینه دارم. ناظری هستم و مسافری، شیفتهٔ آموختن و تجربه اندوختن، شیدای شنیدن و دیدن، بیقرار و ناآرام و کنجکاو، «بار بر بستهٔ» دل در درون شکستهٔ سر در گریبان فرو برده ای شیفته و شیدا از آن گونه که در سخن خواجه شیراز آمده است. شاید.

درهمه دیر مغان نیست چو من شیدایی خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی!!

سی یولی ترا

... صدای دکتر ولایتی، مرا به خود می آورد... شاید، دارم جملاتی مشابه این جملات را می شنوم:

ـ دوستان، اگر ممکن است چند لحظه ای ما را تنها بگذارند تا دست و صورتمان را

بشوییم!...

... همه از جا برخاسته اتاق را ترك می‌کنیم. هم اعضای هیأت پاکستانی و هم اعضای هیأت ایرانی. همه وارد سالن می‌شویم اکنون دو وزیر خارجه، مستقیماً و مستقلاً با هم صحبت می‌کنند... دقایقی بعد این گفتگوی خصوصی و چند دقیقه‌ای، تمام می‌شود. آقای صاحب‌زاده یعقوب‌خان از اتاق بیرون می‌آید. دست یکایك اعضای هیأت ایرانی را فشرده، خونگرم و خندان خداحافظی می‌کند. من هم دست خداحافظی صاحب‌زاده یعقوب‌خان را گرم و گیرا می‌فشارم و آهسته می‌گویم:

سی یو لیِ تِر، جناب حضرت«یَع»   «قوب» آن جا نشد در آن مصرع!!

دخالت موسیقی در سیاست!

ساختمان دفتر نمایندگی ایران در خیابان چهلم شرقی است. پس به شرق نزدیکتریم!...

خیابان چهلم شرقی، از بالا به خیابان «لکزینتون» و خیابان «پارك» و از پایین به خیابانهای «سوم، دوم و اول» متصل می شود. بعدها متوجه شدم که خیابانهای نیویورك از مجموعهٔ منظم و متقاطع خیابانهای «شرقی ـ غربی» و «شمالی ـ جنوبی» تشکیل شده است.

هتل محل اقامت ما در خیابان «لکزینتون» است، ساختمان سازمان ملل متحد در خیابان «اول» است. دفتر نمایندگی ایران نیز درمیانهٔ این دو قرار گرفته است. پس، فاصله‌ها نزدیك است و به قول قدیمیهایی که دنبال منزل و مسکن می گشتند: هذا مسجد، هذا منزل و هذا حمام!

... شب جمعه است. ارواح مؤمنین و مؤمنات در تهران و نیویورك آزادند!... امروز ـ پنجشنبه ـ ۲۷ سپتامبر و فردا ـ جمعه ـ ۲۸ سپتامبر است، برابر با پنجم و ششم مهرماه...

... همه در اتاق بزرگ ساختمان میشن (دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل) نشسته‌ایم. هر چند نفر در گوشه‌ای از اتاق به گفتگوی دوستانه و غیررسمی سرگرم

شده اند... زمزمه می کنم....

بیا که قصر امل سخت سست بنیاداست بیار باده که بنیاد عمر برباداست

... بنیاد عمر بر باد است یا بر باده است، بر هرچه هست به حال ما فایده ای ندارد! بادهٔ مجلس ما چای است و ساقی از قهوه خانه پی در پی چایی می آورد... حالا بازار چای و سیاست و بحث و گفتگو گرم شده است...

ـ فردا نخستین ملاقات، ملاقات وزیر خارجه انگلیس است. امروز بیانیه‌ای در جمع خبرنگاران قرائت شد. روابط ایران و انگلیس امروز (پنجشنبه) از سرگرفته شد.

ـ اگر کسی نظری دارد بیان کند.

ـ در چه مورد؟

ـ درمورد انگلیس و رابطهٔ...

ـ سلمان رشدی با...

ـ ... سیاست!

... صحبت ما درمورد دولت انگلیس و سیاستهای غربی و قضیه سلمان رشدی گل انداخته است. دکتر ولایتی به صحبتها گوش می‌دهد و گاه در تأیید یا رد یا تکمیل سخن این و آن سخنی می گوید. آقایان خرازی، واعظی، متکی، زمانی، خرم، قدیری و دیگران نیز هر کدام در گوشه‌ای نشسته‌اند. سخنی می گویند و سخنی می شنوند.

ـ انگلیسی‌ها از قدیم نسبت به ایران...

ـ ماجرای سلمان رشدی توطئه‌ای بود که...

ـ دانشجویان ایرانی رادر لندن متهم می کنند به...

ـ خبرنگاران حساسیت زیادی نسبت به فتوای حضرت امام رضوان الله علیه نشان می‌دهند...

ـ فردا ممکن است خبرنگاران سؤال کنند که...

ـ در مورد غرب و اروپا و از جمله انگلیس، از جهات مختلفی می توان....

زلف در دست صبا!

باری، جلسه، غیر رسمی است. هرکس با دو سه نفر در این سو و آن سو سخنی دارد و در هرگوشه گفتگویی جداگانه در جریان است. اما در این گوشه از اتاق که دکتر

ولایتی نشسته، گفتگو سیاسی است. صحبتها گل انداخته است که ناگهان...

- «زلف در دست صبا، زلف در دست صبا، گوش به پیغام رقیب این چنین با همه در ساخته ای یعنی چه؟! اینچنین با همه در ساخته ای یعنی چه»؟!

... صدای شجریان است! بحثهای سیاسی و غیرسیاسی موقتاً متوقف می شود. صادق خرازی، مرا صدا می زند...

- می شنوی؟

- آره!... و می بینم!

- نوار ویدئو است... در آمریکا اجرا شده، ضبط شده، نوار را بچه ها خریده اند و آورده اند.

... نوار، نوار ویدئو است. حالا صدا و سیمای شجریان را از طریق تلویزیون داخل اتاق می شنویم و می بینیم. در اولین شب ورود به نیویورك نیز بعضی از دوستان را دیده بودم که از مجلس کنسرت شجریان برمی گشتند و «بروشور» مربوط به کنسرت راهم در دست داشتند... دوباره به بحث برمی گردیم. اما غزل حافظ شیرازی آن هم با صدای شجریان خراسانی، چیزی نیست که بتوانم به سادگی از آن بگذرم. صدای صحبتهای پراکنده از هرگوشه در گوشم می پیچد، گاهی به بحث انگلیس و سیاست و سلمان رشدی برمی گردم و گاهی با کلمات حافظ و صدایی که از حنجرهٔ حافظ خوان بر می خیزد وارد عوامل دیگری می شوم. دکتر ولایتی، فنجان را در دست گرفته، چای و شکر را به هم می زند، نگاهی به صفحه تلویزیون می اندازد و لحظاتی بعد بحث را ادامه می دهد.

اما صدای شجریان همچنان مجلس آراست. گاه سخنی از سیاست می شنوم و گاه کلامی از حافظ. این پاره پرده یی که در گوش من است، گوش گیجه گرفته است!

- ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه؟ مست ازخانه برون تاخته ای یعنی چه؟!

- فردا صبح ساعت ۸/۵ قرار است وزیر خارجه انگلیس درمحل سازمان ملل با هیأت جمهوری اسلامی ایران ملاقات کند. احتمالاً مصاحبه هایی با خبرنگاران نیز خواهیم داشت. شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بعد از تشخیص کفایت اظهارات مقامات رسمی دولت انگلیس درمورد محترم شمردن دین اسلام و مقدسات مسلمین، به وزارت امور خارجه اجازه داده است که نسبت به تجدید روابط

سیاسی ایران و انگلیس اقدام کند. اظهارات اخیر مقامات انگلیس از جمله سخنان «داگلاس هرد» وزیر خارجه این کشور در مجلس انگلیس مبنی بر محترم شمردن اسلام و معتقدات مسلمین زمینه را آماده کرد تا روابط جمهوری اسلامی ایران و انگلیس تجدید شود...

شاه خوبانی و منظور گدایان شده ای　　　قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه؟!

... صادق خرازی از دور صدا می‌زند: «جلال، بخوان! همشهری‌ات خواند، کارش گرفت! نوار را خاموش کنید، می‌خواند!»... در باز می‌شود و ساقی مجلس، سینی چایی در دست، وارد می‌شود!...

ـ می‌دانیم که روابط جمهوری اسلامی ایران و انگلیس یك سال و نیم قبل به درخواست مجلس شورای اسلامی قطع شده بود. طبق مصوبه مجلس از وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران خواسته شده بود که تا زمانی که دولت انگلیس مراتب احترام خود را نسبت به اسلام و مسلمین اعلام نکرده است روابط دو کشور برقرار نشود.

ـ انگلیسی‌ها البته می‌دانند که روابط بعد از انقلاب با آنچه در سالهای قبل از انقلاب اسلامی وجود داشته نمی‌تواند یکسان باشد. ممهٔ سابق را لولو برد!...

ـ نه سر زلف خود اول تو به دستم دادی؟　　　بازم از پای درانداخته‌ای یعنی چه؟!

ـ اجازه هست آقا؟ این حافظ شیرازی بد جوری درسیاست دخالت می کند!... یکی از حاضرین، این را می‌گوید و به من می‌نگرد. جواب می‌دهم...

ـ حافظ در همه چیز دخالت می‌کند. همین بیت معروف که می‌فرماید:

اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل مارا　　　به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارارا

قاعدتاً از نظر وزارت خارجه باید مصداق بارزی از دخالت در امور داخلی کشورها محسوب شود!

ـ هنوز روس‌ها اعتراض نکرده اند!

ـ نفهمیده اند!

غوغای شجریان در میدان روابط ایران و انگلیس!

... گفتگوهای پراکندهٔ سیاسی و غیر سیاسی ما ادامه دارد و صدای غزلخوان

شجریان همچنان به گوش می‌رسد. موسیقی در اینجا نمی‌دانم مزاحم سیاست شده است یا مکمل آن و منقّح آن و تلطیف کنندهٔ آن؟... حافظ این بار کلماتش را در لابلای سیمهای سازهای سنتی ایران پنهان کرده است. خودش گفته است:

غلام آن کلماتم که آتش افروزد نه آب سرد زند درسخن برآتش تیز!...

احساس می کنم که کلمات حافظ آتشی است پنهان شده در زیر خاکستر یا بذری نهفته شده در زمین. امّا اکنون باغبانی از سلسلهٔ باغبانان موسیقی ایران، یعنی همولایتی ما (محمدرضا شجریان) آن آتش خفته را از زیر خاکستر ایام بیرون می کشد و شعله‌ورش می کند، آن بذر نهفته را از خاك قرون و اعصار برآورده به برگ و بار می نشاند و تناورش می کند. این شجر و این شجرهٔ تناور، کسی همچون شجریان رامی طلبید. بگذار کسی همچون شاملو این باور را بر نتابد یا به کمند پسند خویش درنیاورد.

... اینك امشب، اینجا، در نیویورك، خود را همچون درختی می بینم که ریشه هایش در ایران باقی مانده است. انسان دور از وطن چنین حال و احوالی دارد. سالها قبل این تعبیر را برادر بزرگوار و ارجمند، عطاءالله مهاجرانی، در جواب نامهٔ من نوشته بود و هنوز آن تعبیر را به خاطر دارم. از غربت خویش در دیار هلند شکوه کرده بودم و نیز گلایه از اینکه چرا نامهٔ مرا سریعتر پاسخ نگفته است.

باری به تعبیر آن برادر عزیز، انسان در غربت گویی درختی است جدا مانده و دور شده از ریشه هایش.

غزل حافظ، صدای شجریان و نیز امواج تکان دهنده و غوغا کننده ای که ازرعشهٔ آن تارهای مویین برمی خیزد و ازپردهٔ گوش تا پردهٔ جان ودل راه می جوید، غریب را به ریشه های جدا مانده در خاك وطنش نزدیك می کند. امّا نزدیك است که رابطه ایران و انگلیس را هم به هم بزنند!

ـ حافظ واقعاً نمی‌دانست که با بذل و بخشش سمرقند و بخارا در امور داخلی کشور شوروی دخالت کرده است؟!

ـ بالاتر از دخالت است، تجاوز است!

ـ اشغال و تصرف سمرقند و بخارا و تجزیه این منطقه استراتژیك و بعد هم بخشیدن آن به یك هندو آنهم به خال هندویش، کار درستی نیست!

ـ البته روابط روسها و هندوها خوب است ولی بعید است که آنها الحاق سمرقند و بخارا را به خاك هندوستان به عنوان استان نوزدهم آن، تحمل کنند!

ـ قاعده اش این بود که دواوین شعرا و تاریخ ادبیات کشور بعد از عهدنامه های گلستان و ترکمان‌چای خانه تکانی شده مجدداً مورد تفسیر قرار می گرفت.

ـ ظاهراً به همین جهت بوده است که یکی از شعرا درمقام تصحیح دیوان حافظ، گفته است:

اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم دل و جان و سرو پا را!
اگر من چیز می‌بخشم زملك خویش می‌بخشم
نه چون حافظ که می‌بخشد سمرقند و بخارا را!!

ـ احسنت!... خوب سروده!... حالا خیال دبیر کل سازمان ملل هم راحت شد! دیگر احتیاجی به محکوم کردن حافظ هم نیست!

اعتراض حافظ به وزارت خارجه!

... نوار ویدئو همچنان به چرخش مشغول است. سر و صدای حاضرین و غایبین فضای اتاق را پرکرده است. موسیقی و شعر و سیاست و عرفان درهم آمیخته است...

... دوباره از هر سری سخنی برمی‌خیزد.

یکی از حاضرین می گوید: «انگلیسی ها خودشان هم قبول دارند که سیاستشان در دفتر تجارتشان ثبت است و البته امروز اکثر کشورها حرفشان همین است».

ـ سابقاً بسیاری از کشورهای اروپایی می گفتند که ایران سیاست ثابت ندارد. امروز می بینند که مدعیان سیاستهای ثابت، چه در دوستی و چه در دشمنی، کسانی بوده اند امثال سران عراق. بی اعتنا به پیمانها و قراردادها.

ـ سخنت رمز دهان گفت و کمر سرّ میان
و زمیان تیغ به ما آخته‌ای یعنی چه؟!

ـ باز هم حافظ!... مثل اینکه دلش خیلی پُره؟

ـ گمان می کنم به جمهوری اسلامی ایران اعتراض داره که چرا با انگلیس رابطه دیپلماتیك برقرار کرده!

ـ بحران خلیج فارس که با تجاوز عراق به کویت پدید آمد و به اشغال تمامی خاك آن کشور انجامید، غربیها را تا اندازه‌ای غافلگیر کرد. انگلیسی‌ها بهتر و بیشتر فهمیدند که اشغالگر و متجاوز، که بوده است.

ـ خود انگلیسی‌ها هم...

ـ هرکس از مهرهٔ مهر تو به نقشی مشغول
عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه؟!

... رشته کلام بارها قطع می‌شود. اما به هر حال بحث و گفتگوها در اینجا و پس از آن نیز ادامه می‌یابد. شجریان مدتی است که در آمریکاست. سازها و آوازهای ایرانی در اینجا معرکه کرده است. صدایی که هنرمندان ایران از حلقوم همین سازهای به اصطلاح سنتی بیرون می‌آورند، رعشه بر دلها می‌افکند و یادآور آن لطیفه می‌شود که در کلام زیبایِ شاعر آمده است:

کاش دائم دل ما از تو بلرزد ای عشق
آن دلی کز تو نلرزد به چه ارزد ای عشق؟!

... پاسی از شب گذشته است. «بروشور»ی را که همراه دارم دوباره در دست می‌گیرم و از ساختمان میشن بیرون می‌آیم. دکتر ولایتی محبت کرد و علاوه بر توصیهٔ کلی قبلی، در مورد ملاقات صبح فردا نیز...

ـ اگر می‌خواهی داگلاس هرد را ببینی، فردا ساعت ۸/۵ باید در جلسه ملاقات حضور داشته باشی...

روزنامه اعمال!

... تشکر و خداحافظی می‌کنم. مثل شبهای دیگر ترجیح می‌دهم که فاصله دفتر تا هتل را پیاده طی کنم. گاهی بااستفاده از نور چراغهای خیابان «لکزینتون» نگاهی به نوشته‌ای که در کنسرت پخش شده می‌اندازم و گاهی زمزمه می‌کنم...

ابروی دوست گوشه محراب دولت است
آنجا بسای چهره و حاجت بخواه از او
ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاك دار
کائینه‌ای است جام جهان بین که آه از او

شیطان غم هر آنچه تواند بگو بکن
من برده‌ام به باده‌فروشان پناه از او
کردار اهل صومعه‌ام کرد می‌پرست
این دود بین که نامه من شد سیاه از او
ساقی چراغ می به ره آفتاب‌دار
گو برفروز مشعلهٔ صبحگاه از او
آبی به روزنامهٔ! اعمال مافشان
بتوان مگر سترد حروف گناه از او
حافظ که ساز مجلس عشاق ساز کرد
خالی مباد عرصه این بزمگاه از او

... یك بروشور ۸ صفحه‌ای ظاهراً در محلی که کنسرت ایرانی اجرا شده، انتشار یافته است، با عکسی از شجریان و عکسهایی از جمشید عندلیبی در حال نواختن نی و مرتضی اعیان در حال نواختن تنبك و داریوش پیرنیاکان در حال نواختن تار، همچنین با تیتر و عنوان «شعر و موسیقی ایران».

برگزار کنندهٔ کنسرت بداهه‌خوانی و بداهه‌نوازی، مؤسسهٔ فرهنگی هنری آوا (آلمان غربی) است با همکاری ایرانیان هنردوست آمریکا و کانادا، در ماههای جولای و اگوست و سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۰ در همان آمریکا و کانادا که عرض شد.

... گمانم این است که اگرامروز حافظ و سعدی و مولوی و باباطاهر زنده بودند و سروده‌های خودشان را با موسیقی و آواز کنونی ایران می‌شنیدند، به اندازهٔ ده دیوان دیگر، غزل می‌سرودند و به دست چاپ می‌سپردند! البته به احتمال زیاد، استعداد آن بزرگواران در فاصلهٔ بنگاههای معاملاتیِ مخصوص تهیه مسکن، از بیخ و بن خشك می‌شد و معضل بزرگ تهیهٔ منزل و تدارك بیت، آنها را از سرودن حتی یك بیت هم عاجز می‌کرد!

هدف خوانندگی و نوازندگی از زبان شجریان

در خلوت هتل، «مقدمه»‌ای را که با امضای «خاك پای مردم ایران ـ محمدرضا شجریان» نوشته شده و در آمریکا پخش شده است می‌خوانم. در این سفر، امضای

دونفر، به اصطلاح مرا گرفت. یکی امضای «رعیت ملت ایران ـ صادق خرّازی» و دیگری امضای «خاك پای مردم ایران ـ محمدرضا شجریان». من از دل آنان خبر ندارم، خدا در دل آنهاست، اما از احوال و افعال مجموعاً چنین استنباط می کنم که انشاءالله در این امضا و ادّعا صداقت و صمیمیّتی هست. امشب از آنجا که شجریان چند بار رشته کلام ما را قطع و وصل کرده، پس لااقل به گردن من یکنفر حق دارد و مقدمهٔ نوشته شده به قلم او را بازخوانی و بازنویسی می کنم. دقت داشته باشیم که این حرفها در چه محیطی و خطاب به چه مخاطبینی در آمریکا و کانادا منتشر شده است.

.... «هدف خوانندگی و نوازندگی از دیدگاه هنر ایرانزمین ـ در فرهنگ ایرانزمین، هر پویش و جنبشی را خواه مادی و خواه معنوی، هدفی است. هنرمندانی که از آغاز کار خویش به هدف راستین موسیقی آگاهند، ره صد ساله را یکشبه می‌پیمایند، چون هنگامی که دریابند سراسر هدفهای مردمی به رسایی یا مردمسازی راستین می انجامد، راهشان چنان هموار و روشن و شناخته است که هرگز دمی یا گامی رابیهوده برنمی‌دارند و زنهار، زنهار بلاهای رشك و خشم و کین و آزونیاز و..... سدّ راهشان نمی شود، چون براستی، هدف خود بهترین راهنمای هر راهی است».

صدای ساعت مرا متوجه خود می کند. ساعت یك بامداد است. نزدیك پنجره می آیم. خیابانهای نیویورك همچنان خلوت است. امروز، یعنی دیروز!، دوستان مقیم نیویورك می گفتند: نیویورك در روز حدود ۱۴ میلیون و شب حدود ۷ میلیون سکنه دارد.... مطالعه را ادامه می‌دهم...

«آنجا که هدف خوانندگی و نوازندگی روشن نیست، بیش از پیش پندار شور و حال، هر هنرمندی را در کمند سست و بی ارزش خویش گرفتار می‌دارد. برآیند کار چنین است که خواننده و یا نوازنده، سراسر زندگانی خویش را در سر کاربرد شور و حال می نهد و به برآیند دلخواه خویش نمی‌رسد. زیرا هر بزمی که برای شور وَ حال آراسته گردد، باهر دستاویزی باشد، همین که نقش انگیزه‌های شور و حال از میان برود، نقش خواننده ونوازنده هم از میانه رخت بر می بندد وتنها یکی دو بار به زبان می آورند که راستی حال کردیم. درحالی که در فرهنگ ایرانزمین، هر آهنگ موسیقی و نوا خواه کوس و خواه کرنای حماسه‌ها، خواه سورنای عروسیها و خواه آهنگهای سوگواری و تعزیه‌خوانی، هدفی جز انسان سازی نداشته و ندارد و نخواهد داشت. در

این راه، نخستین گام در راه مردمسازیِ نوا در بازدارندگی از گناه است. زیرا هنگامی که هرکسی با هر نام و نشانی گرفتار رشك و خشم و کین شده است، همین که بر بال موجهای یك آهنگ و نوای شور، به دست و توان هنرمند راستینی در درون و برون خود به سوی حق پرواز می کند، به بارگاهی از فروغ یزدانی حق بار می یابد که ناگهان به خود آمده و از کین و رشکی که در خود یافته است شرمنده می شود.»

.... در ساختمان روبروی هتل، کسی چراغی را خاموش و روشن می کند. شاید خیال کرده است که من در کنار پنجره ایستاده ام و می خواهم شبنامه پخش کنم! بیقرار به سویی دیگر می‌روم و در حالی که احساس می کنم آشنایی از دیار صاحبدلان طوس اکنون در این نیمه شب یا در این بامداد تیره همچون شامگاه، مرا بر بام نیویورك به مناجات فراخوانده است، مطالعهٔ نوشته را باز هم ادامه می‌دهم...

بارگاه مهر

«دوم ـ موسیقی راستین، آن آوا و نوایی است که شنونده را به بارگاه مهر بی کران حق بار دهد، زیرا هر جا که دست و بال انسان در دریای توفانی زندگانی از همهٔ تخته پاره ها برید، ذهنش به جایی پناه می برد و به نقطه‌ای چشم می‌دوزد که بر زبان راندنش شدنی نیست و هیچ نامی جز فروغ خدا ندارد.»

.... بی‌اختیار اشك از چشم سرازیر می‌شود. شاید کسی تا خودش مستقیماً تنهایی و غربت را احساس نکرده باشد و در میانهٔ شهری انبوه از ازدحام جمعیّت احساس غریبی و بیگانگی نکرده باشد، این تأثیر و تأثّر را در ظرف باور خویش نگنجاند، اما من آن شب باورم نمی‌شد که در محیطی چنان، در شهری که خدا خریدار بسیار ندارد، در دیاری آکنده از آشفتگیها و سراسیمگیهای دنیای علم و صنعت و رفاه و عشرت و لذت، کسی بتواند امیدها و آرزوها و آرمانهای آدمیان را این‌گونه در جستجوی حق و فروغ یزدانی او برانگیزاند.....

... «سوم ـ آوا و نوا پیش برندهٔ مردم به سوی نهادهای مردمی است. همچنان که، نوای کوس و کرنای حماسه ها، سربازان پیکار را از گناه گریز باز می‌داشت و به سوی پدافند حق می برد و آنچنان توانی می بخشید که رزمنده تا دهانهٔ توپ پیش می‌رفت.»

..... به نوشته‌ای که در دست دارم چشم می‌دوزم. برای من در اینجا در حکم

موعظه و مناجات است. موعظه و مناجات به زبان موسیقی.....

.... «چهارم ـ ازآنجا که آوا و نوا از زیباترین زیباییهای معنوی است، تواناترین سرچشمهٔ کارآییهاست. همچنانکه عشق یا میدان ربایش زیبایی بارآور بزرگترین حماسه‌های اخلاقی در گذرگاه تاریخ جهان مردمی شده است، بیگمان باید بود که هر کار بزرگی در سایه توانِ عشق و زیبایی به انجام رسیده است».

.... «پنجم ـ آوا و نوای راستین، بر کشندهٔ نهاد انسانها به جهانهای معناست. همچنانکه در همه حلقه‌های عرفانی برای پرواز معنوی، از آوا و نوا یاری گرفته اند»...

... «ششم ـ از جلوه‌های بی‌چون و چرای هدفِ نوا و خوانندگی، نقش هماهنگ سازیِ آن است. همچنانکه، از اقتصاد تا زندگانی در جهان مردمی، رساتر از پیاله هماهنگی ندارد»...

... «هفتم ـ تجلّی گاه هر گروه خواننده و نوازنده ای، رساترین جلوه گاه هماهنگی است که هم نمودار یگانگی است و هم شناساگر نیاز به هدف یگانه»....

شجریان در پایان سخن، قبل از امضای «خاك پای مردم ایران»، افزوده است که: «بیگمان هفت گام یاد شده روشنترین روشنگریهای هدف نواست که این یادآوری کوتاه بیش از آن گنجایش پیگیری سخن ندارد. در پایان یادآوری می گردد، آمد و رفتهای هنرمندان ایرانی به هر دیاری از سرزمینهای جهان، برای دیدار هم میهنان ارجمند و دوستداران هنر ایرانزمین است و هدفی جز آنچه یادشد ندارند و صد در صد راهشان از راه سیاست جداست.»

... می فهمم! می فهمم که وقتی شجریان می گوید «آوا و نوا پیش برندهٔ مردم به سوی نهادهای مردمی است و کوس و کرنای حماسه‌ها سربازان پیکار را از گناه گریز باز می‌داشت و به سوی پدافند حق می برد و آنچنان توانی می بخشید که رزمنده تا دهانه توپ پیش می‌رفت»، حتی این عبارت هم از نظر او سیاسی نیست. اما برای دل من و امثال من همین مقدار هم در چنان محیطی ـ در کافرستان نیویورك ـ کافی است!

شلمچه و گردنبند شهادت

... آیا تصویر حماسه‌ها و دلاوریهای پاکباختگانی که خاك و شرف و حیثیت و عزت وطن را باخون و ایمان و شجاعت خویش نگاهبانی کرده اند، بر صفحه ذهن

کسانی که در نیویورك به ساز و آواز تکان دهنده و شورانگیز و عروج دهندهٔ ایرانی دل و جان می‌سپرند، نقش نمی‌بندد؟ از پنجرهٔ اتاق به آسمان می‌نگرم. شاید «شلمچه» است که غبارآلود دیده می‌شود. روزی از روزهای اسفند ۶۵..... نزدیك میدان امام‌رضا(ع) در حوالی کانالها و برکه‌های آب..... آنجا که سیمهای خاردار، ماهیان شناورند..... از نوجوان سنگرنشین می‌پرسم: این گردنبند زیبا چه خواصی دارد؟ آرام و متبسّم، با حرکت سریع دست، می‌گوید: این پلاك مرگ است، برای این است که اگر ترکش آمد و سر را از این جا پراند(!) شناسنامه‌ام روی سینه‌ام باشد(!)..... لباس و وسایل مخصوص پدافند شیمیایی را تحویل می‌دهم، به پلاك نگاه می‌کنم، به صورت آن بزرگمرد نوجوان می‌نگرم و می‌گویم: گردنبند شهادت، گردنبند عزّت و زیبایی، عزیزتر و زیباتر از گردنبندی که عروس را زینت می‌دهد، «خطّ الموت علی ولد آدم، مخطّ القلادة علی جیدالفتاة»... سخن سالار شهیدان و سرور آزادگان...

..... ساختمانهای سر به فلك افراشتهٔ نیویورك، به تعبیر دوست عزیز ـ صادق خرّازی ـ منظرهٔ یك «کوهستان مصنوعی» را در برابر بیننده قرار داده است. به نوشتهٔ شجریان می‌اندیشم. درمجموع واقعاً ارزنده است. محیط و مخاطب و موضوع، سه عامل مهم و تعیین کننده است که اگر به آنها توجه کنیم، قطعاً از این نوشته، انتظاری درهمین حد که هست و خوب هم هست، خواهیم داشت. گذشته از تعابیری مانند «پدافند حق» و «رساتر از پیاله هماهنگی ندارد»، که ثقیل و مبهم به نظر می‌آید، تصریح به پرهیز از سیاست در اینجا امری غیرقابل انتظار و غیرطبیعی نیست.

حافظ و نیویورك؟!

جامعه ما از موسیقی و هنر شجریان انتظار سیاسی بودن ندارد. در خارج از کشور و در میان خصوصاً نسل ایرانی نو ظهوری که در کشورهای بیگانه رشد کرده است، بهترین سیاست همان احیای میراث فرهنگی و عرفانی ایران است. موسیقی‌یی که مثنوی حکیمانه و عرفانی مولانا را همچون خون تازه در رگهای تشنهٔ جسم و جان ایرانیان جاری کند، خودش بهترین سیاست است. سازی که سماع عشق و عرفانِ حافظانه را در جمع دورماندگان از جامعه و فرهنگ و تاریخ وتمدن ایران اسلامی برپای دارد، آوازی که غزلها و قصیده‌های ملکوتی سعدی را در گوش جانِ شیفتگان و

جستجوگران هویتِ شرقی و ایرانی و اسلامی همچون رازی پرسوز و گداز بازگو کند، اینها همه بویژه در آن محیط و در جمع آن مخاطبها، خود بهترین سیاست است.

تصریح و تأکید شجریان بر عدم ارتباط میان «آمد و رفتهای هنرمندان ایرانی به هر دیاری از سرزمینهای جهان» با سیاستها و اهدافی غیر از «دیدار هم‌میهنان ارجمند و دوستداران هنر ایرانزمین و تحقّق هدف انسان‌سازی و پیمودن هفت گام یاد شده»، دو صورت از سیاست ظاهری را نفی می‌کند. سیاسی بودن، به معنای انتساب این حرکت هنری به حرکت گروهها و تشکلهای وابسته به اپوزیسیون خارج از کشور. سیاسی بودن، به معنای ارتباط این حرکت با یك برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری رسمی و دولتی و اداری از سوی ایران.

فهم و استنباط من این است. و اگر اشتباه نکنم، مستقل بودن یك حرکت هنری و فرهنگی خصوصاً در خارج از کشور، امری مفید و معقول و مستحسن است. در جمع مخاطبان، مؤثرتر هم هست.

من در آمریکا نامهٔ کسانی را هم که استنباطی دیگر داشته‌اند و در مقام انتقاد از رفتار شجریان شکوائیه نوشته‌اند، دیده‌ام. اما من کسی را که دورادور، سالهای سال است، می‌شناسم و او را با هر عیب و علتی که داشته باشد، در باور خود احیاگر میراث ارزشمند عرفانی و زنده کنندهٔ روح مولانا و حافظ و سعدی و نظایر آن بزرگواران می‌دانم و پندارم این است که از باغ معطر و مستی بخش و مسحور کنندهٔ عرفان اسلام و ایران دریچه‌ای دلگشای و حیات‌افزای به روی همگان گشوده است، نمی‌توانم درنیابم. آبشاری که از موسیقی صدا و ساز او جاری است، گلهای باغ عرفان و حکمت و فرهنگ ما را آبیاری می‌کند. با موسیقی اوست که شاخه‌ها و گلهای این باغ بهشتی از دریچهٔ باغ به بیرون سر می‌کشند.

شاید حسّ غریب همولایتی بودن و شاید سابقه‌دار بودن حضور نام و یاد او در ذهن من و شاید خوش آمد امثال من از امثال او به مصداق روایت ـ حبّ‌الشیء و بغض‌الشیء یعمی و یصمّ ـ موجب این حال شده است. اما من در نیویورك، وقتی کلام لسان‌الغیب را از حلقوم فریادگر او شنیدم، زنده شدم، به راه افتادم و از هوای ایران و هویّت قوم و قبیلهٔ خویش سرشار شدم.

.... نوشته را کنار نهادم. باید اذان گفته باشند. وضو می‌گیرم و به دهسال قبل

برمی گردم. وقتی به خانه بخت وارد شدم پس از کلام الله مجیدو دیوان حافظ و سعدی و مولوی که خود را حاشیه نویس و ابجدخوان قرآن می دانسته اند، چیز دیگری همراه نداشتم جز مجموعه ای از نوارهای شجریان و یك دست شطرنج!.....

... اما همراهم، به تعبیر خودش، «جهیزیه»ی مرا که چیزی جز نوار شجریان و صفحه شطرنج نبود! برداشت و بیرون ریخت که حرام است!.... هرچه گفتم فقیه داخل این خانه منم، مؤثر نیفتاد!..... (شطرنج را در ایّام محبس آموخته بودم. از خمیرِ نان های باتونی! (ساندویچی) و چای شیرین و دوده های نشسته بر سقف سلول، دو دست مُهره می ساختند. صفحه را هم با خمیر مربع شکل بر روی پتوی سیاه سربازی نقش می کردند. وقتی متن استفتای چاپ شده در روزنامه جمهوری اسلامی سال ۵۸ یا ۵۹ را دیدم یقین کردم که حرام است و صبر کردم تا سال ۶۷ که یقین کردم حرام نیست. نوارهای شجریان هم همین طور!)

..... متن فتاوی جدید را به خانه بردم و پس از هفت سال غرامت آن جهیزیهٔ از پنجرهٔ خانهٔ بخت به کوچه ریخته شده را، از اهل خانه پس گرفتم.

..... از پنجره برای آخرین بار به آسمان نیویورك می نگرم. تاریکی در حال زوال است. سپیده خواهد دمید. باید عجله کنم «یا محسن قد اتاك المسیء.... الله اکبر....».

هارلم!

... نه. واقعاً هوای «هارلم» از سرم بیرون نمی‌رود. از روزی که وارد نیویورك شده ام، مرتباً در جستجوی محلهٔ معروف «هارلم» هستم، محلهٔ معروف و مخصوص سیاه پوستان نیویورك.

ـ خطرناك است. تنها نروی، شب نروی، پیاده نشوی، همه‌شان مسلح اند، هفت تیر می بندند، کارد می کشند، قمه می زنند...

... اما من از سالهای دور این نام را با خود زمزمه کرده ام. سیاهپوستان آمریکا همیشه برای ما جهان سومیها، آفریقایی ها، آسیایی ها، خصوصاً ایرانیهای مسلمان و دردمند، آشنا بوده اند، آشنای تاریخی. سیاهان آمریکا غالباً از اعقاب و اخلاف آفریقاییانی هستند که قرنها قبل از این ناجوانمردانه به بردگی گرفته شده اند، از قاره ای به قاره ای دیگر کشانده شده اند و سرگذشت و سرنوشتی شنیدنی و دیدنی دارند.

سرانجام با همولایتی خویشاوند، همراه می شوم و به طرف «محلهٔ هارلم» حرکت می کنم. خیابانهای نیویورك را تماشا می کنیم و اتومبیل را همچنان پیش می رانیم. ساختمانها کم کم جای ابرها را خواهند گرفت و راه را بر خورشید خواهند بست. فقط بلند آسمان مه آلودهٔ دل گرفته ای که از شیشهٔ جلوی اتومبیل روی سرمان دیده می شود

می‌تواند گواهی دهد که ما بر روی زمین حرکت می‌کنیم و نه در زیرزمین در درون سلسله قنوات قدیمی به هم پیوسته‌ای که دخالت تکنولوژی و مدرنیسم، چنین تغییر و تبدیلی در آن ایجاد کرده است!

... ناگهان احساس می‌کنم که اوضاع و احوال خیابان دارد عوض می‌شود. مصطفی می‌گوید داریم وارد محلهٔ هارلم می‌شویم! من قبلاً تصور می‌کردم که این محله در خارج شهر نیویورك است و لااقل چند کیلومتری باید از شهر بیرون برویم تا به قلعهٔ هارلم برسیم! اما نه... درست مثل این می‌ماند که بلاتشبیه خیابان ولی عصر تهران را از سمت تجریش بگیریم و برویم پایین تا برسیم به میدان راه‌آهن....

وارد محلهٔ «هارلم» که می‌شوی، از نیویورك و آمریکا دیگر خبر چندانی نیست. رنگهای سپید و سرخ به رنگ‌های سیاه و سوخته تبدیل می‌شود. ساختمانهای هفت هشت طبقه و ده دوازده طبقه را می‌بینم. پنجره ها شکسته، درها سوخته و دیوارها سیاه است. انگار در این محله، آتش‌سوزیهای مکرر اتفاق افتاده است. روی پنجره ها بعضاً به جای شیشه تخته چسبانده اند.

ـ این ساختمانهای بزرگ بعضاً چرا چنین است؟

ـ معمولاً براثر حادثه‌ای، آتش‌سوزی‌یی، چنین شده. بعضاً هم به دلیل کهنگی و فرسودگی بیش از حد به این روز افتاده. هر ساختمانی که در اینجا می‌سوزد و هر مغازه و بانك و کاباره‌ای که خراب می‌شود، مالکان و سرمایه‌داران، آن را به حال خود رها می‌کنند.

ـ سیاهان آیا در آتش روابط و مناسباتی که ما سپیدرویان در جامعه بشری برافروخته‌ایم، عمری است که اینگونه می‌سوزند؟ مگر اینان شهروندان آمریکایی نیستند؟

ـ شاید یکی از دلایل این باشد که دولتمردان از رشد و تقویت کمی و کیفی آنها می‌ترسند. سیاهان در اینجا دو گروهند. اقلیت سرمایه‌دار و مرفه آنها در نظم و نظام رسمی و حاکم تقریباً حل و هضم شده یا در معرض آن است. اکثریت اما چنین نیستند.

... رسیدیم به یك چهارراه. چراغ قرمز است. منظره‌ای که در برابر ماست رفته‌رفته احساس ترس را در دل زنده می‌کند. در این سو و آن سوی هر چهارراه که می‌رسیم، جوانهایی را می‌بینیم ظاهراً بیکار و بی‌هدف، کلاه شاپو یا کلاهها‌ی فانتزی

بر سر، قوطی آبجو پیچیده شده در پاکت در دست، به این طرف و آن طرف روان و دوان، با لهجه خاص داشی و چاله میدانی سخن گویان و نعره زنان، به قیافه عابرین و خصوصاً غریبه‌ها تماشاکنان و خیره خیره نگران.

ـ چرا همگی قوطیهای آبجو را در پاکت پیچیده اند واین طوری می زنند بالا؟!

ـ طبق بند فلان مادهٔ فلان قانون فلان که در مجموعه‌های مقرراتی و قانونی آمریکا وجود دارد، صرف مشروبات الکلی در ملأ عام و از جمله خیابان ممنوع است. ولی وکلا راهش را نشان داده اند. لفظ را طوری تفسیر می کنند که با این وضع جور می شود یعنی دیگر آنچه با دید ظاهری در دست شما دیده می شود، پاکت است و لذا شیشه مشروب یا قوطی فلزی آبجو در اینجا صدق نمی کند!... به گمانم.

ـ احسنت! کلاه قانونی خوبی بافته‌اند!

اهرام!

... به چهره جوانان سیاهپوست نگاه می کنم. به یاد دکتر شریعتی می افتم و صدایی که از نوار شنیده ام و رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی هم بارها پخش کرده است. «آری، اینچنین بود برادر»!... شریعتی در کنار اهرام مصر، وقتی از عظمت و شکوه خیره کنندهٔ آن تمدن و آن معماری و آن مهندسی بی نظیر مبهوت می شود، به کنار دخمه‌هایی می رسد که از راهنمای همراه در مورد آن می پرسد و پاسخ می شنود که این دخمه‌ها گورستان دستجمعی بردگان و سیاهان سازندهٔ اهرام ثلاثه است. بر سر «گودال قتلگاه» می نشیند و سر در گریبان تاریخ فرو می برد...

ـ سلام بر شما ای خویشاوندان من!... شما را نمی شناسم. در اهرام یا در هارلم، در هر جا هستید، با شما ناشناختگان بیش از هر شناخته شدهٔ دیگری احساس خویشاوندی می کنم. مظلومان و مبغوضان تاریخ، خویشاوندان یکدیگراند. هر بار پیامبری، آزاده ای، شورشگری، سرداری، دلیری، ازراه رسیدو دست گشود تا از گودال قتلگاه بیرونمان کشد ودماغ جانمان را از عطر رهایی بخش پیام خویش تازه کند، دیری نگذشت که قیصری، کسرایی، فرعونی، رامسسی، امیری، خلیفه‌ای، شاهنشاهی تازیانه را در هوا به چرخش درآورد، هوا را و پس ازآن پشت و پهلو و سر و سینهٔ ما را شکافت. دوباره به همان گور و همان گودال آشنا برگشتیم... گاه تازیانه‌های آشکار و

گاه تازیانه‌های پنهان. گاه در اهرام و گاه در هارلم. همه جا همین است.

... اما دریغ، دریغ که الان در اینجا نمی توانم از اتومبیل پیاده شوم. یکدیگر را پس ازاین همه بیگانگیها که محصول تاریخ و جغرافیا و سیاست و اقتصاد و تربیت است با چه زبان درك توانیم کرد؟ شیشه اتومبیل را بالا می آورم.

ـ اینها غالباً سلاح سرد و گرم دارند. دراین محله کسانی هستند که امانت نمی‌دهند. یا پول یا جان یا حتی گاه ناموس را از به دام افتاده، می ستانند. اما بیشتر، پول است که منظور نظر است.

... احساس می کنم اگر مقدار بیشتری تأمل و تحمل کنیم لاستیك ماشین پنچر می شود، بعد پیاده می شویم، بعد کسانی قوطی و پاکت در دست به ما نزدیك می شوند: «می آی هلپ یو؟!» و بعد دیگر با خداست که...

ـ چراغ سبز شد، برو!

... چند خیابان را بسرعت پشت سر می گذاریم و به داخل کوچه ای می پیچیم و می ایستیم. آه از نهاد هر بیننده ای برمی آید. آیا واقعاً اینجا نیویورك است؟! همان شهر آسمانخراشهای صد، صدوده، صدوهفده و صدوبیست طبقه ای؟ شهر آسمانخراشهای طبقاتی؟!

... کوچه‌ای که اکنون در محله هارلم در برابر ما است، بدتر از «حلبی آباد»های معروف است. چون حلبی آباد از نامش پیداست که جنسیت چهاردیواری اش چیست! اما اینجا ساختمانهایی چند و چندین طبقه دیده می شود که به نظر می رسد هرکدام از آنها روزی، روزگاری، ساختمان محکم و معتبری بوده، اما حالا به خرابه و مخروبه ای تبدیل شده است. بوی گند آزار دهنده ای از هر سوی مشام جان را می نوازد! در این طرف و آن طرف این خیابان کوچك و کوچه مانند که کاملاً نزدیك به خیابان اصلی و متصل به آن است و مشابه آن نیز قدم به قدم از دو ضلع خیابان اصلی مرتباً منشعب می شود، بچه ها و زنها و مردهایی در خاك می لولند. خیابانی که ما می بینیم، گویا هم زباله‌دان است، هم تفرج گاه، هم معبر، هم توالت، هم پارك گردش و بازی بچه ها، هم مجلس بحث و گفتگو و گردهمایی همسایگان، هم میخانه، هم فاحشه خانه، هم همه چیز!

پس کلکسیونی است از رایحه‌های مختلف و به هم آمیخته و معجون شده و اعجاب انگیز. در طبقه همکف این یا آن ساختمان سوختهٔ دود زدهٔ بی در و پنجره،

راهرویی دیده می‌شود با تخته‌ای و پرده‌ای بر آن. آدمها مثل مورچه‌ها در لابلای دخمه‌هایی حرکت می‌کنند که نمای بیرونی و مجموعی و خیابانی آن، از دور یك ساختمان چندین طبقه را عرضه می‌کند! به هر طرف، به هر خیابان و به هر کوچه گذارمان می‌افتد، همه چیز می‌بینیم جز نظم و بهداشت و لباس و رفاه و تمدن و مسکن و زندگی! یعنی آنچه هست به آشفتگی و سردرگمی و کثافت و برهنگی و فقر و بی‌خانمانی و مرگ نزدیکتر می‌نماید تا چیز دیگر. در شگفتم از دولت آمریکا که چرا برای حفظ مصالح و منافع خودش هم که شده است علیرغم آن همه ادعای نیرومندی در برنامه‌ریزی بین المللی و تدبیر امور جهان و پی افکندن نظم جدید و فراگیر اکنون در اینجا در خانه خود اقدام نمی‌کند.

مرگ سیاه!

سعدی فرموده است: منجمی، جمعی را گرد آورده برای آنان از اوضاع کواکب و ستارگان سخن می‌گفت. ناگهان کسی از در درآمد که مولانا چه نشسته‌ای؟ برخیز که خانه و مال و ناموس را از دست دادی و چنین و چنان کردند. خون در رگ منجم جوشید، غضب آلود و سراسیمه، رمل و اسطرلاب را رها کرد و با عجله بسیار بر سر زنان به سوی خانه دوید. ظریفی در جمع حاضرین خندید و گفت:

تو بر اوج فلك چه دانی چیست که ندانی که در سرای تو کیست؟!

اما دولتمردان آمریکا می‌دانند. نمی‌خواهند یا نمی‌توانند؟ نمی‌دانم!... سیاهان آفریقایی به هر حال تا حدود زیادی در آتش جبر سیاه بودن و آثار و تبعات تاریخی و اجتماعی آن گرفتارند. استعمارگران اروپایی در قرن شانزدهم میلادی، به جای کالاها و اجناسی از قبیل طلا، جواهر، ادویه، پوست و گیاه قیمتی و دارویی، در فاصلهٔ میان آفریقا و اروپا بازاری از کالای آدم برپا کردند. اروپایی‌ها گروه گروه به شکار انسان می‌رفتند و آفریقایی‌ها به جرم سیاه بودن و محروم بودن از قدرت نظامی همطراز در دام آنان شکار می‌شدند. تجارت انسان سودآور شده بود. پنجاه میلیون سیاهپوست شکار شده و به زنجیر کشیده شدهٔ آفریقایی تدریجاً با کشتی به اروپا و آمریکا فرستاده شدند. سی و پنج میلیون نفر از آنها هنگام شکار شدن یا در اثنای انتقال به قاره‌های متمدن جهان زجرکش شدند و ازمیان رفتند. ولی اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها به قریب پانزده

میلیون از باقیماندگان آنان راضی بودند!

جناب حائری، نویسنده ارجمند کتاب «دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب»، با ذکر شواهد و اسنادی که مورخان و محققان غربی عرضه کرده اند، به درستی نتیجه گیری می کند که: تمدن صنعتی کنونی غرب بر دو پایهٔ استعمار و برده داری استوار شده است.

ـ در غرب، رنگ اسیر نیرنگ شده است.

ـ آره! ولی آمریکایی ها سیاهان را در آغاز غلام زر خرید می دانستند، حال بعضاً آنها را مزاحم و بعضاً مهمان می دانند! یعنی به هر حال صاحبخانه نیستند!

ـ سرخها چطور! سرخپوستها؟... شنیده بودم که در گذشته، پس از جنگها و درگیریهای مکرر میان سرخپوستها و آمریکایی های مهاجر، یك بار رئیس سرخپوستها در دوران صلح به واشنگتن دعوت می شود و با رئیس جمهور آمریکا ملاقات می کند. در اثنای گفتگو، رئیس سرخپوستها کنار پنجره آمده به تماشای بیرون می ایستد. رئیس جمهور آمریکا نزدیك می شود و با لبخند می گوید: امیدوارم از واشنگتن ما خوشتان آمده باشد!... رئیس سرخپوستها لحظاتی درنگ کرده، آنگاه رو برمی گرداند و به رئیس جمهور آمریکا می گوید: بله، امیدوارم شما هم از آمریکای ما خوشتان آمده باشد!!...

... گشت و گذار امروز ما در محلهٔ هارلم، تلخ بود و سخت. از منطقه هارلم به طرف مرکز شهر نیویورك حرکت می کنیم. هنوز مسافتی دور نشده، ناگهان آژیر اتومبیل پلیس شنیده می شود. اتومبیلهای پی در پی با آرم پلیس از چپ و راست آژیرکشان حرکت می کنند. خیابان ناگهان شلوغ می شود. جلوتر می رویم. سروته یك خیابان فرعی را بسته اند. هر اتومبیل پلیسن که از راه می رسد، وارد آن خیابان فرعی می شود. ازمقابل خیابانی که مرکز تجمع پلیس و مردم است به آهستگی عبور می کنیم.

ـ چه خبر است؟

ـ باز هم کسی را کشته اند؟!

ـ فکر می کنم قتلی در آپارتمان صورت گرفته است.

ـ اینجا حتی پلیسها هم دسته جمعی و گروهی حرکت می کنند. معمولاً هر هفته یا هر ماه یك پلیس کشته یا مجروح می شود. پلیسها خصوصاً در شب بعد از آنکه به یك اتومبیل مظنون دستور ایست می دهند، از پشت سر به طرف آن می آیند و حتی المقدور هیچ گاه به موازات آن حرکت نکرده یا راه را از جلو بر آن نمی بندند. یکی دو نفر و گاه

چند نفر در پشت اتومبیل سنگر می گیرند و هدفگیری می کنند، یکی دونفر دیگر به اتومبیل جلو نزدیك می شوند و از حاشیه شیشهٔ درهای عقب به سرنشینان آن دستور می دهند که کارت شناسایی خود را از شیشه بیرون بیاورند یا در صورت لزوم دستها را روی سر گذاشته برای بازجویی تسلیم شوند.

شرخرها!

.... دوستان می گویند: روزی نیست که درمنطقه «هارلم» یا «برانکس» و مناطق مشابه، قتلی، سرقتی، ترروری، تجاوز به عنفی صورت نگیرد. بعضیها منطقه «برانکس» را که از مناطق سیاهپوست نشین است، پر جنایت ترین و پرحادثه ترین منطقه نیویورك می دانند.

ـ شبی ده بیست کشته دارد.

... در هارلم و برانکس، ساختمانهای سیاه سوخته، نُخستین و بیشترین علائمی است که توجه بیننده را جلب می کند. انگار قسمتی از آفریقا را جدا کرده اند و در قاره آمریکا انداخته اند.

به یك تابلو بزرگ بر روی مغازه ای که به یك بنگاه معاملاتی شبیه است نگاه می کنم: «CHECKS CASHED» می پرسم که این چیست؟ شعبه بانك است؟!

ـ اینها «شرخر»اند!

ـ «شرخر» یکی از اصطلاحات قدیمی است. اینجا در هارلم و برانکس هم هست.

ـ ... که این طور! پس عبارت «CHECKS CASHED» روی تابلو این بنگاه، یعنی همان «شرخر» خودمان!!

ـ می روی داخل بنگاه. یك «چك» وصول نشده، برگشت خورده، بلامحل یا به هر حال چکی که موعد سررسیدش سپری شده در دست تو است. چك را با کسر مبلغی ازتو می خرند و پول را نقداً پرداخت می کنند.

ـ و بعد؟

ـ و بعد صادر کنندهٔ چك را، هرکس باشد، در زیر سنگ هم پنهان شده باشد، پیدا می کنند و وجه نوشته شده در چك را وصول می کنند!

ـ چطور؟

ـ با گردن کلفتی! با سلاح کمری، با کارد گاوکشی، با زنجیر خرکوبی، با هر سلاح و هر وسیله‌ای که ممکن باشد. چك را به صادر کننده نشان می‌دهند و می‌گویند وجه را پرداخت می‌کنی یا دارفانی را وداع می‌نمایی؟! بده و گرنه می‌کشیمت!

ـ پلیس مانع نمی‌شود؟

ـ اولاً گاهی در اینجا هم پلیس نما(!)هایی هستند که دستشان با شرخرها توی یك کاسه است، بعضی دیگر هم شریك نیستند ولی قدرت غمض عینشان خیلی خوب است! وانگهی شاید مأمورین نظمیه هم از کار این بنگاهها بدشان نیاید! چون زحمت قانون و چوب قانون را کم می‌کنند، همین طور زحمت دادگستری و دایره شکایات و اجرائیات و نظایر آن را!

ـ ممکن است از خیر وصول چك و دریافت وجه آن بگذرند؟

ـ به هیچ وجه! به هیچ وجه من الوجوه!... اینها شغلشان و زندگی شان و عشقشان این است. حاضرند بکشند و وصول کنند! اما به شمای نوعی که چك را به آنها می‌فروشی، معمولاً نارو نمی‌زنند. اینها هم به هر حال برای خودشان یك سلسله اصول و موازینی دارند! داستان «طرار امانت‌دار» را که شنیده ای؟

ـ آره. در تاریکی نیمه شب کسی دزد را با دوست خود عوضی گرفت، کیسه زر به دستش سپرد و به حمام رفت. دیر برگشت و وقتی آمد، در روشنایی روز دزد را نشناخت و رفت. دزد وی را صدا زد و ماجرا را گفت و کیسه را به او رد کرد!

ـ «برانکس» پرجمعیت ترین و ضمناً پرجنایت ترین منطقه نیویورك است. شبی ده بیست کشته دارد.

... این را یکی از دانشجویان ایرانی که اهل تحقیق و مطالعه است می‌گوید. و سپس اضافه می‌کند: «سیاهان نیز مثل سفیدها از حیث وضعیت اقتصادی و رفتار اجتماعی و ویژگیهای فرهنگی با وجود مشترکات، باز هم تقسیم‌بندیها و تفاوتهایی دارند. شما امروز در آمریکا سیاهان بورژوا و مرفه راهم می‌توانی ببینی، سیاهان تحصیلکرده و دانشمند و استاد و مهندس و سیاستمدار و نویسنده و هنرمند نیز بسیارند، اما در مجموع هنوز وضع اکثریت آنها که به طبقات مادون متوسط تعلق دارند اسفبار است و همان طور که در هارلم و برانکس و محلات و مناطق دیگر می‌بینی، تقریباً فراموش شده به نظر می‌رسند».

ـ با وجود همه این واقعیتها که در مقایسه با سفیدپوستان آمریکا به چشم می آید، باز هم وضع سیاهان در اینجا از وضع بسیاری از سیاهان قاره آفریقا بهتر به نظر می رسد.

ـ علتش رشد آگاهی سیاهپوستان قاره آمریکاست و نتیجتاً مبارزات تاریخی آنها برای احقاق حقوق خویش.

... کتاب «آشنایی با تئاتر سیاهپوستان آمریکایی» نوشته دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی، یکی از کتابهای قابل مطالعه در این مورد است. سیاهپوستان آمریکایی بعد از طی فراز و نشیبهای تاریخی گوناگون و پس از افت و خیزهای بسیار، حضور و هویت خود را در قالبها و شکلهای مختلف از جمله در عرصه هنر اعلام کرده اند. «پل رابسن» بازیگر و موسیقیدان سیاهپوست آمریکایی گفته است: «همه انسانها برادرند، چون همگی به موسیقی عشق می ورزند»!... سیاهان آمریکا امروز در شعر، در تئاتر، در موسیقی و در صحنه ها و عرصه های مختلف هنر اعلام حضور و ابراز وجود می کنند. در ورزش نیز البته شهره آفاق و انفس بوده اند! ماجرای محمدعلی کلی و جوفریزر را هنوز از یاد نبرده ایم، هلهله و هورای تماشاچیان مسابقات «پله» همچنان در گوشها طنین انداز است، رقص پای کلی و پله همیشه وردزبان و قلم گزارشگران تلویزیونها و رادیوها و روزنامه ها و مجلات داخلی و خارجی بوده است.

سیاهان در سیاست نیز به طرق مختلف حضور یافته اند. در آفریقا به طریقی و در اروپا و آمریکا به طریقی دیگر. «فرانتس فانون» و «امه سزر» و امثال آنها نمونه های بارزی هستند از نویسندگی و مبارزه و سیاست، وقتی که رنگ سیاه به آن زده باشند. مبارزات سیاهان علیه استعمار و نژادپرستی و برده داری، فصلی عظیم و مستقل و تراژدیك از زندگی انسان را به خود اختصاص داده است. این را هم بگوییم که آنچه رخ داده، حقیقتاً مایه شرمندگی بسیاری از سفیدپوستان است!

ـ در ایران ما تا حد قابل ملاحظه ای به این موضوع مهم پرداخته شده است.

ـ خصوصاً پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حوزه علمیه قم در زمینه های تبلیغی و انتشاراتی اش نقش فعال و چشمگیری را ایفا کرد، تاسیاهان زجرکش شده و شکنجه دیدهٔ عصر اتم و فضا و تکنولوژی را به ما بشناساند. ترجمه ها و تألیفات نویسنده ارجمند، جناب خسروشاهی، و نظایر ایشان در این زمینه راهگشا بود.

ـ اگر به خاطرت مانده باشد، زندگی مالکولم ایکس و شرح احوال مسلمانان سیاهپوست آمریکایی حقیقتاً خواندنی و شنیدنی بود. انتشارات «بعثت» با همت استاد فخرالدین حجازی در این زمینه سرمایه‌گذاری و روشنگری کرد. مدیران و نویسندگان مجله مکتب اسلام نیز دراین مورد فعال و حساس بودند. و نتیجتاً در آن سالها، جوانان مبارز کشورما ازاینکه می‌دیدند حتی در قاره آمریکا هم سیاهپوستانی هستند که برای اقامهٔ قسط و عدل اسلامی، الله اکبرگویان،خطرها را به جان می خرند، دروجود خویش احساس شعف و نشاط و نیرو می کردند.

ـ «کلبه عموتام» را خوانده ای؟

ـ معروف است و قدیمی است. یک زن نویسندهٔ آمریکایی، خانم «هاریت پیچراستو» آن را نوشته است.

... آدرس می پرسیم. مرد سیاهپوستی درکنار خیابان مشغول شستن اتومبیل است. بدنش را برهنه کرده اما پیراهن رنگ، پیراهن سیاه، پیراهن پوست، همچنان بر تنش باقی است. جلوتر می‌رویم و متوقف می شویم. حالا می بینم که روی همان بازوی سیاهرنگ اما نیرومند خود، خالکوبی هم کرده است! با صمیمیتی بسیار پاسخ می دهد. والبته با لهجه‌ای مخصوص به خودش و بسیار سریع. درمنطقه برانکس از رانندهٔ سیاهپوستی آدرس پرسیدیم. پیش افتاد و گفت به دنبال من بیایید. مسافت زیادی را طی کردیم و او درطول راه همواره ملاحظهٔ ما را داشت که او را گم نکرده باشیم. با اصراری تحسین برانگیز و اخلاقی دوست‌داشتنی، خود را گویا به راهنمایی و راهگشایی ملزم می دانست!

ـ «کلبه عموتام» افسانه‌ای است از واقعیتهای زندگی سیاهپوستان به بردگی گرفته شده.

آمریکا و مسألهٔ جمعیت

ـ «آمریکا ۱۰ میلیون دلار از بودجه روزانه‌اش را به اسرائیل اختصاص داده است ولی رهبران سیاهپوستان آمریکا که قدرت و جمعیّت عظیم سیاهان پشتوانه آنهاست همواره به این امر اعتراض کرده‌اند و با این کار مخالفند...»



... جمعیت آمریکا از سال ۱۸۰۰ تاکنون با سرعت چشمگیری افزایش یافته است. آمریکا در سرشماری حوالی سالهای ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰ جمعیتی در حدود ۴ میلیون داشته و این رقم در سال ۱۸۸۰ به بیش از ۱۷ میلیون، در سال ۱۸۹۰ به حدود ۶۳ میلیون و در سال ۱۹۲۰ به قریب ۱۰۶ میلیون افزایش پیدا کرده است. امّا در سال ۱۹۳۰ یعنی درست ده سال بعد فقط جمعیت سفیدپوستان آمریکا به حدود ۱۰۹ میلیون بالغ می‌شده و این در حالی است که این کشور در همان تاریخ فقط ۱۷ میلیون سیاهپوست، ۸۰۰ هزار سرخ پوست و ۲۶۰ هزار نفر ژاپنی و چینی داشته است! بنابراین در ۱۹۳۰، تعداد سفیدپوستها ۸۸/۷ درصد و تعداد سیاهپوستها ۹/۷ درصد کل جمعیت اتازونی بوده است.

... امّا امروز طبیعتاً جمعیت ایالات متحده آمریکا به مراتب بیش از جمعیتی است که در حدود چهل سال قبل وجود داشته است. بخش عمده‌ای از ازدیاد جمعیت به

مهاجرتها مربوط می‌شود. چنانکه در فاصله سالهای ۱۸۶۰ـ۱۸۲۰ قریب ۲۳ میلیون نفر وارد این کشور شده‌اند و این روند از آغاز قرن بیستم تا امروز با شدّت و ضعف همچنان ادامه یافته است.

.... جمعیت آمریکا براساس آخرین آمار منتشره از سوی وزارت بازرگانی این کشور در سال ۸۹ و آخرین سرشماری در سال ۸۰ «۲۴۸/۲۵۵/۰۰۰» نفر اعلام شده است که از این ۲۴۸ میلیون و ۲۵۵ هزار نفر، «۱۸۸/۳۷۱/۶۲۲» نفر سفیدپوست و «۲۶/۴۹۵/۰۲۵» نفر سیاهپوستند.



ـ اهل تحقیق معتقدند که امروز در آمریکا تقریباً ۹ میلیون مسلمان وجود دارد. حدود ۵ میلیون نفر از آنها مسلمانان مهاجرند و ۴ میلیون باقیمانده را سیاهپوستان مسلمان تشکیل می‌دهند.

ـ شیعه چقدر؟!

ـ حدود یك میلیون و چهارصد هزار نفر ازآنها شیعه هستند. مرکز شیعیان در «دیترویت» است.

ـ و به طور کلی، مسلمانان؟

ـ محل تجمّع مسلمانان، نیویورك، واشنگتن، هوستون، کالیفرنیا، نیوجرسی، ماساچوست، شیکاگو و چند شهر دیگر است.

ـ پس تقریباً در خیلی از جاها هستند.

ـ تقریباً.

سیاهان آمریکا یا سیاهان آمریکایی

... از دکتر مروّج، استاد ایرانی دانشگاههای آمریکا که یکی از دوستان دانشجو مشارالیه را نوه ادیب‌الممالك فراهانی می‌داند و معتقد است که قائم مقام فراهانی عموی مادر ایشان بوده است، در حوزه جامعه‌شناسی سؤالاتی می کنیم. دکتر مروج می گوید:

ـ مطالعه رویدادهای بیست ساله اخیر در آمریکا نشان می‌دهد که تغییرات و تحولات کمی و کیفی حادث در جامعه سیاهان آمریکایی از جهات مختلف قابل توجه

بوده است. سیاهپوستان با تأثیرپذیری از جنبشها و بینشهای سیاسی و مبارزاتی همنژادان خویش و از جمله چهره های معروف و مشهوری مانند مارتین لوترکینگ (که سالها قبل ترور شد) و نیز جسی جکسن (بعضیها با مایکل جکسن عوضی نگیرند!) مجموعاً به این دریافت و استنتاج تاریخی رسیده اند که مقابلهٔ آنان با محرومیّتها و فشارهای تحمیل شده و همچنین کسب موفقیت در احقاق حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مساوی در امریکا از طرقی مانند مداخله و شرکت فعال در امر انتخابات سیاسی و نیز استفاده از رشد و قدرت جمعیّت سیاهان می تواند تا حدود زیادی میسر باشد. سیاهپوستان آمریکا در کلیه سطوح اعمّ از شهری و ایالتی و کشوری به فعالیت انتخاباتی پرداخته از طریق رأی دادن به وکلای خودشان در مجلسین نمایندگان و سنا یا از طریق انتخاب شهردارها و استانداران حوزه های مختلف، بنیادها و ارگانهای متعلق به سیاهان را تقویت می کنند و به مداخله بیشتر و حساستری در امور شهری و ایالتی و کشوری می پردازند. این افزایش میزان فعالیت و حضور را امروز می توان در تعداد اعضای سیاهپوست مجلس نمایندگان و مجلس سنا و یکی از اعضای هیأت هفت نفره دادگاه عالی آمریکا و نیز تعداد کثیری از شهرداران سیاهپوست شهرهای مهم آمریکا مانند نیویورك، شیکاگو، واشنگتن و لوس آنجلس مجسم یافت.

ـ افزایش حضور و قدرت سیاهپوستان در جامعه آمریکایی از طریق دیگری هم تحقق یافته است.

ـ آمار عمومی در آمریکا نشان می‌دهد که جمعیت سیاهان خصوصاً در شهرهای بزرگ و صنعتی افزایش پیدا کرده است. به عنوان مثال جمعیت سیاهان در نیویورك از ۲۴ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۲۷ درصد در سال ۱۹۸۰ تبدیل شده و این روند علیرغم عدم برخورداری از امکانات رفاهی و بهداشتی مشابه با سفیدپوستان، ادامه دارد.

ـ سیاهان در مراکز مختلف حضور یافته اند.

ـ در دست گرفتن قدرت سیاسی و اقتصادی، طبعاً به حاکمیت یافتن و اقتدار پیدا کردن در دیگر بنیادهای اجتماعی مانند بنیادهای تربیتی و نظامی و قضایی و حقوقی نیز منجر می شود. امروز سیاهان در کلیه ارگانهای اقتصادی، سیاسی، نظامی، تربیتی و هنری از حضور و قدرت و اعتبار تعیین کننده ای برخوردارند.

... البته تلاش برنامه‌ریزان اصلی جامعه آمریکایی هم به نوبه خود در شستشوی

مغزی افراد بی‌تأثیر نیست و به تعبیری که در «آشنایی باتئاتر سیاهپوستان آمریکایی» می بینیم، آنها تلاش می کنند تا سیاهان وارد شده در رده ها و ردیفهای بالای جامعه را به اصطلاح «سفیدشویی» کنند و لایه هایی از کرم سفید را بالاخره در زیر پوست سیاه آنان بدوانند!...

ـ نژادهای دیگر هم در اینجا هستند. آنها هم خصوصاً اسپانیولی‌های مکزیکی و مردم پورتوریکو ازحیث تمامی نقطه نظراتی که گفته شد، با سیاهان آمریکایی بیشتر تشابه و تجانس دارند تا با سفیدپوستان آمریکا... نکته مهم و قابل ذکر دیگری وجود دارد که اشارهً به آن لازم است...

ـ یادداشت می کنم...

هر روز ۱۰ میلیون دلار نذر اسرائیل!

ـ آمریکا مبلغی معادل ده میلیون دلار از بودجه روزانه‌اش را به دولت اسرائیل اختصاص داده است. این امر تحت تأثیر فعالیت گروهها و قدرتهایی است که در درون طبقه و هیأت حاکمه آمریکا به جانبداری از اسرائیل عمل می کنند، امّا همه گروههای فعال و تعیین کنندهٔ سیاستهای داخلی و خارجی آمریکا موافق چنین امری نیستند. رهبران و نمایندگان سیاهان نیز با توجه به این واقعیّت بارها نسبت به آن اعتراض کرده اند. جسی جکسن، لوئیس فرکان و آندرویانگ به کرّات تصریح کرده اند که اگر آنها قدرت حکومتی و سیاسی را در حیطه اختیار داشته باشند، این مبلغ ده میلیون دلار را بدواً در جهت بهبود اوضاع سیاهپوستان و سایر طبقات فقیر آمریکایی و امور مربوط به خدمات اجتماعی‌یی که در بهبود وضعیّت زیستی مردم آمریکا تأثیر داشته باشد، صرف خواهند کرد.

ـ کلنل قذافی اخیراً مبلغی معادل ده میلیون دلار به لوئیس فرکان، یکی از چهره های معروف و محبوب درمیان سیاهپوستان آمریکا، پرداخت کرده است...

... این سخن را در دیدار با یکی از اساتید دانشگاه نیویورك می شنویم. همچنین «یاسر عرفات با جسی جکسن روابط حسنه‌ای برقرار کرده است. همین طور رابطه نلسون ماندلا با اینان فعال شده است. وقتی ماندلا به آمریکا وارد شد، سیاهپوستان آمریکایی باشکوه و ازدحام فوق العاده ای از او استقبال کردند. سیاهپوستان آمریکا از

پایه‌ها و پشتوانه‌های نهضت سیاهان آفریقای جنوبی به شمار می‌روند».

ـ سیاست هر کشور نسبت به سیاهپوستان جهان، از جمله آفریقاییان، هرچه باشد، بلافاصله بر جامعه سیاهپوست آمریکا تأثیر می‌گذارد. نکته جالب این است که تعداد کثیری از سیاهان آمریکایی به دین اسلام گرایش شدید پیدا کرده‌اند. آنها اعتراف می‌کنند که تمسّك به اسلام و اعتقاد به آن یکی از طرق مؤثر و مثبت در جهت تبلور هویت و شخصیت انسانی سیاهان است و علاوه بر آن، عامل مهمی خواهد بود برای تزکیه و تهذیب صفات اخلاقی و روابط فردی و اجتماعی درمیان آنان. استاد مروّج می‌گوید: «رهبران سیاهان مسلمان آمریکا با تکیه بر این نکات مثبت به اشاعه دین اسلام در آمریکا پرداخته‌اند. هر سال تعداد کثیری از سیاهان آمریکایی به آیین اسلام می‌گروند. برنامه‌های تبلیغی و نیز اجرای احکام و مناسك اسلامی تحت توجه و نظارت کسانی همچون الیجامحمّد، ملکم‌اکس، لوئیس فرکان و وارث محمّد یعنی فرزند الیجامحمّد انجام گرفته است».

... اما من به خاطر می‌آورم که قبل از انقلاب، در متن کتبی که از سوی مراکز تبلیغی قم انتشار یافته بود، نام «عالیجاه‌محمّد» را خوانده‌ام. عکس محمدعلی کلی را هم درحضور عالیجاه‌محمّد دیده بودم. پس باید وی عالیجاه‌محمّد باشد نه الیجامحمّد. شاید نام «عالیجاه»، از میان مسلمانان فارسی زبان یا از میان ترکهای متأثر از عصر عثمانی، به آمریکا رفته است.

ـ دولتهای عربی امروز این واقعیت را دریافته و قدرت عظیم سیاهان آمریکا را که درحال نضج گرفتن وتبلور عینی یافتن است بازشناخته‌اند. به همین دلیل کسانی، از وابستگان به عربستان گرفته تا لیبی و فلسطین، به منظور جلب نظر سیاهان تلاش کرده‌اند و می‌کنند. زیرا برنامه‌های کمکی مالی و فرهنگی به سیاهپوستان آمریکا گرچه یك سلسله مساعدتهای ملموس مادّی و آنی است اما در درازمدت نتایج مثبت فرهنگی و سیاسی و اقتصادی قابل ملاحظه‌ای برای دولتهای عربی در برخواهد داشت. این واقعیتها و این مساعدتها نشان می‌دهد که دول عربی به تحولات جامعه آمریکا توجه داشته و دریافته‌اند که تولید یك تصویر موافق و مساعد از این یا آن دولت عربی در ذهن سیاهپوستان مطمئناً درآیندهٔ نزدیك و دور به روند جلب منافع و مصالح آن کشور و دولت عربی در صحنه سیاست بین‌المللی کمك خواهد کرد.

ـ سیاست خارجی و داخلی آمریکا مثل هر کشور دیگری صرفنظر از قوانین و آرمانها و اندیشه‌های کلّی، در عمل و در شیوه‌های اجرا متأثر از چگونگی حاکمیت طبقات و جناحها و گروههای گوناگون بر جامعه آمریکاست. ده میلیون دلار از بودجه روزانه ایالات متحده، تحت تأثیر و فشار همین گروهها و جناحهای قدرت موجود در تشکیلات حکومتی آمریکا به اسرائیل اختصاص یافته است. بنابراین، دولتهای عربی به این می‌اندیشند که اگر بتوانند از قدرت مخالفین این قبیل کمکها استفاده کنند و از جمله مثلاً برای نقش و نیروی سیاهپوستان و امثال آنها بهای بیشتری قائل باشند، خواهند توانست بنحوی از انحا در سیاست خارجی و خاورمیانه‌ای و صهیونیستی آمریکا کم یا زیاد تأثیر بگذارند.

ـ فقط سیاهان نیستند. توده مردم آمریکا اعمّ از سفیدپوست و سیاهپوست، غالباً از طریق تظاهرات و شکایات و مصاحبه و اعتصاب و نظایر آن، مخالفت خودشان را با مالیاتی که از مردم اخذ می‌شود و در واقع تأمین کنندهٔ همان مبلغ روزانهٔ کمك ده میلیون دلاری به اسرائیل است، بارها و بارها اعلام کرده‌اند. مردم می‌گویند که از فشار این قبیل مالیاتها به ستوه می‌آیند.

ـ معلومات و اطلاعات سیاهپوستان نسبت به علوم اسلامی در چه حدّی است؟

ـ مسلماً در حدّ مطلوب نیست. ولی این را همه می‌دانند که سیاهان مسلمان عشق و علاقه وافری به تحصیل معارف اسلامی دارند. در آمریکا اساتید و محققان مسلمان اعم از ایرانی و غیرایرانی وجود دارند که در رشته‌های مختلف علوم و معارف اسلامی تدریس می‌کنند و حتی صاحبنظرند. از ایران هم گاهی شخصیتها و اساتید و محققین صاحبنظری به آمریکا می‌آیند. این اساتید، چه از حوزه و چه از دانشگاه، به هر حال می‌توانند در انتقال فرهنگ و علوم و معارف اسلامی نقش ارزنده‌ای داشته باشند.

ـ استاد مصباح یزدی، دکتر حدّاد عادل و اساتیدی از این قبیل می‌آیند و درمحافل علمی سخنرانی می‌کنند. سخنان آنان در باب حکمت و فلسفه اسلامی با استقبال فراوانی مواجه شده است.

... در خیابان «برادوی» و در بسیاری از خیابانهای نیویورك، سیاهانی دیده می‌شوند بالباس سپید بلندی بر تن همچون دشداشه‌های عربی و عرقچینی بر سر و انگشتری در دست و بساطی مشحون از عطریّات و عنبریّات(!)، کتابهای تبلیغی و

دینی، روغن‌ها و ادویهٔ مخصوص(!)...

در نزدیکیهای دفتر نمایندگی ایران به بساط یکی از همین دستفروشان سیاهپوست و مسلمان نزدیك می‌شوم. بساطش، مخلوط و معجونی است از همهٔ بساطهایی که در مکّه و پاکستان و هندوستان و خیابان ناصرخسرو ایران دیده می‌شود. مشغول تبلیغ مذهب و دیانت است. ترجمه انجیل و ترجمه قرآن را در کنار هم به فروش گذاشته است... اینجا و آنجا، قرآن به زبان عربی، قرآن به زبان انگلیسی، بوی عطر و روغن در حال درز کردن، بوی عود و عنبر در حال سوختن، قرص کمر و کمریّات، دواجات(!) برای تقویت قوهٔ باه، طلاجات و بدلی جات(!)، انگشترهای مخصوصِ کسب ثواب و دفع عذاب، کتاب آموزش الفبای عربی به آمریکایی‌ها، کتابی تحت عنوان اسامی بچه‌های مسلمان با تیتر «اسماءالاطفال» و ترجمهٔ «Names For Moslem Children». کتاب را برمی‌دارم و ورق می‌زنم...

ـ عالی است، نگاه کن مجتبی. اینجا را نگاه کن!

ـ «معاویه»؟!... یکی از اسامی پیشنهادی برای بچه‌های مسلمان و سیاهپوست آمریکایی!

ـ معاویه!... مبارکه!!

ـ خالُ المؤمنین بوده!!

ـ حتماً حرف «ی» را که بیاوری، «یزید» هم هست. نگاهی به حرف «ش» هم بینداز!!

گدایان حقوقدان!

ـ ... گدا از دست شهردار شکایت کرد! دادگاه حکم صادر کرد. «شهردار» نیویورک محکوم و «گدا»ی شاکی، حاکم شد!... ماجرا را شرح می‌دهم..... اما بیا فعلاً اینجا را نگاه کن....

.... «Please help me! I'm homeless! I became sick by ids!»..........

... نه، این عبارات، قسمتی از نطق غرّای مثلاً آقای جرج بوش در سازمان ملل نیست! فرازی از نطق مکتوب یك گدای آمریکایی است!... گشت و گذار در خیابانهای نیویورك، هم فال است و هم تماشا.

... در دفترچه یادداشت این طور نوشته‌ام: شنبه ۲۹ سپتامبر (۷ مهر، ۸ ربیع الاول)، نیویورك، خیابان ششم. همراه آقای «مصطفی» دانشجوی ایرانی در رشته دندانپزشکی، به گشت و گذار ادامه می‌دهیم.

.... درست در شلوغترین و مدرنترین بخش خیابان، در کنار فروشگاهی بزرگ، جوانکی زردروی و به قول خودمان زردمبو! روی موزائیکهای پیاده رو نشسته، به دیوار تکیه زده، پاهایش را دراز کرده و مقوای نسبتاً بزرگی را در برابر عابرین همچون کتیبه‌ای بر زمین نقش کرده است.

... «لطفاً به من عاجز کمك کنید! بیخانه‌ام، بیخانمانم، بیمارم، مبتلا به ایدز

شده ام!»... البته در نسخه اصلی، بعضی الفاظ مانند «من عاجز» وجود ندارد. ترجمهٔ آزاد است! روی بعضی از کتابها ندیده اید که می نویسند «ترجمه و اقتباس»؟!

ـ مخترع این سبك از گدایی یعنی گدایی کتبی تاکنون معلوم نشده است! معلوم نیست گداهای مشرق زمین و از جمله همین حوالی میدان توپخانه و خیابان ناصرخسرو تهران خودمان از گداهای غربی تقلید کرده اند یا برعکس بوده است؟! در هر حال بعید نیست همان طور که گدایی در غربزدگی داشته ایم، غربزدگی در گدایی هم داشته باشیم!

ـ اگر نمی نوشت مبتلا به ایدز هستم بهتر نبود؟ رهگذران به محض اینکه این جمله را می خوانند بسرعت قدمهایشان می افزایند و از خیر صدقه و ثواب می گذرند!

ـ گدای حقوقدان دیده ای تا حالا؟!

ـ به من برمی خورد دوست عزیز! من خودم رشته تحصیلی ام حقوق (قضایی) بوده است.

ـ حالا گوش کن!... شهردار نیویورك قاطعیت به خرج داد و قرار شد همه گداها و فقرا و به اصطلاح «هوم لس»ها را با یك طرح ضربتی از سطح شهر جمع آوری کنند. بگیر و ببند و تعقیب و گریز شروع شد. آنها را به یك مرکز امدادی تحت نظارت دولت منتقل می کردند.... ناگهان عملیات امدادرسانی(!) متوقف شد. کشف شد که یکی از گداهای مسکن گزیده در ساب وی (ساختمان زیرزمینی مترو) وکیل گرفته و به دادگستری آمریکا شکایت کرده است!!

ـ دادخواست داده بود؟

ـ خواهان: گدا... خوانده: شهردار نیویورك....

آدرس خواهان: متروی نیویورك در خیابان چهارم، راهرو سمت چپ، جنب باجه بلیط فروشی.... آدرس خوانده: شهرداری نیویورك....

ـ خواسته؟ ... لابد رفع تصرف عدوانی از ملك مذکور و جلوگیری از مزاحمت شهردار در کسب و کار....

ـ ولی باور نمی کنی که سرانجام دادگاه به نفع «گدا» حکم صادر کرد!

ـ با چه عنوان؟

ـ وکیل گدا(!) با استناد به اصول قانونی مربوط به آزادی بیان(!!) چنین استدلال

کرده بود که در قانون اساسی آمریکا کلیه شهروندان آمریکایی ـ علی الأطلاق ـ آزادند تا نظر و عقیده خودشان را برای دیگران بیان کنند. گدایی در ملأ عام، از این حیث و به این اعتبار، یکی از مصادیق بارز آزادی بیان است!! زیرا گدای آمریکایی هم آدم است و حق دارد که نظریات خودش را در انظار عمومی آزادانه بیان نماید.

موکل من، نظرش را بر کسی تحمیل نمی کند، بلکه در کمال آزادی اظهارنظر و ابراز عقیده کرده و آن را با مردم در میان می گذارد. مثلاً می گوید: کمك به من عاجز کار بسیار خوبی است! صدقه رفع بلاست! هر انسانی اخلاقاً موظف است به همنوع فقیر و گرسنه و بی‌مسکن و بیکار و بیمار جامعهٔ خودش کمك کند! من نظرم این است که بدبختم بیچاره‌ام و شما باید به من عاجز کمك نمایید!!... بسیار خوب، اظهار چنین نظریاتی و ابراز چنین عقیده‌ای در انظار عموم چه اشکالی دارد؟ ایشان سد معبر نمی کند، ملك کسی را به تصرف در نمی آورد، راه می‌رود یا در گوشه‌ای می ایستد و نظریاتش را با دیگران در میان می گذارد، ایشان هم در حوزه تخصصی خودش صاحبنظر است!! چرا جناب شهردار نیویورك، آزادی بیان و حق اظهارنظر را از شهروندان و صاحبنظران آمریکا از جمله موکل بنده، سلب می کند؟!!

ـ استدلال دادگاه چه بود؟

ـ دادگاه محکوم شد!! یعنی همین استدلال حقوقی و همین تفسیر قانونی را پذیرفت. براساس حکم صادره، شهردار دست از تعقیب برداشت و گدایی آزاد شد!!

ـ متأسفانه در اعلامیه حقوق بشر حق گدایی را از قلم انداخته‌اند! حق بود گدایی را هم با همین تفسیر برای همگان به رسمیت شناخته، اعلام می کردند که هر یك از انسانها تا جایی که به محدودهٔ آزادی گدایی دیگران لطمه وارد نشده است حق دارد آزادانه در هر جا که می خواهد گدایی کند!... زودتر می گفتی! من چند روز است که حضور گدای مقابل ساختمان سازمان ملل را نمی‌توانستم بپذیرم، حالا معما حل شد!... راستی ماجرای آن گدای آزاده(!) چه شد؟

ـ هیچ چی! حالا با حکم دادگاه گدایی می کند!... هیچ کس نمی‌تواند بگوید بالای چشمت ابرو داری یا آبرو!؟

ساختمانهای پنجاه، شصت، هفتاد طبقه را یکی پس از دیگری پشت سر می گذاریم. اتومبیلهای «لیموزین» از کنار ما با سرعت می گذرند. انگار دو اتومبیل

بزرگ رابه هم وصل کرده باشند. به واگن قطار می‌ماند، اما شیك و تماشایی است، معرکه است!

ـ این اتومبیلهای لیموزین را می بینی؟ در داخلش مبلمان دارد، کاباره دارد، اثاثیه دارد، میز و مبل پذیرایی دارد، تختخواب دارد، تلویزیون، ویدئو، یخچال، فریزر، دستشویی، دوش و خیلی امورات دیگر!...

ـ شیشه‌های پنجره اش آن قدر دودی است که ابداً داخلش دیده نمی شود...

ـ سیاستمدارها، سرمایه‌دارها و... گاهی هم اهل تفریح از این لیموزین ها استفاده می کنند... تا به اداره یا شرکت یا محل ملاقات برسند، خصوصاً اگر در ترافیك معطل شده باشند، نمی گذارند وقتشان تلف شود، همینجا در داخل اتومبیل و وسط خیابان دست به کار می شوند... کتاب می خوانند، فیلم می بینند، می خوابند، مهمانی می دهند، جلسه می گذارند، به قول ما گعده می کنند!...

... گدایی در نیویورك، پدیدهٔ بی‌سابقه و ناراحت کننده‌ای نیست! ولی ما از آمریکا توقع نداشتیم انگار!... آن هم از خیابانهای مدرن و شکوهمند نیویورك، با آن ساختمانها و فروشگاهها و پیشرفتهایی که هوش از سر آدمیزاد می‌رباید!...

.... قدم زدن را ادامه می‌دهیم. چند قدم آن طرفتر جوان دیگری را می بینم که ویولونی در دست دارد. هنر گدایی یا گدایی هنری؟!....

ـ نه، این گدا نیست، هنرمند است و در عین حال زرنگ هم هست.

ـ سلام، حالت چطوره؟ برنامه عمومی نداری؟

... مصطفی، دوست من، ویولون‌زن خیابان ششم را می شناسد. به من می گوید: ابتدا کارش را از پیاده‌رو همین خیابان شروع کرد. ویولون خوبی می‌زند. مردم به او پول می‌دادند. با تحمل سختیها و تنگناها پولها را جمع کرد و یکی از سالنهای هنری نیویورك را با همان پول برای مدت یکشب اجاره کرد! ویولون‌زنی اش در آن سالن با استقبال روبرو شد و کارش گرفت! بعد از آن، برنامه را تکرار کرد. تا اینکه برای خودش صاحب سرمایه‌ای شد، ولی بازهم در خیابان ششم، همان برنامه خیابانی سابقش را گاه و بیگاه اجرا می کند.

ـ ... در اینجا، حدود ۲۰ هزار گدا در خیابان می‌خوابند!

ـ پس بالاخره قدرت و قاطعیت شهردار به نتیجه‌ای نرسیده است!

ـ هوا که سرد می شود، گداهای خیابانی به کنجی، دخمه ای و گوشهٔ گرمی پناه می برند. بعضیها سعی می کنند در «ساب وی» که همان محل «مترو» باشد سنگر بگیرند. یك بار مأمورین شهرداری در فصل زمستان تلاش کردند که اشخاص ساکن خیابان(!) را به پناهگاه ببرند. یکی از آنها به پلیس شکایت کرد!

ـ مثل آن گدای دیگر که وکیل گرفت!.... این همه اطلاعات را از کجا داری؟ مگر با اینها ارتباطی چیزی داری دوست عزیز من؟!

ـ عصر ارتباطات است دیگر!.... می بینیم، می شنویم و گاهی هم در روزنامه ها و نشریات خودشان می خوانیم. طبق قانون اساسی احدی را نمی توان با زور به کاری وادار کرد. حتی گدای ساکن خیابان را! بنابراین در این مورد هم استناد به قانون «عدم توسل به زور»، کارساز شد. طبعاً آزادی گدا و گدایی هم از لوازم تحقق این قانون است! لازمهٔ آزادی انسان آمریکایی در انتخاب شغل و مسکن و نحوه زندگی این است که گدایی کردن و در خیابان ساکن شدنش هم آزاد باشد. اذن الشیء اذن فی لوازمه!!

....، به مصطفی تربت نژاد و مجتبی امیری، که هر دو از دانشجویان اهل فضل و فضیلت اند، در گشت و گذارها زحمت بسیار می دهم. اما به راستی خیابانها دیدنیتر از ساختمانهاست. سازمان ملل اینجاست. «یوئن»، سازمان دول است!!

مردی و سگی در آغوش یکدیگر!

..... گمان می کردم در خیابان خفتن اختصاص به هندوستان دارد!... تصویر نیویورك و بمبئی را بر پرده ذهن، منطبق شده می بینم..... سال ۶۲، ساعت ۱۲ شب، وارد بمبئی شده بودیم. باران، واقعاً سیل آسا از آسمان می بارید و از زمین می جوشید. چمدان در دست، همراه دکتر علیرضا شیرانی مدیر مؤسسهٔ اطلاعات در آن ایام، به طرف هتلی، مسافرخانه ای، جایی، حرکت می کردیم. از چپ و راست خیابان خلوت، مرتباً صدای سرفه می آمد! چشمهایم که به تاریکی عادت کرد، دیدم در دو سو، آدمهایی ردیف شده همچون اموات، روی زمین نمناك دراز کشیده اند! نزدیك بود پا روی آنها بگذاریم که دیدیم و کنار کشیدیم. غالباً مقوایی در زیر به جای تشك و مقوای دیگری به جای لحاف بر روی خودشان انداخته بودند. دکتر شیرانی، صحنه تکان دهنده ای را با دست نشان داد. مردی و سگی در آغوش هم خفته بودند تا گرم بمانند! گرمای بدن سگ

شاید برای آن مرد، حکم گرمای لحاف را داشت!..... دکتر شیرانی آن شب از شدت تأثر خوابش نبرد. فردا صبح، در کنار آسانسور فرسوده ای که به دیوارش کتیبه ای نصب شده بود و می گفت: «نوکرها حق سوار شدن به این آسانسور را ندارند!»، از مسؤول آن مسافرخانهٔ هتل نما(!) شنیدیم که: هر سحر، سپوران و رفته گران، آرام و عادی، تعدادی از آدمهای جنازه شده و جسد شده را از دو طرف خیابان جمع آوری می کنند و تحویل گورستان می دهند!....

.... دفتر را ورق می زنم... به روز سه شنبه ۲۵ سپتامبر برمی گردم. در گشت و گذار خیابانی همراه با مجتبی امیری.

... از زیر پلی رد می شویم که بخشی ازآن به تونل شبیه است. در اینجا، آجرهای دیوارهٔ داخلی پل، بشدت سیاه و دود گرفته و کثیف است. خرت و پرت ها و آشغالهای پراکنده ای که نشانی از زندگی و بویی از آدمیزاد را همراه دارد(!)، در این سو و آن سو دیده می شود.

ـ اینها چیه؟

ـ منزل مسکونی بعضی از گداها و فقرای نیویورك است!

ـ صاحبانش؟

ـ رفته اند سرکار!.... شب برمی گردند!

ـ که مسکونی است؟!

ـ گاهی هم شبها در اینجا به قول خودمان بساط می کنند!!

ـ پس، «زیر پل، منزلگه رندان بود»!!

ـ و... «هر که از پل بگذرد، خندان بود»!

ـ ... نگذرد!!

...... پا به خیابان می گذاریم. اینجا خیابان چهل و سوم است. ناگهان زنی سیاه در برابر ما سبز می شود! مجسمه و مصداق مجسمی از «الفقرموت الأحمر»! سر تا پا مستغرق بلکه مستهلك در بیماری و چرك و کثافت و به قول همولایتیهای ما غرق در لوش و لجن!..... زلف، پریشان و آشفته، درمحاصرهٔ مگسها(!) و هر دو پای، ایستاده و قد کشیده، در زیر لایه ای از خونابه های سیاه و زرد!...... باهر دو معنایی که از یك تلفظ برمی خیزد، به غایت کثیف و سوخته و چرکین. انگار کسی از خانه ای آتش گرفته نجات

افته اما دیر، آنگاه بلافاصله در باتلاقی فروافتاده اما باز هم رهایی یافته است!!
ـ لااقل اداره بهداشت، چرا مانع نمی شود؟ این بندهٔ خدا، کانون بزرگ ویروس و
ه قول همولایتی ها، کوتِ میکرب است!!
...... پنجشنبه ۲۷ سپتامبر، از بازدید ساختمانهای دوقلوی ۱۱۰ طبقه‌ای
رمی گردیم. مرکز تجارت جهانی، «World Trade Center». خیابان را تا لب
ودخانه «هادسون» پیاده طی می کنیم. درست در وسط خیابان، پلی در برابر ما دیده
ی شود. پل بن بست! ستون فقرات دایناسوری که نیمه شده باشد!.... بازهم خانه های
قوایی و کارتنی، زینت بخش پل است. این بار، برخلاف فرمایش شاعر، «روی پل
نزلگه رندان بود»! رندان محکوم در زندان فقر. فقر سپید یا سیاه....
...... وقتی پای ایدز نیز به میان بیاید و این ویروس هم به ویروس فقر و فساد در
جامعه آمریکایی افزوده شود، آن گدا را که می بینی این بیت را باید بخوانی:
«آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری	ایدز و قانقاریه و سفلیس و سودا داری»!!

دیدار با ۳۰۰ متخصص و استاد ایرانی

امشب ۲۸۰ نفر مهمان داریم. ۱۳۰ نفر از اساتید رشته اقتصاد در دانشگاههای آمریکا، بیش از ۸۰ نفر از تجار برجسته و حدود ۷۰ نفر از کسبه و تجار معمولی. همه هم، ایرانی. اما غالباً مقیم آمریکا و سازمان‌دهندهٔ انواع فعالیتهای گسترده و چشمگیر در دانشگاهها و مراکز اقتصاد، تجارت، مدیریت و تکنولوژی. آنان مدیریت مراکز صنعتی و تجاری و علمی مهمی را درآمریکا برعهده دارند، پروژه‌ها و طرحهای ارزنده ای را در زمینه‌های صنعتی و کشاورزی و نظایر آن اجرا می کنند و در عرصهٔ علم و فن و تکنولوژی، چهره‌های برجسته‌ای محسوب می شوند.

... صادق خرازی، همزهٔ وصل شده است و بانی خیر. محل گردهمایی و سخنرانی و صرف شام، هتل محل اقامت هیأت ایرانی است. متخصصین ایرانی و شخصیتهای برجستهٔ علمی و اقتصادی، آمده اند تا با چند تن از مسؤولان نظام جمهوری اسلامی دیدار و گفتگو داشته باشند.

دکتر ولایتی وزیر امور خارجه، دکتر کمال خرازی نماینده دائمی ایران در سازمان ملل، دکتر نوربخش وزیر اقتصاد و دارایی، دکتر عادلی رئیس کل بانك مرکزی. از مجلس شورای اسلامی هم دکتر مهدی‌زاده.

سالن محل تجمع مهمانها شلوغ است. استقبال، چشمگیر است. صادق خرازی

قرآن می‌خواند و بعد سخنانی با این مضمون را مطرح می‌کند.

ـ ... حمیت ملی هموطنان خارج از کشور می‌تواند در حد خودش یکی از سرمایه‌های ارزشمند در جهت بازسازی کشور باشد و هست. البته وقتی از بازسازی سخن گفته می‌شود، لزوماً و منحصراً بازسازی به معنای از بین بردن ویرانیهای ناشی از جنگ منظور نظر نیست. بازسازی علمی و اقتصادی و پژوهشی و اجتماعی کشور براساس آرمانها و اصولی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده و از مشترکات و مصوبات ملی ایران هم هست، امری است فراتر و گسترده‌تر از بازسازی و نوسازی مثلاً مناطق جنگی و آباد کردن ویرانه‌های به وجود آمده از جنگ تحمیلی... ما به ایرانیان مردم‌دوست و وطن‌دوست خارج از کشور که اندیشهٔ خدمت و فعالیت سازنده برای کشور خودشان را از سر بیرون نکرده‌اند و می‌بینیم که چگونه تلاش می‌کنند تا از تخصص و علم و فن آنان به کشور و مردم خودشان بهره‌ای برسد، به چشم سرمایه‌های ملی ایران نگاه می‌کنیم. حوادثی که در این دهسال رخ داد، نشان داد که جمهوری اسلامی ایران حقیقتاً مستقل‌ترین کشور و نظام در جهان امروز است و مقاومتهای مردم ایران در برابر رخدادهای دهسالهٔ انقلاب واقعاً اوراق زرین تاریخ این کشور کهنسال است. برنامه‌ای که امشب تدارک دیده شده، در واقع توضیح همین مطلب است و توجیه جامعه ایرانی خارج ازکشور نسبت به برنامه‌های دولت جناب آقای هاشمی...

نطق وزیر اقتصاد و رئیس بانك مرکزی

ـ آقای دکتر نوربخش، بفرمایید.

.... دکتر نوربخش، حداقل از سه امتیاز برخوردار است. تعهد و التزام و فعالیت دینی و انقلابی از سالهای بسیار دور تاکنون، تحصیلات آکادمیك در سطح بالا در دانشگاههای داخل و خارج و همین آمریکای مورد بحث، تجربه دهسالهٔ انقلاب در کابینه‌ها و دولتهای انقلابی بعد از پیروزی.

ـ ایشان خودش متخصص مسائل اقتصادی است و با اوضاع و احوال جهان امروز از جمله همین محیط و جامعهٔ آمریکا هم کاملاً آشناست.

... نظیر این نظریات را از حاضرین در جلسه، بسیار می‌شنوم. بنابراین، کاملاً طبیعی است که می‌بینم اساتید دانشگاهها و متخصصان برجستهٔ اقتصادی نسبت به

سخنان نوربخش حساسیت قابل ملاحظه‌ای نشان می دهند. اما طبعاً در اینجا اصل و اساس سخنان دکتر نوربخش مباحث و مسائل علمی و کلاسیك نیست. زیرا آنها که آمده اند، می خواهند از زبان مسؤول عالیرتبه ای که متخصص مسائل اقتصادی و علمی و متصدی تجربه اندوختهٔ عرصه های اجرایی نیز هست، در باب برنامه های دولت ایران سخنی کارشناسانه و گزارشی عالمانه بشنوند. می خواهند سیر سیاستها را بیشتر و بهتر بدانند. بنابراین، دکتر نوربخش از توسعه اقتصادی، امنیت شغلی، اشتغال، جذب سرمایه‌های اقتصادی برای سرمایه گذاری در جهت بازسازی صنعتی و کشاورزی کشور، وضعیت اقتصادی پس از جنگ و چشم‌انداز امیدبخش آن و به طور کلی از سیاستها و برنامه‌های دولت جمهوری اسلامی ایران سخن می گوید. در واقع، وزیر اقتصاد و دارایی ایران، وضعیت حال را بیشتر در ارتباط با آینده تشریح کرده خطوط اصلی حرکت دولت و ملت را باتوجه به دورنمایی که از اقتصاد کشور می توان در مقابل داشت، برای حاضرین در حد امکان ترسیم می کند.

... نطق نوربخش با استقبال چشمگیر حاضرین مواجه شد، دکتر نوربخش تاحد قابل ملاحظه‌ای توانست توضیح بدهد، توجیه بکند و راهی را که دولت جمهوری اسلامی ایران در حال پیمودن است با روشنگریهای متکی بر تعهد و تخصص و تجربهٔ خویش برای اقتصاددانان ایرانی روشن سازد.

ـ حداقل در اینجا ثابت شد که دکتر نوربخش اسم با مسمایی دارد!

ـ آقای دکتر عادلی، بفرمایید!

... رئیس کل بانك مرکزی ایران، می توان گفت که وضعیت حال را بیشتر در ارتباط باگذشته‌های البته نه چندان دور بررسی می کند. ازمنابع تأمین ارز برای برنامه‌های دولت جمهوری اسلامی سخن می گوید، سیاست کنترل تورم و چگونگی جمع آوری نقدینگی از طریق تزریق دلار را تشریح می کند، بیلان عرضه شده از سوی سازمان بانك جهانی در مورد وضعیت اقتصادی ایران از جمله موفقیتهای دولت جمهوری اسلامی در کنترل تورم و عدم بدهی خارجی و امثال آن را مورد بررسی و تأکید قرار می‌دهد.

... البته هیچ نطق ونوشته‌ای، الا ماخرج بالدلیل، خالی ازخالی بندیهای واگیردار نیست! ولی انصافاً حداقل فایده‌ای که بر این قبیل سخنرانیهاآن هم در این قبیل

جلسه‌ها مترتب است این است که اسناد و آمار و ارقام دیگری هم در کنار آنچه روزنامه‌ها و نشریات جنجال آفرین و خبرساز و مشتری‌پرور(!) در اروپا و آمریکا انتشار می‌دهند عرضه می‌شود، حرفهای پراکنده ای که از سوی افراد و منابع غیر معتبر گاه و بیگاه انتشار یافته است در ذیل گزارشهای مستقیم و مستدل و عرضه شده از سوی مسؤولین اقتصادی نظام جمهوری اسلامی مورد مقایسه قرار می‌گیرد و بالاخره پای سؤال و جواب هم به میان می‌آید... و آمد! در تمام مدتی که عموم حاضرین مشغول صرف شام بودند، دکتر نوربخش و دکتر عادلی به سخنان کسانی که در کنارشان می‌نشستند گوش داده و به سؤال پی در پی آنها پاسخ می‌دادند. ایستاده و نشسته پرسشها را پاسخ گفته، به قول بعضیها «هرازگاهی» یك بار قاشقی به بشقاب می‌رساندند!... سمبلی و علامتی از بهره‌مندیهای اقتصادی و رفاهی در وضعیت موجود کشور! و البته هنوز تا آنجا که به «نسخهٔ دکتر نوشته» شباهت پیدا کند: (یك قاشق صبح، یك قاشق ظهر، یك قاشق شب) خوشبختانه هنوز فاصله ای فراخور حال ما باقی هست و جای شکر هم دارد!

استقبال این همه استاد و متخصص و مدیر و تکنسین ایرانی از برنامه امشب نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که آنها نسبت به ثبات اوضاع داخلی ایران حتی در همین حال که اوضاع منطقه خلیج فارس بحرانی و بی‌ثبات به نظر می‌رسد، تا حد زیادی احساس اطمینان می‌کنند.

نطق غیررسمی دکتر ولایتی

ـ جناب آقای دکتر ولایتی، بفرمایید.

..... دکتر ولایتی امروز با بیش از پانزده وزیر و نخست وزیر و رئیس جمهور ملاقات و گفتگو داشته است. نفر اول، ادوارد شواردنادزه بود و نفرات آخر، اعضای شورای همکاری خلیج فارس. محل ملاقات اول، «Soviet Mission» و محل ملاقات دوم، «دفتر نمایندگی ایران».

دکتر ولایتی، خسته از فعالیت ده دوازده ساعتهٔ امروز (شنبه ۲۹ سپتامبر، ۷ مهر) و بدون آنکه قصد سخنرانی در این مجلس داشته باشد، ناگزیر اصرار حاضرین را می‌پذیرد و پشت تریبون قرار می‌گیرد. بیش از سیصد نفر در مجلس حضور دارند، جایی

برای نشستن نیست، عده زیادی در سالن هتل ایستاده اند. مأموران تنومند و قامت کشیده ای که به عنوان محافظ وزیر خارجه ایران ظاهراً از سوی سازمان ملل اعزام شده اند، حتی در اینجا هم ترك وظیفه نمی کنند. تقریباً از هر صنفی کسی در این گردهمایی ایرانی حضور دارد. از دانشجویان، دیپلماتها، مهندسین و اساتید دانشگاهها، تا پزشکان، تکنیسین ها و تجار.

ـ نگاه کن. دکتر احمد مهدوی دامغانی استاد دانشگاه هاروارد را می شناسی؟ ایشان هم حضور دارد. آنجا، روبرو. الآن به تریبون نگاه می کند. آماده است که سخنان وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران را، در نیویورك بشنود.

ـ بسم‌الله الرحمن الرحیم. ضمن عرض سلام خدمت حضرات و اساتید و هموطنان گرامی و تشکر از محبتی که دراین محفل دوستانه ابراز می کنند، باید بگویم که بنده به این مجلس نیامده ام که سخنرانی کنم. مثل هر روز دیگر، از صبح امروز تا این ساعت شب که در خدمت آقایان هستیم، به قدر کافی ملاقات و گفتگو داشته ایم و دیگر حال و مجالی برای سخنرانی نمانده است.

...... صحبت دکتر ولایتی با صمیمیت آغاز می شود. سخنرانیهای قبلی نسبتاً خشك، جدی و رسمی بود. به صادق می گویم: معلوم می شود که سخنرانی بدون قصد و برنامه، بهتر و دلنشین تر ازآب در می آید!

ـ به دوستانی که اصرار کردند عرض کردم در این مجلس اساتید و متخصصان اقتصاد و تجارت گرد آمده اند... ما هم که در عالم سیاستیم و بنابراین در تجارت و اقتصاد، ورودی نداریم..... در عالم سیاست حرف بی‌حساب و کتاب زیاد زده می شود(!) ولی در اینجا ـ در این مجلس ـ باید دقیق باشیم(!)... اینجا سر و کار همه با حساب و کتاب است(!) و ما هم در کار آنها سررشته ای نداریم(!)

خنده های ایرانی!

..... خنده های پی در پی حاضرین، حال و هوای تازه ای به مجلس می دهد. مجلس، از آن حالت به اصطلاح جلسه ای و رسمی قبلی اش بیرون می آید. تصور مدعوین این بود که بعد از استماع سه سخنرانی قبلی، حالا که نوبت وزیر امور خارجه است، لابد باید یك سخنرانی دیگر امابه مراتب رسمیتر و سیاسیتر را تحمل کنند!....

خوشبختانه امروز رؤسای جمهور و نخست وزیران و وزرای خارجه کشورهای جهان در جلسات متوالی صبح تا شب به قدر کافی دکتر ولایتی را خسته کرده اند! و شاید همین امر باعث شده است که حالا به جای رسمیت بیشتر، صمیمیت بیشتر، بنشیند. و این چیزی بود که جو جلسهٔ حاضر آن را می طلبید.

ـ .... بنده با اصرار دوستان پذیرفتم که چند کلمه‌ای سخنرانی داشته باشم.... البته قرار بود شامی که امشب به ما می‌دهند مجانی باشد(!) ولی معلوم می شود همچین هم مجانی نیست(!)

.... خندهٔ حضار بار دیگر شنیده می شود، آنها این بار با خنده معنی‌داری به طرف صادق خرازی روی می‌گردانند. یکی از مهمانان، از وسط جمعیت، خطاب به دکترولایتی می گوید: «برای ما هم مجانی نیست(!) شام امشب را عرض می کنم»!... باب خنده گشوده شده است و محافظان خارجی وزیر امور خارجه ایران با حیرت و حسرت به هر طرف نگاه می کنند که «مگر چه شده است و کاش ما هم می‌دانستیم که چه سخنانی رد و بدل می شود و چه شده است که وزیر امورخارجه جمهوری اسلامی ایران پس از آن همه جدیتها و رسمیتهایی که در دیدارها و ملاقاتهای مختلف از او دیده ایم اکنون در جمع هموطنان و آشنایان ولایتِ غربت چنین خاکی و درویش و صمیمی سخن می گوید». یکی از خبرنگاران خارجی در سازمان ملل به خبرنگار ایرانی گفته بود: بعضی از ما واقعاً خیال می‌کردیم مسؤولین و متصدیان امور دینی و سیاسی جمهوری اسلامی اصلاً نمی‌دانند خنده یعنی چه، شادی یعنی چه، مهربانی یعنی چه، زیبایی یعنی چه؟!! تصویری که از شما برای بعضی از مردم آمریکا و اروپا ترسیم شده بود این بود که: مسلمانان دو آتشهٔ ایران قومی هستند عجیب(!).... روز تقریباً یکسره در جنگ و جدال اند و شب تقریباً یکسره در نماز و دعا(!)..... مسلمانان ایران معتقدند که باید جوانان را فقط به منظور قربانی شدن برای «الله» پرورش داد و بس(!)...

...... دکتر ولایتی با همان لحن صمیمی و خودمانی، سخن گفتن را ادامه می دهد.....

ـ به هر حال، شام امشب ظاهراً برای هیچ کس مجانی نیست(!) آقای نوربخش و آقای عادلی هم بالاخره سخنرانی کردند.... آقای عادلی البته سنگ تمام گذاشتند، گوشهای مجانی پیدا کرده بودند(!).... میکروفون هم که یکطرفه است(!).... در بانک

بین‌المللی گوش شنوا نیافتند(!) آمدند به سراغ شما(!).....

تانکهای عراق بیشتر از تانکهای ناتو!

.... تا اینجا، همچنان سخنی از سوی سخنرانی و سخنی از سوی مهمانان حاضر در جلسه، رد و بدل می‌شود، از این به بعد، حرفهای دکتر ولایتی آهنگ جدیتری پیدا می‌کند. مستمعین کاملاً از خلسهٔ جلسه به در آمده‌اند و حرفها را با اشتیاق گوش می‌کنند...... وزیر امور خارجه ایران از رنجی که در طول سالهای جنگ تحمیلی بر مردم ایران رفت و نیز از بلایی که کشورهای غربی و عربی با تسلیح و تجهیز صدام در واقع بر سر خودشان آوردند و حالا در ماجرای اشغال کویت دارند تاوانش را پس می‌دهند، سخن گفت.....

ـ به هر جا، به هر بازار و به هر گوشه‌ای از دنیا می‌رفتیم که برای دفاع از کشور در برابر سلاحهای مدرن و پیشرفتهٔ عراق، اسلحه یا امکانات اندکی تهیه کنیم، بنحوی از انحا مزاحم و مانع می‌شدند.

یادم هست که مقداری سیم خاردار خریده بودیم و می‌خواستیم از یکی از کشورها عبور کنیم، جلو ما را گرفته بودند که سلاحهای جنگی را نمی‌توانید از خاك کشور ما عبور بدهید(!!) درحالی که محمولهٔ سیم خاردار یك محمولهٔ معمولی است و مصارف عادی و پیش پا افتاده دارد. اما در همان حال پیشرفته‌ترین سلاحهای جنگی و تهاجمی را به عراق می‌دادند و از این یا آن کشور هم به راحتی عبور می‌دادند..... تا آنجا که یك وقت متوجه شدند و دیدند تانکهای عراق از تانکهای ناتو در اروپا بیشتر است(!!)....

... حضار، از شنیدن این سخن دکتر ولایتی که «در سالهای جنگ عراق و ایران، حتی یك مقدار سیم خاردار را هم به راحتی اجازه ندادند که از خاك یك کشور ثالث عبور کند و به ایران برسد»، اظهار شگفتی کردند و از اینکه می‌شنوند که «تانکهای عراق از تانکهای ناتو در اروپا هم بیشتر شده» خنده‌شان می‌گیرد!

ـ بالاخره بعد از اقدامات دیپلماتیك منت گذاشتند و اعلام کردند که مقامات مربوطه اجازه فرمودند این سیمهای خاردار را از خاك کشور ما عبور بدهید!!

... پیداست که سخنان دکتر ولایتی برای حضار بسیار جالب توجه است....

ـ ما ۸ سال مقاومت کردیم، کویت ۸ ساعت هم مقاومت نکرد! فرزندان و جوانان

بسیجی ملت ایران در چنین وضعیتی و علیرغم محاصره‌های نظامی و اقتصادی، شجاعانه‌ترین حماسه‌های تاریخ بشر را به وجود آوردند. استقلال ایران و انقلاب ایران با چنین فداکاریهایی است که تأمین و تضمین شده است. امروز هم استقلال برای ما اصل است. ما از هرکس که به استقلال وآبادی ایران معتقد باشد استقبال می کنیم. شما سخنان حضرت امام رضوان الله علیه را ملاحظه کرده اید. ببینید ایشان در باب استقلال و اتکای به خود چقدر سفارش و اصرار کرده اند. البته سخنان امام در هر موردی واقعاً قابل تأمل و دقت است. در ارتباط با همین قضیه اشغال کویت، ایشان سالها قبل اخطار کردند و صراحتاً پیش‌بینی کردند که چه خواهد شد....

فرهنگ شما مغولها را عوض کرد!

... دکتر ولایتی از وطن‌دوستی ایرانیان و نقش آن در تاریخ و تمدن این کشور یاد می کند و.....

ـ ایرانیها درمقاطع مختلف ثابت کرده اند که واقعاً به وطنشان علاقه ودلبستگی دارند. همین وطن‌دوستی و علاقهٔ آنها به حفظ هویّت در طول تاریخ نقش و نیروی تعیین کننده ای برای کشور ما داشته است. یکی از وزرای مغولستان در دیدار با سفیر جمهوری اسلامی ایران جمله جالبی را بیان کرده بود. گفته بود اجداد ما در گذشته به کشور شما حمله کردند، وضع حکومتی و سیاسی و اقتصادی کشور شمارا عوض کردند ولی فرهنگ شمارا اساساً نتوانستند عوض کنند. شما مغول‌ها را عوض کردید!... ملاحظه می کنید که خود آنها امروز به قدرت و عظمت تاریخی فرهنگ و ملت ایران چگونه اعتراف می کنند؟ واقعیت این است که ما مغول ها را عوض کردیم ولی آنها ما را عوض نکردند. ما در نبرد نظامی به هر دلیل از آنها شکست خوردیم ولی در نبرد فرهنگی آنها را شکست دادیم. متأسفانه استقلال کشور ما از حدود سالهای ۱۸۰۶ به بعد تدریجاً از دست رفت و ما در قرن نوزدهم و بیستم شاهد تهاجمات گوناگون استعمارگران بودیم و سلسله ها و حکومتهای مختلف واقعاً نوعی از انحطاط و ابتذال را بر کشور ما تحمیل کردند. با این وجود امروز هیچ کس نمی تواند حتی در اروپا و آمریکا نقش عظیم ملت ایران را در تمدن بشری و جهانی نادیده بگیرد. انقلاب اسلامی و نهضت دینی این نقش را به مراتب فعالتر و پویاتر و مؤثرتر کرد و شاید آشکارتر شدن

همین واقعیت یکی از اهمّ دلایل و عوامل تحمیل جنگ و مسائلی نظیر آن بر ملت بزرگ ایران بود...

... من در چهره حاضرین با دقت می نگرم. به نظر می رسد که مفاد و مضمون این سخنرانی را با طبع و تمایل ذاتی خویش بیگانه نمی بینند..... دکتر ولایتی ادامه می دهد:

ـ الآن دوستان و همسفران می بینند که مقامات و مسؤولان سیاسی کشورهای مختلف برای ملاقات با وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران صف بسته اند، نوبت گرفته اند، همین یکی دو ساعت قبل وزرای عضو شورای همکاری خلیج فارس به دفتر نمایندگی ایران آمده بودند و با بنده ملاقات و گفتگو داشتند. این اقبال و استقبال با هر انگیزه ای باشد و آن را هر طور تفسیر کنیم، به هر حال واقعیت این است که از قدرت ملت و برکت انقلاب اسلامی ایران نشأت می گیرد. ملت ما ملتی است ریشه دار و با هویّت و با فرهنگ. ما نمایندگان منتخب همین مردم هستیم و شأنی جدای از اسلام و ملت و انقلاب ایران برای خودمان قائل نیستیم. شهدا و شجاعان مؤمنی که روی مین رفتند، قدرت ملت و اسلام را به جهان نشان دادند. البته غربی ها می گفتند که ما بچه ها را به زور روی مین می بریم! ولی خیلیها هم می دیدند یا می دانستند که این طور نیست. چه روی مین رفته ها و چه کسانی که به طرق دیگر شهید و جانباز و مفقودالاثر می شدند اهل عشق و ایمان و انتخاب بودند. خواهرزادهٔ خود من رفت شهید شد و جنازه اش هم پیدا نشد.

... دکتر ولایتی آنگاه به طور مستقیم خطاب به حضار که غالباً اساتید دانشگاهها و متخصصین امور اقتصادی در آمریکا هستند و حدود سیصد نفرند، می گوید:

ـ ما البته به شما آقایان و اساتید چیزی را تحمیل نمی کنیم و برای شما تعیین تکلیف نمی کنیم. ایران بحمدالله در اوج قدرت و عزّت است، البته مشکلاتی هم دارد. امّا اساسیترین خصیصهٔ انقلاب اسلامی ایران و وطن ما و شما امروز همین استقلال است. شما می دانید که قدرتهای خارجی در زمان رژیم سابق چقدر قدرت و امکان اعمال نفوذ داشتند. سفارتخانه هایشان به مسؤولان و مقامات کشور ما دستور می دادند، خودشان هم ـ چه خارجیها و چه داخلیها ـ در اقرارنامه هایشان این نکته را آورده اند. البته چون وابستگی بد است، در رژیم پهلوی هم گاهی آن را انکار می کردند، همان طور که بعدها وابستگی به رژیم منفور سابق هم مورد انکار قرار می گرفت. یعنی وابستگان به

رژیم سابق هم این امر را انکار کرده و به آن افتخار نمی کردند. باری، امروز ملت ایران به استقلال کشور و حکومت و انقلابش افتخار می کند و این دستاورد کمی نیست. البته ما مشکلات زیادی داریم ولی می توانیم انشاءالله از پس مشکلات برآییم، همان طور که در طول سالهای جنگ ملاحظه کردید. ایران واقعاً تنها بود و هیچ کدام از قدرتها و دولتهایی که امروز بر سر ماجرای اشغال کویت و تجاوز به خاك یك کشور این طور متحد و هماهنگ علیه اشغال و تجاوز فریاد می زنند و حرکت می کنند، آن روز از کشور ما که مظلومانه هدف حمله و تجاوز عراق قرار گرفته بود پشتیبانی نکردند. بلکه تا توانستند به متجاوز کمك کردند. ولی ملت ایران ازکشورش و شرفش جانانه دفاع کرد. جنگ مردم ما قهرمانانه تر از جنگ ویتنام بود. جنگ ویتنام وجنگ کره درواقع جنگ میان دو ابرقدرت بود. ولی جنگ ما تنها جنگی بود که در آن، همه با عراق بودند، همانها که امروز علیه او هستند.

... با آنکه سخنان دکتر ولایتی تأکید بر واقعیّات و تفسیر واقعیّات است، معذلك یادآوری و بیان تازهٔ وزیر خارجه ایران در این مورد، برای ایرانیان منصف و معتدل شنیدنی است. سرانجام سخنان دکتر ولایتی اینگونه پایان می پذیرد:

در هر حال، ممکن است کسی معتقد به اداره کشور براساس اسلام نباشد، ولی به آبادی و آزادی و استقلال ایران که باور دارد. این واقعیت را باور دارد که جوانهای ما باهوش و با استعدادند. ما در طول جنگ به زمین و زمان می زدیم که یك قطعه برای مثلاً «رادار»مان پیدا کنیم ولی به سادگی میسّر نمی شد. همین جوانان باهوش و با استعداد و معتقد و متخصّص حداکثر تلاش خود را به کار بردند تا دانش و تکنولوژی خود را در خدمت کشور و انقلاب قرار دهند و در موارد بسیاری هم موفق شدیم. انتظار مردم ایران این است که از توان و تخصص علمی و تجربی هموطنانشان صادقانه بهره ببرند. انشاءالله.

نطق کوتاه دکتر مهدوی دامغانی

ـ جناب آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی، بفرمایید!

... اساتید دانشگاهها و متخصصان امور اقتصادی، با آنکه غالباً در رشته‌های دیگری تدریس و فعالیت دارند، امّا دکتر مهدوی استاد درس فلسفه و تصوّف در

دانشگاه هاروارد را می شناسند.

ـ دکتر مهدوی دامغانی از خانواده ای است اهل علم و فضل و کمال. پدر و برادران ایشان نیز در شمار اساتید و محققین ارزندهٔ کشور عزیزمان، ایرانند. آثار و ترجمه ها و تألیفات آنان غالباً وزین و مفید و مورد استفادهٔ اساتید و محققان حوزه و دانشگاه است.

... دوست ارجمند، جناب صادق خرّازی، فکر می کنم یکایك اساتید و متخصصان حاضر در جلسه را می شناسد. در مورد آنها با من صحبت می کند و می بینم که آنان نیز به او احترام می گذارند...

... حالا دکتر مهدوی را در پشت تریبون می بینم، با سنّی در حدود ۶۶ سال و سر و صورتی تقریباً سپید. دکتر مهدوی ظاهراً از «بستن» به نیویورك آمده است و دیگران هم هر کدام از ایالتی و شهری و محلّه ای.

ـ بنده واقعاً از ابتکار و فعالیت نمایندگی ایران در نیویورك، در مورد تشکیل این گونه جلسات تشکر می کنم. از اجتماع و همدلی ایرانیان و هموطنان عزیز خوشحال هستم. از اینکه مسؤولین کشور، جناب دکتر کمال خرازی و هیأت جدید نمایندگی ایران در سازمان ملل رابرای این مسؤولیت انتخاب کردند، تشکر می کنم. این واقعاً ابتکار جدیدی است که می بینیم جمهوری اسلامی با جامعهٔ ایرانی در اینجا این طور ارتباطات مفید و مؤثری برقرار کرده. بنده به عنوان نماینده ایرانیان و هموطنان عزیز که در این جمع و جلسه تشریف دارند، ازکسانی که باعث و منشأ این ابتکارها و ارتباطها هستند سپاسگزاری می کنم. از سخنرانهای جلسه، آقایان دکتر نوربخش، دکتر عادلی، دکترولایتی و خرازی به خاطر صحبتهای محبت آمیز و روشنگرشان سپاسگزارم.

... دکتر مهدوی دامغانی از خانوادهٔ اهل قلم و ادب است، نکته سنج و ظریف گوی و موشکاف است. بنابراین اسامی سخنرانان را زیر چاقوی جرّاحی می برد و تشریح می کند(!)...

ـ امیدواریم آقای دکتر نوربخش با طرحها و نظریات اقتصادی شان به جامعه ایرانی «نور» ببخشند!... آقای دکتر عادلی در کشور عزیزمان «تعدیل» اقتصادی به وجود آورند!... آقای دکتر ولایتی هم با «ولایت»ی که بر سیاست خارجی کشور دارند استقلال و حقوق ملت ایران را که در طول سالها و قرنها از دست رفته بود استیفا

نمایند!... آقای صادق خرازی هم با «صداقت»شان همه ایرانیها را «صادقانه» دور هم جمع کنند! و البته آقای دکتر کمال خرازی هم با «کمالات»شان انشاءالله کشور ایران را در سازمان ملل سرافراز نمایند!

... بلند و محکم، کف‌زدن حضار شروع می شود! حاضرین در جلسه، از صحبت صمیمانه و درویشانهٔ دکتر مهدی دامغانی استاد برجسته دانشگاه هاروارد بشدت استقبال می کنند. در حین صحبت هم پس از بیان هر جمله، باخنده ای شادمانه و از دل برخاسته، دکتر مهدوی راهمراهی می کردند. کاملاً محسوس است که مهمان نوازی در غربت، آنها را مجذوب کرده است.

صادق خرازی به استقبال سخنان دکتر مهدوی می‌رود و با اشاره به اسامی سفرای ایران در دفتر نمایندگی سازمان ملل می گوید: «ما صادقانه و با کمال محبت، با رویی خوش و رفتاری ظریف، با مسائل سیاسی فرهنگی بسیاری در اینجا درگیر هستیم». یعنی اشاره می کند به اسامی صادق خرازی، دکتر کمال خرازی، غلامعلی خوشرو، دکتر جواد ظریف.

سخنرانیها که تمام می شود نوبت شام می‌رسد. هرکس باید از خودش پذیرایی کند. غذای امشب دستپخت یك آشپز ایرانی است که صاحب رستوران «عطا» در کوئینز یعنی در ۳،۲ کیلومتری منطقهٔ منهتن است.

جماعت ایرانی حاضر در جلسه، در این گوشه و آن گوشه جمع می شوند و چنان با یکدیگر به گفتگو سرگرم می شوند که انگار پس از ماهها و سالها تحمل درد فراق، به وطن خویش وارد شده اند و به یاران آشنا رسیده اند. انسان، زادهٔ وطن است. درختی که بذر و ریشه و ساقه و شاخه اش سالهای سال در آب و خاك دیگری قوام گرفته و رشد کرده است، اگر در غربت غرق در رفاه هم باشد، باز از احساس غریبی نمی تواند بگریزد.

کشتی نشستگانیم، ای باد شرطه برخیز　　　شاید که باز بینیم، دیدار آشنا را

این، زبان حال آنهاست. تعداد ایرانیانی که در آمریکا زندگی می کنند، به یك میلیون می‌رسد. از صادق خرازی شنیده ام.

... در کنار این میز و آن میز می نشینم. گاهی سلام و علیکی، «طیب الله، تقبل الله»ی، «خسته نباشید»ی، با دکتر ولایتی و دکتر نوربخش و دکتر عادلی و صادق

خرازی دارم. گاهی هم در کنار میز بعضی از دانشجویان یااساتید یا تجاری که برای بازگشت به ایران اظهار تمایل کرده اند می نشینم و با آنها همسخن می شوم. بعضی از آنها را دو سه شب قبل درمسجد نیویورك دیده ام. اصرار شدید دوستان موجب شده بود که بنده در مسجد، مرتکب سخنرانی شوم! بنابراین امشب بابرخی از حاضرین، مختصر آشنایی و رفاقتی موجود است!

ـ سخنرانیها چطور بود؟

ـ خیلی خوب بود، البته طولانی شد و کمی خسته کننده.

ـ صحبتهای دکتر نوربخش و دکتر عادلی....؟

ـ مفید بود، سیاستهای گذشته و حال و آیندهٔ دولت را تا حدی توضیح دادند، البته کافی و کامل نیست.

ـ دکتر ولایتی.....؟

ـ خوب بود، صمیمانه بود.

ـ دکتر عادلی هم به نکته جالبی اشاره کرد. بانك جهانی باتوجه به شاخصهای اقتصادی اعلام کرده که جمهوری اسلامی در کنترل تورم و عدم بدهی خارجی توفیق داشته است.

ـ به هر حال از مهمانی امشب خیلی خوشحال هستیم. انسان در کنار همولایتی اش که قرار می گیرد واقعاً شاد می شود، روح می گیرد، زنده می شود.

ـ خصوصاً اگر آن همولایتی روح دهنده و شاد کننده، دکتر ولایتی باشد. نورعلی نور می شود.

... به منظور احوالپرسی به سراغ دکتر نوربخش می‌روم. ارباب رجوع، بیش از سلامی و کلامی چند، به ما فرصت نمی‌دهند.

... پیش ازاین شاید دعوت کسی نتوانسته است با چنین پذیرش و استقبالی مواجه شود و از این حیث تلاش مستمر مسؤولان دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل که دوست ارجمند ـ صادق خرازی ـ یکی از آنهاست انصافاً شایستهٔ تحسین است.

هر کدام از این مدعوین که امشب در این محفل گرد آمده اند، در حوزه تدریس یا تجارتشان دارای نقش و نیروی قابل ملاحظه‌ای بوده و به قول خودمان کیا و بیایی دارند. هر دعوتی را نمی پذیرند و به هر شخص و شخصیتی روی نمی آورند. اما امشب ـ

الآن ـ بعضی از آنها چنان دکتر نوربخش را محاصره کرده به سؤال و جواب کشانده اند که انگار هم اکنون در همینجا می خواهند سرمایه گذاری کنند! وزیر اقتصاد و دارایی و رئیس کل بانك مرکزی ایران چنان گرفتار سؤال و جواب آنان شده اند که انگار در پای میز محاکمه ایستاده اند!

با استاد فرشچیان در باغ مینیاتور

ـ به طرف «نیوجرسی» حرکت کن.

ـ چراغ را مواظب باش... مواظب باش، قرمز، ترمز!

ـ الو... سلام استاد... ما هنوز در «منهتن» هستیم، الآن داریم به طرف نیوجرسی می‌آییم، از تلفن داخل اتومبیل داریم با حضرتعالی صحبت می‌کنیم.

... ساعت ده شب است به وقت نیویورک، ۹ مهر، اول اکتبر، صدای استاد فرشچیان را از تلفن اتومبیلی که متعلق به دفتر نمایندگی ایران است می‌شنوم. استاد بزرگ هنر مینیاتور، خالق آثار برجستهٔ هنری، مردی که با قلم جذاب و سحارش خشنترین نمادها و مظاهر طبیعت را می‌تواند در ظریفترین و لطیف‌ترین نمودها و نمونه‌های مصور بر روی تابلو به نمایش درآورد، امشب میزبان ماست.

ـ نیوجرسی از صنعتی‌ترین مناطق آمریکاست.

ـ باید از پلی که بر روی رودخانه بسته شده است بگذریم. منهتن در نیویورک، جزیره‌ای است به شکل ماهی. آب پیرامونش را فراگرفته است. به هر منطقه و شهر و ایالت دیگری که بخواهی بروی، آب در برابر تو است.

ـ پس باید امشب به آب بزنیم!

... غول عظیم ترافیك نیویورك از تکاپوی روزانه افتاده، خیابانها تقریباً خلوت

شده و جز شبروان سیاست و سرقت و سکس و یا علافانی مثل ما، کسان دیگری در خیابان/دیده نمی‌شوند!.... من به نیویورك نیامده‌ام که در گوشه‌ای بنشینم و سیاحت کنم، آمده‌ام تا همچون شعله‌های آتش اشتیاق و کنجکاوی و جستجوگری که در مغز و دلم زبانه می‌کشد به هر سوی که می‌توانم راهی بجویم و از هرجا و هرکس که می‌توانم درسی فراگیرم.

ـ اینجا نیوجرسی است. این هم خیابان محل زندگی استاد فرشچیان. اما مثل اینکه رد شده‌ایم.

... صادق خرازی در حین رانندگی مجدداً گوشی تلفن را برمی‌دارد، شماره منزل استاد را می‌گیرد و اعلام می‌کند که تا اندازه‌ای گم شده‌ایم!!... صدای آن سوی خط تلفن می‌گوید:

ـ الآن کجا هستید آقای خرازی؟ نشانی‌اش را به من بگویید... بسیار خوب، خیابان را دور بزنید، مستقیم حرکت کنید، با من در تماس باشید.

.... اتومبیل دور می‌زند. صادق، یك دست به فرمان دارد و یك دست به تلفن!... دنده‌های ماشین هم به تشخیص خودش عوض می‌شود!... دوستان عزیز، رفیع رسم و حاجی حسینی، مناظر دو طرف خیابان را دید می‌زنند. اما جز رژهٔ درختها و رقص گلها که در دو سوی خیابان حقیقتاً نشاط انگیز است، منظرهٔ دیگری نیست! و جای نگرانی نیست!

... در اینجا ساختمانها کاملاً معلوم است که مسکونی است. برخلاف نیویورك، امشب در این قسمت از نیوجرسی که ما تماشاگر آنیم، خانه‌ها غالباً ویلایی است، با مساحتی گسترده و با محیطی سرسبز.

ـ حالا کجا رسیدید؟

ـ الو... الآن به یك چهارراه رسیده‌ایم... رد شدیم از چهارراه... حالا یك ساختمان بزرگ...

ـ بیائید جلوتر... مستقیم...

ـ الآن در مقابل ما یك خانه ویلایی است با چراغی روشن در جلوی آن و درختی....

ـ تشریف بیاورید، همینجاست...

... اولین بار بود که به این ترتیب یعنی با کنترل از راه دور و با هدایت گام به گام از طرف میزبان، به مهمانی می‌رفتم! تا بیاییم و جای مناسبی برای پارك کردن پیدا کنیم، از پنجره اتومبیل، استاد فرشچیان را دیدیم که کریمانه به استقبال می‌آید.

... دیوارهای هال، با تابلوهای زیبای مینیاتوری زینت داده شده است. بسیاری از آنها نسخه اصلی است. تابلو «یونس»، تابلو «نفس، اژدرهاست»، تابلو «عصر عاشورا»... تابلوهای متعددی اکنون در برابر ماست... نقاشیها متأثر از قوه تخیل و قدرت آفرینندگی استاد و نیز متأثر از مضامین اشعار مولوی، حافظ، فردوسی، خیام و امثال آنهاست. بعضاً دارای اسم مخصوصی است و بعضاً با توضیحات استاد فرشچیان در ذهن ما نامگذاری می‌شود. اکثر تابلوها اصل است و برخی کپی هم دارد.

استاد با دنیایی سرشار ازمحبت و بزرگواری و تواضع، هموطنانش را پذیرایی می‌کند. از پنجره به بیرون که می‌نگری، تابلوهای طبیعت و هنرنماییهای نقاش آفرینش را می‌بینی. اما این استاد هنرمند ایرانی که نه «صورتگر نقاش چین» بلکه صورتگر نقاش ایرانزمین است، در اینجا در قلب نیوجرسی، طبیعتی دیگر و تابلوی دیگر و دنیایی دیگر آفریده است. چراغهای نورافکن بزرگ و پایه‌دار هم در اتاق دیده می‌شود. با روشن کردن نورافکن و تاباندن آن بر تابلوها، جلوهٔ مینیاتور دوچندان می‌شود. مرحوم دکتر شریعتی می‌گفت: انسان زندانی طبیعت مادی است. مذهب، دری است به بیرون زندان و عرفان، پنجره‌ای. اما هنر، کشاندن و آوردن بیرون به درون است، با قوهٔ قلم و تخیل. به عبارت دیگر هنرمند می‌تواند آنچه را می‌خواهد و نمی‌یابد، آنچه را از در یا پنجره می‌بیند، آنچه را در دسترس و در اختیار ندارد، در همان جایی که هست بیافریند، بازآفرینی کند، پدید آورد.

اکنون می‌بینم که تابلوهای زیبای فرشچیان، فرش هنر و عرفان ایران را در اینجا بر پهنهٔ طبیعت ـ در قاره‌ای و کشوری و شهری دیگر ـ چنان گسترده است که دل کَندن از تماشای آن ممکن نیست... استاد، مضمون الهام‌بخش یکی از تابلوها را توضیح می‌دهد.

ـ ملاحظه بفرمایید. این تابلو، تضاد درونی آدمی را نشان داده است. فرشته و دیو باهم گلاویز شده‌اند. نیمهٔ الهی و انسانی با نیمهٔ ابلیسی و شیطانی معارضه دارد.

... پیش می‌روم و در تابلو دقیق می‌شوم. استاد، چنان ظرافتی به سمبلها داده است

که بیننده دلش می‌خواهد بر ساتور دست ابلیس هم بوسه بزند!... ساتور در مینیاتور!!؟ آن هم به این ظرافت و لطافت؟... عین یك دستهٔ گل می‌ماند! البته ساتور که ساتور است، خشن است، ساتور نمی‌تواند علامت خشونت و خونریزی نباشد، اما در اینجا تسلیم نرمش و انعطاف هنر مینیاتور شده است. چه کسی می‌تواند این گونه نقش‌آفرینی کند؟ چنان که ساتور، هم ساتور باشد و هم نیلوفر؟! هم مفهوم و مضمون خشونتباری را که از واقعیت گرفته است القا کند و هم شکلی و حسی از لطافتِ گلگونهٔ مینیاتوری را انتقال دهد؟ در آمیختگی واقعیت و هنر؟

تابلو یك میلیون و ۴۰۰ هزار دلاری!

ـ جناب استاد فرشچیان!..... تابلو «عصر عاشورا»، اصلش در کجاست؟

ـ در «آستان قدس رضوی».

ـ آقا صادق!..... اصل تابلو را دیده‌ای؟

ـ دانشگاه هاروارد، تابلو را به مبلغی در حدود یك میلیون و چهارصد هزار دلار می‌خرید.

ـ ۱/۴۰۰/۰۰۰ دلار؟.... با این وجود....

ـ با این وجود، استاد فرشچیان، تابلو را به آستان قدس رضوی هدیه کردند.

ـ تابلوهای مینیاتوری استاد در آمریکا با مبالغ بسیار بالایی قیمت‌گذاری می‌شود. صد هزار دلار، پانصد هزار دلار، یك میلیون دلار و....

.... استاد فرشچیان که لحظاتی پیش به اتاقی دیگر رفته بود، با سینی چای در دست، به جمع ما بازمی‌گردد. یك نسخهٔ زیبا و چشمگیر و تاریخی از شاهنامهٔ فردوسی را در اختیار ما قرار می‌دهد تا مطالعه کنیم. دانشگاه هاروارد، آن را چاپ و تکثیر کرده است. در یکی از صفحات اولیهٔ آن این عبارات را می‌خوانیم:

«کتابخانه سلطان‌الاعظم و الخاقان الاعدل‌الاکرم، السلطان بن‌السلطان بن‌السلطان، ابوالمظفّرالسلطان شاه طهماسب‌الحسینی‌الصفوی بهادرخان، خلّدالله تعالی ملکه و سلطانه.

THE HOUGHTON SHAHNAMEH by Harvard university press»

ـ ۴۰ تا ۵۰ استاد به مدت ۲۷ سال در باب تنظیم این شاهنامه نفیس و هنری، کار

کرده اند. تابلوهای مینیاتوری و تصاویر زیبای این شاهنامه را در زمان شاه طهماسب صفوی به عثمانی داده اند! بعد، یك اروپایی آن تابلوها را خریده و به اروپا آورده است.

.... با استاد فرشچیان دربارهٔ رابطه هنر و عرفان و تطور تاریخی نقاشی مینیاتور گفتگو می کنیم. استاد از مکتب هرات سخن می گوید و از اساتید برجسته هنر مینیاتور در عصر صفوی و پس از آن یاد می کند.

ـ هنر مینیاتور تدریجاً تکامل و تعالی بیشتری پیدا کرده است. ما در این زمان، هم با تحول در فرم مواجه شده ایم و هم با تحول در مضمون و به اصطلاح درونمایهٔ فکری.

ـ استاد فرشچیان، خود از پرچمداران و ایجاد کنندگان این تحوّل بوده اند و هستند.

ـ در آمریکا و اروپا، خصوصاً در اینجا، این هنر ایرانی با استقبال فوق العاده ای مواجه شده است. هم هنرمندان و روشنفکران و اساتید بزرگ، هم عموم مردم و طبقات عادی و معمولی آنها در سطوح مختلف، از این نوع نقاشی استقبال کرده اند، برای آنها این نوع از هنر، جاذبه و تازگی خاصی دارد. این استقبال در واقع استقبال از ایران و فرهنگ و هنر و تمدن ایران است. کشور ما و تمدن عظیم اسلامی و ایرانی ما از همین طرق است که معرفی می شود. البته طرق و شیوه های متعدد و متنوعی وجود دارد، ولی هنر یکی از عرصه هایی است که همه را به خود فرامی خواند و به گنجینهٔ معارف مشرق زمین و جهان اسلام خصوصاً کشور عزیز ما ایران رهنمون می شود.

ـ استاد!.... ما به عنوان شاگرد و حداقل به عنوان بیننده وقتی آثار هنری اساتیدی امثال شما را با تابلوهای مینیاتوری گذشته مقایسه می کنیم، تکامل وتحولی را که اشاره شد تا اندازه ای حسّ می کنیم. چنین به نظر می رسد که برخی از بزرگان و پیش کسوتان این عرصه، هم ازحیث فرم و هم از حیث مضامین و مفاهیم یا واقعاً نمی توانسته اند قلم و فکر را از محیطها و محدوده های خاصی فراتر ببرند و یا خود را در مورد سنتهای هنری به دلائلی محتاط و محافظ می خواسته اند. شاید هم حق با آنها بوده است. شاید در نظر بعضی بزرگان و هنرآوران عرصه مینیاتور، این عرصه، خود مقتضیات و ظرفیتهای ویژه ای داشته و بیش از آن را تاب نمی آورده است.

ون گوگ و کوروساوا

ـ آکیرو کوروساوا، کارگردان و فیلمساز هنرمند ژاپنی، فیلمی ساخته است به نام

رؤیا. چند روز است که این فیلم در نیویورك به اصطلاح اکران شده و بر پردهٔ سینما به نمایش درآمده.

... دوست عزیز، «رفیع رسم»، رفته و فیلم را دیده و بارها تعریف کرده است: «مردی به نمایشگاه آثار ون گوگ نقاش مشهور هلندی می رود. تابلوهای او را می بیند و وارد عالم رؤیا می شود. در چنین عالمی، پا به درون یکی از منظره ها و تابلوهای ون گوگ می گذارد، منظرهٔ تابلو از هر سو گسترش می یابد و انگار عین واقعیت می شود. بینندهٔ رؤیایی بدین ترتیب خود را به عنوان جزئی از تابلو نقاشی تلقی می کند و سیر و سیاحتی به عالم هنر دارد». حالا امشب، گویا حکایت ما نیز همین است. نزدیك است که در اعماق تابلوها و تصویرهای استاد فرشچیان غرق شویم، به جهان پر از راز و رمز تابلوها سفر کنیم و خود به تابلوی دیگر تبدیل شویم... حلول در تصویر!

ـ خسته شدید. بفرمایید بنشینید، شله زرد آورده اند!...

ـ شله زرد؟!

... برمی گردیم که بنشینیم. به صادق می گویم: «شله زرد در نیوجرسی!... براین مژده گر جان فشانم رواست»!... مشغول می شویم. هیچ گاه «شله زرد» این طور به دهانم مزه نکرده بود!

... تابلو مینیاتوری استاد فرشچیان و اشاره ایشان به مولوی، شعری را و خاطره ای را در ذهن من زنده می کند...

ـ استاد!... این درگیری خیر و شر یا قوای الهی و ابلیسی در درون انسان، که شما تصویر مینیاتوری اش را انصافاً هنرمندانه عرضه کرده اید، مرا به یاد آن اشعار معروف مولوی می اندازد که ملهم از حدیث نبوی است:

در حدیث آمد که خلاق مجید / خلق عالم را سه گونه آفرید
یك گُرُه را جمله عقل و علم بود / او فرشته‌ست و نداند جز سجود
یك گروهِ دیگر از دانش تهی / همچو حیوان از علف در فربهی
او نداند غیر اصطبل و علف / از سعادت غافل است و از شرف

... ابیات اشعار مولانا را حاضرین کم و بیش با من زمزمه می کنند. بیت اصلی شعر را استاد، قرائت می کند...

ـ سومین هست آدمیزاد و بشر / از ملایك نیمی و نیمی ز خر!

خر کامل!

ـ حالا که شعر به اینجا رسید، برای تغییر ذائقه، خاطره را هم عرض کنم. سال ۵۵ در خدمت یکی از بزرگواران اهل علم، همراه با چند تن دیگر درسی از درسهای حوزوی را می‌خواندیم. به مناسبتی روایتی مطرح شد و پس از آن همین شعر را خواندیم. یکی از بزرگان حاضر در جلسه که هیچ یك از زندانیان را از شوخیها و مزاحها و دست انداختنهایش بی نصیب نگذاشته بود، پس از شنیدن این شعر مولوی که گفته است:

سومین هست آدمیزاد و بشر / از ملایك نیمی و نیمی ز خر

رو کرد به من و گفت: پس حضرتعالی قبول می فرمایید که الآن نصف وجود شما «خر» است!... نمی دانم چطور شد که بلافاصله جوابش یادم آمد. گفتم: درست است. ولی اگر در کنار حضرتعالی بنشینم، یك «خر کامل» می شویم!!

... استاد فرشچیان گله‌مندانه می گوید: «در بعضی از استانها مثل آذربایجان، برخی از تابلوهای مربوط به بنده را به عنوان نقش فرش مورد استفاده قرار داده اند، بدون اینکه اخلاقاً خود را موظف به اطلاع دادن و اجازه گرفتن بدانند. من از نظر خودم حرفی ندارم ولی از مسؤولین ذیربط می خواهم این قبیل کارها را براساس مقررات و ضوابطی مورد توجه قرار دهند و لااقل مقداری از این بابت از آنها دریافت کرده ترتیبی بدهند که در امور خیریه و عام المنفعه صرف شود». به ایشان قول می‌دهیم که موضوع را پیگیری کنیم. البته من نمی‌دانم این کار به کجا مربوط می شود؟ به وزارت فرهنگ و ارشاد؟ به وزارت فرش و فرهنگ؟! یا چنانکه سعدی فرموده است، به «فرّاش باد صبا، که فرشهای زرین و زمردین بگستراند»؟!

.... استاد فرشچیان، در دانشگاههای آمریکا تدریس و سخنرانی دارد، محققان و هنرمندان و پژوهشگرانی که در زمینه هنر اسلامی کند و کاو دارند با استاد به مشاوره و گفتگو می نشینند... از ایرانیان نیوجرسی سخن گفته می شود. فرشچیان با لهجه صمیمی اصفهانی اش می گوید: «در اینجا همه مذاهب و فرقه‌ها برای خودشان معبدی دارند. مسیحی ها، کلیمی ها، حتی بهایی ها... ولی متأسفانه جمع ما از مسجدی که مخصوص ایرانیان باشد محروم است. بنده با خیلی از آقایان صحبت کرده‌ام. چه پزشك و چه تاجر، چه استاد دانشگاه و چه مهندس، هر کدام هرکه و هرچه هستند،

صادقانه و مخلصانه مساعدت می‌کنند. پول می‌دهند، امکانات می‌دهند. انشاءالله دوستان کمك کنند که تسریع بشود. بچه‌های ایرانی در اینجا مواجه باخطرند. نه فقط ممکن است با عقیده و فرهنگ ایرانیان بلکه حتی با زبان ملی و مادری شان هم چه بسا بیگانه بشوند. باید مسجد و مدرسه و این قبیل مراکز مقدس در کار باشد تا بلکه یك بسم‌اللهی به گوش این بچه‌ها بخورد».

موسم می‌زدن و بوس و کنار!

ـ برادر عزیز، صادق خرازی، با اشتیاق تمام تلاش می‌کند که کتب و آثار حضرت امام را به اهلش برساند و می‌رساند.

ـ ... غزلیاتی که از حضرت امام خمینی رضوان‌الله علیه بر جای مانده است، حاوی مضامین عمیق عرفانی است.

ـ به قول آقای حمید سبزواری، شاعر گرانقدر انقلاب، حضرت امام را بنای سرودن و شعر گفتن نبوده است، اما همین غزلیاتی که گاهی سروده‌اند و به اصرار فرزندان و ارادتمندان ثبت کرده‌اند، نشان می‌دهد که اگر بنابراین می‌بود، امام رضوان‌الله علیه پشت حافظ شیرین سخن را به خاك می‌رساند!... درهر حال، غزلیات ایشان بیشتر همان سبك و سیاق حافظ را همراه دارد. از حیث محتوی و مضمون، تخیّل و تشبیه، معانی و مفاهیم، حقیقتاً الهام‌بخش است.

مژده‌ای مرغ چمن فصل بهارآمد باز — موسم می‌زدن و بوس و کنارآمد باز
وقت پژمردگی و غمزدگی آخر شد — روز آویختن از دامن یارآمد باز
مردگی‌ها و فرو ریختگی‌ها بشدند — زندگی‌ها به دوصد نقش ونگار آمد باز
زردی ازروی چمن بار فرا بست و برفت — گلبن از پرتو خورشید به بارآمد باز
ساقی ومیکده ومطرب ودست افشانی — به هوای خم گیسوی نگار آمد باز
گر گذشتیّ به در مدرسه با شیخ بگو — پی‌تعلیم تو آن لاله عذار آمد باز
دکّه زهد ببندید دراین فصل طرب — که به گوش دل ما نغمه تارآمد باز

صادق خرازی رو کرد به استاد فرشچیان که بگوید: «ایشان هم اهل آواز است»! اشاره کردم که آمادگی ندارم. توجهی نکرد و لو داد!

ـ ساز هم...

ـ نه. اهل ساز و آواز نیستم!!... همان دومی اش هم زورکی است...
ـ شکسته نفسی نکن پسرجان!
ـ هوای تهران خیلی پربار است، فاتحهٔ صدا و سیمای امثال بنده را مدتهاست که خوانده است صادق جان!

... درد دوری از وطن، حال و هوای نگارخانهٔ چین که خانهٔ استاد فرشچیان باشد و بالاخره گشت و گذار شبانه در باغ مینیاتور، مرا از پای در می آورد. زمین و زمان را از یاد می برم و بی آنکه گویی اختیاری داشته باشم، زخمه بر پردهٔ دل می زنم و... لحظاتی بعد، در آمریکا، نیوجرسی، خانهٔ استاد نقاش، به آهنگی غریبانه و غمگینانه، آن شکوهٔ همیشگی را که حدیث درد فراق است، آغاز می کنم...

کاروان «بنان»

ـ همه شب، نالم چون نی...
... که غمی... دارم، که غمی... دارم.
دل و جان، بردی اما....
نشدی ... یارم ... یارم.
با ما بودی... بی ما رفتی...
چو بوی گل به کجا رفتی،
تنها ماندم... تنها رفتی...
چو کاروان رود، فغانم اززمین، بر آسمان رود، دور از یارم... خون می بارم...
فتادم از پا، زناتوانی... اسیر عشقم، چنانکه دانی...
رهایی از غم، نمی توانم... تو چاره ای کن، که می توانی.
گرز دل برآرم آهی، آتش از دلم خیزد،
چون ستاره از مژگانم، اشک آتشین ریزد.
چو کاروان رود، فغانم اززمین، بر آسمان رود، دور از یارم... خون می بارم...
نه حبیبی تا با او، غم دل گویم. نه امیدی در خاطر، که ترا جویم.
ای شادی جان، سرو روان، کز بر ما رفتی...
از محفل ماچون دل ما، سوی کجا رفتی...

با ما بودی، بی ما رفتی... تنها ماندم، تنها رفتی.
... به کجایی غمگسار من، فغان زار من، بشنو، باز آی...
از صبا حکایتی ز روزگار من، بشنو، باز آی، باز آ...
... سوی رهی...
چون روشنی از، دیده ما رفتی...
با قافلهٔ باد صبا، رفتی...
با ما بودی، بی ما رفتی... تنها ماندم، تنها رفتی...

ـ این شعر را مرحوم «غلامحسین بنان» خوانده است. نام آن «کاروان» است.

ـ خداوند، «بنان» را رحمت کند. اوهم از استوانه‌هایی بود که کاخ هنر اصیل را استوار نگه داشت و نگذاشت موسیقی اسیر ابتذال شود.

ـ نام «صبا» و «رهی معیری» هم در این شعر ذکر شده است.

خم را بگشا به روی مستان!

ـ امام رضوان‌الله علیه، هنر حقیقی را در ایران احیا کرد.

ـ غزلیات امام خمینی و ترجیع‌بندی که با مطلع
خم را بگشا به روی مستان بیزا شو از هواپرستان
منتشر شده، علیرغم اینکه به لحاظ شکلی در حاشیهٔ کارهای ایشان قرار داشته، نشان‌دهندهٔ قدرت هنری امام در تصویرسازی و نقش‌آفرینی است. غزل هم تابلو است، مینیاتور است. تابلوهایی که استاد فرشچیان در ساخت و پرداخت آنها از مولوی و حافظ الهام گرفته‌اند، مؤید این معناست که تا چه حد می‌توان تصویر فراهم آمده از کلمات را به تصویر فراهم آمده از رنگها نزدیك یا تبدیل کرد. تبدیل و ترجمهٔ زبانی خاص به زبانی بین‌المللی. ترجمهٔ زبان «کلمه» به زبان «رنگ». به هر حال هنرمندان مایه امید و آرزوی ملت ایران بوده‌اند و هستند.

ـ خوشبختانه، جوانهایی که می‌شود گفت محصول دوران انقلاب‌اند والبته همه یا بعضاً شاگردان مکتب هنری جنابعالی هم بوده‌اند، مایه امیدواری آینده هستند. حسن محمدی، حسین صدری، حسین خسروجردی، حبیب صادقی، کاظم چلیپا، ناصر پلنگی و کسان دیگری هستند که می‌شناسیم و نمی‌شناسیم. اما می‌دانیم که با الهام از اساتید و

پیش کسوتان ارجمند عرصه هنر، در حال درخشیدن و درخشش گرفتن اند. نونهالانی بوده اند که اینك آهنگ تنومند شدن و شاخ و برگ به هر سوی گستردن و بر کوچه باغ انقلاب سایه افکندن را دارند و این، آهنگی خوش است.

ـ بله، بله، خیلیها را می شناسم. خداوند بر توفیقاتشان بیفزاید.

ـ ... یکی از شاگردان استاد که در دانشکده هنرهای زیبا تحصیل کرده است، می گوید: عشق و علاقه استاد به خدا و دیانت و نماز و معنویت، از سالهای بسیار دور همواره حقیقتاً الهام بخش و مایهٔ قوت قلب شاگردان ایشان بوده است. حبیب صادقی درمقام بیان مراتب دقت و اهتمام و قدرت عمل استاد فرشچیان برای من خاطره ای را نیز نقل کرده است... «هر کدام از ما برای ماهها و حتی بعضاً به مدت شاید یك سال، روی یك تابلو کار کرده بودیم. تابلوها را با خودمان به کلاس آوردیم. استاد فرشچیان کسی نبود که به مسامحه و مجامله برگزار کند و بگذرد. تابلو یکی از بچه‌ها را که دید، گفت: چی کشیدی؟... ـ سیمرغ... ـ این سیمرغ است پسرجان یا خروس لاری؟!!... و بعد، بلافاصله یك قلم موی درشت شماره ۱۲ را برداشت، در آب فرو برد، در داخل رنگ گواش غلتاند. تابلو را در حالت معکوس قرار داد، به گونه‌ای که روی تصویر به طرف شاگرد باشد. آنگاه با سرعت و دقت عجیبی شروع کرد به محو کردن تصویر قبلی و تبدیل آن به تصویر جدید. اما تصویر را چنان ترسیم می کرد که فی المثل کسی کلمات را به طور معکوس بر صفحه بنگارد، چنانکه خود، آن را معکوس ولی آنکس که در مقابل ایستاده است آنرا طبیعی ببیند و بخواند!... استاد فرشچیان، شاید بتوان گفت کار چند ماهه را در نیمساعت تمام کرد! و حاصل کار، سیمرغی بود زیبا و کامل و حیرت انگیز... برای ما آنچه حیرت انگیزتر می نمود معکوس کشیدن آن بود!... بچه ها به همکلاسی یی که سیمرغش خروس لاری از آب درآمده بود گفتند: اگر سیمرغ این است که استاد تصویر کرد، آنچه تو کشیدی یك مرغ بیش نبود، یك مرغ از سی مرغ!

استاد فرشچیان، با صفا و صمیمیتی دلنشین، ما را به اتاق دیگری راهنمایی می کند. چند پله را طی می کنیم و وارد اتاقی می شویم کوچکتر از جایی که بودیم. چهار دیوار اتاق پوشیده از تابلوهای گوناگون است. دو سه تابلو نقاشی، روی زمین، به دیوار تکیه داده شده. کار یکی از فرزندان استاد است. فرزند یا نوه. جزئیات به خاطرم نمانده است. اما تابلوها زیبا بود و به نظر می‌رسید که تصویربرداری قلم یك نقاش هنرمند

است از طبیعت.

ـ راجع به مجموعه آثار سؤال کردید. اخیراً کتابی در زیر چاپ است که تابلوهای بنده را عرضه می‌کند. «اسلاید»های بسیاری در اینجا موجود است که می‌توانید ملاحظه بفرمایید.

... چراغ اتاق را خاموش می‌کنیم، دستگاه پروژکتور را روشن می‌کنند. حالا تصویر «اسلاید» را بر دیوار مقابل، می‌توان دید. اسلاید پس از اسلاید و تصویر پس از تصویر. هرکدام، تابلوی زیبا و دیدنی. هر بار، تفسیری از طرف استاد و پرسشی از طرف ما.

ـ بسیاری از تابلوهای مینیاتوری سنتی را وقتی می‌بینیم با وجود کم‌نظیر آنها احساس می‌کنیم که مضامین محدود و مکرر است، قلم نقاش هم ظاهراً تحرّك و تلاطم و تنوعی بیش از همان مقدار که هست نشان نمی‌دهد. البته «امروز» به نظر ما چنین می‌آید، و گرنه هر هنری در عصر ظهور و رشد خویش قطعاً محصول یك نوع تحرّك و تلاطم و نوآوری بزرگ بوده است. تابلوهای مینیاتوری استاد بهزاد و استاد عباسی، مظاهری شگفت‌انگیز و افتخارآمیز از خلاقیت هنری و غنای روحی اساتید و هنرمندان بزرگ ایران در عصر صفوی است. هم اکنون برخی از این تابلوها زینت‌دهندهٔ موزه‌ها و نمایشگاهها و انستیتوهای جهانی است.

ـ من در تابلوهایی که می‌بینید، با وجود حفظ اصالت و اساس، سعی کرده‌ام این دو باب را که اشاره می‌کنید هرچه وسیعتر به روی این عرصه هنری بگشایم.

ـ استاد، صاحب سبك هستند. سبك ابداعی ایشان، جامع و شامل هر دو وجه ـ هر دو تحول ـ در شکل و مضمون ـ است.

تابلو رازآمیز عصر عاشورا

... استاد فرشچیان به مراتب بیش از متقدّمین در هنر مینیاتور، به شکل و مضمون هنری خویش صبغهٔ ابداع و تنوع بخشیده است. انواع و اقسام مضامین را در جلوه‌های فردی و اجتماعی و تاریخی‌اش به تصویر کشانده است. تابلو «عصر عاشورا» یکی از آنهاست. شاید در نگاه نخست، نتوان همهٔ حرف‌هایی را که چنین تابلویی برای گفتن دارد، شنیدو فهمید. امّا هرچه در آن دقیقتر شوی، با تاریخ مردم ایران ـ تاریخ عقیده و ایمان و ایثار و عرفان و هنر و فرهنگ و اندیشهٔ این مردم ـ همراهتر و همسفرتر خواهی

شد!

... «اسب» در این صحنهٔ شگفت انگیز تاریخ انسان، جلوه ای رازآمیز و ابهام انگیز دارد. هنر مینیاتور، از چشم و چهره او چنان معصومیت و مظلومیت تکان دهنده ای را روایت می کند که زبان از بیانش باز می ماند. می دانم که برای غیر انسان، ضمیر «آن» به‌کارمی برند. امّا درتابلو عصر عاشورا، ذوالجناح دارای چنان حیات وحیایی است که نمی توان او را «او» ندانست. چشم و چهرهٔ او انگار چشم و چهره انسان است. قلم استاد فرشچیان، چنان انعطاف و انحنا و چنان تموّج و تلاطمی را به قامت او بخشیده است که.... اسب است، اسبِ از میدان بی سوار برگشته است، امّا گویی آهوی رمیده از دام صیاد و پناه آورده به اهل حرم است، چنانکه در داستان معروف ضامن آهوان گفته اند.... شاید هر شکل و هر مضمونی را به راحتی نتوان بر پردهٔ مینیاتور ترسیم کرد، هر مضمونی اقتضایی دارد و هر قالبی، ظرفیتی، اما انگار قلم استاد فرشچیان در این عرصه، نتوانستن را نمی‌داند و نمی خواهد.

ـ تصاویری از مینیاتورهای معروف بهزاد و رضا عباسی و مینیاتوریستهای دیگر عصر تیموری و صفوی و اعصار قبل و بعد از آن را در کتاب «پروفسور ارنست کونل» دیده ام. این تابلوها و تصویرها هم اکنون در موزه ها و کتابخانه‌ها و انستیتوها در لیسبون، لنینگراد، پاریس، نیویورك، لندن، برلین و مراکز دیگر وجود دارد. «ارنست کونل» استاد دانشگاههای فرانسه و آلمان و اتریش بود و در زمینه هنر مینیاتور در کشورهای اسلامی شرقی و به طور کلی انواع و اقسام عرصه‌های هنری در تاریخ و تمدن اسلامی تحقیق، تألیف و تدریس داشته است.

برهنه‌پوشان نیویورك! و... ایدز!

ـ ساعت از نیمه شب گذشت. گویا یك و نیم بامداد است.... صادق خرازی، رفیع
سم، غلامعلی خوشرو و بندهٔ همراه، یکایك از استاد خداحافظی می کنیم.... حالا خانه
ستاد فرشچیان را ترك گفته، به طرف نیویورك حرکت کرده ایم....
ـ هنرمند، کمالِ ملك است، هنرمند، کمال‌الملك است. سعدی فرموده است:
نرمند قدر بیند و در صدر نشیند.
ـ هنر استاد فرشچیان با هنر استاد شجریان، علیرغم تفاوتهایی که هست،
شترکاتی دارد. هردو، هنر است. یکی کشور روح را باقوهٔ سامعه فتح می کند و دیگری
ا قوهٔ باصره. یکی از دروازه گوش حریم جانها را مسخر می کند و دیگری از دروازه
چشم. اما صدای خراسان و تصویر اصفهان در اینجا، به میزان الهام‌گیری شان از
ضامین دفتر خواجه و شیخ و مولانا می توانند در معرفی فرهنگ و هنر و معارف
کشورهای اسلامی مؤثر و موفق باشند. حافظ و سعدی و مولوی و امثال آنها،
ست پروردگان و تربیت شدگان حکمت و عرفان و فرهنگ اسلام و ایرانند. آنها تاریخ
ا فتح کرده اند و بر فراز اعصار و قرون حرکت می کنند. هیچ کس و هیچ قدرتی
توانست این فاتحان همیشه پیروز را از اریکه قدرت و اسب سلطنت به زیر آورد. زیرا
نان، اریکه و اسب را با هنر خویش به چنگ آورده بودند. هنر را نمی توان از هنرمند باز

ستاند، مگر به مرگ و به شیوه های مرگبار، اما با این هم نمی توان!

سرود مجلست اکنون فلك به رقص آرد　　　که شعر حافظ شیرین سخن ترانهٔ تو است

... اما کاش خواجه شمس الدین و مولانا جلال الدین، جلوه گریهای هنر مینیاتور را در عصر ما و در خانه استاد فرشچیان ـ آن هم در قلب قاره آمریکا یعنی سرزمین کفار مغربی! ـ مشاهده می کردند. شاید از سرود این مجلسْ به رقص در می آمدند. هم اکنون نیز وقتی شعر مولانا را بر پرده مینیاتور مجسم می یابم، رقص روحِ آن بزرگمردِ در آرامگاه دلهای پریشان خفته را گویی به رأی العین می بینم.

ـ این هم نیویورك!

ـ اِ... این چه منظرهِ ای است؟!

... ناگهان اتومبیل متوقف می شود. خیابان خلوت است اما پنج، شش نفر در وسط و دو طرف خیابان ایستاده اند. زنانی نیمه پوشیده و نیمه برهنه. زنانی شیء شده، کالاهایی حراج شده. آفریده هایی که خداوند، جلوه ای از زیباییهای آفرینشِ انسان ـ انسان «فی احسن تقویم» ـ را در وجود زنانهٔ آنان به ودیعه نهاده است، تا نظام زندگی بشر قوام و دوام یابد و آیهٔ شریفهٔ «لتسکنوا الیها» تحقق عینی پیدا کند، اکنون در این بازار شبانه، درست نیمی از پیکر خود را فقط با پاپوشی از استارلایتِ تمام نما در معرض عموم قرار داده اند. اگر استارلایت را نداشتند، پوشیده تر بودند. تعبیر ظریفی که در رواياتِ مربوط به «آخرالزمان» آمده است این است: «کاسیاتٌ عاریات»، یا «کاشفاتٌ عاریات.» اما امروز در غرب کسانی ظهور کرده اند که برای انسان حتی ساتر عورت را هم باور ندارند.

یکی از همین آدمکها، راه را بر اتومبیل می بندد، جلو ماشین می ایستد، دستش را روی کاپوت می گذارد و اجازه عبور نمی دهد. حالا دو سه اتومبیل دیگر هم به همین وضعیت مبتلا شده اند. شیشه اتومبیل را پایین می آوریم و...

ـ برو کنار!

.... یکی از بچه ها با عجله می گوید: شیشهٔ اتومبیل را بالا بیاورید. اینها علاوه بر فحشاء اهل دزدی هم هستند. چندی پیش با همین شیوه ها و بهانه ها کیف پول یکی از دانشجویان را در حالی که در داخل اتومبیل، پشت فرمان، بوده، می زنند.

ـ اینها تنها نیستند.

ـ بدبختهایی هستند که زیبایی چهره و رشادت قامتشان را در واقع به کسانی که قاچاقچی آدم و قاتل آدم‌اند، فروخته‌اند.

ـ نگاه کن. آنجا در زاویهٔ تاریك و روشن خیابان، در پشت نرده های آن تعمیرگاه، در این طرف و آن طرف چند نفر مرد دیده می‌شوند. مردها، چه سپیدپوست چه سیاهپوست، هم مراقب این زنها هستند، هم مباشر ارباب اند، هم لات و چاقوکش اند.

ـ اگر کیف پول راننده را این زنها بدزدند، سریعاً دست به دست می کنند و به دست همان مردهایی که خودشان را پنهان کرده اند می‌رسانند.

ـ شبکه‌های مواد مخدر هم با این شبکه ها مرتبط اند. بنابراین، زنها خودفروشی می کنند، درهای اتومبیل را باز کرده به داخل می آیند، با راننده به هر جا برود همراه می شوند، اما این ظاهر قضیه است. فحشا وسیله ای بیش نیست برای تجارت. تجارتِ «بردگی زن»، تجارت «توزیع هروئین»، تجارت «دزدی کیف». بعضی وقتها هم تجارت «سیاست و جاسوسی».

ـ پس اینجا سر پل خربگیری است!

ـ به عیاشی می برند، اما جیب می‌زنند.

ـ با کِیف می برند، بی کیف برمی گردانند!

ـ نه، برنمی گردانند!

ـ آن شعری که از مولوی خواندی، چی بود؟....

سومین هست آدمیزاد و بشر — از ملایك نیمی و نیمی زخر؟

اینها که امشب در اینجا دیده شدند، همان آدمیزادهای «نیمی زخر» بودند!

ـ تمام خرند!... خر تمام!!

ـ نه. به لحاظ خلقت زیبای خداوندی و به لحاظ فطرتی که او در درون هر انسانی قرار داده، «نیمی فرشته» بودند و «نیمی خر»!

ـ هیچ وجه تشابهی که نباشد، در برهنگی و عورت نمایی با حیوانات وجه اشتراك کامل داشتند.

... اتومبیل آماده حرکت است. راننده اضطراب دارد و پا بر پدال می کوبد. نزدیك است شتاب ماشین به تصادف و آدمکشی منجر شود که بالاخره طرف مقابل تسلیم می شود و می بیند که فرار، جدی است. کنار می‌رود. با سرعت حرکت می کنیم. هنوز

خیابان را طی نکرده ایم، که فرار کردن و پنهان شدن زنان هرزه گرد را در آینه اتومبیل می بینم.

ـ پلیس، پلیس! اتومبیل پلیس در آن حوالی است.

ـ مگر از پلیس هم باید بترسند؟!

ـ قوانین آمریکا که میراث گذشتگان و درگذشتگان است فحشا را ممنوع اعلام کرده است!

ـ در همه جا هست، پس چه ممنوعیتی؟!

ـ همین!... چون در همه جا، از لواط گرفته تا زنا و همجنس بازی، همه چیز به طریق مدرنش موجود است، بنابراین مقصودِ قانونگزارِ اولیه این بوده است که فحشای سنتی و علنی و بی پرنسیب و بی پرستیژ و بی اتیکت ـ به این صورت که ملاحظه فرمودید ـ باید ممنوع باشد!

ـ یعنی باز هم آدمهای بدبخت و بیچاره، خودفروشهای فقیر، روسپیهای بی هتل و بی تلویزیون و بی پایگاه گیر می افتند!

ـ البته بازیچهٔ شبکه های بزرگ اند.

ویتنامی دیگر، با «ایدز!»

ـ «... در جولای ۱۹۸۹ تعداد مرگ و میر ناشی از بیماری ایدز AIDS به بیش از ۵۸۰۰۰ نفر رسیده، که با رقم تلفات آمریکا در جنگ ویتنام مساوی شده است...»!!

.... این رقم، حاصل تحقیقات و مطالعات یك پزشك ایرانی درباره بیماری ایدز در آمریکاست....

.... حالا از خیابان برهنه پوشان، که ظاهراً از ترس پلیس پنهان شده اند، دور شده ایم. اما در خیابانهای فرعی دیگر هم هستند و تك و توك بر سر راه سبز می شوند. اینها زنانی هستند که فقط به پوشاندن نیمهٔ آسمانی وجود آدمی باور دارند و در نیمه زمینی صد در صد مثل حیوانات رفتار می کنند.

ـ ظاهری زیبا و قامتی تنومند دارند، اما موریانه «ایدز» در جسم و جان آنها لانه کرده است. به قول مدرس سَابقِ احکام کیفریِ دینی در تلویزیون ایران «پری پیکران»ی هستند که بعضاً حتماً در محاصرهٔ غول ایدز و طاعون مرگ و دیو

هرویین قرار دارند.

ـ حالا امشب واقعاً پلیس آنها را دستگیر می کند؟

ـ نه خیلی!... اولاً تعدادی از زنها فرار کردند و رفتند به پناهگاه، یعنی همان تعمیرگاه اتومبیل که دیدی. ثانیاً بعضی از اینها با بعضی از آنها دستشان روی هم است. ارتباطاتی هم دارند، ارتباط مالی و مالیاتی، ارتباط نقدی و جنسی! یعنی این بیچاره های خودفروش از این جهت هم استثمار می شوند و به بعضی از پلیس ها حق السکوت می دهند! گاهی نشریات و مراکز پژوهشی و جرمشناسی هم نظیر این مسائل را گزارش می کنند.

ـ شاید هم بعضی از آجانها، چشم دیدن رقیب و همکار را ندارند! چون موجب تداخل وظایف و تعدد مراکز می شود!

ـ چطور؟

ـ بالاخره در خیابانهای نیویورك، دو جور شحنه و شبگرد و شهرگرد، نمی تواند وجود داشته باشد.

ـ برهنه ای که در برابر ما به باجگیری ایستاده بود، درست مجسمه و مظهری بود از این عبارت مولا در باب دنیا، که: «فانما مثل الدنیا مثل الحیه، لین مسها، قاتل سمها». مار خوش خط و خالی که بدنش نرم و لطیف ولی زهرش کشنده است.

ـ و خطر «ایدز» پس از عیاشی هایی چنین، مثال و نمونه ای است برای این عبارت نهج البلاغه، که: «واذکروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات». توجه داشته باشید به زودگذر بودن و تمام شدن لذتها و پایدار ماندن آثار سوء وتبعات منفی آنها.

ـ هر چند ویروس اولیهٔ بیماری ایدز بنا به قول برخی از صاحبنظران ممکن است از یك قبیلهٔ بسیار بدوی آفریقایی نشأت گرفته باشد، اما به هر حال می توان گفت «ایدز» عذابی است که خداوند از طریق قوانین عالم طبیعت بر سر چنین اجتماعات و ارتباطاتی نازل می کند.... چنانکه، امروز در آمریکا می بینیم.

... مطالعات و تحقیقات دکتر جهانگیر خدادوست دربارهٔ بیماری ایدز در آمریکا، از جهات مختلف قابل توجه است. جوانانی که زبان علم و عمل و به عبارت دیگر زبان پژوهش و پزشکی را بیشتر و بهتر درمی یابند حقیقتاً لازم است که از حاصل این تحقیقات و مطالعات به وضوح و به طور کامل آگاه شوند. بله، در غرب، واقعاً آزادی

جنسی موجود است. اما واقعیات تلخ و فجایع تکان‌دهنده نیز وجود دارد... دکتر جهانگیر در شهر لوس‌آنجلس طبابت می‌کند. وی در پژوهشهای خود علاوه بر موضوعات ومطالعات علمی و تخصصی دربارهٔ اصل بیماری ایدز، کم وکیف رسوخ آن در میان ایرانیان رانیز مورد بررسی قرار داده است. خلاصه‌ای از حاصل تحقیقات ارزنده او چنین است:

«THE IMMUNE SYSTEM AND AIDS»

«AIDS IN IRANIANS»

... در جولای ۱۹۸۹ تعداد مرگ و میر ناشی از بیماری ایدز به بیش از ۵۸ هزار نفر رسیده که با رقم تلفات آمریکا در جنگ ویتنام مساوی شده است! متخصصان پیش بینی کرده اند که از تاریخ مذکور تا ۴ سال بعد از آن، رقم مورد بحث به بیش از ۲۰۰ هزار نفر می‌رسد. البته طبق محاسبات انجام شده، ارقام واقعی باید به مراتب بیش از اینها باشد. زیرا معمولاً بعضی می‌میرند و بعضی به پزشك مراجعه نمی‌کنند و نتیجتاً رقم واقعی قربانیان ایدز پنهان می‌ماند.

انقلاب جنسی و ۹ میلیون همجنس باز!

دکتر خدادوست که از سال ۱۹۷۰ به بعد، استاد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بوده و در سال ۱۹۸۱ مجدداً به آمریکا برگشته و در ایالت کالیفرنیا طبابت و تحقیق می‌کند، حاصل تحقیقات ارزندهٔ خود را به جامعه ایرانی مقیم آمریکا هدیه کرده است. او می نویسد: «ویروس ایدز از آفریقا و از طریق جزایر اقیانوس آرام به آمریکا رسیده و بسرعت انتشار یافته و آنگاه از طریق آمریکا در اروپای غربی و آمریکای جنوبی اشاعه پیدا کرده است. بیش از ۸۰٪ بیماران ازطریق تماس جنسی به این بیماری مبتلا شده اند... آزادی به اصطلاح فردی آمریکا طبق قانون اساسی تضمین شده و آزادی بیان و بالاخره آزادی نحوه زندگی، که این آزادی فردی ازنظر مسائل جنسی به حد بی بندوباری رسیده است، ازاین جمله است. در جامعه آمریکا لیبرالیسم فردی به حدی است که نتایج آن را می توان در انقلاب جنسی و شیوع فراوان همجنس بازی مشاهده نمود. در عین حال، تشکیلات و ارگانهایی که معمولاً خود را آزادی خواه می‌دانند، ازاین آزادی فردی که از نظر مسائل جنسی به حد بی‌بندوباری رسیده است دفاع و

حمایت می‌کنند. ازجمله می‌توان AMERICAN CIVIL LIBERTIES UNION (CLU) را نام برد. همچنین در اشاعه این انقلاب جنسی، وسایل ارتباط جمعی بخصوص تلویزیونها رل اساسی و بسیار مهمی داشته‌اند که متأسفانه به اشاعه بیماری کمك می‌کند».

این اظهارنظرها، نظریات یك پزشك ایرانی متخصص و محقق و پرسابقه در آمریکاست، نه نظریات کسی که صرفاً خواسته باشد از روی عقیدهٔ دینی و تعصب و پایبندی اعتقادی اظهارنظر کند. از اسم این پزشك محقق که بگذریم، هیچ انگیزه و علامتی در کتاب وی وجود ندارد که خلاف این سخن را روایت کند. کتاب، تخصصی و تحقیقی است و فقط براساس دریافتها و بازیافتهای علمی و متأثر از انگیزه‌های وجدانی و مسؤولیتهای انسانی نوشته شده است...

«مطالعات متعدد نشان داده است که ۳۷ درصد مردان آمریکایی زیر ۴۵ سال که خود را HETEROSEXUAL می‌دانند، حداقل بیش از یك بار تماس جنسی مقعدی داشته‌اند. همچنین ۲۵ درصدزنان و ۴۶ درصد مردان آمریکایی دارای روابط جنسی خارج از روابط جنسی زناشویی هستند (KINSEY)، ولی مطالعاتی که به وسیله مجلهٔ PLAYBOY و دیگران صورت گرفته، این آمار را به مراتب بیشتر نشان می‌دهد».

دکتر خدادوست می‌گوید: «آمارهای منتشر شده در آمریکا تعداد همجنس‌بازان مرد را بین ۵ تا ۹ میلیون تخمین زده‌اند و مطالعات اپیدمیولوژی نشان داده است که بیش از ۲۰ تا ۶۰ درصد آنها دارای تست مثبت ایدز می‌باشند».

ـ «اخطار!... در روابط جنسی مراقب باشید، ایدز، مرگ را ارمغان می‌آورد...»

... در نیویورك، اطلاعیه‌ها و نوشته‌هایی در این سو و آن سو به چشم می‌خورد. در اتوبوس، در خیابان، در مطب و در مراکز مختلف، بعضاً می‌توان این هشدارها را شنید و خواند.

روابط جنسی خارج از محدوده، میان مردان و زنان، مردان و مردان، زنان و زنان، به هر حال ویروس مرگ‌آور «ایدز» را شیوع می‌دهد. با وجود اینکه هشدار و کشتار ایدز، در بعضی از مواقع و مناطق، تا حدودی به کاهش روابط جنسی لجام گسیخته منجر

شده است، اما باز هم کمتر عبرت می گیرند. «ما اکثرالعبر و اقل الاعتبار». به عنوان مثال...

تظاهرات لزبین ها! (همجنس بازان)

.... روز سه شنبه سوم مهر، ۲۵ سپتامبر، می خواهیم از ساختمان سازمان ملل بیرون آمده و به دفتر نمایندگی ایران بازگردیم. دوستان به دکتر ولایتی اطلاع می دهند که ظاهراً تظاهرات است! فعلاً بهتر است تأمل کنیم. ملاقات و گفتگو با وزرای خارجهٔ پاکستان، تانزانیا، لهستان، بلژیك ومالزی، در هرحال به لحاظ وقت ونیرویی که صرف شده، خسته کننده است. تأمل می کنیم. لحظاتی بعد، دکتر ولایتی می گوید: مهم نیست. خوب، تظاهرات است. باشد. هرکس کار خودش را می کند. آنها تظاهرات می کنند، ماهم به دفتر نمایندگی ایران می‌رویم... بالاخره از ساختمان سازمان ملل بیرون می آییم...

ـ «لزبین»ها هستند!... همجنس بازان...!

.... لزبین Lesbian به همجنس بازان زن... و هموسکسوئل Homosexual به همجنس بازان مرد، اطلاق می شود. کتاب مربوط به بیماری «ایدز» را هم که نگاه می کنم، اصطلاحات همین طور است.

امسال همجنس بازان نیویورك، تنها گروهی هستند که علیه جمهوری اسلامی ایران تظاهرات به راه انداخته اند و «قانون ضدانسانی تحریم لواط و مساحقه» را محکوم می کنند! این جماعت، امسال، جایگزین تروریستهای کمونیست و منافق و سلطنت طلب شده اند! آبروی آنها ـ اگر ته مانده ای هم بود ـ بر باد رفت، حالا اینها به میدان آمده اند. تا ما به ساختمان دفتر نمایندگی برسیم، اپوزیسیون تقریباً ازهم پاشیده شده و چون وقت ناهار و استراحت و... و غیره شان فرارسیده، ناگزیر سنگر را تدریجاً ترك می کنند!... محافظین اعزامی از سازمان ملل نگرانند که مبادا سنگی، چوبی، چیزی پرتاب شود. درهای اتومبیل را باز می کنند و تقاضا می کنند که سریعاً پیاده رو را طی کرده وارد ساختمان شویم... از بالا، از شیشه پنجره در طبقه سی و چهارم مجدداً خیابان را نگاه می کنم. اینجا خیابان چهلم است که در حد فاصل خیابانهای سوم و لکزینتون ـ عمود بر آنها ـ قرار گرفته است..... هنوز تعدادی از همجنس بازان در

خیابان دیده می‌شوند. اما اکثریت رفته‌اند. رسالتشان انجام گرفته، قطعنامه قرائت شده، جمهوری اسلامی محکوم شده و حقوق بشر تأمین گردیده است!... بعضی از گفته‌ها و نوشته‌هایشان از این قبیل است: «قانون اعدام همجنس‌بازان در ایران، جنایت است»!.....

.... «نسبت به این فاجعه بزرگ ابراز انزجار می‌کنیم»! «همدردی و همبستگی خود را با محرومین از آزادی جنسی اعلام می‌داریم»!... و لابد «همجنس‌بازان جهان متحد شوید»:!.... یادداشت را تمام می‌کنم و با خود می‌اندیشم. راستی، کاروان تمدن غرب به کجا روان است؟ این همه افراط، به کجا خواهد انجامید؟.... سخن دکتر ولایتی مرا به خود می‌آورد: «گمان می‌کنم این تظاهرات، برایت سوژه خوبی باشد که بنویسی و بپرورانی»!... با خندهٔ متقابل، تأیید می‌کنم!

... دکتر خدادوست، می‌گوید: «گروهی ازکسانی که ارتباطات جنسی آزاد و بی‌رویه دارند، با وجود اطلاع از تست مثبت ایدز در مورد خود، به عمل جنسی ادامه داده و حتی در پیدا کردن پارتنرهای متعدد می‌کوشند. نمونه این واقعیت را می‌توان در پروندهٔ «Dogas» و بامطالعهٔ کتاب «The Patient Zero»، ملاحظه کرد. داگاس اولین کسی بود که ویروس ایدز را با خود به آمریکا آورد. او مهماندار شرکت هواپیمایی ایر کانادا بود که با عده بیشماری از همجنس‌بازان رابطه داشت. او حتی بعد از گفتگو با کارآگاهان مرکز کنترل بیماریهای عفونی به روابط جنسی آزاد خود ادامه داده، در تجمعی که در لانگ آی‌لند نیویورك وجود داشت شرکت کرد و بیش از ده نفر آنها را به بیماری ایدز مبتلا نمود. مبتلایان فوت کرده‌اند و فقط یك بیمار باقی مانده است».

...«آمار، تعداد هموسکسوئل‌های مرد را در آمریکا بین ۵ تا ۹ میلیون گزارش کرده، اما کتاب جدیدی که به وسیلهٔ «Master & Johnson» در ۱۹۸۸ منتشر شده آمار کاملاً متفاوتی را نشان می‌دهد. براساس آمار این کتاب، بیش از ۹ میلیون آمریکایی دارای تست مثبت ایدز هستند و منبع اصلی آن را ارتباطهای متعدد همجنس‌بازان تشکیل می‌دهد. یکی از منابع شیوع ایدز، حمامهایی است که در سانفرانسیسکو و لوس آنجلس دارند. در آنجا همجنس‌بازانی که هیچگاه همدیگر را نمی‌شناسند، به طور دسته‌جمعی به تماس جنسی اشتغال دارند. به همین دلیل ۶۰تا۷۰ درصد هموسکسوئل‌های سانفرانسیسکو دارای تست مثبت ایدز بوده‌اند... با وجود

آنکه بر اثر شیوع ایدز، انقلاب جنسی در دهه ۸۰ فروکش کرد، معذلك متأسفانه همجنس‌بازی نه تنها کاسته نشد بلکه افزایش پیدا کرده است».

ناتورالیست ها؛ برهنگی کامل!

... برهنگی، بیماری بزرگ قرن است. در این مورد کتاب «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» نوشتهٔ دکتر حداد عادل، کتاب ارزنده‌ای است. هرچند بیماری برهنگی، از نظر ما بیماری فرهنگی و برهنگی فرهنگی (برهنه از فرهنگ بودن) است و البته اگر فرهنگ متعالی دینی را در نظر آوریم حقیقت همین است، اما برخی از برهنگان غرب تلاش کرده اند تا به حسب ظاهر برای برهنگی خویش فلسفه و فرهنگ هم فراهم آورند. «ناتورالیست»ها یا «نچرالیست»ها ازاین قبیل اند. چند سال قبل در لاههٔ هلند با آنها مواجه شدم..... در حالی که خریداران فروشگاههای دایر در کنار اقیانوس در روزهای تعطیل، و نیز انبوه مسافران و قایق‌رانان و تماشاگران دریا، رهگذران وعابران همیشهٔ حوالیِ آن ساحل اند، ناتورالیست ها (طبیعت گرایان) به طور دسته‌جمعی و خانوادگی، همراه با فرزندان دختر و پسرشان به آفتاب گیری و غذاخوری و والیبال سرگرم‌اند. برهنهٔ صددرصد و کاملاً مادرزاد. بی‌خیال و بدون کمترین توجه و احساس.

ـ اینها طبیعت گرایانند. فلسفه و فکر و مذهبشان این است که انسانها همان طور که در طبیعت برهنه می‌زیسته‌اند، همان طور که دوران جنین را در رحم مادر می گذرانده اند، باید همان طور هم زندگی کنند.

ـ طبیعت، ناخن و مو را هم آزاد گذاشته است. پس چرا اینان به اسم بهداشت، مو و ناخن را کوتاه کرده اند؟!... اگر این صددرصد برهنگان که به این روز افتاده اند، طبیعیها و طبیعت گراهای غربند، پس غیر طبیعیهاشان دیگر چه اعجوبه‌هایی هستند؟ پس هموسکسوئل‌هاشان، لزبین‌هاشان، که در همین هلند همیشه تظاهرات می کنند و از راههای طبیعی هم ارضا نمی شوند، دیگر چه تحفه‌هایی می توانند باشند؟!

لذّتهای چندش آور!

... چهارشنبه شب، هیجدهم مهر برابر با دهم اکتبر در خیابان برادوی و خیابانهای

اطراف آن قدم می زنیم. مغازه هایی و مکانهایی گاه و بیگاه دیده می شود که به امور جنسی اختصاص دارد.

ـ آن تابلو ظاهراً مربوط به همان جایی است که تلویزیونشان هم گاهی درباره آنها گزارش می دهد. کسانی در آنجا شلاق به دست ایستاده اند و قبل از عمل جنسی یا در حین آن، یکدیگر را شلاق می زنند تا تمایل پیدا کنند و تحریك شوند!

ـ این فروشگاهها هم «سکس شاپ» است. کسانی که بر اثر افراط، از طبیعت دور شده اند، در اینجا به سراغ آلات و ابزارهای مصنوعی می روند و می خرند. به طور کلی، ارتباط جنسی غیرطبیعی، خشن و دردناك، طرفداران زیادی پیدا کرده است.

دکتر جهانگیر خدادوست، که دوره تخصص در بیماریهای داخلی و دستگاه گوارش را از جولای ۱۹۶۳ به مدت ۶ سال در نیویورك گذرانده می گوید: «انتقال ویروس از طریق تماس جنسی دو مرد (Homosexual) در ایالات متحده که شیوع نسبی فراوانی دارد، مهمترین عامل انتشار و ایجاد بیماری ایدز در این کشور می باشد، بالنتیجه همجنس بازی بالاترین رقم عفونت ایدز را در آمریکا تشکیل می دهد. در قرن بیستم، مطالعه اولیه ای که در مورد روابط زن و مرد در آمریکا منتشر شد مطالعه کلاسیك «آلفرد کینزی» Alfred Kinsey بود که از ۱۹۳۸ با مطالعات و تحقیقات عمیق خود در میان بیش از ۱۱۲۰۰ زن و مرد آمریکایی آغاز شد و تا سال ۱۹۴۹ به طول انجامید. حاصل این مطالعات در دهه ۱۹۵۰ منتشر شد و امروزه کتاب کلاسیك بررسی روابط جنسی را در آمریکا تشکیل می دهد. کینزی در مطالعات کلاسیك خود نشان داد که بیش از ۵۰ درصد از زن و مرد روابط جنسی دهانی دارند. همچنین گرچه در تحقیقات کینزی، در مورد همجنس بازی مطالعهٔ کافی نشده بود ولی ۸ درصد کسانی که به وسیله او مورد تحقیق قرار گرفته بودند اذعان کردند که تنها طریق تماس جنسی آنها همجنس بازی است».

این پزشك متخصص می گوید: دهه ۱۹۶۰ دهه جنگ ویتنام و دهه مبارزات سیاهپوستان آمریکا برای کسب حقوق مساوی و دهه انقلاب جنسی خوانده می شود. انقلاب جنسی در اواخر دهه ۷۰ به اوج خود رسید. در این دوره مطالعات متعددی در باب روابط جنسی زن و مرد، مرد و مرد، زن و زن در آمریکا منتشر شد. تحقیقات وسیع «Morton Hunt» و نیز مطالعات «Play Boy»و همچنین مطالعات عمیق

«Blumstein & Showrts» شیوع نسبتاً فراوان همجنس‌بازی و روابط جنسی کاملاً آشفته (Promiscuous) در ایالات متحده آمریکا را نشان داد، که افزایش آمیزش جنسیِ آلت تناسلی ـ دهانی ونیز تماس جنسیِ دهانی ـ مقعدی و مصرف اشیای مصنوعی مختلف برای ارضاء جنسی همجنس‌بازان، از این جمله است».

... آنچه می‌شنویم و می‌خوانیم، چندش‌آور و مشمئز کننده است. اما خوب است بشنویم و بخوانیم، تا معلومتر شود که بهشت موعود و هوس‌انگیز و دل‌ربای غرب، چندان بهشت بهشت هم نیست! غول صنعت و تکنولوژی، عفونت‌هایی چنین نیز در درون دارد. شاید باور نکنیم. اما مطالعات پزشکان و محققان چنین می‌گوید: «یکی از متدهایی که باعث افزایش بیماری ایدز در آمریکا شده، Fisting است. یعنی دخول مشت تا قسمتی از مچ دست در مقعد مفعول، که باعث تحریك شدید جنسی در هر دو طرف می‌شود... تعداد زیادی از این قبیل افراد مبتلا به «سارکوم کاپوزی» می‌شوند و این ابتلا با سرعت بیشتری باعث مرگ آنان می‌گردد.»

ایدز، اعتیاد و آمار!

آزادی بی‌حد و حصر جنسی در آمریکا موجب شده است که تعداد زیادی از زنان و مردان، دیگر با ارتباط جنسی طبیعی از آن قبیل که با قوانین آفرینش الهی سازگار است، آتش شهوت را نتوانند اطفا کنند. بنابراین اولاً حالت طبیعی را رها کرده به حالات و شیوه های غیرطبیعی روی می‌آورند، ثانیاً پدیدهٔ سکس و خشونت و به عبارت دیگر سکس و سادیسم را رواج می‌دهند....

براساس گزارش سازمان بهداشت جهانی که در تاریخ ۸۹/۱/۲۵ و ۸۸/۱۲/۳۱ و ۸۸/۹/۳۰ منتشر شده، تعداد شناخته شدهٔ بیماران ایدز در آمریکای سال ۱۹۸۷، ۲۲۰۵۱ نفر و تعداد کل مبتلایان شناخته شده در همان تاریخ ۸۴۵۰۳ نفر بوده است. در همان سال ۸۷، برزیل و کانادا و هندوراس و هائیتی و دومینیکن در قاره آمریکا به ترتیب از حیث تعداد دارای مقامهای بعدی بوده اند! در جدول مذکور، بولیوی و آکوادور با رقمهای ۱۶ و ۴۵ در آخر صف قرار گرفته اند!

... در مورد قارهٔ اروپا، همان منبع، در گزارش ۸۸/۱۲/۳۱ و ۸۸/۹/۳۰ می‌گوید: فرانسه و ایتالیا و آلمان و اسپانیا و یونایتد کینگ‌دام و هلند و رومانی ازحیث

ارقام، به ترتیب مقامات اول و دوم و سوم تا هفتم را در سال ۱۹۸۸ به دست آورده اند. ۵۶۵۵ نفر در فرانسه، ۳۰۰۸ نفر در ایتالیا، ۲۷۷۹ نفر در آلمان و ۲۱۶۵ نفر در اسپانیا فقط مبتلایان و تست شدگان شناخته شده هستند. جالب این است که وضع بلغارستان و آلبانی در جدول موردنظر چنین ترسیم شده است. بلغارستان: تعداد بیمار «صفر» و تعداد کل «۳»، آلبانی: تعداد بیمار و تعداد کل، هر دو، «صفر».

درمورد قارهٔ آفریقا در سال ۱۹۸۸، ارقام جدول این گونه است: اوگاندا ۵۵۰۸ نفر، تانزانیا ۳۰۵۵ نفر، مالاوی ۲۵۸۶ نفر، زامبیا ۱۲۹۶ نفر، کنگو ۱۲۵۰ نفر، تونس ۲۱ نفر، الجزایر ۱۳ نفر، مصر یك نفر. تاریخ گزارشها به ماههای مختلف در سالهای ۸۷ و ۸۸ برمی گردد.

گزارش سازمان بهداشت جهانی به خاورمیانه و خاور نزدیك که می‌رسد، غالب ارقام را «صفر» نشان می‌دهد. تعداد بیماران سال ۱۹۸۷ در افغانستان، بحرین، ایران، عراق، اردن و لبنان، «صفر» است. تعداد بیماران سال ۱۹۸۷ در پاکستان، عمان و قطر به ترتیب ۶،۵،۶و۶ می باشد. البته تعداد کل افراد یعنی اعم از افراد بیمار شده و غیر بیمار در افغانستان و بحرین و ایران و عراق همچنان «صفر» است ولی درمورد اردن و لبنان و پاکستان و عمان و قطر به ترتیب، ۳،۵،۶،۶و۲۱ می باشد.

دکتر جهانگیر خدادوست، پزشك محقق ایرانی مقیم آمریکا، می گوید: مصرف مواد مخدر در اروپا و آمریکا، به دلیل خاصیت تخدیر کنندگی اش خصوصاً در تماسهای جنسی دردناك، افزایش یافته است. در روش Fisting که تحریك از طریق تنقیه‌های روغنی و مُشت صورت می گیرد، به لحاظ آنکه ضایعات و زخمهای دردآوری را همراه دارد، در اکثر موارد، مواد مخدر مانند کوکائین، الکل و ماری جوانا مصرف می شود. همه این شیوه ها به افزایش و گسترش بیماری ایدز کمك می کند... براساس مطالعات انجام شده ۱۶ درصد مبتلایان به ایدز را کسانی تشکیل می‌دهند که به تزریق درون‌رگی روی می‌آورند. معتادانی که از تزریق درون‌رگی استفاده می کنند نه تنها خود به بیماری ایدز مبتلا می شوند بلکه از راه تماس جنسی آنرا به دیگری نیز انتقال می‌دهند. زنان معتاد بیش از همه از طریق جفت که ویروس به آسانی از آن می گذرد بیماری را به جنین و نوزاد منتقل می کنند.

.... به هر یك از مراکز پژوهشی یا درمانی آمریکا که مراجعه می کنیم،

متخصصان، ایدز و اعتیاد را خصوصاً در حوزه روابط و آمیزشهای جنسی به عنوان دوبلای تهدید کنندهٔ جامعه غربی معرفی می کنند........ براساس گزارشها و آمارهایی که دکتر جهانگیر خدادوست از منابع تحقیقی مختلف به دست آورده و البته باید توجه داشت که متأسفانه ارقام و گزارشهای اعلام شده سال بسال حوزهٔ گسترده تری را شامل می شود، شمّه‌ای از واقعیتهای موجود درزمینه اعتیاد، ایدز و آمیزشهای آزاد جنسی، چنین است:

«در اروپای غربی ۲۰ درصد بیماران را معتادین به تزریق درون‌رگی تشکیل می‌دهند و بیماری ایدز درمیان این معتادین افزایش پیدا کرده است. مصرف دارو به عنوان اعتیاد، تجارت عظیم و سودآوری است که رقمی بیش از ۲۰۰ بیلیون دلار را تشکیل می‌دهد. بیش از همه، آمریکا و سپس اروپای غربی و بعضی از کشورهای آمریکای جنوبی حداکثر معتادین را دارند».

... این پزشك محقق، چنین ادامه می‌دهد: «داروهای درون‌رگی که در رأس آن هروئین و کوکائین است به وسیله کارتل‌های بزرگ در آمریکای جنوبی بخصوص کلمبیا و همچنین درآسیای جنوب شرقی ـ منطقهٔ مثلثی برمه و تایلند ـ تهیه شده و از راههای هوایی و دریایی به آمریکا و اروپا سرازیر می شود... رقابت شدید و خونینی میان گروههای متفاوت برای به دست آوردن دارو از یك طرف و رساندن آن به مقصد و همچنین جلب مشتریان جدید از طرف دیگر وجود دارد که در شهرهای بزرگ آمریکا مانند لوس آنجلس به کشتارهای زیادی حداقل چندین بار در روز می انجامد. رقابت گروههای قاچاقچی در به دست آوردن پول از طریق دزدی و فاحشگی به منظور تهیه موادمخدر و همچنین دفع فشار پلیس و مراجع قانونی مسائل حادی را در شهرهای بزرگ آمریکا و اروپا به وجود آورده که نتیجه آن گاهی جنگهای خیابانی کانگسترها است... این گروهها برای مصرف دارو از بازار سیاه سرنگهای تزریقی استقبال می کنند و چون در شهرهایی مانند نیویورك و لوس آنجلس فروش سوزن و سرنگ بدون تجویز پزشك ممنوع است، معتادین به مراکزی به نام «Shooting Galleries یا Work House» که در نیویورك و لوس آنجلس به وفور وجود دارد مراجعه کرده سرنگ و سوزن را اجاره می کنند... ازیك سو اجاره دادن سوزن و سرنگ درگسترش ایدز تأثیر بسیار دارد و از سوی دیگر باید توجه داشت که معتادین معمولاً نه با معتاد دیگر بلکه با

دختر و پسری که معتاد نباشند ارتباط جنسی برقرار می کنند و این امر نیز در افزایش ایدز مؤثر است».

ـ دکتر جهانگیر خدادوست می گوید: «بررسی در نیویورك نشان داده که دوست دختر معتادین که در آنها آزمون یا تست ایدز وجود دارد ۵۰ درصد می باشد. معتادان زن برای کسب پول جهت خرید هروئین، خودفروشی و فاحشگی می کنند و اکثر فاحشه های نیویورك، برلن غربی و آمستردام هلند از این قبیل اند... منطقه نیویورك (Manhattan) و شمال نیوجرسی بالاترین رقم مثبت بودن آزمون ایدز در معتادین را نشان داده است. ماساچوست و کالیفرنیا و سانفرانسیسکو و لوس آنجلس در ردیفهای بعدی قرار دارند... شیوع نسبی تست مثبت ایدز در معتادین اروپا بیش از آمریکا بوده، از جمله در ایتالیا و اسپانیا به رقمی در حدود ۷۰ درصد و در آلمان و سوئیس به رقمی بین ۲۰ تا ۵۰ درصد می رسد».

طبق تحقیقات پزشکی، ویروس ایدز در مواردی ممکن است تا ده سال یا بیشتر نیز علائم بالینی تغییرات خونی را در بدن انسان ظاهر نکند. اما اطلاع از ابتلا به ویروس ایدز منجر به تظاهرات و تغییرات روانی می شود، از قبیل خوف و وحشت، خمودگی، یأس و ناتوانی، تمایل شدید به خودکشی، فرار از محیط، عدم تمایل به کار، انتقامگیری از کسیکه بر اثر تماس جنسی موجب انتقال ایدز به فرد جدید شده است. این نمونه ها، براساس تحقیقات انجام شده، در شهرهای بزرگ به وفور دیده شده است.

راه گریز از ایدز

... من به شخصه فکر نمی کردم که محققان و پزشکان متخصص در امور جنسی، آن هم کسانی که سالهای سال مقیم آمریکا بوده و هستند، توصیه ها و راه حلهایی چنین داشته باشند. ببینید دکتر جهانگیر خدادوست ـ فارغ التحصیل دانشکده پزشکی دانشگاه تهران در ۱۹۶۳ و طی کنندهٔ دوره ۶ سالهٔ تخصص در بیماریهای داخلی و دستگاه گوارش در نیویورك، با سابقهٔ ۸ سال تدریس و تحقیق در رشته بیماریهای دستگاه گوارش و چندین سال طبابت و پژوهش در مراکز پزشکی نیویورك و لوس آنجلس ـ درمورد راههای جلوگیری از بیماری ایدز خطاب به ایرانیان مقیم

آمریکا چه می گوید.

ـ ... کسانی که تنها تماس جنسی آنها با یك مرد یا یك زن بوده و پس از ۱۹۷۷ دارای روابط جنسی خارج از ازدواج نبوده اند، هیچ گونه ریسك و خطری نداشته اند و اگر به این نحوه تماس جنسی مونوگامی ادامه دهند هیچ گاه به ویروس ایدز مبتلا نمی شوند. کسانی که روابط جنسی با بیش از یك فرد دارند باید آگاه باشند که ممکن است به ویروس و بیماری ایدز مبتلا شوند... مهمترین راه انتقال بیماری و ویروس ایدز، روابط جنسی در همجنس بازان و افراد BISEXUAL است که مهمترین خطر ابتلا به بیماری ایدز را تشکیل می دهد. متأسفانه درمیان جامعه ایرانی در آمریکا کسانی هم وجود دارند که BISEXUAL هستند و این بسیار خطرناك است. زیرا باعث آلودگی همسران خود می شوند. خوشبختانه در جامعه ایرانی به دلایل خانوادگی، مذهبی و سنتی، هموسکسوئل و بی سکسوئل «Homosexual - Bisexual» به مراتب کمتر از جامعهٔ آمریکایی که در آن زندگی می کنیم، می باشد... اکتفا به روابط جنسی حاصل از ازدواج و آمیزش طبیعی (Penis - Vagina) بهترین طریق است. روابط خارج از این چارچوب که در آمریکا و اروپا متداول شده است، تماسهای جنسی مکرر و متعدد، همجنس بازی، استعمال وسایل مصنوعی و محرك، تماسهای زبانی و دهانی، Fellatio, Oral - Anal Contact, Fisting و حتی Kissing، خطر ابتلا به بیماری مرگ آور ایدز را بشدت افزایش می دهد. البته ویروس ایدز با تزریق درون رگی توسط معتادان، انتقال از جفت به جنین، انتقال از طریق خون و انتقال از راه شغل (در مراکز پزشکی و بیمارستانها) نیز به بدن دیگری سرایت پیدا می کند.

... دکتر جهانگیر، آنگاه چنین نتیجه گیری می کند که: «راه اصلی جلوگیری از ایدز، نداشتن تماس جنسی یا داشتن تماس جنسی سالم است. تماس جنسی سالم با ایجاد زندگی زناشویی بدون پا بیرون گذاشتن از حریم زناشویی است. بنابراین مونوگاموس تنها راه جلوگیری از بیماری ایدز می باشد...»

... به نظر این پزشك متخصص و براثر مطالعات انجام شده، مصرف کاندوم هم که گفته می شود در جلوگیری از سرایت بیماری ایدز مؤثر است، دارای اشکالاتی است. زیرا اولاً هرنوع آن با هر ماده و جنسی چنین تأثیری ندارد، ثانیاً تأثیر مورد بحث نیز صددرصدی نیست و باز هم امکان انتقال ویروس بیماری تا حدود سی درصد وجوددارد.

در کتابخانه کامپیوتری نیویورك

... چهارشنبه سوم اکتبر برابر با یازدهم مهر، همراه با دوست عزیز، غلامعلی خوشرو، یکی از چهار سفیر ایران در سازمان ملل، وارد کتابخانه شهر نیویورك می شوم.

ـ این ساختمان به کاخ سلاطین می‌ماند.

... از پله های کاخ بالا می‌رویم. پیرزنی در طبقه اول چند کاتالوگ و بروشور به دست ما می دهد. در طبقه دوم، تابلوها، مجسمه ها، عکسها و اشیای مختلفی را می بینیم. تاریخچهٔ تصویری و تجسمی از مراحل ظهور و پیشرفت صنعت چاپ و نشر و نگهداری کتاب، سلسله ای از تصاویر و عکسهای دانشمندان و شخصیتهایی که در پی ریزی و توسعه کتابخانه سهیم بوده اند، تصویرهایی از ساختمان این کتابخانه و کتابخانه های دیگر در دهه ها و سده های گذشته، وضعیت کتاب و کتابخانه در قرون جدید. برخی از ابزار و آلات و دستگاههای کوچك قدیمی در زمینه صنعت چاپ، و بالاخره اتاقهایی مخصوص و محفوظ در این سو و آن سو که هرکدام اتاق مطالعهٔ یکی از دانشمندان و شخصیتهای بزرگ تاریخ اخیر بوده است.

... من و «خوشرو» از چندین اتاق و سالن بزرگ عبور می کنیم. سقفهای بلند، نقاشیهای جذاب بر روی سقفها، کتابهای انبوه و متراکم در قفسه ها، توجه مرا جلب می کند. انگار وارد یك کاخ تاریخی و سلطنتی شده ایم و از قسمتهای مختلف آن

می گذریم... حالا سرگرم شده ام. اتاقها و سالنها یکی پس از دیگری، تابلوهای نقاشی روی سقفها نیز یکی پس از دیگری، از برابر ما عبور می کنند!

ـ کتابخانه است یا نگارخانه؟!

ـ تماشای این تابلوها و نقاشیها هم وقت لازم دارد.

ـ فقط درهمین چند اتاق و سالن چقدر کتاب انباشته شده است!

ـ اینها کتاب نیست. این همه که تا اینجا دیده ایم، فقط فهرست کتابهاست! یعنی فقط به قدر یك کتابخانه بزرگ، فهرست خانه دارد!

... پسر و دختر، پیر و جوان و غالباً جوان، در اطراف میزها آرام نشسته اند. مراجعین بسیاری نیز در رفت و آمدند. همراه «خوشرو» به سراغ کامپیوتر می رویم. از دور چنین به نظر می رسد که انگار چندین صفحه تلویزیون در برابر ماست. اما صفحات کامپیوتری است. در کنار هر میز یکی از آنها دیده می شود. هر دانشجو یا پژوهشگری که به کتابخانه مي آيد، می تواند ازاین دستگاهها برای کسب اطلاعات و انجام تحقیقات استفاده کند... من و خوشرو در کنار یکی ازمیزها می نشینیم و دست به کار می شویم.

ـ می خواهیم فرضاً راجع به ایران تحقیق کنیم.

ـ اول، در مورد چگونگی کار کردن با این کامپیوتر، از خودش راهنمایی و اطلاعات می خواهیم.

ـ رهنمودی، پیامی، چیزی!

... حالا صفحه کامپیوتری مقابل ما، مثل یك صفحه کتاب، دارای نوشته هایی به زبان انگلیسی است. این نوشته ها محقق را راهنمایی می کند که چگونه می تواند با دستگاهی که در برابر دارد، بهتر کار کند. با توجه به اطلاعات حاصله، از دستگاه می خواهیم که منابع و کتبهای کتابخانه نیویورك در مورد «ایران» را به اطلاع مابرساند. حالا به این ترتیب، سه نفر شده ایم: خوشرو، بنده و کامپیوتر!... و بنابراین، سه نفری حرف می زنیم!... خوشرو، انگشت روی دکمه ها می گذارد و بسرعت دست به کار می شود.

ـ راجع به ایران...

ـ حدود پنجاه موضوع... «ایران و تاریخ باستان، ایران و عصر صفویه، ایران و انقلاب، ایران و جنگ، ایران و نفت، ایران و اقتصاد، ایران و سیاست، ایران و الخ...»

ـ کاش فرصت بود و این همه موضوع و عنوان را که روی این صفحه کامپیوتری نوشته شده است پیگیری می کردیم.

ـ حالا یکی از این موضوعات را انتخاب کن.

ـ Iran and War، ایران و جنگ.

ـ حدود پنجاه کتاب و منبع مطالعاتی...

... اسامی و عناوین حدود پنجاه کتاب و منبع مطالعاتی بر روی صفحه ظاهر شده است. غالباً کتبی است که غیر ایرانیان و خصوصاً اروپاییان و آمریکاییان دربارهٔ جنگ ایران وعراق نوشته اند. اما نوشته های ایرانیان هم در لابلای آنها دیده می شود. اسامی نویسندگان و مترجمین، همراه با مشخصات ناشرین و تاریخ انتشار و سایر مشخصات مورد احتیاج، پشت سر هم ردیف شده است.

ـ Fath - e - Fave, by Hejazi Fakhroddin... فتح فاو، نوشتهٔ فخرالدین حجازی.

... این کتابخانه‌ها نسبت به کتب و نشریات کاملاً حساس هستند. خصوصاً گزارشها و کتبی که به لحاظ موقعیت سیاسی و اجتماعی نویسنده اش یا به لحاظ نوع مطالب و موضوعات آن دارای اهمیت باشد، حتماً توسط این کتابخانه‌ها گردآوری می شود. مسؤولین کتابخانه نیویورك، نسخه هایی از روزنامه های ایران را با هر زحمتی که باشد به دست می آورند. امیری، یکی از دوستان ایرانی که مدتی با کتابخانه ها و مؤسسات مطبوعاتی نیویورك از جمله مؤسسه و روزنامه «نیویورك تایمز» رابطه فعال و مستمری داشته است می گوید: به محض اینکه وصول روزنامه های کیهان و اطلاعات به تأخیر می افتاد، تماس می گرفتند و اگر شماره تلفنی از دفاتر ایرانی در نیویورك و واشنگتن و شهرهای دیگر داشتند، حتماً از طریق آن ارتباط برقرار کرده روزنامه‌ها را مطالبه می کردند.

ـ کتابخانه عمومی نیویورك دارای ۸۲ شعبه است و تعداد کتابهای موجود در کتابخانه به حدود ده میلیون می رسد. کتابخانه دارای سرویس ویژه ای برای کودکان است. کودکان به محض اینکه نوشتن نام خود را یاد گرفتند می توانند با اجازه والدین به عضویت کتابخانه درآیند. کتابهای قرض گرفته شده را می توان به هر یك از ۸۲ شعبه تحویل داد، اما فیلم و نوار ضبط صوت و کاست ویدئو و امثال آنها باید به همان شعبه

که از آن دریافت شده تحویل داده شود. کتابخانه دارای برنامه های جنبی مانند نمایش فیلم، معرفی کتاب، سخنرانی، تئاتر و کنسرت می باشد.

ـ مخزن کتابخانه در زیر خیابانهای شهر گسترده شده است. «مترو» از داخل آن عبور می کند، اما این کار به گونه‌ای انجام گرفته است که سر و صدایی در فضای کتابخانه شنیده نمی شود.

... استفاده از کاربردهای کامپیوتری در کتابخانه ها و آرشیوها و به طور کلی اکثر ادارات و مؤسسات، امری است معمول. تربت نژاد، دوست دانشجو، توضیح می دهد...

ـ نویسنده، استاد، محقق، هرکس هست، در خانه اش یا در دفتر کارش می تواند بنشیند و مطالعه و پژوهش رااز طریق دستگاه کامپیوتری نصب شده در همان محل انجام دهد. همان طور که صاحب یك دستگاه تلویزیون می تواند با پرداخت حق آبونمان یا حق انشعاب و اشتراك، از به اصطلاح کیبل ها و نتیجتاً کانالهای متعدد تلویزیونی استفاده کند، صاحب یك دستگاه کامپیوتری هم می تواند از خانه یا دفتر کارش با کتابخانه ها و آرشیوهای بزرگ و کوچك در تماس باشد.

پیشرفتها و تلاشهای شگرف علمی

.... به سؤال و جواب کامپیوتری در کتابخانه عمومی نیویورك مشغولم، که یکی از دانشجویان ایرانی را می بینم.

ـ می بینی؟ اینجا هم جایی است! بعضیها از غرب فقط سکس و سیاست را می بینند، مراکز پژوهش و آزمایش را نمی بینند..... البته از حاصل کار دانشمندان و محصول تلاششان استفاده می کنند!

ـ خصوصاً درزمینه تحقیقات و کشفیات پزشکی و معالجاتی....

ـ البته ما در کشورهای جهان سوم میراث علمی و منابع تحقیقی خودمان را هم ارزیابی نمی کنیم...

ـ در هلند، یکي از بچه های دانشجو که به دانشگاههای انگلیس می رفت و می آمد ناراحتی شدید کلیه داشت. گاهی باهم در «تراموا» همسفر می شدیم. گاهی در اتوبوس و قطار گرفتار درد می شد. یك بار که نهایت و نتیجه کار را از او پرسیدم گفت: شب در خوابگاه دچار درد شدید شدم، مرا به بیمارستان رساندند. وجود سنگ در کلیه قطعی شد

و بلافاصله عملیات جراحی با لیزر شروع شد! سنگ را با تاباندن اشعه لیزر خرد و خاکشیر کردند، خلاص شدم!

گفتم: همین؟... من سالها قبل بیماری را که بارها از درد کلیه به خود می‌پیچید و چاره ای نمی یافتیم، نزد پزشك برده بودیم. یکی از پزشکان می گفت باید جراحی کنیم و کلیه را بشکافیم و سنگ را برداریم! دیگری می گفت سن بیمار و ضعف جسمانی و سوابق جراحیهای وی اجازه نمی‌دهد که مجدداً جراحی شود. سرانجام قرار شد با دویدنها و پریدنهای مکرر و مصرف مایعات فراوان، مشکل بیمار حل گردد!... از عجایب این است که همان موقع یکی از پزشکان تازه فارغ‌التحصیل شدهٔ ما از دانشکده های پزشکیِ همین آمریکا وارد ایران شد و گفت که خودش با اینکه پزشك بوده همین مشکل را داشته! امابا پودری که از پوست خشك شدهٔ خربزهٔ ایرانی(!) و پوست خشك شدهٔ قسمت داخلی سنگدان مرغ(!) درست کرده و مصرف کرده خوب شده!... ما هم همین کار را کردیم و یك لابراتوار در خانه درست کردیم برای خشك کردن پوست خربزه و پوستهٔ سنگدان مرغ، چیزی نگذشت که بر اثر اشعه‌ها(!)ی ناشی از همین لیزر بومی و خودی! این مشکل سنگین حل شد، سنگ آب شد و رفت پی کارش.... البته خوردن ترب سیاه هم مجرب بود، دویدن و پریدن هم همین طور!

نه صنعتی نه سنّتی!

ـ اشکال اصلی بعضی ازما، در جهان سوم می‌دانی چیست؟ ما نه صنعتی خوبی هستیم، نه سنّتیِ خوبی!... از کشفیات و تحقیقات دنیای امروز ـ که نُه محصول کار دولتمردان و سیاستمداران غرب بلکه حاصل اندیشه و عمل دانشمندان و پژوهشگران است ـ چنانکه باید نتوانسته یا نخواسته‌ایم بهرهٔ وافی و کافی داشته باشیم، از تجربه‌های ذیقیمت و ذخایر گرانبهای دانش سنتی و بومی خودمان هم دور افتاده ایم. مگر کسی همین طور عشقی بیاید نسخه ای بدهد و همین‌طور، شانسی، به نتیجه ای هم برسد. تحقیقات همه جانبهٔ سیستماتیك برای شناخت و تدوین و تکمیل تجربه‌های سنتی وجود ندارد. درحالی که درهمین آمریکای علیه ما به سراغ دانشمندان تجربی و سنتی می‌روند و پس از ارزیابی دانش و تجربه آنها ولو مدرك نداشته باشند، راه را پیش پایشان بازمی کنند و اجازه می دهند که این اساتید هم در دانشگاهها کرسی تدریس و

مرکز تحقیق داشته باشند. جدی و برنامه‌ریزی شده و همه جانبه و توأم با تفاهم. یعنی این طور نیست که اساتید رشته‌های جدید علمی، در همصحبتی و همکاری با آنها احساس ننگ و کسر شأن کنند. بودجه و برنامه و امکانات هم فراوان.

ـ مقامات چینی می گفتند، چون دیدیم که اولاً کارخانه‌های داروسازی و خصوصاً داروپخش کنی در غرب بیشتر به سودهای سرشار صادراتی می اندیشند و ثانیاً واردات قرص و کپسول و شربت آنتی بیوتیك به چین خصوصاً باتوجه به کثرت جمعیت واقعاً ارقام عظیمی از ثروت ارزی کشور را می بلعد، آمدیم و اساتید داروشناس جدید و قدیم را در مراکز تحقیق با هم جمع کردیم. بودجهٔ لازم صرف شد، برنامه‌ریزی لازم انجام گرفت، سرانجام در پژوهشهای آنان ثابت شد که برخی ازانواع گیاهان چینی که مخصوص همین آب و خاك هم هستند، بخوبی دارای همان ویژگی «آنتی بیوتیك» بوده و می توانند جایگزین شوند. همین کار را کردیم. اکنون این اراضی وسیع را که می بینید، به منظور توسعهٔ تولید گیاهان مورد نظر زیر کشت برده ایم. در این مورد میلیونها و میلیاردها دلار صرفه‌جویی شده و خواهد شد.

ـ هرکاری را بخواهیم انجام دهیم، باید متکی به روشهای علمی و برنامه‌ریزیهای همه جانبهٔ جدی و دقیق باشد. بعضی از کشورهای جهان سوم، نه در زمینهٔ درك و دریافت تکنولوژی و دانش تکنولوژی در جهان صنعتی امروز به طور جدی و کافی عمل کرده اند، نه در زمینهٔ اخذ و استخراج نیروها و تجربه‌ها و ذخایر و میراث علمی تاریخی خویش. نه آنند و نه این. به قول قدیمیها، کلاغ، رفت که راه رفتن کبك را یاد بگیرد، یاد نگرفت، راه رفتن خودش را هم فراموش کرد!

دانشجویان ایرانی در دانشگاه مختلف و نیز دهها و صدها دانشمند آسیایی، اروپایی، آمریکایی و همچنین ایرانی و مسلمان در سراسر جهان از جمله در ایالات متحدهٔ آمریکا سرگرم تحقیق و پژوهش‌اند. حاصل و محصول تلاش آنان گاه در این لابراتوار یا آن دانشگاه، گاه در این مؤسسهٔ پژوهشی یا آن مرکز پزشکی دیدنی است. در جایی می خواهند مغز آدمی را به صدور فرامین دوباره برای رویش اعضای قطع شدهٔ یك بدن مصدوم وادارند. در جای دیگری تلاش می کنند تا معالجهٔ بیماریهای مربوط به ستون فقرات را با استفاده از شیوه ها و ابزارهای مدرن و راحت، ممکن سازند. بی آنکه نیازی به جرّاحی و شکافتن باشد، وسیله ای را چنان که در موقع تزریق به کار می برند،

به موضع مخصوص در ستون فقرات متصل می کنند. در نظر عوام‌الناسی امثال بنده، کاری است مشابه آندوسکوپی.

... در جایی به کشف راهها و وسیله های جدید برای معالجهٔ بیماریهای چشم و رفع اشکالات و مشکلات بینایی مشغولند و در جای دیگر دامنهٔ کاربرد «لیزر» را توسعه می دهند.

ـ انصافاً وقتی می بینیم یك پزشك مبتکر موفق می شود پای از مچ قطع شدهٔ یك مصدوم را به دست او پیوند بزند وآنرا بدین ترتیب زنده نگه دارد تااینکه مدتی بعد دریك جرّاحی جدید بتواند همان پا را از دست جدا کرده به محل اصلی اش پیوند بزند، آیا می توانیم زبان به تحسین او نگشاییم و او را خدمتگزار بشریت ندانیم؟ وقتی می بینیم که با ابتکار و ابداع همین خدمتگزاران بسیاری از بیماریهای دردناك کلیوی بدون جرّاحی و با کاربرد اشعه لیزر معالجه می شود آیا می توانیم از تأثیرات تکنولوژی و پیشرفتهای علمی بشر غافل بمانیم؟ در میان پزشکان و متخصصان کشور خود ما نیز شخصیتهای برجسته علمی فراوانند. شخصیتهایی که با ابداعات و ابتکارات و پژوهشهای علمی خود بزرگترین خدمتها را به جامعه ایران عرضه می کنند. چرا باید هنوز به طور همه جانبه نتوانیم از این سرمایه و امکان خدا داده در جهت سربلندی و سرافرازی کشور اسلامی ایران بهره برگیریم؟

آرشیو تصویری

... همراه با دوست عزیز ـ خوشرو ـ همچنان سرگرم سیر و سیاحتیم. در گوشه ای ازکتابخانه نیویورك، عده ای نشسته اند و دوره های این یا آن روزنامه را مطالعه می کنند، اما روزنامه ای درکار نیست! دوره های روزنامهٔ نیویورك تایمز را می بینم که به شکل فیلم گردآوری شده است. غالباً می دانیم که امروز درکتابخانه ها ومراکز اسناد و آرشیو، هم از کاربردهای کامپیوتری به طور گسترده ای استفاده می کنند و هم از میکروفیلم و شیوهٔ تبدیل و تکثیر منابع مطالعاتیِ حجیم و قطور.

... دانشجویی را می بینم که دوره های سابق روزنامه نیویورك تایمز را بررسی می کند. جعبه فیلم را از قفسه برمی دارد و در داخل دستگاه مخصوص می گذارد. حالا با اشاره دکمه ای، تصویر روزنامه را بر روی صفحهٔ تلویزیونی مقابل خود ملاحظه

می کند.

ـ نگاه کن. به جای اینکه دورهٔ یکسالهٔ روزنامه را در ده دوازده مجموعهٔ مجلدِ عریض و طویل روی میز بگذارد و با انگشت دست و آب دهانِ مخلوط باگرد و غبارها و باکتری های جاخوش کرده بر صفحات کاغذ، روزنامه را ورق بزند، دکمه ای را می فشارد و تصویر صفحات «نیویورك تایمزِ» پنج سال قبل را یکی پس از دیگری بر روی صفحه تلویزیونیِ روبرو می بیند.

ـ این هم نوعی ورق زدنِ صفحات روزنامه است! تصویرها با سرعت عبور می کنند، درست همانگونه که کسی بخواهد یك حلقه فیلم سینمایی را با سرعت بسیار بر روی دستگاه آپارات بچرخاند و بر روی پرده نمایش از نظر بگذراند.

ـ وقتی مثلاً به صفحه پنجم از شماره بیستم در سال نهم رسیدی، با اشاره دکمه دیگری، تصویر را متوقف می کنی. حالا نگاه کن. این دانشجو دنبال صفحات خاصی می گردد، تصویرِ صفحه مورد نظرش را که می بیند، آنرا ثابت نگه می دارد و می خواند.

ـ روزنامهٔ چند ماه را می توانی به این ترتیب در فاصلهٔ دقایقی چند، ورق بزنی. بی آنکه نسخه های کاغذیِ روزنامه در دست تو باشد.

ـ نگاه کن. حالا می خواهد از خبر یامقالهٔ مندرج در صفحهٔ مورد نظرش کپی بگیرد. دکمه «پرینت» را می فشارد. از کنار دستگاه، یك صفحهٔ کاغذ که کپی درخواست شده از صفحهٔ روزنامه است بیرون می آید و در اختیار پژوهشگر قرار می گیرد.

ترجمه انگلیسی رساله عَملیه!

... با «خوشرو» به سراغ دستگاههای کامپیوتری دیگری می رویم. این بار در مورد زندگی و آثار امام خمینی رضوان الله علیه، سؤال می کنیم. لیستی از کتابهای تألیف شده، بر روی صفحه کامپیوتری، ظاهر می شود. کتابهایی است که نویسندگان کشورهای غربی و عربی نوشته اند. «خوشرو» با دستگاه سرگرم کار می شود، اطلاعات می گیرد و اطلاعات می دهد.

ـ برخی از تألیفات امام را می خواهیم.

ـ «ولایت فقیه یا حکومت اسلامی»، «کشف الاسرار»، «مجموعه ای از سخن ها و پیامها» و بالاخره... «رساله توضیح المسائل»!

ـ کتاب توضیح المسائل را به انگلیسی ترجمه کرده اند!

ـ باید خلاصه‌ای از محتوای کتاب را بخواهیم.

... حالا نوشتهٔ مُلخّصی بر صفحه ظاهر شده است. در این تصویر، توضیحات مکتوبی دیده می‌شود. کتاب توضیح المسائل، یك کتاب فقهی و اعتقادی است که برنامهٔ شبانه‌روزی زندگی برای یك فردِ مسلمانِ شیعه را تحت عنوان احکام به او می‌آموزد و شامل موضوعات و مباحثی است از قبیلِ.....

... به «خوشرو» می‌گویم، هر چند بالاخره چنین ترجمه‌هایی برای اهل تحقیق موردنیاز است، اما رساله توضیح المسائل برای مخاطبین خاصی تنظیم و تدوین شده است. مخاطبینی که قبلاً سلسله‌ای از عقاید را درباب لزوم تبعیت و تقلیدِ فقهی از مجتهد جامع الشرایط و جایزالتقلید با خصوصیاتی که گفته شده است قبول کرده اند و آنگاه داوطلبانه خواسته‌اند بدانند که در زمینهٔ مسائل و مناسك خاص عبادی و معاملاتی و غیر آنچه ضوابطی را باید مراعات کنند. پس اولاً ابتدا این فرض، مسلّم گرفته شده که مخاطبِ کتاب مذکور، فرد یا جمع مسلمانی است که به مسائل و مناسك خاصی معتقد است، ثانیاً اصطلاحاتی که در این کتاب به کار رفته اصطلاحات خاص و مبتنی بر فرهنگ و طرز بیان خاص است، ثالثاً در مورد هر مسأله به ذکر مطالب ضروری به طور موجز اکتفا شده و از هر نوع توضیح و تذکر دیگری که مخاطب نیازی به آن نداشته یا به لحاظ مسلمان بودنش طبیعتاً از آن مطلع بوده حتی المقدور خودداری شده است.

ـ و حالا خدا می‌داند که مترجم با آن مسائل و اصطلاحات و خلاصه گویی‌ها چه کرده است!

ـ فرض کن یك دانشجوی آمریکایی یا اروپایی به این کتابخانه آمده و می‌خواهد در مورد اسلام و تشیع و انقلاب اسلامی ایران تحقیق کند. به او می‌گویند خلاصه و ماحصل اسلام در همین رساله آمده است، معتبر هم هست، بدون واسطه و مستقیم هم هست، چون به وسیلهٔ عالیترین و شناخته شده‌ترین و عالمترین شخصیت دینی و سیاسی ایران نوشته شده است.

ـ و بعد، مسائل مربوط به تیمم و غسلهای مختلف و همچنین احکام مربوط به استحاضه و دماء ثلاثه و نظایر آنها را می‌خواند، آن هم در قالب ترجمهٔ انگلیسی که خدا

می‌داند چه تغییرات و تحریفاتی ولو غیر عمدی در اصل مسأله ایجاد کرده است!

ـ یکی از همین مطالعه کنندگان، ترجمهٔ مسأله‌ای را در مورد «وطی» مطالعه کرده بود. در متنِ آن سؤال و جواب، این توضیح واضحات که اصل چنین عملی ازنظر اسلام منفور و حرام و مستوجب مجازات است و نباید انجام گیرد، وجود نداشت. فقط برخی احکامِ مربوط به‌غسل و نظایرآن ذکر شده بود. او از این مسأله چنین فهمیده بود که اصلِ عمل در مذهب اسلام بلااشکال بوده بلکه نسبت به آن نوعی توصیه و ترغیب هم صورت گرفته است!... همین طور مسائل مربوط به طهارت و نجاست و چگونگی اثبات آن از طرق فلان و بهمان و... که بیان فرضیات و احتمالاتِ مختلف است نه توصیه و ترغیب و امثال آن.

.... در نخستین سالهای پیروزی انقلاب، از طریق وسایل ارتباط جمعی غرب خبری منتشر شد که سازمان سیا بخشهایی از رساله توضیح‌المسائل را به عنوان اندیشه‌ها و افکار رهبر انقلاب اسلامی ترجمه کرده و به صورت کتاب انتشار داده بود. همین طور، «شجاع‌الدین شفا»ی معروف، منتخباتی دلخواه از کتب روایی مانند «اصول کافی» و «بحارالانوار» و... را منتشر کرده بود. در عربستان نیز وهابیون سعودی مجموعه‌هایی فراهم کرده بودند و در اختیار دانشجویان قرار می‌دادند. آنان در این مجموعه‌ها روایات و فتاوی و مطالبی را از کتب فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ شیعه گردآوری کرده بودند، بصورتی که نتیجهٔ مطالعهٔ آن ترسیم تصویر ناهنجاری ازاین مذهب در اذهان مطالعه کنندگان باشد.

.... در تمام مدتی که قفسه‌ها و کتابها را نگاه می‌کردیم یا با دستگاههای قابل استفادهٔ مراجعین کار می‌کردیم، هیچ‌کس از ما نپرسید که کیستید و چه می‌کنید؟ استفاده از کامپیوتر و میکروفیلم و سایر وسایل و دستگاههای موجود در کتابخانه، منحصر و مختص به همانجا نیست. در هر جای دیگر و هر کشور دیگری هم ممکن و میسر است. این کار موجب می‌شود که نسخه‌های اصلی محفوظ مانده و دور از دسترس نگهداری شوند، به جای مثلا یك یا چند دوره روزنامهٔ مجلد و محدود، تعداد فراوانی از آنها به صورت فیلم و کاست‌های مخصوص و کم حجم در اختیار باشد، ارباب رجوع با سرعت و سهولت بیشتری بتوانند از آنچه می‌خواهند بهره برداری کنند. در ایران نیز مدتهاست که استفاده از این تکنیك، معمول شده است.

... اما آنچه جالب توجه بود، این بود که این وسایل و دستگاهها ظاهراً در اختیار و انحصار فرد خاصی به عنوان مسؤول و مدیر و نظایرآن نبود. هر مراجعه کننده‌ای با رعایت آدابی اندك مستقیماً و مستقلاً از آنها استفاده می‌کرد و بی‌آنکه به انجام تشریفات اداری ویژه‌ای ملزم باشد کتابخانه را ترك می‌کرد. روشن است که کثرت امکانات و وسایل از یك طرف و آگاه بودن افراد از چگونگی کار کردن باآنها از طرف دیگر، چنین وضعیتی را ایجاد کرده است. با این وجود هنگام خروج خصوصاً در بخشهایی که دارای کتاب فراوان است داخل کیف و ساك را نگاه می‌کنند که مبادا کسی چیزی کش رفته باشد!!

درپایین پله‌های طبقه اول، تابلویی را می‌بینیم که به دیوار نصب شده است. تابلو حاوی نام شرکتها و مؤسسات و بنیادهایی است که به این کتابخانه کمك مالی و مادی کرده‌اند. نام بعضی از کمپانی‌ها و کارتل‌های نفتی و غیرنفتی، همچنین نام بنیادهای فرهنگی و خیریهٔ کارنگی و فورد و راکفلر و امثال آنها دیده می‌شود. هزارها و میلیونها دلار برای تقویت و توسعه کتابخانه و شعب آن اهدا شده است. به یاد کتاب خوب «کنترل فرهنگ» افتادم....

کنترل فرهنگ؟

«کنترل فرهنگ» کتاب خواندنی و جالبی است از «ادوارد برمن». وی در این کتاب، نقش بنیادهای کارنگی، فورد و راکفلر رادر سیاست خارجی آمریکا بررسی کرده است. دوست «ادوارد برمن» مشاور بنیاد فورد در کلمبیا بود. دیدار و گفتگوی ادوارد برمن با دوستش سرانجام منتهی شد به بررسی آرشیوهای بنیاد کارنگی و دو بنیاد فورد و راکفلر و استفاده از کتابخانه‌های مختلف. ادوارد برمن قبل از آن، کار را از بررسی تأثیرات یك بنیاد کوچك مستقر در نیویورك بر شکل‌گیری سیاستهای آموزشی در مستعمرات سابق بریتانیا در آفریقا در فاصلهٔ میان دو جنگ جهانی، شروع کرده بود.

نام کتاب یعنی «کنترل فرهنگ» به قدر کافی گویاست، امّا مطالعه دقیق اسناد و گزارشها به طور مشخص‌تر و جزئی‌تر نشان می‌دهد که نظام حاکم بر ایالات متحده آمریکا چگونه توانسته است از اوایل قرن بیستم تا امروز، عملیات و فتوحات فرهنگی خود را در داخل قاره آمریکا و در سراسر جهان توسعه دهد.

بنیادها در عرصه‌های فرهنگی، با کمکهای حساب شدهٔ خود به کتابخانه‌ها و دانشگاهها و مراکز علمی و تربیتی و پژوهشی در کشورهای جهان سوّم و نیز با برنامه‌ریزی و خط‌دهی و جریان آفرینی در عمق، سلطه و سیطرهٔ فکر و فرهنگِ مطلوب و موعودِ نظام آمریکایی را در جهان گسترش می‌دهند.

... از کتابخانه نیویورك بیرون می‌آییم. دو جمله‌ای را که بر پشت و روی جزوهٔ کوچكِ «راهنمای کتابخانه» نوشته شده است از آغاز ورود و تحویل گرفتن کاتالوگ تا هنگام خروج چندین بار می‌خوانم و تأثیر می‌پذیرم: «It s your Library» و «Help your Library».

... خیابان جلو کتابخانه همچنان شلوغ است و سرشار از ترافیك آدم و آهن. انگار از عالمی به عالمی دیگر وارد شده‌ایم. کتابخانه، دنیایی دیگر بود..... آفتاب تمام زوایای خیابان را سخاوتمندانه در برگرفته است. حالا بسیاری از دختران و پسران دانشجویی که در کتابخانه غرق مطالعه و تحقیق بودند، از داخل ساختمان بیرون آمده‌اند و از سایه به آفتاب گریخته‌اند. پلّکان عریضِ جلوی ساختمان کتابخانه در زیر پای آنهااز نظر پنهان مانده است. ردیف، ردیف نشسته‌اند. به ساندویچ و نوشابه‌ای برای ناهار، ساخته‌اند. گرم گفتگویند و صدای صحبت‌ها و خنده‌هایشان در همهمه خیابان و هیاهوی اتومبیل‌ها گم شده است.

ـ در میان این جوانان، باید کم نباشند کسانی که برای پذیرش حرف حق دلی آماده دارند. کاش می‌توانستیم صدا و سیمای حقیقی اسلام، انقلاب، تمدن و فرهنگ اسلام و ایران را به گوش و چشم باطن آنان برسانیم.

تماس سیستم‌ها به جای تماس افراد

ـ کاش می‌توانستیم جوانان کشور عزیز خودمان یعنی ایران را بیشتر و بهتر دریابیم و درك کنیم...

ـ ... با توسعهٔ کتابخانه‌هایی ازاین قبیل... با وسایل و امکاناتِ گستردهٔ ویژهٔ تحقیق و پژوهش... همراه با سهولت و سادگی در مراجعه و بهره برداری و نیز همراه با فراوانی و توزیع سراسری وسایل و امکانات مطالعاتی و تحقیقاتی در همه شهرها و روستاها...

ـ چقدر لازم و جالب است که شما در خانه یا اداره باشی و از همان جا بتوانی، نه با تلفن و تلفنگرام و واسطه تراشی و آشناطلبی و الباقی قضایا، بلکه با ارتباط و تماس ساده و سریع کامپیوتری، از منابع و ذخایر فرهنگی کتابخانه‌ها و آرشیوها و مراکز و مؤسسات مطالعاتی و تحقیقاتی استفاده کنی. در واقع...

ـ .... این تماسها تماس میان افراد نیست، در واقع تماس سیستم‌ها بایکدیگر است. شما از داخل خانه یااداره به وسیله کامپیوتر با مرکز اطلاعاتی کامپیوتری فلان کتابخانه تماس می‌گیرید، از آن مرکز می‌خواهید که در مورد موضوع خاصی که موضوع مطالعه و تحقیق شماست، اطلاعات بدهد و راهنمایی کند. لحظاتی بعد، لیست کتب و منابع و مآخذ موجود در آن مرکز به منظور تحقیق و پژوهش، بر صفحه کامپیوتری خانه یا اداره شما ظاهر می‌شود. کتاب یا نشریهٔ خاصی را از آن میان انتخاب می‌کنید و خلاصهٔ آن را می‌خواهید. لحظاتی بعد، نوشته‌های قبلی محو می‌شود و شما به جای آن خلاصهٔ مطالب را بر روی همان صفحه می‌خوانید. کپی نوشته‌ها را درخواست می‌کنید. دستگاه مقابل شما یك نسخه از آن نوشته را بر روی کاغذ در اختیار شما قرار می‌دهد.

ـ تأثیر این سبك از کار، در تسریع و تسهیل امور و جلوگیری از اتلاف وقت، فوق‌العاده است.

ـ به این ترتیب، یك محقق، به جای آنکه شخصاً از این گوشهٔ شهر به آن گوشه و از ساختمان این کتابخانه به ساختمان آن کتابخانه برود، در زمانی مناسب می‌تواند از خلاصهٔ عناوین و موضوعات و مباحث مندرج در کلیه کتب و نشریات و نوارها و کاست‌هایی که در کتابخانه‌های دور و نزدیك ـ در آمریکا ـ وجود دارد و به موضوع مطالعه و پژوهش وی مربوط می‌شود، آگاهی پیدا کند.

ساختار اجتماعی آمریکا در جامعه جدید

.... صدای طبل و شیپور از هر طرف بلند است. امروز موسیقی انگار تمام شهر را از جا کنده است. به «خوشرو» می گویم: در اینجا هم آواز دهل شنیدن از دور خوش است، اما از نزدیك خوشتر است! برویم، ببینیم چه خبر است؟ نکند آمریکا به عراق حمله کرده، بغداد را کن فیکون کرده باشد!

ـ نه. مراسم «کلامبوس دی» است. شنبه، یکشنبه، دوشنبه، یعنی روزهای ششم و هفتم و هشتم اکتبر در این هفته پشت سرهم تعطیل است. هفته، هفته جشن است و ظاهراً جشن کشف آمریکا توسط کریستف کلمب. روز کلمب، روز کلمبو، روز شادی.

...... درخیابانهای نیویورك، کارناوال به راه افتاده است. اتومبیلها خصوصاً در خیابانهای شلوغ کمتر دیده می شوند. شور و غوغایی عجیب در هر سو برپاست ...

... به طور کلی خیابانهای نیویورك از حیث ازدحام جمعیت و عبور ومرور آدمها و اشخاص مختلف با تهران خودمان دارای وجه اشتراك است. راجع به ساختار اجتماعی و وضعیت طبقات مختلف مردم در جامعه آمریکا و نیز تاریخچه و سوابق نژادی و فکری و روحی آنها با دوست عزیز، غلامعلی خوشرو، سفیر ایران در سازمان ملل صحبت می کنم. حاصل مطالعات و تحقیقات خوشرو مفید و ارزنده است. هر چند ناتمام هم هست.

ـ اکثریت غالب مردم آمریکا پروتستانند. ساکنان اولیه نیوانگلند (-New Eng land) ـ شرق آمریکا ـ شدیداً به اخلاقیات پروتستانی معتقد بودند. پوریتن کالونیسم ـ ز فرق متعصب پروتستانتیسم ـ براساس تحلیل ماکس وبر در کتاب «اخلاق پروتستانی روحیه سرمایه‌داری»، در هموار کردن راه سرمایه‌داری جدید نقش بنیادی ایفا کرده ست. ارزشهای محوری و اصول اخلاقی پوریتن‌ها که با قبول اختیاری نوعی معاهده جمعی مورد تأکید قرار می‌گرفت، «سخت کوشی» بود و «از خود گذشتگی» و همچنین صرفه‌جویی» و «مورد خطاب الهی بودن». آنها معتقد بودند که تنها با سخت کوشی ست که خواست خداوند در جهان تحقق می‌یابد و موفقیت فردی در امور اقتصادی شانه لطف الهی و علامت قبول فرد توسط حق تعالی است. بنابراین، کارآیی داشتن، ولد بودن، سرمایه گذاری و سخت کوشی، اشتغال دائمی مؤمنان و معتقدان این مذهب ود.

ـ این بخارها چیه؟! از آن روزنه‌ای که در کف خیابان است بخار بلند می‌شود.

ـ بسیاری از محلّات نیویورك به سیستم بخار و حرارت مرکزی شهر متصل است. ز طریق سیستم مرکزی، باشدت لازم بخار حرارت‌زا را در ساختمانهای شهر پخش ی‌کنند. گرمای ساختمانها و آب لوله‌ها اینگونه تأمین می‌شود.

ـ چند شب پیش در خیابان لکزینتون هم دیدم. چند استوانه را در چند گوشه خیابان بر روی چند حفره مدوّر قرار داده بودند و بخار متراکم و متصاعد را از طریق آن به فضا هدایت می‌کردند. سیستم مرکزی حرارت شهری به گمانم تأثیر بسیاری در جهت صرفه‌جویی دارد.

ـ به هر حال، داشتم می‌گفتم که اخلاق پروتستانی بر مولد بودن انسان در این دنیا و رستگار شدن وی در دنیای دیگر تأکید داشت: اما بحران بزرگ اقتصادی سالهای ۱۹۳۰ و عرضه راه‌حل «کینز» مبنی بر لزوم دخالت گسترده دولت در امور اقتصادی، جهت نگرش پوریتن‌ها را تغییر داد و تکیه بر «مصرف» را به جای تکیه بر تولید نشاند. ارزشهایی که با تولید و کار همراه بودند دیگر برای رشد و توسعه اقتصادی ضروری به نظر نمی‌رسیدند و جای خود را به مصرف گرایی، ولخرجی و خوشگذرانی سپردند. ایثار و از خودگذشتگی که لازمه نیل به رستگاری در پروتستانتیزم بود، به تحقق و اثبات خویش در این جهان تغییر یافت. آمریکا که تا آن زمان جامعه‌ای بود با بینش مذهبی

«آن جهانی» به یك نظام اقتصادی کاملاً مصرفی همراه با فراوانی و اسراف و تبذیر تبدیل شد. دولت جانشین خداوند گردید و مصرف کنندگان جای کارگران را گرفتند. دیگر «رستگاری نه منوط به کار بلکه تابع بازار بود».

جشن بزرگ «کلامبوس دی»

.... محشری است دیدنی. مردم در دو سوی خیابان به تماشا و خنده و گفتگو ایستاده اند. در وسط خیابان، دسته جات(!) را می بینیم که آهسته رژه می روند. بلانسبت، عین مراسمی که قبل از انقلاب در مراسم جشنهای پرهزینهٔ دوهزار و پانصدمین سال حکومت شاهنشاهی در تخت جمشید برگزار شده بود و سلاطین و رؤسای جمهور جهان محظوظ شده بودند!...... حالا در وسط خیابانهای نیویورك در محلهٔ منهتن، مردان، زنان، پسران، دختران، کارمندان و کارکنان مراکز و مؤسسات مختلف را می بینیم که به گروهها و دسته های مختلفی تقسیم شده اند. هر دسته ای برای خودش لباس مخصوص، آرم و نشان مخصوص، پرچم و تشکیلات مخصوص، موزیك و موسیقی و بالاخره حرکتهای نمایشی و تفریحی مخصوص دارد.....

ـ جامعه آمریکا در طول دو قرن گذشته تحولات بنیادی بسیار به خود دیده است. پیش از جنگ داخلی ۱۸۶۰، آمریکا یك جامعه ماقبل صنعتی و دارای جمعیتی حدود ۳۱ میلیون بود که اکثریت غالب آن کشاورز بودند. تاسال ۱۸۵۰ هشتاد و پنج درصد جمعیت در مناطق روستایی زندگی می کردند.

آمریکا جامعه ای بود عمدتاً محلی با دولتی دارای نقش بسیار محدود و در حد واحدهای محلی. اما ایالات متحده از پایان جنگ داخلی تاشروع «بحران بزرگ» به صورت یکی از عمده ترین کشورهای صنعتی درآمد. دراین دوره تعداد کارکنان امور تجاری و مالی ۱۰ برابر افزایش یافت و تعداد کارگران صنعتی از ۲/۳ میلیون به ۱۰/۹ میلیون رسید. شهرهای بزرگ ساخته شد و جمعیت آنها با ۸ برابر افزایش به حدود ۵۰ میلیون رسید. جمعیت کل کشور در این دوره به ۱۰۹ میلیون نفر بالغ گردید که از هر چهار نفر به اصطلاح «نیروی کار»، یك نفر آنها در بخش کشاورزی اشتغال داشت. رشد صنعت و تجارت و افزایش جمعیت شهری، جامعه رابه سوی تمرکز سوق داد و راه را برای ایجاد یك حکومت مقتدر هموار کرد. در این عصر که عصر صنعتی شدن سریع

بود، رشد ناخالص ملی ۸۰ درصد افزایش یافت. روزولت، نظرات کینز را برای رهایی از رکود بزرگ اقتصادی به مرحله اجرا درآورد و در نتیجهٔ آن نقش حکومت و میزان دخالتش در امور اقتصادی بشدت افزایش پیدا کرد. دیگر ادارهٔ این جامعهٔ پیچیدهٔ صنعتی و شهری جز با یك سیاستگزاری متمرکز ممکن نبود. این وضعیت زمینه را برای ظهور یك «دوره جدید» فراهم کرد. جامعه جدید یا جامعه ما بعد صنعتی.

ـ صدای شیپورها گوش بوش را هم کر کرده است تا چه رسد به مردم عادی و عامی!

رقص خیابانی و جنبش کلامبوس‌دی

... بعضیها شیرینی پخش می کنند. بعضی از فروشگاهها شکلات گران دیروز را امروز مجاناً به اجناس خریداری شده توسط مشتریان خود ضمیمه می کنند. برخی نیز سری به خمره می‌زنند و لبی‌تر می کنند! عدّه ای هم تن و پیرهن را رها کرده اند! هوا کاملاً آفتابی و مطبوع طبع تماشاچیان و رژه روندگان است! دسته ای از مردان سوار بر اسبهای غول پیکر پیش می آیند، با لباسها، کلاهها، پرها و تیرهایی بر تن، بر سر، بر دوش. درست به سبك همان اروپاییان اولیه‌ای که آمریکا را فتح کرده اند.

دسته دوم دخترانی هستند که در فاصله‌ای دورتر به قدم زدن آهسته و انجام حرکتهای نمایشی مشغولند. دسته بعدی، گروهی دیگر و جوانانی دیگر با لباسی دیگر. و آنگاه کالسکه‌ای را می بینیم غرق در گل، باعروسی سپیدپوش، نشسته بر آن. لابد «مام میهن» است!... و درست در همین هنگام و در همین هنگامه است که می بینم مردی کتاب انجیل را بر سر دستهایش بلند کرده و درمیانهٔ همین شادخواران ونیمه برهنگان فریاد می زند، از این پیاده‌رو به آن پیاده‌رو می‌رود و همه را به خدا و آخرت و ترك شهوات و لذات دنیوی دعوت می کند. خیلی جدی است. از محاسن و البسه‌اش پیدا است که نسبتی و ارتباطی با کلیسا دارد. بعضی از زنان و مردان با شگفتی به او می نگرند، بعضی دیگر می‌خندند و کار او را هم بخشی از کارهای نمایشی آن روز می دانند!

ـ و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی!؟....

ـ و تبلیغ بهتر از این نمی شد! مکان و زمان و مخاطب و حال و مقام تماماً مهیّا و

مساعد است برای دعوت به انجیل و آخرت!!.... نمونه‌ای از تبلیغ مؤثر و معکوس و ضدّتبلیغ!.....

ـ اگر بخواهیم در باب ساختار اجتماعی «جامعه جدید» آمریکا و ارزشها و اصول اساسی این جامعه سخن بگوییم، باید هم به مواردی اشاره کنیم که منفی است و هم به مواردی که واقعاً یا ظاهراً مثبت است. جوامع غربی از جمله جامعه آمریکا را نمی‌توان فقط با نگاه به موارد منفی شناخت. فقط با نگاه به موارد مثبت هم نمی‌شود.

ـ هر دو مورد را باید شناخت. از تجربه‌های مثبت و مفید و مناسب با مقتضیات حیات خود باید بهره جست، از منفیات و منهیات و ناهنجاریهای جوامع غربی باید پرهیز کرد.

پیشرفت دانش و آموزش

ـ تکنولوژی، علم و آموزش در جامعه آمریکایی یکی از موارد مهم و واقعاً قابل شناسایی است. در جامعه جدید، پیشرفت تکنولوژی و رشد شتابان دانش نظری و تجربی جدید، به ایجاد جامعه‌ای پیچیده و صنعتی منجر شده است. هزینه‌های دولت مرکزی برای تحقیق و توسعه از ۷۴ میلیون دلار در سال ۱۹۴۰ به ۳۹/۹ میلیارد دلار در ۱۹۸۳ رسید. طبق آمار رسمی ایالات متحده، سرمایه‌گذاری در امر تحقیق و توسعه به ۱۱۷/۹ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۷ بالغ گردید...

..... حالا مردانی با لباسهای آبی رژه می‌روند... و بعد از آنان، دسته‌ای دیگر با لباسهای زرد. مثل دسته جنیان که بلاتشبیه در شبیه‌خوانیهای قدیمی خودمان، دیده بودیم!!

ـ میزان اهمیتي را که آمریکا برای آموزش و پرورش قائل است می‌توان از میزان تخصیص بودجه و تعداد ثبت نام کنندگان در هر سال دریافت. درسال ۱۹۳۰ کل هزینه‌های آموزش و پرورش ازدوره ابتدایی تا پایان دانشگاه فقط ۳/۴ میلیارد بود. در حالی که درسال ۱۹۸۷ مخارج آموزش و پرورش به ۳۰۸/۸ میلیارد دلار رسید، که ۱۸۴/۸ میلیارد آن به آموزش ابتدایی و متوسطه و بقیه به آموزش عالی اختصاص داشت. تعداد دانشجویان در آغاز جنگ جهانی دوم کمتر از ۱/۵ میلیون نفر بود. در طول سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ به تعداد آنها ۶/۲ میلیون نفر افزوده شد و به رقم کل

۹/۷ میلیون رسید. در سال ۱۹۸۷، این رقم از مرز ۱۲/۴ میلیون فراتر رفت.
- و حالا در سال ۱۹۹۰ و سال ۱۹۹۱؟
... دوست ارجمند - غلامعلی خوشرو - این تحقیقات را در جزوه ای نیز تحت عنوان «ضعف و قوت جامعه آمریکا» فراهم آورده است. موضوعات و مباحثی است مفید و لازم که البته به نظر من کافی و کامل نیست، اما ارزنده است... در این لحظه یك سیاهپوست را می بینیم که می خواهد کفش عابران را به زور واکس بزند!
وقتی در پیاده رو خیابان قدم می زنیم، با سیاهپوستانی مواجه می شویم که بساط واکس زنی دارند و بعضاً با لحنی التماس آمیز از رهگذران می خواهند که...
- آقا تشریف بیاورید، آقا اینجا بفرمایید بنشینید، آقا کفشهایتان را....
- پول نداریم!
- مجّانی واکس می زنم!!
... «خوشرو» ادامه می دهد. وارد حوزه ارتباطات می شود:

ارتباطات، بوروکراسی و طبقه متوسط

- در آمریکا، گسترش ارتباطات و بهره گیری از وسایل متنوع ارتباطی در دهه های اخیر بسیار وسیع بوده وتأثیر شگرفی براقتصاد وسیاست و فرهنگ داشته است. تقریباً تمام خانواده های آمریکایی دارای تلویزیونند و ساعاتی رابا تماشای آن سپری می کنند. کانالهای مختلف و متنوع تلویزیونی و رادیویی، هزاران نوع مجله و روزنامه عمومی و اختصاصی در سطح ملی و محلی، درکار ساختن و پرداختن افکار عمومی در همه عرصه های زندگی اجتماعی اند. نقش رسانه ها بویژه تلویزیون در وحدت بخشی و فرهنگ سازیِ جامعهٔ ناهمگون آمریکا گسترش و اهمیت بسیار یافته است. تلفیق تکنولوژی پیشرفته و تکاثر سرمایه و نیروی کار متخصص، به کارآیی بالاتر و فراوانی بیشتر منجر شده و این خود در تغییر ساختار طبقاتی جامعه آمریکا مؤثر بوده است.
... ازرقص و موزیك خیابان فرار می کنیم و وارد ساختمان یك فروشگاه بزرگ و لوکس می شویم. معمولاً طبقات مرفه و متوسط به این قبیل مراکز رفت و آمد دارند. بازاری است چندین طبقه، رنگارنگ، پرزرق و برق، مملو از انواع لوازم آرایش، لباسهای متنوع، عطر و ادکلن و کراوات وسایر چیزها! والبته گران. درراهروها زنان و

مردانی با شیشه‌های مختلف در دست ایستاده اند، راه را بر مشتریان می بندند و عطر می پاشند! و در پشت برخی از میز و صندلیها زنان و مردانی ایستاده اند و داوطلبان را مجاناً آرایش و پیرایش می کنند! محض نمونه و عرضه مدل!

ـ در جامعهٔ جدید، ظهور طبقه متوسط جدید به عنوان اکثریت غالب، از خصوصیات بارز آن است. تفوق بخش خدمات (حدود ۷۰ درصد) درمقایسه بابخش صنعت (حدود ۲۷ درصد) و بخش کشاورزی (حدود ۳ درصد) نشانگر تغییر بنیادی در ساختار طبقاتی جامعه جدید آمریکاست و یکی از نتایج راه حلهای «کینز» ایجاد و گسترش همین طبقه متوسط جدید است. طبقه ای که از تکنولوژی، انباشت سرمایه و سیاست بودجه ای کینزی مستقل نیست بلکه خود محصول این عوامل است. طبقه متوسط جدید عمدتاً از تحصیل کرده های دانشگاهی تشکیل شده و از هر چهار نفر یك نفر مدیر یا کارشناس ارشد است. مشاغل حرفه ای و فنی، کارهای اجتماعی و اشتغالات خدماتی، حوزه اصلی فعالیت این طبقه متوسط است. آنها نه در تولیدات اولیه و زیربنایی، بلکه بیشتر در امور دست دوم و سوم اشتغال دارند. صفت بارز این طبقه در آمریکا، «رقابت در مصرف و همچشمی در به کارگیری شیوه های جدید و مد روز زندگی اجتماعی» است.

... به خیابان برگشته ایم. رقص و موسیقی در سراسر خیابانهای پنجم و ششم همچنان ادامه دارد. سابقاً در زمان شاه هم وقتی کارناوال می دیدم به یاد قضیهٔ معروف به دجال و خردجال می افتادم که گفته اند از علایم ظهور است و از هر تار موی آن ساز و آوازی بلند است و وقتی که در کوچه و بازار به راه می افتد خلق الله را به دور خود جمع کرده و به دنبال خود می کشاند! آیا این همان است؟ یا این چیزی نیست جز جشن و شادی ملتی برای اظهار هویت ملی و ابراز شخصیت تاریخی اش، البته به سبك و سیاقی درخور سیره و سنن مورد پسند خودش؟... اما از هرچه بگذرم، سخن دوست خوش تر است...

ـ برای اداره و کنترل امور این جامعه غول پیکر یك جریان وسیع بوروکراسی و دیوان سالاری ایجاد شده است. چنین سازمانی مبتنی بر روشهای یکسان و مشاغل حرفه ای و بایگانی منظم اسناد می باشد. این جریان فراگیر نه تنها شیوه اداره امور سازمانها و دستگاههای دولتی است، بلکه امروز به یك سبك زندگی که شامل تقریباً

همه فعالیتهای فرهنگی اجتماعی می‌باشد، تبدیل شده است. تسری و تسلط سازمانهای بسیار بزرگ و پیچیده به حوزه‌های آموزش و پرورش، تجارت و غیره، روی دیگر سکه رشد طبقه متوسط است. در نتیجهٔ رشد این جریان است که هر فرد، خود را در برابر قدرت قاهرهٔ بوروکراسی که بر همه شؤون زندگی اجتماعی سیطره دارد و یك نظم کور غیرانسانی را بر وی تحمیل می‌کند، ناتوان می‌یابد.

ارزشها در جامعهٔ جدید آمریکا

ـ اگر بخواهیم از به اصطلاح ارزشهای محوری در جامعه جدید آمریکا سخن بگوییم، باید فردگرایی و مصرف گرایی را در زمرهٔ ارزشهای محوری و اصول اساسی زندگی و رفتار آمریکاییان قرار دهیم. فردگرایی بدین معنا که، هدفِ جامعه تضمین و تأمین حقِ فرد نسبت به آزادی و خوشبختی دنیایی و شخصی اوست. آمریکایی‌ها معتقدند که سعادت ملت عمدتاً مبتنی بر آن نوع از فردگرایی است که افراد را صرفاً با اتّکا به نیروی خود به پیشرفت وامی‌دارد. فردگرایی به منزلهٔ پایهٔ اساسی نظام سیاسی آمریکا (دموکراسی)، ساختار اقتصادی (سرمایه‌داری) و ارزشهای اجتماعی (آزادی بیان، مذهب و غیره) است. برخی از دانشمندان و جامعه‌شناسان این فردگرایی را به «خوداتکایی، آزادی اخلاقی، حاکمیت آزادی و حیثیت انسان» تعبیر و تفسیر کرده‌اند.

به عنوان مثال به این مأخذ می‌توان مراجعه کرد:

«Herbert McClosky. John Zaller, The American Ethos, Harvard University Press, 1984»

ـ درمورد مصرف گرایی....؟

ـ ... در مورد مصرف گرایی هم باید گفت که این، نه صرفاً یك پدیده اقتصادی بلکه نوعی نگرش عام به جهان است و وجوه مختلف جامعه آمریکا را شکل می‌دهد. آمریکایی‌ها شدیداً طالب کالاهای متنوع و خدمات گوناگونند. این جریان عظیم مصرف گرایی گاه به عنوان موتور پیشرفت و سعادت در رشد اقتصادی قلمداد می گردد. هر چند رواج فرهنگ مصرف، نتیجه گذر از اخلاق پروتستانی به واسطه اجرای تئوری «کینز» در امور اقتصادی بود، اما این امر اکنون چنان رایج است که کاملاً بر موقعیت انسان و ارزشها و دیدگاههایش حاکمیت دارد. در واقع ارزش انسان با میزان مصرف او

سنجیده می‌شود نه با سهم او در تولید. در این مورد می‌توان به این منبع مراجعه کرد:
«Richard Wightrman Fox, T.J.Jackson Lears, The Culture of Consumption, Pantheon Books, N.Y., 1983»

... با «خوشرو» وارد ساختمان سازمان ملل شده‌ایم و در رستوران ساختمان که مشرف بر رودخانهٔ شهر است نشسته‌ایم. چای و شیرینی و گپ و گفتگو در میان است...

ـ دراین جامعه مصرف گرا، تبلیغات نقش گسترده‌ای درتحریك حسّ نیاز به کالا و خدمات ایفا می‌کند. استفاده از سکس، هنر، سیاست و غیره در آگهیهای تجارتی به صورت سمعی و بصری همیشه و در همه جا وجود دارد. این آگهیها که وجه جدایی ناپذیر جامعه مصرفی مبتنی بر خدمات می‌باشد، خود آگاهی و شخصیت انسان را تحریف و تخریب کرده و شیوهٔ جدید زندگیِ مبتنی بر مصرف پرستی و مصرف گرایی مفرط را تشویق می‌کند.

ـ عکسهای در و دیوار ساختمان را می‌بینم که به کودکان و مسأله سلامت آنان اشارت دارد. کودکان بی‌سرپرست، کودکان خانواده‌های فقیر و کودکانِ... بیش از هفتاد رئیس جمهور و نخست وزیر و وزیر امسال به نیویورك آمده اند تا در کنفرانس بین المللی کودکان شرکت کنند...

خانواده، درد بی‌پدری!

ـ از هم گسیختگی خانوادگی یکی دیگر ازویژگی‌های جامعه آمریکایی است. خانواده در آمریکا واحدی منتزع از شبکه خویشاوندی است و از لحاظ ساختاری نیز کوچك و هسته‌ای است. خانواده در طول سه دهه اخیر از لحاظ ساختی و کارکردی محکوم به ضعف و اضمحلال شده است. مطابق آمار وزارت تجارت آمریکا تعداد طلاق از ۷۰۸/۰۰۰ در سال ۱۹۷۰ به ۱/۱۵۷/۰۰۰ در سال ۱۹۸۷ رسیده است. منابع دیگری نشان می‌دهد که میزان طلاق در هر صدهزار نفر از ۲۴۸ در سال ۱۹۶۵ به ۴۹۵ در سال ۱۹۸۵ رسیده است، که این امر نشانگر افزایشی شگفت انگیز در طول بیست سال است. دلایل دیگر ضعف خانواده، وجود روابط جنسی آزاد و افراطی قبل و بعد از ازدواج است. بیش از نصف جوانان آمریکا تا سنّ ۱۷ سالگی روابط جنسی آزاد و بی‌رویّه داشته‌اند. مطابق برآورد، ۵۰تا۵۹ درصد مردان زن‌دار و ۴۵تا۵۵ درصد زنان

شوهردار تا سنّ ۴۰ سالگی مرتکب زنا شده اند. هر سال بیش از یك میلیون حاملگی در میان نوجوانانی که سنّشان ۱۳ تا۱۹ سال است گزارش می شود. البته نیمی از آنها به سقط جنین متوسل شده و نیمی دیگر بچه خود را به دنیا می‌آورند. ۲۵ سال پیش (۱۹۶۵) از هر هزار نوزاد ۵۴تای آن خارج از حلقه ازدواج بود، در حالی که این تعداد در سال ۱۹۸۵ به ۲۱۵ نفر رسید که نزدیك به چهار برابر افزایش نشان می‌دهد. نسبت بسیار زیادِ نوجوانانِ (زیر ۱۸ سال) فراری در ایالات متحده، وجه دیگر نابسامانی و تزلزل خانواده است. بررسیها نشان می‌دهد که تعداد فراریان از خانه بیش از یكِ میلیون نفر در هر سال است. مطابق آمار وزارت دادگستری آمریکا تنها ۱۶۶/۹۵۵ نفر از نوجوانان فراری در سال ۱۹۸۸ توسّط پلیس دستگیر شده‌اند. بیش از نصف نوجوانان فراری دارای والدین جدا شده از هم بوده و ۱۶ درصد کلّ فراریان اصلاً با مفهوم «پدر» آشنایی نداشته‌اند. یعنی هیچ‌گاه پدر مشخصی نداشته و تنها مادر خود را می‌شناخته‌اند. دو سوّم دختران و دو پنجم پسران فراری در خانواده مورد سوء استفاده جنسی و یا آزار توسط اعضای خانواده خود و یا بستگان نزدیك بوده‌اند. تقریباً تمام فراریان بلافاصله و یا پس از اندك زمانی، مورد بهره‌برداری جنسی قرار گرفته یا مرتکب جنایت و قاچاق فروشی و یا همه اینها با هم می‌شوند.

... در یکی از سالنهای ساختمان یوئن (سازمان ملل)، عکسهای سیاستمداران به دیوار نصب شده است. اینها کسانی هستند که از نخستین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل تاامروز سال بسال یکی پس ازدیگری رئیس مجمع بوده اند. به دنبال ایران می گردیم! نصرالله انتظام، ایران، پنجمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، سال ۱۹۵۰ میلادی. یعنی سال ۱۳۲۹؟

... هر کشوری هدیه‌ای به سازمان ملل تقدیم کرده است. یك کشتی نسبتاً بزرگ امّا در حجمی نسبتاً کوچك، متعلق به دولت کویت(؟!) در برابر ما قرار دارد. تا حدّی می شود گفت ظریف، سنتی و شامل قسمتهای مختلف است. می خوانیم و می خندیم: «هدیة من دولة الکویتیّه، الی الامم المتحده»!

ـ کدام دولت؟ کدام کویت؟

ـ عراق فاتحه کویت را خواند!

جرایم و آمار در ایالات متحده

ـ بسیار خوب... راجع به وضع جرایم در آمریکا...

ـ ... راجع به جرایم در جامعهٔ آمریکایی، تاآنجا که من مطالعه داشته‌ام می‌توانم این طور بگویم. این امر، پدیدهٔ نوظهوری در این جامعه نیست اما افزایش بی‌سابقه و اشکال متنوع آن طی سه دهه اخیر، توجه همه محققان و جامعه‌شناسان رابه خود معطوف نموده است. بر حسب گزارش وزارت دادگستری آمریکا در گزارشهای سالیانه موسوم به (UCR) جرایم به دو دسته تقسیم می‌شوند. جرایم دسته اول، که حمله و تعرض به جسم و جان یا دارایی افراد است و جرایم دسته دوم، که علیه فرد یا دارایی فرد بخصوصی نیست، از قبیل فرار نوجوانان از خانواده، اختلاس و نظایر آن. تعداد جرایم دسته اول در سال ۱۹۸۸ بدین قرار بوده است. آدمکشی ۲۰/۰۰۰، تجاوز به عنف ۹۲/۰۰۰، حمله به افراد و سرقت اموال آنها ۵۴۳/۰۰۰، زدوخوردهای سخت و بسیار خطرناك ۹۱۰/۰۰۰، سرقت از منازل ۳/۲۱۸/۰۰۰، دزدی از غیر منازل ۷/۷۵۶/۰۰۰، دزدی وسایل نقلیه ۱/۴۳۳/۰۰۰.

... رودخانه موسوم به «ایست ریور» از پنجره ساختمان «یوئن» دیده می‌شود و منظره زیبایی را در برابر ما قرار داده است. کشتیها گاه و بیگاه در حال عبور قابل رؤیتند. هلیکوپتری را می‌بینم که مرتباً می‌رود و می‌آید. سؤال می‌کنم. پنجاه دلار می‌گیرد و تو را از محل ساختمان سازمان ملل سریعاً به فرودگاه یاهر جای دیگر که برای رسیدن به آنجا عجله داشته باشی یا از بدقولی و خلف وعده‌ات بترسی(!) می‌رساند. البته باید دیپلمات هم باشی!... ناخودآگاه به کارت مخصوص و معکوس (عکس‌دار! عکس زده شده!) که بر روی کت من و دوستم «خوشرو» الصاق شده نگاه می‌کنم. خوشبختانه من هم کارت دیپلماتیك دارم، پس «هستم»!

ـ در آمریکا از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ جرایم خشونت بار ۳۰ درصد و جرایم مربوط به دارایی و اموال ۱۲ درصد افزایش داشته است. کلّ جرایم در سال ۱۹۸۸ بالغ بر ۱۳/۹ میلیون گردید. تعداد کلّ دستگیر شدگان در مقایسه با سال ۱۹۶۹ به طور چشمگیری افزایش یافته است. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ دستگیری درمورد کلّ جرایم به ۲۲ درصد و جرایم خشونت بار ۱۱ درصد افزایش داشته است. آمار جرایم دسته دوّم (جرایم مربوط به دارایی و اموال) فقط بر حسب تعداد دستگیریها در گزارش F.B.I

منتشر می شود. به این ترتیب عملاً جرایم دسته اول (جرایم خشونت بار از قبیل آدمکشی، تجاوز به عنف، حمله به افراد و سرقت اموالشان، زد و خوردهای سخت و بسیار خطرناك) که بیشتر مربوط به فقرا و درماندگان است و درتاریخ بردگی این کشور ریشه دارد، دقیق تر منعکس می گردد و خطرناکتر تلقی می شود. حال آنکه جرایم مربوط به مقامات رسمی و عالیرتبه و جرایم طبقات بالا و پردرآمد و همچنین جرایم شرکتها و کمپانیهای بزرگ تا افشا و منجر به دستگیری افراد نشود انتشار نمی یابدو البته باتوجه به تسلّط آنها بر سیستم اطلاعات و رسانه ها و نفوذ عوامل این دستگاهها در همه جا می توان تصور کرد که مقدار جرایم گزارش شده بسیار کمتر از تعداد جرایمی است که واقعاً اتفاق افتاده است.

ـ مواد مخدر...

ـ گرچه آمریکا تنها کشوری نیست که با مسأله خطرناك مواد مخدر مواجه است اما میزان مصرف این مواد در آمریکا آن قدر بالاست که در حال تبدیل به خطرناکترین بحران فردی و اجتماعی است. مطابق آمار خدمات بهداشت عمومی آمریکا، در حدود بیست سال پیش کمتر از دو درصد از جوانان مصرف موادمخدر را تجربه کرده بودند. اما امروز نزدیك به دوسوم جوانان پیش از آنکه از دبیرستان فارغ التحصیل شوند حداقل مصرف یك نوع مواد غیرقانونی را تجربه کرده اند و این واقعیّت، بیش از سه هزار درصد افزایش را نشان می دهد. آمریکایی ها تقریباً شصت درصد کل موادمخدر دنیا را مصرف می کنند. تعداد معتادان به ماری جوانا ۱۸ تا ۲۰ میلیون نفر و معتادان به کوکائین ۴ تا ۸ میلیون نفر و معتادان به هروئین پانصد هزار نفر برآورد شده است. امّا متأسفانه همواره در عمل دیده شده است که واقعیّتها بیشتر از شناخته شده ها و کشف شده ها و به جدول آمار و ارقام وارد شده ها بوده است. معذلك اطلاعات به دست آمده نشان می دهد که میزان مصرف موادمخدر در بین جوانان آمریکایی چقدر وحشتناك و بحران آفرین خواهد بود. «تا سنّ بیست سالگی نزدیك به ۸۰ درصد جوانان امروز حداقل مصرف یکنوع موادمخدر را تجربه کرده اند که ۶۰ درصد آنها کسانی هستند که معمولاً علاوه بر ماری جوانا معتاد به مواد مخدر دیگری هم هستند. این رقم در مورد دبیرستانیهای سال آخر، ۵۷درصد است که ۳۶درصد آن مربوط به کسانی است که مواد دیگری علاوه بر ماری جوانا را مصرف کرده اند». می توان، این مأخذ را نگاه کرد:

«U.S.Department of health and Human Services, Illicit Drug Use, 1988».

همچنین اطلاعات دیگری نشان می دهد که «در سال ۱۹۸۸ دستگیریهای مربوط به استعمال موادمخدر ۲۴درصد بیش از سال قبل و ۴۸درصد بیش از سال ۱۹۸۴ گزارش شده است. تعداد متوسط زندانیان بازداشتگاه شهر نیویورك درسال ۱۹۸۳ ده هزار نفر بود که اکثریت آنها مرتکب دزدی و حمله به افراد شده بودند. در سال ۱۹۸۸ کسانی که در طول سال بازداشت و وارد زندان شده اند ۱۱۰/۰۰۰ نفر بوده اند که ۷۰ درصد آنها متهم به جرایم مربوط به موادمخدر و شصت درصدشان معتاد نیز بوده اند. امروز به طور متوسط روزانه تعداد ۱۷/۰۰۰ زندانی در زندان شهر نیویورك وجود دارد که اکثر آنها مرتکب قاچاق موادمخدر شده اند و... بنابراین قاچاقچیان جای مجرمین دیگر را گرفته اند و تعداد آنها روز بروز افزایش می یابد، که این امر نشانهٔ وجود یك بحران دائم التزاید جدید در جامعهٔ آمریکاست». در این مورد هم می شود به این مأخذ رجوع کرد:

«Ekram U.Hague, New York City Department of Correction: The Success and Challengcs of a Glant System, American Jails, Winter 1989».

وجوه مثبت و منفی در جامعه آمریکا و رابطهٔ آنها

ـ اگر بخواهیم وجوه مثبت و مفید جامعهٔ آمریکایی را بشناسیم و فقط به وجوه منفی آن اکتفا نکرده باشیم، چه مواردی به نظر شما ـ که این جامعه را با فرصت و فراغت بیشتری دیده اید ـ قابل توجه است.

ـ در جامعه آمریکا اکثریت مردم معمولاً این امور را پسندیده و ارزشمند قلمداد می کنند و جامعه آمریکا را با این اوصاف معرفی می کنند:

... بنیاد قوی علمی و تکنولوژیك،

... ثروت و وفور اقتصادی،

... قدرت نظامی و سیاسی،

... دموکراسی، باز بودن جامعه و آزادیهای فردی و اجتماعی،

... نظام قضایی و حقوقی قوی و مستقل،

... رفاه اجتماعی، گسترش آموزش و بهداشت،

... وجود فرصتها و امکانات مناسب برای ترقی اجتماعی و فردی،
... توسعه و سهولت ارتباطات،
... تنوع رسانه‌های جمعی.

***

... در پارك وابسته به ساختمان سازمان ملل که مشرف بر رودخانه است، مجسمه‌هایی دیده می‌شود. یکی ازآنها سلاح کمری بزرگی است که بر روی یك ستون سیمانی نصب شده است. اما لولهٔ سلاح برگشته و در خود گره خورده و بدین ترتیب به اصطلاح راه را بر عبور گلوله بسته است!... مجسمه دیگری بر روی ستون دیگری در کنار ماست. مردی قوی هیکل و درشت اندام در یك دست چکش دارد و در دست دیگر شمشیر. اما سر شمشیر را به زمین چسبانده و با چکش بر آن می‌کوبد. شمشیر کج می‌شود و از حیز انتفاع می‌افتد!... در یك طرف این ستون نوشته است:

We shall beat our swords into piowshares.

... و در طرف دیگر نوشته است:

Gift of Union of Soviet Socialist Republics to the United Nations, 1959.

... شش سال پس از مرگ استالین، روسها فرصت را غنیمت شمرده، چکش را بر سر شمشیر کوبیده اند! می‌خواهند بگویند شمشیر را با ضربات «چکش» کج می‌کنیم، تا آنجا که به «داس» تبدیل شود!

***

ـ امّا اموری هم که معمولاً وجوه ضعف جامعه تلقی می‌شود و می‌توان از آنها به عنوان مسائل ناپسند یاد کرد عبارتند از:

«اعتیاد گسترده به مواد مخدر، ازهم گسیختگی خانواده، آزادی مفرط روابط جنسی در همه اشکال ناهنجار آن، فقر و نابرابری و تبعیض، جنایت و ناامنی، مصرف‌پرستی، دستکاری و تحریف افکار عمومی توسط رسانه‌ها، انفعال سیاسی عمومی، از خود بیگانگی، بی‌هدفی جوانان و نظایر اینها»...

ـ آیا میان وجوه مثبت و منفی یا به اصطلاح ضعف و قوت در جامعه آمریکا می‌توان رابطه‌ای قائل شد؟ چه رابطه‌ای است میان مسائل و مشکلات اجتماعی آمریکا با پیشرفتهای علمی و صنعتی، بهبود وضع آموزش، بهداشت و رفاه اجتماعی؟ چه نسبتی

است بین اموری که معمولاً با صفات پسندیده از آنها یاد می شود و اموری که عموماً بد و یامنفی تلقّی می شوند؟

- پرسشی که پاسخگویی به آن نیازمند تأمل و تحقیق بیشتر است این است که واقعاً میان وجوه ضعف و قوت جامعه آمریکا چه نسبتی را می توان برقرار کرد؟ آیا این امور صرفاً با یکدیگر همزیستی دارند و یا دارای نوعی نسبت علی و یا حداقل پیوستگی متقابلند؟ آیا اموری که ناظر بر وجوه امتیاز و قوت جامعه می باشند «اصل» است و آنگاه مشکلات و ناهنجاریها اموری عارضی است؟ آیا می توان بخش اوّل یعنی مثلاً قدرت صنعتی و گسترش رفاه و توسعه آزادی و امثال آن را داشت ولی بخش دوم (امور منفی) را از بین برد؟ آیا بدیها جزء لایتجزّی و غیرقابل انفکاكِ بخش اولند؟ آیا ارتباط این اجزاء با یکدیگر رابطه دو جزء است که یك کلّ تامّ و وَحدانی را تشکیل می دهند؟

تا آنجا که می توان از تلفیق اطلاعات انتخابی، محدود و شتابزده در این بررسی استفاده کرد، پاسخگویی به پرسشهای سابق الذکر، این گونه ممکن است. در تحلیل رابطهٔ وجوه ضعف و قوت جامعه آمریکا لازم است که از نظریهٔ همزیستی ساده فراتر رفته به وابستگی و پیوستگی امور اشاره کنیم. تحلیل کمی دقیق، به داده های فراوان و مطالعات گسترده محتاج است، اما برای نشان دادن برخی از پیوستگیها می توان به داده های کلی و موجود هم استناد کرد. یکی از مشکلاتی که جامعهٔ آمریکا در مواجهه با آن روز بروز ناتوانتر شده، مسأله از هم گسیختگی و تضعیف روزافزون خانواده است. وضعیت کنونی خانواده را باید در رابطه با تحولات ساختاری نظیر صنعتی شدن و شهری شدن جامعه از یك طرف و تحولات فرهنگی نظیر تغییر ارزشهای مذهبی و تبدیل آن به ارزشهای دنیوی و تأکید بر لذت فوری و آنی از طرف دیگر دانست فردگرایی را که به درجه خودپرستی رسیده است، می توان به عنوان عاملی در سر باز زدن از قبول مسؤولیتهای خانوادگی به حساب آورد. تسلط فرهنگ مصرف پرستی و لذت جویی در عرصه روابط خانوادگی، محرك تنوع طلبی در لذات جنسی و ابداع شیوه های انحرافی است. تعداد زیادی جوانان فراری از خانه اگر چه تاحدی معلول بدرفتاریهای اعضای خانواده و نیز تمتع جنسی از آنهاست، اما نوجوانانی که از خانواده می گریزند در پی تحقق فردیت خود و در اندیشه آزادی و بی قیدی و به دنبال رسیدن به رؤیاهای نوجوانی اند. پس به نظر نمی رسد که برای تحکیم مبنای خانواده چاره ای باشد و یا از

عوارض و نتایج تحولات جاری ساختاری و فرهنگی، گریزی... گسترش وحشتناك مصرف موادمخدر هم نسبت مستقیم دارد با رشد طبقه متوسط و اقتصاد مبتنی بر خدمات از یك طرف و تسلط نظام بوروکراسی بر سرنوشت فرد و جامعه از طرف دیگر. نابسامانیهای خانوادگی، بی‌هدفی در زندگی، ناتوانی در مواجهه با نظام حاکم بوروکراتیك، لذت‌طلبی و فرار از مشکلات، همگی زمینه را برای مصرف و گسترش موادمخدر آماده کرده اند...

... «خوشرو» بخشهای مهم و اساسی تحقیقات خود را با مراجعه به منابع غربی و آمریکایی مستند کرده است. به عنوان نمونه...

«John A. Garraty and Peter gay, The Columbia history of the World, Harper & Row, Publishers, P.1143».

مسألهٔ جوانانِ آمریکایی

ـ جوانان در طی سه دههٔ اخیر شدیداً از پیچیدگیهای فزاینده جامعه جدید آمریکایی متأثر شدند. آنها مخالف ساختهای اجتماعی و نهادهای ثابت اقتصادی‌ای بودند که خود نه در ایجاد آن نقشی داشتند و نه در تغییر آن توانی. بنابراین جوانها به تعبیری که در مأخذ اشاره شده، آمده است: «به این نتیجه رسیدند که در جامعه‌ای کاملاً پوسیده و فاسد زندگی می‌کنند. خیلی از آنها دچار تحولات روحی شدند، تعدادی نیز مطلوب اغوای نفس ـ در توسل به موادمخدر و دیگر اشکال رفتار انحرافی ـ شدند».

... دوست عزیز من با خوشرویی تمام، مرا در جهت مطالعه بیشتر و کند و کاوی دیگر در باب ویژگیهای جامعهٔ آمریکا و وضعیت نسل جوان، یاری می‌کند. درنخستین روزهای ورود به نیویورك، با «خوشرو» در خیابانها جستجوگرانه قدم زده بودیم و به یك مرکز بازی و تفریح که برای گذران اوقات فراغت جوانان ساخته شده و نظایر آن بسیار است وارد شده بودیم.

... سالن سرپوشیده‌ای است نه چندان بزرگ، امّا فاقد تشریفات ورود و خروج. دستگاههای متعددی که هرکدام به اندازه یك دستگاه پمپ بنزین به نظر می‌رسد، در چند ردیف نصب شده و هریك، در فاصله یکی دو متر از دیگری قرار گرفته است. هنگامه‌ای است از رفت و آمد و تماشا و بازی و سروصدا. می‌بینیم که در کنار هر

دستگاه، پسری یا دختری به بازی یکنفرهٔ آتاری مشغول است. یکی، دو تیم فوتبال را هدایت می کند. دیگری مسابقهٔ اتومبیلها را در اتوبان مخصوص، ترتیب می دهد. سومی در میدان جنگ به آفند و پدافند سرگرم است. چهارمی بوکس بازان را در رینگ به برخورد با یکدیگر کشانده است. هرکدام از آنها در عالمی جدای از دیگران سیر کرده حقیقتاً در متن و بطن همان کاری که می کردند غرق شده بودند. به همین دلیل، یکی از مراکز سرقت پول هم همین جاست!... اما هرچه هست، جامعهٔ آمریکا می کوشد تا وسایل و مراکز تفریح، بازی، سرگرمی و گذران اوقات فراغت را به وفور در اختیار نوجوانان قرار دهد. این سالن، باشگاه مخصوصی نیست که محتاج نام نویسی و انجام تشریفات باشد. جایی است برای هرکس که از در وارد شود. به این ترتیب نوجوانی که سرشار از انرژی است وارد این سالن می شود و روحیه تهاجمی اش را تا حدّی ارضا می کند. البته این دستگاههای نسبتاً بزرگ به آنها کمك می کند که در هر زمینه ای برای خودشان یك عرصه خیالی و دنیای تخیّلی نیز بیافرینند و ضمن بازی و ورزش ساعاتی را در این عالم بی خبری و بی خیالی(!) سپری کرده، تا حدی تخلیه شوند و بعد به اصطلاح «ریلکس» کنند!... اما با این وجود مشکل جوانان و بحث جوانان همچنان باقی است....

... به صحنه گفتگو با خوشرو برمی گردم. از «ابن خلدون» جامعه شناس بزرگ جهان اسلام و پیشگام در بحث فلسفهٔ تاریخ، سخن به میان آمده است...

ـ «ابن خلدون» قرنها پیش از این گفته است: مؤسسین جوامع جدید ابتدا با عصبیّت و غیرت تمام به کار و سازندگی می پردازند، شهرها را بنیاد می گذارند، علم و صنعت و تولید را رواج می دهند. اما نسلهای بعدی فقط از مزایا و امکانات استفاده می کنند و نتیجتاً طی چند نسل، روحیه مصرف گرایی و خوشگذرانی، تجمل و تفنن، فحشا و روابط جنسی آزاد، به عنوان صفات بارز اجتماعات بزرگ شهری نمودار می شود. فعالیتهای اقتصادی از بخشهای اصیل و اولیه اقتصادی نظیر کشاورزی و صنعت به بخش خدمات (هنر، تفریح و بازرگانی) انتقال می یابد. در این مقطع جامعه گرچه ازلحاظ ظاهری قدرتمند و مرفه به نظر می رسد، اما ازدرون روی به پوسیدگی دارد و در فرصت مناسب ممکن است با یك هجوم سراسری از پای درآید. امروز به نظر می رسد که اوضاع آمریکا چنین است. جوانان بشدت تنوع طلب و مصرف گرا شده اند.

البته کار هم می‌کنند، اما کارهای بخش تولیدی رفته‌رفته در برابر بخش خدمات و کارهای مرتبط با این بخش، رنگ می‌بازد. امروز عده قابل ملاحظه‌ای درمیان جوانان و نوجوانان وجود دارند که نه تنها از کار تولیدی روی برمی‌تابند، بلکه در وادی مصرف‌پرستی و تنوع‌جویی و لذت‌گرایی، هر قید و قانونی را زیر پا می‌نهند...

ـ فقر و نابرابری، سهم عمده‌ای در میزان بالای جرایم دارد. انحصارات صنعتی، ماشینی شدن (و نتیجتاً گسترش بیکاری)، جمعیت زیاد شهرها، نبودن زمینهٔ اشتغال به کار فعال برای فقرا و افراد طبقه پایین و بی‌مهارت، وضعیت و شرایط مناسبی جهت وقوع جرایم و ارتکاب جنایت است. برای تبیین جنایات و جرایم خشونتبار که بیشتر با نام فقرا و بخصوص جوانان فقیر سیاه مقارن است، بایستی تاریخ تبعیضات ناروا و بردگی را مورد توجه قرار داد. اکنون جامعهٔ آمریکا از درون مواجه با تعارضات پیچیده فرهنگی و اجتماعی است. ارزشهایی که باید مقوم جامعه و مایه حرکت آن باشد تبدیل به الفاظی شده که فقط در شعارهای سیاسی برای جلب آرای انتخاباتی به کار می‌آید. فردگرایی و خودپرستی، افزایش مصرف و قاچاق موادمخدر، لذت‌پرستی و تحریك مداوم برای مصرف بیشتر حتی در امور غیرضروری، بازهم زمینه‌ای برای ایجاد هرچه بیشتر تعارضات و معضلات فرهنگی و اجتماعی در جامعه آمریکا فراهم می‌آورد... اینك با آنکه تکنولوژی و صنعت پیشرفته، قدرت نظامی و قضایی، دسترسی به منابع غنی انرژی آمریکا را رویین تن می‌کند، اما به نظر نمی‌رسد که با افزایش پلیس و زندان و با کمك رسانه‌ها و تبلیغات و توسعهٔ خدمات اجتماعی بتوان تناقضات درونی و معضلات موجود را حل کرد. پیوستگی فرایندهای فرهنگی و ساختاری و ناسازگاری درونی و دائمی آنها و مسائل جوانان، در آینده حل این مشکلات را بازهم پیچیده‌تر خواهد کرد.

مآخذ مطالعاتی برای شناخت جامعه آمریکا

ـ وقتی ازمسائل منفی سخن به میان می‌آید، ممکن است این طور تصور شود که سخن، بی‌مأخذ است. یادداشت در این مورد برای دو گروه از افراد مفید است. برای اهل تحقیق و برای دیر باوران.

ـ ارقام و آمار را که تماماً از منابع موجود در خود آمریکا و مراکز معتبر جهانی

می‌توان استخراج کرد. موضوعات اساسی و محوری در تحقیقات و مطالعات انجام شده نیز فصل به فصل از متون و کتب و نشریاتی که توسط کتابخانه‌ها، دانشگاهها، مراکز تحقیقی، وسایل ارتباط جمعی و نظایر آنها در آمریکا انتشار می‌یابد قابل استخراج است. بسیاری از این وجوه مثبت، و منفی در کتابها و نشریات اساتید و محققین آمریکایی و اروپایی مطرح شده است. به عنوان نمونه، علاوه بر منابع سابق الذکر...

- «Jonathan H.tUrner and David Musick, American DIlemmas, Colombia University Press, N. Y. 1985».

- «Vidick, A. the American Democracy: An analysis of the 1988 Presidential Campain».

... همین طور بحثهای مربوط به روند تاریخی و فرایندهای ساختاری جامعه آمریکایی در آثار خود آنها (آمریکاییان) قابل مطالعه است... به عنوان مثال، علاوه بر منابع سابق الذکر...

- «Vidich, Arthur J. Religion ecomics and class in American Polities, in Politie culture and Society, Vol. 1, No. 1 fall 1987».

- «Everett Carll Ladd, The American Pollty, W. W. Norton & Company, N. Y, 1985».

- «U. S. Department of Commerce, Bureau of Censns, Statiatical Abstract of the United States, 1988».

- «Bensinan, J., and Vidich, A., American, Society, The weifare state and beyond B.G.,M.A., 1987».

با اساتید دانشگاهها

... در فاصله سوم تا پنجم اکتبر، دیدارهایی داریم با برخی از اساتید ایرانی یا
ران شناس در دانشگاههای مختلف. دکتر «کاشف» یکی از آنهاست. برای ما بسیار
الب بود که به دانشگاه «کلمبیا» در نیویورك برویم و یك استاد ایرانی را ببینیم که در
نین جایی زبان فارسی تدریس می کند. با دوست گرامی، صادق خرازی، که علاوه بر
سؤولیت سیاسی اش در عرصه فرهنگی و گسترش ارتباطات مفید در همین عرصه نیز
الیت می کند، به سراغ دکتر کاشف می رویم. دانشگاه کلمبیا یکی از دانشگاههای
رگ و قدیمی نیویورك است. زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه نیز دپارتمان
خصوص دارد.... دکتر کاشف با خونگرمی و محبت تمام، با ما به گفتگو می نشیند.
ـ چند سال است که زبان فارسی در این بخش از دانشگاه تدریس می شود؟
ـ صحبت سال و ماه نیست. صحبت قرن است!... یکی از مستشرقلن علاقه مند به
بان فارسی و گسترش ارتباط با ایران، مبتکر و بنیانگزار این دپارتمان بوده است.
الهاست که بنده در اینجا به تدریس مشغولم. دانشجویان آمریکایی و غیرآمریکایی به
حض اینکه در اثنای یادگیری زبان فارسی با ادبیات و اشعار، فرهنگ و تمدن و
مچنین هنر و عرفان ایران آشنایی پیدا می کنند غالباً مجذوب می شوند و حقیقتاً
ادبیات و هنر وعرفان این کشور و این ملت بزرگ استقبال می کنند. غزلیات حافظ و

سعدی و امثال این بزرگان بر ذهن و روح و فکر دانشجویان خارجی تأثیر می گذارد و آنها را به شناخت هرچه بیشتر سرزمین و ملت و فرهنگ ما مشتاق می کند.

ـ در حال حاضر وضع شما چگونه است؟

ـ مااز حیث امکانات و وسایلی که کار تدریس و تفهیم را سرعت و سهولت می دهد و بر میزان جذابیت این درس می افزاید، دچار کمبود هستیم. بعد ازوقایعی که در سالهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و آمریکا رخ داد و به قطع رابطه دو کشور و تیرگی شدید روابط فیمابین منجر شد، رفته رفته وضعیت به صورتی درآمد که در حوزه کار امثال ما و برنامه هایی از قبیل همین برنامه تدریس زبان و ادبیات فارسی نیز خواه و ناخواه اثر گذاشت. شاید کسانی هم در اینجا و آنجا باشند که تعمداً بخواهند این برنامه ها به حال خود رها شود و از رونق بیفتد.

ـ از نشریات و کتبی که در ایران انتشار می یابد استفادهٔ مطلوب می شود؟

ـ متأسفانه یکی از موارد منفی که می خواستم اشاره کنم همین مورد است. ما کتابها را غالباً از طریق پاکستان و نظایر این طرق دریافت می کنیم، آن هم با قیمتی گرانتر و بیشتر.

ـ نشریات؟

ـ همه، نه. بعضی را می بینیم.

ـ کیهان فرهنگی، ادبستان، نشر دانش و...

ـ می بینم. ادبستان را ندیده ام. کیهان فرهنگی اخیراً نمی رسد.

اگر ادبستان و به طور کلی نشریات کنونی ایران به طور مرتب و مستقیم، در اینجا به دست اساتید برسد، خیلی مفید و مؤثر خواهد بود. آقای خرازی واسطه خیر شده اند.

زبان و ادبیات فارسی در نیویورک

ـ استاد!... کتابهای وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را در مورد آموزش زبان فارسی همراه آورده ام که تقدیم می کنم.

ـ تشکر می کنم. وزارت ارشاد، کار جالبی کرده است. به این قبیل کتابها که متد و شیوه های تجربه شده، مفید و مؤثر رادر زمینه آموزش الفبای زبان فارسی عرضه کرده است، احتیاج مبرم داریم. به کتابهای دیگر نیز همین طور. دانشجویان به فیلم و اسلاید

هم نیاز بسیار دارند. ببینید، اگر درس زبان فارسی در این دانشگاه با امکانات و وسایل مدرن و جذب کننده در تدریس، همراه نباشد، شور و شوق تحصیل در این جهت فروکش می کند. الآن براثر تحولاتی که در بازار نفت و به طور کلی در حوزه مسائل اقتصادی پدید آمده، مسؤولان و برنامه‌ریزان مراکز مختلف در آمریکا به ارزیابی مجدد امور جاری پرداخته‌اند. دستور داده شده که صرفه‌جویی کنند، مخارج و برنامه‌های زاید یا غیر ضروری را حذف کنند، موارد مهمتر را در اولویت قرار دهند. در همین دانشگاه دارند همین کار را انجام می‌دهند. ممکن است عده‌ای بیایند و بگویند بازده کلاسهای زبان فارسی در حد مطلوب نیست و فعلاً نیازی هم به آن نیست و بعد تصمیم بگیرند که آن را ازلیست برنامه‌های دانشگاه کلمبیا حذف کنند. بنده هم بازنشسته می شوم و ممکن است بعداً پیگیری لازم به عمل نیاید. اگر یك وقت فرضاً چنین اتفاقی بیفتد، ما یك حوزه مهم و یك پایگاه فرهنگی سابقه‌دار را در قلب دانشگاههای آمریکا از دست می‌دهیم و بسیار بعید است که بعداً کسی بتواند این برنامه حذف شده و از دور خارج شده را دوباره سروسامان دهد و به تجدید حیات آن مبادرت ورزد. آن هم با وضعیتی که فعلاً در عرصه روابط دو کشور به چشم می خورد. بنابراین نباید بگذاریم که این برنامه تدریس و تحصیل قطع شود. اگر قطع شد، دیگر کسی آن قدرت یا آن انگیزه یا آن زمینهٔ مساعد را که در هنگام افتتاح این رشته تحصیلی و این کلاس و این دپارتمان وجود داشته، نخواهد داشت و نخواهد توانست این رشته قطع شده را دوباره متصل کند. آقای صادق خرازی می‌دانند.

ـ اصلاً ما آمده ایم اینجا که در همین موارد صحبت کنیم. ما به فرهنگ و زبان ملت خودمان علاقه زیادی داریم و این امری طبیعی است. وقتی می بینیم در دانشگاههای آسیا، آفریقا، اروپا و آمریکا چنین کرسیها و کلاسهایی هست واقعاً خوشحال می شویم...

ـ شما به مسؤولین فرهنگی داخل کشور، این مطالب را بگویید. اهمیت کار را یادآوری کنید. این کلاسها و این برنامه‌ها در مجموع به نفع ملت ایران است. حالا گیریم که فرضاً قبل یا بعد از اتمام تحصیلات، کسی در اینجا پیدا شود که آشنایی با زبان فارسی را سرمایه خدمت به فلان دستگاه سیاسی یا جاسوسی غربی قرار دهد. اولاً همهٔ انگیزه ها درمورد همه دانشجویان، از این قبیل نیست. من برای این حرفم شواهد و

تجارب و دلایل بسیاری دارم. ثانیاً کشور و ملت ما از ده مورد مثبت بهره می برد و از یك یا دو مورد منفی هم ممکن است متضرر شود. ثالثاً آن سازمانهایی که کار سیاسی و جاسوسی می کنند، خودشان از این برنامه های آموزشی زیاد دارند. آنها کار خودشان را می کنند، چه ما چنین کلاس هایی داشته باشیم و چه نداشته باشیم. تعطیل شدن کلاسهای تدریس زبان و ادبیات فارسی در کشورها و دانشگاههای جهان چه در آسیا و چه در اروپا و چه در آمریکا باشد به نفع ایران نیست. وانگهی به نظر بنده، حتی همان آدمی هم که کارمند فلان سازمان امنیتی است اگر شیفتهٔ فرهنگ و ادبیات ایران باشد، باز این امر به همین اندازه در روحیه او تأثیر دارد و به اصطلاح سمپاتی می آورد. باز به طور نسبی این بهتر است از کسی که هیچ رابطه فرهنگی و روحی و هیچ نوع بستگی و پیوندی با ما نداشته باشد.

ـ خوشبختانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، فرهنگستان زبان و مراکز دیگر اخیراً نسبت به این امر بیش از پیش اهتمام نشان می دهند.

... دکتر کاشف استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کلمبیا در پایان دیدار چنین می گوید:

ـ فیلم و کتاب و نشریه و روزنامه را بسختی تهیه می کنیم. اگر ارتباط منظم و منسجمی در این مورد باشد، خیلی مفید است. من از مسؤولان ذیربط می خواهم ترتیبی بدهند که دانشجوهای ما بتوانند در خلال تحصیل به ایران سفر کنند، مدتی در آنجا اقامت داشته باشند و ازنزدیك درفضای فرهنگ و زبان وادبیات فارسی قرار گیرند. اگر ممکن باشد که بورسیه هایی برای ادامه تحصیل آنها در دانشگاههای ایران در نظر گرفته شود، این امر برای دانشجویان، تشویق کننده خواهد بود. وزارت خارجه، وزارت فرهنگ و آموزش عالی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی خوبست در این مورد، دانشجویان خارجی را کمك کنند.

خاورمیانه در دانشگاه «N.Y.U»!

... دیدار بعدی با «چلکوفسکی» است. وی رئیس دپارتمان خاورمیانه در دانشگاه «N.Y.U» است. با صادق خرازی به دیدارش می رویم.

صادق می گوید: چلکوفسکی ۳۳ سال است در آمریکاست، تقریباً با ۹ زبان آشناست، همسرش آمریکایی و خودش اصلاً لهستانی است. سالهای سال در ایران زندگی کرده، یکی از دخترانش در ایران به دنیا آمده و هم اکنون در نایروبی به طبابت مشغول است.

ـ سلام، صادق خان! حالت چطوره؟ رو به راهی؟!

... تا صدای چلکوفسکی را نشنیده بودم، نه از اسم و نه از شکل ظاهری، به هیچ‌وجه نمی توانستم حدس بزنم که وی به این خوبی و شیرینی، فارسی حرف می زند. احوالپرسی می کنیم و می نشینیم. صدا و سیمای چلکوفسکی، جالب توجه است... حالا در برابر ما مردی با موهای بور و سیمای غربی نشسته و فارسی را به لهجهٔ رایج درکوچه و بازار تهران صحبت می کند. گویا قبل از انقلاب، حدود ۱۲ سال در ایران بوده است. از سبزه میدان تهران، بازار، میدان ارك و کارگران ایران یاد می کند. چلکوفسکی ظاهراً در حوالی سالهای ۴۰ همراه با آمریکاییانی که به عنوان کمك به کشورهای جهان سوم وارد ایران شده بودند و فکر می کنم دنباله طرح موسوم به اصل چهار ترومن راپیگیری می کردند، به کشور ما آمده و سالهای بسیاری را در ایران گذرانده است.

ـ برنامه تغذیه رایگان مدارس هم در همان ایام اجرا می شد و....

ـ پس آن «شیر خشك»هایی که در مدرسه به ما می‌دادند و بچه‌ها به استفراغ می افتادند، کار شماها بوده!

... چلکوفسکی می خندد و می گوید: در مورد همه نمی توانم ادعا کنم، اما در مورد خودم و خیلیهای دیگر می توانم بگویم که واقعاً به مردم ایران علاقه‌مند شده بودیم و دوست داشتیم خدمت کنیم.

ـ آقای چلکوفسکی در زمینهٔ شناساندن تاریخ و تمدن و ادبیات ایران و اسلام، واقعاً در اینجا مؤثرند. کتابهایی را ترجمه و منتشر می کنند، در سمینارها سخنرانی می کنند، حافظ و سعدی و به طور کلی هنرمندان و موسیقیدانان و بزرگان تاریخ ما را به اساتید و دانشجویان معرفی می کنند...

ترجمه «مدیر مدرسه»

ـ الآن داریم کتاب «مدیر مدرسه»ی جلال آل احمد را ترجمه می کنیم.

... اطراف اتاق را نگاه می کنم. اشعار و ضرب المثلها و آیات و احادیث به زبان فارسی وعربی در این سو و آن سو به چشم می خورد. نمونه هایی ازآثار هنری ایران از قبیل خوشنویسی، نقاشی، خط، مینیاتور و همچنین کتب و دواوین شعرای بزرگ ایران رادر گوشه و کنار می بینیم. از صنایع دستی نیز نمونه هایی دیده می شود... در اینجا نیز در باب فرهنگ و هنر ایران، کتابها و نشریات جدید، سمینارها و کنفرانس‌هایی که در ایالات متحده و کانادا برگزار می شود، صحبتهایی به میان می آید.

... چلکوفسکی موقع خداحافظی تا طبقه همکف و در خروجی، همراهی می کند... در طبقه همکف، معماری ساختمان نیز شرقی است. پنجره ها، درها، حوض آب، گچ بریها، همه از خاورمیانه و از جهان اسلام حکایت می کند. آیات قرآن بر در و دیوار نقش است. محراب، سنگ لوح و نشانه‌های دیگر، توجه هر تازه واردی را جلب می کند. در سالن و راهرو بالا نیز سنگهایی بر روی دیوار دیده می شد که به نظر می رسید عیناً از مناطقی مانند مصر و سوریه به نیویورك منتقل شده است.

ـ همان طور که ملاحظه می کنید، این سنگها و کاشیها، این پنجره ها و درها، این محراب و این الواح و هرچه در اینجا هست، این منبت کاریها و کنده کاریها، اینها همه شرقی است، خاورمیانه ای است. زمانی در سوریه، مسجدی قدیمی وجود داشته که در شرف ویرانی بوده است. موقع بازسازی، کسانی به آنها گفته اند اگر می خواهید این درها و پنجره ها و کاشی ها و سنگها را از جا بکنید و خراب کنید، به ما بفروشید. به این ترتیب همه اینها از همان مسجد برداشته شده و به اینجا حمل شده است!

در دپارتمان علوم سیاسی

... دیدار بعدی با «دکتر کاظمی» است. دکتر کاظمی ریاست دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه «N.Y.U» رابرعهده دارد. شناخت دقیق و کاملی از اساتید ایرانی ندارم، اما از اینکه ایرانیان و هموطنان خود را در جایگاهها و سمت‌های ارزشمند می بینم حقیقتاً احساس خوشحالی می کنم. بسیاری از آنچه در وطن و در خانهٔ انسان برای او عادی است، در دیار غربت جلوه ای دیگر و جاذبه ای دیگر دارد. یکی از این جلوه ها و جاذبه ها، دیدار هموطن است. آدمی در غربت، حال و هوای کشتی نشستگانی را دارد که به قول حافظ با زبان حال می گویند: «... ای باد شرطه بر خیز، شاید که باز

بینیم دیدار آشنا را».

... دکتر کاظمی هم با وجود آنکه سالهاست که در یك دانشگاه خارجی به تدریس و تحقیق مشغول است، اما انگار همین احساس را دارد. گرم و گیراست.

حاجی حسینی برخی از کتب و نشریاتی را که دفتر مطالعات و تحقیقات سیاسی وزارت امور خارجه ایران منتشر کرده، همراه آورده و در اختیار رئیس دپارتمان علوم سیاسی «N.Y.U» قرار می‌دهد. دکتر کاظمی نیز همانند دکتر کاشف، از مشکلات و اشکالاتی که در زمینهٔ دستیابی اساتید ایرانی به کتب و نشریات ایرانی به چشم می‌خورد یاد می کند. درسها، کلاسها، کتابها و مباحث متعددی در عرصهٔ علوم سیاسی وجود دارد که با ایران و دنیای اسلام و انقلاب اسلامی ایران نیز ارتباط پیدا می کند ولی متأسفانه منابع تازه و کتب جدّید در این زمینه به راحتی فراهم نمی‌شود.

ـ من به هر حال با سیر کلی وقایع و مسائل سیاسی انقلاب و همچنین مباحث و نظریات گوناگون مرتبط با آن ارتباط و آشنایی دارم، اما در اینجا دسترسی به منابع و کتب جدیدی که در ایران منتشر می شود همواره لازم است. اگر دستیابی به این منابع و کتب در حوزه مسائل سیاسی و اجتماعی، باسرعت و سهولت و وسعت بیشتری میسر باشد، طرح و شرح موضوعات و مباحث مورد استفاده نیز در اینجا به نحو بهتری میسر خواهد بود.

... اتاقی که در آن به گفتگو نشسته‌ایم، به یك مکان تاریخی و زیبا شبیه است. تابلوها و مجسمه‌های قدیمی و جذب کننده ای نیز در کنار آینه‌ها و لوسترها به چشم می خورد.

مدرسه ایرانیها

... صبح شنبه ششم اکتبر به سراغ مدرسه ایرانیها می‌روم. مدرسه‌ای که در هفته فقط یك روز دایر است. البته برای ایرانیها و به عبارت دیگر برای مسلمانها. ماجرا این است که چون ایرانیها در نیویورك مدرسه مخصوص ندارند و فرزندانشان در مدارس آمریکایی‌ها یا در مدارس اعراب تحصیل می کنند، والدین بچه‌ها در مورد زبان و فرهنگ و اعتقادات فرزندان خویش احساس خطر می کنند. مدرسه‌ای که امروز همراه با دوست گرامی ـ مجتبی امیری ـ به سراغ آن می‌روم، مدرسه‌ای است که متعلق به

غیرمسلمانان (ظاهراً کلیمیان) است، اما هفته‌ای یك روز یعنی روزهای شنبه که تعطیل است، در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد. نوعی اجاره در برابر پرداخت مبلغ قابل ملاحظه‌ای اجاره بها.

مدرسه در روزهای دیگر یکسره حال و هوایی دیگر دارد و هر شنبه ناگهان تغییر حال می‌دهد! شش روز کافر است و یکروز مسلمان!... مراجعه کنندگان را نگاه می‌کنم. متنوعند. ایرانیانی که از طرف دولت در نیویورك مأموریتی دارند دیده می‌شوند، ایرانیان دارای مشاغل آزاد و مقیم نیویورك را هم که با دولت جمهوری اسلامی و شاید بعضاً با انقلاب و سیاست اسلامی نیز رابطه‌ای نداشته باشند می بینیم که دغدغهٔ زبان و ادبیات و فرهنگ ایران آنان را به تکاپو واداشته و آنها نیز فرزندان خود را به این مدرسهٔ یکروزه آورده‌اند.

ـ آقامجتبی، این همان مدرسه‌ای است که شاعر درباره‌اش فرموده است:

درس معلم اَر بود زمزمهٔ محبتی، «شنبه» به مکتب آورد طفل گریزپای را!!

... برخی از دانشجویان و اساتید ایرانی را می بینم که امروز هرکدام اداره یکی از کلاسها را برعهده گرفته‌اند. در آن کلاس، خانم معلم، الفبای زبان فارسی را به ایرانیان آمریکا می‌آموزد و در این کلاس، آقامعلم، ادبیات درس می‌دهد. یکی آموزشهای دینی را برای بچه‌ها مطرح می کند و دیگری از تاریخ ایران و اسلام سخن می گوید. در میان معلمین این مدرسه، دانشجو و استاد دانشگاه و حتی پزشك نیز دیده می‌شود. کار مدرسه با همکاری و همیاری ایرانیان رونق گرفته است. مسؤولان بنیاد مستضعفین همکاری می کنند، مسؤولان دفتر نمایندگی ایران در «یو.ان.» مساعدت می کنند، ایرانیان مقیم اعم از زن و مرد و اعم از تاجر و مهندس و طبیب همراهی می کنند. درد غربت و بالاتر از آن، احساس خلأ فرهنگی در میان فرزندان ایرانیان و نسل ایرانی نوظهور، بسیاری از هموطنان ما را علیرغم اختلافاتی که در نوع شغل و نحوه اقامت و دیدگاههای عقیدتی و سیاسی و حتی وضعیت ظاهری با یکدیگر دارند، بر محور مشترکاتی چند به اشتراك مساعی وادار کرده است.

ـ برخی از دوستان حزب اللهی می گویند، چه لزومی دارد که از پذیرش فرزندان خانواده‌های غیر حزب اللهی اما نسبتاً معتدل و منصف و متمایل به فراگیری فرهنگ و ادبیات ایران، سرباز بزنیم؟ بگذار آنها نیز بیایند و گریزپا نباشند. بگذار امور مهمتری

را با سخت گیری در ظواهر، از دست ندهیم.

... در راهروهای این مدرسه آمریکایی قدم می زنیم. چیزی که در نخستین نگاهها به چشم می آید امکانات و وسایل است. سالن نمایش و آمفی تئاتر بچه های آمریکایی را که نگاه می کنم می گویم اگر نمی گفتید که اینجا مدرسه ابتدایی یا راهنمایی است، با دیدن این سالن گمان می کردم وارد یك دانشگاه شده ایم. وسایل بازی و کاردستی و آزمایش علمی فراوان است. فیلم، تئاتر، کتاب، نوار و انواع ابزارها و وسایل در این مدارس مورد استفاده قرار می گیرد. به یاد گفته یکی از دوستان افتادم که می گفت:

هلیکوپتر در مدرسه؟

- مدرسه‌ای را نشانت می‌دهم که دارای فرودگاه کوچکی است برای پرواز هلیکوپتر!... وقتی معلم درکلاس درس مثلاً از جزیره صحبت می کند، بچه‌ها سوار هلیکوپتر شده و پس از اندکی پرواز در جزیره‌ای که مورد نظر معلم است پیاده می شوند. معلم به آنها می گوید: «بچه‌ها ببینید! درس امروز ما این است»!!

- اینها خرج تراشی و اسراف است برادر! بیست وپنج سال پیش من خودم یادم می آید که وقتی در کلاس ششم ابتدایی معلم ما می خواست جزیره را به طریق عینی(!) درس بدهد، یکی از بچه ها را صدا زد و گفت: «برو آفتابه را بیاور»! به دو نفر دیگر هم قبلاً گفته بود مقوا و خاك بیاورند!... مقوا را وسط کلاس پهن کرد، کیسه خاك را آهسته روی آن خالی کرد. بچه‌ها چنان نگاه می کردند که انگار درویش مارگیر معرکه گرفته است. معلم، جوی مدوری در اطراف خاك های مرکزی(!) درست کرد. انگار که ماکت خندقهای قدیمی دور شهرها را ساخته باشد. بعد به کمك آفتابه... و سرانجام گفت: «بچه ها ببینید! درس امروز ما این است»!!... ملاحظه می کنی؟ این هم همان کار را کرده، بدون اسراف و ولخرجی و بدون سروصدای هلیکوپتر!... آموزش و پرورش کم هزینه و خودکفا همین است!

... ایرانیانی که به سبب تحصیل یا مأموریت دولتی یا به هر دلیل دیگری در خارج زندگی می کنند، امکانات مدارس و دانشگاهها را می بینند ولی با این وجود برای نسل دوم احساس خطر می کنند. از سال ۵۷ و ۵۸ تا امروز که دوازده سیزده سال گذشته، تدریجاً نسلی جدید در میان ایرانیان رشد کرده و به حد نوجوانی و جوانی رسیده است.

اینان ایرانیان نسل دوم‌اند. «این نسل دوم بشدت درخطر است». بسیاری از خود ایرانیها این طور می گویند، نه اینکه سخن من باشد. با ایرانیان گفتگو می کنم و از آنها همین را می شنوم.

ـ آقا باور کنید! امثال شجریان و فرشچیان بزرگترین خدمت را به ایران و اسلام می کنند. توجه این نسل جدید را که حتی در فارسی صحبت کردن هم کمیتش لنگ است، هیچ کس با هیچ شیوه ای نمی تواند به هویت ملی و تاریخی و فرهنگی خودش جلب و جذب کند، مگر هنرمند موسیقیدان و نقاش با شیوه های هنری اش.

ـ بچه های ما، در محیط خارج و درمدارس آمریکا کم کم تغییر پیدا می کنند. یعنی با فرهنگ و هنر و اخلاق و ادبیات و زبان غیرایرانی شکل می گیرند، شخصیت می یابند و احساس هویت می‌کنند. ما چاره‌ای نداریم جز اینکه آنها را با جاذبه‌ها و درخششهای فرهنگی و هنری کشور و ملت خودمان آشنا کنیم و احساسات و عواطف آنان را با موسیقی و رمان و قصهٔ ایرانی تحت تأثیر قرار دهیم.

فحش در مسجد، به انگلیسی!

... شب میلاد پیامبر اسلام(ص) در مسجد نیویورك مراسمی بود. آن شب دو پسر بچهٔ خردسال ایرانی را در خیابان جنب مسجد دیدم که در عالم بچگی و بی خبری باهم جرّ و بحث می کردند و به زبان انگلیسی دشنام می‌دادند! فحش با لهجه آمریکایی!

ـ بچه ها! هفته وحدت است، چرا دعوا می کنید؟ آنهم به انگلیسی؟... لااقل به عربی فحش بدهید!!

ـ می بینی؟ اینها در اینجا نسل جدیدند. اگر با فرهنگ و ادب و زبان غیرایرانی شکل بگیرند و نضج پیدا کنند، خانواده ها با مشکل بزرگی مواجه خواهند شد. مشکل بی هویتی، مشکل عدم احساس هویت ملی و تاریخی، مشکل بیگانگی و دوگانگی فرهنگی.

در کلیسای سنت‌پاتریکس

ـ این کلیسا «سنت پاتریکس» است، برویم ببینیم:

... با آنکه ساختمانهای تجاری و اداری جلوهٔ سابق ساختمان کلیسا را کاهش داده، اما کلیسا هنوز هم جلوه خود را از دست نداده است. اکنون کلیسای سنت‌پاتریکس «SAINT PATRICS» را می‌بینم که گویی قامت مقاومت، برافراشته و پرچم پرشکوه معنویت را در میانهٔ میدان سوداگری و سیاست همچنان در اهتزاز نگه داشته است.

... روز بیست و نهم سپتامبر، در خیابانهای پنجم و ششم، گشت و گذار داریم. مصطفی تربت‌نژاد، ساختمانهای مجلل و کاخهای قدیمی این منطقه را که محل سکونت ثروتمندترین و معروفترین آدمها ـ از قبیل راکفلر و ژاکلین ـ بوده است نشان می‌دهد. ساختمان کلیسای سنت‌پاتریکس نیز در نزدیکی آنها پای بر زمین و سر بر آسمان می‌ساید. وارد کلیسا می‌شویم.

معماری زیبا و قدیمی کلیسا توجه همه را جلب می‌کند. کلیسا و مسجد و به طور کلی معبد، همواره بهترین تجلی‌گاه هنر و نبوغ واستعداد انسان بوده است. به محض اینکه از چارچوب درهای ورودی عبور می‌کنیم؛ خود را در سالنی بزرگ و شکوهمند می‌بینیم. عرض و طول و ارتفاع سالن و همچنین انبوه نیمکتها و صندلیهای شیك،

منظم، تمیز اما خالی(!) در نخستین نگاه توجه تازه واردین را جلب می کند. مجسمه نیم تنهٔ پاپ پل ششم بلافاصله پس از در ورودی نصب شده است. پاپ در سال ۱۹۶۵ به نیویورك سفر کرده و ضمن حضور در جلسات سازمان ملل ازاین کلیسا بازدید کرده است. در ذیل مجسمه، نوشته است:

«POPE PAUL VI, Welcomed in this CATHEDRAL, during his mission of peace to the United Nations, 1965»

سالن کلیسا دارای غرفه‌ها و رواقهای کوچك و متعددی است. نقاشیها و تابلوهای زیبایی که بر روی شیشه‌ها دیده می شود، چنین وانمود می کند که به جای شیشه، «اسلاید» تماشا می کنیم. چند هزار نفر شاید بتوانند در این سالن اجتماع کنند، اما اکنون فقط ده بیست نفر را می بینم که نشسته اند و حدود صد نفر را نیز می بینم که می چرخند و تماشا می کنند. انگار به موزهٔ مذهب(!) آمده اند.

همه جا خانه یار است!

درصدر سالن گروهی به نواختن مشغول اند ارکستر وموسیقی مخصوص کلیسا را می بینیم و می شنویم. لابد نوعی ذکر توسل است! خدا قبول کند! در چند زاویه دهها شمع روشن است. زنان و مردانی از راه می رسند و شمع نذر و نیاز را روشن می کنند. مثل سقاخانه‌های خودمان. نزدیك می شویم، مصطفی شمع روشن می کند و من می خوانم:

ـ همه جا خانه یار است، چه مسجد چه کنشت!

ـ این جوان را می بینی؟ اگر او را درجای دیگری بااین موی بور وبلند و بااین لباسی که بر تن دارد می دیدیم، یقین می کردیم که هیچ نسبت ورابطه‌ای با دیانت ندارد. اما نگاه کن چه بی ریا اشك می ریزد و دعا می خواند و چگونه بامسیح و مریم مقدس خلوت کرده است.

... در حین حرکت با دو سه اتاق کوچك و چسبیده به هم در گوشه‌ای از کلیسا مواجه می شوم. درون اتاقکها تاریك است. پنجره‌ای کوتاه و مشبك، درمیان دیوار اتاقکها قرار دارد. اینجا کجاست؟

ـ اعتراف خانه است!... گناهکار وارد این اتاقك می شود، پرده در ورودی راپایین

می‌اندازد، باحالت ندامت گناهانی را که مرتکب شده است شرح می‌دهد. پدر روحانی در اتاقك دیگر می‌نشیند و از پنجره می‌شنود و می‌آمرزد!... گناهکار از اینجا که بیرون می‌رود، خود را تخلیه شده، بی‌اضطراب، تسلی یافته و آرامش گرفته می‌یابد.

ـ سابقاً بعضیها شوخی می‌کردند و می‌گفتند در اینجا خصوصاً در مورد بعضی از گناهان از پشت پنجره به اعتراف کننده گفته می‌شود که با ذکر همه جزئیات اعتراف کند! به مصداق وصف‌العیش نصف‌العیش!

... از کنار اعتراف‌خانه که بر سر در آن عبارت «BAPTISI» را می‌خوانم عبور می‌کنیم. کشیشی را می‌بینم که به جایگاه مخصوص قدم می‌گذارد وشروع می‌کند به خواندن آیات و ادعیه. یکنفر هم در کنار او می‌ایستد و آوازی می‌خواند مشابه آوازهای ویژهٔ مجالس نوحه‌خوانی و مرثیه‌خوانی خودمان!

... جایگاه پدر روحانی، مثل «سن» و صحنه اجرای نمایش است. البته وسیع، مجلل، با فاصلهٔ زیاد از دیوار. چنانکه گویی ابتدا بنا بوده است که در وسط سالن باشد. بنابراین افراد از راهرو نسبتاً وسیع پشت جایگاه نیز عبور می‌کنند.

... این کلیسا تا حدی شبیه شده است به مسجد شاه سابق تهران! یعنی بیشتر از آنکه بخواهد معبد باشد، معبر است! در تهران سابقاً حمالها بار بر پشت از یك در مسجد وارد شده از در دیگر وارد بازار می‌شدند. گاهی هم وضع حمل می‌کردند، بار بر زمین می‌نهادند و دمی در سایه می‌آسودند. حالا در کلیسای سنت‌پاتریکس هم می‌بینم که توریست‌ها و رهگذران وارد می‌شوند و تماشاکنان عبور می‌کنند! حتی زنان و مردان نیمه برهنه نیز در اینجا پرسه می‌زنند و در عین حال شاید محض تیمن و تبرك به در و دیوار کلیسا هم دست می‌مالند!... کلیسای سنت‌پاتریکس در سال ۱۸۷۰ ساخته شده است. صدو بیست سال قبل. یعنی در اواسط سلطنت ناصرالدینشاه!

انقلاب اسلامی و مسیحیت

... بعضی از کشیشها و جوانان مسیحی در گفتگوها صادقانه اعتراف می‌کنند که انقلاب اسلامی ایران موجب افزایش گرایش جوانان غربی به مذهب شده است. دوستان ایرانی‌یی که در سالهای ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ در آمریکا و اروپا بوده‌اند نیزمی‌گویند: همزمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی ایران، از آنجا که نقش مذهب در هدایت و

پیروزی و تداوم انقلاب ایران با وضوح تمام نمایان بود، جوانان غربی نیز به مذهب و کلیسا روی آورده بودند. در غرب چنین مطرح شد که مذهب، درمان فراموش شدهٔ بسیاری از دردهای روحی و اجتماعی انسان است. دوست من مصطفی تربت‌نژاد می‌گوید:

ـ در دانشگاه و کلیسا وقتی با بعضی از مسیحیان آشنا می‌شدیم و با آنها به گفتگو می‌نشستیم، صریحاً می‌گفتند که انقلاب مذهبی ایران عظمت دین و نقش عظیم مذهب را دوباره به یاد ما آورد. انگار موضوع بسیار مهمی رافراموش کرده بودیم...به همین دلیل بسیاری از پدران روحانی و کشیشها در عین حال که وجوه سیاسی انقلاب ایران را نمی‌پسندیدند، باطناً از اینکه می‌دیدند گرایش به مذهب به طور عام در میان جوانان افزایش یافته خوشحال بودند و حتی گاه برای اثبات زنده بودن دین و حیات و حرکت داشتن مذهب به انقلاب اسلامی ایران استناد می‌کردند... مصطفی اضافه می‌کند که: آقای رجائی خراسانی ـ نماینده سابق ایران در سازمان ملل ـ هم که زبان و فرهنگ غربیها را بخوبی می‌شناخت، با اصحاب و ارباب کلیسا در همین مورد صحبت کرده بود و آنها نظیر همین تحلیلها و اعترافات را در گفتگو با آقای رجایی تأیید کرده بودند.

بازار بورس و مجسمه آزادی!

.... امروز ۹۰/۹/۲۶ برابر است با ۶۹/۷/۴ و ما به طرف مجسمه آزادی در حرکتیم. ساعات روز قبل را بیشتر در داخل اتاقها و سالنهای ساختمان سازمان ملل به استماع سخنان وزرا و رؤسای جمهور و اعضای شورای امنیت سپری کرده و اوقات خویش را درجلسات دیدار وگفتگوی خصوصی مقامات عالیرتبهٔ کشورهای جهان با مقامات بلندپایه کشور خودمان گذرانده بودم. به دکتر ولایتی گفتم: اینجا به اعتبار حضور اکثریت نمایندگان دولتها بیشتر سازمان دول است تا سازمان ملل. دکتر ولایتی تأیید کرد: اصطلاح عربی «بین الدولی» به جای بین المللی و امم المتحده، در اینجا به واقعیت نزدیکتر است.

... بنابراین امروز از سازمان دول دور شده به طرف سازمان ملل می‌روم. می روم که خیابانها و مراکز و مؤسسات را ببینم. همراه با مجتبی امیری به منطقه معروف «وال استریت» می‌رسیم. از کنار قبرستان تاریخی کوچکی که در وسط خیابانها و درکنار ساختمانهای بزرگ دیده می شود و همچنین از کنار مجسمهٔ عظیم و غول پیکر و فولادی گاو خالص(!) یعنی فولاد خالص(!) که انگار قدرت و صنعت و خشونت و سابقه تاریخی یك قوم را در یکی ازمیادین به طور یکجا به نمایش گذاشته است می گذریم. ساعتی بعد سری می زنیم به داخل یك ساختمان بزرگ که مرکز بین المللی و

معروف بازار خرید و فروش سهام را در دل خود جای داده است.

... باید به صف ایستاد و همراه با توریست‌ها وتماشاگران، ساك و کیف وجعبه و بسته را تحویل داد و آنگاه به درون رفت. حالا وارد مرکز بورس و بازار سهام شده ایم. ولی بازار را باید از طبقه بالا ببینیم. انگار وسط یك ساختمان عریض و طویل را به قدر یك محوطهٔ نسبتاً بزرگ خالی کرده باشند و آنگاه کسانی از بالکن یکی از طبقات آن ساختمان که مسلط و مشرف بر محوطهٔ مذکور است، بازار جهانی خرید و فروش سهام را در زیر پای خود البته از پشت شیشه(!) تماشا کنند.

تلفنهایی برای برقراری ارتباط در اختیار تماشا کنندگان (توریستها، خبرنگاران و...) قرار دارد. بلندگوهایی دائماً راجع به وضعیت بازار و دیدنیها و رخدادهای این مکان معروف و مهم توضیح می‌دهند و راهنمایی می کنند. اما اکنون که ما بازار را می نگریم، از رونق افتاده است! در داخل بازار، بخشها و قسمتهای مختلف همچون دکه‌ها وباجه‌های متعدد به نظر می‌رسد. درکنار وداخل هرکدام ازآنها فروشندگان و محاسبه کنندگان همراه با دلالان دیده می‌شوند. صفحات تلویزیونی و کامپیوتری بسیاری در هر بخش وجود دارد. آخرین اخبار و وقایعی که در هرگوشهٔ عالم رخ می‌دهد، در این بازار بلافاصله انعکاس صوتی و تصویری دارد. این بازار نه تنها مرکز تجارت دنیا بلکه مرکز اطلاعات و اخبار سراسر جهان است. مردانی با کفشها و کیفهای مخصوص از این سو به آن سو می‌روند. اینجا گوشه‌ای و نمونه‌ای از «دهکده جهانی» است. همهٔ عالم در اینجا به هم وصل شده است!

ـ اینها دلالان بزرگترین شرکتها، کارخانه‌ها، کمپانی‌ها و نمایندگان سرمایه‌داران و ثروتمندان جهانند. سهام کمپانی‌های نفتی و غیرنفتی را می‌خرند و می‌فروشند.

ـ سهام خرند!

ـ باور کن شرخرهای واقعی در دنیا همینها هستند! با اتکا به سرمایه‌داران و کمپانی‌ها و کارتل‌های بزرگ، دنیا را خر می‌کنند و سوار می‌شوند!... اینجا دهکده جهانی است!

ـ گفتی «شرخر» و «دهکده جهانی»!... در ولایت تربت ما بیست سی سال پیش، میدانی بود به اسم «میدان رباط»!... از روستاهای دور و نزدیك به شهر می‌آمدند، در میدان رباط جمع می‌شدند و خرید و فروش می‌کردند. مرکز اخبار هم بود!... دلالی هم

بود به اسم خرخر(!) که یعنی خر می خرید و می فروخت!... حالا همان میدان و همان دلال را در شکل پیچیده و پیشرفته و معروف و مدرنش در اینجا می بینم. این هم در باب تئوری جدید «دهکده جهانی»!

.... امروز در این بازار خبر مهمی نیست. اشغال کویت و بلاتکلیفی قیمت نفت، بازار بین المللی خرید و فروش سهام را در نیویورك فعلاً به رکود دچار کرده است. مدتی منتظر می مانیم و چون حالت رکود نسبی بر فعالیت بورس بازان و سهام فروشان حاکم است، از ساختمان بیرون می رویم.

ـ اینجا همانجایی بود که تصویرش را گاه بیگاه همراه با اخبار مربوط به تحولات بازار بین المللی سهام در تلویزیون می بینیم. ما الان در منطقه ای از منهتن قدم می زنیم که مرکز تجارت دنیاست. اینجا «وال استریت» است و این ساختمان که بر روی آن «Exchange» نوشته شده، مرکز مبادله سهام کارخانه هاست، بورس است، بازار است. مردان لباس سورمه ای راه راه(!) و لبه برگشته(!) با کفشهای بزرگ و خرکار(!) و کیفهای وزین و سنگین، از اینجاست که بر جهان سلطنت می کنند!

عبور از معبر مهاجران

... به رودخانه «هادسن» می رسیم (HUDSON). میدان نزدیك رودخانه پُر است از سمور و سنجاب. در اغلب پارکها و میادین نیویورك، دیده می شوند. خیلی عادی و ظاهراً اهلی. حالا در این میدان، گنجشك ها و مرغان دریایی هم اضافه شده اند. و گنجشك آمریکایی؟ خیلی بزرگتر و گردن کلفت تر از همتای ایرانی اش!... بلیط می خریم، از کنار مجسمه میدان می گذریم و وارد صف می شویم. اینجا هم صف؟! بله، آنهم صفی طویل، برای سوار شدن به کشتی. چند مرد و زن شرقی را هم می توان دید که با صدا و سیمای ایرانی اما رفتار و گفتار و لابد پندار آمریکایی، در صف ایستاده اند و همرنگ جماعت شده اند!... هوا ناگهان سرد و بارانی می شود و آفتاب، گرما و روشنایی اش را از ما دریغ می دارد. دستفروشان سیاهپوست در همین جا فرصت رامی طلبند و باشیرین زبانی چیزهایی را به خلق الله می فروشند. سوار کشتی می شویم. طبقه دوم خوش منظره تر است! امادر وسط رودخانه، باد و باران همه رابه پناهگاه می کشاند. رودخانه از سویی به جانب اقیانوس اطلس و انگار به سوی بینهایت و

ابدیت روان است و از جانب دیگر سر بر خشکی می ساید. جزیره ها و شبه جزیره ها دور است و نزدیك است. فکر می کنم به این جزیره که از کنارش داریم رد می شویم، جزیره آلیس می گویند. می گویند مهاجران اروپایی وقتی از اقیانوس عبور کردند و به نیویورك رسیدند، ابتدا وارد همین جزیره شدند! ساختمانها قدیمی است و به نظر اعقاب و اخلافِ مهاجران اروپایی، مقدس است همچون معبد، تاریخی است همچون موزه. دولت و ملت نیز در حفاظت از آن می کوشند.

... صدای زن و مرد جوانی را در کنار خود می شنوم که با اشاره به جزیرهٔ مقابل می گویند کشتی پدران و مادران آنان نخستین بار در کنار همان جزیره پهلو گرفته است و یادش بخیر!... کشتی آرام آرام از این جزیره دور شده به جزیره اصلی نزدیك می شود. مجسمه آزادی هر لحظه بزرگ و بزرگتر می نماید. پیاده می شویم، از پل چوبی می گذریم، وارد محوطهٔ مجسمه می شویم...

ـ مجسمه آزادی.

ـ «نگاه کن! پارك، ساختمان، استوانه، آنگاه مجسمه. و هر کدام بر روی دیگری. یعنی اول وارد راهرو یا رستوران و فروشگاه و مراکز مشابه در ساختمان اولیهٔ بنا شده بر روی زمین می شوی، آنگاه با استفاده از آسانسور یا پله های پی در پی صعود می کنی، پس از آن به درون مجسمه یعنی کالبد آزادی راه می یابی. چنانکه انگار مجسمه ای بر بالای گلدسته ای باشد و گلدسته بر بالای بام! و در مثل مناقشه نیست! خصوصاً مثلی که عوام فهم هم هست!»

ـ آسانسور در اینجا برخلاف اسمش که آسان سُرخوردن و راحت لغزیدن را تداعی می کند(!) جز معطل کردن فایده ای ندارد. پیران نوبت گرفته پیش از ما، بسیارند. پس، از پله ها برویم!... ما جوانیم!

آزادی اجباری؟

ـ یك، دو، سه ... ده.... بیست..... اما در اینجا هم راه بسته است! دهها نفر جلوتر از ما پشت سر هم ایستاده اند.

.... پله های فلزی وسیع و پیچ در پیچ را ناچار باید طی کرد. با این باد و باران دریا و با اینکه روز تعطیلی هم نیست، ترافیك درون مجسمه آزادی واقعاً سنگین است! و

هنوز البته به خود مجسمه نرسیده ایم!.... سی، سی و یك.... چهل، چهل و یك.... پنجاه.... نود.... صد.... صد و بیست؟.... دویست و بیست؟.... سیصد؟....! نمیدانم!

ـ نه، فایده ندارد! نه صف حرکت چندانی دارد و نه پای ما طاقت چندانی!.... برگردیم!

ـ راه برگشتن هم نیست. هم پله های صعودی جلو و هم پله های نزولی پشت سر، تماماً پر است از آدم!

ـ به این می گویند آزادی اجباری! ظاهراً مجبوریم فقط به طرف مجسمه آزادی صعود کنیم و بس! راه برگشت بسته است.

ـ آزادی آمریکایی هم، در کنه و عمق، همین است. در حالی که آزادِ آزادی، معذلك همه عوامل اقتصادی و تبلیغاتی و محیطی چنان سامان و سازمان داده شده و چنان ترا در میان گرفته است که جبرهای فکری و اجتماعی و انتخاباتی را آزادی بدانی و به همان راهی که باید بروی و می خواهند که بروی، بروی!! به قول دکتر ندوشن: «آزادی مجسمه»!

... امیری، پله های باریك و جداگانه ای را شناسایی می کند. با زحمت بسیار راه عوض می کنیم، خلوت است. بنابراین باشادی و شتاب به طرف بالا می دویم. ناگهان این راه باریکه به کوره راه و سپس به بن بست ختم می شود! ایستگاهی در نیمه راه؟.... حالا بر روی یك صفحه ضخیم فلزی ـ و گویی در وسط یك چاه عریض و طویل ـ ایستاده ایم. پلیس هم سروکله اش پیدا می شود و توبیخ می کند که چرا از کوره راه منتهی به بن بست، صعود کرده ایم! به بالا نگاه می کنیم، به پایین نگاه می کنیم، هر دو طرف مثل چاه خالی است! نمای داخلی مجسمه آزادی با نمایش بیرونی اش کاملاً متفاوت است. در اینجا هیچ دیده نمی شود جز یك استوانه بلند و خالی.

ـ آزادی تو خالی؟!.... گویا «برناردشاو» با آمریکایی ها شوخی کرده و گفته بود: معمولاً برای چیزی که از دست رفته و برای کسی که مرحوم شده، مجسمهٔ یادبود درست می کنند!

.... سرانجام از دیوار این استوانه، راهی ـ روزنی، پنجره ای ـ به بیرون پیدا می شود. حالا به روی بالکن آمده ایم، بیرون از بنا، در هوای آزاد، اما با حدود شاید صدمتر فاصله از زمین!... منظرهٔ رودخانه، جزیره و ساختمانهای دور و نزدیك در برابر

ماست، همین منظره زیبا را می توان پس از صعود به درون جمجمه مجسمه و سر بیرون بردن از پنجره های متعدد تعبیه شده در اطراف آن نیز تماشا کرد. جایی که سالها پیش از این، چند دانشجو ایرانی به منظور اعتراض علیه سیاستهای ضدایرانی و ضداسلامی، خود را با زنجیر از آنجا آویختند و البته راه پله ها را که آن موقع گویا هنوز عریض نشده بود نیز مسدود کردند. پلیس آن حرکت را بشدت سرکوب کرد.

.... بالاخره با راهنمایی و راهگشایی دیگران برمی گردیم و سیر نزولی را آغاز می کنیم.... وقتی با کشتی به منهتن می رسیم، جوانی در ساحل به طور رایگان نمایش می دهد. با کفشهای چرخدار خیز برمی دارد و مثل موتورسواران از روی دو، سه، پنج و هفت بشکه ای که هر بار تعداد بیشتری از آنها را در کنار هم می چیند، به سلامت می پرد! و چه رجزها که نمی خواند!.... آدمها به دورش جمع می شوند، تشویق می کنند، تفریح می کنند و در عین حال می گویند: طفلکی حسابی خل شده!

.... می گذریم. در همان نزدیکی ساحل، دیواره های بتونی مستطیل گونه و متعددی را می بینم که هرکدام انگار کتیبه ای است بزرگ، با صدها اسم و مشخصات حك شده بر روی آن.... می پرسم که چیست؟ می گویند: «اسامی شهدای آمریکا در جنگ ویتنام است»!! اسامی هزاران جوان تحصیلکرده و کارآزموده و در خاك خفته....

ـ فرانسوی ها مجسمه آزادی را به آمریکایی ها هدیه کردند. نصب این مجسمه بر روی چنین پایه عظیمی، کار بسیار مهم و مشکلی بوده است.

ـ آره، ولی منار جنبان اصفهان خودمان به نسبت زمان ساخت، از این هم مهمتر، عجیب تر، علمی تر و دیدنی تر است! وانگهی آزادی، در حرکت و جنبش است که متجلی می شود و معنی می دهد نه در مجسمهٔ بیحرکت بودن! پس خوب است که اگر کسی برای آزادی، سمبل و مجسمه می سازد، از نوع اصفهانی اش باشدنه نیویورکی اش!

آزادی، نعمت است

ـ ببینم دوست من. شما که دهسال است در آمریکا درس می خوانی، مسأله دمکراسی و آزادی را در اینجا چگونه می بینی؟ این، چیزی است که غربیها بیش از هرچیز به آن می نازند.

ـ همان طور که خودت هم می بینی، بالاخره وقتی انسان همین ظواهر امور را نگاه می کند، متوجه می شود که آزادیهای متعددی واقعاً در اینجا وجود دارد. ما نباید از قبول این طور واقعیتها طفره برویم. درست مثل این است که فرض کنیم وقتی مثلاً آپولوی آمریکایی ها در کرهٔ ماه بر زمین نشست، بعضیها باید این طور تصور می کردند که چون این واقعه به نفع آمریکا تمام می شود و کمك به استکبار جهانی است، پس نباید وقوع آن را پذیرفت! بلکه باید تکذیب کرد! پس، این از یك طرف. اما از طرف دیگر، این تصور هم که کسی گمان کند آزادیهای موجود در آمریکا در همه زمینه ها آزادی واقعی یا آزادی مفید است، نادرست است. اولاً در بعضی زمینه ها آزادیش بیشتر آزادی تخریبی و آزادی آلودگی است. اسمش آزادی است اما حقیقتش بی بند و باری مخرب و مضر است. ثانیاً در زمینه های فکری و سیاسی و امثال آن هم اگر چه آزادی وجود دارد، ولی با دهها و صدها رشتهٔ ظریف تبلیغاتی و اقتصادی و امثال آن تقریباً در همان مسیری که سرمایه‌دارها و سیاستمدارهای حاکم بر ثروت و سیاست می خواهند، کانالیزه می شود.

ساختمان دوقلوی ۱۱۰ طبقه‌ای

ـ ..... و این هم بالاخره بلندترین ساختمان معروف نیویورك. ساختمان «World Trade Center» مرکز تجارت دنیا.

ـ ۱۱۷ طبقه.

ـ ولی در بروشور راهنما نوشته است: «۱۱۰ طبقه».

.... بعدازظهر پنجشنبه ۹۰/۹/۲۷ به سراغ دوقلوی نیویورك می‌رویم که می گویند ساختمانش بلندترین ساختمانهاست، قدر متیقن این است که دارای صدوده طبقه است و ارتفاعش به حدود ۳۵۰تا ۴۰۰ متر می رسد! هنگام بازدید از این دوقلوی تجاری که نامش مرکز تجارت جهان است، دوستان عزیز، دکتر مهدی‌زاده نماینده مجلس شورای اسلامی و مهندس زمانی رئیس بخش کامپیوتری وزارت امور خارجه و برادر انصاری رئیس دفتر وزیر نیز حضور دارند. برخی از دوستان دیگر نیز هستند که نامشان را عجالتاً به یاد نمی‌آورم.

.... چندین آسانسور در طبقه همکف می بینیم. شاید از بیست هم بیشتر. بنابراین نیاز به راهنمایی داریم. درمیان سالنها و راهروهای مختلف می گردیم و بالاخره راه

اصلی و آسانسور مورد نظر را پیدا می کنیم. پنجاه شصت نفر در آسانسور ایستاده اند. انگار در داخل یك اتاق نسبتاً بزرگ و متحرك دور هم جمع شده اند. آسانسور با اشارهٔ مرد راهنما سیر سریع صعودی‌اش را شروع می کند. از طبقه اول یکسره و مستقیم می‌رود به طبقه ۱۰۷(!!)، آنهم در ظرف ۵۸ ثانیه!!..... انگار سفر آسمانی است!

نزدیك طبقه صدوهفتم سرعتش تدریجاً کاسته می شود تا سنگ کوب (سنکپ) نکنیم! وقتی وارد این طبقه می شویم بلافاصله به کنار پنجره ها می رویم. پنجره های بزرگ ساختمان ازکف تاسقف، از طبقه اول تا آخرین طبقه، ادامه دارد. این پنجره ها منطقه ای به وسعت ۵۵ مایل را در چشم اندازما قرار می دهد.... حالا آسمان خراشهای مرکز شهر، بندر نیویورك، رودخانه بزرگ هودسن، پارك دولتی و مجسمه آزادی را از بالای ساختمان «World Trade Center» می بینیم. نزدیك غروب است. خورشید مثل یك سینی مدور (و به قول همولایتیهای ما مثل یك مجمعهٔ بزرگ) و گداخته شده در کورهٔ آتش، حد فاصل آب و آسمان شده است. و چه زیباست. انگار، گونهٔ آسمان گل انداخته است. آبی اقیانوس و آبی آسمان، این دایره بزرگ و زیبا و آتشین را درمیان گرفته اند. اکنون ما در نزدیکی رودخانه بزرگ هودسن و جزیرهٔ مجسمه آزادی هستیم.

مجسمهٔ آزادی از بام نیویورك

ـ می گویند مجسمه آزادی بیش از ۱۵۰ متر ارتفاع دارد. نوشته اند که ارتفاع پایه مجسمه ۳۰۵/۵ فوت و ارتفاع خود مجسمه ۱۵۱ فوت است.

ـ این مجسمه که زنی است مشعل به دست، باسرمایهٔ دولتهای فرانسه و آمریکا ساخته شده، به یادبود پیوند دوستی میان دو کشور دمکرات غرب از طرف فرانسوی‌ها به اینجا تقدیم شده و معمارش هم گویا «فردریك اگوست بارتولدی» بوده است.

..... در این طبقهٔ ساختمان، رستوران و فروشگاه وجود دارد. عکسهای بزرگ و تابلوهای تاریخی فراوانی به دیوارها نصب شده و اکثراً نیویورك و مظاهر رشد و توسعه تاریخی آن را در گذشته‌ها نشان می‌دهد. در کنار هرچند پنجرهٔ بزرگ، یك دستگاه دوربین با لوله‌ای بزرگ و متحرك بر روی پایه‌ای ثابت نصب شده است. دستگاه یك دلار می گیرد و اجازه می دهد که از روزنهٔ آن، منظرهٔ مقابل و دور دست را نزدیك آورید و آن را بهتر و بزرگتر ببینید. به محض اینکه زمانش تمام شد ناگهان از کار می افتد و جز

تاریکی محض چیزی نمی بینید!

ـ عجب! فقط چشمش به پول که می افتد، قدرت دید پیدا می کند. پول که نباشد، بصیرت هم نیست! خوب فهمیده!

.... برخی با آسانسور وبعضی مثل ما ازطریق پله ها به پشت بام می روند.... حالا به بام طبقه صدودهم رسیده ایم. بعضیها می گویند صدوهفدهم. به گمانم هفت طبقهٔ زمین (ارضین السبع) را هم به آن اضافه می کنند! چون علی القاعده برای پی ریزی یك ساختمان ۱۱۰ طبقه ای باید هر هفت طبقهٔ زمین را گود کرد. تکنولوژیست ها به زبان حال می گویند می خواهیم ارتفاع ساختمان را از هفت طبقهٔ آسمان (سموات السبع) هم بگذرانیم. آن روز عرش وفرش کاملاً به هم می رسند ومشکل غیب وشهود یکسره حل می شود!

... اکنون بر بام نیویورك ایستاده ایم. یعنی به بلندترین نقطه صعود کرده و قله را فتح کرده ایم. گویا طبق آماری که در جزوهٔ راهنما آورده اند، جمعاً ۲۲ رستوران در همین ساختمان وجوددارد که بلندترین آنها درفاصلهٔ یك چهارم مایلی زمین واقع شده است!

ـ اگر کسی از این بالا سقوط کند، نسبت به کسی که با آسانسور پایین می رود، دیرتر به زمین خواهد رسید! این ساختمان دوقلو واقعاً.....

ـ ... جان می‌دهد برای خودکشی!

ـ نه! فکرش را کرده اند. نگاه کن! به پشت بام که می آییم، پشت بام، خودش دو قسمت دارد. قسمت مرکزی اش بلندتر و قسمتهای قرار گرفته در پیرامونش، هم حدود یکی دو متر پایین تر از مرکز بام است و هم در قسمتهای پایینی و پیرامونی بام، میله ها و تورهای محکم و عریض و طویل نصب کرده اند. اگر از اینجا کسی خودش را پایین بیندازد، توی خیابان نمی افتد. می افتد به پشت بام دوم که پایین تر است و تا لبهٔ خیابانی ساختمان هم سه چهار متر بلکه بیشتر، فاصله دارد.

ـ معروف است که یکی از برادران عمله(!) روزی به بازدید این ساختمان آمده. از پیاده رو خیابان که به ارتفاع این ساختمان آسمانی نگاه کرده، باتعجب و غرور و با لهجه مخصوص گفته: بنازم «بربری» را! ببین آجر را کجا انداخته!!

قبرستان عمودی و کوهستان مصنوعی!

... در آستانه غروب، ازبام نیویورك، شهر را تماشا می کنم. آنچه در سمت دریا و

جزیره مجسمه آزادی است بسیار زیباست. کشتی ها، جزیره ها و ساختمانها زیباست، اما بهتر از همهٔ آنها، متن کتاب آبی و سرسبز طبیعت است. به طرف منهتن که مرکز نیویورك است نگاه می کنم. آنچه در این سمت است دیگر علامت طبیعت و طراوت نیست. شهر از بالا و از دور، کدر شده در غبار غروب و آلودگی دود، همچون قبرستان ارامنه است در تاریکی روشنایی یك شب نیمه مهتابی، با قبرهای بلند آسمانی و صلیبهایی که بر روی هر قبر کاشته شده است!.... حالا منظره نیویورك با این انبوه متراکم ساختمانهای بلند و برآمده اش، کمی دلهره آور می نماید. اصولاً برای ما که فرزند دشت و طبیعتیم، ساختمانهای سر به فلك کشیده و مملو از آپارتمانهای سوار شده بر روی یکدیگر، حکم «قبرستان عمودی» را دارد! در تهران خودمان هم وقتی برج زهرمار ستارخان را می بینم، تصور می کنم یك قبرستان هوایی رادر برابرم دارم! و آدمها در درون این آپارتمانها که سوغات غرب است و چارهٔ رشد جمعیت، زنده به گور شده اند!

... صادق خرازی دیروز می گفت: هر روز از پنجره دفتر کارم آفتاب را می بینم که در پشت یك کوهستان مصنوعی، طلوع و غروب می کند. ساختمانهای شهر نیویورك، حکم «کوهستان و سلسله جبال مصنوعی» را دارد! و حالا می بینم که راست می گوید.

موزه ای در داخل یك ناو!

ـ ناو تاریخی هواپیمابری راکه به شکل موزه درآورده اند دیده اید؟

ـ آن ناو هم مثل ساختمان دوقلو دیدنی است.

...... ناو هواپیمابر «یو اس اس اینترپد» پس از سالها کار و به قول راهنمایان پس از سالها خدمت در دریاها و اقیانوس و شرکت در جنگ جهانی دوم، بازنشسته شده (!) و در نیویورك به صورت یك موزه درآمده است. در این ناو بیش از ۷۰ هواپیما و راکت تاریخی وجود دارد. همچنین در این موزه، فیلمها و کتابهای زیادی درباره تاریخ «اینترپد» برای استفاده بازدیدکنندگان موجود است. کار ساختن این ناو در دسامبر ۱۹۴۱ شروع شده و در سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ مورد تجدیدنظر قرار گرفته و به یك ناو تهاجمی مدرن تبدیل شده است....

... ناو مذکور در سال ۱۹۷۱ پس از ۳۱ سال خدمت(!) از صحنه خارج شده و در

زمره ناوهای ذخیره درآمده است. اما سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ مبارزه شدیدی در کنگره آمریکا و مطبوعات برای جلوگیری از انهدام این کشتی بزرگ و تاریخی جریان داشت. سرانجام آمریکایی‌ها در ژانویه ۱۹۸۲ این ناو جنگی را به یك موزه تاریخی تبدیل کردند.

..... نتیجه‌اش این است که وقتی کسی وارد این ناو موزه‌ای یا موزه ناوی می‌شود، تحت تأثیر قرار می‌گیرد. منظره رودخانه و دریا و شهر از روی عرشه کشتی هم احساس برانگیز است. از عظمت و قدرت تاریخی و صنعتی آمریکا به این بهانه داد سخن می‌دهند. از نقش ناوها و هواپیماهای آمریکا در جنگ جهانی یاد می‌کنند. به طور کلی تاریخ را اعم از واقعی یا مجعول، ضمن تفریحی خاطره انگیز به طور غیرمستقیم در ذهن و روح بازدیدکنندگان وارد می‌کنند!

.... دکتر مهدی‌زاده می‌گوید: یکی از کارهای غربیها همین بها دادن به مظاهر و مواریث تاریخی است. البته در اخلاق و رفتار و بینش، روشن است که آنچه را امروز مطلوب و مورد پسند می‌دانند، همان را می‌پذیرند، هرچند صد در صد با سنن و مواریث مغایرت داشته باشد. اما مظاهر و علایم و سمبلهای تاریخی را با جدیت و کوشش بسیار حفظ و حراست می‌کنند. ابنیهٔ تاریخی، اشیای تاریخی، کشتیها و هواپیماهای تاریخی و خلاصه هرچیزی را که مظهری ازهویت خودشان تلقی کنند بازیابی و بازسازی کرده به رخ این و آن می‌کشند.

ـ در کشورما هم به این امر توجه می‌شود ولی بعضیها هستند که ضرورتش را در نمی‌یابند. در ابتدای انقلاب اگر فتوای حضرت امام را مبنی بر اینکه ابنیه باستانی متعلق به دولت است و تخریب آن خلاف شرع است بر روی یك تابلو بزرگ نمی‌نوشتند، شاید تخت جمشید را بعضی‌ها با خاك یکسان می‌کردند!

.... دکتر مهدی‌زاده استاد دانشگاه و تحصیلکردهٔ فرانسه است. اما تا حد واقعاً تحسین برانگیزی در حوزهٔ مسائل مربوط به تاریخ و میراث تاریخی و فرهنگی ایران اسلامی، آگاهی و تحقیق و احساس مسؤولیت دارد. در این سفر، چه در تهران و چه در آلمان و نیویورك، همه جا با هم از ایران و خراسان و نیز آثار و مواریث فرهنگی و تاریخی سخن گفته‌ایم. اکنون در اینجا در اثنای گفتگو ازموزه‌ها و مراکز تاریخی نیویورك، بدرستی می‌گوید:

حافظه و هویت تاریخی

ـ تاریخ، حافظهٔ ملتهاست، تاریخ از ارکان هویت ملتهاست. در غرب، می بینیم که آمریکایی‌ها از این حیث، عقده دارند. علتش همین است که هویت تاریخی ندارند. مهاجرینی هستند که از این طرف و آن طرف در یکی دو قرن اخیر جمع شده اند و در سوابق نژادی و دینی و جغرافیایی و تاریخی و فرهنگی خودشان تأمل و تردید دارند. به درستی و به طور روشن و مشخص نمی‌دانند که کیستند؟! ولی فرانسوی‌ها این طور نیستند. فرانسوی‌ها به هر حال دارای هویت تاریخی‌اند. اگر ملتی تاریخش راندانست، مثل کسی است که هویتش را از دست داده باشد.

ـ حالا آمریکایی‌ها تلاش می کنند که برای نسل جدید، هویت تاریخی به وجود آورند و دست به دامن ناو جنگی می شوند. ناو از کارافتاده را تعمیر می کنند و از آن موزه می سازند.

ـ زمان شاه می گفتند که وی در مصاحبه ای گفته ما همه چیز داریم فقط يك مقدار آثار باستانی کم داریم که دستور داده ام بسازند!

موزهٔ تاریخ طبیعی

موزه تاریخ طبیعی نیز موزه دیگری از نوع دیگری است. از حیوانات ریز مانند مورچه و موریانه گرفته تا حیوانات عظیم‌الجثه مانند دایناسور و وال در این موزه به نمایش گذاشته شده است! چنین به نظر می‌رسد که انگار همهٔ حیوانات را در همان اندازه های اصلی و حتی‌المقدور باهمان پوست و مو و ظاهر طبیعی، خشك کرده و به نمایش گذاشته‌اند. در تمامی سالنها، ویترینهای بزرگی در فواصل متعدد بر روی دیوارها تعبیه شده است. پشت ویترینها خالی است. صحرا و کوه و جنگل و دریا و آسمان را دقیقاً همان طور که در طبیعت وجود دارد، در پسِ هر ویترین بازسازی کرده اند، تقریباً باهمان ابعاد طبیعی و اصلی و همچنین با رعایت همان فواصلی که هنگام مشاهده طبیعت، می بینیم و حس می کنیم. هرحیوانی در درون همان محیط زیست طبیعی اش قرار داده شده است. رنگها، نورها، اشکال و اجسام چنانند که وقتی بیننده به آنها می نگرد، حیوانات و محیط پیرامونشان را زنده و پرطراوت تصور می کند و نیز آنها را دارای امکان حرکت و تحول می پندارد. بعضی از بازدیدکنندگان ناگهان در

نخستین نگاه نگران می شوند و تصور می کنند که پلنگ کوهی هم اکنون شیشهٔ حائل را می شکند و به آنان حمله‌ور می شود.

این موزه واقعاً مثل یك باغ وحش طبیعی و حتی بهتر از آن است. با این تفاوت که مصنوعی و غیرمتحرك است معذلك طبیعی و متحرك به نظر می رسد. لانه مورچه را در دل خاك، چنان طبیعی و هنرمندانه در معرض نمایش گذاشته اند که بیننده گمان می کند قطعه ای اززمین را به طور عمقی برش داده و از پیرامونش جدا کرده و عیناً به پشت شیشهٔ مقابل منتقل کرده اند. تمام راهروها و حجره ها و ذخیره هایی که در منزل مسکونی مورچه ها(!) وجود دارد و با سیستم معماری عجیب آنان طراحی شده، در معرض دید است. متروی مورچه ها اینجاست!.... ماهیان بزرگ و کوچك به گونه ای در حال پیچ و تاب در آب دیده می شوند که انگار شما از ساحل، زمین را شکافته اید و نقب زده اید به دریا و اینك آکواریوم بزرگ و طبیعی دریا را از عمق تماشا می کنید و هیچ حائلی در میان شما و دریا جز همان شیشه بزرگی که نصب شده است وجود ندارد. در حالی که هیچ کدام از ماهیان زنده نیستند و ای بسا کاملاً مصنوعی باشند! اما حتی تغییر نور و رنگ و شکل نیز در زیر آب کاملاً هویداست. واقعاً آن را چنان ساخته و پرداخته اند که کمترین تفاوتهای طبیعی موجود میان سطح آب و زیر آب را می توان حس کرد. حیوانات منقرض شده و ماقبل تاریخ هم حضور دارند! اسکلت دایناسور را با همان ابعاد اصلی اش بر روی زمین قرار داده اند. برای لحظاتی ناگهان خود را در عصر قبل از یخبندان بزرگ یعنی در عصر دایناسورها و در چنگ آنها می بینید!

.... بجز ناوی که تبدیل به موزه شده، موزه های دیگری نیز در شهر نیویورك وجود دارد. موزه معروف «مترو پولیتن» یکی از آنهاست. در این موزه، بخشی مهم و عظیم، به تاریخ هنر اسلامی اختصاص یافته است. از سرتاسر جهان اسلام، نمونه ها و مظاهر زیبا، هنرمندانه و ارزشمند را گرد آورده اند. امروز ثروت عظیمی از ذخایر تاریخی و فرهنگی و هنری مسلمانان در موزه های دنیا پراکنده شده است.

زیباترین و پرشکوهترین معماریهای تاریخی و هنرمندانه در نمای بیرونی و درونی ساختمان موزه هنری مترو پولیتن بکار گرفته شده است. هم چشم انداز خیابانی و هم وضعیت سالنها و راهروها از شکوه و صلابت توأم با ظرافت و لطافتی تحسین برانگیز برخوردار است. چنانکه بیننده ابتدا باورش نمی شود که اینجا موزه

است. به کاخ امپراتور روم اما روم و امپراتوری و کاخی که در قرن بیستم(!) باشد، بیشتر شباهت دارد! زیرا جلوه های تکنولوژی و مدرنیزاسیون عصر حاضر با ظرافتها و صلابتهای تاریخی و باستانی درهم آمیخته است.

«Metropolitan Musesum of Art»

... امّا موزه تاریخ طبیعی در نیویورك، نوعی باغ وحش مدرن است، مجموعه‌ای مرکب از حیوانات و گیاهان مصنوعی اما شاید ظاهراً بسیار طبیعی‌تر و زنده‌تر از باغ‌وحش اصلی نیویورك در منطقه «برانکس».

موزه تاریخ طبیعی را در روز نهم اکتبر تماشا کردم، درحالی‌که باغ‌وحش نیویورك را قبل از آن، در ۲۹ سپتامبر، دیده بودم. بنابراین توانستم هنگام بازدید «موزه»، آن را با آنچه در «باغ» دیده بودم مقایسه کنم. انصافاً موزه دیدنیتر بود. من بنا به عادت و اشتیاق همیشه‌ام، در شهر نیویورك نیز ابتدا به بازدیدِ به قول فرنگی‌ها «زو ـ Zoo» رفتم! اما حیوانات باغ وحش برانکس، جلوه و تحرك چندانی نداشتند. بیشتر به درد موزه می‌خوردند تا باغ وحش!

.... فضای باغ، بسیار وسیع به نظر می‌رسد. در بعضی از قسمتها به جنگل شباهت پیدا می‌کند. هر دسته از حیوانات درمساحت نسبتاً وسیعی که با موانع طبیعی و محکم حفاظت شده است قرار داده شده‌اند، اما انگار نای راه رفتن ندارند! برخلاف آنکه گفته‌اند «شیر، شیر است اگر چه در زنجیر است»، شیری که شکار نکند و دائماً در این گوشه و آن گودال فرو خسبد و لقمه‌های آمادهٔ اهدایی را فرو بلعد، دیگر شیر نیست، شیره ای است! چه در برانکس نیویورك باشد، چه در خواجه ربیع مشهد!..... شیر و ببر و پلنگ باغ وحش نیویورك را که دیدم، به دوستم مصطفی گفتم:

ـ اگر فراموش نکرده باشی، بیست یا بیست و پنج سال پیش، در مشهد اعلامیه پخش کردند که الاغ ضعیفی را در قفس شیر می‌اندازند که نمایش بدهند و رونق باغ‌وحش خواجه‌ربیع تجدید شود. جمعیت گرد آمد. شیر تکان خورد که به یاد دوران جنگل حمله‌ای را آغاز کند. الاغ که دید راه فرار نیست با رعایت اصول فنی چنان لگدی به شقیقه شیر کوبید که نامبرده(!) سرضرب به هلاکت رسید!.... از آن موقع به بعد بود که مجله توفیق دنبال ماجرا را گرفت، ضارب را به عضویت حزب خران مفتخر(!) کرد و لقب «شیرافکن» را به مشارالیه(!) بخشید!

ـ پس شاید به همین دلیل است که غربیها وقتی در باغ وحش چشمشان به الاغ می‌افتد، بیشتر از برخی حیوانات دیگر، از آن استقبال می‌کنند!

... بر سر در باغ وحش برانکس نوشته است که بازدید برای پیرمردهای بالای ۶۵ سال و بچه‌های زیر ۲ سال مجانی است. برای بزرگسالان، قیمت بلیط، ۴ دلار است...

... وسعت محوطه باغ وحش موجب شده است که عده‌ای با قطار و عده‌ای با تله‌سیژ و تله‌کابین، باغ را از زمین و هوا تماشا کنند، امّا نسبت به آنچه از نیویورک انتظار داشتیم چندان تماشایی هم نیست!

جوانان عصیانگر

...... موزه و باغ را رها می‌کنم و به تماشای خیابانها می‌آیم، که ناگهان دسته‌ای از دختران و پسران سپید و سیاه را می‌بینم با چشمها و چهره‌هایی حقیقتاً عجیب و غریب. گویی از خم رنگرزی سر درآورده‌اند. یکی موهای فرفری سرش را مثل چمن پارك چنان اصلاح کرده است که انگار به جای سلمانی زیر دست مامورین شهرداری نشسته است. دیگری موهای سرش را به حالت مکعب درآورده است. یکی دو طرف سر را تراشیده و فقط در وسط سر یك دسته موی بلند را از فاصله پیشانی تا پشت گردن مانند آنچه جنگجویان روم باستان بر روی کلاه خود می‌گذاشتند بر جای نهاده است!

ـ نگاه کن! اولی خودش را به رنگ سبز درآورده، دومی به رنگ قرمز و سومی به رنگ قهوه‌ای!

ـ چهارمی، هر یك از اعضای صورتش را به رنگی دیگر درآورده!.... بینی قرمز، گوش سبز، ابرو زرد، پیشانی آبی، گونه سیاه، چانه رنگین‌کمان!!

... نمی‌دانم اینها عصیان کرده‌اند یا سازگارند؟ ظاهراً جشن و نمایشی هم در کار نیست.....

... به یاد کتاب «پرتقال کوکی» می‌افتم، از آنتونی بورگس (Anthony Burgess)، که شرح حال بخش قابل ملاحظه‌ای از جوانان غربی و خصوصاً آمریکایی را در قالب رمان تصویر کرده است. آنتونی بورگس از جوانانی یاد می‌کند که به هیچ چیز حتی به زندگی معمولی باور ندارند و بر همه چیز و همه کس عصیان می‌کنند. موجودیت و هستی و حضور و شخصیت خود را فقط در حمله و هجوم، تمرد و قانون‌شکنی، تجاوز به عنف،

سرقت و آدمکشی، برهم زدن همه نظمها و نظامها، به هم ریختن همه جا و همه چیز و نظایر آن حس می کنند. از خشونت در هر کاری و هر موردی لذت می برند، از تحقیر شدن دیگران و به کثافت کشاندن و لجن مال کردن زندگی آنها احساس شعف می کنند و با سرقت موتور و ماشین به عملیات عجیب و خطرناك دست می زنند. بورگس، تصویر زندگی گروهی از اینان را در «نیویورك» و حومه آن ترسیم می کند. آنگاه وارد زندان نیویورك می شود و تأثیر عملیات و اقدامات آموزشی و تربیتی را در جهت بازسازی آنان ارزیابی می کند.

ـ نزدیك غروب است، نماز قضا می شود!

ـ نزدیکترین جا، رستوران «غلام» است! رستوران کاروان، مال غلام افغانی!

... داخل رستوران، شیك و تمیز است. از آمریکایی ها و ایرانی ها گرفته تا اقوام و ملتهای دیگر، کسانی هستند که به این رستوران می آیند. برادر غلام، ما را به زیرزمین راهنمایی می کند. قبله و سجاده را پیدا می کنیم. نماز را می خوانیم، شام را می خوریم! و با عجله به طرف هتل محل اقامت حرکت می کنیم.

ـ نگاه کن. آنجا حتی در مقابل ساختمان «یواِن» هم فقیری دیده می شود که در «کارتن» زندگی می کند. «حلبی آباد»های خودمان، فرنگی اش می شود «کارتن آباد»!!

سخنرانی بنده(!) در مسجد نیویورك

ـ به قدر کافی در ایران خودمان سخن رانده ایم! دیگر حوصلهٔ راندن نمانده است! وانگهی

گر به سخن کار میسر شدی   کار نظامی به فلك بر شدی!!

.... اما اصرار دوستان، کار خودش را کرد. جمعه شب، جمعی از ایرانیان را در مسجد نیویورك زیارت کردیم. صحبت صمیمی و غیررسمی را بر به اصطلاح سخنرانی ترجیح دادم.

ـ از دانشجویان، اساتید و دیگر حاضران در این جلسه تشکر و عذرخواهی می‌کنم. مناسب دیدند که مدتی دور هم بنشینیم و گپ بزنیم. بنابراین نه منبری در کار است و نه سخنرانی رسمی‌یی. گپی است و گفتگویی. باتوجه به اینکه حاضرین اکثراً بلکه شاید تماماً تحصیلات عالیه دارند و انشاءالله روزی به ایران برمی‌گردند و گره گشایی می کنند و باتوجه به اینکه به دین و نظام دینی اعتقاد دارند، بی‌مناسبت ندیدم که در باب تقدس و تغییر، مطالبی را مطرح کرده باشم. در قرون اخیر، خصوصاً در قرن حاضر و بالاخص در وضعیتی که یك انقلاب عظیم دینی و مذهبی در کشورما به پیروزی رسیده است، برای بعضیها طرح این پرسش بیش از هر زمان دیگری ضرورت پیدا کرد که چگونه می‌توان هم در دینداری و عقیده به مذهب، ثابت و استوار بود و هم تحولات

جهان و مقتضیات متغیر زمان را پذیرفت؟ بعضیها ممکن است احساس نوعی تناقض هم داشته باشند.

قداستَ، خلود و تغییر

... ما از طرفی دیندار و مذهبی هستیم. «قداست» و «خلود» دو ویژگی اساسی و جوهری در تعالیم و معتقدات دینی است، لازمهٔ دینِ است. ذاتی مذهب است. مذهب، هم تقدس دارد و هم جاودانگی. یعنی اگر یکی از این دو ویژگی راحذف کنیم، جوهر دین و مذهب رامخدوش کرده ایم. اما از طرف دیگر تعالیم مقدس و ابدی دینی خصوصاً در حوزه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و مانند آن با اموری مواجه یا بر اموری منطبق می شود که مقدس و ابدی نیستند، بلکه تغییر وتحول، لازمهٔ آنهاست. اینجاست که خیلیها نوعی تناقض میان عقیده قلبی و عمل اجتماعی خودشان احساس می کنند. یکی را لاجرم از دست دادنی و رها کردنی می‌یابند. از طرفی به «حلال محمد حلالی الی یوم القیمه و حرام محمدحرام الی یوم القیمه» معتقدند و از طرف دیگر خود را به صدور دستورالعملها و تعیین راه حلهای بدیع و بدعت گونه و متغیّر، ملزم می بینند.

.... در اینجا البته سابقهٔ پاسخگویی نیز مثل سابقهٔ سؤال، طولانی است. متفکران بزرگ راجع به اسلام و مقتضیات زمان بحث کرده اند، فقها از مسائل مستحدثه سخن گفته اند، تحت عناوینی دیگر از قبیل ضرورت و حکم ثانویه به مسائل و معارف اسلامی توجه داده اند، از دو جور حکم و تقسیم آن به احکام ثابت و متغیّر یاد کرده اند. همه این بحثها در محدودهٔ علمی و تخصصی خودش قابل توجه و ارزشمند است.

... اما سخن دیگری نیز هست که بی ارتباط باهمین بحثها هم نیست و آن این است که اگر خصوصاً حقیقت لغویِ فقه و تفقه را در نظر بگیریم، می بینیم موضوع شناسی و تفقه در زمینهٔ واقعیتها و موضوعات یعنی شناخت آنها نقشی عظیم و مؤثر و کارساز دارد. این هم خودش نوعی فقه است، نوعی تفقه است، اما نه فقه معهود و به معنای اخص. و این تقریباً همان دقیقه ای است که حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در سالهای پایانی عمر خود تلاش کرد تا درمورد آن روشنگری کند و کرد. البته قبلاً حتی همین بحث هم به هر حال سابقه ای داشته و کاملاً جدید نبوده، اما واقعاً با آن معنا و مفهوم و زاویهٔ دید و نیز سعه و عمق و کیفیتی که در تلقی و تبیین حضرت امام

مطرح شد، بی سابقه یا کم سابقه بوده است....

.... شما در خارج کشور هم نامه های امام را می خواندید. یادتان هست؟ در نامه ای که برای آقای انصاری نوشتند، مضمون سخن ایشان این بود که ممکن است امروز بسیاری از موضوعات، با موضوعات مشابه خودشان درگذشته، تقریباً فقط اشتراك ظاهری و تشابه اسمی داشته باشند ولی در واقع ماهیتاً دو موضوع باشند، نه یك موضوع. یا اگر هنوز هم دارای وجه اشتراك و ارتباط اند، واقعاً وجوه افتراق فراوانی پیدا کرده باشند.

فقه حوزوی و فقه دانشگاهی

... خوب، حالا من می خواهم عرض کنم شما سرمایه های ملت و کشور ایران هستید واز باب «اطلبواالعلم ولو بالصین» و «خذالحکمه ولو من اهل الشرك» و... در دانشگاههای آمریکا به تحصیل علم و کسب تجربه و تخصص و تکنیك مشغولید، شما ـ و امثال شما ـ همان کسانی هستید که در سایهٔ تعهد و اعتقاد و ایمان دینی، می توانید به همان معنای عام که عرض کردم، عهده دار فقه کارشناسی و فقهِ موضوعی باشید. البته فقه و تفقه به معنای اخص ِ آن رشتهٔ تخصصیِ جداگانه ای است. مسلم است که فقیه به این معنا باید در علوم معهودِ حوزه متخصص و متبحر باشد، باید مراحل تحصیل علم فقه و علم اصول و سایر علوم حوزوی را طی کند، باید براساس همان معیارهایی که امام خمینی برای فقه سنتی و حوزوی و فقه جواهری قائل بودند به درجه اجتهاد برسد، اینها همه صحیح است و حرمت آن هم محفوظ. اما فقه و تفقه به معنای لغوی آن، حوزه تحصیل شما را هم که حوزه جدیدِ تخصص و کارشناسی است شامل می شود...

... اگر بخواهیم مثال ساده و روشنی را مطرح کنیم، باید بگوییم این، متخصص و کارشناس جدید است که تفاوت ماهوی شطرنج در عرصه ورزش در وضعیت کنونی را با شطرنجی که در گذشته ها وجود داشته است، نشان می دهد و متفاوت بودن آن دو را ثابت می کند. اگر تفقهِ کارشناسانه چنین فرضی را ثابت کرد، فقیهِ آگاه و مجتهدی که فقط مقلد ونقل کنندهٔ فتاوی و نظریات و مستنبطات گذشتگان نباشد، حکم می دهد که بازی شطرنج جایز است، بدون آنکه اصل «حرام محمدحرام الی یوم القیمه» را نقض کرده باشد. چرا؟ چون آن شطرنجی که در اسلام تحریم شده موضوعی دیگر و پدیده ای

دیگر است و هنوز هم حرام است و تغییر نکرده است، این شطرنج هم که امروز جایز اعلام می شود موضوعی دیگر و پدیده ای دیگر است و اگر در زمان پیغمبر(ص) هم همین خصوصیات را می داشت در آن موقع هم جایز بود. پس، دو موضوع است با یك اسم و با تشابهاتی در شکل. لاجرم، دو حکم هم داریم...

... ملاحظه می کنید؟ ازنظر فقه امام خمینی و از حیث عقیده و بینش ایشان، در اینجا هیچ حرامی حلال نشده و هیچ حلالی حرام نشده است. بازی شطرنج با وصف «آلت قمار بودن» کماکان حرام است و بازی شطرنج با وصف «فقط نوعی ورزش بودن» کماکان حلال است. البته در محدودهٔ «مثال» نباید متوقف شد، که در مثل مناقشه نباید کرد. ممکن است کسی بگوید بینش فقهی و اجتهادی امام چنین محصولی داشته است، نه هر بینش فقهی و اجتهادی دیگری. بسیار خوب. این هم مسأله‌ای است و بحثی است. ولی در اینجا من می‌خواهم بگویم که از حیث همان بینش فقهی و اجتهادی امام خمینی، واقعیت این است که در فرض مذکور دو موضوع در برابر ماقرار گرفته است. وقتی نگرش امام رضوان‌الله علیه اینگونه باشد، طبیعی است که هم «تقدّس» و هم «خلودِ» دینی محفوظ می‌ماند... مثال ساده و اتفاق افتادهٔ دیگر، همین «موسیقی» است...

غرب و غرب شناسی

... شرح و بسط مطلب ادامه یافت و در پایان سخنرانی، یکی از دانشجویان حاضر در جلسهٔ مسجد نیویورك پرسید: درمجامع علمی و فرهنگی ایران امروز نسبت به موضوع «غرب» و «غرب شناسی» چه دیدگاه و چه تحلیلی وجود دارد؟

ـ ملاحظه بفرمایید. همین موضوع که مورد اشاره شما قرار گرفت، دقیقاً می تواند یکی از همان موضوعاتی باشد که عرض کردم احتیاج به تفقه و شناسایی کارشناسانه دارد. بله، به طور کلی مطالبی دربارهٔ ماهیت غرب و غرب زدگی وامپریالیسم واستکبار گفته و نوشته می شود. اما دستی از دور بر آتش داشتن کفایت نمی کند. شما که بعضاً ده تا پانزده سال است که در چنین محیطی زندگی کرده و درس خوانده اید و ایمان و اصالت خودتان را حفظ کرده اید، می توانید در جهت شناخت ویژگیهای تمدن غربی، مردم و مسؤولین ایران را یاری کنید. یك نظریه اینست که جهان غرب، کالبدی است

دارای یك روح واحد. غرب به اصطلاح یك کلّیت است. زاییدهٔ رنسانس ضد دینی و ضد الهی است. آلمان و فرانسه وآمریکا و انگلیس و حتی شوروی دارای یك روح و یك ماهیت اند و آن همان انسان پرست بودن، خدا ستیز بودن، نفس پرست بودن و مادیت منهای معنویت آنهاست. و این روح وروحیه حتی در کالبد علم و دانش غرب هم ساری وجاری است. نظریه دیگر این است که غرب، مرکب است ازاجزاء واقسام. هر جزء وهر قسم آن ماهیت و مختصاتی دیگر دارد. غرب، بازاری است که در آن هر نوع کالا را می توان یافت. چنین نیست که هرچه در چنین بازاری یافت می شود، دارای جوهر واحد و حیات واحد و نتیجتاً محکوم به حکم واحد باشد...

ـ نظر شما چیست؟

ـ من نظر صد در صد قطعی ندارم. اما چنین می اندیشم که بسیاری از نظریات و تحلیلهای ظاهراً معارض و مغایر باهم، ممکن است در چشم اندازی بالاتر و از دیدگاهی فراتر تا حدودی قابل جمع و لااقل قابل ربط باشد. چه لزومی دارد و این چه عادت و سنتی است که در کشور ما نظریات مختلف حتماً و حکماً نقض کنندهٔ یکدیگر باشند؟ البته گاه واقعیت همین است. اما همیشه چنین نیست. در بسیاری از اوقات، حوزهٔ بحثها و نظریه ها اساساً یکی نیست. یعنی صاحبنظران، هرکدام از زاویهٔ جداگانه ای به یك پدیده یا یك شیء چند ضلعی و منشور مانند، نگریسته اند. من می گویم این فرض هم مردود نیست که چه بسا اگر غرب دارای روح واحد است، همان روح واحد دارای اوصاف و ویژگیهای مختلف و متعددی باشد. چنانکه انسان نیز اساساً چنین است. علم جویی، ماده گرایی، حقیقت طلبی، نفس پرستی و بسیاری از این اوصاف ممکن است اوصاف متعلقه به یك ذات و در جدال با یکدیگر باشند. گاهی در وضعیت خاص یا در محدوده زمانی و مکانی خاصی، یکی از آنها غلبه دارد. چه بسا که ما اوصاف و مختصات همان روح واحد را که می گوییم، به طور کامل نشناخته باشیم. مگر خود انسان با آنکه دارای یك روح و یك ذات است، کششها و تمایلات و انگیزه ها و جلوه های مختلف و حتی مخالف با یکدیگر در وجود او ظهور و بروز ندارد؟ ما آیا از وجوه مثبت و منفی تمدن غرب و از جلوه ها و اوصاف مختلف آن در این بازار نمی توانیم اثباتاً و نفیاً بهره برداری کنیم؟ «درخت پیوندی» را دیده اید؟ ریشه و ساقه یکی است. اما هر شاخه اش میوه ای دیگر دارد. تلخ یا شیرین؟ بد یا خوب؟...

ـ به هر حال برخورد با غرب چگونه باید باشد؟

چهره ها و جلوه های مختلف غرب

ـ ببینید. از بحث قبلی که جای گفتگو بسیار دارد اگر بگذریم، مباحث دیگری وجود دارد که نمی توانیم از آنها صرفنظر کنیم. جلوه های غرب، یکی از همین مباحث است. به قول دکتر خاتمی در فرودگاه مهرآباد (در آستانه سفر و در حضور مسؤولان وزارتین ارشاد و امور خارجه)، غرب در هیأت لیبرالیسم یا کاپیتالیسم یا سرمایه داری یا هر اسم و عنوان دیگر، دو تجلی دارد. یکی تجلی نظامی یا سیاسی یا اقتصادی و دیگری تجلی فکری. روشن است که آنچه را نظامی یا سیاسی یا اقتصادی است می توان با مقابله به مثلی از همان جنس و همان سنخ پاسخ گفت. اما فقط با برخورد متقابل نظامی و لعن وتکفیر سیاسی وامثال آن نمی توان «فکر» را پاسخ گفت. لیبرالیسم در جایی یك نظام سیاسی است و در جایی یك فکر است و البته باهم آمیخته هم هست. همین آقای «پوپر» هر که هست و هر وضعیتی داشته است، به هر حال طرح کننده و اشاعه دهندهٔ افکار و نظریاتی است که آن افکار و نظریات فقط با تیر و تفنگ متوقف نمی شود. البته وقتی در لباس نظامی یا سیاسی عرضه می شود، ممکن است همین نحوه برخورد با آن لازم باشد. چارچوبها و مصوبه های قانونی هم به جای خودش در هر کشوری باید جامه عمل بپوشد. اما آیا کار به همین مقدار خاتمه می پذیرد؟ ما با «پوپر» همعقیده نیستیم، بلکه مخالفیم. این حرفها هم که منسوب به اوست، تماماً از او نیست. بسیاری از متقدمین ومتأخرین در این وادی گفته اند و نوشته اند. بسیار خوب، اما همین اندیشهٔ «جامعه باز و دشمنانش» به هر حال یك اندیشه است. ولو کسی سند معتبر هم نشان بدهد که مثلاً سازمان سیا و صهیونیسم و فراماسونری و موساد و انتلیجنت سرویس مدافع و مروج آن بوده و هست. شما «فکر» راچه می کنید؟...

کورتاژ فکری!؟

... من در همان فرودگاه مهرآباد، ضمن حاشیه زدن بر گفتار ایشان، در گفتگو با دوست همسفرم آقای مهندس زمانی، عرض کردم: فکر، فکر است. ولو غلط باشد. فکر نطفه ای است که منعقد می شود، اثرش را می گذارد و رشد می کند. کورتاژ فکری، مآلاً

ناموفق است. فکر، فکر می‌طلبد. سلاح سیاست، سلاح متقابل می‌طلبد. سلاح نظامی هم سلاح متقابل می‌طلبد. و سلاح فکری نیز سلاح متقابل و همجنس می‌خواهد. به تعبیر استاد مطهری با زور می‌توان جسمها را تسلیم کرد، اما عقلها فقط با استدلال تسلیم می‌شوند...

... بنابراین، ما غرب و نیز آمریکا را که سرکرده استکبار جهانی است نباید فقط در چهره نظامی و سیاسی و اقتصادی‌اش ببینیم، که البته چنین چهره‌هایی هم دارد. نباید فقط به ذکر این تحلیلها و تفسیرها اکتفا کنیم که غرب همان اومانیسم و لیبرالیسم و دمکراسی است و اینها هم همان انسان‌پرستی و شیطان‌پرستی و نفس‌پرستی است، پس کار تمام است و کلك کَنده است و فاتحه خوانده است!... باید این طور نباشد! واقعیت این است که در پس پردهٔ این الفاظ، فکر هم نهفته است. اگر دست سیا و اگر دست موساد و اگر هر که و هر چه در این جریانات دخالت دارد، باز هم فکر را نمی‌توان بی‌فکر رها کرد و رفت. اگر جلوه‌های نظامی و سیاسی‌اش راه‌حلهای مخصوص و متناسب با خودش را می‌طلبد، جلوه اندیشه و فکر را نباید و نمی‌توان با همان راه‌حلها ازمیان برد. فکر اعم ازحق یا باطل، جرقه‌ای است که وقتی در خرمن این عالم فرو افتاد، گسترش می‌یابد. گاهی شعله‌زنان و گاهی در زیر خاکستر.

ظاهر دندان را با هر وسیله که بتوانیم زیبا و سالم نگه می‌داریم، اما ممکن است غافل مانده باشیم از عفونتی که در لایه‌های زیرین حرکت می‌کند. وقتی هم برای مقابله با عفونت اقدام می‌کنیم باید در انتخاب وسیله و شیوهٔ کار، تناسب را نیز بشناسیم و رعایت کنیم. پتك، وسیلهٔ پرکردن دندان و بیرون راندن عفونت نیست!

موضوع‌شناسی و اجتهاد

.... سخنرانی یا گفتگو همچنان ادامه پیدا می‌کند. مسجد و مسجدی آماده‌اند!... ساختمان این مسجد، دارای اتاقها و بخشهای مختلفی است. در یکی از راهروها عکس بزرگ آیت‌الله خویی را روی دیوار دیده‌ام. برنامه‌های فرهنگی و مذهبی و عبادی مختلفی به مناسبتهای مختلف در اینجا اجرا می‌شود. اما جلسهٔ گفتگوی ما با دانشجویان و اساتید دانشگاه جداست.

***

ـ هم در موضوعات فرهنگی و اجتماعی و هم در موضوعات اقتصادی و علمی، امثال شما می‌توانند موضوع‌شناس و پدیده‌شناس خوبی برای سیستم حکومتی و قانونگذاری و اجرایی ایران باشند. شما هستید که ماهیت اقتصادی بیمه‌های متنوع اجتماعی را می‌توانید بهتر از دیگران تشریح کنید، می‌توانید مدلها و شیوه‌ها و موضوعات مربوط به بحث توسعه اقتصادی را به طریق علمی بررسی کرده و به دیگران بشناسانید، می‌توانید با تشریح کامل پدیده‌های اقتصادی و کالبدشکافی علمی آنها اثبات کنید که در فلان زمینه دخالت مستقیم دولت لازم است هر چند این دخالت با شیوه عمل دولتهای سوسیالیست مشابه باشد و در فلان زمینه دیگر آزادی بخشهای غیردولتی لازم است هر چند این آزادی اقتصادی با شیوه عمل دولتهای کاپیتالیست و کشورهای سرمایه‌داری مشابه باشد. بعضی از شیوه‌ها هست که ممکن است کفر و اسلامش یکی باشد! به عبارت دیگر فقهای اسلام و کسانی که احکام را استنباط می‌کنند، در موضوع‌شناسی به امثال شما نیاز دارند. با موضوع‌شناسی است که روابط کارگر و کارفرما را امروز با آنچه در گذشته بوده متمایز و متفاوت می‌یابیم و این پدیده را نه فقط به عنوان مصداق و موضوعی برای احکام اجاره و اجارهٔ اشخاص، بلکه به عنوان مصداق و موضوعی برای احکام حکومتی و اجتماعی نیز تبیین می‌کنیم.

امام صراحتاً متعرض این بحث شده‌اند. در نامه موسوم به منشوربرادری نوشته‌اند: «مثلاً در مسأله مالکیت و محدوده آن، مسأله زمین و تقسیم‌بندی آن، انفال و ثروتهای عمومی، مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن، حدود و دیات، قوانین مدنی، مسائل فرهنگی و برخورد با هنر به معنای اعم چون عکاسی، نقاشی، مجسمه‌سازی، موسیقی، تئاتر، سینما، خوشنویسی و غیره، حفظ محیط زیست و سالمسازی طبیعت و جلوگیری از قطع درختها حتی در منازل و املاك اشخاص، مسائل اطعمه و اشربه، جلوگیری از موالید در صورت ضرورت و یا تعیین فواصل در موالید، حل معضلات طبی همچون پیونداعضای‌بدن انسان و غیره به انسانهای دیگر، مسأله معادن زیرزمینی و روزمینی و ملی، تغییر موضوعات حرام و حلال و توسیع و تضییق بعضی از احکام در ازمنه و امکنه مختلف، مسائل حقوقی و حقوق بین‌المللی و تطبیق آن با احکام اسلام، نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیراسلامی، حدود آزادی

فردی و اجتماعی، برخورد با کفر و شرك و التقاط و بلوك تابع کفر و شرك، چگونگی انجام فرایض در سیر هوایی و فضایی و حرکت برخلاف جهت حرکت زمین یا موافق آن با سرعتی بیش از سرعت آن و یا صعود مستقیم و خنثی کردن جاذبه زمین و مهمتر از همه اینها ترسیم و تعیین حاکمیت ولایت فقیه در حکومت و جامعه، که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسألهٔ مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است. و اگر بعضی از مسائل در زمانهای گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقها امروز باید برای آن فکری بنمایند. لذا در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد...».

تفقّه فردی، تفقه اجتماعی

... پس ملاحظه می‌کنید؟ فقیه حوزه و حکومت اسلامی، در همه یا اغلب این مسائل، محتاج کسانی است که اهل فقه و تفقه (به معنای لغوی اش) در موضوعات‌اند. مجلس شورای اسلامی اصلاً چنین مبنا و ماهیتی دارد. حضرت امام در مورد مجلس فرموده‌اند: محل بررسی نظریات مختلف برای انتخاب بهترین راه حلهاست. مفهوم این سخن همان است که عرض شد. یعنی کارشناسان در چنین مکان مناسبی جمع می‌شوند و موضوعات احکام و قوانین را با ویژگیهای زمانی و مکانی آن می‌شناسند. البته حضرت امام به نظر من از این مقدار که می‌گوییم فقیه اسلامشناس و احکام شناس برای شناخت موضوعات به کارشناسان و به تفقه آنان و به طور کلی به فقه الموضوع (یا هر اسمی که بگذاریم) محتاج است، فراتر رفته‌اند و بصیرت اجتماعی و سیاسی و بینش اقتصادی را در حد ضروری و کلی اش برای خود فقیه نیز لازم شمرده‌اند. ایشان در همان نامه‌ای که در پاسخ آقای انصاری نوشته‌اند می‌گویند: فقها همیشه در طول تاریخ در باب مسائل گوناگون اختلاف نظر داشته‌اند و این عیبی نداشته بلکه رشد دهنده بوده، امروز هم «طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظرات اجتهادی در زمینه‌های مختلف ولو مخالف با یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری ندارد ولی مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصطلح درحوزه ها کافی نمی باشد، بلکه یك فرد اگر اعلم در

علوم معهود حوزه ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی تواند زمام جامعه را به دست گیرد».

... دقت کنید. امام نگفته اند که اگر شناخت و بینش سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نداشت مجتهد هست ولی مقداری کمبود اطلاعات دارد، یامثلاً مجتهد هست ولی حق حکومت و رهبری ندارد. سخن امام اینست که چنین عالمی و حتی چنین اعلمی در حوزه مسائل اجتماعی و حکومتی اصلاً مجتهد نیست! امام، گویی او را تلویحاً مجتهدِ متجزّی دانسته اند. یعنی مجتهدی که فقط در حوزه احکام فقه فردی و به عبارت دیگر در حوزه مسائل فردیِ انسانها دارای قدرت اجتهاد است نه در حوزه احکام فقه حکومتی و اجتماعی. مفهوم مخالف سخن امام، همین است.

... هر دو قسمتِ سخنان امام رضوان الله علیه، یعنی هم بخش مربوط به ذکر موضوعات و مثالها و هم بخش مربوط به بینش و آگاهی فقیه، در هر حال، اهمیت فوق العادهٔ شناختها و بررسیهای کارشناسانه را نشان می‌دهد. همان طور که ملاحظه کردید، حضرت امام موضوعات بسیاری را نام برده اند و حتی از مسائل فرهنگی و هنری هم یاد کرده اند. من در حوزه موسیقی مثالی را ذکر می کنم. یکی از مسؤولان صدا و سیما در سالهای گذشته راجع به موزیکِ متن سرود «شهید مطهری» از امام سؤال کرده بود. ایشان گفته بودند: اگر آلات لهو و لعب به کار نبرده باشند، اشکال ندارد. سؤال کننده توضیح داده بود که ما تقریباً تمام موزیکها و موسیقیهای حتی رزمی و جنگی و انقلابی و امثال آن را که تأیید فرموده اید، با صدای همان آلات و ابزارهایی پخش کرده ایم که در لهو و لعب هم همانها را به کار می برند. امام پاسخ داده بودند که اگر این طور است و آلات مشترك است، اشکال ندارد.

عصر امواج ضالّه!

ـ پس نظر شما این است که مسأله موسیقی را کارشناسها حل کردند؟

ـ در جنبهٔ کارشناسی اش بله!... البته به طور صد در صد، حل نشده!. این، البته مثال ساده ای است، هرچند به لحاظ تأثیر اجتماعی اش بسیار مهم بوده است. اما مثال

دیگر مربوط می شود به همین بحث کتاب و کتب ضاله. شما می دانید که در فقه اسلامی از کتب ضاله سخن به میان آمده و گفته شده است که کتب گمراه کننده باید ممنوع و حتی معدوم شود. اما بعضی از صاحبنظران آگاه از فقه اسلامی، نظر داده اند که منظور از کتب ضاله، کتبی است که در مقام فعلیت و تأثیرات عینی اجتماعی واقعاً گمراه کننده باشد، نه کتبی که مطالبش خلاف و باطل است ولی نمی تواند مردم را گمراه کند و روی آنها اثر بگذارد. به اصطلاح، فعلش و فعلیتش باید ضاله باشد نه شأن و شأنیتش. مثلاً اگر یك مسیحی کتابی نوشت درباره «تثلیث»؛ با آنکه بحث این کتاب مربوط می شود به مسألهٔ شرك و توحید که اعظم مسائل است، معذلك ما اطمینان داریم که جامعهٔ ما از آن کتاب تأثیر نمی پذیرد. در این صورت است که می بینیم چون آگاهی و اعتقاد عموم در سطح بالاست، این کتاب مشتمل بر عقاید باطل و خلاف، نمی تواند آنها را گمراه کند و بنابراین نیازی به ممنوع و معدوم کردن آن نیست.

... بسیار خوب، حالا بنده عرض می کنم که شما اساتید و متخصصان و دانشجویان برجسته ایرانی، علاوه بر آنکه می توانید آگاهی و دانش عمومی را در جامعه ما چنان اعتلا و افزایش بدهید که با هر کتاب و نِوشته ای فوراً گمراه نشوند، اصولاً می توانید با علم و شناختی که از تکنولوژی و کیفیت ارتباطات و مسیر آیندهٔ آن در جهان کنونی دارید، مسأله را از این زاویه بررسی و تبیین کنید که امروز اصلاً کتاب، دیگر آن کتاب سابق نیست. یعنی در گذشته، کتاب شاید قویترین وسیله برای نشر افکار و برقراری ارتباطات بوده و خصوصاً قبل از ظهور صنعتِ پیچیده و متنوع چاپ واقعاً تا حد زیادی قابل کنترل هم بوده است، اما امروز این طور نیست. امروز عصر «امواج ضاله» است نه کتب ضاله! ماهواره ها، شبکه های تلویزیونی، ایستگاههای رادیویی و انواع و اقسام دیگر، بار فکر و اندیشه را از دوش کتاب تقریباً برداشته و بر دوش امواج قرار داده است. امواج مرز نمی شناسند، گمرك و قانون و اتاق و پستو و پنبه نمی شناسند، بلکه تا اعماق کشورها و خانه ها و گوشها راه می یابند.

امروز اگر این گونه به قضیه نگاه کنیم، می بینیم که بحث فقهی کتب ضاله هم به دلیل مواجهه با تغییراتی که در موضوع بحث پدید آمده و می آید، می تواند تا حد قابل ملاحظه ای تغییر مسیر پیدا کند. یعنی همان طور که فقیه اسلامشناس در حوزه مسائل اقتصادی جدید، لازم می بیند که حکم حکومتی جدید یا فتوای جدید صادر کند و از

فتاوی سنتی و معهود قبلی البته با توجه به ادله و معیارهای صحیح فاصله بگیرد، در حوزه مسائل فرهنگی و هنری و از جمله کتاب هم نوعی نوآوری را لازم می بینند...

... ببینید همین غربیها در طریق وصول به اهداف خودشان چه می کنند؟ وقتی البته اساس حاکمیت و امنیت را در مخاطره ببینند، با سلاح قانون و قضا و حتی با سلاح زندان و مجازات هم برخورد می کنند، اما معمولاً سعی می کنند تا کار به اینجا نرسیده، با بهره گیری وسیع از همه امکانات موجود، جریانات فکری و فرهنگی متنوع را آن قدر افزایش و گسترش دهند که صوت یا تصویر مخالف در چنین هنگامه ای محو شود، کم اثر شود، جلوه نکند...

آزادی در سیستم خبری غرب

... همین چند شب پیش در محفل دوستان دفتر نمایندگی، گفتگویی بود. آقایان قدیری و زیاران نیز که از همکاران وزارت امور خارجه هستند، حرفهای خوبی را در این مورد مطرح می کردند. ما با دو نوع سیستم خبری در عصر کنونی مواجه بوده ایم. معمولاً نوع مربوط به کشورهای کمونیستی اش همان کتمان مطالب بوده است. کمونیست ها غالباً با استقرار سیستم مبتنی برحذف و سانسور و کتمان خبر، سعی کرده اند مسأله را حل کنند. اما نوع غربی اش کتمان و سانسور و حذف از طریق دیگری است. غربیها انتشار مطالب و اخبار را به طریقی افزایش و گسترش می دهند که مطلب اصلی در آن میان گم و گور شود! اولاً شما وقتی صدها و هزاران نوع صدا در فضای جامعه ایجاد کردی، صدای حق در چنان هنگامه و هیاهویی به گوش نمی رسد. ثانیاً در غرب، دستگاهی هست که انواع خبرها و اطلاعات و جریانات فرهنگی جدید و دلخواه را می توان گفت تولید می کند و در کنار مطالب و اخبار موجود منتشر می کند. خلاصه، به بیان عامیانه، کشور را شلوغ می کند و کافه را به هم می زیزد! ثالثاً دستگاه سیاسی، تعداد زیادی از خبرنگاران را به اصطلاح می خرد و یا از مجاری مختلفی برای تربیت چنین خبرنگارانی اقدام می کند. بعد وقتی با کمك آنها در درون و از درون جامعه مطبوعاتی و فرهنگی و خبری و هنری، موج ایجاد کرد، دیگر خبرنگاران هم به طور ظاهراً طبیعی به دنبال موج کشیده می شوند. یعنی غربی ها نمی گذارند که در جامعه آنها موج فقط از ناحیه مخالفین ایجاد شود.

... بنده در اینجا مثالی را مطرح می کنم که بی مناسبت نیست. در قبرستان، نظم و انضباط و اتحاد و سکوت و سکون و آرامش و اطاعت محض، تماشایی است! یعنی قابل انکار نیست! نظم و اتحاد به قدری زیاد است که همه رو به یك سو نهاده اند! ولی با این وجود، از حیات و حرکت، از نشاط و طراوت، از ابتکار و خلاقیت، خبری نیست. نظمِ در مرگ است، اتحاد بر محور موت است!... این یك نمونه... اما نمونه دیگر بازار مسگرهاست، که در قدیم زیاد دیده می شد. در این بازار آن قدر سر و صدای ناهماهنگ و ناهنجار و بدون هدایت وجود دارد که انگار صدای هیچ کس به هیچ کس نمی رسد، مگر صدایی که بتواند فرکانسی قویتر از همه آنها داشته باشد. در دنیای معاصر، هر دو نمونه را دیده ایم. بعضی جوامع، طالب نظم و اتحاد قبرستانی هستند و بعضی دیگر جامعه را به سمتی می کشاند که به بازار مسگرها تبدیل شود!

روز تولّد حضرت آدم!

ـ یادداشت بر می‌داری!... قصد انتشار یادداشتهای سفر را داری؟

ـ احتمالاً!... اگر حال و مجالی بود، شاید.

ـ چقدر طول خواهد کشید؟

ـ تا ۱/۱/۱ (یكِ یكِ یك)!!

ـ این دیگر چه جور تاریخی است؟

ـ از کسی پرسیده بودند تاریخ تولد حضرت آدم کی بوده، پاسخ داده بود ۱/۱/۱، یعنی اولین روز از اولین ماه از اولین سالِ خلقت!

ـ پس...

ـ بله، «۱/۱/۱» می شود ۱۱۱ (صد و یازده)! یعنی شاید ۱۱۱ شماره یادداشت داشته باشیم!

ـ «۱۱۱»! پس حسن ختام، روز تولد حضرت آدم است!... ولی دوستان نمی گذارند به این زودیها اینجا را ترك کنی و به ایران برگردی!

ـ حضرت آدم، جد بزرگوار من، در بهشت عنبر سرشت نماند! می فرمایید بنده در بهشت شداد بمانم؟! به قول حافظ:

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم!!

در دنیای قیمتها، کالا ها، پلها، ساختمانها و مجسمه ها

... طبق معمول، هر روز ساعت یا ساعاتی را به گشت و گذار خیابانی می گذرانیم...

... به پمپ بنزین می رسیم. فقط یك کارگر دیده می شود، آن هم در شکل و شمایل یك مدیر، نشسته در پشت شیشه ضدگلوله (ازترس حمله سارقین پول). روی تابلو قیمتها نوشته است: Super 1.59 - Unleaded, 1.62 ـ نقد، 1.39 ـ چك، 1.43. دوست من قبلاً رفت و گفت می خواهد ۲۰ دلار بنزین بزند. رقم به کامپیوتر داده شد. لوله بنزین داخل باك قرار گرفت و قفل شد. دقیقاً وقتی رقم ۲۰ دلار بر روی صفحه نشان داده شد، جریان بنزین به طور اتوماتیك قطع شد. به این ترتیب ۱۲/۵ گالن قیمتش شد ۲۰ دلار.

... از پلها دیدار می کنیم «بروکلین بریج» ۱۱۸ سال پیش ساخته شده. پلی است عظیم، دیدنی و مستحکم. پل «کوئینز» دو طبقه است. از زیر، قطار عبور می کند و از بالا اتومبیل. پل بزرگ روی رودخانه شرق، کوئینز را به منهتن وصل می کند. پل بزرگی است که عملیات ساختمانی آن در ۱۹۰۰ شروع و در ۱۹۰۹ خاتمه یافته است.

... برای خرید وارد یك فروشگاه می شویم. گوشت را کیلویی ۵ دلار می فروشد. فیله گاو (گرانترین قسمت) را پوندی ۳/۵ دلار می دهد. هر پوند نیم کیلو است. انواع کت و شلوار را از پنجاه دلار تا صد دلار و دویست دلار و حتی بیشتر، قیمت زده است.

فروشگاهها متفاوت اند. فصلها هم متفاوت است. گاهی در فروشگاه خاصی، در زمان خاصی، البسه را بسیار ارزانتر از مکان یازمانی دیگر می‌یابید. کسانی که مقیم‌اند اطلاعاتشان در این موارد بسیار است. دوست من می‌گوید پیراهن زنانه‌ای را زمانی صدوپنجاه دلار می‌فروختند. عیناً همان را در زمان ومکانی دیگر ۲۵ دلار قیمت‌گذاری کردند. قیمت اجناس بر روی آنها نوشته شده و مسؤول صندوق با سرعت بسیار فقط اجناس همان قسمت را روی شیشه دستگاه کامپیوتر می‌کشد و در واقع قیمت را به چشم کامپیوتری نشان می‌دهد! دیگر حاجت به انگشت زدن بر روی دکمه‌های ماشین حساب نیست. چشم کامپیوتر قیمتها را پشت سرهم می‌بیند و در پایان، جمع ارقام رااعلام می‌کند.

... یکی از همراهان، برای مصارف هفتگی‌اش چندین قلم جنس خرید. به قول خودش گاری(!) مخصوص فروشگاه راپر کرد و منهای گوشت و مرغ، ۹۶ دلار بابت خرید هفته پرداخت کرد.

... به فروشگاه «CONWAY» می‌رویم. نسبتاً ارزان است. کفشهای شیك و محکم و بزرگ را می‌بینم با قیمتهایی بین ۶ تا ۱۰ دلار. و کفش جیر زیبای زنانه با قیمت ۷ دلار.

... کودکی که همراه ماست نان می‌خواهد، برای یك نان ساندویچی، ۷۵ سنت می‌دهیم و به راه خودمان ادامه می‌دهیم...

بزرگترین پل جهان

... ازروی بزرگترین پل جهان که بر روی دهانه اقیانوس اطلس قرارگرفته است رد می‌شویم. می‌گویند طول آن در حدود سه مایل و خرده‌ای است. حالت فنری و ارتجاعی دارد و بافشار شدید بادهای دریایی تکان می‌خورد. پل جنبان!... و همین حالت باعث می‌شود که وقتی از روی پل عبور می‌کنیم به نظر می‌رسد که درحال کنده شدن است! فاقد پایه و ستون است و انگار به جایی بند نیست.

ـ پل «فاو» را دیده بودی؟... مهندسان جهادسازندگی و مبتکران مهندسی رزمی، چنان پلی بر روی آب مواج و پرفشار و متلاطم «اروند»، آنهم در وضعیت جنگی و درزیر آتش مداوم عراق، ساخته بودند که واقعاً همین آمریکایی‌ها انگشت حیرت به دندان

گرفتند. مهندسین ما هر چه در آب می انداختند که پایه پل باشد، تسلیم جریان شدید رود می شد. حتی کامیون و تراکتور. سرانجام لکوموتیو انداختند! و بر روی آن در عمق رود، بشکه‌های سیمانی و هدایت کنندهٔ جریان آب را مستقر کردند. دشمن مات و مبهوت مانده بود که چگونه در تاریکی شب، چنان بی سر و صدا توانسته اند وسایل سنگینی مانند لودر را بر روی قطعات مسطح و وسیع فلزی از سطح آن آب متلاطم بگذرانند و به ساحل مملو از نگهبان و اسلحه و دیده بان برسانند!...

... در فروشگاه معروف «می سیز» لباسها بسیار جورواجور و قیمتها از ۱۰۰ دلار تا ۶۰۰ و ۸۰۰ دلار نوسان دارد. کاپشن مردانه را می بینیم با اتیکت ۹۰۰ دلاری و کفش مردانه را با اتیکت ۱۵۸ دلاری. در یك حراجی نیز قیمت کفش‌ها را ۶۵، ۹۵ و۱۱۵ تا ۱۲۵ دلارمی بینیم. در «می سیز» بابت دو فنجان قهوه با کمی شیر، ۲ دلار و ۳۸ سنت پرداخت کردیم.

... درفروشگاهها مالیات هرجنسی را سر صندوق به قیمت جنس اضافه می کنند و همانجا می گیرند. غیر از مواد غذایی، ۸ درصد مالیات به هر جنس خریده شده تعلق می گیرد. هرجا می رویم صحبت از تکس (مالیات) است. در نیوجرسی این روزها علیه افزایش مالیات، تظاهرات مسالمت آمیز صورت می گیرد. اما به طور کلی اکثریت مردم قبول می کنند که باید برای هر جنس و هر کار و بالاخره هر چیزی مالیات بدهند و یکی از مهمترین منابع درآمد عمومی و دولتی باید همین منبع مالیاتی باشد. به دوستم می گویم در ولایت مااز قدیم رسم است که وقتی به کسی می خواهند فحش بدهند، به او با لحن خاصی می گویند: «مالیاتی»!!

... یکی از ایرانیان آپارتمان کوچکی را در محله منهتن خریده است به مبلغی در حدود ۳۴۰ هزار دلار. می گویند با اقساط نود ساله هم در بعضی جاها با رعایت برخی شرایط، خانه می‌دهند. لابد اسمش را هم اجاره به شرط تملیك می گذارند. هرچه در ساختمانها و مجتمعهای مسکونی به طبقات بالاتر مراجعه می کنیم، قیمت مسکن نیز بالاتر می‌رود. اما دوست دیگری در فاصله‌ای دور ازمرکز شهر، آپارتمان کوچکی را که قریب صدمتر است اجاره کرده ازقرار ماهی ۸۰۰دلار. البته ۱۰۰دلار هم بابت آب وبرق می‌دهد. ازقیمت اتومبیل دست دوم اماسالم وتمیزی که زیرپای یك دانشجوی آشنا می بینم می‌پرسم. می گوید این«پونتیاك» را به ۳۵۰۰دلار خریده ام، اماقوی، سالم وشیك است.

ـ درآمد ماهانه اکثریت مردم چقدر است؟

ـ دقیقاً روشن نیست. ولی تخمیناً می شود گفت که اکثریت، درآمد ماهانه ای در حدود سه تا پنج هزار دلار دارند. یعنی در این فاصله درجه بندی می شوند. و حالا به سبت درآمد ماهانه که حساب کنیم، قیمت ها گران است.

ـ اجاره بهای آپارتمان معمولی مثلاً صد یا صد و ده متری، که در مرکز شهر هم باشد ماهانه بین ۸۰۰تا۱۱۰۰ دلار، بنزین اتومبیل و عوارض آن روی هم رفته ۱۵۰تا۲۰۰ دلار، برق و تلفن هم جمعاً ۲۰۰ دلار، بابت بچه ای هم که دوره «آمادگی» را ه طور نیمه وقت طی می کند، سالی ۱۷۰۰ دلار.... البته حدس زدی که این، مربوط ست به تجربه شخصی من. یعنی وضع خود من این طور است.

منهتن و زنان سورچی!

... منهتن جزیره ای است مثل یك ماهی بزرگ که رودخانه ها آن را درمیان گرفته اند. از منهتن به هر منطقه دیگری از نیویورك که می رویم، باید از آب و یعنی از پل گذریم. «هر که از پل بگذرد خندان بود»، لابد مربوط به همین وضعیت است! با له کابین بزرگ، چیزی مثل یك اتاق یا آسانسور هوایی، نیز عبور می کنند و عبور کردیم. در جایی دیگر قطار مترو از تونل زیر آب می گذشت و گذشتیم. زیرابی زدن را به ه طریق صنعتی و مدرنش، دیدیم!

... میدان موسوم به «گراندآرمی پلازا»، در میانهٔ ساختمانهای زیبا و درکنار یك ارك بزرگ جلوه ای دوچندان پیدا کرده است. زنان و مردانی را می بینیم با لباس تمیز و شیك، اما درشکه چی!!... تاکنون زن درشکه چی ندیده بودم، آن هم زنی که اگر روی رشکه دیده نمی شد، می پنداشتم مثلاً فروشندهٔ البسه و لوازم آرایش در یکی از روشگاههای مدرن آمریکاست! زمانی در چین دیده بودم که زنها رانندگی اتوبوسهای زرگ شهر پکن را برعهده داشتند، اما درشکه چی بودن، آن هم در نیویورك؟ زنهای یرانی اگر اعدام شوند، می شوند ولی این کار را نمی کنند!

•

از هم مجسمه آزادی و ساختمان ۱۱۰ طبقه

درخیابانهای شرقی نیویورك، به ساحل «ایست ریور» نزدیك می شویم. ساختمان

دوقلوی صدوده طبقه‌ای در این سوی ساحل در خشکی و بنای عظیم مجسمه آزادی در جزیرهٔ میان رودخانه در وسط آب، بلافاصله جلب توجه می کند. معماری جدید و قدیم در همسایگی یکدیگر، دیدنیتر است. گویی این دو ساختمان بدان سبب در نزدیکی یکدیگر قرار دارند که از بام این به آن بنگری و از بام آن به این. گذشته را از فراز اکنون و اکنون را از فراز گذشته تماشا کنی!... آنجا... آنجا انگار بانویی تنومند و کشیده قامت، بر بالای آرامگاه فردوسی مشعل به دست ایستاده است. آرامگاه آزادی!... ابتدا يك ساختمان بزرگ و پهن و ستاره‌ای شکل (ستاره‌ای دارای ۱۲ گوشه یا ۱۲ پَر؟ و دارای دیوارهایی باارتفاع و فاصلهٔ بیش از دو متر از سطح زمین؟) بر خاك جزیره بنا شده است. آنگاه بر بام این ستاره بزرگ زمینی، در وسط بام، يك ساختمان دیگر قرار گرفته، چهارگوش، با دیواره‌هایی در حدود شاید يك متر؟ بعد ساختمان سوم را می بینی که چهارگوش مرتفع دیگری است در وسط چهارگوش اولی و البته بر بام آن! پس ازآن، باز بر فراز، بنایی بلند بالا و زیبا همچون آرامگاه فردوسی، حکیم بزرگ تاریخ ایران، دیده می شود. بر بام این آرامگاه و در وسط بام است که آخرین پایهٔ چهارگوشِ نسبتاً مرتفع و چسبیده به کفِ پای پوشیده و پنهان در جامهٔ بلند مجسمه آزادی، خودنمایی می کند. مجسمه، برهنه نیست، کاملاً پوشیده است. مجسمهٔ محجبهٔ آزادی بر بالای چنین بنایی حیران ایستاده و به ساختمان دوقلوی ۱۱۰ طبقه‌ای در ساحل، که مرکز تجارت جهانی است، می نگرد. اگر پیشرفت اقتصادی غرب را محصول آزادی بعد از رنسانس بدانیم، چنانکه خودشان همین دیدگاه را دارند، پس باید بگوییم مجسمه آزادی این گونه وضع حمل کرده است! این دوقلوی تجاری، فرزندان اویند!

بار دیگر کلیسای سنت‌پاتریکس

... من، ابنیه و ساختمانهای بزرگ را گاه از درون و گاه از بیرون، تماشا می کنم و یادداشت برمی‌دارم. مجسمه آزادی و ساختمان دوقلوی تجارت بین‌المللی از این قبیل اند. حالا به خیابان پنجم که می‌رسم، دوباره کلیسای «سنت‌پاتریکس» را نگاه می کنم. برجها تیز چون تیغ. انگار کلیسا بر برجهای خویش دست به دعا برداشته و با نوك انگشتان تیز ملکوت را اشاره می کند. ارتفاع دستها ـ برجها ـ ۳۳۰ پا...

... کلیسای سنت پاتریکس یا «سن پاتریك»، رؤیای «جان هیوز» نخستین اسقف

نیویورك بود که معمار مشهور اواسط قرن نوزدهم یعنی «جیمز رنویك» به آن جامه عمل پوشاند. کار ساختمانی کلیسا تازه آغاز شده بود که جنگ خانگی آمریکا در گرفت و کلیسا ۱۴ سال پس از جنگ خانگی گشایش یافت. برجها ده سال بعد تکمیل شد و نمازخانه زنان در پایان قرن نوزدهم ساخته شد. کلیسا در ۲۵ ماه مه ۱۸۷۹ رسماً به وسیله کاردینال «مك توسکی» گشایش یافته است. تعداد صندلیهای کلیسا حدود ۲۵۰۰ تاست و تعداد ناقوس‌ها ۱۹ تا. پنجرهٔ بزرگ کلیسا، موسوم به پنجره «رز» ۲۶ پا قطر دارد.

وجوه مثبت، علّتها، آمار و ارقام

... جدیدترین گزارشهای رسمی منتشر شده در مورد اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا را مطالعه می کنم.

... جمهوری فدرال آمریکا مرکب از پنجاه ایالت ونیز ناحیهٔ کلمبیاست که هر کدام از نوعی خودمختاری داخلی برخوردارند. مسائل دفاع، امور خارجی، پست و دادگستری (در سطح عالی) و همچنین مسائل امنیت داخلی، جزو مسؤولیتهای دولت فدرال است. رئیس جمهوری رئیس قدرت اجرایی است که هر چهار سال یك بار به وسیله کالجی از نمایندگان منتخب هر ایالت برگزیده می شود. کنگره، مرکب از سنا (۱۰۰ نماینده) و مجلس نمایندگان (۴۳۵ نماینده) است. هر ایالت دو سناتور دارد که با انتخابات مستقیم برگزیده می شوند. دوره سنا شش سال و عضویت یك سوم سناتورها هر دو سال یکبار قابل تجدید است. دوره مجلس نمایندگان .و سال است...

... تعداد نیروهای مسلح آمریکا در سال ۱۹۸۹ جمعاً ۲/۱۲۴/۹۰۰ نفر بود، از این قرار: ارتش ۷۶۶/۵۰۰، نیروی هوایی ۵۷۹/۲۰۰، نیروی دریایی ۵۸۳/۹۰۰ وتفنگداران دریایی ۱۹۵/۳۰۰ نفر....

... تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۸۸ طبق گزارش بانك جهانی به ۴/۸۶۳/۶۷۳ دلار و تولید ناخالص ملی سرانه به ۱۹/۷۸۰ دلار بالغ شده است. میزان افزایش

متوسط نرخ تولید ناخالص ملی در سالهای ۱۹۸۸ـ۱۹۸۰ حدود ۳/۱ درصد و تولید ناخالص ملی سرانه واقعی ۲/۱ درصد بوده است. در سال ۱۹۸۸ آمریکا با کسری بازرگانی بی‌سابقهٔ ۱۲۷/۲۱۵ میلیون دلار روبرو بود. در حال حاضر بازار اصلی صادرات آمریکا کشور کاناداست. در سال ۱۹۸۸، ۲۱/۶درصد صادرات و ۱۸/۵درصد واردات آمریکا تعلق به کشور کانادا داشته است...

... ژاپن منبع اصلی واردات آمریکا را تشکیل می‌دهد (۲۰/۶درصد در سال ۱۹۸۸). نرخ پایین صادرات آمریکا به ژاپن (۱۱/۸درصد در سال ۱۹۸۸) یکی از منابع اختلاف نظر میان دوکشور بوده است...

... آمریکا در سال ۱۹۸۶ دارای ۴۹۰/۴۱۰ پزشك یعنی ۲۲ نفر برای هر ۱۰/۰۰۰ نفر بوده؛ همچنین تعداد بیمارستانها در سال ۱۹۸۶، ۶۸۴۱ با ۱/۲۸۳/۰۰۰ تخت، یعنی یك تخت برای هر ۱۸۸ نفر بوده است. هزینه‌های بهداشتی سالهای ۱۹۸۸ـ۱۹۸۷ دولت فدرال، به رقمی در حدود ۱۳۹/۶۳۰ میلیون دلار و هزینه تأمین اجتماعی در همین مدت به ۳۰۹/۱۷۰ میلیون دلار بالغ شده است...

... آموزش و پرورش در زمره مسؤولیت دولتهای ایالتی و محلی است ولی دولت فدرال نیز در مواقع لزوم به آنها کمك می‌کند. تعداد دانش آموزان در آغاز سال تحصیلی ۸۹ـ۱۹۸۸ بدین قرار بوده است: دبستانهای دولتی ۲۸/۶ میلیون نفر، دبیرستانهای دولتی ۱۱/۸ میلیون، دبستانهای خصوصی ۴ میلیون، دبیرستانهای خصوصی ۱/۲ میلیون...

... تعداد دانشگاهها و کالج‌ها (در همان تاریخ) ۳۶۰۰ و تعداد دانشجویان ۱۳ میلیون بوده است. هزینه دولت فدرال بابت اجرای برنامه‌های آموزشی، به رقم ۲۲/۳۰۰ میلیون دلار و هزینه کل در تمام سطوح به رقم ۲۲۸/۱۳۰ میلیون دلار یعنی ۱۴ درصدِ هزینه کل، بالغ شده است...

ـ خوب. این هم از وزارت آموزش و پرورش. خوشا به حال وزیر آموزش و پرورش آمریکا!!...

غربیها و دانشمندان

... گفتگو ادامه دارد. از هیچ چیز بی گفتگو نمی گذریم.

ـ... بسیار خوب. راز پیشرفت مادی و صنعتی غربیها به نظر شما چیست؟ با وجود این همه موارد منفی که در غرب دیده و شنیده می‌شود...

ـ ... وجوه مثبت هم در غرب زیاد است؛ می‌دانید که اصلاً بهتر است به جای غرب بگوییم کشورهای جهان. درکشورهای جهان، وجوه مثبت و تجربه‌های مفید هم وجود دارد. همه چیز، مثبت نیست، همه چیز هم منفی نیست. ببینید. در اینکه، سران و سردمداران حکومتهای غربی یعنی سرمایه‌داران و سیاستمداران بزرگ، همیشه در پی آنند که جهان را غارت کنند و ضعیف کشی کنند، حرفی نیست. خوی استکباری آنها در اعمالشان متجلی است. اما غربی‌ها فقط همینها نیستند. به عنوان مثال، یکی از کارهای مثبت و مفید در غرب و از جمله درهمین آمریکا این است که....

ـ بعضیها این طور تصور یاتفکر یااین طور احساسی دارند که اگر وجود فلان امر مثبت را در جامعه غربی اعتراف کنند، این منجر به غربزدگی می‌شود. در صورتی که حرف خوب و کار خوب را از شمر هم که باشد، باید آموخت. خذالحکمه ولو من اهل الضلال، سخن امام علی(ع) است. کلام امام صادق(ع) نیز این‌است:اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه. عالم‌ترین مردم کسی است که علم مردم را با علم خودش جمع کند. دلیلی نداریم که بگوییم در اینجا منظور از مردم فقط مسلمانها هستند.

* * *

... یکی از دانشجویان ایرانی را در رستوران کاروان که با مدیریت «غلام» افغانی اداره می‌شود، می بینم. قبلاً او را در مسجد نیویورك، دیده بودم.

ـ غلام، جوان مسلمان با معرفتی است و سالهاست که در اینجاست. ازایرانیان متعهد خیلی طرفداری کرده.

ـ شنیده ام هیأت افغانی‌یی که از ایران به نیویورك آمده، چون دسترسی به جایی نداشته، متوسل به غلام شده!

ـ غلام چون انگلیسی می‌داند، واسطهٔ ملاقات آنها با دبیر کل سازمان ملل شده! یعنی مرتباً زنگ می‌زند به منشی دکوئیار که برای برادران افغانی وقت ملاقات بگیرد.

ـ لابد شماره تلفن رستوران را داده به دبیر کل!... «الو؟ رستوران کاروان؟ شاغلام تشریف دارند؟! آقای دکوئیار می خواهند در مورد همان هیأت سیاسی یی که به نیویورك آمده، با ایشان صحبت کنند!!...»

ـ یکی از کارها و برنامه های مثبت در همین غرب استکباری این است که به علم و دانش خیلی بها می‌دهند. شاید یکی از اهم علل پیشرفت صنعتی اروپا و آمریکا در قرون اخیر این بوده است که برای دانش و دانشمند، عملاً ارزش بسیاری قائل شده اند. اهداف و انگیزه های باطل هم داشته اند و دارند، ولی در همان مسیر و با همان نیت به هر حال در عمل تلاش کرده اند که دانش و دانشمند را با تمام قوا تقویت کنند.

لنین و تولستوی

ـ این، مخصوص غربیها نیست. روس‌ها هم در مسیر خودشان ازاین کارها می‌کردند. گفته‌اند که آلکسی تولستوی نوه تولستوی معروف، ابتدا در زمره ضدانقلابیون قرار داشت، با بلشویك‌ها مخالف بود و از کشور گریخته بود. پس از چندی بلشویك‌ها فهمیدندکه وی دارای تمایلات شدید ملی گرایانه و وطن‌خواهانه است و از ضدانقلابیون دیگر هم دلزده شده. فوراً از طرق مختلف و غیرمستقیم با او تماسهای مکرر برقرار کردند و او را به داخل کشور آوردند. با شخص لنین ملاقات کرد. تمام امکانات لازم را در اختیارش قرار دادند تا بنشیند و برای انقلاب کمونیستی روسیه شوروی «رمان» بنویسد. و نوشت. به فارسی هم ترجمه شد. از لنین مدال گرفت. بلشویك‌ها از قلم و دانش و هنر و خصوصاً از نام و شهرت و محبوبیت خانوادگی آلکسی تولستوی درمیان مردم کاملاً سود بردند... البته هم غربیها و هم کمونیست‌ها مرتکب جنایت نیز شده اند. یعنی اگر وجود یك دانشمند، اساس امنیت آنها را به خطر افکنده، سعی کرده اند او را منزوی، سرکوب و حتی نابود کنند. چه در کشور خودشان و چه خصوصاً در کشورهای جهان سوم... ولی...

ـ ولی اولاً بار گناه این جنایتها را باید بر دوش سردمداران اصلی حکومت گذاشت، نه بر دوش همه غربیها. ثانیاً واقعیت این است که غربیان وحتی همان سیاستمدارانشان در مجموع از دانش و دانشمند در عمل قدردانی بسیار کرده اند. یعنی موارد قدردانی کمّاً بسیار بسیار بیشتر از موارد سرکوب بوده و کیفاً هم بسیار بسیار مؤثر و ارزشمند و در سطح بالا بوده است. اگر چنین نبود، امروز نمی‌توانستند به قدرت علمی وصنعتی ونظامی کنونی دست یابند... مردم هم درغرب اکثراً همین طورند. فرهنگ و سنت تاریخی آنها در قرون جدید و قرون اخیر این بوده است که باید به قول سعدی:

هنرمند قدر بیند و در صدر نشیند. هنرمند و دانشمند. ببین، در ایران انقلابی خودمان شخصیتهای علمی بزرگی داریم امثال دکتر حسابی، فیزیکدان برجسته و معروف. دکتر حسابی را دانشمندان و دانش‌دوستان و برنامه‌ریزان جهان غرب، خیلی بیشتر می‌شناسند. چرا باید غربیها و به طور کلی خارجیها قبل از خود ایرانیها امثال دکتر حسابی را کشف کنند و ستایش کنند، آنگاه ما خودمان یعنی ما ایرانیها بعداً متوجه شویم و از غربیان در این مورد در واقع دنباله‌روی کنیم؟! پروفسور رضا از افتخارات جامعه علمی ایرانی و غیرایرانی است. مهمترین پروژه های علمی و تحقیقات فضایی آمریکا با قدرت دانش و خلاقیت دانشمندانی از این قبیل، سامان و سازمان می‌یابد...

* * *

... در و دیوار رستوران کاروان تابلو است از برخی نقاشیها و مینیاتورها و مظاهر هنر خوشنویسی و نیز بافندگی و صنایع دستی ایرانی. دیدن یك نام فارسی باخط فارسی بر پیشانی در ورودی رستوران، ایرانیان و به طور کلی سکنه خاورمیانه را جذب می‌کند. البته آمریکایی‌ها و دیگران نیز به رستوران غلام رفت وُ آمد می‌کنند. دکوراسیون و چراغهای رستوران در عین سادگی نسبی، جلوه‌ای شاعرانه به آن داده است. وقتی لیست اسامی اغذیه را می‌آورند، مطالعه نامهای ایرانی نیز در کنار نامها و حروف انگلیسی، برای ما رضایت دهنده و لذتبخش است..! ازرستوران به خیابان می‌رویم و از کاروان دور می‌شویم!...

امکانات برای محققین

ـ محقق و پژوهشگر در اینجا از امکانات بسیاری به راحتی می‌تواند استفاده کند. مثلاً از امکانات کامپیوتری، شما به جای اینکه ساعتها و سالها بنشینی و آن قدر قلم بزنی که عضلات و اعصاب دستت را از بین ببری و چشمانت را مثل قالی‌بافان به محصول کارت اهدا کنی، با اشاره سادهٔ انگشت (فینگرتاچ!!) دکمه‌های کامپیوتر را هدایت می‌کنی. تصویرِ نوشتهٔ تحقیقی تو لحظاتی بعد بر صفحه کامپیوتر نمایان است. همانجا اغلاط را اصلاح می‌کنی. گاهی غلط زیادی اگر داشته باشی خود دستگاه کامپیوتر به تو تذکر می‌دهد!... مطالب و نوشته‌هایت که تمام شد، دستگاه کامپیوتر، آنها را روی کاغذ، صفحه به صفحه چاپ کرده و بیرون می‌دهد. احتیاج به ماشین تایپ هم

نیست. خصوصاً ماشین‌هایی که به جای انگشت باید به ضرب پاشنهٔ پا تایپ کنند!...

ـ آن داستان تمثیلی معروف را شنیده ای. یاران حضرت عیسی علیه‌السلام در حین عبور ازکنار جسد سگی، یکایك درباب بدیها و زشتیهای سگ داد سخن می دادند. عیسی(ع) در پایان فرمود: عجب دندانهای سفیدی دارد!!... حتی اگر تمامی غرب در نظر کسی مثل همین سگ مرده جلوه کند، بازهم نباید ازبررسی و شناخت محاسن و مثبتات موجود در آن طفره برود. عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگوی!

ـ بگو!!... بگوشم!

عروس درشکه‌چی!

ـ نگاه کن، ببین در همین میدان «گرند آرمی پلازا» یا میدان «شرمن» چه خبر است؟ مردان وزنانی را می‌بینی که رویَ درشکه کار می‌کنند! این درشکه‌ها البته تفریحی است ولی به هر حال درشکه درشکه و سورچی سورچی است! نگاه کن، آن خانم یا آن آقایی که روی درشکه کار می کند، لباسی دارد کاملاً شیك و تمیز. تحصیلاتی هم دارد. اما کار را ننگ نمی‌داند. البته بیکار و بیکاری هم در آمریکا زیاد است، ولی علل و عواملش را باید در عالم واقع جستجو کرد نه در ذهن و زبان.

ـ فرض کن در ایران خودمان مجلس عروسی‌یی باشد. مدعوین از یکدیگر بپرسند که: خوب، مبارك است، می‌گویند عروس خانم شاغل هم هستند، چه شغلی دارند؟ اگر جواب بشنوند که: عروس خانم، درشکه چی هستند! می توانی تصور کنی که چه قیافه و چه واکنشی نشان می‌دهند!!

... در وسط میدان، یك گروه موزیك می نوازند. مردم کم و بیش جمع شده اند و سکه در کاسه آنها می افکنند. موزیك در همه جا حضور دارد. نیمه شبی در سال ۶۲ همراه دکتر شیرانی مدیر مؤسسهٔ اطلاعات در آن ایام، از خیابان اصلی پیونگ‌یانگ (کره شمالی) عبور می کردیم. صدای موزیك از گوشه ای در تاریکی به گوش می رسید. کنجکاوی کردیم. معلوم شد به دستور جناب کیم‌ایل‌سونگ، عمله بناها ساختمان عظیمی را می سازند و اعضای ارکستر هم می نوازند! ارکستر مخصوص عمله‌ها(!)... و علت؟... تأثیر موسیقی در تسهیل و تسریع کارهای ساختمانی و تمدید قوای کارگرها!... موزیك دراروپا و آمریکا هم نظیر همین کاربردها را دارد. برای امور خیریه

هم در خیابان می‌زنند و می‌نوازند و پول جمع می‌کنند...

مجسمه وسط میدان به یاد یك سردار نصب شده است:

To General William Tecumseh Sherman, born FEB,8, 1820- died FEB,14, 1891.

فرهنگِ کار و تفریح

ـ اینها فرهنگ کار و تفریح ـ هر دو ـ در ذاتشان و در خونشان وجود دارد، جریان دارد. دو روز تعطیلی آخر هفته را به طور کامل به تفریح و تجدید قوا اختصاص می‌دهند ولی وقتی در محل کار قرار گرفتند، واقعاً جدی عمل می‌کنند.

ـ فرق نادرقلی و نادرشاه را می‌فهمند! معروف است که جمعی از سرداران نادر، در اثنای شب نشینی و میخواری، او را با لحنی خودمانی نادرقلی می‌خواندند و خود او نیز با آنها همراه بود. فردای آن شب یکی از سرداران نادر در حین انجام وظیفه و در حضور دیگران، به اعتماد و اعتبار واقعهٔ دیشب، باز او را نادرقلی خواند. نادر دستور داد گردنش را بزنند و گفت: کسی که فرق نادرقلی و نادرشاه را نمی‌فهمد، عدمش به زوجود!!... چند سال پیش، نیمه شبی در هلند، از صدای عربده جوانان بی‌خواب شده بودم. گویا هلندی‌ها بازی فوتبال را از آلمانی‌ها برده بودند. به خیابان آمدم. جوانهایی را دیدم می‌خواره و بیکاره و کف‌زنان و هوراکشان. با خودم گفتم اگر در یك کشور جهان سوم این کارها انجام گیرد و مزاحمت شبانه برای مردم ایجاد شود، لابد غربی‌ها رفتار آنها را به وحشی گری و عقب ماندگی نسبت می‌دهند... فردا صبح به بانك محله مراجعه کردم. دو سه نفر از همان جوانان را که دیشب تصور کرده بودم لات و بیکاره اند و بس، در لباس رسمی اداری و در پشت میز کار زیارت کردم! چنان جدّی و پیگیرانه و دلسوزانه کار می‌کردند که انگار نه انگار دیشب...!!

علّامه آن بُوَد که زرش بیشتر بوَد!

ـ به نظر من بها دادن و ارج نهادن به دانش و دانشمند یا پژوهش و پژوهشگر، آن هم در عمل و نیز به طور گسترده و چشمگیر، یکی از اعم علل پیشرفت مادی و صنعتی غرب است. تجهیز و توزیع امکانات یکی از مصادیق آن است و سهل الوصول بودن

امکانات و خدمات کامپیوتری، مثال ساده ای است که می توان بدان اشاره کرد. محقق و پژوهشگر به وسیله همان دستگاه کامپیوتری اش با تمام کتابخانه‌ها و مراکز آمار و پژوهش و اطلاع‌رسانی تماس می‌گیرد. یعنی نه اشخاص با اشخاص، بلکه سیستم‌های کامپیوتری با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند. نتیجتاً وی می‌تواند جدیدترین و مهمترین ارقام و اطلاعات و مطالب را به وسیله سیستم کامپیوتری از لابلای کتابها و کتابخانه‌ها و مراکز متعدد علمی و پژوهشی استخراج کند، بی آنکه مجبور باشد شخصاً به اینجا و آنجا برود و کارت شناسایی و مدارك را ارائه دهد و اصل اسناد و کتابها را قرض بگیرد و با این و آن بحث و جدل کند و در ترافیك خیابانها معطل شود و به خرج بیفتد و وقت و انرژی اش را تلف کند.

ـ اگر در جامعه‌ای عملاً قدر و قیمت سرمایه‌داران و سیاستمداران بیشتر از دانشمندان باشد، عواقب چنین وضعیتی فوق العاده نامطلوب خواهد بود. البته در غرب هم همین طور است. اما سرمایه‌داران و سیاستمداران غربی، تلاش می کنند تا در عرصهٔ عین وعمل، این واقعیت را باواقعیت دیگری جبران وگاه حتی خنثی کنند. یعنی با برنامه‌ریزی اساسی و فراگیر تمهیداتی را فراهم می‌آورند که ارتقای شؤون مختلف زندگیِ دانشمندان را ولو به حسب ظواهر، ازهر حیث تأمین و تضمین کرده و ترتیبی بدهند که آن واقعیت اساسی و عمیق و پنهان که همان سلطه ثروت بر سیاست و سلطه ثروت و سیاست بر دانش و پژوهش است، آشکارا و محسوس نباشد. ولی در برخی از کشورهای جهان سوم با آنکه بر ارزش علم تأکید و تکیه بسیار می‌شود، اهرمها و ابزارهای اقتصادی در عمل پیشی می گیرند.

ـ شاعر فرموده است:

مرا به تجربه معلوم شد در آخرِ حال — که قدر مرد به علم است وقدر علم به مال!!

کسب کمال اهل جهان کسب زر بود — علّامه آن بود که زرش بیشتر بود!!

مولانا عبید زاکانی نیز در همین مقام آورده است که: «لولیی با پسر، ماجرا همی کرد که تو هیچ کاری نمی کنی و عمر در بطالت به سر می بری؛ چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن، و رسن بازی تعلم کن، تا از عمر خود برخوردار شوی؟ اگر از من نمی‌شنوی، به خدا تو را در «مدرسه» اندازم تا آن علمِ مرده ریگِ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلّت و فلاکت و ادبار بمانی و یك

جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد»!!

ـ بله، علّامه آن بود که زرش بیشتر بود. گاهی هم آن بود که زرش (به معنای زر زدن و حرف زدن) بیشتر بود!... دکتر شریعتی فَراموش کرده بود که به سهٔ جبههٔ تاریخیِ زَر و زور وتزویر، جبههٔ زر را هم اضافه کند!!

تکنولوژی و مثبتات دیگر

ـ پمپ بنزین. یك نفر بیشتر در اینجا کار نمی‌کند. لوله بنزین به لوله باك قفل می‌شود، بنزین به مقداری که قبلاً درخواست کرده‌ای جریان پیدا می‌کند و بعد خود بخود قطع می‌شود. یك ذره بنزین بیرون نمی‌ریزد و به اصطلاح حرام نمی‌شود. اینها با همه غارتگری و نفت‌خواریشان از ما که صاحب اصلی معدن نفت و گازیم، قدر صرفه‌جویی را بیشتر می‌دانند. اتومبیلهای گازسوز هم از پمپ گاز به همین ترتیب استفاده می‌کنند.

ـ تکنولوژی تااندازه‌ای موجب بیکاری هم می‌شود. کسانی که آمار بیکاریهای غرب را ملاحظه می‌کنند، باید در محاسبات واقع‌گرایانه به این نکته توجه داشته باشند که عوامل و دلایل پدیدهٔ بیکاری در غرب با علل و دلایل پدیدهٔ بیکاری در کشورهای جهان سوم یکسان نیست. در غرب، یکی از اهم عوامل بیکاری، کنار زدن انسان از صحنه کار، به وسیله تکنولوژی است. کاری که قبلاً توسط صد کارگر انجام می‌گرفته، حالا توسط یك دستگاه انجام می‌گیرد. البته نکتهٔ دیگری هم قابل توجه است و آن این است که در غرب، بیمه بیکاری وجود دارد. در خیلی ازکشورها وقتی معلوم است که برای یك فرد یا یك جمع بیکار کاری وجود ندارد، به او یا به آنان حقوق بیکاری پرداخت می‌شود! طبعاً برای اینکه بیمه بیکاری یا حقوق بیکاری باعث گداپروری و

تنبل پروری نشود، پرداخت آن باید شرایطی داشته باشد و گرنه به جای بحث حقوقی از «حقوق کار» باید از «حقوق بی کار» سخن گفت!

ـ وجوه منفی تمدن غرب و جامعه غربی بسیار است، اما این نباید موجب شود که اگر وجوه مثبت را هم با چشم می بینیم، انکار کنیم. به نظر من کسی می تواند در غرب شناسی و غربزدگی شناسی موفق باشد که همه جوانب را از نظر بگذراند. اگر کسانی نظراً یا عملاً یا احساساً این طور باشند که در هرموردی حق را صرفاً آن چیزی بدانند که نقیض گفته یا نوشته یا عمل غربیان باشد، در این اطلاق و تعمیم اشتباه می کنند. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، کسانی در میان متعهدین و عزیزان جامعه انقلابی وجود داشتند که از شدّت تنفّر نسبت به گروههای سیاسیِ منحرف شده از طریق حق، گاه شاید ناخودآگاه به سمت و سویی کشیده می شدند که ملاك حق و حقانیتِ هر گفته یا نوشته یا موضع و موقعی را صرفاً در میزان تضاد و تناقضِ آن با گفته و نوشته یاموضع و موقعِ منحرفینِ مذکور، جستجو کنند. «حق در فلان مورد چیست؟ نمی دانم! اما می دانم که هرچه برعکس و برخلافِ گفتهٔ منحرفین باشد، حق است»! به این قبیل عزیزان می گفتیم: پس با این حساب، اگر عده ای از کمونیست ها و مذهبیهای مارکسیسم گرا بگویند «مرگ بر شاه خائن»، حق این است که گفته شود «درود بر شاه خائن»؟!...

ـ داستانی یادم آمد که با قضیهٔ شما هیچ ربطی ندارد، الا اینکه برای تغییر ذائقه عرض کنم. در ایام انقلاب، در سال ۵۷، به بعضی از گاردیها دستور داده بودند که هرجا روی دیوارها شعار «مرگ بر شاه» دیدید، مرگ را به زنده باد تبدیل کنید. آنها هم در تاریکی شبهای حکومت نظامی، کاسه رنگ در دست، با عجله همین کار راکرده بودند! صبح فردا که آفتاب درآمد، شعارهای روی دیوارها این طور اصلاح شده بود: «زنده باد شاه خائن»!... وقتی مأمور فقط المأمور معذور یا المأمور مزدور باشد و فقط عادت کرده باشد که عین متن فرمان و فرموده رااجرا کند بدون ذره ای استفاده از عقل و فهم خدا داده، نتیجه همین می شود!.

ـ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بعضی ها، بعضی شعارهای ناروا مانند انحلال کامل ارتش را مطرح می کردند و دلیلشان هم این بود که آن را شاه تشکیل داده. با آنها شوخی می کردیم و می گفتیم اگر ملاك حق و باطل و باید و نباید فقط همین است، پس

خوب است دستور بدهید که انقلابیون به خیابانها بریزند و آسفالت خیابانها را با بیل و کلنگ و داس و چکش(!) بکنند و دور بریزند تا از نو آسفالت کنیم. چون خیلی ازخیابانها در زمان شاه و تحت نظارت طاغوت آسفالت شده، آسفالت طاغوتی باید کنده شود و آسفالت اسلامی و انقلابی به جایش بیاید! لابد تفسیر گروههای سیاسی از خطبه حضرت امیر(ع) و عبارت «لتغربلنّ غربلة و لتبلبلنّ بلبلة ولتساطن سوط القدرِ، حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم» چنین مصداقی باید داشته باشد؟!...

ـ غرب هم همین است. اگر یکسره از منفیّاتش بگوییم که بسیار است، اگر به تجربه‌ها و دستاوردها و امور مثبتش اشاره نکنیم که کم هم نیست، کسانی که حرفهای ما را می‌شنوند و می‌خوانند، اعتبار کافی و کاملی برای آن قائل نمی‌شوند. اگر امور مثبت در اینجا جوهری است و اگر عَرَضی، اگر به ماده بر می‌گردد و اگر به صورت، هرچه هست، پنهان کردنی نیست. پنهان نمی‌ماند.

ـ طبع انسان این طور است که بیان وجوه منفیِ اشخاص و اشیا را در صورتی طبیعی و پذیرفتنی و قابل اعتماد تلقی می‌کند، که صاحب بیان را منصف و امین و صادق و واقع بین و جامع نگر ببیند. یعنی ببیند که بیان کننده، فقط منفیها را بیان نمی‌کند، مثبتها را هم می‌بیند و گزارش می‌دهد. حتی اگر موضوع گزارش، «دشمن» باشد!... اگر غیر از این باشد، انسان تصور می‌کند که از دیگران فریب خورده است. در این صورت، حتی حرفهای درست و گزارشهای صحیح را هم نادرست و غیرصحیح تلقی می‌کند!

سیستم متّکی بر ممنوعات!

ـ تجربه‌ها و کارهای مثبت و مفید، کوچك و بزرگش، کم و زیادش، جزئی و کلی اش، قابل توجه و تعمق است. همین خیابان «برادوی» را نگاه کن. در خیابانهای دیگر هم هست. پارکینگ عمودی. خیابانها معمولاً دارای ساختمانهایی است چندین طبقه. شما با اتومبیل از طبقه همکف وارد ساختمان می‌شوی، می‌روی تا حتی طبقه دهم. در آنجا پارك می‌کنی!... اگر در یك سیستم کنترل ترافیك، توجه فقط معطوف به نصب تابلوهای ورود ممنوع، پارك ممنوع، توقف مطلقاً ممنوع، گردش به چپ و راست ممنوع و ازاین قبیل باشد، چنین سیستمی کامل نیست. به ضرب جریمه و شلاق و زندان هم نمی‌شود جلو تخلفات رانندگی را گرفت. اگر در جایی، زمین وسیعی برای

ساختن پارکینگ نیست، یکی از ساختمانهای چندین طبقه را باید به آن اختصاص داد.

ـ از این پارکینگهای عمودی زیاد دیده ام. دیروز با اتومبیل به داخل آن رفتیم. موقع بیرون آمدن، تا کارت رمز را نشان دستگاه ندادیم، راه خروج باز نشد!

ـ همین جا الآن می بینی که پمپها و لوله های قرمزرنگی در حاشیه خیابان نصب شده و در هر فاصله ای تکرار شده. اینها مربوط به آتش نشانی است. هر جا یکی از این دستگاهها دیده می شود، هیچ اتومبیلی در آنجا پارك نمی کند. خیابان مملو از ماشین است و جای پارك هم به زحمت پیدا می شود، معذلك در همه جا، فضای مقابل لوله و پمپ آتش نشانی خالی از اتومبیل است. می دانند که اگر یکی از این آسمانخراشها آتش بگیرد، جهنم درست می شود. ماشینهای آتش نشانی باید فوراً بتوانند در محل مستقر شوند. این طور هم نباید باشد که هی آب مخصوص را خالی کنند و هی برگردند و بروند که آب مجدد بیاورند!... فیلم آسمانخراش جهنمی را دیده ای؟ آن فیلم، تصویری خیالی از فاجعه آتش سوزی در چنین ساختمانهایی است...

ـ ببین. غربیها خصوصاً برنامه‌ریزان سیما و سینما در اینجا، دانشمندان و مبتکرین خودشان را با بهترین شیوه های هنری و تبلیغی به نسل جوان معرفی می کنند. حتی دانشمندان غیر آمریکایی را به خودشان نسبت می دهند. ما، در ایران خودمان هم فیلمها و سریالهای غربیها مثلاً سریال پاستور را پخش می کنیم. کار خوبی هم می کنیم. اما بچه‌های خودمان خوارزمی ریاضی‌دان را نمی شناسند، فارابی موسیقی‌دان را نمی شناسند، ابن هیثم فیزیکدان را نمی شناسند، رازی شیمی دان را نمی شناسند، حتی خیام عالم علم جبر را نمی شناسند و اگر می شناسند نه به جبر ریاضی که به جبر فلسفی می شناسند!... برخی از همین سیاستمداران و سردمداران حکومتهای غربی در حالی که خیام فیلسوف و ریاضی‌دان را خودشان تصاحب کرده اند، خیام پوچ گرای ولگرد عرق خور بیکاره را به جوانان ما معرفی می کنند!...

ـ همچنان که همینها فرهنگ تلاش و تفریح را با هم و هر کدام در جای خودش و به اندازه خودش برای خودشان تبلیغ می کنند، در حالی که برای نسل جوان ما بیشتر همان دومی اش را یعنی غرب فقط تفریح و تفرّج و هیپی گری و پانکیسم را تصویر می کنند. تااسم «آمریکا» را می بری و تا می گویی «غرب»، خیلیها فوراً کاباره و کازینو و دیسکوتك و سکس شاپ در نظرشان مجسم می شود!

ـ یکی از خصایص مثبت در خط مشی همین سران غرب این است که هر چقدر باهم اختلاف داشته باشند، تا پای دوست مشترك یا دشمن مشترك به میان بیاید، اختلاف را فوراً در آن مورد تبدیل به اتحاد و انسجام می کنند. ژاك شیراك و فرانسوا میتران مدتی شروع کرده بودند به تقابل و مواجهه و جنگ و ستیز باهم. اما تا دیدند که ممکن است ایران در قضایای مورد اختلاف، از افشاگریهای آنها علیه یکدیگر بهره برداری کند، فوراً متحداً بیانیه دادند و توافق نشان دادند و راه را بر ورود شخص ثالث به میدان دعوای فیمابین بستند!... یکی از وزرای کابینه تاچر با او شدیداً اختلاف داشت. کار به جایی رسید که از کابینه بیرون رفت یا به قولی «او را از کابینه بیرون رفت!!». در انگلستان وقتی چنین می شود، وزیر به مجلس می‌رود، و رفت. چون چنین شد، باید کابینه تاچر مجدداً از مجلس رأی اعتماد می گرفت. حالا قاعدتاً وقت آن رسیده که وزیر سابق دولت و وکیل جدید مجلس، از دولت انتقام بگیرد. موقع رأی گیری، همان وزیر سابق چنان دفاعی کرد از مصلحت کشور و ضرورت ابقای دولت و استمرار برنامه های آن، که خصوصاً برای امثال ما، فوق العاده حیرت انگیز و غیر منتظره بود.



پیرزنهایی را می بینم که تازه از خم آرایش بیرون پریده اند! گویا از تنهایی و پیری و شکستگی خصوصاً در این جامعه این گونه انتقام می گیرند. این دوبیتی را برای همراهان می خوانم. گمان می کنم در جایی خوانده ام که از دکتر باستانی پاریزی است و اشارتی دارد به خیابان لاله‌زار سابق(!) در تهران.

دید روح داروین در «لاله‌زار» پیر زالی لب به روژ آلوده را
شکر یزدان را بجا آورد و گفت کشف کردم حلقهٔ مفقوده را!!!

سیتی بنك

.... وارد ساختمان یکی از شعبات «سیتی بنك» می شویم. همصحبت من، کارت مخصوصی را به جای کلید بکار می برد و در ورودی باز می شود. هیچ کس در داخل بانك نیست؟ به دستگاه کامپیوتری مخصوصی نزدیك می شویم. دوست همراه، کارت خود را روی صفحه دستگاه می گذارد. مشخصات کارت توسط دستگاه مطالعه می شود. وی

سپس با فشار دادن صفحه پلاستیك مانندی که در زیر دستش قرار دارد، علایمی را با آن دستگاه به اصطلاح رد و بدل می کند. لحظاتی بعد پنج اسکناس صد دلاری که مورد تقاضای او بود از روزنه‌ای بیرون می آید.

ـ اگر کارت شما گم شود یا آن را بدزدند، کسانی دیگر نمی توانند همین کار را بکنند و از حساب بانکی شما برداشت کنند.

ـ نه!... غیر از این کارت، علامت خاص و رمز مخصوصی وجود دارد که فقط من می‌دانم وهمین دستگاه کامپیوتری!... یك بار کیف وکارت من گُم شد. احتیاطاً به بانك اطلاع دادم، حساب بسته شد. دو سه روز بعد کیف و کارت مرا کسی به آدرس من فرستاد. کارت که پیدا شد، آمدم از بانك پول بگیرم. همین دستگاه حتی به خود من جواب داد که: این شماره حساب، مسدود است!.... به همین دلیل دزدها هم می‌دانند که این کارت به دردشان نمی خورد. کیف را می‌دزدند، پول نقد را برمی‌دارند ولی کارت بانك را یا دور می اندازند و یا اگر جوانمرد(!) باشند برای صاحبش پست می کنند!! چون از کارت، به تنهایی کاری ساخته نیست. حتی اگر صاحب اصلی کارت به بانك اطلاع هم ندهد که کارت گم شده، باز تا شما رمز مخصوص میان من و دستگاه کامپیوتری را ندانی، نمی توانی به وسیله کارت من از دستگاه پول بگیری.

ـ جالب است. تمام مراحل طی شده برای دریافت پول از بانك، بیشتر از دو سه دقیقه طول نکشید!... سالها قبل درلاهه، رفته بودیم که اتومبیل خریداری شده را به نام خریدار، سند بزنیم. اولاً این کار در اداره پست انجام گرفت نه در محضر ثبت اسناد! زیرا در هلند بسیاری از کارها را اداره پست انجام می‌دهد. این امر واقعاً حجم تراکم کارهای اداری را در ادارات و بانکها کاهش می‌دهد و تجربه ای است که می تواند برای کشورهای دیگر هم قابل بررسی باشد. ثانیاً من خیال می کردم که حالا حکایت معطلیها و دوندگیهای دفاتر اسناد ایران تکرار می شود وچند ماهی طول می کشد.اماتمام مراحل، ازایستادن در صف سه چهارنفره تا شرح واقعهٔ خریدوفروش وبالاخره انتقال رسمی سند اتومبیل، حداکثر ده دقیقه طول کشید! چشمم به ساعت بود و مرتباً دقیقه شماری می کردم.

ارزش «وقت»

ـ تأسف باید خورد نه از سرِ غرب‌زدگی و تمایل به فرنگستان. بلکه از سرِ

لسوزی برای وقت و نیروی آدمی. هیچ مذهب و مسلکی نیست که بیشتر و بهتر از سلام برای وقت انسان و نیروی بدنی و قوای روحی او مِن جمیع الجهات ارزش و حرمت قائل باشد. پس آیا نباید بگوییم دریغ از وقت شریف و دریغ از عمر گرانمایهٔ نسان، که در پیچ و خم ادارات و در زیر فشار طاقت فرسای بوروکراسی، تلف شود. آیا ین، فاجعه نیست که انسان ـ انسانِ دارای استعداد و امکانِ خلیفة الله شدن ـ ساعات و یام و سنواتی از عمر شریف و غیر قابل مقایسه با طلا را در داخل صفها و اتوبوسها و داره ها و دفترها و راهروهایی تلف کند که می بایست برای هر یك از آنها پنج یا ده یا حداکثر شصت دقیقه بیشتر وقت صرف نمی کرد؟!

ـ استفاده از تکنولوژی اگر همراه بادانش و بصیرت و محاسبهٔ دقیقِ قبلی باشد و ناسب زمانی و مکانی و نیز ضرورت و مصلحت و سنخیت و قناعت در آن مراعات شود، ر کنار برخی معایب، حُسنش همین است که موجب صرفه جویی در صرف وقت و مانع تلاف عمر خواهد شد.

له کابین پستی!

ـ استفاده از تکنولوژی، انجام بسیاری از کارها را در غرب آسانتر و راحت تر کرده ست. برخلاف تصورِ بعضیها، همیشه هم چنین نیست که از تکنولوژی پیچیده استفاده نده باشد. مثلاً در بعضی از شهرها به منظور افزایش سرعت حمل نامه ها و بسته های ستی و کاهش بار ترافیك خیابانی، از یك سیستم حمل و نقل مخصوص و مشابه له کابین استفاده می کنند.

ـ در هلند، دیده بودم. گاهی از پنجره ساختمان که به دور دست نگاه می کردم، از خودم می پرسیدم: این چیست؟ این جعبه فلزی یا واگن کوچك هوایی چیست که از فراز ساختمانهای شهر با کمك رشته سیمهای محکم و ضخیم و به اصطلاح خودمان شاه سیمها و کابلها عبور می کند؟

ـ شعبات پستی به جای آنکه هر چیزی را با اتومبیل حمل کنند، یعنی از یك طرف بار ترافیك شهر و از طرف دیگر بر میزان تأخیر و معطلی در ارسال نامه و بسته پستی بفزایند، نامه‌ها وبسته‌ها را ازطریق هوا به این طرف وآن طرف می فرستند. رشته سیمهای مخصوص، مثل کابل برق، به هر طرف شهر کشیده شده... مورد دیگر همین

دستگاههای کوچك و سادهٔ پستی است که در ادارات نیویورك دیده ای. انگار نوعی کنتور برق است. نامه را در داخل آن قرار می‌دهی. خودش آن را وزن می کند. خودش براساس وزن نامه، روی آن تمبرمی‌زند وبالاخره خودش ثبت می کند که تاکنون چندنامه را به این ترتیب وزن کرده وتمبر زده. شغل تازه هم لازم نیست، که مثلاً کسی جلو اداره پست بایستد و زبانش را درآورد تا خلق‌الله پول بدهند و تمبر وپاکت را با رطوبت زبان او بچسبانند!

مترو

ـ در پیونگ یانگ به دیدن مترو رفته بودیم. باید با پله برقی تا عمق صدمتری پایین می‌رفتیم. قطار در عمق صدمتری زیرزمین حرکت می کرد. راهنمایان کره ای می گفتند که آنجا، هم مترو و هم پناهگاه است. طبق اظهارات آنان، در فاصلهٔ میان تونل و سطح زمین، از یك لایهٔ خلأ استفاده شده، تابمب اتمی هم نتواند مترو را خراب کند!.... العهدة علی الراوی!... راوی الکراوی، (کره ای)!!

ـ در نیویورك، روز و شب، دهها و صدها هزار نفر به کمك مترو یا به قول آمریکایی ها «ساب وی»، رفت و آمد می کنند اخیراً شنیده ای که انگلیس و فرانسه را از طریق تونل بزرگی که در زیر دریای مانش حفر کرده‌اند، به یکدیگر دارند وصل می کنند.... البته این سخن، سخن درستی است که مردم درکشورهای جهان سوم نباید اولاً خود باخته و فریفتهٔ تکنولوژی غربی باشند، ثانیاً اقتباس و استفاده از آن باید کاملاً سنجیده و محاسبه شده و انتخاب شده و شناخته شده و مطابق با نیازهای واقعی و مقتضیاتِ زندگی بومی باشد، ثالثاً همراه با تکنولوژی، دانش تکنولوژی هم وجود داشته باشد، رابعاً به بهانه و به نام تکنولوژی، دستگاهها و سیستم‌های از کارافتاده و مونتاژ کننده و وابستگی آور و به اصطلاح قلابی را قالب نکنند! خامساً این روند و این رویه موجب نشود که صنایع و هنرها و خلاقیتها و تجربه‌ها و دانشهای بومی و سنتی و خودی ازمیان برود یا در سیر طبیعی و رشد تاریخی اش دچار توقف شود... دانش تکنولوژی و تناسب تکنولوژی با فرهنگ و ظرفیتها و خصوصیات محیط، امر مهمی است.

جابجایی ابرها!

ـ این بحثها به جای خودش لازم و مفید است. اما آنچه را ما فعلاً می بینیم و مفید

ودنش راهم حس می کنیم، نمی توانیم انکار کنیم. نمی توانیم ندیده و نشناخته، اول از
وجوه منفی آن سخن بگوییم. اگر ببینیم در برخی از ایالت های آمریکا تلاش می کنند تا
بری را که در حال عبور از روی شهر است همان جا متوقف و بارور می کنند تا در جایی
که نیاز به باران وجود دارد ببارد، این کار را همکاری انسان و طبیعت باید بدانیم، نه
خالت انسان در حوزه اقتدار الهی. در تمام عالم هیچ منطقه ای را نمی توان پیدا کرد که
ز حوزه قدرت خداوند بیرون باشد. طبیعت برای حمل و نقل، اسب و شتر را در اختیار
ا قرار داده، ولی انسان نمی تواند در همین حد توقف کند و به اتومبیل و هواپیما
یندیشد.

کامپیوتر

ـ الآن کامپیوتر در اینجا، درغرب، اشتباهات افراد را تصحیح می کند ولی به
کشور خودشان که می رسد نمی دانم چه بر سرش می آید که در اینجا، در ایران، به جای
آنکه کامپیوتر اشتباه افراد را تصحیح کند، افراد هستند که اشتباهات کامپیوتر را
صحیح می کنند!... دریکی ازفروشگاههای آلمانی، جنسی که اتیکت روی آن عدد
۴/۹۹ را نشان می داد، وقتی توسط فروشنده (صندوق دار) به شیشه کامپیوتر مالیده شد
ا قیمتش را با قیمت بقیه اجناس جمع بزند، معلوم شد که قبلاً اشتباهی صورت گرفته،
عنی کامپیوتر عدد ۴/۹۹ را اصلاح و اعلام کرد که قیمت اصلی باید ۶/۹۹ باشد و
تیکت اشتباه کرده است!... یك روز هم در ایران در مؤسسهٔ کیهان، از یکی از دوستان
ی شنیدم که می گفت: متخصصین را از شر کامپیوتر نجات بدهید که قرار بود کامپیوتر
بیاید واشتباهات نفرات را تصحیح کند، اما حالا خود کامپیوتر هم اشتباه می کند و
یست حقوق را اشتباه می زند! ما باید دومرتبه لیست ها را تصحیح کنیم!... در آلمان
ظاهرات می کردند علیه گسترش سیستم کامپیوتری و می گفتند ۱۳ درصد افراد را بیکار
کرده. در صورتی که همین کامپیوتر در ایران، خودش ۱۳ درصد به کارها اضافه می کند!!
عنی علاوه بر اشتباهات آدمها، اشتباهات خود کامپیوتر هم به محاسبات افراد اضافه
ی شود، بنابراین یا آدمهای جدیدی باید آورد که اشتباهات جدید را کنترل کنند، یا
مان افرادی که از قبل بوده اند، حالا باید کار اصلاح و تصحیح را دو برابر گذشته انجام
هند!!...

توزیع روزنامه

ـ بسیاری از کارها را در اینجا اداره پست انجام می‌دهد. به جای آنکه کسی ساعتها در دفاتر ثبت اسناد و در بانکها و اداره مالیات و نظایر آنهاوقت صرف کند، روی همان قبضها و به اصطلاح بیل‌های ویژهٔ آب و برق و تلفن و گاز یا روی فرمهای دیگری که قبلاً برای او ارسال شده، چند کلمه در جدولهای مخصوص می نویسد که چه باید بکنند و بعد آن را به صندوق پست می اندازد. خودشان وجوه لازم را از حساب بانکی آن شخص بر می‌دارند و به حساب بانکی اداره آب و برق و غیره واریز می کنند. خبر کتبی اش راهم به اطلاع وی می رسانند!... در حاشیه همین خیابان، به این صندوق نگاه کن. این صندوق توزیع روزنامه است. شما که در عالم مطبوعات سیر می کنید، می دانید که مشکلات شبکه توزیع چیست. اما «نیویورك تایمز»، روزنامه را این طوری هم توزیع می کند. پول در این صندوق می اندازی، یك نسخه روزنامه ازآن خارج می شود! احتیاج به داد زدن بر سر راه و چهارراه هم نیست، که مثلاً «اطلاعات، کیهان!... کیهان، اطلاعات!»... گاهی یك روزنامه را می بینیم که به طور همزمان در چندین شهر بلکه در چندین کشور چاپ و منتشر می شود. یعنی لازم نیست روزنامه های اطلاعات و کیهان را خروار خروار بار بزنید و از تهران به استانها و شهرهای دیگر ببرید، تاازدحام خیابانها باعث تأخیر شودو فاصله شهرها موجب شود که روزنامه امروز ۴۸ ساعت بعد به فلان شهر و روستا برسد. طریق بهتر اینست که مطالب صفحات روزنامه امروز، عیناً به مراکز استان و شهرستانها فکس شود، در آنجا دستگاههای چاپ و نشر هم وجود داشته باشد، آنگاه مطالب را در همان جا حروفچینی کرده نسخه های چاپ شدهٔ روزنامه را در همان جا توزیع کنند.

از غربیها هم می‌شود آموخت!

ـ بله از غربیها هم می‌شود آموخت. درمورد کارهای بدشان به مصداق «ادب از که آموختی؟ از بی‌ادبان»! و در مورد کارهای خوبشان به مصداق «خذالحکمه ولو من اهل الشّرك، من اهل الضّلال»!

ـ یکی از خصوصیات مثبت در رفتار مردم آمریکا این است که اهل تعارف زیادی نیستند. بعضی وقتها از اینکه می بینند ما، دمِ درِ ورودی و خروجی ناگهان می ایستیم و وقت صرف می کنیم و اصرار می‌ورزیم که چه کسی اول از در بگذرد، تعجب می کنند و سؤال می‌کنند، به گمانم «ایرج میرزا» شعری قریب به این مضمون دارد (با اندکی تغییر):

یا رب این عادت چه می‌باشد که اهـل شهرمـا

چـون به نـزد در رسند از یکـدگر رم می‌کننـد!

فـرضـاً انـدر مجلسی یـك ده نفـر بنشستـه‌انـد

چـون یکی وارد شود هـر ده نفـر رم می‌کننـد!

ـ نگاه کن. این زنها و مردها را که می بینی، اینها کارمندان شرکت بیمه هستند. هیأت ظاهریشان نشان می‌دهد که نسبتاً شیك‌پوش و مدل بالا هستند. با کیف و کفش آنچنانی، درست جلو اداره خودشان روی زمین در سایه ولو شده اند که اتوبوس برسد!

در لباس پوشیدن هم قید و بند آنچنانی ندارند. یعنی شما اگر هر نوع لباسی با هر شکل و قیمتی بپوشی، به شخصیّت لطمه نمی خورد. البته اینها هم معایب و افراطهایی دارند. امّا این راحتی و آسان گیری و عدم تکلّف در رفتار بسیاری از مردم، در جای خودش امر مستحسنی است. معمولاً مقلّدین غرب، که در کشورهای جهان سوّم زندگی می کنند، از خود غربیها مدگراتر و مدل پرست تر و یعنی کاسه از آش داغترند... اینجا در نیویورك می بینی که مغازه ها و دستفروشهای بسیاری، به اصطلاح بدلیجات(!) می فروشند. خانمها زیاد می خرند. ابایی ندارند از اینکه طلا و نقره بدلی را به سینه و گردن بیاویزند. در حالی که جامعه آمریکایی را یك جامعه مصرفی می‌دانیم.

ـ سال ۶۲ در چین به خانه چند کشاورز نسبتاً مرفّه رفتیم. هرچه دنبال «چینی» گشتم، نیافتم! بیشتر، از آن ظروفی دیدم که سفالی لعاب خورده است و در «قم» خودمان می فروختند. یکی دو فنجان چینی داشتند که در پشت ویترین نگهداری می شد! نمی‌دانستند که در ایران ماعروس و داماد بدون حداقل یکی دو دست چینی مرغوب قدم به حجله نمی گذارند!

ـ و تقریباً محال است که خانمها درمجالس عروسی از طلا و نقره بدلی هم استفاده کنند! گناه کبیره است!

ـ وقتی درخیابانها عکس می گیریم، مردمی که رهگذرند، می ایستند. یك نفرشان از جلو دوربین رد نمی شود. این کار آمریکایی ها هم کار خوبی است.

ـ نوعاً به امور علمی و طبیعی خیلی اهمیت می‌دهند. مدتی بود که میوه ها رادر سردخانه ها به کمك مواد شیمیایی نگهداری می کردند، بعد متوجه شدند که خواص میوه ها به این ترتیب خیلی کاهش پیدا می کند. حالا حتی میوه های کرمو را بر آنها ترجیح می‌دهند و می گویند همیشه کرمها میوه های بهتر و مقوی‌تر را انتخاب می کنند!... دندان عقل را سابقاً می کشیدند که زائد است. حالا از وقتی خلافش را فهمیده اند، تلاش می کنند که آن را نگهداری کنند و می گویند این دندانها را خداوند به عنوان «زاپاس» در دهن قرار داده که گاهی برداشته شده و به جای دندان خراب شده یی کاشته شود!

ـ توجه به سنّتهای ملّی تا جایی که ضدیّتی باتحوّلات اجتماعی نداشته باشد، یکی از امور مثبت است... همین سیك های هندی را نگاه کن. حتی در آمریکا هم از اجرای

سنّت دستاربندی و آرایش مخصوص موی سر و صورت خود خجالت نمی کشند و حداقل با این علامت، ابراز هویت می کنند. آمریکایی ها هم تا حدّی در این مورد تلاش می کنند. مراسم «کلامبوس دی» را که دیدی یا مثلاً مراسم کریسمس، نمونه ای از همین تلاش ملی است.

- در بعضی از شهرهای آمریکایی و همین طور کشورهای اروپایی از جمله، هلند... گاهی از یك خیابان نسبتاً باریك و کوچك به اندازه خیابان لاله‌زار تهران استفاده های بسیاری به عمل می آورند. خیابان، خط تراموا دارد، پیاده رو دارد، محل مخصوص موتورسواران و دوچرخه سواران دارد، خط آهنِ مخصوص تراموا را طوری درست کرده اند که فلزّ آن برجسته نباشد و اتومبیل هم بتواند از روی آن عبور کند. بعضی خیابانها را می بینی که به جای آسفالت، سنگفرش و آجرفرش است. گاه می بینی که مظاهر کشاورزی و صنعت در کنار همند. مثلاً در دو سوی یك خیابان شیك و مدرن که تراموا از آن عبور می کند، چمنزار و مزرعه وسیعی وجود دارد با گاو و گوسفند. یعنی این طور نیست که بگویند: حضور گاو در نزدیکی تراموا، زشت است، علامت عقب‌ماندگی است، مهمانهای خارجی می بینند، بد است، به پرستیژمان لطمه می خورد. البته بهداشت در منطقه مراعات می شود.

- در هلند حتی آسیابهای بادی قدیمی را هم در کنار صنایع جدید حفظ کرده اند. طرحی هم دارند که انرژی حاصله از آسیابهای بادی را به طریق بهتری مورد استفاده قرار دهند. لوله های آب و گاز را در خیلی از آپارتمان ها از روی دیوار عبور می دهند و کسی نمی گوید که این کار به پرستیژ و آبروی سکنه آپارتمان لطمه خواهد زد.

پزشك خانوادگی

- صرفنظر از برخی پزشکان تاجرنما یا تجار پزشك نما، بسیاری ازاطبای انسان دوست و خدمتگزار را هم در آمریکا می بینی که ملیت آمریکایی یا اروپایی یا آسیایی دارند و جهان از حاصل خدمات و تحقیقات علمی آنها در زمینه‌های مختلف بهره می گیرد.

- روزی به یکی از بیمارستانهای نزدیك خانه مسکونی در لاهه مراجعه کردیم. پزشك گفت: حتماً باید پیش طبیب خانوادگی تان بروید، من نمی پذیرم. هر خانواده ای

باید یك پزشك خانوادگی انتخاب می کرد.اوست که اگر نیاز باشد، شما را به پزشکی که متخصص باشد معرفی می کند. بیمار را بدون معرفی او نمی پذیرفتند. آیفونِ نصب شده در اتاق انتظار، بیمار را صدا می زد. وقتی به طرف اتاق پزشك می رفتی، می دیدی که وی قبلاً از اتاق بیرون آمده. به بیمار خوش آمد می گفت و او را مثل مهمان به داخل اتاق دعوت می کرد. بعد از یکی دو ماه صورت حساب به طریق پستی ارسال می شد. ارقام ویزیتها را جمع زده بود. صورت حساب را امضا کرده به بانك می فرستادی. بانك بقیه کارها را انجام می داد. پزشك خانوادگی، شماره تلفن مخصوصی را به بیمار می داد، تا اگر در روزهای تعطیل، مشگل حادی پیش آید، بیمار از طریق همان شماره تلفن، کسب اطلاع کند که پزشك درآن روز وآن ساعت، کجاست! برای ما یك بار در روز تعطیل، این حالت پیش آمد. معلوم شد دکتر مهمانی رفته. آدرس خانه اقوامش را دادند که در منزل خویشاوندان و در مجلس مهمانی، به سراغش برویم!... در چین، چهل سال قبل شاید، در نخستین سالهای انقلاب، «مائو» دستور داد مسؤولیت هر منطقه از پکن را به یك پزشك بسپارند تا کیف به دست به خانه‌ها برود! قرار شد به تعداد بیمارانی که در هر منطقه یافت می شود، از حقوق ماهانه پزشك کسر کنند!... نتیجه؟... به جای آنکه بیمار به سراغ دکتر برود، دکتر به کشف بیمار همت می گماشت، به خانه‌ها مراجعه می کرد، در می زد و اصرار می کرد که اگر بیماری در خانه دارند پنهانشَ نکنند!!... البته این شیوه های انقلابی، چند سالی بیشتر، نتوانست اجرا شود!

تلویزیون و کودکان

ـ اخبار رادیو و تلویزیون در اینجا کوتاه است. بعضی از کانالها و شبکه‌ها ساعت به ساعت هم برنامهٔ خبری دارند. دیشب، دیدی، خبرنگار تلویزیون با سربازهای آمریکایی مستقر در عربستان گفتگو می کرد. آنها غالباً از اعزام خودشان به خاورمیانه و از دستور جرج بوش، بدگویی و اظهار نارضایتی می کردند، معذلك بخشی از مخالفتهایشان صراحتاً از شبکه های تلویزیونی آمریکا پخش شد. البته خبرنگاران با افسران ارشد هم مصاحبه می کردند و آنها به ایرادات و مخالفتهای سربازان پاسخ می دادند...

ـ در اینجا بعضی از شبکه های تلویزیونی برای کودکان برنامه‌های متنوع و

گسترده ای دارند. از صبح تا شب، یکسره. و البته برنامه های مخصوص بچه ها غالباً لطیف و ظریف و مناسب با وضعیت روحی و مقتضیات سنی آنهاست. این برنامه ها زیر نظر روان شناسان کودك شناس و متخصصان تعلیم و تربیت خردسالان تهیه می شود... سعی می کنند که برای مسائل بچه ها اهمیت فوق العاده ای قائل باشند. اگر اعضای خانواده ای نتواند یا نخواهند فرزندشان را اداره کنند، سازمانهای عمومی و دولتی با شرایط خاصی اداره آن بچه را برعهده می گیرند. اگر اولیای بچه، او را بیازارند و مورد ضرب و شتم و آزارها و فشارهای غیرمعمول قرار دهند، هرکس اعم از همسایه و دوست و خویشاوند و حتی خود طفل می تواند شکایت کند و مراکز مربوط و مسؤول اگر از این وضعیت مطلع شوند، فرزند را با حکم قانون سریعاً و اجباراً از پدر و مادر تحویل می گیرند و می برند و تحت نظارت خود تربیت می کنند... درمورد بچه ها سخت گیری دیگری هم وجود دارد. اگر کسی بچه ای داشته باشد، باید حتماً اتاق خوابی هم برای بچه در نظر بگیرد. یعنی آپارتمان باید دو خوابه باشد. محل مسکونی یك خوابه، در صورت وجود بچه، ممنوع است. نشستن بچه در صندلی جلو اتومبیل ممنوع است و جریمه دارد. عدم استفاده از کمربند امنیتی در صندلیهای جلو اتومبیل نیز ممنوع است.

فحشا ممنوع است!!

ـ فرزند آزاری در آمریکا ممنوع است، استفاده ازآپارتمان تك خوابه برای خانواده ای که حتی یك فرزند هم داشته باشد ممنوع است!، سیگار کشیدن در ادارات و وزارتخانه های آمریکا ممنوع است و روز بروزدر این مورد محدودیت بیشتری درنظر گرفته می شود، فحشا ممنوع است!، مشروب خواری علنی هم همین طور!، چیزهای دیگری همین طور! ولی البته در همه کشورها ممنوعاتی وجود دارد که فقط در کتاب قانون ممنوع است. در کتاب جامعه و عمل یا ممنوع نیست، یا کم ممنوع است!، یا با کلاه قانونی و شرعی تغییر جنسیت و تغییر ممنوعیت می دهد!... البته انصاف اینست که بعضی از ممنوعات را اکثریت مردم در اینجا واقعاً مراعات می کنند.

ـ از کامپیوتر در ارتباط با بچه ها نیز استفاده های بسیاری به عمل می آید. در منزل یکی از دوستان دانشجو به من گفتند که دختر خردسالشان را با همین وسیله سرگرم می کنند وآموزش هم می دهند... «مریم چه می کنی؟». «باکامپیوتر نقاشی می کنم!».

«چطوری؟». «ببین، اینطوری!... نقاشی رنگی هم هست. روی صفحه کامپیوتر نقاشی می کنم. اگر اشکالی در کارم باشد، کامپیوتر آن را اصلاح می کند!». دوست من، تربت نژاد، می گوید: «مریم کوچولو، خواندن و نوشتن حروف الفبا را هم به همین ترتیب از طریق کامپیوتر یاد گرفته است».

ـ سیستم حرارت مرکزی در نیویورك واقعاً موجب صرفه جویی بسیار می شود. هم در وقت، هم در انرژی، هم در مصرف، هم در ابزار و آلات، هم در حمل و نقل.

ـ به فضای سبز بیش از حد اهمیت می دهند. قطع درخت، قتل انسان است!... از بالای این ساختمان نگاه کن. بعضی از ساختمانها را می بینی که در طبقه دهم و حتی پنجاهم فضایی مثل فضای حیاط و باغچه درست کرده اند و درخت کاج و سرو را در چنان ارتفاعی پرورش داده اند. روبرو، سمت چپ، سمت راست، همه جا نمونه ها موجود است.

* * *

... اتومبیل در مقابل پمپ باد متوقف می شود. هیچ کس نیست. مسؤول پمپ، یك دستگاه است نه یك انسان. سکّه ۲۵ سنتی را در محل مخصوص انداختیم. بادِ چرخ های اتومبیل تکمیل و تنظیم شد. شنیده بودم که در ژاپن، در بعضی از مراکز صنعتی و بسیار آلوده، کیوسك هایی گذاشته اند که سکّه می گیرد و هوای پاك کوهستانی بیرون می دهد؛ با دستگاهی شبیه دستگاه مثلاً تنفس مصنوعی در بیمارستان. جای این کیوسکها در تهران، خالی!...

* * *

دقایقی بعد در داخل اتاق «9m»، در طبقه هشتم هتل محل اقامت ایستاده ام و از پنجره به خیابانهای نیویورك چشم دوخته ام. روی تابلو هتل نوشته است: «Sheiburn - Murray Hill».

ـ در این اتاق فقط شما هستید. کلید هم ندارد. کلیدش مقوایی است!

یك قطعه کلیدِ کارت گونهٔ محکم و خوش جنس، از جنس پلاستیك یا مقوا یا هر جنس دیگری باابعاد سه در پنج سانتیمتر، کلید اتاق است. روی کارت، چند روزنه بدون ترتیب ظاهری، دیده می شود. این کارت سوراخ سوراخ! را درروزنهٔ دراتاق که به شکاف یك صندوق پستی کوچك امابسیار ظریفتر و تنگتر ازآن بی شباهت نیست، قرار

می دهی. صدایی ظریف شنیده می شودو سپس اجازه می دهد که با گردش دستگیره در را باز کنی! در سفرهای دیگر و خصوصاً در دوران اقامت در هلند، از این کلیدها و مفاتیح پر راز و رمز بسیار دیده ام. باز و بسته شدن درها را هم با سیستم کامپیوتری می توان کنترل کرد. سالها قبل هر روز در لاهه دیده بودم که اتومبیل در مقابل پارکینگ اختصاصی ساختمان متوقف می شود، راننده کارت مخصوصی را در شکاف یك میلهٔ «مکعب مستطیل» شکل فرومی برد و لحظه ای پس از آن، درب پارکینگ در فاصلهٔ چهار پنج متری به روی او آغوش می گشاید و راننده می زند گاراژ!...

... هنوز کلید اتاق دردست من است. کاش، حالا که کلید رمزی کامپیوتری می سازند، نوع مصوّتش راهم می ساختند! البته ژاپنی‌ها این کار را برای عربها کرده اند!... در سفر حج دیده بودم که وقتی راننده در محل پمپ بنزین از اتومبیل «تویوتا» پیاده شد، صدایی از سمت سویچ برخاست کـه:.... اَخی السائق... اَخی السائق!... اِلمفتاح، المفتاح... لاتنس المفتاح... ترکتنی فی ما...»!!

نفهمیدم بقیه جمله چه بود؟ احتمالاً تحت الرّل (زیر فرمان ماشین!) یا تحت الداشبورط یا فی مابین الغاز والقلاج!... بالاخره یك چیزی شبیه همینها را عرض کرد!... این عربی ژاپنی را چند مرتبه هم تکرار کرد، تا بالاخره راننده برگشت و سویچ را برداشت و در را بست!

مباحثه با دانشجویان دربارهٔ آمریکا و ایران

... روزهای بسیاری از بازگشت وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی و هیأت همراه به ایران می گذرد ولی من با اصرار دوستان در نیویورك باقی مانده ام. گاه، ساعتی را در محوطهٔ پارك مانندِ مُشرف بر «ایست‌ریور» در کنار ساختمان سازمان ملل به تنهایی و تماشا و تفکّر می گذرانم. امروز (پنجشنبه یازدهم اکتبر) در کنارِ مجسمهٔ مردی که شمشیر را در زیر ضربات چکش به داس تبدیل می کند و از اهل تحقیق شنیده ام که جملهٔ نقش شده برپایهٔ این مجسمه، ملهم از آیات کتاب مقدّس است، نشسته‌ام و در اندیشهٔ این سخن «خیام» فرو رفته ام:

«آنانکه محیط فضل و آداب شدند   در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریك نبردند برون   گفتند فسانه‌ایّ و در خواب شدند»

... ناگهان دستی بر شانه‌ام می نشیند. دونفر درکنار من ایستاده اند.

سلام آقای دکتر!... من از دانشجویانی هستم که آن شب در مسجد به سخنان شما گوش می‌دادم. ایشان هم همکلاسی منند. اهل آلمانند.

ـ سلام. من دکتر نیستم، یکتورم! فوقش یکتورونیم!... از دیدن شما خوشحالم.

... حالا دقائقی از این دیدار گذشته و گفتگوها گل انداخته است! حمید به بحثها و سخنانی که در مسجد نیویورك مطرح شده بود، اشاره می کند و به شوخی می گوید:

بالاخره نفهمیدم شما بیشتر در عالم سیاست هستید یا فرهنگ. دیپلمات هستید یا...؟ سخنش را قطع می کنم و می گویم: در این سفر گاهی دیپلماتم، گاهی دیپلماست! الان که در خدمت شما هستم، در آن عوالمِ دوم بسرمی برم!!... بحثهای شوخی و جدّی ادامه پیدا می کند...

ـ دوست آلمانی من همیشه می گوید افکار عمومی ملتها را در همهٔ کشورها باهمه تنوّعی که دارد باید شناخت. به ما انتقاد می کند که چرا گاهی موضعگیریهایمان در مقابل بعضی از دولتها در عمل به گونه ای اظهار و تبلیغ می شود که دامن ملّتها را هم می گیرد؟

ـ مثلاً؟

آتش زدن پرچم آمریکا، چرا؟

ـ مثلاً درهمین آمریکا. شما در این مدت دیده اید که در همین کشور خیلی از خود آمریکایی ها علیه دولت آمریکا تظاهرات می کنند، علیه کارتر و ریگان و بوش شعار داده و می دهند، روزنامه هایشان تندترین کاریکاتورها را از چهره بوش ترسیم می کنند. امّا همین معترضین، اگر چنین تصوّر یا احساس کنند که کسی، آنها و دولت آنها را ـ یعنی ملت و دولت آمریکا را ـ هر دو را با یك چوب می راند، بلافاصله در برابر کسی که این گونه چوبکاری می کند(!) خود به خود سنگر می گیرند!

ـ این امری است طبیعی. همه ملّتها همین طورند.

ـ شمایل یا شبیه از «جرج بوش» درست کردن و آتش زدنِ آن، کاری است که برای مردمِ آمریکا قابل فهم و قابل هضم است. امّا آتش زدن پرچم آمریکا نه تنها برای بسیاری از این مردم قابل درك نیست، بلکه احساساتشان نسبت به این حرکت جریحه دار می شود.

ـ کسانی که پرچم آمریکا را آتش می زنند، منظورشان اعلام نفرت و انزجار نسبت به سران و سردمداران آن حاکمیّت و سیستمی است که در زیر این عَلَم ظاهراً برای حقوق بشر و باطناً برای غارتِ بیشتر ثروتهای مادی و معنوی ملل محروم، سینه می زنند. ضمناً این کار را فقط ما ایرانیها نکرده ایم، در کشورهای دیگر هم می کنند. در کنارش تصویر یا پیکرهٔ «بوش» را هم آتش می زنند، که این خودش البته قرینه ای برای

تفسیرِ و تبلیغِ درستِ معنا و مفهومِ آتش زدن پرچم هم هست.

ـ نه!... بلافاصله در تلویزیون سراسری آمریکا از طریق دهها کانال خصوصی و دولتی، صحنه‌های آتش زدن پرچمِ آمریکا را به مردم نشان می‌دهند. این طور هم نیست که همه چیز را «سیا» به روزنامه‌ها و رسانه‌ها دستور بدهد. خیلی وقتها هم می‌دهد، امّا اوّلاً با هزار لطائف‌الحیل و با رعایت هزار نکتهٔ باریکتر از مو این کار را می کند، ثانیاً وقتی چنین می کند که واقعاً احتیاجی به این کار باشد. اما در اموری که خودِ خبرنگاران و روزنامه‌نگاران و فیلمبرداران، بدون دستور، خود بخود حسّاسیّت و **عکس‌العمل** نشان می‌دهند، سیا و سیاستمداران و سرمایه‌داران چه احتیاجی به صدور دستور دارند؟

ـ منظورتان این است که نسبت به علایق و تعلّقات ملّیِ خودشان خودبخود حسّاسیت نشان می‌دهند؟

ـ اصلِ مطلب همین است. پرچم یك کشور با عکس و پیکرهٔ حکّامِ موقتِ آن کشور از اساس متفاوت است. پرچم، شاید از مهمترین و صریحترین علایم ملیّت و مظاهرِ قومیّت در هر کشور است. پرچم، نشانهٔ هویّتِ ملّیِ یك کشور و مظهر روحِ جمعیِ یك ملت است. وقتی در کشور دیگری پرچم آمریکا را آتش می‌زنند، پیام این آتش برای مردم ایالات متحده این است که ملیّت و هویتِ تاریخی وجمعی آنها عیناً باید همان طور که مثلاً مجسمه و پیکرهٔ بوش و ریگان و کارتر آتش زده می‌شود، به آتش کشیده شود. برداشت عمومی این است که کسانی علیه مردم آمریکا و ملیّت آنها فرمان آتش صادر کرده‌اند. دستگاه خبری و تبلیغاتیِ زرنگ و نیرومند و پرکار و به قول خودتان شیطان هم در آمریکا بعضاً با دستور صادره از سوی گردن کلفتهای دنیاخوار و بعضاً با انگیزهٔ انزجار و نفرتِ برانگیخته شده در درونِ خبرنگاران و فیلمبرداران جریحه‌دار شده، تلاش می کند تا آنچه را اتفاق افتاده هرچه بزرگتر و بیشتر و مؤثرتر نشان دهد. در این صورت پیامِ انقلابیِ مظلومیتِ شما مخدوش و مغشوش می‌شود. مردم آمریکا و حکومت آمریکا، با وجود تعارضاتی که علیه یکدیگر دارند، در مواردی که با یك چوب رانده شوند، به طرفِ همدردی و همفکری و اتّخاذِ مواضع مشترك سوق داده خواهند شد.

ـ البته در این گفتار، نکات قابل توجه و قابل قبولی وجود دارد. همین طور است. امّا همهٔ مردم آمریکا این طور نیستند. وانگهی، مردمِ آمریکا هم با آنکه حسابشان از

ولت جداست ولی بالاخره بی‌دخالت و بی‌تأثیر در امور و اتفاقات نیستند، هر چند به
لور غیرمستقیم. چون، واقعیت اینست که رؤسای جمهور با رأی آنها انتخاب
ی‌شوند، ولو در ماهیت و شکلِ این رأی‌گیری هم حرفها و اشکالات زیادی وجود
اشته باشد. مضافاً براین، پرچمهای پارچه‌ای مهمترند یا انسانهای ذَوِی‌الرّوح و
وی‌الحقوق؟... همین نظامیانِ آمریکایی، هواپیمای ایرباسِ ایران را با آتشِ هوایی
سرنگون کردند ودهها زن ومرد و بیمار و پیر وجوان را که مسافرِ معمولی بودند کشتند،
سوزاندند، در هوا تکه‌تکه کردند، به کامِ کوسه‌های دریا فرستادند، آدم و آهن و آب و
تش را به جای عناصرِ چهارگانهٔ سابق(!) درهم آمیختند. مردم آمریکا تا چه اندازه
عکس‌العمل نشان دادند؟!

ـ در صحبت و بحث شما هم نکات قابل تأمل و قابل قبولی وجود دارد. ولی
لاتشبیه و بلانسبت، یك لحظه در ذهنِ خودتان این تصوّر و تصویر را بیاورید که مثلاً
یلمی را نشان می‌دهند؛ در آن فیلم دیده می‌شود که جمعی دارند پرچم ایران یا پرچم
لمان را آتش می‌زنند! شما و ما که می‌گویند از نژادِ مشتركِ آریا هستیم، چه احساس و
چه برداشتی خواهیم داشت؟ خصوصاً شما که به مقدّسات، بیشتر، تعلّقِ خاطر نشان
ی‌دهید.

ـ ما دانشجویان غیرایرانی، خیلی دلمان می‌خواهد با دانشجویان و نویسندگان
یرانی صحبت کنیم، از آنها سؤال کنیم، نظریاتشان را بشنویم. در مذهب و کشور شما
م فکر می‌کنیم بر خلاف ادعاها و تبلیغاتی که بعضاً بر ضدایرانیان و مسلمانان در اروپا
آمریکا مطرح می‌شود، این مقدار آرامش و آزادی برای شنیدن و تحمل نظریات
مخالف، امری نامشروع و خلاف قانون نباشد...

ـ همین الآن در کتابها، مجلات، روزنامه‌ها، نطقها و بحثهای موافق و مخالف در
کشور ما ایران، نظریات مختلف و حتی مخالف مطرح می‌شود. دانشجویان ایرانی،
«کیهان هوایی» را دیده‌اند. یکی از کارهای بسیار خوبش همین است که بعضی اوقات،
نظریات مخالف یکدیگر را در کنار هم می‌آورد و آزادانه منتشر می‌کند... ما نشریات
مفید داخل کشور را هم حداقل به عنوان خواننده تشویق می‌کنیم که این سنت و سیره
را با شیوه‌های منطقی و محترمانه اجرا کنند....

ـ در ادامهٔ صحبت قبلی می‌گویم: حتی اگر کسانی نژاد آریا را دشنام بدهند، با

اینکه این نژاد به گذشته‌های بسیار دور وتقریباً افسانه‌ای تعلق دارد، باز هم شما علیرغم بی اعتقادی و بی اعتنایی‌تان به نژادگرایی و نژادپرستی، تا حدّی جریحه‌دار می‌شوید و واکنش نشان می‌دهید. فکر نمی‌کنید سستیِ مردمِ آمریکا در قضیهٔ هواپیمای «ایرباس»، مرتبط باشد. با همین قضایای مورد بحث؟! یعنی وقتی بنا باشد در ذهن همهٔ آمریکایی‌ها، نه همهٔ آنها بلکه بسیاری از آنها و نه بسیاری از آنها بلکه لااقل بعضی از آنها(!)، این طور به غلط جا بیفتد که مردمِ کشور دیگری، همواره مظهرِ ملیّت و علامتِ هویّت و شخصیتِ جمعی آنها (آمریکایی‌ها) را لجن مال و لگدمال می‌کنند و در آتش می‌افکنند، فکر می‌کنید این طور تبلیغ و تصوّری بعداً در اموری مانندِ برخوردِ مردمِ آمریکا با دولت آمریکا بر سر ماجرای هواپیمای «ایرباس»، مؤثر نخواهد بود، که بود؟! حدّاقل، در نحوهٔ برخورد یا میزان و درجهٔ شدت و ضعف آن، تأثیر خواهد داشت، که داشت!

... این درست مثل آن می‌ماند که گفتیم به عنوان مثال ـ معذرت می‌خواهم ـ فرضاً کسی پرچم مقدس و ملی شما و ما را به عنوان اعتراض به یك واقعه سیاسی، آتش بزند. در این صورت حسّ نمی‌کنید، حداقل حدس نمی‌زنید که دارند هویت ملی و مردمی و تاریخی شما را به آتش می‌کشند؟

افکار عمومی در آمریکا...

ـ بله، افکار عمومی غرب برای همه مهم است. ولی باید همان طور که هست با دقت و تحقیق کافی شناخته شود.

ـ می‌دانید که افکار عمومی در آمریکا با وجود اینکه فریب هم می‌خورد، بازی هم می‌خورد، ولی به هر حال بد یا خوب، مستقل یا نیمه مستقل یاغیر مستقل، خودش هم یك وزنه‌ای است، به اصطلاح یك پارامتری است، وزنه خیلی سنگینی هم هست، پارامتر بسیار مهمی هم هست. هرکس سالها در آمریکا زندگی کند، حتی اگر به ماهیت ومحتوا و منشأ افکار عمومی بی اعتقاد شده باشد، باز نمی‌تواند منکر این واقعیت باشد که هر جناح و هر مرکز قدرتی در آمریکا دائماً تلاش می‌کند تا برای همین افکار عمومی حرف و برنامه داشته باشد و توجه آن را به خود جلب کند.

ـ همه جای دنیا همین است. در مسیر حق یا در مسیر باطل.

ـ بله، ولی فرق دارد. مثلاً در عراق، حکومت به افکار عمومی بهایی نمی‌دهد.
ـ می‌دهد، ولو مصلحتاً، یعنی تلاش و تبلیغ می‌کند که افکار اکثریت مردم را با خود همراه کند.
ـ بله، اما افکار عمومی نقش مؤثری در سیاستهایش ندارد. در حالی که در آمریکا...
ـ داره. بله، روشن است.
ـ این همکلاسی آلمانی دربرخی موارد درست می‌گوید. الآن فیلمهایی درآمریکا اکران می‌کنند که وجوه اختلاف فرهنگی و ملی دو کشور را سوژه قرار داده. یعنی آن وجوهی را که مردم آمریکا باآن، اعم از حق یا ناحق بودنش، بیگانه‌اند و نسبت به آن حساسیت منفی دارند. ضمناً فیلمسازان، گاهی کاه را کوه و گاهی کوه را کاه نشان می‌دهند. الآن فیلمهایی پخش می‌کنند که مثلاً کشتن گوسفند را در مقابل چشم یك بچهٔ خردسال به طرز وحشت‌آوری نشان می‌دهد، سوژهٔ کوچکی مثل چسبیدن خونهای ریخته شده را به کفش کسانی که ازرویش عمداً عبور می‌کنند بزرگ می‌کند، حجابهای خیلی کامل و غلیظ یعنی فرض کنید چادر و پوشیهٔ (روبند) سیاه بعضی از زنان را به صورتی که ابهام‌آور باشد و حتی نوك انگشت دست و پا و هیچ گوشه‌ای از صورت زن هم ابداً دیده نشود درضمن فیلم نمایش می‌دهند. همین‌طور ازقبرستانها و سر قبرها. همین طور ازمدرسه ابتدایی دخترانه و دخترهای کلاس اول و دوم. همین طور از یك منظرهٔ خیابانی ومثلاً گشت امر به معروف و جلب افراد. همین طور از یك فرضاً میدان یاخیابان خراب و کثیف. از هر چیزی که فکرش را بکنید فیلم می‌گیرند، یافیلم می‌سازند!... فکر نمی‌کنید که افکار عمومی مردم رادر اروپا و آمریکا باهمین فیلمها بشدت علیه کشورها و ملتهای انقلابی می‌شورانند؟
ـ چرا من با یکی از اساتید ایرانی در همین نیویورك صحبت می‌کردم. می‌گفت افکار عمومی در آمریکا واقعاً بر روی سیاستها و تصمیم گیریها و جهت گیریها تأثیر می‌گذارد. در شکل منفی‌اش سیاستهای ضدفلسطینی را مثال می‌زد و در شکل مثبتش ماجرای ویتنام را. دکتر مروج می‌گفت یهودیها در آمریکا خیلی فعالند، بنگاههای خبری و تبلیغی مهمی را در اختیار می‌گیرند، از فلسطینی‌ها یك انسان کریه‌المنظر و قسی‌القلب و تروریست و بمب گذار و اتوبوس خراب کن و بیگناه کش معرفی می‌کنند.

بسیاری از این کارها را هم با ظریفترین و هنرمندانه ترین و غیرمستقیم ترین شیوه ها انجام می‌دهند و خیلی وقتها هم به ضرب پول. در ماجرای ویتنام، کنترل از دست آمریکایی ها در رفت، نشریات نتوانستند واقعیتها را ننویسند و نشان ندهند. سرانجام، انتشار عکسها وفیلمها و کتابها و گزارشها و سپس اوجگیری و گسترش مخالفتها و راهپیماییها در کند شدن حربهٔ تبلیغی و جنگیِ دولت مؤثر شد، دولتیها در انتخابات از آرای منفی مردم ترسیدند، ازتظاهرات و اعتصابات وحشت کردند، تردید و سستی در اعزام قوای نظامی و تسلیحاتی پدید آمد، ارتش آمریکا به دلایل مختلفی از جمله به همین دلیل ویتنام را به ویت کنگ های مقاوم و قهرمان باخت!... مقامات آمریکایی واقعاً روی آرا و افکار یهودیان و صهیونیست های آمریکا حساب می کنند. در حالی که گفته می شود حدود ۹ میلیون مسلمان در آمریکا وجود دارد که چهار میلیونش سیاهپوست آمریکایی اند. اما به علت فقدان قدرت تبلیغی و فرهنگی و هنری لازم و مطلوب، توان تأثیرگذاری کافی در انتخابات و همچنین در افکار عمومی را ندارند. البته یهودیها دارای یك سابقه و پشتوانه تاریخی غربی هم هستند، ولی همهٔ توان آنها مربوط به این یا ناشی از قدرتِ مالی آنها نیست.

ـ ایرانیهای خودمان در همین آمریکا دارای قدرت برجستهٔ علمی و حتی دارای ثروت قابل ملاحظه ای هستند.

ـ شما که این قدر نسبت به نقش مهم و مؤثر افکار عمومی اعم از مثبت و منفی واقف شده اید و می دانید که در غرب ازاین حیث امکانات و امتیازاتی برای کشورهای جهان سوم وجود دارد، چرا از آن استفاده نمی کنید؟

ـ چه کنیم؟

قطع رابطه با آمریکا، بد یا خوب؟!

ـ شما با هر کشوری رابطه تان گسترش پیدا کند، امکان استفادهٔ بیشتر از افکار عمومی و ظرفیتهای مردمیِ موجود در دانشگاهها و مراکز فرهنگی آن کشور را هم پیدا می کنید. امروز قطع رابطه با حتی همین آمریکا، دیگر، فوایدی راکه در دهه های گذشته بر آن مترتب بود از دست داده است. شما اگر رابطهٔ قانونی و سیاسی داشته باشید، حضور بیشتر و مؤثرتری هم در صحنه‌ها و عرصه های مختلف می توانید داشته باشید.

ـ ماهم از امکانات استفاده می کنیم. ما الآن مثل همه کشورها با سازمان ملل در ارتباطیم. ایران یك نماینده دائمی در سازمان ملل دارد و همچنین چهار سفیر که در واقع مشاوران و معاونان همان نمایندهٔ دائمی اند. ایران نیازی به برقراری رابطه بادولت آمریکا ندارد.

ـ نه!... شما از همه امکانات جهان استفاده نمی کنید. حداقل به دو دلیل. یکی اینکه در هرجا حضور قوی وگسترده نداشته باشید، زوایا و ظرایف و ظرفیتهای محیطی اش را هم نمی توانید به طورکامل بشناسید، نمی توانید به اعماق جامعه راه پیدا کنید. دیگر اینکه معمولاً دوستان ایرانی این طور می اندیشند که همه چیز در اینجا دربست در اختیار «سیا» است! به همه کس و همه چیز با این چشم نگاه می کنند. اگر این دیدگاه در بعضی موارد با واقعیت مطابق است، دلیل براین نمی شود که در همهٔ موارد عین واقع باشد. اطلاق وتعمیم و کلیت ندارد. خداوند دنیا را طوری نیافریده که فقط قلدرها و ابرقدرتها در آن دخیل باشند. اگر این طور بود، زمام تاریخ و جامعه و بشریت هیچوقت نباید از دست آنها در می رفت، بیرون می رفت. در جامعه انسانی، دهها و صدها علت و عامل وجود دارد که در شکل گیری امور دخیل است.

ـ در همین آمریکا نویسندگان و استادانی هستند که با هر انگیزه ای ـ از دلشان خبر نداریم ـ خیلی از اوقات چنان در برابر دولت ایالات متحده می ایستند و افشاگری می کنند که احدی نمی تواند بگوید این مخالفت آنها دستوری و فرمایشی است. الآن بعضی از بهترین کتابهای افشاگرانه علیه نظام حاکم بر آمریکا را همین آقای «نومن چامسکی» می نویسد. بسیاری از تندترین و افشاگرانه ترین مقالات و اخبار علیه آمریکا و سیاستهای آمریکا را بعضی از همین روزنامه نگاران و نشریات غربی می نویسند. روزنامه ها و وسایل ارتباط جمعی ایران، شاید روزی نباشد که از همین منابع غربی در افشاگری علیه خود غرب استفاده نکنند. حتی گاهی می بینید که همین سازمانها و شخصیتهای رسمی و معروف غربی هم بهترین و تندترین افشاگریها راعلیه دولتهای غربی در جهان منتشر می کنند. آقای «رمزی کلارك» هر که و هرچه باشد، حقیقتاً یا مصلحتاً به هر دلیل، گاهی علیه سیاستهای آمریکا حتی سیاستهای امنیتی و نظامی دولت آمریکا و رئیس جمهورِ آمریکا، مستندترین برخوردهای حقوقی و قانونی را در جامعه و جهان عرضه می کند. درمیان استادان دانشگاهها همین طور. در میان

روزنامه نگاران هم همین طور. شما تصور می کنید که در آمریکا هر که هرچه می گوید و می نویسد، مزدور «سیا» است، پس دروغ می گوید و دروغ می نویسد. اگر این طور است پس چرا در روزنامه‌های ایران، خیلی وقتها حرفهای همین مزدوران و دروغگویان را حتی در حد تیترهای بزرگ و چشمگیر مطرح می کنید و از محتوای آن در جهت افشای امپریالیسم و استکبار جهانی بهره می برید؟! شما بعضی از بهترین آمارها و ارقام و تحقیقاتِ مستند علیه دولت آمریکا و نظام و جامعهٔ آمریکایی را از طریق همین کانالهای غربی و حتی آمریکایی به دست می آورید... من خودم دارم مستند حرف می‌زنم. یعنی در مسیر تحقیقاتی که زمانی برای نوشتن تِز دانشگاهی‌ام داشتم، روزنامه‌های ایران را بررسی می کردم. دستگاههای غربی، عملاً ازمهمترین منابعِ اطلاعاتی و خبریِ آنها محسوب می‌شوند. گزارشِ مثبتِ همین آقای گالیندوپل درمورد ایران، جامعه آمریکا و سازمان ملل را تکان داد. بعضی از دیپلماتها در سازمان ملل گفته بودند که نمی‌دانیم ایرانیها در ایران چه بلایی به سر گالیندوپل آورده اند؟!... نکات مثبتِ گزارش او بقدری قوی و غیرمترقبه بود که نکات منفی‌اش اصلاً نتوانست خود را در برابر آن نکات مثبت، نشان دهد.

ـ ما در ایران، سه دولت را، یکی دولت غاصب و نژادپرست اسرائیل و دیگری دولت غاصب و نژادپرست آفریقای جنوبی و سوم هم همین دولت قدر قدرت آمریکا را به عنوان مستثنیات، از گردونهٔ روابط سیاسی و دیپلماسی حذف کرده ایم. ضمناً آن دو دولت غاصب، سالهای سال است که شدیداً مورد حمایت مالی و فکری و سیاسی و نظامیِ همین دولت آمریکا هستند. وانگهی در ایران، یك اصل اساسی از سوی همه پذیرفته شده است و پذیرفتنی هم هست. در هر کشوری، یك اساس و مبنای مهم و محوری برای ایجاد وحدت وجود دارد؛ تا اگر درمورد خاصی اختلافات بالا گرفت و به جایی نرسیدند، بالاخره یك مقامِ معین و مقبول وجود داشته باشد که تصمیم نهایی را اتخاذ کند و حرف آخر را بزند. معنای این حرف آخر و تصمیم نهایی، این نیست که حرف و تصمیمی برخلاف قانون است. قانونی است؛ اما شما می‌دانید که در همه کشورها خیلی از وقتها بر سر تفسیر قوانینِ مصوب و مورد قبول، اختلاف پیش می‌آید... خوب؛ در هر کشوری چنین مقامی به شکلی و به عنوانی، با نام و نشان دیگری، بالاخره وجود دارد، واقعیت دارد. یا صدر هیأت رئیسه است، یا رئیس جمهور

ست، یا کنگره است، یا شورای انقلاب است. درکشور ما با توجه به ادله‌ای از قبیل
ـهنگ و دین و عقیدهٔ مردم، قانون اساسیِ تصویب شده توسط مردم، واقعیتهای
ریخی کشور و خصوصاً مسیر پیدایی و پیروزی انقلاب اسلامی، یك مقام مقدس و
ـهبی و مقبول و مردمی وجود دارد که به طور طبیعی در سیاست و مدیریت کشور و نظام
انقلاب، حق رهبری و هدایت دارد. می‌دانید که این مقام، مقام ولایت امر یا ولی فقیه
ست. ما خصوصاً در امور مهم علاوه بر تعقل، به تعبد هم اعتقاد داریم، تعبّد یعنی
لماعت از قانون و حکم قطعی و مسلّم و به اصطلاح مولوی (نه ارشادی و نصیحتی)
ـهمین آمریکا هم در مسیر خودشان، بالاخره نوعی تعبد در برابر قوانین مصوب و
ستورات قطعی و مهم را توجیه می‌کنند، البته با نامها و عناوین دیگر....

... خوب، تجدید رابطه یا قطع آن با یك کشور دیگر، ازموارد مهمی است که
یچ کس در کشور ما نه صحیح و نه صلاح می‌داند که بدون توجه به حکمِ نفی و اثباتِ
ادره از طرف رهبر، آن را به عمل درآورد. نه، می‌کند و نه می‌تواند چنین کند. تحلیل
ن این است که حتی آنهایی که از نظر دینی و انقلابی هم ممکن است موافق نظام
مهوری اسلامی یا موافق ولایت فقیه نباشند، اگر اهل واقع گرایی و انصاف باشند،
ها هم قبول دارند و قبول می‌کنند که در غیر این صورت، هرج و مرج پیش می‌آید.

ـ .... برای اینکه به اهمیت افکار عمومی بیشتر عنایت کنید، ... در همین آمریکا
۱ هزار مسلمان، که چند ایرانی بیشتر در میان آنها نبود، یعنی تقریباً همهٔ آنها
یرایرانی بودند، اعم از سیاهپوست وسفیدپوست یا آمریکایی واروپایی یا آسیایی و
ریقایی، در خیابان پنجم نیویورك تظاهرات کردند. عکسهای امام خمینی رضوان الله
لیه را در دست داشتند و مرگ بر «سلمان رشدی» می‌گفتند. و می‌دانید که خیابان پنجم
مهمترین و شیك‌ترین خیابانهای تجاری و اقتصادی نیویورك است.....

..... گفتگو گرممان کرده است که دو سه دانشجوی دیگر پیدایشان می‌شود. این
زها در اطراف ساختمان سازمان ملل رفت و آمد بسیار است..... تازه از راه رسیدگان
ـ خواستند به داخل ساختمان سازمان ملل بروند که با دست تکان دادنهای دوستان
اضر به طرف ما آمدند..... و حالا آنان، گفتگو را گرمتر و گسترده‌تر کرده‌اند. گاهی
ودشان سؤال می‌کنند و گاهی خودشان هم پاسخ می‌دهند.....

ـ پژوهشگری غیر از مخالفت و معارضه است. پژوهشگری، نوعی معاضده است

نه معارضه....

ـ ما در دنیا دو جور برخورد با قوانین و سیاستها و دستورات یك نظام سیاسی داریم. یکی برخورد در شکل مخالفت واقعی و عینی و عملی. دیگری در شکل ارزیابی و بررسی آثار آنها در جامعه و جهان. شکل دوم بیشتر به کارهایی شبیه است که در مراکز تحقیق و پژوهش انجام می گیرد. البته هیچ انسان پژوهشگری نیست که بنحوی ضعیف یا قوی، متأثر از بینش و باور پیشین خودش (قبل از شروع پژوهش) نباشد. تأثیرات اندك یا ناخودآگاه، اجتناب ناپذیر است، در همهٔ آدمها هست، چون آدمند!.... اما پژوهشگران را در حوزهٔ تأثیرپذیریهایشان می شود درجه بندی کرد. خیلیها هستند که واقعاً این تأثیرپذیری قبلی را تا جایی که مقدور است و می توانند، به حداقل می رسانند.

ـ الآن در آمریکا مؤسسات بسیاری وجود دارند که خودشان مخالف قانون و دستورات قطعی و مصوبات رسمی نیستند، بلکه مطیعند، اما فارغ ازقضاوت و صرفنظر از اطاعت، مسائل اجتماعی رامورد مطالعه قرار می‌دهند. مطالعه از حیث آثار و عوارض. یعنی ممکن است شما یك قانون خوب و عالی را هم از این حیث مورد مطالعه و پژوهش قرار بدهید که ببینید در عالم عین و واقعیت، موجب چه آثار و عوارض مثبت یامنفی، خوب یا بد، شده و می شود؟

ـ بله، این همان است که ممکن است مصالح و مفاسد را، در مجموع، به ما نشان بدهد. روشن است که این مطالعه و پژوهش به معنای مخالفت و قانون شکنی نیست، نتیجه اش هم هر چه باشد ربطی به بحث حق و باطل و اصل و اساس قانون ندارد.

ـ خوب. اگر به این معنا، پژوهش و مطالعه و ارزیابی، بدون اشکال بلکه لازم است، چرا شما این کار را نمی کنید؟

ـ شما ازکجا می‌دانید؟ از کجا می‌دانید که چنین مطالعات موضوع شناسانه و چنین پژوهشهای اثر شناسانه ای (به معنای شناخت آثار مثبت و منفی خارجی و عینی یك قانون و یك حکم، صرفنظر از حق بودن و صحیح بودن آن) حتی به دستور خود مقامات و مسؤولان جمهوری اسلامی و زیر نظر خود آنها انجام نمی شود؟

ـ بسیار عالی است. حرف ما هم همین است و مبتنی بر نگرش از همین زاویه است.

ـ من با دوستان و دانشجویانی که قبلاً هم دیدار و گفتگو داشتم، چه در مسجد و چه

در اطراف همین ساختمان «یو.ان.»، دلایلی را که برای گسترش و کاهش یا قطع و وصل یك رابطه سیاسی می‌توان داشت مطرح کردم.

ـ شنیدم. مخالف آن دلایل هم نیستم. اما دانشجو باید محقق باشد. شرط لازم برای تحقیق، حلاجی کردن، سبك و سنگین کردن، نقادی ومقایسهٔ همهٔ دلایل و نظریات است. به نظر می‌رسد تمامی دلایلی که شما مطرح می کنید برای قطع رابطه و استمرار آن، دلایلی است که در مورد رابطه با دولت انگلستان نیز می شود آنها را ذکر کرد. دولت انگلستان هم مثل دولت آمریکا خبیث است و سلطه جو. اگر حقه بازتر و خبیث تر و بدتر نباشد، بهتر نیست. همه دلایلی که شما درمورد آمریکا می آورید، درمورد انگلیس هم می شود آورد؛ یك مقدار هم شاید بیشتر! یعنی الآن سلمان رشدی تحت‌الحمایهٔ انگلیس‌هاست! کودتای رضاخان راآنها طرح‌ریزی کردند، یکی از دو پایهٔ اصلی استقرار حکومت کودتا در ۲۸ مرداد هم همانها بودند، در استعمارگری استاد و پیش کسوتند. وانگهی روابط هم درجات دارد. رابطه عادی و سادهٔ دیپلماتیك، حداقل است. نه برقراری‌اش لزوماً دلیل وابستگی است و نه قطعش لزوماً دلیل استقلال است. وابستگی و استقلال، باب دیگر و بحث دیگر و معیارهای عمیق دیگری دارد. و گرنه حالا دیگران می‌توانند بگویند که ایران به انگلیس وابسته شد!

ـ اولاً رابطه ای که قطع شده، اگر زمانی واجب باشد که وصل شود، باید از موضع اقتدار باشد نه انفعال. ثانیاً تجدید رابطه در مورد انگلیس و تقویت رابطه در مورد شوروی، هر دو، علاوه بر تبعیت ازمصالح نظام جمهوری اسلامی، تابع متغیرات درعالم واقع بوده است. یعنی تشخیص رهبری نظام در ایران این بود که شوروی در سیاست قبلی اش واقعاً تغییراتی پدید آورده؛ حالا چه مجبور شده و چه به طور اختیاری چنین کرده. همچنین براساس همین تشخیص، گفته شد که انگلیس به شروط تعیین شده از سوی مجلس شورای اسلامی ایران تاحدی که ممکن و مورد انتظار بوده، تن داده و عمل کرده. البته می‌دانیم که نه سیاست شوروی در همه امور بهتر شده و نه انگلیس. نمونه‌اش قتل‌عام خشن مسلمانان آذربایجان شوروی وادامه حمایت انگلیس از سلمان رشدی. ایران هم نگفته است که فقط وقتی با یك کشور رابطه دارد که سیاستهای آن کشور صد در صد خوب و مطلوب جمهوری اسلامی باشد! اگر این طور باشد، پس باید بگوییم با هیچ کشوری رابطه برقرار نمی کنیم مگر وقتی که در آنجا هم جمهوری

اسلامی بر سرکار آمده باشد یا مشابهش(!)... مثل پاکستان(!).... ایران در مورد آمریکا هم، چه در زمان حیات حضرت امام رضوان‌الله علیه و چه بعد از رحلت ایشان، شرایطی را نه برای تغییر ماهیت دولت آمریکا بلکه برای تغییر سیاست دولت آمریکا نسبت به یك سلسله از امور مهم، مطرح کرده است. ولو این تغییر درعمل، نه از سر خیرخواهی حقیقی بلکه از سر اجبار و تن به مصلحت و واقعیت دادن باشد. اما تشخیص مسؤولان کشور ما این است که آمریکا به آن شروط تن نداده است. ثالثاً قطع رابطه ایران و آمریکا، سالهاست که بر اثر تکرار و تداوم، اساساً خودش در دنیا و در داخل ایران و در جهان اسلام معنای خاصی پیدا کرده و پیام خاصی را با خودش همراه کرده است. ما با آمریکا به عنوان سرکردهٔ همهٔ قلدرها و سلطه‌گرها قطع رابطه کرده‌ایم.

یعنی با فرمانده یك لشکر مهاجم یا رئیس شورای فرماندهی آن لشکر ارتباط نداریم ولی با افسران زیر فرمانش یا اعضای دیگر آن شورا ارتباط داریم!

ـ بله، تاکور شود هر آنکه نتواند دید!

ـ الهی آمین!!

ـ ... الآن دانشگاهها و مراکز فرهنگی و علمی دراینجا، کتبِ اسلامی و ایرانی را هم از طریق دلالان و شرکتهای غیرایرانی با قیمت زیاد و با تأخیر و نابسامانی دریافت می‌کنند. سیاهان، مخاطب صدها وهزاران نوع برنامه تبلیغاتیِ ضد ایرانی وضد اسلامی هستند، اما از ناحیه شما در اینجا صدایی به گوش کسی نمی‌رسد. سعودی‌ها با آنکه دارای کشورو حکومتی غیر دمکراتیك و بدوی‌اند، با صرف میلیونها دلار و با استفاده از روابط موجود، دارند در همین آمریکا برای سیاهان و مسلمانان و اعراب و خاورمیانه‌ای‌ها و آسیایی‌ها و آفریقایی‌ها و به طور کلی مسلمانان مهاجر و مقیم، به اصطلاح خوراك فکری و علمی و مذهبی درست می‌کنند!

ـ به نظر می‌رسد که روزنامه‌های ایران این واقعیتها را اصلاً مطرح نمی‌کنند. شاید نگرانند که طرح و شرح این مسائل، نوعی اقرار و اعتراف ضمنی به وجود جنبه‌های مثبت در غرب باشد! خوب، باشد! اگر منطق ما قوی است چرا از هر چیزی وحشت کنیم؟ آیا راه حل این است که بعضی از واقعیتها را پنهان کنیم تا بعضی دیگر از واقعیتها آشکارتر و درشت‌تر نشان داده شود؟ آیا می‌ترسیم؟ مگر ما به همین رسانه‌های غربی انتقاد نمی‌کنیم که چرا واقعیتهای ایران را به طور کامل نمی‌گویند؟ خودمان چه

می کنیم؟

ـ آن شب در مسجد نیویورك هم راجع به روزنامه نگاری در ایران صحبت شد. دوستان می‌دانند که من خودم در این مورد به قدر ده دوازده سال سابقه و اطلاع دارم. این موضوعات که مطرح می کنید، بحثهای بسیاری را می‌طلبد. بعضاً هم حرفهای راست و درستی در آن وجود دارد. اما حرف اصلی این است که بدون رابطه سیاسی با دولتِ آمریکا هم می‌توان از ظرفیتهای علمی و فرهنگی و دینی و مردمی، استفادهٔ مثبت و مفید و انسانی داشت.

استفاده از امکانات تلویزیونی

ـ اولاً وقتی کسی درکشوری رسمیتِ قانونی نداشته باشد، درهر قدم بایك مشکل و محدودیت اداری و تشریفاتی مواجه می‌شود. شما که می گویید صدور انقلاب یعنی صدور فرهنگ انقلاب؛ بسیار خوب، چرا بهانهٔ بی‌مورد می‌دهید به دست دولتمردانِ دنیاپرست و مأمورانِ منفعت طلب و فرصت طلبِ آمریکا که با تکیه برمحدودیتها و موانع قانونی شان از گسترش میدانِ فعالیتِ ایرانیان بتوانند جلوگیری کنند و کارشان جنبه و جلوهٔ قانونی هم داشته باشد؟ چرا سعودی‌ها از امکانات و ظرفیتهای بسیاری بتوانند بهره ببرند و ایرانیان کمتر بتوانند؟ شما اگر با کشوری رابطه نداشته باشید، عملاً و قانوناً چقدر به تبعهٔ آن کشور می‌توانید میدان فعالیت درکشور خودتان بدهید؟... ثانیاً اطلاق و تعمیم همان دیدگاهی که اشاره شد، موجب می‌شود که گاهی خود بخود مانع و مزاحم کارهای مثبت و مفیدِ خودتان باشد... در همین آمریکا یکی از شبکه‌های تلویزیونی، به خاطر جلب بیننده یا به خاطر هر چیز دیگر، سنت و سیره اش این است که گاهگاه به هر کشوری از کشورهای جهان سه دقیقه وقت می‌دهد که در آن سه دقیقه هر چه خواستند و هر چه ساختند، آن را ازطریق تلویزیون برای مردم آمریکا پخش کنند!... اکثر کشورها وملتها با یك برنامهٔ سنجیده و حساب شده، ازاین امکان به نفع خودشان بارها و بارها استفاده کرده‌اند. اما ایرانیها خیر!... البته پس از تلاشِ دانشجویان و اطلاع دادنهای مکرر به ایران، دو سه بار دو سه فیلم، ارسال شده و از این تلویزیون پخش شده. مثلاً گویا یك بار «مدرسهٔ موش‌ها» را از این طریق پخش کرده‌اند!... لابد بعضی از دوستان ایرانی تحت تأثیر همان دیدگاه مطلق، با خودشان

چنین می‌اندیشند که در همین کار و همین کانال هم حتماً کلکی در کار است. مثل قدیمیها که می‌گفتند در زیر هر خشت خامِ کهنه‌ای یك عقربی خلق می‌شود و مشغول زندگی است!!

ـ این طور نیست که بگوییم تبلیغ و توضیح درست و منطقی در جامعهٔ آمریکا فایده‌ای ندارد و وقت هدر کردن است. اصلاً این طور نیست... در همین آمریکا ۱۵ هزار غیرایرانی درمهمترین خیابان نیویورك به دفاع از امام خمینی تظاهرات کردند. حالا اگر فعالیت فرهنگی بهتر و بیشتری در اینجا صورت گیرد، ۱۵ هزار نفر می‌شوند ۱۵ میلیون نفر. و البته لازم نیست که همه آنها هم اهل تظاهر خیابانی باشند. خیلیها در دانشگاهها می‌توانند تظاهری و جلوه‌ای از شؤون علمی و فکریِ انقلاب اسلامی ایران باشند.

«مرگ بر آمریکا» چه معنایی دارد؟

ـ وقتی می‌گوییم «مرگ بر آمریکا»، باید خیلی تبلیغ کنیم و توضیح بدهیم که اولاً منظور دولت آمریکاست نه ملت. همان طور که در مورد تفاوت میان مردم عادی یهودو حاکمیت صهیونیست‌ها باید توضیح داد. همان طور که در مورد «مرگ بر شوروی» سابق می‌بایست توضیح می‌دادیم. زیرا هرکس از نام کشورش یك وجهِ خودی و یك رشتهٔ وابسته به خود نیز احساس می‌کند و این امری است طبیعی و نباید آن را انکار و نفی و جریحه‌دار کرد. ثانیاً باید روشن کنیم که از کلمهٔ «دولت» هم باز، سلطه‌جویی و استکبار و جهانخواری را منظور نظر داریم. شاید شما بگویید معنی شعار روشن است. نه. این طور نیست. وقتی الآن خیلیها در اینجا واقعاً تصور می‌کنند که به محض ورود به ایران کشته می‌شوند، شما انتظار دارید شعارها را درست درك کنند؟ بگویید مرگ بر دولت آمریکا و مرگ بر بوش، یادر پیامها و نطقهای مهم و رسمی و بین المللی بر تفکیك حساب دولت آمریکا از ملت آمریکا تأکید کنید. فراوان. البته از طریق فیلم و رمان و هنرهای دیگر هم باید همین کار را کرد. و گرنه آمریکایی‌ها چنین تبلیغ می‌کنند که ایرانیها دولت آمریکا را حتی در داخل مرزهای کشور خودش هم غاصب می‌دانند و معتقدند که اگر بتوانند، باید با فعالیتهای تروریستی سرنگونش کنند، حتی اگر براساس رأی و خواست اکثریت مردم آمریکا بر سر کار باشد! به عبارت دیگر ایرانیها

رأی و خواست و انتخابات مردم را به رسمیت نمی‌شناسند!
ـ من قبول دارم که باید ادبیات و واژه‌های ویژهٔ انقلاب به گونه‌ای باشد که به دست دشمنان و سوءاستفاده کنندگان، کمتر بهانه بدهد. البته مخالفت مخالفان، همیشه است. ولی می‌شود بهانه‌هایی را که به دست می‌آورند و با تمسك به آن بر روی اشخاص ثالث تأثیر می‌گذارند، کاهش داد.
ـ شما که می‌گویید صدور انقلاب یعنی صدور فرهنگ انقلاب، چرا همیشه همین ترکیب دوم را به کار نمی‌برید؟
ـ قبول!... ولی آنهایی که با اصل و اساس انقلاب مخالفند و استقلال‌طلبی ملتهای جهان سوم را سرکشی و تمرد می‌دانند، بالاخره بهانه‌هایی را که لازم دارند، پیدا می‌کنند و اگر موجود نبود، سفارش می‌دهند!
ـ این قطع رابطه، به صورت یك سمبل و یك علامت و یك پیام و یك ارزش و یك اصل انقلابی در جهان اسلام مطرح شده است. خودمان هم به این تلقی کمك کرده‌ایم.
ـ اما همین اصل و ارزش انقلابی، در آغاز، چگونه انجام گرفت؟... اول، آمریکا اعلامِ قطع رابطه کرد، بعد، ایران.
ـ درست است. و به همین دلیل، پس حالا هم این خود آمریکایی‌ها یعنی دولتمردانشان هستند که باید بگویند «خودم کردم که لعنت بر خودم باد»!
ـ از شوخی گذشته، منظورم این است که آمریکایی ها در عین روحیه سلطه‌طلبی و منفعت‌پرستی‌شان که البته روحیهٔ مشترکِ همه ابرقدرتها اعم از روس و انگلیس و فرانسه است(!)، در طول زمان اصلاً سیاست صددرصد ثابت ندارند، سیاستشان انعطاف و تغییرِ دائمی دارد. البته برای بیست سال و پنجاه سال می‌نشینند و فکر می‌کنند و برنامه می‌ریزند، اما درهمان حال آمریکایی‌ها تکیه شدیدی دارند بر تحرك و تنوع و انعطاف، با توجه به تجربه‌های قبلی و مقتضیات و واقعیتهایی که پیش می‌آید و وجود دارد.
ـ بله، دوست من آقا مجتبی هم، متن مکتوبِ استراتژی بیست سالهٔ آمریکایی‌ها را که در یك مؤسسهٔ عظیم تحقیقاتی تنظیم و تدوین شده و امثال کی‌سینجر هم در آن، مقاله و مطلب و پژوهش دارند، ترجمه کرده بود. آمریکایی‌ها استراتژی قبلی خودشان را در برخورد با پدیده‌هایی از نوع انقلاب اسلامی ایران که خارج از بلوك بندیهای

رایج و رسمیِ شرق و غرب ظاهر شد نقد کرده و حتی اعتراف کرده‌اند که آن استراتژی در مواجهه با این پدیدهٔ بی‌سابقه، کارآیی چندانی نداشته است.

ـ در گذشته، حساسیت آنها بیشتر متوجه جنبشهای مارکسیستی یا ملی به معنای ناسیونالیستی یاغیر مذهبی‌اش بوده است.

ـ بالاخره، در ایران خودمان کارشناسان و صاحبنظران وجود دارند. شورای اسلامی داریم، شورای امنیت ملی داریم، مؤسساتِ تحقیقات استراتژیك داریم، همه اینهاهم نهایتاً دیدگاهها و طرحها و مطالعات کارشناسانه‌شان را به رهبری انقلاب تقدیم می‌کنند. مبارزه با استکبار جهانی و سلطه‌جویی بین‌المللی در زمرهٔ اصول اساسی و زیربنایی انقلاب اسلامی است. اما چون مصادیقش در طول سده‌ها و دهه‌های مختلف، محتمل التغییر است؛ پس مبارزه با مصادیقش تابع واقعیتهاست. نوع و نحوهٔ آن مبارزه هم تابع مصالح متغیر است. مصادیق، اصول نیستند. مصادیق‌اند. مصالح نیز اصول نیستند، مصالحند. گرچه نفسِ توجه به مصداق و مصلحت و لزوم آن، به اعتباری می‌تواند خودش اصل باشد... پس هر دو، هر چه از حیث زمان طولانی باشند باز هم موقتند. و هر دو، هر چه ثبات داشته باشند، باز هم متغیرند.

ـ مبارزه غیر از رابطه است. مابا انگلیس رابطه عادی سیاسی و دیپلماتیك و دو طرفه داریم. اما با سیاستهای سلطه‌جویانه و غارتگرانه و استکباری و ضداسلامی و خباثت‌آمیزش در همان حال، مبارزه می‌کنیم. با شوروی هم همین طور. مبارزه لزوماً ربطی به رابطه ندارد.

درخت خربزه، الله‌اکبر!

ـ بله، روشن است. اما درمورد همان رابطه هم باید عرض کنم که روزی اگر واقعیتها و مصالح اقتضا کند، البته تغییر و تبدیلش محال نیست. اما این نکته را نمی‌شود و نباید فراموش کرد که باید این تشخیص نهایتاً تشخیصِ رهبریِ یك نظام اسلامی باشد، نه تشخیصِ این و آن؛ هرچند رهبری نظام از شوراها و کارشناسان و گزارش دهندگان تحت نظارت خود نیز استفادهٔ مشورتی، موضوعی و مصداقی کرده باشد... ضمناً این حرفهای ما جز فرضیاتی که در بحثهای نظری پیش می‌آید، بیش نیست! رابطهٔ با آمریکا پیشکشتان! همین رابطه با انگلیس که در همین سازمان ملل برقرار و

اعلام شد، عرض کنم حالا حالاها دولت در رابطه با همین رابطهٔ غیرمشروع(!)، خواهی دید که استیضاحها خواهد شد!... پس به قول ملانصرالدین سرشکسته: «درخت گردکان به این بزرگی، درخت خربزه الله اکبر»!!

ـ بگذار اگر بناست چیزی از درخت بر سر کسی بیفتد، خربزه باشد نه گردو(!) ضمن اینکه دومی با همهٔ ریزی‌اش سرشکنتر است(!)

ـ برای اینکه شیرفهم بشوی عرض می کنم! یکی بود یکی نبود، در روستایی زارع فقیری بود که ناگهان ثروتمند شد. همکارانش سؤال کردند. گفت: کیسه‌ای از بادمجان (محصول مزرعه) پر کردم و برای حاکم شهر هدیه بردم، در عوض آن به من کیسه‌ای طلا بخشید!... روزی دیگر یکی دیگر از زارعینِ تنگدست برخاست و به همین خیال، راهی شهر و قصر شد. اما چون این بار شرایط زمانی مساعد نبود، امیر از دیدن آن بادمجانها عصبانی تر شدو به جای اعطای طلا دستور داد که...!!... بیچاره زارعِ بخت برگشته(!) مرتباً و لحظه به لحظه می گفت: خدا آخر و عاقبت مرا بخیر کند(!)... چون این جمله را زیاد تکرار کرد، امیر پرسید ماجرا چیست؟ گفت: یادم آمد که وقتی در دِه خواستم کیسه را از بادمجانهای مزرعه پر کنم، چند تا کدو حلوایی هم در تهِ جوال گذاشته بودم(!)

... الغرض(!)، مقصودِ این است که آمریکا موجود خطرناکی است. کسانی که به طرف آمریکا حرکت می کنند، باید بدانند که همیشه طلا نمی دهند(!) ماجرای عراق و کویت و امثالهم شاهد مثال خوبی است.

ـ سازش وتسلیم دربرابر آمریکای جهانخوار محکوم ومطرود است ومبارزهٔ همه‌جانبه با او واجب است. در درجات بعدی، قریب همین مواضع را باید در برابر انگلستان و فرانسه و حتی شوروی هم داشت... اما ارتباط سیاسی به شکل عرفی و عادی یی که معمول است، از اساس با مسألهٔ سازش و تسلیم و نیز با بحث مبارزه و مقابله، فرق دارد. با تعدیها و تجاوزها و ستمگریهای دولتین روس و انگلیس همواره بایدِ مخالفت و مقابله کرد. حوزهٔ این امور از حوزهٔ ارتباطات معمول در جهان امروز جداست. در مورد آمریکا فقط می توان گفت که ممکن است افکار عمومی، این دو حوزه را یك حوزه تلقی کند. این تلقی را ما خودمان به آنها تلقین کرده‌ایم. و گرنه کوبای سردسته انقلابیون چپ، در اوج چپ‌رویهایش، آمریکا را متهم می کرد که با کوبا رابطه برقرار نمی کند(!)

و هیچ‌کس هم در دنیا نگفت که کوبا می‌خواهد به آمریکا وابسته شود یا با آمریکا سازش کند. کوبا آمریکا را بارها و بارها به گفتگو و رابطه باخود دعوت کرد و در همان حال در شورای امنیت، در سازمان ملل و در هر جای دیگر آشکارا علیه سیاستهای سلطه‌طلبانه دولت ریگان و بوش افشاگری کرد و حتی صریحاً رأی مخالف داد.

ـ حالا می‌توانم بپرسم که اصلاً چه اصرار و چه انگیزه‌ای در این مورد وجود دارد که این همه به این موضوع فکر کنیم!

ـ این مثل آن است که بپرسیم اصلاً چه اصرار و انگیزه‌ای در مورد سفر مقامات ایران به سازمان ملل و حضور بعضی از آنها در شورای امنیت و اصلاً چه اصرار و انگیزه‌ای در تجدید و تقویت رابطه دیپلماتیك با انگلیس و فرانسه وجود دارد؟ انگلیس و فرانسه و حتی آلمان و شوروی‌یی که در تمام جنایات ده دوازده سالهٔ گذشته علیه جمهوری اسلامی ایران، باهم و با آمریکا و با رژیم عراق، شریك بودند! وانگهی گفتگو نکردن و تحقیق نکردن، در هیچ موضوعی، مشکل را حل نمی‌کند.

ـ هیچ رئیس جمهوری در جهان امروز به قدر همین رؤسای جمهور آمریکا در اظهار حسن‌نیت نسبت به کشورهای جهان سوم و خصوصاً جهان اسلام و بالاخص ایران، مرتکب دروغگویی نشده ونمی‌شود. از زمان کارتر تاحالا به ما دروغ گفته‌اند. در این زمینه، یعنی در دروغگویی و فریب‌دهی، سیاستها مشترك و مداوم بوده است!

شناخت طبقات و گروههای مختلف در آمریکا

..... در روزهای ششم و هفتم اکتبر دیدار و گفتگو داریم با برخی از اساتید و محققین ایرانی دانشگاههای نیویورك... در روزهای دیگر نیز از این دیدارها داشته ایم و داریم. از مطالعات و نظریّات آنها مطلع می شوم....

ـ دیروز یکی از اساتید دانشگاه می گفت: امور مربوط به سیاست آمریکا از جهات مختلف بسیار پیچیده، بغرنج و متنوع است. افراد و گروههای متنفذ نه تنها از حیث کمی بسیار متکثرند و طبقات متنوعی را در برمی گیرند بلکه از حیث کیفی نیز دائماً در روند تغییر و نوسانند و این تغییرات به نوبه خودش موجد تغییرات زیربنایی و روبنایی بسیار مهم و مؤثری در سیاستهای داخله و خارجه آمریکا و نهایتاً در سطح جهان می شود. مثلاً با روی کار آمدن جرج بوش و کابینه اش که اکثراً به جناح نفتی و صنایع آن وابستگی دارند و از منطقه تگزاس بوده و نمایندهٔ روابط و ضوابط خانوادگی و فرهنگی مردم این منطقه است و فهم سیاسی و جهانبینی این مردم را ارائه می دهد، این وابستگی به صنایع نفتی و فاکتور جغرافیایی اثری خاص در نظریات جرج بوش و کابینه اش راجع به اختلافات اعراب و اسرائیل داشته است. وقتی کی سینجر یهودی که مادرش در کمپ های نازیها کشته شده بود، مسؤول سیاست خارجه آمریکا در کابینهٔ نیکسون و فورد شد، تزها و رهنمودها و فعالیتهای او نیروی مؤثر و مانع مهمی بر سر راه

برقراری هرگونه رابطه یا فضای بهتر از طرف دولت آمریکا نسبت به «پی.ال.او» گردید. پس فهم و دیدگاهها و منافع خصوصی و خانوادگی بوش و کی سینجر و کارگزارانشان تأثیری مهم در سیاست آمریکا در خاورمیانه دارد... تقریباً در حدود دوهزار پرسنل و دوهزار سمت سیاسی در آمریکا وجود دارد که اصول و احکام سیاست خارجی آمریکا را برعهده دارند و به طور کلی تأثیر خصوصیات فکری و زمینه های فرهنگی و سوابق خانوادگی و منطقه ای این عناصر و افراد در تصمیم گیری و ایجاد خط مشی آنها در امور خارجه واجد همیت بسیار است. علاوه بر اینها گروههای متعلق به سیاهان، یهودیان و دیگران هم در جامعه آمریکا هستند که نظریات ضد و نقیضی دارند. تخصیص روزی ده میلیون دلار از بودجه آمریکا به اسرائیل مربوط است به نظر سناتورها و نمایندگان یهودی و طرفداران و حامیان منافع یهودی ها در آمریکا، در حالی که سیاهپوستانی مثل جسی جکسون و لوئیس فرکان و آندرویانگ بارها نظر مخالف داده اند و گفته اند اگر قدرت به دست سیاهپوستان بیفتد اول این مبلغ را برای طبقات محروم آمریکا و بعد بقیه مردم و بعد برای کمك به کشورهای دیگر صرف خواهند کرد.

ـ غیر سیاهان و غیر یهودیان هم نظریات ضد و نقیضی عرضه می کنند.

ـ بله، هنگامی که دموکرات‌های مختلف یا جمهوریخواهان مختلف با وابستگیهای مختلف به صنایع سنگین یا صنایع نفتی یا صنایع مصرفی و یا کشاورزی و امثال آن بر سر کار می آیند، به قول پرفسور مروج، هر کدام از اینها طرفداران و حامیان و دار و دسته های خودش را به کاخ سفید می آورد و بدین ترتیب سیاست آمریکا دائماً و مرتباً در معرض تغییراتی قرار دارد. نگاه کنید به اقوام کندی از بستن، هنرپیشگان هالیوودی ریگان از کالیفرنیا، دوستان مذهبی کارتر از جنوب و نتیجتاً برخوردهای بسیار متفاوتشان در مورد خاورمیانه و ایران و مسائل مربوط به این منطقه.

ـ و جالب این است که همهٔ اینها همان طور که قبل از انتخاب تلاش کرده اند که از قدرت افکار عمومی و آرای انتخاباتی به نفع خودشان بهره برداری کنند، بعد از استقرار در مسند حکومت هم باز نگران همان افکار و آرا خصوصاً نگران افکار و آرای گروههای مقتدر ومتنفذ ومسلح به سلاح ثروت وتبلیغات بوده اند. بعضیها خیال می کنند در آمریکا همه دسته بندیها تشریفاتی و فرمایشی است. این طور نیست. همان طور که دو نفر آدم بالاخره صددرصد همفکر و همراه نمی شوند، همین اختلاف در جامعه و در

رصهٔ منافع و مناسبات مهم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نیز وجود دارد، منتهی به
ان دویست! دویست بار ضرب در خودش!
ـ مطالعهٔ ساختار اجتماعی و ساخت کلی گروهها و مراکز و قدرتهایی که دارای
وذ سیاسی و اقتصادی در آمریکا هستند، به کسب شناخت بهتر و بیشتر از نیروهای
ثر در افکار عمومی و آرای انتخاباتی یا سیاستها و برنامه‌های داخلی و خارجی کمك
ی کند. من از محققین جامعه شناس در آمریکا سؤال کرده‌ام. به نظر آنها طبقات و
شار متنفذ آمریکایی را می توان دوگونه طبقه‌بندی وتقسیم‌بندی کرد: یکی طبقه‌بندی
اساس عملکرد اجتماعی‌شان (عملکرد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امثال آن) و
گری، طبقه‌بندی براساس ناحیه جغرافیایی و زیستی (که به جهات تاریخی و
تصادی و تربیتی، موجد بروز تمایلات و برخوردهای خاصی در وجود آنها شده
ست)...

بقه‌بندی براساس نقش اجتماعی

...در طبقه‌بندی طبقات براساس عملکرد و نقش اجتماعی‌شان به این تقسیمات
ی رسیم:

... الف ـ گروههای سیاسی شامل صاحب منصبان و مقامات دارای شؤون
یاسی در سطح حکومت فدرال مانند اعضای قوه مقننه (سناتورها و افراد مجلس
ایندگان) و اعضای قوه قضائیه (قضات شورایعالی قضایی آمریکا) و اعضای قوه
جرائیه (رئیس جمهور و افراد کابینه و هیأت وزرا و شعب کادر اجرایی و اداری آن و
مچنین قوای نظامی و نیروهای ارتشی و گاردهای اجرایی فدرال و اف‌بی‌ای و
ی آی اِ)... و نیز شامل صاحب منصبان و مقامات دارای شؤون سیاسی در سطح
لات مانندِ استانداران و نمایندگان ایالتی مجلس سنا و مجلس نمایندگان و همچنین
هردارها و کنسول‌ها و ارگانهای شهربانی و شهرداری... و نیز شامل گروههای
مایت کننده از حقوق طبقات و اقشار مختلف اجتماعی و منافع خاصهٔ آنان مانند
حادیه‌های کارگری و کشاورزی و گروههای حمایت کنندهٔ حقوق اقلیتها و گروههای
می حقوق بانوان و سیاهان و پورتوریکن‌ها و اسپانیش‌ها و نژاد زّرد که خصوصاً در
مت غرب آمریکا دارای اکثریتند و گروههای مذهبی (یهودیان و کاتولیك‌ها و غیره)

و نیروهای معرف و مدافع منافع نیروهای ارتشی و سازندهٔ وسایل تسلیحاتی و نیز صنایع مصرفی و نفتی...

گروههای آموزشی

... ب ـ گروههای آموزشی و مؤسسات تحقیقاتی مشتمل بر رؤسای دانشگاهها و اساتید و گروههای دانشجویی فعال و اتحادیه‌های دانشجویی... و نیز گردانندگان انتشارات و رسانه‌های عمومی (نشریات و رادیو و تلویزیون و صنایع سینمایی)... و نیز مراکز هنرها و صنایع ظریفه (گالریهای هنری، موزه‌ها، تالارهای موسیقی و هنرمندان فعال در این عرصه)... و نیز تجار و بازرگانان و کسبه، چه آمریکایی‌هایی که فقط در آمریکا به امور تجاری مشغولند، چه آمریکایی‌هایی که در کشورهای خارج از آمریکا به تجارت اشتغال دارند مثل کارتل‌ها و چه خارجیانی که در آمریکا به تجارت در سطح داخلی یا واردات و صادرات می‌پردازند مثل ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها...

... در طبقه‌بندی طبقات براساس منطقه جغرافیایی و زیستی که به لحاظ تاریخی و اقتصادی و تربیتی موجد تمایلات و برخوردهایی متمایز و متفاوت شده است، به تقسیماتی می‌رسیم که از طریق گروهبندی ساختها و تمایلات فکری و برداشتهای فرهنگی مخصوص و مختص به نقاط مختلف آمریکا امکان‌پذیر است:

گروههای نفتی و نژادگرایان

... الف ـ ایالت تگزاس و گروههای نفتی، که به جهت روابط نفتی ثروتمندان و متنفذان این منطقه و قرابت دیرینهٔ آنها با اعراب سعودی و سایر کشورهای نفت‌خیز اسلامی منطقه، تمایل بسیاری به گسترش سهل‌الحصول روابط دارند. به عنوان مثال می‌توان گفت نفوذ دولت اسرائیل و یهودیان در این افراد کمتر از متنفذان اهل «بستن» است.

... ب ـ ایالات جنوبی، که شاخص بارز تمایلات فکری و فرهنگی متنفذان این ایالات، آن است که رغبت شدیدی نسبت به اقلیتهای سیاه و یهودی نداشته و گرایشهایی به ارجح و اشرف دانستن نژاد سفید و تمدن منتسب به این نژاد دارند.

سینماگران

... ج ـ ایالات غربی مانند کالیفرنیا، که مقر فعالیتهای سینمایی است و شاخصه بارز فرهنگی آنها این است که دارای تمایلات شدید مذهبی و اخلاق سنتی نبوده و توجهشان بیشتر معطوف به امور ملموس است. این منطقه محور و مقر زایش جنبشهای مختلف بوده و هست. مثلاً در دههٔ ۶۰ و ۷۰ جنبشهای شهروندان این ایالات نشانگر تمایلات صلح طلبانه و ضد جنگ بود و البته تأثیر تاریخی در روند سیاستهای آن زمان هم گذاشت. در دهه ۸۰ کلیه جنبشهای مربوط به حفاظت محیط و بازگشت به طبیعت غیرآلوده و نیز فعالیتهای مخالف باایجاد راکتورهای اتمی و فعالیتهای ارتشی ازطرف مردم این ایالات صورت گرفته است. شعبه‌ای از فعالیت بازرگانی این منطقه دست اندرکار ساخت و هواپیماها و کمپانی های بزرگ الکترونیك و کامپیوتر است که در واقع نبض صنایع کامپیوتری جهان است.

کشاورزان و...

... د ـ ایالات مرکزی که مشخصه آنها نفوذ کشاورزان و دامداران و صنایع مربوط به آنهاست؛ به دلیل آنکه این ایالات، مساحت وسیعی از آمریکا را با جمعیت معتنابهی در برمی گیرد و باتوجه به سیستم انتخاباتی در آمریکا تعداد زیادی از نمایندگان مجلس سنا و مجلس نمایندگان از این مناطقند. بنابراین قدرت و نفوذ سیاسی و اقتصادی این ایالات در مجالس آمریکا مشهود است. برای نمونه، به روابط تجاری با شوروی و قطع ارسال گندم آمریکا به آن کشور می توان اشاره کرد. این ایالات، پاسدار فرهنگ سنتی و ضوابط اخلاقی و اجتماعی آمریکاست، خصوصاً درمورد آنچه به مهاجران روپایی غیر انگلوساکسون مربوط می شود.

مهاجران و سیاهان

... هـ ـ ایالات شمال شرقی که در واقع مهد و پاسدار سنت علمی و سیاسی مریکای ثروتمند متشکل از خاندانهای انگلیسی و ایرلندی (مانند کندی) و به عبارت یگر مهاجران انگلوساکسون و کلتی است. این ایالات، به اصطلاح مرکز حامی مریکای متفکر و متشخص محسوب می شود. در آمریکا از «ترادیسیون بوستونی»

معنای خاصی مستفاد می‌شود که مصداق و مدلولی از همین واقعیت است.

...و ـ مطالعه دموگرافیگ و سوسیولوژیك جامعه آمریکا نشانگر آن است که در ایالات شرقی آمریکا و شهرهای بزرگی مانند شیکاگو و فیلادلفیا و نیویورك و واشنگتن که جمعیت نژاد سیاه این شهرها به میزان وسیعی رو به ازدیاد نهاده، به علل و جهات مختلفه در خلال سالیان اخیر واقعاً تغییری در موازنهٔ سیاسی و اداری این شهرها صورت گرفته و سیاهان نقش مهمتر و رل بسیار فعالی را در اختیار گرفته‌اند. این امر خود نشانگر تغییرات اساسی و اقتصادی این شهرها و ایالات است.

ـ توجه به همین واقعیتها نشان می‌دهد که مواجههٔ فرهنگی و تبلیغی یکسان و یکنواخت با کل جامعه آمریکایی مناسب نیست. ضمناً جبهه‌ها و نیروهای درون جامعه و سیستم آمریکایی، مختلف بوده و در روند نوسان و تغییر دائمی قرار دارند. آمریکا را باید باتوجه به تنوعها و پیچیدگیها وترکیبات مختلف نهادهایش شناخت. همچنین باید دائماً روند تغییراتی را که در این جامعه شکل می‌گیرد شناسایی و حتی پیش بینی کرد. الآن سیاهان تمایل فراوانی به فرهنگ اسلامی نشان می‌دهند. توجه به نطقها و تصمیمات سیاسی جسی جکسن و آندرویانگ و سایر سردمداران جنبش سیاهان در آمریکا، برخی از واقعیتها را نشان می‌دهد...

ـ خودِ سردمداران حکومت آمریکا و ایادی «سیا» هم در واقع براساس شناخت مداومی که از واقعیتهای جامعه آمریکایی به دست می‌آورند، برنامه‌های خودشان راتنظیم و اجرا می‌کنند. یعنی خود آنها هم با روان شناسی و جامعه شناسیِ طبقات و گروهها و گرایشهای موجود است که می‌توانند کاری صورت داده و مثلاً تلاش سیاسی سیاهپوستان را در بستر خاصی جریان دهند.

ـ آتش تلاش سیاهپوستان را علاوه بر انگیزه‌های مشترك آنها و سفیدپوستان، همواره دو انگیزهٔ خاص مثبت و منفی دیگر نیز دامن می‌زده است. تمایل شدید و نیرومند و تاریخی آنها برای اعلام هویت و اظهار قدرت و ابراز شایستگی از یك طرف، نقشه‌پردازیهای سیاستمداران یا سرمایه‌داران غرب برای سرگرم نگه‌داشتن و ارضا و اغفال سیاهان یا بهره کشی تجاری و سودگیری و به اصطلاح شیردوشی از آنها به نفع خویش از طرف دیگر.

ـ این تصور که گمان کنیم همه چیز در غرب کاملاً تحت سیطرهٔ سیا و اف بی ای

است، اطلاق و تعمیمش غلط است. نباید از اینها «خدا» ساخت. پس اراده خداوند، سنتهای تاریخی، سهم مردم، سهم فکر و علم، نقش واقعیتهای طبیعت و جامعه و جهان و به عبارت دیگر نقش علل و عوامل دیگر چه می شود؟ سیاستها و وقایع هیچ گاه در هیچ کشوری فقط تحت تأثیر یك عامل نیست، بلکه برآیندی است از مجموعه علل و عوامل متعدد و مؤثر و متنفذی که هر کدام به اندازهٔ مخصوصی در شکل گیری امور سهمی و نقشی دارند. اندازهٔ این سهم و این نقش نیز در طول زمان در تغییر و تبدیل است. گاهی وجه غالب با این و گاهی با آن عامل یا عوامل است.

باز هم روزی ده میلیون دلار نذر اسرائیل!

ـ به قول یکی از اساتید، تخصیص مبلغی معادل ده میلیون دلار از بودجه روزانه آمریکا به دولت اسرائیل، ناشی از فعالیت قدرتها و جناحهایی است که در ایالات متحده از دولت اسرائیل حمایت می کنند و با سلاح آرای انتخاباتی و افکار عمومی بر تصمیمات و سیاستهای حاکم تأثیر می گذارند. ولی گروهها و جناحهای سیاسی فعالی در آمریکا هستند که با این تصمیم و سیاست موافق نیستند و از این کمکهای گزاف ناراحتند. هم در میان سیاستمداران سفیدپوست و هم در میان سیاهان، کسانی وجود دارند که بارها در انتخابات گفته اند چنانچه قدرت بیشتری داشته باشند این مبلغ را برای بهبود زندگی طبقات فقیر، و خود آمریکا صرف خواهند کرد. این تبلیغات بر افکار عمومی تأثیر می گذارد.

ـ مناطق مختلف آمریکا، شکل بندی و دسته بندی سیاسی و جغرافیایی آنها، اشخاص و شخصیتهای مهم و مختلف، همه این عوامل دارای خصوصیات و تأثیراتی هستند که افکار عمومی از آن متأثر است.

جریانهای فکری و فرهنگی

.... یکی از شخصیتهای علمی و دینی کشورمان (ایران) که در اثنای سفر، از دانشگاهها و مجامع فرهنگی آمریکا دیدار کرده بود می گفت: «با یك استاد فلسفه در دانشگاه کلمبیا ملاقات داشتیم، حتی اسم ملاصدرا را هم نشنیده بود. مردم آمریکا که دیگر جای خود دارند..... آنها ازوجوه و شؤون علمی شخصیت امام خمینی رضوان الله

علیه نیز اطلاعی ندارند. غالباً نه اساتید و نه عوام، شخصیت فلسفی و عرفانی امام به معنای علمی اش را اصلاً نمی شناسند. متأسفانه، از آن بزرگمرد عرصه علم و فلسفه و عرفان و ادبیات، تصویری فقط سیاسی، از نوع تصویر مثلاً قذافی(!) ، در ذهن دارند..... وضعیت اجتماعی آمریکا طوری است که در آنجا نمی توانند جلو کارهای فرهنگی را بگیرند و باید ازاین امکان مفید، استفادهٔ علمی و فرهنگی کرد. هم در میان خواص اهل علم، اشخاصِ مشتاق بسیارند و هم در میان تودهٔ مردم، ایرانیها هم به طریق اولی چنین اند. حتی یك ایرانی که در خیابان به شغل واکس زنی مشغول بود، بقدری به ما محبت کرد و بقدری نسبت به وطنش شیفتگی نشان داد که حد ندارد. تا فرودگاه هم دنبال ما آمد و در حالی که اشك در چشمانش حلقه زده بود می گفت زنش فرانسوی است و نمی گذارد که با بچه ها به ایران برگردند. بعضیها تصور می کنند همه ایرانیهایی که درآمریکا هستند، ضدنظام و ضدانقلابند. این طور نیست. با سرگذشت هر کدامشان باید آشنا بود تا توانست بدرستی داوری کرد.... یکی از اساتید دانشگاه که در رشته فلسفه کامپیوتر درس می دهد و رشته درسیِ جالبی هم هست، می گفت که چهل سال است استاد است. دکتر معین، استاد فلسفه کامپیوتر، اهل یزد است و شیفته ایران.... ما دیدیم که بسیاری از علما و محققین ایرانی از محیط اخلاقی آمریکا متنفرند و زده شده اند. همهٔ آنها واقعاً ضد کشورشان نیستند. حتی از دور به مملکتشان و دانشجوهای کشورشان، تا بتوانند، خدمت و یاری می کنند. علاوه بر ایرانیها، بسیاری از علما و اساتید آمریکایی هم هستند که بالاخره شخصیتِ مستقل دارند. استقلال شخصیتهای علمی را حتی اگر نسبی هم ارزیابی شود نمی توان انکار کرد. خصوصیات مثبتِ موجود دِر بسیاری از دانشگاههای آمریکا و مراکز دانش و پژوهش را نمی شود نادیده گرفت. تقاضا زیاد است، اگر عرضهٔ خوبی هم باشد، می توان روی زمینه ها و ابعاد انسانی و فطری آنها اثر گذاشت. همین اساتید آمریکایی و غیر آمریکایی از استاد مصباح یزدی و بحثهای فلسفی درمورد «اصالت وجود» و خصوصاً «حرکت جوهری» به طرز کم نظیر و فوق العاده ای استقبال کردند..... ما باید اول از شناساندن فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی آغاز کنیم. باید در کشورهای غربی و شرقی و در ایران خودمان کنگرهٔ علمی داشته باشیم و از اساتید فلسفه و عرفان دانشگاههای دنیا دعوت کنیم، بیایند، درمورد اندیشه های علمی ملاصدرا بحث و تحقیق کنند و فلسفه ملاصدرا

به زبانهای زنده دنیا ترجمه شود. ما موظفیم که در مورد شناساندن شخصیت امام خمینی نیز همین کار را بکنیم. باید عرفان و فلسفه امام را، نظریات و کتابهای ایشان را، به دانشگاهها و دانشمندان و دانشجویان جهان بشناسانیم. چرا نباید دانشگاههای آمریکا امام را چنانکه بود، به عنوان یك شخصیت بزرگ و صاحبنظر فلسفی و عرفانی نشناسند. نباید تصور کنیم که هرکس در آمریکاست فاقد شخصیت مستقل بوده و برده و مرید سیاستمداران است.»

ـ بله، واقعیتها را نه کمتر از آنچه هست و نه بیشتر از آنچه هست، همان طور که هست حتی المقدور باید شناخت.

گرایش به مذهب و معنویت

ـ بنده خودم در این مدت به وضوح دیدم که میان واقعیت با آنچه قبلاً دربارهٔ آن گفته ایم و شنیده ایم، البته ارتباط و اتصال و سنخیت وجود دارد ولی تفاوت و اختلاف هم فراوان است. در همین نیویورك به وضوح می بینم که زمینهٔ کارهای علمی و فرهنگی بسیار است. هر روز بر روی در و دیوار، تصویر پیرمردان هندی را می بینم که جوانها را به مکتب عرفان شناسی و انسان شناسی دعوت می کنند، پیرمرد سیك هندی از خلسه و اندیشه انزوا سخن می گوید. عطش شدیدی در اینجا نسبت به معنویت و عرفان وجود دارد. بسیاری از جوانها و حتی میانسالان و پیران به دنبال حرف تازه و طرح تازه در عرصه مذهب و معنویت می گردند.

ـ چندی قبل مردی در آمریکا ظهور کرده و عدهٔ زیادی پیر و جوان را به دنبال افکار و نظریات مذهبی خودش کشانده بود و بعد گویا او و یاران و همراهانش به طور دسته جمعی خودکشی کرده بودند! خودکشی فلسفی! براساس فلسفهٔ نجات از زندان تن و طبیعت و وصول به جهان روح و کسب آزادی و اقتدار و آرامش ابدی روحی!

ـ این یکی آدم صادقی بوده در ادعایش. یعنی گفته و عمل کرده!... اما یك مرد هندی یك وقت پیدا شد که با نوعی جاذبه و قدرت روحی و کلامی عده ای مرید پیدا کرد. مریدها چنان شیفته و شیدای او شده بودند که چندین اتومبیل و دهها هزار دلار به او هدیه کردند. سرانجام دولت آمریکا اعلام کرد که وی پیغمبر نیست، کلاهبردار است!.... اخراجش کردند!

ـ ما، هم در مجامع علمی و آکادمیك، هم درمیان سیاهپوستان، هم درمیان کسانی که جستجوگر مذهب و معنویتند، می توانیم معارف اسلامی و فلسفه شرقی را تبلیغ کنیم. از طریق وسایل ارتباط جمعی و امکانات موجود هم می توان برنامه های فرهنگی و هنری مفید و مؤثری را برای ایرانیان و افکار عمومی آمریکا اجرا کرد. می توان به تبلیغات سوء صهیونیست ها و سعودی ها پاسخ روشنگر و علمی و مؤثر داد. می توان از عطش معنوی و آتش عرفان درونی و خلأ روحی در غرب استفاده کرد. چرا مرتاض های هندی و مبلغین بودا و منادیان کنفوسیوس و صاحبنظران مدعی مکاتب فکری و روحی منسوب به کونگ فو و یوگا و نظایر آن، این خلأ را پر کنند؟

ـ چرا جریانهای فکری شرقی، جریانهایی که زمانی زمام افکار و اعتقادات مذهبی جهان را در اختیار داشتند، اجازه بدهند که حالا فقط غربیها چنین کنند و به استناد برتری غرب در علوم تجربی، مدعی برتری بلکه بنیانگزاری در فلسفه و عرفان جهان نیز باشند و بعضیها هم باور کنند؟

ـ چرا اجازه بدهیم که فقط نفوذ فکری آنها در جامعهٔ ما جریانهای غربزده درست کند؟ آیا ما نمی توانیم با همین نفوذ در جامعه و خانه خود آنها شرق زده درست کنیم؟!...... مگر در قرون قبلی و در عصر تمدن بزرگ اسلامی، چنین نبود؟ مرحوم دکتر شریعتی در موزه های غربی، سکه ها و صلیب های طلایی و زینتی جالبی رادیده بود که متعلق به قرون وسطای اروپا بوده، اما روی آنها کلمه الله و بسم الله نقش شده بوده!.... ایشان می گفت در آن زمان، صنعتگران اروپایی با اینکار می خواسته اند به خریداران خودشان بگویند: «جنس، خارجی است! مال کشورهای پیشرفته است! مال بغداد و ری و نیشابور و قاهره و قرطبه است!».

ـ یعنی درست، برعکس وضع فعلی(!) که مثلاً بافندگان خودمان درایران بر روی اجناس ایرانی و شرقی، مارك خارجی و اروپایی و حروف الفبای لاتین را می نویسند تا به خریداران بگویند: «جنس، خارجی است(!) مال پاریس و لندن و مونیخ و واشنگتن است»!!

... تحقیقات پرفسور مروّج استاد فلسفهٔ دانشگاههای آمریکا در جهت شناخت طبقات و گروههای مختلف جامعه و نظام آمریکایی (گروهبندی براساس موقعیت سیاسی و اجتماعی و براساس وضعیت جغرافیایی و زیستی) برای من قابل استفاده

است. همین طور، سخنان بزرگوارانی امثال جناب محمدی عراقی در باب ظرفیتها و زمینه‌های فرهنگی، علمی و عاطفیِ موجود در میان ایرانیان مقیم آمریکا و اساتید ایرانیِ دانشگاههای این کشور.

۵ هزار پزشك ایرانی در آمریکا؟!

..... صبح روز چهارشنبه دهم اکتبر.....

... در محوطهٔ جنب ساختمان سازمان ملل، مشرف بر «ایست‌ریور»، قدم می‌زنم و آنچه را در مورد جامعهٔ ایرانی مقیم خارج و تلاشهای دوست ارجمند، صادق خرازی، دیده و شنیده‌ام در ذهن مرور می‌کنم و می‌گویم:

ـ اکثر ایرانیها واقعاً نسبت به وطنشان عِرق ملی و وابستگی فرهنگی دارند. بیش از ۵ هزار پزشك درجه یك و صدها مهندس و استاد دانشگاه و متخصص اقتصاد، کامپیوتر، برق، برنامه‌ریزی، مکانیك و علوم انسانی و سیاسی در آمریکا ایرانی‌اند. زمانی در مطبوعات خوانده بودم که پرفسور علی جوان در «ناسا» و در ارتباط با طرحهای فضایی کار می‌کند؛ در زمان شاه به ایران آمد، نتوانست کار کند، برگشت و رفت. همین طور، در مورد پرفسور فضل‌الله رضا هم نوشته بودند که از مغزهای طراح آپولو و پروژه‌های فضایی است. رژیم شاه تلاش کرد که با واگذاری ریاست مراکز مهم علمی و آکادمیك به پرفسور رضا برای حکومت خود وجهه جهانی کسب کند، اما پرفسور رضا هَم با محمدرضا نتوانست کار کند و به آمریکا برگشت. به تعبیر ظریف دوستان، آیا ارزش معنوی و حتی مادی این قبیل دانشمندان ایرانی از ارزش فلان اثر مهم هنری و تاریخی که سابقاً از کشور ما به غارت رفته و به ثروت موزه‌های خارج کشور اضافه شده، کمتر است؟...

بیش از یك میلیون ایرانی در ایالات متحده زندگی می‌کنند که براساس آمار منتشره ازسوی وزارت خارجه آمریکا باسوادترین و ثروتمندترین اقوام و ملیتهای خارجی مقیم این کشورند. برای دیدار با دکتر ولایتی، بیش از سیصد و بیست پزشك، دعوت دفتر نمایندگی ایران را پذیرفتند و از نیویورك و نیوجرسی و شمال شرقی آمریکا به منهتن آمدند. چند نفر دیگر هم که دعوت را قبول کرده بودند، به دلیل گرفتاریهایشان نتوانستند بیایند. ملاقاتشان بسیار صمیمانه بود. بار دیگر، تعداد دیگری از اساتید

برجسته دانشگاهها در رشته‌های علوم انسانی، با دکتر ولایتی ملاقات و گفتگوی دوستانه داشتند. شب در منزل امیری بودم که انصاری تلفن زد و گفت آقای دکتر می‌گویند: با اساتید دانشگاهها دیدار داریم، خوب است که بیایی و دراین جلسه‌شرکت کنی. خدا می‌داند در دل چقدر احساس شعف داشتم از اینکه می‌دیدم ایرانیان در غربت این گونه نسبت به هم ابراز صمیمت می‌کنند. دکتر احمد مهدوی دامغانی، دکتر هوشنگ شهابی، دکتر فرهاد کاظمی، دکتر عبدالمعبود انصاری، دکتر بنکدارپور (رئیس انجمن جهانی رادیولوژیست‌های آمریکا)، دکتر حمید دباشی، دکتر منوچهر کاشف و دکتر...؟ اسامی همه را دقیقاً به یاد ندارم. اما آنها در دانشگاههای هاروارد، «ان.وای.یو»، کلمبیا و امثال آن در رشته‌های فلسفه، اقتصاد، جامعه شناسی، علوم سیاسی و زبان فارسی تدریس می‌کنند.... بعدها پرفسور پرویز مروج استاد فلسفه و دکتر جنتی عطایی استاد موسیقی و اساتیدی امثال آنان را نیز می‌بینم و با آنان گفتگو می‌کنم...

... دیروز یکی از دوستان می‌گفت درآمد خالص یك پزشك ایرانی مقیم آمریکا حداقل ۲۵۰ هزار دلار در سال و بعضاً بالای ۲ میلیون دلار است! و اگر کاری بکنیم که حتی ده درصد این ثروت به ایران منتقل شود، کار مفید و ارزنده‌ای کرده ایم. طبیبی که سی سال است در آمریکا زندگی می‌کند و فرزندانش هم در آنجا بزرگ شده و تحصیل کرده اند، اگر این امکان و تشویق را داشته باشد که هر سال یك مرتبه به ایران بیاید و در کنفرانسهای پزشکی و علمی یا عملیات جراحی شرکت کند و به بیمارستانهای کشورمان سر بزند و هر زمان مایل بود به خارج بر گردد، چنین طبیبی حتی در چنین سفرهای کوتاهی نیز می‌تواند منشأ خدمات علمی و طبی و آموزشی مفیدی برای ایران و مردم ایران باشد. چرا برنامه جامعی تدوین و اجرا نکنیم که چنین شود؟...

... دوست ارجمند، جناب خرازی، می‌گفت: سخنان دکتر ولایتی و همین طور سخنان دکتر نوربخش و دکتر عادلی که برای شرکت در اجلاس بانك جهانی به آمریکا آمده اند و برنامه پنجسالهٔ دولت و طرحهای اقتصادی اش را در جمع اساتید ایرانی تشریح کردند، بقدری مؤثر و مفید بوده که حدود ۲۰ نفر از اساتید دارای درجهٔ دکترای اقتصاد، متقاضی بازگشت به ایران شدند. صادق می‌گوید: در ماجرای زلزلهٔ رودبار و گیلان، ایرانیان مقیم آمریکا حدود ۱/۳۰۰/۰۰۰ دلار پول نقد به عنوان کمك تقدیم

کردند. همچنین ۱۸/۰۰۰/۰۰۰ دلار دارو و تجهیزات پزشکی، دو دستگاه سی تی اسکن، ۵۰ دستگاه دیالیز. و جالب این است که کمکهای افراد بعضاً پنجاه دلار، بیست دلار، نیز بوده است...

... در نوروز گذشته، دوستان دفتر نمایندگی ایران، از جامعه ایرانی برای شرکت در مهمانی عید دعوت می کنند. حدود چهارصد نفر در مهمانی نوروز شرکت می کنند و با دکتر کمال خرازی و بقیه دوستان دفتر نمایندگی ایران به گفتگو می نشینند. یکی از حاضرین شهادت می‌داد که عواطف و احساسات بسیاری از مهمانها در آن دیدار نوروزی برانگیخته شده و درحالی که اشك شوق بر چهره شان جاری بوده می گفته اند که تاکنون در این سالهای غربت کسی ازآنها سراغ نگرفته و آتش چنین احساس محبت آمیزی را در دل آنها شعله‌ور نکرده است...

نسل دوّم ایرانیان

... متأسفانه نسل ایرانیان در خارج، با خطر اضمحلال فرهنگی و بحران هویت و از خود بیگانگی و حتی حل و هضم در جامعه آمریکایی و اروپایی، مواجه است. این خطر را اولیای آنها حس کرده اند. نهادهای فرهنگی جمهوری اسلامی هم به دلیل قطع روابط در آمریکا حضور ندارند و این امر موجب شده است که خطر مذکور افزایش پیدا کند. نسل دوم ایرانیان نوعاً نه تنها بافرهنگ و معارف اسلام و ایران تدریجاً حالت بیگانگی پیدا کرده اند، بلکه حتی با زبان فارسی و مادریشان هم بیگانه می شوند. در تکلم و در مطالعه هم مشکل جدی دارند. بعضی از دوستان براساس تحقیقاتی که دارند، می گویند درمیان نسل جدید حتی نشانه های اولیه نوعی گرایش به ادیان غیر اسلامی از جمله مسیحیت هم حس می شود!... این، در حالی است که جامعه ایرانی، هم به لحاظ تعداد، هم به لحاظ تحصیلات و تخصصها و اشتغالات، هم به لحاظ درآمد و ثروت، هم به لحاظ تسلط بر زبان خارجی، هم به لحاظ سوابق، آگاهی و اطلاعات و شناختی که نسبت به کشور ایران دارند، هم به لحاظ امکان تأثیرگذاری بر وسایل ارتباط جمعی و مراکز علمی و به طور کلی محیط اجتماعی آمریکا و نظایر این ویژگیها، نمی تواند یك جامعهٔ کم اهمیت در جهات مثبت و مفید یا یك جامعهٔ کم خطر در صورت بروز و گسترش جهات منفی، تلقی شود...

... نگاهها مثل سنگریزه هایی که بچه ها به رودخانه پرتاب می کنند و بر سطح آب می لغزانند، با امواج آرام «ایست ریور» متناوباً تلاقی می کند. آب و آفتاب چنان درهم آمیخته به نظر می رسد که گویی آنچه می بینم حباب آفتاب است!... به جدال با خود باز می گردم...

زبان و ادبیات فارسی

... دوستان دفتر نمایندگی ایران در نیویورك، چند روز قبل می گفتند که خوشبختانه ایرانیها اخیراً در پی تشکیل یك شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی در آمریکا برآمده اند و این اقدام از همان احساس خطر که اشاره شد، ناشی می شود. احتمالاً ریاست این شورا هم به پرفسور رضا پیشنهاد خواهد شد. اگر مدارس و مراکز تدریس و تعلیم زبان و ادبیات فارسی در آمریکا تقویت شوند، اقدام بسیار مهم و مفیدی خواهد بود. دانشگاههای آمریکا مراکز خاورشناسی دارند. همچنین حدود ۲۲ مرکز ایران شناسی در دانشگاههای آمریکا داریم. این مراکز دارای بخشهای ویژهٔ زبان فارسی هستند که دپارتمان زبان فارسی دانشگاه کلمبیا یکی از فعالترین و سابقه دارترین آنهاست و دانشجوی لیسانس و فوق لیسانس هم دارد. قریب ۷۵ نفر استاد زبان و ادبیات فارسی، شناخته شده اند که قرار است در کنفرانس ها و سمینارهای احتمالی آینده که از سوی شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی تشکیل خواهد شد، شرکت کنند... ایرانیهای مقیم آمریکا چهار مدرسه در واشنگتن و نیویورك و هوستون و لوس آنجلس دارند که طبیعتاً درحد خودش از حیث تعلیم زبان و ادبیات فارسی خیلی خوب است ولی خیلی کم است. چند مدرسه با همت مؤسسات ایرانی از جمله بنیاد مستضعفان تشکیل شده، مدارسی هم به طور خود جوش توسط افراد ایجاد شده که با وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ارتباطی ندارند، تازگیها هم ایرانیها مدرسه ای در نیوجرسی دارند. جمهوری اسلامی ایران اگر از طریق وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت امور خارجه، وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و آموزش عالی و حتی از طرق مؤسسات و نهادهای غیر وزارتی مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان و امثال آنها چه مستقیم و چه غیرمستقیم، تلاش ایرانیان را در جهت حفظ و احراز هویت ملی و فرهنگی تقویت کند، آثاری فوق العاده مثبت به وجود

خواهد آورد. البته از نوار کاست و نوار ویدئوی مخصوص آموزش زبان فارسی که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تهیه کرده، در اینجا استقبال شده است...

موسیقی، فیلم، نقاشی و...

... گویا بعضی از ایرانیها هم در حال گرفتن یك کانال تلویزیونی هستند تا برای ایرانیان در ۱۲ شهر آمریکا برنامه‌هایی را به زبان فارسی اجرا کنند، از قبیل برنامه‌ها و سریالهای فرهنگی و هنری، آموزش زبان و ادبیات، پخش موسیقی اصیل ایرانی، پخش فیلمهای آموزشی و سیر و سفر و همچنین فیلمهای مربوط به شهرها و مناطق دیدنی و مراکز تاریخی و صنایع دستی و نظایر آنها. موسیقی و نقاشی ایران از بهترین وسایل و طرق در جهت آشنا کردن نسل جدید با فرهنگ و هنر و هویت ملی محسوب می‌شود. تأثیر برنامه‌های هنری شجریان که در حدود ۱۸ شهر آمریکا اجرا شده و الآن در نیویورك در حال اجراست، بسیار مثبت است. ایرانیها با شور و شعف و احساسات بسیار از موسیقی اصیل ایرانی در آمریکا استقبال می‌کردند، گریه می‌کردند. تابلوهای مینیاتوری استاد فرشچیان و آلبوم نفیسی که در دست انتشار دارد نیز دارای همین تأثیرات مثبت است چه خوب است که هنرمندان دیگر هم گاهی از ایران بیایند و در شهرهای دیگر آمریکا برنامه‌هایی داشته باشند. دوستان ایرانی می‌گفتند که ممکن است دکتر منصوری و چند استاد هنر نقاشی و گرافیك در مرکز هنری لینکلن در نیویورك نمایشگاهی دایر کنند. اگر هنرمندانی مثل حسام‌الدین سراج نیز برنامه‌های موسیقی اصیل را در شهرهای آمریکا اجرا کنند، اگر شعرای برجستهٔ کشور گاهی بیایند و شب شعر در اینجا داشته باشند، اگر کارگردانان و هنرمندان موفق سینما برنامه‌ها و نشستها و صحبتهایی در دانشگاهها و مراکز هنری آمریکا داشته باشند، تدریجاً پنجره‌هایی از باغ معارف و فرهنگ و ادبیات ایران به روی نسل جدید هم گشوده خواهد شد...

... آقای خرازی تعریف می‌کرد که در کالیفرنیا جشنواره فیلمهای ایرانی بود و استقبال واقعاً فوق‌العاده بود. چند هزار نفر در صف ایستاده بودند. حتی مخالفین هم می‌گفتند که سینما و فیلم در طول سالهای بعد از پیروزی انقلاب مثل موسیقی رشد و تکامل قابل ملاحظه‌ای داشته و مهمتر از هر چیز همان تکیه بر تولید داخلی و هنر اصیل

و ابتکاری خود ایرانیهاست که این دو نیز از خلال فیلمهای عرضه شده فهمیده می‌شود... فیلم «خانه دوست کجاست» در سازمان ملل برای ۲۰۰ سفیر و ۳۵۰ خبرنگار خارجی با زیرنویس انگلیسی نمایش داده شد. حاضرین از تازگی موضوع و تکنیك فیلم ستایش کردند... فیلم «باشو» در نیویورك به نمایش درآمد. استقبال شد. البته دو سه تا از سیاهپوستهایی که برای دیدن این فیلم ایرانی آمده بودند، از اینکه رنگ سیاه پسرك جنگ‌زدهٔ جنوبی در بعضی از صحنه‌ها موضوع صحبت قرار می گرفت و طنزآمیز بود، اظهار اکراه و ناراحتی می کردند! بچه‌های ایرانی برای آنها توضیح می‌دادند که این صحنه‌ها در ایران ابداً حالت منفی ندارد و حساسیتهای نژادی و سوابق امر در ایران برخلاف آن چیزی است که در آمریکا بوده است...

۱۰۸ نشریه برای ایرانیان!

... دوستانی که دستی به آمار و ارقام دارند می گویند در آمریکا حدود ۱۰۸ نشریه برای جامعه ایرانی منتشر می شود. بعضی از این نشریات دارای نوعی متانت و وزانت عِلمی و فرهنگی است و مطالعهٔ آنها خصوصاً در چنان محیط و مکانی برای ایرانیان قابل استفاده است. نشریات علمی، ادبی و فرهنگی داخل کشور و فهرست کامل آنها اگر مرتباً وصول شود، فوق‌العاده مفید خواهد بود. البته در آمریکا مراکز نشر و انتشار هم از جمله در نیویورك و واشنگتن و لوس آنجلس فعالیت می کنند. تماس با این مراکز، با مؤسسات آمریکایی و خصوصاً با مؤسساتی که توسط ایرانیان اداره می‌شود، موجب گسترش ارتباط میان کتابخانه‌ها و دانشگاهها و باعث ورود سهل و سریع نشریات و کتب داخل ایران به شهرهای آمریکا خواهد شد...

... ایرانیان غالباً دل در گرو ایران دارند. البته به قول شاعر:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است درست نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم!

بنابراین کسانی هم هستند که از ترس جان یا از ترس مال، کشورشان را ترك کرده‌اند. اما بجز وابستگان به رژیم پهلوی و کسانی که تا خرخره در فساد مالی و جنسی فرورفته‌اند، اکثریت ایرانیان باهمه انتقاداتی که متوجه آنها هم هست، مشتاق وطنند. انسان فقط، پول و غریزه و رفاه نیست. احساس تعلق به زادگاه و به خاطرات زادگاه نیز، بخشی از شخصیت او را می سازد. وقتی کسی سالهای سال غم غربت را تحمل

می کند، مانند آن ماهی تمثیلی است که در آب بود و نمی‌دانست آب چیست و چون بر خاك افتاد آب را حس کرد! انسان حتی اکسیژن و هوایی را هم که حیات و حرکتش به آن بستگی دارد، تا از دست ندهد، نمی‌فهمد و نمی‌بیند و نمی‌یابد!

دیدار با اعضای جامعه اقتصادی اروپا

جمعه ۲۸ سپتامبر، وزرای خارجه ایتالیا و ایرلند و لوکزامبورگ، به نمایندگی از طرف ۱۲ عضو جامعه مشترك اروپا، با دکتر ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران دیدار دارند. این، نخستین دیدار است در سالهای اخیر، پس از تشنجات شدیدی که در روابط ایران و کشورهای اروپایی بر سر ماجرای سلمان رشدی پیش آمده بود. بنابراین، خبرنگاران با دوربینهای عکسبرداری و فیلمبرداری هجوم آورده اند. از نظر آنها این دیدار بسیار مهم است. ما در داخل یکی از اتاقهای ساختمان «یو.ان.» نشسته ایم، که آنها وارد می شوند. وزیر خارجه ایتالیا پیشاپیش آنها خیلی گرم و گیرا با دکتر ولایتی، دکتر خرازی، آقایان واعظی، خرم، دکتر مهدی‌زاده، بنده و دوستان دیگر دست می‌دهد. چنان مشتاق تقویت روابط حسنه است که نزدیك است کار را به معانقه و روبوسی هم بکشاند!... پشت میز، درمقابل ما می نشینند. یازده نفر در صف جلو و یازده نفر در صف بعدی... دو مترجم فرانسه و دو مترجم انگلیسی در اتاقکهای خودشان که مشرف بر این اتاق است حضور دارند، اما به ترجمه نیازی نیست. در مذاکرات، از عراق و اشغال کویت و مسأله نفت و گروگانهای لبنان و گسترش روابط اروپا و ایران سخن می‌گویند. تلویحاً ازاینکه در سالهای جنگ نسبت به عراق خوشبین بوده اند ابراز تأسف و پشیمانی می‌کنند. کنجکاو و نگران و پرسشگر

می‌خواهند بدانند که ایران در ماجرای خلیج فارس چه موضعی خواهد داشت، اگر جنگ اتفاق بیفتد. مبادا استمرار آتش بس و روند مصالحهٔ میان ایران و عراق، به دوستی و همکاری و اتحاد آنها علیه آمریکا و اروپا در قضیه کویت بینجامد. ایران در تولید و قیمت گذاری نفت چه خواهد کرد؟ مبادا گرانی و کمبود نفت، اروپا را به مخاطره بیندازد. آمریکا مستقیماً متضرر نخواهد شد، اما اروپا فوراً و مستقیماً بیشترین خسارت را متحمل خواهد شد.

... دمیکلیس وزیر خارجه ایتالیا می‌گوید: کشورهای عضو جامعه مشترك اروپا قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را معتبر می‌دانند. آقایان ژرارد کلینز و ژاك پوس وزرای خارجه ایرلند و لوکزامبورگ هم تأیید می‌کنند.

ـ «عجب! روغن ریخته، نذر امامزاده؟ حالا که خود صدام هم نامه نوشته که آن را معتبر می‌داند؟»

ـ «به هر حال، همین مقدار هم خوب است. مویی از خرس کندن غنیمت است!».

ـ ... وزرای خارجه ایتالیا و ایرلند و لوکزامبورگ خصوصاً دومی از تجدید رابطه تهران و لندن اظهار خوشحالی کرده و از نقش ارزندهٔ جمهوری اسلامی ایران درمنطقه تقدیر می‌کنند. وزیر خارجه لوکزامبورگ از آغاز سال ۱۹۹۱ عهده‌دار ریاست جامعه مشترك اروپا خواهد بود...

جهانْ «بینی»!

.... آداب معاشرت اروپایی‌ها به نظر ما کمی عجیب می‌آید. مثلاً یکی از وزرای خارجهٔ حاضر در جلسه در حین مذاکرات و درحالی که هیچ صدایی جز صدای صحبت یکی از حاضرین به گوش نمی‌رسد، دو سه بار بلند بلند بینی‌اش را فین می‌کند. صدای جامعه مشترك اروپا در فضای اتاق طنین می‌افکند!

ـ «حالا اگر ما کارهایی بکنیم که آنها آن را بد می‌دانند، لابد می‌گویند ایرانیها آداب دیپلماسی بلد نیستند! نگاه کن آقای وزیر در چنین جلسه‌ای چه صدایی از بینی‌اش بیرون می‌دهد! انگار اینجا حمام فین است!»

ـ «اینکه می‌بینی، بینی نیست، جهانبینی است»!

.... یکی دیگر از وزرا در حین صحبت، عینکش را تمیز می‌کند، سومی بابغل

دستی اش حرف می زند، در اثنای صحبت دکتر ولایتی یادداشت ردو بدل می کنند، یکنفر وارد می شود و با اعضای هیأت اروپایی به کمك چشم و لب و ابرو حرف می زند و به قول همولایتیهای ما چشمك پوزك می زند، که:

«تا اشارات نظر، نامه‌رسان من و تو است   نشود فاش کسی آنچه میان من و تو است!»

سرانجام یکی از وزرا برمی خیزد و هنوز مذاکرات تمام نشده عذرخواهی می کند که ملاقات دارد و باید برود!

.... در روز جمعه ملاقات دیگری داریم با وزیر خارجه موریتانی. رابطه ایران و موریتانی برقرار می شود. ملاقات با هیأت سیاسی انگلیس به سرپرستی داگلاس هرد، رابطه تهران و لندن را برقرار کرد و حالا....

ـ محض حفظ تعادل، در رابطه با موریتانی هم گفتگو می شود!

.... تا هیأت سیاسی دو نفرهٔ موریتانی از راه برسند، یك هیأت کانادایی نوبت ملاقاتش را جلو می اندازد و با وزیر امورخارجه ایران دیدار می کند. مستر کلارك «Mr.Joe Clark» هم حرفهایی دارد تقریباً مشابه حرفهای اعضای جامعه مشترك اروپا. دکتر ولایتی در گفتگو با وزیر خارجه کانادا نکاتی را مورد توجه و تأکید قرار می دهد. از جمله... «....ما پذیرفته ایم که مسألهٔ روابط معمولی و دیپلماتیك با کشورها، از مسائل دیگری که ممکن است با آنها داشته باشیم جداست...»، «...من گفته ام حقیقت این است که در لبنان هیچ کس حکومت نمی کند. شما غربیها در آنجا بودید، بیرون رفتید، چکار توانستید بکنید؟...»، «...در مورد رشدی، ما نمی توانیم کاری بکنیم، چون این امر به ارزشها و اصول مذهبی برمی گردد...»و....

... خبر می آورند که (Mr. Hasni Old Didi) وزیر خارجه موریتانی پشت در منتظر است و می گوید کانادایی ها از وقت آنها دارند استفاده می کنند! وزیر خارجه کانادا اسم موریتانی را می شنود و لبخند معنی داری را بر گوشه لب نشان می دهد! گفتگوها ادامه پیدا می کند...

... وزیر خارجه موریتانی وارد اتاق می شود. هرچه همتای کانادایی اش قد بلند و مو بور و چشم زاغ و درشت هیکل می نمود، او لاغر و کوتاه و مو مشکی و چشم سیاه به نظر می نماید. دکتر ولایتی، هم به دلیل اسلامی بودن و هم به دلیل انتظار کشیدن وی، بیش از معمول با وزیر خارجه موریتانی گرم می گیرد.

ـ «السلام عليك و رحمة الله... كيف الحال...». وزير خارجه موريتانی تحت تأثير
ن استقبال و ابراز محبت، بنا را بر این می گذارد که مسؤولین جمهوری اسلامی ایران
ـ زبان عربی تسلط دارند. بنابراین به محض اینکه می نشیند، سخن گفتن به زبان
ربی را آغاز می کند. مترجم نیز با همین تصور، سکوت کرده است. وزیر خارجه
وریتانی، خروج کامل عراق از کویت و همچنین مجابهۀ (رود در رویی) امت اسلامی
اجنبی غیرمسلم را یادآور می شود.
ـ «نحن لن نقبل احتلال الارض بقوة، و لكن فی هذا الموقف، التواجه مع الاجنبی
مجابهة الامة الاسلاميه مع الاجنبيين...».

- «I underestand Arabic, but can't speak. So We Prefer to speak Englis
with you».

...... وزیر خارجه موریتانی همچنان یکریز عربی حرف می زد و حاضرین به
کدیگر اشاره می کردند که وی چه می گوید؟ آماده شده بودم تا چند کلمه ای به عربی
گویم و غائله را ختم کنم! ولی دکتر ولایتی صحبت وزیر خارجه موریتانی را ناگزیر
طع کرد و به انگلیسی توضیح داد که:
ـ «من زبان عربی را می فهمم ولی نمی توانم صحبت کنم. بنابراین ما ترجیح
می دهیم با شما به انگلیسی صحبت کنیم».
.... ناگهان مترجم موریتانی پرید وسط، سخنان دکتر ولایتی را به عربی ترجمه
کرد. معلوم شد چیزی که عوض دارد گله ندارد. یعنی وزیر خارجه موریتانی انگلیسی
نمی داند!.

سخنرانی برای سخنران بعدی!

... جمعه ۲۸ سپتامبر... از جلسه ملاقات وزرای خارجه بیرون آمدیم. از کنار
سالن مجمع عمومی عبور می کنم. سخنرانیهای هر روزۀ رؤسای جمهور و وزرای
خارجه کشورها همچنان ادامه دارد. اما سخنران امروز، نفسهای آخرش را می کشد و
سالن درحال تهی شدن از مقامات و مستمعین است. آقای انصاری می گوید: یك بار
یکی از مقامات کشورها در اینجا مشغول سخنرانی سیاسی اش بوده، ولی از آن همه
مستمعین بین المللی فقط یك نفر در تمام این سالن نشسته بود،! سخنران از وی تشکر

کرده! او در جواب گفت: بعد از شما نوبت من است که سخنرانی کنم!!

.... یکی از دوستان به تریبون سالن مجمع عمومی اشاره می کند...

ـ «چند سال پیش وقتی آقای دکتر ولایتی در آنجا مشغول سخنرانی بود، جوانی که از منافقین بود و بعدها معلوم شد که با استفاده از کارت دیپلمات های عراقی به اینجا وارد شده، به عنوان دیپلمات در حین عبور از نزدیکی تریبون ناگهان حمله کرد و متن کتبی نطق را از جلو دکتر ربود و پاره کرد. سالن تا اندازه ای حالت آشفته پیدا کرد. اما دکتر ولایتی علیرغم تصور حاضرین تزلزل نشان نداد و تکان نخورد. با وقار و خونسردی تأمل و تحمل کرد. در صورتی که اگر این ماجرای غیرمترقبه برای هر مقام سیاسی از هر کشور دیگری اتفاق افتاده بود، متانتش را از دست می داد. با هر یك از دیپلمات های کشورهای دیگر هم که صحبت می کردیم، از این قدرت روحی و شخصیت و عزتی که دکتر ولایتی نشان داد، استقبال می کردند.... این تجربه موجب شد که در سالهای بعد، وقتی رئیس جمهور در همین محل مشغول سخنرانی بود، دو سه نفر از بچه های ایران در نزدیکی های تریبون مستقر شدند و نسخه هایی دیگر از متن نطق را در اختیار گرفتند تا اگر حادثه تکرار شد همه چیز را پیش بینی کرده باشند.

.... در این لحظه فریادهایی از بیرون ساختمان سازمان ملل به گوش می رسد. بیرون می رویم. تظاهرات کشمیری ها، آلبانیایی ها و یوگسلاوها را می بینیم. کشمیری ها دور یك بنای استوانه ای هنری می گردند، گویی طواف می کنند! علیه دولت هند شعار می دهند به آهنگی آشنا. انگار شبیه آهنگی است که سابقاً از بلوچ ها و خراسانی های خودمان همراه با ساز مخصوص و لهجه افغانی یا پاکستانی شنیده بودم: «ای سبزه کشمیر من! زلفات دو زنجیر من! یامرا ببر به خانه تان یا بیا به خانهٔ ما»!!... آلبانیایی ها و یوگسلاوها هر دو علیه کمونیسم شعار می دهند. باران فحش است که بر سر استالین و لنین و مارکس و مارکسیزم فرو می ریزد. روی تابلو بزرگی که در دست دارند، می خوانم «Down With Comunism». درمیان آلبانیایی ها چند زن روسری دار و چند مرد با لباس روحانی دیده می شوند. روحانیون پیشاپیش ایستاده اند.... اینجا مخصوص تظاهراتها(!!) است. پلیس نیویورك خیابان را زیر نظر گرفته. موانعی که نرده های چوبی اند، درهر سوی به چشم می خورد. این نرده ها مرزهای متحرك منطقه تظاهرات برای هر گروه است. پلیس از آن مراقبت می کند. یکی

همراهان می گوید:
ـ وقتی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به سازمان ملل آمده بودند، تمام این خیابان ملو از جمعیت بود. بیش از سه چهار هزار ایرانی به طور خودجوش به اینجا آمده ودند، بیش از پیش بینی ما. منافقین با همه تلاش و لشکرکشی و علیرغم آنکه در سال ۶۶ مدعی بودند که موضع تبلیغاتی و بین‌المللی مسلطی دارند، نتوانستند بیشتر از ۲۰۰تا۳۰۰ نفر در اینجا جمع کنند.

نگلیس و سلمان رشدی!

... جمعه ۲۸ سپتامبر... خبرنگاران مستقر در راهرو ساختمان «یو.ان.»، طبقه مکف، همواره گوش به زنگند و چشم به راه، تا وقتی دکتر ولایتی وارد یا خارج ی شود، دام مصاحبه و خبر را بگسترانند! نخستین و بیشترین حساسیت آنها متوجه لاقات وزرای خارجه ایران و انگلیس است. گفتگوی هیأت ایرانی با داگلاس هرد و یأت همراهش نیم ساعت به طول انجامید. آنها به اتاق ایرانیها آمدند، نه بالعکس. قاضای ملاقات هم از ناحیه آنها مطرح شده بود. البته قبل از ملاقات نیویورك، یپلماتهای ایران و انگلستان، سی چهل جلسه گفتگو کرده بودند! راجع به مسایل گوناگون از جمله گروگانهای انگلیسی در لبنان، تری‌ویت و جان‌مك کارتی، همچنین راجرکوپر زندانی انگلیسی در ایران و همین طور سلمان رشدی.

ـ واقعیت این است که امکان فعالیتهای فرهنگی فوق‌العاده در انگلیس وجود دارد، خیلی بیشتر و بهتر از دیگر کشورهای اروپایی. کارآیی سفیر انگلیس در شورای امنیت غیرقابل انکار است. روابط اقتصادی با کشور انگلستان مورد توجه است. در امور نظامی نیز کم و بیش، همین طور. امکانات و تسهیلات در زمینه تعمیرات و تسلیحات، بیش از برخی کشورهای دیگر است....

.... دکتر ولایتی سخنان کوتاهی را در جمع خبرنگاران طبقه همکف راجع به تجدید رابطه ایران و انگلیس ایراد می کند و هنوز کلمهٔ آخر را تمام نکرده است که خبرنگاران از شدت شتاب و اشتیاق برای شاید مچ گیری و مثلاً افشاگری یا محض کنجکاوی و کندوکاو، ناگهان همه باهم یکصدا می‌پرسند: رشدی!!...اِ...... اِ.......!!..... شلیك نام رشدی با شلیك خندهٔ خودشان همراه می شود. معلوم شد که در طول صحبت

دکتر ولایتی، یکایك آنها دندان در دهن یا قند در دل می ساییده اند که گوی سبقت و سرقت در سؤال را از دیگران بربایند. یعنی روی رگبار گذاشته بودند!... دکتر ولایتی از این شلیك و شلوغی بعدی ناشی از آن بخوبی استفاده کرد. خنده کنان و خداحافظی کنان از در بیرون رفت. خبرنگاران ماندند و دوربینهایی که روی دستشان باد کرده بود و نام «رشدی» که در دهنشان ماسیده بود!

شیوخ خلیج فارس در دفتر ایران

شنبه شب (۲۹ سپتامبر) به طرف دفتر نمایندگی ایران می روم. رفت و آمد تا حدی غیرعادی است. محافظان سازمان ملل و مأموران امنیتی آمریکا در راهروهای ساختمان دیده می شوند. از برابر نگاه خیرهٔ آنها می گذرم. وقتی وارد دفتر می شوم، چشمم به جمال شیوخ عرب روشن می شود! شاید نخستین بار است که وزرای خارجه عربستان، کویت، بحرین، امارات، قطر و عمان، دسته جمعی تقبل زحمت فرموده از هتل محل اقامت خود بیرون آمده اند و برای ملاقات با دکتر ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران نه به ساختمان «یو.ان.» بلکه به ساختمان دفتر نمایندگی ایران قدم رنجه کرده اند. این شکسته نفسی بی حکمت نیست، مثل سلام روستایی که بی طمع نیست! به قول مشهدیها و تربتیهای خودمان «هرچه هست، هست!!»... اما هرچه هست، قدر مسلم این است که خنجر خیانت عراق در پشت آنها فرو رفته، پرده ها کنار رفته، اقتدار جمهوری اسلامی ایران و نیاز آنها به این کشور بیشتر مکشوف و معلومشان شده است!!.... نفت، مسألهٔ مهمی است. موضع ایران در ارتباط با عراق، برای آنها بسیار مهم است. و مهمات دیگر!!... اما بالاخره دکتر ولایتی، سخنی را که باید گفت، به آنها می گوید.

ـ هرکس دنبال منافع خودش می گردد و ترجیح آن بر منافع ملت ما.

منفیها و معایب در جامعهٔ آمریکا

... بعدازظهر روز چهارشنبه ۲۶ سپتامبر، ساعت ۶/۵، یك گزارش سراسری تلویزیونی را که به مناسبت تشکیل کنفرانس جهانی کودکان در نیویورك از کانال پر بینندهٔ .A.B.C پخش می شد، دیدم. آمریکایی ها خودشان رسماً آمار می دادند که هر سال ۴۰ هزار کودك قبل از یکسالگی تلف می شوند، صدهزار کودك به دلیل عدم تغذیه کافی دچار فلج مغزی و نظایر آن می شوند، ۲۵درصد آنان نیز واکسینه نمی شوند. سپس، تلویزیون، فیلمی را که مربوط می شد به وضع داخلی خانهٔ یك سیاهپوست در می سی سی پی، نشان داد و گوینده تلویزیون گفت: «فقر در جهان سوم نیست! در همین جاست! در آمریکای خودمان!»... داخل خانه بسیار کثیف، آشفته و پر از موش و مگس بود. بچه ها دارای انواع بیماریهای پوستی بودند. فیلمبردار دوربین را روی یك ظرف غذا یا روی چشم و چهره یك کودك به اصطلاح زوم می کرد. توالت و آشپزخانه به قول خودمان درب و داغان بود!... اسم این گزارش که به مناسبت دهه سلامت و بهداشت بچه ها پخش می شد، «برنامه ای برای آمریکا» بود. گوینده گفت: راه حل این مشکل، ساده است و فرداشب مطرح خواهیم کرد!... یادم آمد که وقتی از تهران به آلمان رسیده بودیم، تعدادی نوجوان فلج را بر روی چهارچرخ مخصوص مشاهده کردم. آقای انصاری که از همکاران وزارت امور خارجه است و چند سال در آلمان بوده

است، به من گفت: یك بار متخصصین امور زنان، یك نوع قرص ضد بارداری را از طریق شرکت ویژه ای تولید و تبلیغ کرده بودند. اما ترکیبات آن به گونه‌ای بود که وقتی مصرف شد، در حد قابل ملاحظه و جنجال برانگیزی حادثه به بار آورد و متولد شدن کودکان فلج یکی از عوارض فاجعه‌انگیز آن بود.

ـ در نیویورك، قتل و سرقت و تهاجم مسلحانه زیاد است. شما دیدید که در طول همین یك هفتهٔ گذشته ۶تا۷ پلیس به وسیله مهاجمین و ولگردها تیر خوردند، چندین کودك دزدیده شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفتند.

سرقت از کامپیوتر!

ـ دوستان ما، در اینجا شهود عینی هستند. به عنوان مثال شیشه‌های اتومبیل مجتبی تاکنون هرکدام یك بار شکسته شده. رادیوضبطش را برده اند. یك شب از مهمانی برمی گشت. آمد که بچه را بغل کند، فشار لوله اسلحه را روی گردنش حس کرد. هرچه در جیب و کیف داشت به تصرف مهاجم درآمد. صادق، روی شیشه اتومبیلش نوشته: «NO RADIO» این اتومبیل دارای رادیو نیست!... تا دزد باسواد و بامعرفت لااقل شیشه را نشکند!

ـ نگهبانان ساختمانها معمولاً با تلویزیون مداربسته، راهروها را کنترل می کنند. چند سال قبل یك شب که در نیویورك برق رفت، دهها فروشگاه در فاصله چند لحظه لخت و عور شد!...

ـ تربت نژاد می گفت: چند وقت پیش، عده ای از مشتریهای «سیتی بنك» شکایت کرده بودند که کامپیوتر بانك به آنها دروغ می گوید. مثلاً آنها با حساب خودشان اگر پنجاه هزار دلار در بانك دارند، کامپیوتر رقم موجودی را سی هزار دلار گزارش می‌دهد! بعد از بازرسی معلوم شد، سارقین، سر کامپیوتر را تدریجاً کلاه می گذاشته اند. دزدها که آدمهای فنی و باسواد وحتی متخصصِ متبحّر دررشته کامپیوتر بوده اند، با کاربرد رمزها و فوت و فنهای پیچیده ای که خودش نوعی اختراع و ابتکار علمی است، خود را به جای صاحبان حسابهای بانکی بهِ کامپیوتر معرفی می کرده اند. ولی برداشت پولها از بانك کم‌کم و آهسته آهسته صورت می گرفت که راز پنهان آشکار نشود! احتمالاً دزدها آشنا بوده‌اند!... به هر حال به محض کشف ماجرا، مدیران سیتی‌بنك، سیستم

کامپیوتری بانك را از اساس عوض کردند، بازپرداخت پولهای سرقت رفتهٔ مشتریها را هم به وکالت از طرف دزدها، خودشان برعهده گرفتند!!

.... شب در خانه تربت نژاد از او می پرسم: این همه قفل بر روی در چرا؟ می گوید: دزدی زیاداست. اکثر خانه ها در را باچند قفل ازپشت می بندند و به یکی دوتا اکتفانمی کنند.

- می دانی که در اینجا خیلیها اسلحه دارند. صدور جواز حمل اسلحه، امر مشکلی نیست. کسانی هم که سلاح بی جواز دارند، مجازاتش سنگین نیست. بعضی برای حمله و بعضی برای دفاع از اسلحه استفاده می کنند. خصوصاً خانمها در کیفشان یك سلاح کوچك دارند که معمولاً دارای گلوله های ضربه زننده یاگازی، بیهوش کننده و گردوغبار آفرین است! اگر کسی به آنها با قصد سرقت یا ربودن حمله کند، شلیك می کنند!... کیف پول خانمها و آقایان را می بینی؟ اغلب، کیفهایشان دارای کمربند است و خصوصاً آقایان، آن را طوری به کمر می بندند که کیف پول درست روی شکم آنها قرار گیرد، یا به گونه ای آن را از زیر بغل سمت چپ و روی کتف سمت راست عبور می دهند که کیف پول درست در آغوش آنها قرار گیرد. یعنی در هر حال، مشرف و مسلط بر کیف و آمادهٔ حراست از آنند. علت این دقتها همان کثرت حملات و سرقتهاست. وقتی هم سرقتی انجام می گیرد، دزد حتی در روز روشن از برابر دیگران می گریزد، اما معمولاً هیچ کس اعتنا و اقدام نمی کند! می ترسند که جانشان را برای پول کسی دیگر به خطر بیندازند!

- در صورتی که در تهران آشفته و پرجمعیت ما اگر چنین شود و فریاد «آی دزد» از گوشه ای بلند شود، اکثریت مردم برای دستگیری سارق اقدام می کنند.

- گاهی هم خود اف بی‌آی سرقتهای صوری صورت می‌دهد! بعضی از دانشجویان گاهی دیده اند که در غیاب آنها اثاث خانه شان کاملاً به هم ریخته شده. نوع به هم ریختگی و نحوهٔ ورود به آپارتمان و ابقای گردنبند طلا یا مقدار اسکناسی که در خانه پنهان بوده، نشان داده است که کار، کار دزدان حرفه‌ای نیست! کار، کار حرفه ایهای دیگری است!

۵ میلیون رابطه جنسی میان پدر و دختر

- در امور جنسی و خانوادگی هم موارد منفی فراوان است... شبی در منزل یکی از

دوستان، يك برنامه تلويزيونی را تماشا كرديم. با دختر و پدری مصاحبه می شد. هر دو به داشتن روابط نامشروع با يكديگر افتخار می كردند! دلايل فراوانی هم در جهت توجيه طبيعی و عادی و منطقی بودن اين رابطه از سوی آنان مطرح می شد! می گويند كه پژوهشگران با ۵ ميليون مورد از اين جور رابطه، برخورد كرده اند! چه بسا واقعيت بيش از آن باشد.

ـ گرچه در برنامه های رسمی و عادی شبكه های تلويزيونی، به خاطر اعتراض خانواده های سنتی و متنفذ آمريكا، فيلمها و صحنه های وقيح كمتر از برخی كشورهای اروپايی است، ولی علاوه بر آنچه در ساعات پايانی شب عرضه می شود، كانال های خصوصی يی هم وجود دارد كه هركس طالب است مطالبه می كند و با پرداخت پول مشترك می شود. در اين كانالهای مخصوص، البته مسائل جنسی در قالبهای آموزشی و پزشكی و بهداشتی و علمی هم مطرح می شود، ولی غالباً مشحون است از آگهيهای تبليغاتی و تصويری مؤسسات ويژهٔ ارتباطات و اعمال جنسی. اين آگهيها بسيار وقيح و فوق العاده قبيح است. جنبه صرفاً تبليغاتی و تحريكاتی دارد!!

ـ... باری، بعضی از كانالهای خصوصی تلويزيونی به طرز هولناكی مشحون است از آگهيهای تجاری امّا متأسفانه تبليغ كننده و تنزّل دهندهٔ زن تا حد تبديل وی به پست ترين و پلشت ترين اشيا.

ـ عده ای از روان شناسان و جامعه شناسان ـ حتی غيرمتديّن هم به اين قبيل برنامه ها معترضند. تبليغ تنوّع تا سرحدّ تهوّع در امور جنسی، موجب گسترش انحرافات فراوان می شود. سوء رفتار با بچه ها و سوء استفاده از كودكان و نوجوانان دختر و پسر چه در «مهد كودك» و چه در «محيط خانوادگی» و چه در مدرسه و محلّه، نمونه ای از همين تنوع طلبيها و انحرافات جنسی است. دوست من مصطفی می گفت چندی پيش بازرسان توانسته بودند به طور مخفيانه از يك مهد كودك فيلم ويدئويی تهيه كنند. اين فيلم نشان می داد كه از كودكان سوء استفاده می شده است... روشن است كه وقتی در مورد امور منفی تحقيق به عمل می آيد، چنين نيست كه مثلاً بتوان گفت در كليه مدارس و مهدكودكها چنين وضعيتی وجود دارد. نه. بعضاً چنين است. امّا آمار، بالنّسبه، قابل توجه است... البته در شرق هم از اين انحرافات وجود داشته و دارد.

ـ در اينجا تبليغ و تجارت برپايه امور جنسی و سكسی بسيار است. منتهی اگر در

جایی با منع ظاهریِ قانونی برخورد کند، کلاه قانونی اش را زود می بافند. درهمین هتل محل اقامت ما در هر اتاق یك دستگاه ویدئو روی تلویزیون گذاشته اند، با کارت مصوّر راهنما. روی کارت نوشته: «شما هر فیلمی را بخواهید، دیدنِ پنج دقیقهٔ اوّلش مجّانی است، بیش از آن بیلینگ می‌شود! به پای شما حساب می‌شود». فیلمها یا جنایی و پلیسی است یا هیجان آفرین و تخیلی یا سکسی و جنسی. از قبل می‌دانسته اند که وقتی طرفداران هرنوع فیلمی، شروع کنند به تماشای فیلم، پنج دقیقه می‌شود پنجاه دقیقه!... آدمهای سادهٔ مفت خواه (!) هم تا می بینند که پنج دقیقه اول مجانی است گول می‌خورند و به هوای همان پنج دقیقه، حواسشان پنجاه دقیقه پرت می‌شود به چرت و پرت!!... آنگاه جیب هتل‌داران این گونه از دلار پر می‌شود.

ـ رسماً می گویند فحشا ممنوع است، مشروب خواری علنی ممنوع است، زنا با دخترانی که سنشان زیر ۱۷ سال باشد ممنوع است و ظاهراً ۲۵ سال زندان دارد! ولی شیشه شراب را داخل پاکت می گذارند و علناً سر می کشند، مثل قصهٔ ایرانیِ ریختن شراب در قوری و عرق در سماور!... امّا زنا؟... الآن می‌بینند، مدتی است که در مطبوعات و تلویزیون می نویسند و می گویند که اداره بهداشت با همکاری آموزش و پرورش در مدارس راهنمایی رسماً «کاندوم» توزیع می کند!

کاندوم دولتی در مدارس راهنمایی!

ـ دیشب یك کارشناس مدارس نیویورك در برنامه تلویزیونی می گفت: ما چون نمی توانیم مانع ارتباطات آزاد دانش آموزان با یکدیگر بشویم و کلاسها و مدارس هم مختلط است، پس به جای آنکه بخواهیم قانونِ بیجان را نجات بدهیم، بهتر است انسانهای جان‌دار یعنی جان انسانها را نجات دهیم! باید «کاندوم» در مدارس راهنمایی توزیع کنیم تا اولاً از خطر شیوع ایدز جلوگیری شود، ثانیاً فرزندان ناخواسته به وجود نیایند، ثالثاً ارتباطات جنسی دانش آموزان مدارس در حالت اختفا و غیرقابل بررسی و مطالعه گسترش نیابد.

ـ علت اجرای طرح کاندوم (!) در مدارس آمریکا، این است که اخیراً میزان بارداری و سقط جنین و بیماریهای جنسی و جسمی در مدارس و درمیان دانش آموزان بشدت افزایش یافته و دیده اند روندش روبه رشد است!!

... امور منفی البته در جامعه غربی بسیار است. از باب مثال و بدون تقدّم و تأخّر به مواردی اشاره می کنم. اولویت بندی‌اش بماند برای بعد!... ضمناً بسیاری از این مطالب را ما نمی گوییم، خود آمریکایی‌ها می گویند...

ـ درآمیختگی زندگی بسیاری از غربیها با زندگی حیواناتی مثل سگ و گربه، از موارد منفی و عجیب است. کسانی که این قدر به بهداشت اهمیت می‌دهند و از دانش سخن می گویند، در این مورد به پزشکی می‌مانند که مصرف سیگار را خطرناك می‌داند و خود در همان حال سیگار می کشد! البته برای سگ و گربه، حمّام و شامپو و آرایشگر و دامپزشك هم دارند، امّا میکربها و ویروس‌هایی در حیوانات وجود دارد که با این تمهیدات ازمیان رفتنی نیست. سگ را مثل عضو خانواده در کنار میز غذاخوری روی صندلی می‌نشانند سگ در اتاقها و حتی گاه اتاق خواب هم رفت و آمد دارد.

ـ در هلند، با آن همه تعریف و تمجید و گل و گیاه، گاه می بینی که بسیاری از سبزه‌ها و چمنها و حتی خیابانها را سگها آلوده کرده اند. در چمنزارها با خیال راحت نمی‌شد نشست. در کوچه‌های منطقه مرکزی شهر و حوالی مراکز مهم خرید و به اصطلاح «Down Town»، گاهی باران و گاهی آفتاب و گاهی گرد و خاك، مدفوع سگها را پراکنده می کرد و چنان منظره ای به وجود می آورد که تعجب آور بود. روزی خانواده ای را دیدم که همراه با فرزندشان و سگشان وارد اتوبوس شدند. پسرك بستنی قیفی در دست داشت. گاهی خودش لیس می‌زد و گاهی سگش!

ـ در نیویورك، سگی که عضو یکی از خانواده‌های اشرافی بود براثر تصادف درگذشته بود! برایش سنگ قبر (سگ قبر؟!) درست کردند، سیاه پوشیدند، سرقبرش گریه کردند، مجلس یادبود برپا کردند... که مثلاً «غم آخرتان باشد و هرچه خاك آن سگ پدر است، عمر شما باشد و...» از این قبیل سگ‌پرستیها...

ـ این افراط و آمیختگیِ بی‌رویّهٔ زندگی انسان و حیوان در غرب، هم ریشه در امور تاریخی و دفاعی و حفاظتی و اقتصادی و دامداری داشته، هم علل روحی و روانی دارد. انسانها با هم که هستند، سیراب نمی‌شوند، تمدن مادّی، به آنها نوعی احساس تنهایی و غربت را منتقل می کند. خصوصاً پیرمردها و پیرزنهایی که راهی خانهٔ سالمندان می‌شوند و من خودم مدتی در همسایگی‌شان با آنها زندگی کرده ام، این تنهایی را بیشتر احساس می کنند. بشر اگر از چشمه معنویت ملکوتی و عرفان حقیقی نتواند سیراب

شود، در بطن و در متن همین تمدن صنعتیِ پرهیاهو بازهم بشدّت احساس می کند که تبعیدی است، زندانی است و به تعبیر قرآن کریم: ضال و یتیم و عائل است. مگر او خدا را دریابد و خدا او را دریابد. (الم یجدك یتیما فاویٰ و وجدك ضالاً فهدیٰ و وجدك عائلاً فَاَغنیٰ).

ـ البته این همه آمیختگی و زندگی با سگ، شاید علت روانّ شناسانهٔ دیگری هم داشته باشد. سگ ساکت است و تسلیم و مطیع و بازیگر. بسیاری از انسانها در غرب، از انسانهای دیگر در ذات و کنه دل خویش، می گریزند. از چون و چرا، از نارو زدن و فریب خوردن، از برخورد و مقابله، از جنجال و هرج و مرج، از آزادیهای بی بند و بارانه و عصیان آور، از اینکه آدمها اهل اطاعت و عاطفه و صداقت و هماهنگی و ثبات در این خصوصیات نیستند و از اینکه... به هرحال می گریزند. شاید روحیهٔ طالبِ اعمال قدرت و اعمال سلطه و اعمال دیکتاتوری را این گونه ارضا و ابراز می کنند.

قصه زندگی تلخ یك ایرانی

... دوم اکتبر، گاهی سواره و گاهی پیاده، گشت و گذاری دیگر داریم در شهر. گاه و بیگاه ایرانیان را نیز می بینیم. قالیها و قالیچه های ایرانی هم که گاهی از پشت پنجرهٔ برخی از ساختمانها پیداست، حضور آنها را در این سو و آن سوی شهر گواهی می دهد.

ـ آنجا فروشگاه قالی ایرانی است...

ـ اغلب ایرانیان برای همیشه نمی توانند در غربت بمانند. عوامل بسیاری وجود دارد که آنان را به تجدید دیدار از زادگاه و پرورشگاه خویش فرا می خواند...

... یکی از ایرانیان پس از سی سال اقامت در هلند و با وجود آنکه همسر و فرزند هلندی داشت، در سال ۶۶ و ۶۷ به سفارت ایران مراجعه کرده بود. می خواست به کشورش برگردد. اهل سفارت به او گفته بودند گمان نکنی ایران مثل اینجاست. تو سی سال است به اینجا عادت کرده ای. تهران الآن هدف موشکهای عراقی است. گفته بود اگر در ایران آتش ببارد، آتش اشتیاق برای بازگشت به وطنم را نمی توانم در دلم خاموش کنم...

ـ «چرا؟»...

ـ «ادعای تدین ندارم، اما مسلمان و مسلمان زاده ام. ایرانی ام و فرهنگ ایران را

دارم. هرچه اهل عیش و عشرت و خواهان آزادی و آرامش باشم، بعضی خصایص و خصایل را نمی‌توانم از خمیرمایه وجودم و از ذاتم جدا کنم.»...

ـ «مثلاً؟»...

ـ زنم و دخترم هلندی‌اند. دختر شانزده هفده ساله‌ام گاه تا ساعت یك و دوی نیمه‌شب به خانه نمی‌آید و بعد هم مست و لایعقل همراه مردی که من اصلاً اورا ندیده‌ام و نمی‌شناسم وارد خانه می‌شود و با هم به اتاق می‌روند. خونم به جوش می‌آید. به همسرم می‌گویم: من و تو والدین او هستیم. آیا حداقل نباید بدانیم که آن آقا کیست و نامش چیست، تا اگر خدای ناکرده قتلی یا سرقتی رخ داد برای پیگیری و پلیس نشان و نشانه‌ای داشته باشیم؟ همسرم به من جواب می‌دهد:

ـ «سر به سر دختر و پسر نگذار. آزادند و اختیارشان با خودشان است. اُمُل و فاناتیك نباید باشیم. تو هم بالأخره علیرغم سی سال زندگی در غرب بازهم خوی ایرانیگری‌ات را از دست نداده‌ای»...

ـ «بسیار خوب. اما به ایران می‌روی که چه کنی؟»...

ـ «می‌خواهم همسر ایرانی اختیار کنم. اشتباه کرده‌ام. می‌خواهم خانواده‌ای به همان سبکی که در وطنم هست داشته باشم. اصلاً در اینجا طعم زندگی خانوادگی را نچشیده‌ام.»...

و سرانجام، این ایرانی هلندی به ایران برگشت، همسر ایرانی گرفت، دوباره به هلند رفت تا همسر خارجی‌اش را طلاق داده و براساس قوانین هلند، نصف اموالش را به او بدهد.

... در همین نیویورك، شبی به دیدار یك جوان ایرانی رفتیم که مغازه طلا فروشی دارد. ده دوازده سال است که آنجاست، وضع مادی‌اش خوب است، از نظر ارتباطات آزاد هم هیچ مشکلی ندارد (!)... از او می‌پرسم که چرا در نیویورك ازدواج نمی‌کند؟...

ـ «معذرت می‌خواهم، من بسیاری از این آمریکایی‌ها و غیرآمریکایی‌های نیویورکی را می‌شناسم و امتحان کرده‌ام (!) اینها زن زندگی نیستند، حتی اهل عشق و عاطفه به معنایی که در شرق می‌فهمیم نیستند.»...

ـ «پس آخرش چی؟»...

ـ «می‌خواهم به ایران بروم، ازدواج کنم و زندگی خانوادگی تشکیل بدهم.»...

می بینم که این جوان ایرانی هنوز تعلقاتش را از دست نداده و حتی بی آنکه نیازی به جانماز آب کشیدن داشته باشد از ما در مورد نجس بودن یا نبودن بدن گربه سؤال می کند! می خواهد بداند که موقع نماز خواندن چه باید بکند. از دوستم می پرسم: «واقعاً این جوان طلافروش، اهل عبادت هم هست؟». می گوید:

«ده دوازده سال است که او را در اینجا می بینم. هم خودش و هم پدر و مادرش همین طورند. نه که خیال کنی تظاهر می کرده اند. احتیاجی ندارند. پدرش پولدار است و بعد از پیروزی انقلاب از ترس اینکه به اتهام سرمایه‌داری محبوس و محکوم نشود به خارج آمده. اما حتی در همان ایامی که خیلیها خیال می کردند حکومت اسلامی ایران در حال سقوط سریع است (!!)، اینها در اینجا اهل مسجد و عبادت بودند و هستند»....

... و راست می گفت. شبی دیگر در مسجد نیویورك، در مراسم هفته وحدت، هم آن جوان و هم پدر و مادرش را دیدم. می گفتند منزلی در ایران داریم که کسانی خودسرانه در تصرف دارند و مدتی است می خواهیم از دولت ایران تقاضا کنیم که آن ملك را یا به نفع دولت تصرف کند و یا اجاره اش را از سکنهٔ ساختمان بگیرد و در مصارف عمومی خرج کند. ما هم راضی هستیم. قرار شد مکتوبی، وکالتنامه ای، نامه ای، بنویسند و بفرستند.

جانم ملول گشت ز تگزاس و لاس‌وگاس!

... طنزپرداز شاعری از فرصت استفاده کرده یك نوار موسیقی در این باب فراهم آورده که در بعضی از رستورانها برای ایرانیان پخش می کنند. این نوار، یك تصنیف دارد تحت عنوان «وطن می‌میرم برایت!» که یك نفر آن را به آهنگ «دگه نَمُرُم ولایت!» خوانده است. شاید هم این آهنگ دومی را از روی آن ساخته باشند. در پایان تصنیف یك آواز کوچه باغی دارد و شعری قریب به این مضمون:

«جانم ملول گشت ز تگزاس و لاس‌وگاس تهران و اصفهان و خراسانم آرزو است
از شانزه‌لیزه سیر شدم و ز برادوِی تجریش و شوش و سیدخندانم آرزو است»!!

ـ فیلم مربوط به کلاس آموزش الفبای زبان فارسی توسط معلّم مبتکر و مجرّب آموزش و پرورش، مرحوم نیّرزاده، در آمریکا پخش شده و بسیاری از ایرانیان از آن استقبال کرده‌اند. شیوه تدریس مرحوم نیّرزاده برای بچه‌های ایرانی، خیلی جذّاب، جدید و مؤثر است.

ـ نیّرزاده از شیوه نمایشی بهترین استفاده را کرد و واقعاً معلّم هوشمندی بود. در فاصلهٔ چند دقیقه، نقش چند فرد مختلف را بازی می کرد. بچه های کلاس اوّل که به بازیگوشی شهره آفاقند، در کلاس نیّرزاده پلك نمی زدند! نیّرزاده، شیوه تعلیم غیرمستقیم را بخوبی نشان داد. بچه های کلاس را «بچه های پشت پنجره» می نامید. یعنی که مستقیماً مخاطب نیّرزاده نیستند و از پشت پنجره کلاس، دارند برخوردها و گفتگوهای میان معلم و بچه های بی تربیت و باتربیت را تماشا و استماع می کنند.

ـ این هم فروشگاه «Hallal meat»! و در کنارش هم به خط عربی نوشته: حلال میت!

ـ ایرانیها و به طور کلی مسلمانها در اروپا و آمریکا با مشکل تهیه گوشت مواجهند. هم به جهت مسائل شرعی و هم اصولاً به جهت اینکه هرنوع گوشتی، هرنوع ذبحی، هرنوع طبخی با مذاق و مزاج ایرانیها سازگار نیست. این است که فروشگاههای عرب ها و ترك ها در اروپا و آمریکا، کار ذبح شرعی را انجام می دهند. گوشت حلال را در اینجا حتی روی تابلو مغازهٔ عرب ها هم به جای مثلاً «لحم الحلال» می نویسند: «حلال میت»!

ـ به خیالم حلال میّت است! یعنی گوشت مرده (!) از باب اکل میته (!) به عنوان ضرورت (!)... سالها قبل در ایران وقتی روی تابلو تریا برای اولین بار اسم سالاد «الویه» را دیدم، استعداد عربی خوانی ام گل کرد و گمان کردم الف و لام «الویه» الف و لام وصل است. سالادُالْوَیْه!

ابتکارات مثبت

... در بعضی از خیابانها اثاث البیت را از ساختمان بیرون ریخته اند. پولدارها هرچند وقت یك بار مبلمان خانه را عوض می کنند و کهنه ها را بیرون می ریزند. در اروپا ازجمله در هلند و آلمان این حالت بیشتر دیده می شود. معروف است که بسیاری از خانواده های کم درآمد، لوازم خانه را از این طریق به طور رایگان تأمین می کنند! چون درمیان همین اثاث البیت مجانی و خیابانی، لوازم سالم و مبلمان کامل و وسایل قیمتی هم دیده می شود!

ـ ببین. در نیویورك، قریب به اتفاق خیابانها یکطرفه و موازی است. شهرسازی

طرنجی به این می گویند. البته تقریباً.

... ـ «من گمان می کردم فقط اسفالت خیابانهای تهران، فراز و نشیب دارد! حالا
. این خیابانهای نیویورکی می بینم که چاله چوله کم نیست! علامت عقب ماندگی هم
ست!»

ـ این دستها چیست؟ به قول همشهریهای ما، «پالْ پالْ» می کنند!!

... کسی ابتکاری کرده و از این طریق شرکتی فراهم آورده. دستهایی پلاستیکی
ین دست انسان ساخته و به کمك باطری و سیم و فنر کاری کرده که انگشتان دستها
کان می خورند، حرکت می کنند و به اصطلاح وول می زنند... فروشنده، روی مچ دستها
و انداخته. انگار کسانی در زیر پتو هستند، دستهایشان را از زیر آن بیرون آورده اند و
طراف را به کمك قوهٔ لامسه می کاوند!

ـ ببین چقدر آدم جمع شده! اکثراً پول می دهند و می خرند. اینجا اگر کسی هوش و
بتکار داشته باشد، نانش در روغن است! البته به شرط اینکه خودش را روغن داغ نکند
نسوزاند!

... یك جوان طلا فروش ایرانی می گفت: پدرم به من سرمایه نمی داد تا خودم کار
نم. من کار را با خرید یك قایق و گرفتن پول از سیاحت کنندگان رودخانه شروع کردم.
بتکاراتی در کارم داشتم. مردم استقبال کردند. کم کم سرمایه ای جمع شد تا مغازه ای
خرم.

ـ یکی از دوستان دانشجو در فرانسه تابلو معروف لبخند ژوکند را روی یك
چهارپایه نصب کرده و قسمتهایی از صورت تابلو را بریده بود. مرد و زن می آمدند؛
ك تك در پشت تابلو می ایستادند؛ چشم و چهره شان را به جای چشم و چهرهٔ تابلو قرار
ی دادند؛ می خندیدند و عکس می گرفتند! نتیجتاً درآمد قابل توجهی از این طریق
صیب مبتکر شد.

... یکی از همراهان به طرف یك کتابفروشی می رود و...

ـ از ایران به بندهٔ دانشجو زنگ می زنند که کتاب راجع به کشت کیوی پیدا کنم و
رایشان بفرستم. چه خبر است؟

ـ خبر سلامتی!... اخیراً خصوصاً به سواحل شمال که بروی می بینی ایران را تب
یوی فرا گرفته...

ـ و آمریکا را تب پسته!!... بعضی از ایرانیهای کالیفرنیا پسته کار شده اند.
ـ سال ۶۲ در چین به راهنما بسته‌ای پسته دادیم. پرسید که چیست! هرچه اسم بردیم و توضیح دادیم ملتفت نشد. گفتم: «ایرانین جین سینگ»! فهمید و خندید!... چون قبلاً در مورد یك نوع ریشهٔ گیاهی به نام جین سینگ، که مصرف دارویی دارد و بسیار مقوّی و مبهّی است (!) و محصول چین و کره است خیلی داد سخن داده بود!
... بچه‌ها در خیابانهای پنجم و ششم خانه‌های معروفین و معروفات را نشان می‌دهند! آنتونی کوئین، ژاکلین، اوناسیس، راکفلر، امثالهم و امثالهن!...
... قبرسی‌ها در خیابان ششم علیه اشغال کویت و علیه حکومت عراق تظاهرات به راه انداخته‌اند.
... یکی از ایرانیان مقیم را می‌بینیم. پس از سلام و علیك، از کنسرت شجریان تعریف می‌کند...
ـ یکی از مؤثرترین راههای نفوذ اسلام درمیان نسل ایرانی متولد در آمریکا، راه موسیقی است!... تعجب می‌کنید. اما تعجبی ندارد. موسیقی اصیل ایرانی خیلی جذاب است؛ نسل جوان را به ایران و فرهنگ و هنر ایران متوجه می‌کند؛ وقتی جوان چنین توجهی پیدا کرد خواه و ناخواه با متون ادبی و عرفانی ما آشنا می‌شود و... این آغاز آشنایی او با اسلام است؛ اسلام به عنوان رکن اساسی فرهنگ ملی و قومی وی.
ـ دو سه نفر ایرانی از جمله یك خانم ۵۰ سالهٔ مقیم آمریکا تا حدود سیصد هزار دلار به زلزله‌زدگان ایران کمك کردند.
... مجتبی می‌گوید: از غرب خسته شده ام. دلم گرفته برای کوه و صحرای همدان، برای چوپانها و گله‌ها، برای نی ناله‌های آنها، برای خاك پاك وطن.
ـ در اینجا مگر نیست؟!
ـ نه. هیچ چیز در اینجا ما را راضی نمی‌کند.
ـ به شهرهای دیگر در آمریکا نمی‌روید؟
ـ در پاسپورت ما و شمانوشته شده است فقط تا ۲۵ مایلی نیویورك مجازیم رفت و آمد کنیم.
ـ 25 مایل، حد ترخص است!!

شدار ایدز!

... اطلاعیه... بازهم اطلاعیه‌ای بر دیوار و...

ـ وقتی چند سال قبل خبر انتشار بیماری ایدز در سراسر آمریکا پیچید، چنان حشت و اضطرابی ایجاد کرد که تقریباً می‌شود گفت روال عادی زندگی عمومی را شت مختل می‌کرد. آمریکایی‌ها از هم می‌گریختند. مهمانیها کاهش یافت، مجالس عمومی کم رونق شد، حتی در داخل اتوبوس و مترو که آمریکایی‌ها به آن «ساب‌وی» ی‌گویند این هول و هراس کاملاً محسوس بود. دست به دستگیره می‌زدی، روی ندلی می‌نشستی، کسی به تو تنه می‌زند، هر اتفاق ساده‌ای که رخ می‌داد، دلها را ی‌لرزاند. «نکند که به ویروس ایدز مبتلا شده باشم». شبح مرگ بر اثر انتشار خبر 'علاج بودن بیماری ایدز بر همه‌جا سایه افکنده بود. خصوصاً ارتباطات آزاد جنسی فته رفته داشت کاهش می‌یافت. در و دیوار شهر، درون اتوبوسها و قطارها و روشگاهها و مطب پزشکها و همه‌جا، از اطلاعیه‌های اخطاردهنده یا تبلیغاتی ـ تجاری ر مورد بیماری ایدز، پر شده بود. مسأله «ایدز» گویی داشت به یکی از مسائل مهم منیتی و یکی از مشکلات اساسی «امنیت ملی آمریکا» تبدیل می‌شد! اما سرانجام زشکها و متخصصین اعلام کردند که بخش قابل ملاحظه‌ای از اخبار منتشر شده با اقعیت مطابقت نداشته و علت انتشار آن خبرها و شایعات هول‌انگیز درواقع همان اشناخته بودن ویروس ایدز بوده است... حالا پزشکان و متخصصان مدعی‌اند که البته یروس ایدز بسیار خطرناك است، اما خوشبختانه هم در نحوهٔ سرایت دارای حدودیتهایی است و هم معالجهٔ آن بویژه در مراحل اولیه محتمل و ممکن است. مرفهای پزشکان و متخصصین اگر بعضاً تحت تأثیر ملاحظات امنیت ملی و سفارشهای دستگاههای امنیتی نباشد، تاحد قابل توجهی توانسته است گسترهٔ بحران ا کاهش دهد.

باطن غرب و آمریکا چیست؟!

... شب میلاد پیامبر(ص) و امام صادق(ع)، وقتی مراسم مخصوص در مسجد نیویورك پایان می‌پذیرد، در هر گوشه گروهی به گفتگو سرگرم می‌شوند. اخبار اختلافات داخل ایران در باب انتخابات خبرگان انعکاس نامطلوبی در اینجا داشته است. سخن از اخلاق سیاسی و اجتماعی به‌میانِ می‌آید و...

ـ ما که با حکومت غدّار و قداره بند آمریکای مستکبر مبارزه می کنیم، باید لزوماً با اخلاقیّات و روحیات استکباری نیز عملاً مبارزه کنیم...

ـ اصلاً باید ببینیم باطن آمریکا چیست و مبارزهٔ با آمریکا چگونه است؟ آمریکا در وجه مادّی و صنعتی و فنی اش، قدرت و ثروت و پیشرفت را تداعی می کند و اگر در این امور جای حرف زیاد است، قدر مسلّم این است که وجه منفی تلقی نمی شود؛ وجه منفی آمریکا در این امور، ظهور ندارد. مراد از وجه منفی، آمریکای استکبار است، آمریکای تکبّر و خود گنده بینی است، آمریکای شیطان، آمریکای دوز و کلك، قدرت پرست، ثروت پرست، مقام پرست، سلطه طلب، جهانخوار، کلاهبردار، دروغگو در سیاست، خلف وعده کننده در سیاست، نفس پرست، خودپرست، **قائل به «هدف وسیله را توجیه می کند»**، عامل به کبایر سیاسی و حکومتی از قبیل افترا زدن و تهمت زدن برای سرکوب جناح مقابل خود، قربانی کنندهٔ اخلاق و مکارم اخلاقی و انسانی در پیش پای سیاست و

قدرت، فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، دخالت دهندهٔ حبّ و بغض در قضاوت و نیز در تعیین حق و باطل، غمض عین کننده و حتی تشویق کنندهٔ دوستان در مواردی که خلاف می کنند و مچ گیرنده و افشاکنندهٔ دیگران در این موارد و حتی در مواردی که خلاف نکرده اند (!) و قس علیهذا....

ـ خوب، اگر آمریکا این است، چه بسا که تنها نباشد (!) چه بسا که بعضی از خودیها هم با این مفهوم و معنا، آمریکا باشند!! چه بسا من و شما هم که این بحثها را داریم، آمریکا باشیم!!...

ـ سخنی ژرف از امام خمینی به یاد دارم. سخنانی اگرچه از سال ۵۹، اما انگار برای همه سالها...

... «با الفاظ نباید گول بخورید... آقایان هم با اینکه ما انجمن اسلامی هستیم، با لفظ اسلامی خودشان را گول نزنند، خودشان ببینند که چه کارهایی به نفع کشور و اسلام است... باید محتوی را درست کنید... شیطان بزرگتر از همه، حتی بزرگتر از آن شیطان بزرگ معروف، آن شیطانِ نفس امّارهٔ خود آدم است... «طاغوت» برای خاطر اینکه پسر کی بود و نوهٔ کی بود که نبود. برای آن اعمالش بود. اگر اعمال ما، هریك، اعمال طاغوتی باشد و برای خود باشد نه برای ملت، اگر دعوا بکنیم سر خودمان نه برای مصالح ملت؛ این همان طاغوت است منتهی به یك صورت دیگری درآمده. طاغوت هم مراتب دارد. یك طاغوت مثل رضاخان و محمدرضا خان، یك طاغوت هم مثل کارتر و امثال آنها، یك طاغوت هم مثل ماهاست. همه از جُندِ ابلیس می شویم... اگر بنا باشد که شما به جای اینکه اقتصاد مردم را درست کنید، به جای اینکه این کشور را بررسی کنید و ببینید کجاهاست که مخروبه است و مردم از همه چیز ساقط هستند، با حرف و با فحش به هم مسائل را مغلطه بکنید، این همان است که قدرتهای بزرگ می خواهند تا این مملکت خرابه بماند و صدای مردم بلند شود. این همان است. شما هم عمّال آمریکایید (!!!) منتهی ملتفت نیستید... اگر شما به مردم کار نداشته باشید، به مصالح مردم و به مصالح کشور کار نداشته باشید؛ فقط مشغول این باشید که من چطور، شما چطور، من چطورم، شما چطورید، مردم با من هستند، مردم با شما هستند، اگر فکر این باشید، این همان است که آمریکا می خواهد و شما از عمال آمریکا هستید!!...»

مبارزه با آمریکا یعنی چه؟

ـ خوب؛ این از این!... اما بعد، حالا ببینیم راههای مبارزه با آمریکا چیست و منحصر به چیست؟.

ـ منحصر به هیچ چیز! و منحصر به همه چیز!! یعنی منحصر نیست، متنوع و متعدد است. **عالم بزرگ شیعی، شیخ شرف الدین، می گفت: لاینتشرالهدی الا من حیث** انتشر الضلال. ببینید کسانی که آنها را اهل ضلال و اضلال می دانید، مشی و مرامشان از چه راهها و شیوه ها و با چه وسایل و ابزاری ترویج شده، اهل هدایت و اهل حق را با همان شیوه ها آشنا و به همان وسایل مجهز کنید. آمریکا فقط با قدرت نظامی نیست که پیش رفته، قدرت علمی و صنعتی و تکنیکی تبلیغی و قدرت مدیریت هم هست. نه به طور **مطلق و کامل، نه به معنای الگو و ایده ال، نه به معنای لزوماً صحیح و صواب؛ بلکه به همان معنا و به همان اندازه و با همان مصداقی که می بینیم... پس اگر ما هم می خواهیم با سیطرهٔ** آمریکا مبارزه کنیم، باید عملاً بکوشیم تا شیوه ها را در همه عرصه ها بشناسیم و قدرت بکارگیری اش را داشته باشیم. اعتقاد من این است که ژاپن و آلمان با آمریکا مبارزهٔ اقتصادی دارند. آمریکا اخیراً از پیشروی اقتصاد ژاپن آن قدر نگران شده که بنا به تحلیل بسیاری از صاحبنظران، با لشکرکشی به خلیج فارس و با چراغ سبز و اشارات غیرمستقیم نشان دادن به عراق برای اشغال کویت، **می خواهد** مشکل آمریکا با ژاپن و **آلمان را از طریق حمله نظامی نه به ژاپن و آلمان بلکه به کویت و عراق، حل کند!... بخش عمده ای از بازار واردات آمریکا در تسخیر ژاپن است.** گزارش رسمی منتشره در آمریکا نشان می دهد که «ژاپن منبع اصلی واردات آمریکا را تشکیل می دهد (۲۰/۶ درصد در سال ۱۹۸۸) و نرخ پایین صادرات آمریکا به ژاپن (۱۱/۸ درصد در سال ۱۹۸۸) یکی از منابع اختلاف نظر میان دو کشور بوده است. در سال ۱۹۸۸ کسری بازرگانی آمریکا یعنی ۱۲۷/۲۱۵/۰۰۰/۰۰۰ دلار، بی سابقه بوده است...»

ـ البته مبارزهٔ مدل ژاپنی را توصیه نمی کنیم!...

ـ ولی به آن توجه می دهیم. توجّه می دهیم و توقف نمی کنیم. منظور این است که اگر در کشور شعار مرگ بر آمریکا همیشه بلند باشد، اما دست همان کشور برای واردات فراوان و بی رویه در پیش خارجیهای نوع اروپایی یا آمریکایی دراز باشد، مبارزهٔ آن کشور درحدّ همان شیوه ای که انتخاب کرده، ارزش و اثر دارد، نه

بیشتر. گاهی هم اثر معکوس دارد!... همان‌طور که اکتفای ژاپن و آلمان به آن نوع از مبارزه هم، فقط در همان حدّ ارزش و اثر دارد، نه بیشتر. البته ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها نمی‌خواهند با آمریکایی‌ها شاخ به شاخ شوند. به طریق اولی اهل مبارزه به معنایی که **ما مراد می‌کنیم،** نیستند. ولی **ما باید بیشتر توجه نشان دهیم، آن هم بیشتر در عرصهٔ** عمل: که هر شیوه ای، فقط در جای خودش و فقط درحدّ خودش کارساز است. یعنی اگر در غیر جای خودش به کار گرفته شد یا اگر بیش از حدّ خودش به آن بها داده شد و **انتظاری بیش از حدّ خودش از آن داشتیم، نتیجهٔ مطلوب به دست نمی‌آید که هیچ! گاهی نتیجهٔ معکوس هم به بار می‌آورد....**

ـ صاحبان استعدادهای والا و خلاقیتهای عظیم را در داخل کشور به معنای واقعی و با همه توان، تشویق و حمایت کنیم. این، یکی از شیوه های مبارزه با آمریکاست. این هم «مرگ بر آمریکا» است.

ـ ...اگر می‌خواهیم با آمریکای مستکبر مبارزه همه‌جانبه داشته باشیم، باید واقعاً فریضهٔ استحصال و تقویت استعدادها و ذخایر علمی و انسانی داخل کشور را جدیتر گرفته به لوازم تحقق آن جداً عمل کنیم....

باید دانشگاهها و مراکز پژوهش را حمایت و تجهیز کنیم. پزشکیِ کشور را حمایت و تقویت کنیم. مهندسیِ کشور را... سیستم مدیریت و سیستم اداری را... دانشمند و دانش را... خرد و خردمندی را... هنر و فرهنگ را... قدرت تولید و استقلال اقتصادی را... متخصصین و کارشناسان و نیز کارشناسی و تخصص را... همهٔ این حرکتها و همه این کارها، اگر انجام شود؛ در بطن خود مبارزه با آمریکاست. انرژی و امواج همین حرکتها و کارها، ترجمه و تبدیل به صوتش می‌شود همان «مرگ بر آمریکا»... معادل علمی و فنی و اداری همان است...

... و نیز البته، قدرت نظامی را... قدرت تسلیحاتی را... و همین طور حتی فلسفه و حکمت و عرفان نظری را... علوم اسلامی را... همهٔ این گنجینه‌ها و ذخایر و سلاحها و امکانات را به وادی استحصال و استخراج کشاندن، تقویت و حمایت کردن و به کمال و اقتدار و اوج و اعتلا رساندن، همهٔ اینها مبارزه است....

... همه اینها و همه آنها. یعنی هم اینها و هم مبارزات شعاریِ فرهنگی و هم مبارزات سیاسیَ و هم هرگاه لازم شد حتی مبارزات نظامی و هم صد البته مبارزات

هنری و فکری و فلسفی و عقیدتی، لازم است. هرکدام به جای خودش و هرکدام درحدّ خودش... زیرا غرب، شامل همهٔ این وجوه است. شامل همهٔ این صُوَر است. هر زهری، پادزهری مخصوص به خودش می طلبد. پادزهر نظامی، معلوم نیست که پادزهر فرهنگی هم باشد. یعنی «اصل» این است. وگرنه، خلافش هم گاهی دیده می شود. اما آنچه خلاف اصل است باید «اثبات» شود. «اصل» محتاج اثبات نیست. آفتاب آمد دلیل....

ـ آمریکا و به‌طور کلی غرب، امروز درپی آن است که بهشت را در رویَ همین زمین بیافرینند.

ـ مسلمان نیز درپی بهشت است. بهشت در همین دنیا. امّا چنان بهشتی که صورت نازله‌ای از بهشت حقیقی و اخروی باشد. گرچه در روایات اسلامی، دنیا زندان مؤمن خوانده شده و عرفای ما طبیعت را متن جهنم تعبیر کرده اند، امّا همه این خوانده ها و تعبیر شده ها مقامی دارد و جایگاه ویژه ای. به عبارت دیگر دنیا، وجوه، حیثیّات، مراتب، درجات و نتیجتاً معانی مختلفی دارد. آن دنیا که بهشت باشد و بهشتش صورتی از بهشت موعودِ اخروی و انعکاسی از بهشت رضوان الهی باشد، **نه‌تنها مذموم نیست،** بلکه ساختنش فریضه است. چه کسی با بهشت «عدل» به صورتی که جلوه ای از بهشت «عدن» باشد، می تواند مخالف باشد؟ چه کسی با جنة النعیم دنیوی به‌گونه‌ای که همهٔ نعیم آن، نشانه‌ها و نامهای اشارت کننده و بشارت‌دهنده به جنة النعیم اخروی و الهی باشد می تواند مخالفت کند؟

ـ مارکسیست ها هم مثل آمریکایی ها درپی آن بودند که بهشت را بر روی همین زمین بیافرینند.

ـ و آفریدند!!... امّا چه عرض کنم؟ اگر خوفِ خلاف ادب نبود، مثل معلم کلاس اول می پرسیدم «آفریدند، چند بخش است»؟!

ـ کسی رسید به بهشت، که جهنم را بهشت!

بهشت شدّاد چیست؟

ـ احسنتم! ما می خواهیم با مصالح جهنم، بهشت بسازیم. این، می شود بهشت شَدّاد... قصهٔ شدّاد در کتب تاریخی و ادبی ما و نیز در فرهنگ شفاهی و افواهی مردم، معروف است. در «اخبار الطوالِ» ابوحذیفه احمدبن داوود دینوری، ترجمه دکتر

محمود مهدوی دامغانی، آمده است که: شدّاد بن عملیق، از فرزندان عاد و از نسل ارم پسر سام پسر نوح بود. شدّاد پس از برادرش شدید، در میان قوم عاد که ساکن یمن بودند، به پادشاهی رسید.

ـ بهشت شداد چه بوده است؟

ـ براساس آنچه در «قصص القرآن» و کتابهای دیگر از قبیل کتب تفسیر و حدیث و تاریخ آمده، شدّاد بن عاد از امپراتوران و پادشاهان سفاك و خونریز و کشورگشا بود **که قبل از نمرود و پیش از دوران ابراهیم خلیل(ع) و موسی و عیسی علیهما السّلام**، بر قوم عاد پادشاهی یافت... شداد قصری ساخت بزرگ، یك خشت از زر و یك خشت از سیم. باغی در اطراف آن بنا کرد پر از درخت و میوه؛ همچنین پر از درختها و میوه هایی از گوهر. آنگاه گفت که به جای خاك، عنبر و مشك و زعفران ببیزند و در آنجا بریزند؛ و به جای آب و ریگ، جویهای آن باغ را از عسل و شیر و لؤلؤ و مرجان پر کنند. وقتی خزانه حکومت تهی شد و طلا و جواهر کم آمد، دستور داد تا از خانه‌های مردم به زور گردآوری کنند. اما ساختمان قصور و باغها که به پایان رسید و او خواست وارد باغ شود، چون برای نظاره وتماشا پای از اسب به زمین نهاد، پایی بر زمین و پایی بر رکاب اسب، تسلیم عزرائیل شد!... در مملکت شدّاد، قصور و بساتین، بسیار بوده است. این قصور و بساتین را بهشت شدّاد، بهشت ارم و «اِرَمَ ذاتِ الْعِماد» نام نهاده اند.... «دهخدا» نوشته است که به تناسبِ لفظِ ارَم، این کلمه ممکن است از آرام و آرامی گرفته شده باشد...

ـ به تعبیر قرآن «... لم یخلق مثلها فی البلاد». تمدن و صنعت و تکنیك عاد حداقل از حیث معماری و کاخ سازی در دنیای آن روز نظیر نداشته. «غرب» آن روز بوده!

ـ «شدّاد»، می خواست ثابت کند که دعوت پیامبران به بهشت خداوند، ادّعاست. او می تواند در همین زمین بهشت را همان طور بسازد که خدا می سازد؛ یعنی بهشت شداد با حسّ رقابت ساخته شد. فلسفه این کار شدّاد آن بود که کار خدایی بکند و به جای خدا بنشیند. ادّعای خدایی شدّاد، همان چیزی است که امروز «استکبار» خوانده می شود. شدّاد می خواست بگوید: سرچشمهٔ دعوتها و منبع ارزشها و اصول و اعتقادات **و معیار حق و باطل و تعیین کنندهٔ بایدها و نبایدها منم. نظم جهان را من باید پی افکنم.** استیلا و استعباد و استکبار، حق من و مقتضای ذات من است... کاری که شدّاد می کرد

و پیامی که شداد داشت، امروز قولاً یا عملاً توسط دولت آمریکا و به‌طور کلی توسط حکام ممالك صنعتی و ابرقدرت پیگیری و تبعیت می شود... البته نکته مهمتر و ظریفتری هم وجود دارد. تکنولوژی و تصرف در طبیعت هم در جهان امروز، همین حالت را دارد... امّا جهان، شدّاد عهد عتیق را دیده است، شداد عصر جدید را هم می بینند. به قول ناصر خسرو...

کجاست شوکت قارون و شدّت شدّاد   کجاست بابك و کو اردشیر و کو قیصر؟!

... شاید حق با حافظ باشد. حافظ بر کوهی که شمس‌الحقِ عشق و عرفان از پشت آن طلوع می کند تکیه می زند و پیکر چنان استکبار و استیلایی را با شلاق چنین استغنا و استقلالی زیر ضربه قرار می‌دهد....

در مصطبهٔ عشق، تنعّم نتوان کرد   چون بالش زر نیست بسازیم به خشتی!
مفروش به باغ ارم و نخوت شدّاد   یك شیشه می و نوش لبّی و لب کشتی!
تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا؟   حیف است زخوبی، که شود عاشق زشتی!
معمار وجود ارنزدی رنگ تو از عشق   در آب محبت گل آدم نسرشتی

تمدن غربَ و مسألهٔ ادراك روحانی

...دوم اکتبر... به چند کتابفروشی بزرگ در نیویورك مراجعه می کنیم. چنین به نظر می رسد که کتابفروشی «بارونر، اند، نوبل» در نزدیکیهای «دانشگاه نیویورك» و «واشنگتن اسکوئر» قرار دارد. کتابها موضوع بندی شده است. همراه دوست ارجمند، مجتبی امیری، کتابفروشیهای نیویورك را بازرسی می کنیم!... مدیر یکی از همین کتابفروشیها می گوید:

در اینجا «۵۰» مایل کتاب داریم!

ـ ۵۰ مایل؟!

ـ اگر کتاب‌هایی را که داریم ردیف کنیم، مسافتی بیش از پنجاه مایل را اشغال می کند! ـ ستون پنجاه مایلی کتاب!... مدیر کتابفروشی، که برخلاف بسیاری از کتابفروشان ما خودش یك محقق دارای تحصیلات عالیه است، می گوید: در آمریکا هر سه دقیقه یك کتاب منتشر می شود!! ـ هر سه دقیقه، یك کتاب!

بازار درحال انفجار کتاب!

... کتابفروشی دیگری را می بینیم. کتابفروشی است، امّا دهها تابلو با دهها عنوان در گوشه و کنار دیده می شود. فلسفه، دین، اقتصاد، علوم اجتماعی، فیزیك، خانواده،

عشق، سیاست، جغرافی، تاریخ، سکس، پزشکی، موسیقی، نقاشی، مدیریت، پژوهش، صنعت، پیامبران، پادشاهان، قصه، رمان، تخیّل، طنز، فکاهی، شعر، کودکان، ریاضیات، روان‌شناسی، ورزش، زبان، زمین‌شناسی، هیأت، فولکلور، فرهنگ، باستان‌شناسی، نفت، جنگ، عکس، دمکراسی، سوسیالیسم، کمونیسم، فضا و... هر کار کردم نتوانستم همه عناوین را ثبت کنم. وسعت و مساحت کتابفروشی بسیار است. اتاقها، راهروها، بخشها، طبقات، آرشیوها و بایگانیهای مختلف. تغییرات بسیاری در شکل چاپ و عرضه کتاب پدید آمده است. جعبه‌ای را می‌بینم جعبه کوچك شیرینی؛ درش را باز می‌کنیم؛ ۱۲ رمان معروف در ۱۲ کتاب کوچك خلاصه شده و در این جعبه قرار دارد. کارتهایی را می‌بینم که هر کدام یك لغت‌نامه و به اصطلاح دیکشنری است. هر کدام برای اصطلاحات علم و فنّ خاص. و مجموعه کارتها در کنار یکدیگر...

«چامسکی»، «بلوم» و «بل»

...دوست من امیری، از دوستان اهل کتاب است! بلکه امیر کشور کتاب است! هر کتابی را از پیش نام می‌برد و پیدا می‌کند. «به سوی یك جنگ سرد جدید»، نوشتهٔ نومن چامسکی. و نیز «فرهنگ تروریسم»، باز هم نوشتهٔ همین نویسنده... علیه سیاستهای حاکم بر آمریکا و در نقد امور منفی جامعه آمریکایی می‌نویسد، استاد دانشگاه هاروارد است، از مخالفان مؤثر و معروف جنگ ویتنام بوده است...

- این هم کتاب جالب جوامع فرضی، در انکار وجودِ پدیده یا واقعیتی به نام ناسوسیالیسم.

IMAGINED COMMUNITIES. Devedict Anderson.

- و کتاب جالب «خدایان فقر».

LORDS of POVERTY. Graham Hancock.

- و کتاب تندِ «بَدَویهای با پرچم»! علیه کشورها و حکومتهای عرب خاورمیانه، نوشتهٔ یك خبرنگار که طعم تلخ زندان را در لبنان چشیده و از یاد نبرده است!

TRIBES WITH FLAGS. Charles Glass.

انسداد اندیشه آمریکایی

ـ و کتاب خوب، نسبتاً عمیق و بحث‌انگیزِ «فکرِ بستهٔ آمریکایی» یا «انسداد اندیشه آمریکایی!» یا «بستهِ شدنِ فکر...»

...دکتر آلن بلوم (ALLAN BLOOM) استاد دانشگاههای آمریکاست. تألیفات و ترجمه‌های فراوانی در حوزه مسایل اجتماعی و فرهنگی دارد. شهرت و قدرت فرهنگی او در محافل علمی به گونه‌ای است که مخالف خوانیها، تعریضها و تعرّضاتی که نسبت به تمدن و نظام و حکومت آمریکایی دارد، غیرقابل دفع و سانسور و انکار است. دکتر آلن بلوم در کتاب «انسداد یا بسته شدن فکر آمریکایی»، می گوید:

ـ نظام آموزش و پرورش و سیستم آموزش عالی آمریکا به گونه‌ای است که نه تنها تحکیم و تعمیق دمکراسی را موجب نمی‌شود بلکه جوهر و روحِ آن را نفی می کند. نظام آموزشی و سیستم تحصیلی آمریکایی، آدمهایی را به وجود می آورد که برای هیچ چیز اصالت و اعتبار شایسته قایل نباشند. زیرا روحیه دمکراتیك در این سیستم آموزشی به روحیه‌ای اطلاق می شود که حقایق را نسبی دانسته و آن را فاقد مبنا و پایه و اصالت ذاتی تلقی کند. یعنی مطلق گرایی را نفی کند. افرادی که در درون چنین سیستمی تربیت می شوند، به هیچ وجه به «قرارداد اجتماعی» که روح دمکراسی است اعتقاد و التزام ندارند... درواقع، دکتر آلن بلوم می‌خواهد بگوید: دمکراسی غربی بالاخص در سیستم آمریکایی دچار یك بحران اساسی و آبستن یك تناقض درونی است. زیرا در این سیستم و نظام از یك سو، معنا و مفهوم دمکراسی، نسبی دانستن همه چیز است و نیز گریز از مطلق اندیشی و بی اعتقادی به اینکه حق در ذات و جوهر خود مطلق و محکم و اصیل است و در خارج از فضای ذهنی و تصوّری آدمی نیز دارای واقعیت وجودیِ استقلالی است؛ امّا از سوی دیگر لازمهٔ چنین عقیده و بینشی، عدم پایبندی نسل جدید به قرارداد اجتماعی و پیمان جمعی و اصول بنیادی‌یی است که اساس جامعه و حتی بنای همین نظام و سیستم نیز بر وجود آن استوار است و اصلاً روح آزادی و جوهر دمکراسی همین است. وجود منافع و مصالحِ اجتماعی از سویی یك واقعیت است، ولی از سوی دیگر معلوم نیست که منافع و مصالحِ اجتماع یعنی چه و چه تعریفی دارد و برچه پایه فکری و فلسفی‌یی استوار است و اصلاً به چه دلیل باید در ذات خود حقِّ مطلق و محکم تلقی شود؟ نوعی شکاکیّت اجتماعی در همه موارد به عنوان

محصول و معلول دمکراسی، امّا برباددهنده و نابودکنندهٔ خود دمکراسی!!... چیزی که **باید به اعتباری علّت وجودی دمکراسی و به اعتبار دیگر معلول آن باشد، خود به علّتِ نفی و نابودی دمکراسی منجر می‌شود!!**

- CLOSING OF THE AMERICAN MIND

How higher education has failed democracy and impoverished the souls of today's students.

...دکتر آلن بلوم برای نخستین بار کتاب را در سال ۱۹۸۷ یعنی ۳ سال قبل در آمریکا منتشر کرده است. او در این اثر اجتماعی و فرهنگی و سیاسی‌اش، زندگی دانشجویان آمریکایی را تحت مطالعه نسبتاً دقیق و عمیق قرار داده، باورها و اخلاقیّات و شیوه‌های زندگی و ذهنیّات آنها را انگار همچون اجساد امّا زنده (!) به داخل سالن تشریح و به روی تخت جرّاحی و کالبدشکافی کشانده است... «آلن بلوم» سرانجام راه‌حل حقیقی و مثمر و مشخصی را عرضه نمی‌کند، اما قدرمسلم این است که آزادی و دمکراسی و آموزش و تربیت و به‌طور کلی جهانبینی و انسان‌شناسی آمریکایی را زیر سؤال می‌برد. ظاهراً حرفهای «آلن بلوم» تا حدودی درجهتِ خلاف حرفهای «کارل پوپر» به نظر می‌رسد....

افشای سازمانهای امداد جهانی

...کتاب خداوندان فقر (LORDS OF POVERTY) را از قفسه کتابفروشی برمی‌داریم. کتاب، نوشته «گراهام هانکوك» است. کتاب در سال ۱۹۸۹ در انگلستان و آمریکا منتشر شده است.

- نویسنده کتاب خدایان فقر، در مورد سازمانهای امدادی بین‌المللی افشاگری می‌کند. بخش عمدهٔ ۶۰ میلیارد دلاری که به عنوان بودجه سالانه در اختیار سازمانهای امدادی جهانی قرار می‌گیرد یا توسط مدیران و کارمندان آن سازمانها حیف و میل می‌شود و یا به هرحال در غیر مسیر اصلی و تعیین‌شده مصرف می‌گردد. بعضی از این سازمانها عبارتند از: اداره توسعه مناطق ماورای بحار انگلستان، آژانس آمریکایی توسعه بین‌المللی، اداره همکاری بلژیك برای توسعه، اداره مساعدت استرالیا برای توسعه، یونیسف، بانك جهانی و امثال آنها.

ـ «گراهام هنكوك» می گوید: سازمانهای ویژه امداد و توسعه بین المللی دارای سیستم پیچیده و پنهان اطلاعاتی هستند. همیشه گزارشهای ظاهراً مستندی را از قبل آماده می کنند و به محض آنکه مورد هجوم خبرنگاران واقع شوند، آن گزارشهای گمراه کننده را منتشر می کنند و جنجالهای جهانی را علیه خود کاهش می دهند. «گراهام»، اوضاع اقتصادی چند کشور از قبیل فیلیپین و شیلی و برزیل و سریلانکا و پرو و جامائیکا را که هدایت برنامه اقتصادی آنها در اختیار بانك جهانی قرار گرفته، به عنوان نمونه بررسی می کند و نقش مخرب برنامه های بانك جهانی را در وضعیت اقتصادی آن کشورها که به کاهش درآمد ملی شان منجر شده است نشان می دهد.

ـ نویسندهٔ خدایان فقر می گوید: وقتی رود نیل در سال ۱۹۸۸ در سودان طغیان کرد و بیش از یك میلیون نفر آواره شدند و بیماریهایی مثل وبا درمیان آنها گسترش یافت، سازمانهای امدادی بین المللی به وسیله وسایل ارتباط جمعی اخبار سیل را منتشر کرده از جهانیان استمداد کردند. نتیجتاً میلیونها دلار گردآوری شد. اما جز تعدادی چادر و ظروف پلاستیکی درمیان سیل زدگان سودان دیده نمی شد. علیرغم این ادعا و اعلام سازمان ملل که بیش از ۱۲ هزار تن مایحتاج ضروری به سودان ارسال شده، با ۸۵ پرواز فقط ۴ تن مواد و کالای کمکی ارسال شده بود. بعدها خبرنگاران گفتند حتی گوشت هایی که به سیل زدگان داده می شد، به دلیل نبودن سردخانه، بو گرفته بود!

...کتابهای گوناگونی دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران پیدا می کنم با مؤلفان و مترجمان گوناگون، همراه عکسها و تصویرهای گوناگون. تمام آثار مارکس و لنین و استالین و مائو. تمام رمانها و شاهکارهای بزرگ ادبی جهان. انگار کار را تمام کرده اند!... کتاب «بحران دمکراسی در ایران» نوشته فخرالدین عظیمی. ـ اسمش برایم آشناست. گمان می کنم در سالهای تحصیلی در دانشکده حقوق، او را می شناخته ام. و به گمانم در آن ایام، پان ایرانیست ها از او یاد می کردند. اما به درستی یادم نیست... روی کتاب، به انگلیسی، «Fakhreddin» نوشته شده! در صورتی که باید به جای «e»، حرف «o» را می گذاشت. چون اسم، عربی است...

ـ بحثهای تاریخی خوبی در این کتاب وجود دارد، خواندنی.

ـ قبل از انقلاب در دانشکده حقوق دانشگاه تهران مجله «تندر» چاپ می شد. به

گمانم نویسنده، مقالاتی در آن مجله می‌نوشت... البته گاه دوستان دانشجو تندر را چغندر می‌خواندند!

فاجعهٔ توقّف فکر و تفکّر!

ـ دانیل بل (DANIEL BELL) کتابهای قابل ملاحظه و قابل مطالعه‌ای درباره حال و آیندهٔ جامعه متمدن و صنعتی غرب نوشته است. و از آن جمله است کتابهای «تعارضات فرهنگی جامعه کاپیتالیستی» و... «جامعهٔ پس از جامعهٔ صنعتی»... و ظاهراً از دانشگاه هاروارد.

The Cultural Contradictions Of Capitalism. The Coming Of Post-Industrial Society.

ـ این هم کتابی در مورد به‌اصطلاح بی‌تفاوتی مردم آمریکا...

...کتاب، یك جملهٔ استفهامیّه را مطرح کرده است: «چرا ما (آمریکایی‌ها) نظر نمی‌دهیم»؟!... نویسنده معتقد است که جامعهٔ آمریکایی با وجود تراکم و تورم شدید کتب و نشریّات و وسایل ارتباط جمعی درحدّی که به بروز نوعی «انفجارِ اطلاعات و مطالب» منتهی شده و مغزها را به انباری عظیم از همه چیز تبدیل کرده، جامعه‌ای است بسته!... به عبارت دیگر افراد در این سیستم چنان محصور و محبوس و مستغرق‌اندکه الینه شده‌اند و نوعاً در امور اساسی اهل تفکراتِ عمیق و اهل اندیشه‌های ژرف نیستند. آنها که اندیشه و فکری دارند، نظر حقیقی خودشان را اظهار نمی‌کنند، انگار بی‌اعتنا و به‌اصطلاح بی‌تفاوتند... یادم آمد از اینکه یکی از وزرای اسبق بریتانیا (وزیر دفاع و دارایی) گفته است: در آمریکا فقط ۴۹ درصد مردم در انتخابات اخیر شرکت کردند و فقط یك‌سوّم از کسانی که حق رأی داشتند رأی دادند. چون یك‌سوم آمریکایی‌ها برای رأی دادن اصلاً ثبت‌نام نکرده بودند.

...البته نویسندهٔ متفکّر کتاب، هم به این وجوه ظاهری توجه داده و هم به باطن و عمق. یعنی به وضعیتی که انسان جدید را نه براثر جهل بلکه براثر مسخ کردن و غرق کردن و تبدیل به ماشین و مجسمه کردن از طریق ریزش سیل‌آسای علم و دانش و اطلاع و خبر و موج تبلیغاتی و نظایر آن بر سر و رویش انگار به شکل جدیدی خِنگ می‌کند (!) اشاره کرده است. می‌گویند گوش گاهی صدا نمی‌شنود چون بسیار کم و

چیز و ضعیف و مادون است، امّا گاهی هم صدا را دیگر نمی شنود نه به دلیل مذکور
که به دلیل شدّت و قوّت و هجوم و تراکم و کثرت و مافوق بودن آن. فرکانس صدا و
واج صوتی اگر از حدّ بگذرد، ناشنوایی و کری بلکه خَری (!) می آورد و به سکوت و
ردی تبدیل می شود. **خری و خرفتی از ذات علم و نشر علم برنمی خیزد، از نحوهٔ نشر
ن و از سیستم انتشار آن برمی خیزد.**

ربت ملّاصدرا

...دانشجویان ایرانی می گفتند در کتابخانه ها و دانشگاههای غرب ازجمله در
مریکا، آثار فلسفی ما به زبانی که برای عموم قابل فهم باشد یا وجود ندارد، یا زیاد در
سترس نیست. بسیاری از دانشجویان رشته فلسفه و حتی بسیاری از اساتید، بعضاً
صوّر و بعضاً تحلیلشان این است که فلسفه یعنی فلسفهٔ غرب!... در شرق خبری
یست، خبر قابل به عرضی نیست، جز سلامتی!... کتابهای فلسفی خواجه نصیر،
ارابی، ملاصدرا و ابن سینا در بسیاری از کتابخانه ها و دانشگاههای آمریکا حتی در
تابخانهٔ کنگره که از بزرگترین کتابخانه هاست جایشان یا خالی است یا به وسیلهٔ کتب
لسفی غربی پر شده است. درجایی هم که وجود دارد، اولاً به زبان عربی و به خط قدیم
ست، ثانیاً چنین تبلیغ شده که این کتابها مال عربهاست، ثالثاً مربوط به عهد بوق و
ثلاً عصر حجر است و برای امروز حرفی ندارد! مگر باستان شناسی و
سیل شناسان (!) یا موّرخان و متخصّصان محقق در رشته تاریخ علوم بخواهند
راجعه ای به هزاران کتاب مربوط به هزاران سال پیش از جمله این قبیل کتب داشته
اشند!....

حران هوّیت در تمدن امروز

ـ تمدن غرب، با وجود اعتراف همگان به پیشرفت علمی و صنعتی اش و با وجود
جهات و جوانب مثبت و مفیدش، از زاویه دیگر و با نگاه عمیق تر، غول غریب و تنها
انده ای به نظر می رسد. **غول صنعتی و ماشینی بزرگی که احساس غریب و عذاب آور
نهایی او را در درون آزار می دهد.**

...امروز کتاب و به طور کلی ابزارهای مخصوص اطلاع رسانی و ارتباط جمعی و

آگاهی بخشی، آن قدر زیاد و متراکم اند که بر سر انسان غربی، آوار شده اند! امروز کتاب در بسیاری از موارد، حالت ارضاکنندگی پیدا کرده است. چیزی در ردیف سکس. کتاب خوارانی پیدا شده اند که موریانه و خورهٔ کتابند. روانی کتابند! روانیِ فیلم و تلویزیونند و فلان و بهمانند. فریاد «اَناالکتاب» و اناالفلان سر می دهند... کتاب و تلویزیون مثل ماشین کمپرسی در مغزها بار خالی می کند؛ باری که در پایان به نوعی جهل ـ جهل پیچیده و مرکّب! ـ تبدیل می شود. «ابوعلم»های ظاهری به جای «ابوجهل»های قدیمی به وجود می آیند که اندیشه و ایمان را در زیر آوار وسایل ارتباط جمعی از دست می دهند. تمدن غرب برای انسان، هیچ فرصتی باقی نمی گذارد.

... ما متأثر از طرز فکری که داریم، همواره خواسته ایم که بشر اوقات فراغت داشته باشد، حتی فرصتهای اجباری (اجبار دینی و اخلاقی) تحت عنوان ادای فریضه نماز ایجاد کرده ایم. اما تمدن غرب ذاتاً متمایل به آن است که هیچ انسانی هیچ وقت فراغت و فرصت واقعی نداشته باشد. آنچه در غرب، اوقات فراغت نامیده می شود، فراغت و فراغ نیست، بلکه باز مشحون و مملو است از کارهایی به نام تفریح و تفریحات کمک کننده به بی خبر شدن از خود و بیرون رفتن از خود و غرق شدن در عالم خودپروری. یعنی فرصتِ به فطرت باز آمدن نیست. اوقات فراغتِ فطرت نیست! اوقات فراغتِ فترت است!!....

...شاید این حرف که می گویند: «فلاسفه در کار تفسیر جهانند، ولی ما در کار تغییر جهانیم و کاری به تفسیر نداریم»، از همین جا نشأت گرفته باشد یا به هرحال بی ارتباط با این مسأله نباشد. یعنی دیگر باید ژرف اندیشی و تعقّل فلسفی را در باب جهان و انسان، رها کرد. هرچه هست همین است، همین را اگر می توانی تغییر بده. خوش باش و به بقیه اش کاری نداشته باش!

...در باب تمدن غربی از جهات مختلف سؤالات بسیاری مطرح است. از آن جمله اینکه آیا مصرف زدگی و مصرف پرستی در جوهر تمدن غرب است یا اضافه و عارض بر آن و ضمیمهٔ آن است؟ آیا این وضعیت در دنیای صنعتی مقدّر و محتوم است و از نتایج لامحالهٔ تکنولوژیِ پیشرفته است؟ مثلاً آیا در ژاپنِ صنعتی هم صنعت گرایی به مصرف پرستی منتهی شده و صنعتِ پیشرفته به مصرف بی رویه منجر شده است؟ امروز حقیقتاً در جوامع صنعتی خصوصاً در میان طبقات مرفّه و عیّاش، مصرف به حدّ

نون آمیز رسیده و تنوّع به تهوّع منجر شدهٔ است.

گفته اند که در روم باستان و یونان قدیم، اعیان و اشراف در کنار سالنهای مهمانی ناقهایی مثل دستشویی درست می‌کردند. در سالن اصلی غذاهای رنگارنگ ی خوردند و بعد بلافاصله به آن اتاقهای کوچك رفته غذا را برمی‌گرداندند، تا مجدداً توانند به سالن بیایند و طعم غذا و شراب و شیرینی را دوباره بچشندو از «لذت شرب دام» علی الدوام باخبر باشند!!

ـ البته در جهان سوم هم تمایل به مصرف تشدید شده است. در دوران جنگ حمیلی می‌گفتیم اگر دستور بدهند که هر کس مثلاً هرچه لباس و هرچه کیسهٔ برنج و مثال آن دارد باید به میدان مرکزی شهر بیاورد، خدا می‌دانست چه سلسله جبال ی نظیری درست می‌شد!... طلا و نقره و زیورآلات زنان، جای خود دارد!

ـ مشکل دیگری که تمدن صنعتی کنونی کم کم دارد به آن مبتلا می‌شود، مشکل جایگزینی تدریجی ارتباط دستگاهها به جای ارتباط انسانهاست. در اینجا، سیستم‌ها و ستگاهها با هم طرف می‌شوند، نه مستقیماً انسانها و ایده‌ها. تکنولوژی چنین وضعیتی را پدید آورده است.

صنعت و نبوّت!

ـ به هرحال، غرب با وجود همهٔ سیستم‌ها و دستگاهها و با وجود صنعت پیشرفته و تکنیك پیچیده ای که دارد، در وادی فکر و مذهب و مسائل معنوی و معرفتی ممکن است فرو بماند. نبوّت از صنعت برنمی‌آید!

...دوست دانشجوی من می‌گوید: با کشیشها و اساتید دانشگاهها دربارهٔ تمدن غرب صحبت کرده ام، یکی از آنها تعبیر جالبی دارد، «دنیای فعلی هواپیمائی است در حال سقوط. به درگاه خدا دعا کنید که هواپیمای تمدن، بتواند بر زمین مقصود، آرام بنشیند و انسانهایی را که مسافران آنند به وادی هلاکت نیفکند». بسیاری از غربیها خصوصاً آنهاکه اهل تحقیق و مطالعهٔ عمیقند می‌گویند: «ما سوار ترن شیك و مرفهی هستیم که نمی‌دانیم به کجا می‌رود! در داخل کوپه‌ها راحتیم، مرفهیم، ولی عاقبت امر و مسیر حرکت و پایان راه را نمی‌دانیم. نمیدانیم نهایتاً به کجا می‌رویم و به کجا باید برویم».

- بحران هویت و بحران هدف یا غایت، بیماری خطرناك تمدن غرب است. تمدن کنونی، هدف نهایی و مطلوب غایی خود را نمی داند. انسان، طوری آفریده شده که ذاتاً جستجوگر «مبدء» و «منتهی» است. هیچ انسانی نیست که روزی این دغدغه را در جان خویش احساس نکرده باشد. اثبات این ادعا، دلیل لازم ندارد. بهترین دلیل آن، وقوع آن و وجود آن است. «**قضایا قیاساتها معها**»!... **انسان همواره درپی مبدء و منتهی (مبدء و معاد)** است. بنابراین، اگر تمدن کنونی، نتواند پاسخگوی این پرسش و دغدغهٔ درونی باشد، دچار انفجار می شود. اگر بشریت، واقف به غایات نباشد، مثل کاروانی است که نداند نهایتاً به کجا می‌رود یا باید برود. حیرت، حسرت، سرگردانی، سرگیجه، سرگشتگی، گمگشتگی، همه اینها از عوارض آن «ندانمکاری» است!! یعنی کل بشر، کلیت بشر، با هر تعبیر صحیح و ناصحیح دیگری که بکار ببریم، در مجموع و درنهایت، در بستر تمدن منهای معنویت و منهای مذهب، ندانمکار است. کارمی کند ونمی داند چرا؟ یعنی، چرای نهایی را نمی داند. و چون چرای نهایی و غایی و فکری و فلسفی را نمی داند، چرای ظاهری ومادی و حیوانی او در چراگاه کنونی به حد اعلا هم که برسد باز او را آرام نمی کند. اقناع نمی کند. دکتر حسن حبیبی در سال ۵۸ به روزنامه کیهان آمده بود و سخنرانی می کرد. من در آن ایام مسؤول تحریریه کیهان بودم. دکتر حبیبی خاطره ای را در مورد دکتر شریعتی نقل کرد. «دکتر آمد به فرانسه، به منطقه ای که ما در آنجا میزبانش بودیم. دوسه روزی مهمان بود. یك روز دیدم چمدانش را جمع و جور می کند که برود. گفتیم چرا؟ گفت از این پنجره به بیرون نگاه کن. می ترسم اگر زیاد در اینجا بمانم، من هم مثل همان گاوهایی بشوم که در آن چراگاه مرفه و سرسبز هر روز و هر روز و هر روز فقط دارند آرام و آهسته می چرند و می خورند و می خسبند و هیچ دغدغه ای ندارند»!... **گاو چکار دارد به غایت هستی؟ برای گاو، حل مسألهٔ غایط به مراتب مهمتر است از حل مسألهٔ غایت!!**

- گر انگشت سلیمانی نباشد   چه خاصیّت دهد نقش نگینی؟!

ادراك روحانی و آینده انسان

- بزرگترین کار امام خمینی رضوان‌الله علیه این بود که ملتها را به «ادراك روحانی» توجه داد.

ـ از دکتر «چارلزپ اشتاینمتز»، نابغهٔ صنایع الکتریکی، قبل از مرگش سؤال شده است که به نظر او کدام رشته از علوم در ۲۵ سال آینده بزرگترین پیشرفت را خواهد داشت؟ گفته است: «ادراک روحانی. زمانی که انسان به درک اساسی و آگاهانه از نیروهای بزرگ روحانی که در درون اوست نایل شود و در علوم و بازرگانی و زندگی اش شروع به استفاده از آن نیروها کند، پیشرفتهای او در آینده بی نظیر خواهد بود»... به نظرم می آید که این سؤال و جواب را در کتاب شرح زندگی «بروس لی» چهرهٔ معروف اما ناشناختهٔ عالم سینما و ورزش، خوانده ام.

ـ باید کاری کرد که مردم جهان شخصیت علمی و فلسفی و عرفانی و هنری و اخلاقی و انسانی امام خمینی را نیز از درون این همه گرد و غبار سیاسی و تبلیغاتی که در جهان فراهم آورده شده، بازیابند و بشناسند... در «مهرآباد» با مهندس زمانی در این خصوص گفتگویی داشتیم. امام رضوان الله علیه، جامعه شناس و پیشگویی بزرگ بود. پیشگویی امام نه بدان معنا است که عوام می گویند. امام با فراست و فرقان و قوه تشخیص و تمیزی که ملهم از تقوای او و علم و عرفان و ریاضت او بود و نیز با هوش و درایت و تیزبینی و ژرف نگری یی که متکی بر تجربه یی طولانی در خلال مدّتی بیش از نیم قرن بود، بسیاری از مهمترین حوادث را پیش بینی کرد. شکست کمونیسم و به آخر خط رسیدن مارکسیسم در قرن بیستم، تجاوز و تعدّی عراق به کشورهای منطقه خلیج فارس و ازجمله به کویت، تمایل ارادی یا اضطراری حکومت جدید شوروی به سمت سیاستهای آمریکا، شکست تئوریهای اقتصادی کاپیتالیستی و کمونیستی و گرایش بشر به سوی عدالت و تعادل و اعتدال، واقعی بودن انصراف حکومت شوروی از سیاستهای خشن مارکسیستی و ماتریالیستی سابق و لزوم تأیید انصراف از انحراف، مفید و مؤثر بودن سیاست آزادسازی فعالیتهای مذهبی در میان مسلمانان شوروی و تأثیرگذاری مثبت افزایش ارتباط ایران با حکومت روسیه در احیا و تقویت روحیهٔ مسلمانان و هویت اسلامی و ملّی آنان و... بسیاری از این واقعیتها را امام عزیز، به وضوح پیش بینی کرد.

ـ شبی که دکتر ولایتی در هتل شلبرن ماری هیل برای متخصصین و پزشکان ایرانی از شخصیت امام سخن گفت و به صحّت پیش بینی ایشان در مورد ماجرای کویت اشاره کرد...

ـ کاش فرصت بود و یادداشتی را که از سخنان امام برداشته ام، می توانستم به دکتر ولایتی برسانم تا برای ایرانیان مقیم آمریکا بخواند... ۶۱/۸/۱۳، تهران، جماران، «... اصلاً در روحیه صدام، تبهکاری است، آدمکشی، است، جنایت است.اگر خدای نخواسته این یك سلطه ای پیدا بکند، حجاز را از بین می برد، سوریه را از بین می برد، این چیزهای خلیج را(!)، کویت را هم(!)، همه اینها را از بین خواهد برد». ۶۱/۲/۲۶، همانجا، «... ما به اینها مکرر تنبه داده ایم که شما آلت دست ابرقدرتها هستید و از شما استفاده می کنند، به شما استفاده نمی‌دهند. شمایی که امروز دارند تحریکتان می کنند که اگر با صدام همراهی نکنید چه و چه خواهد شد و ایران با شما چها خواهد کرد، اینها می خواهند که شما آلت دست آنها باشید و برای منافع آنها با صدام همراهی کنید و به همان تله ای که صدام افتاد شما هم بیفتید. و شما بدانید که اگر صدام نجات پیدا کند و قدرت به دست بگیرد، آدمی نیست که قدرشناسی از امثال شما بکند».

ـ اگر می توانستیم در جامعه اسلامی ایران طرحی را اجرا می کردیم که علمای حوزه با علوم روز درحدّ لزوم و علمای دانشگاه با علوم اسلامی درحدّ لزوم آشنا می شدند، خیلی خوب بود.

جهان‌شناسی و قوّهٔ استنباط فقیه

سخن امام خمینی در این باب که تئوریهای درسی حوزه و بحثهای طلبگی و علوم معهود اسلامی، برای ادارهٔ مملکت کافی نیست، ذهن انسان را هدایت می کند به سوی چنین طرحهایی.

ـ ممکن است بعضی چنین تصور کنند که آشنایی مجتهد با علوم انسانی دنیای امروز، فقط کمك می کند که موضوعات را بهتر بشناسد. اما استنباط و فهم ناقص من به من می گوید: همین آشنایی و آگاهی، در مجموع، بر دیدگاه و بینش کلّی مجتهد تأثیر می گذارد و اگر بحث استاد شهید مرتضی مطهری را در ذیل عنوان «تأثیر جهانبینی فقیه در فتواهایش» به یاد داشته باشیم، به این نتیجه خواهیم رسید که فقیه در چنین صورتی نه فقط شناخت بیشتری نسبت به موضوعات پیدا خواهد کرد بلکه این امکان را نیز بهتر و بیشتر خواهد یافت که حتی در شناخت احکام اسلامی هم نسبت به اقران و امثال

خویش قدرت و موفقیّت بیشتر و برتری داشته باشد. عقل و هوش و تجربه و درایت و فهم، دارای درجات است، ضیق و سعه دارد، سطح و عمق دارد. مگرنه این است که وقتی فقیهی عمر خودش را واقعاً در حوزه جهاد و مبارزه، در اشکال و مراتب مختلف آن، صرف کرده و شخصاً مسائل و معضلات گوناگون این حوزۀ سیاسی و اجتماعی و انسانی و حتی فکری و علمی را لمس و درك کرده، آیات و روایات ناظر به این حوزه را وسیعتر و عمیق‌تر و جامعتر و بهتر از کسانی می‌فهمد که فاقد این خصیصه بوده اند؟این، با التقاط و اقتباس فرق دارد؛ خصوصاً اقتباسهایی مانند اقتباس بعضی از گروههای چریکی بی صلاحیت از تئوری مارکسیسم؛ که البته اقتباس چه عرض کنم، درواقع اختلاس بود (!) اختلاس فکری بود! خود مارکس هم معترض بود و اعتراضش وارد بود!

ـ در تبلیغ باید بسیار مراقب بود. در فرانکفورت از پرفسور فلاطوری می شنیدم که وسایل ارتباط جمعی غرب، موضعگیریهای انقلابی و استقلالی ایران را خصوصاً در وضعیتی که کویت اشغال شده و نظامیان غربی راهی عربستان می شوند، دنباله‌روی از صدام قلمداد می کنند!! شیوه آنها نیز این است که سخنان مسؤولان دو کشور ایران و عراق علیه غرب را در کنار یکدیگر قرار داده مقایسه می کنند... حال آنکه به قول حافظ:

بودم آن روز من از سلسله باده کشان   که نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان!

...ایران اسلامی و انقلابی، زمانی علیه سلطه جوییهای آمریکا فتوا صادر کرده که نشانی از حکومت بعث صدام در میان نبوده است! در سال ۴۳ هنگامی که امام خمینی علیه کاپیتولاسیون آمریکایی نطق غرّا و جهانگیر و تکان‌دهنده ای ایراد کرد، صدامیان به کاری دیگر اشتغال داشتند! در قرن اخیر ایران انقلابی و اسلامی همواره چنین بوده است. در دهه پنجاه و دهه های بعد، قبل از انقلاب، بعد از انقلاب، قبل از ارتحال امام، بعد از وفات آن بزرگوار، امروز و...

بشکاف تربتم را بعد از وفات و بنگر   کز آتش درونم دود از کفن برآید

...اما چه می توان کرد که قلم در دست دشمن است و باید مراقب بود. آنها سند که نباشد،آن رامی سازند(!)اما اگر ظاهراً سند و بهانه و مستمسك و به قول یکی از بچه‌ها دستمسك (!) هم پیدا کند، دیگر خدا می داند که چه خواهند کرد. البته گاهی هم برای ما

اجتناب ناپذیر است. در این صورت، مصلحت و منفعتِ انقلابی و دینی و ملی مهمتر و بالاتری اقتضا می‌کند که حرف خودمان را بگوییم.

ـ طرحی در دست اجراست که طلاب اهل فضل و فقه و فهم و تخصص و تقوی، با پدیدهٔ کامپیوتر و عوارض و عواقب آن آشنا شوند؛ نه فقط از باب یادگیری کار با کامپیوتر (!) بلکه از باب ورود به دنیایی دیگر و بحثها و تئوریها و تحوّلات دیگر.

ـ طرح آیت‌الله موسوی اردبیلی بسیار بهتر و جالبتر است. براساس این طرح که تجلی و تمرکز اجرایی و هدایتی آن در قم است، دانشگاهی به نام مفید تأسیس شده، با اعلام شروط و قیود نسبتاً سخت و سنگین، جوانانی را برای ادامه تحصیل می‌پذیرد که حداقل، حتماً، دارای دیپلم باشند یا تحصیلات حوزوی را تا مرحله سطح گذرانده باشند. این دانشجویان، هم در دانشکده‌های علوم انسانی تا مرحله دکترا درس خواهند خواند، به همان سبکی که دانشجویان دانشگاهها درس می‌خوانند؛ هم به‌طور همزمان در حوزه علمیه تا مرحله اجتهاد تحصیل خواهند کرد، به همان سبکی که طلّاب تحصیل می‌کنند. این طرح، اگر بخوبی اجرا شود، طرح مبارك و ثمربخشی خواهد بود... سالها قبل، این بیان را از آیت‌الله موسوی اردبیلی شنیده بودم که در کشور ما یکی از مشکلات مهم این بوده و هنوز هم همین است که می‌بینیم دو گروه حوزوی و دانشگاهی در کنار هم و با هم تلاش می‌کنند و قصد خدمت دارند، اما بسیاری از آنان زبان علمی یکدیگر را چنانکه باید و شاید، درنمی‌یابند.

ـ عده‌ای از طلاب حوزهٔ علمیه قم سفری دارند به آمریکا و کانادا. سفر، سفر علمی است. علاوه بر اینکه از دانشگاهها و مجامع علمی دیدار می‌کنند، با تکنولوژی کامپیوتری از نزدیك آشنا می‌شوند. امروز در حوزه‌های علمیه هم کاربردهای کامپیوتری شناخته شده و در زمینه‌های مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. هرچند کسانی با این کار مخالفت می‌کنند، اما استفاده از کامپیوتر هم مثل استفاده از ضبط صوت و رادیو و تلویزیون و بلندگو و تلفن و اتومبیل است!... استاد دانشمند، جناب مصباح یزدی، به این مهم عنایت دارد. مفاد کتب روایی و فقهی و علمی را می‌توان در حافظه کامپیوتر وارد کرد و بعد به انحای طرق از آن استفاده کرد. بدین ترتیب، کاری که قبلاً در طول چند ماه و یا حتی چند سال انجام می‌گرفته، با کمك کامپیوتر در طول چند ساعت یا حتی چند دقیقه انجام می‌گیرد. فرض کنیم که

می‌خواهیم در موضوع و مسألهٔ خاصی از فتاوی و نظریات و بحثهایی که همه فقها از اول تا حالا داشته‌اند بسرعت مطلع شویم...

ـ به هرحال باید از علوم مدرن و تکنولوژی موجود و شیوه‌های جدید بهره برد و در جهان به زبان روز تبلیغ کرد...

صدور انقلاب به داخل!

ـ مهمتر از تبلیغ در خارج و مهمتر از صدور انقلاب به خارج، تحکیم و تعمیق و تداوم انقلاب در داخل کشور است. چند سال قبل در روزنامه اطلاعات، عنوان «سخن روز» را چنین انتخاب کرده بودم: «ما باید اول، انقلاب را به داخل صادر کنیم!»... این،مزاح نیست. البته منظور از اول هم لزوماً اولِ زمانی نیست. اگر در تمام دنیا تبلیغ کنیم و موفق شویم، اما اوضاع داخلی آشفته باشد، خدای ناکرده آن زحمات برباد می‌رود. برای اینکه همه چشم به داخل کشور ما خواهند دوخت. هرکدام که به ایران می‌آیند، از ما می‌پرسند که آن «جامعه نمونهٔ موعود» و قابل الگو و قابل صدور و تکثیر و کپی‌برداری، کجاست؟... باید از عهده این مهم برآمد و کاری کرد نه از آن قبیل که منجم گلستان سعدی می‌کرد... خلق را گرد خود جمع کرده بود و برای آنها از وضع کواکب و اجرام سماوی سخن می‌گفت که ناگهان کسی از در درآمد و گفت: یا شیخ! برخیز که در فلان حادثه، خانه و اهل خانه‌ات از دست رفت! منجم غضب کرد، رمل و اسطرلاب برجا نهاده و مثل باد و برق رفت.

ظریفی گفت:

تو بر اوج فلك چه دانی چیست — که ندانی که در سرای تو کیست؟!

اسلام در زندان مسلمانان!

ـ در عرصه تبلیغات خوب عمل نکرده‌ایم...

ـ مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی می‌گفت: «الاسلام محجوب بالمسلمین». اسلام را نه کفار، بلکه خود مسلمانها در پرده انداخته‌اند و نمی‌گذارند که کسی جمال زیبای اسلام را ببیند... گاهی بعضی از ما مسلمانها مثل رهگذرانی هستیم که جلو دوربین عکسبرداری و فیلمبرداری را می‌گیرند و نتیجتاً به جای اینکه دوربین بتواند

صحنه و چهرهٔ اصلی را ببیند، تصویر آنها را ضبط و ثبت می کند!... گاهی بعضی از ما مسلمانها مثل آدمهایی هستیم که به قصد دستبوسی و پابوسی بر سر یك آقای بزرگوار ریخته اند و نه تنها نمی گذارند کسی آن آقا را ببیند، بلکه خودشان سر و دست او را هم ناخواسته می شکنند و وی رادر زیر دست و پا ندانسته خفه می کنند!... امروز بعضی از بیگانگان می توانند به بعضی از مسلمانان بگویند: مسلمانان! بروید کنار تا ما بتوانیم چهره اصلی و حقیقی اسلام را همانطور که بوده است مشاهده کنیم!!... امروز مردم غرب از تمدن درخشان اسلامی، هنر تابان اسلامی، عرفان اسلام، فلسفه اسلام، علوم اسلامی، اخلاق و روان شناسی و جامعه شناسی و انسان شناسی عالمانه و حکیمانهٔ اسلام، چقدر می دانند؟! شؤون و وجوه مختلفِ شخصیت کم نظیر امام خمینی را چقدر می شناسند؟... تا اسم اسلام به میان می آید، بعضی یا بسیاری از غربیها و شرقیها فوراً چند نمونه از آداب و ظواهر و سنن را مطرح می کنند و بس! فقط همان را از اسلام می فهمند و لا غیر!

فلسفه در آمریکا

ـ خوشبختانه یك انجمن بین المللی فلسفه در آمریکا تشکیل شده که تعدادی از اساتید انجمن حکمت و فلسفهٔ ایران و تعدادی از اساتید دانشگاه هاروارد، همکار و عضو این انجمن اند. پرفسور مروّج و پرفسور محسن مهدی که از اساتید ایرانی مقیم آمریکا هستند، از این جمله اند. برادر ارجمند، صادق خرازی، می گوید: کتابهایی از قبیل قضا و قدر که عنوانِ چهار رساله خواجه نصیر طوسی است و آراء اهل المدینة الفاضله از فارابی و المشاعر ملاصدرا توسط اساتید فلسفه در حال ترجمه است که پس از آن منتشر خواهد شد. این کار، حداقل، قدرت و سابقه علمی ایران را به دانشجویان و اساتید فلسفه در آمریکا خواهد شناساند.

ـ پرفسور حامد الگار که در گذشته هم کتبی از او در ایران منتشر شده، با چند نفر دیگر، تفسیر المیزان را ترجمه می کند. «رستم و سهراب» به وسیله پرفسور کلین تون ترجمه می شود. یك هیأت ۴۰ نفره بعد از حدود ۳۰ سال تحقیق و تلاش در دانشگاه هاروارد، ترجمه شاهنامه فردوسی را در دو جلد منتشر می کند. بنیاد مستضعفان در این زمینه ها اقداماتی کُرده و قراردادهایی با اساتید منعقد کرده است... مجموعه این

ترجمه‌ها و انتشار آنها در مراکز علمی آمریکا، محال است که بدون تأثیر مثبت ولو در درازمدّت نباشد. حتی مباحث فلسفی و کتب فلسفی ما می‌تواند در زمرهٔ درسها و آموزشهای رسمی دانشگاهها قرار گیرد.

ـ کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» تألیف استاد مرتضی مطهری، در آمریکا به انگلیسی ترجمه شده و در شرف چاپ و انتشار است.

ـ در دفتر کار امیری، ترجمه کتاب «نون و القلم» جلال آل‌احمد وجود دارد:

by the Pen.

Translated by M.R. Ghanoon Parvar.

مذهب در آمریکا

...روز ۲۷ سپتامبر در کتابخانهٔ سازمان ملل پرسه می‌زنیم. قفسه‌ها را نگاه می‌کنم.-فهرست کتابهای عربی را می‌بینم که به زبان عربی چاپ شده است... دوست همراه من، کتاب مخصوصی را از خانم مسؤول، می‌خواهد. می‌گوید: نداریم!... مجتبی اصرار می‌کند، نشانی می‌دهد و بالاخره طرفِ مربوطه (!) را از رو می‌برد. مسؤول کتابخانه به جستجو برمی‌خیزد و کتاب را پیدا می‌کند، امّا با صداقت می‌گوید: می‌بینید؟ واقعیت همین است. باید فشار بیاورید تا کتابی را برایتان پیدا کنیم.

ـ ای بابا!... پس می‌گفتند که فقط در ایرانِ ما این طور است. شما هم که در نیویورك و سازمان ملل تشریف دارید، بعله؟!

...راجع به تعداد کتابهایی که معمولاً در هریك از کتابخانه‌های آمریکا ممکن است وجود داشته باشد سؤال می‌کنم. راهنما می‌گوید: مختلف است. اما کتابخانه‌هایی هم هست که بین ۶۰ میلیون تا ۸۰ میلیون عدد کتاب دارد!

...کتابی را می‌بینم با عنوان «مذهب در آمریکا»... در این باب با دوستان گفتگو داشته‌ام و دارم...

...یکی از دانشجویانی که در رشته «الکتریکال منیجمنت»، دورهٔ دکترای مدیریّت را می‌گذراند، می‌گوید: بچه‌هایِ مذهبی در محیط خارج نسبت به حفظ معتقدات مذهبی پافشاری بیشتری نشان می‌دهند، چون می‌بینند که مذهب و معتقدات آنها در اینجا با وجود وسایل ارتباط جمعی مبلّغ فساد و با وجود روابط اجتماعی آشکاری که

هست، خیلی در خطر است. همچنین در هرجا که طرفداران یك عقیده و مرام در اکثریت باشند، به همان دلیل، در خود نوعی اطمینان و غرور حسّ می کنند و لذا احتیاجی به دفاع و به اصطلاح گارد گرفتن نمی بینند. اما در هرجا حالت اقلیت داشته باشند، جدیت بیشتری نشان می‌دهند. وانگهی علاوه بر اینها می توان گفت تکیه و تأکید بیشتر بر عقیده و مرام و مسلك ویژه در محیطی مثل محیط آمریکا، برای شرقیها نوعی تشخص و ابراز شخصیت و هویت هم هست...

ـ در اینجا مردم با شما چه برخوردی دارند؟

ـ بستگی دارد به میزان آگاهی و انصاف و اخلاقشان. امّا اگر کسی بتواند اعتقادات خودش را با زبان و دلایلی که آنها می فهمند و با تمسّك به مثالها و شواهد تاریخی و اجتماعی خود آنها برای آنان توضیح بدهد، حتی اگر عقیدهٔ آن کس را موجه و مستدل تلقّی نکنند، قدر مسلم این است که غالباً به عقیدهٔ او احترام می گذارند. مثلاً من خودم همسرم را به بیمارستان برده بودم. در اتاق زایمان با پرستاران و پزشکان صحبت کردم. بسیار محترمانه و مؤدبانه توضیح دادم و گفتم من عقیده دارم که فقط خانمها در اتاق باشند، مردها نباشند. گفتند چرا؟ گفتم در ایران ما وقتی دو نفر ازدواج می کنند، به هم قول می‌دهند که در متمتع شدن از یکدیگر انحصار طلب باشند(!)، اختصاصی یکدیگر باشند، این وضعیّت موجب تحکیم علایق عاشقانه و انسانی و عاطفی در روابط خانوادگی می شود. در ایران، ازدواج یعنی عشق و عاشقی؛ و عشق چنین وضعیّتی را ایجاب می کند. شاعر بزرگ ما مولوی فرموده است:

علّت عاشق ز علتها جداست   عشق اسطرلاب اسرار خداست

گفتند: خیلی عالی است، ما تا حالا این مسأله را با این نگاه ارزیابی نکرده بودیم، فکر می کردیم شما خرافاتی هستید، یا این کارتان معلول دستور تحمیلی حکومت شما به شماست. ولی در امور ضروری پزشکی و جراحی چطور؟ گفتم: عقیدهٔ ما این امور را می پذیرد و استثنا می کند. هروقت نجات یك زن بیمار و مداوای او حضور مرد را ایجاب می کند، نه فقط اشکالی نیست، بلکه واجب است چنین شود. یعنی اگر نگذارند که مرد دخالت کند، گناه کرده اند... پرستارها و پزشکها خیلی تعجب کردند و گفتند: این، خیلی عالی است. وقتی فهمیدند که من دانشجوی دوره دکترا هستم این هم خیلی در روحیه آنها اثر کرد. از آن به بعد، نه تنها حرف مرا به طور طبیعی پذیرفتند، بلکه خودشان

بر روی در اتاق نوشتند:!! «NO men allowed»...

...پرستارها و پزشکهای زن، خودشان از من بیشتر جوش و خروش نشان می‌دادند که مردها نیایند. می‌خواستند من و همسرم در رضایت کامل باشیم. یك بار مردی که کارهای خدماتی را انجام می‌داد به آن سمت آمد؛ با عجله او را از همان دور وادار به بازگشت کردند. خیلی شگفت‌زده شده بود که چه شده؟!

ـ شبی که مهمان دوست عزیزم ـ آقا مصطفی ـ بودم، همسر ایشان که به کلاس می‌رود می‌گفت: با همکلاسیهای آمریکایی‌ام گاه گفتگوهایی دارم. به یکی از آنها گفتم این برای من خیلی عجیب است که شما خودتان را مسیحی می‌دانید و به حضرت عیسی(ع) قسم می‌خورید، امّا مذهب مسیحیت تجلی و انعکاس جدی‌یی در زندگی فردی و اجتماعی شما ندارد. در صورتی که مسلمانهای معتقد و متعهد به اسلام تقریباً در همهٔ امور از اندیشه‌ها و اعتقادات و راه‌حلهای دینی کمك می‌گیرند... باید به شما می‌گفت: در آمریکا اصلاً خود مذهب در زمرهٔ مستحبّات است! مذهب، مستحبّ است نه واجب!... البته علل این وضعیت، متعدد است. یکی از علل آن مربوط می‌شود به سابقه تاریخی حاکمیت کلیسا. جمله‌ای را به یاد دارم که منسوب است به پاپ جان بیست و سوم. وی گفته بود: انسان ۲۰۰ سال عمر لازم دارد تا بتواند ۱۱,۰۰۰ اتاق کاخ واتیکان را تماشا و بازرسی کند!!... من نمی‌دانم این جمله تا چه حد واقعیت دارد، اما می‌دانم که یکی از علل تاریخی گریز و پرهیز مردم اروپا و آمریکا از مذهب، عملکرد کلیسای حاکم و قدرتمند و ثروتمند خصوصاً در قرون وسطی بوده است. اشرافیّت و اشرافیگری، فساد و فحشاء، دیکتاتوری، بی‌عدالتی، انگیزیسیون و به قول خودمان تفتیش عقاید، همدستی با ظلمه، تحجر و ضدیت با علم و عقل و تجربه، بدخلقی و خشونت، بی‌خبری از تحولات و مقتضیات زمان، همه اینها سردمداران یك مذهب و حتی خود آن مذهب را در چشم و دل مردم منفور می‌کند.

* * *

...یکی از دوستان دانشجو کتاب «ماکس وبر» را به من نشان می‌دهد و می‌گوید:

ـ برادران صدری را می‌شناسی؟

ـ قبل از انقلاب در دانشگاه تهران، آنها را می‌شناختم. فکر می‌کنم دانشجوی جامعه‌شناسی بودند. اجمالاً رفاقتی هم درمیان بود.

ـ الآن اینجا در دانشگاه تدریس می کنند. متن انگلیسی کتاب ماکس وبر را یکی از همین صدری‌ها مطالعه کرده و حاشیه زده است. این هم دستخط، حواشی و نقادی ایشان در کتاب ماکس وبر.

ـ به نظر من دانشجویان و محققانی که در رشته‌های فلسفه و جامعه شناسی و به‌طور کلی علوم انسانی تحصیل یا مطالعه وتحقیق دارند، با علوم و اندیشه های اسلامی نیز آشنا هستند، می توانند پس از سالها زندگی در جامعه غربی و مشاهدهٔ سطح و عمق روابط و مناسبات موجود در این جامعه، با دید کارشناسانه تری نظر بدهند و با ژرفکاوی عالمانه، ویژگیهای تمدن صنعتی را بشناسند و بشناسانند...

کنسِلْنا (!) اُکیتُ (!)

...دفترچه یادداشت را ورق می‌زنم. روز یکشنبه ۳۰ سپتامبر، طبق قرار قبلی، روز
خر است. ناهار در منزل دکتر ظریف، یکی از چهار سفیر ایران، هستیم. دکتر ولایتی و
کثر اعضای هیأت، امروز به مقصد ژنو پرواز می‌کنند. دوست، همولایتی و همسفر
گرامی، دکتر مهدی‌زاده هم عازم است. من هم باید پروم. امّا دوستان نیویورك مانع
ی‌شوند. تا من از مقاومتم نتیجه‌ای بگیرم، بلیط را کنسل کرده‌اند! یکی از بچه‌ها با
ترکیبی انگلیسی ـ عربی می‌گوید: «کنسِلناها»!! و من هم ناچار می‌شوم موافقت کنم:
«اُکیْتُ»!!

...دکتر ولایتی را تا فرودگاه بدرقه می‌کنیم. ترافیك سنگین را باران سنگین‌تر
کرده است. زمانی وزین‌الدین (همکاران دفتر ایران) در داخل اتومبیل اصرار می‌کنند
که زمزمه را باز آغاز کنم.

تا بهار دلنشین آمده سوی چمن   ای بهار آرزو بر سرم سایه فکن

و بعد؟

عشق تو آتش، جانم، زد بر دل من   دردا ز غم ساخته‌اند آب و گل من

و باز؟

همه شب نالم چون نی که غمی دارم   دل و جان بردی امّا نشدی یارم

و باز؟!

صبحـــدم بلبـل، بـــر درخت گل...

ـ هیچگاه به قدری که حالا در غربت، این سروده ها و سمبلهای فرهنگی و هنری کشور عزیزمان ایران را لذّت بخش و نشاط آور و موجب تهییج و ابتهاج می بینم، ندیده ام.

...راه کاملاً کوتاه شده است! در فرودگاه با دکتر ولایتی و همراهان خداحافظی می کنیم. امّا چون دکتر نوربخش وزیر اقتصاد و دارایی و دکتر عادلی رئیس بانک مرکزی هم عازم اند، با آنها در اتاق انتظار می نشینیم. درست همان طور که درداخل کشور به انتظار نشسته ایم و منتظر علایم ظهور اقتصاد وعده داده شده، هستیم! یکی دو ساعت می گذرد، گفتگوها گُل انداخته و دوست عزیز، صادق خرّازی، مجلس را حسابی گرم کرده است. دکتر نوربخش و دکتر عادلی با مسؤولان و مدیران بانك جهانی در واشنگتن دیدار داشته اند، در جلسه ملاقات با اساتید دانشگاهها و پزشکان و مهندسان ایرانی سخنرانی کرده اند و حالا عازم ایرانند. دکتر عادلی به صادقِ خرّازی می گوید: در تنظیم و تشکیل جلساتی که با اساتید مدعوّ دارید، از آن قبیل که آن شب در هتل «شلبرن ماری هیل» برگزار شد، دقّت کنید که جلسات مذکور به موقع و سرِ ساعت برگزار شود.

ـ اگر خیلی منظّم باشد، شَك می کنند!

ـ چطور؟

ـ می گویند دست خارجیها در کار بوده!... رعایت نظم را از ما بعید می دانند!

...دکتر نوربخش در اثنای خندهٔ حاضرین، رو به من می کند و می گوید: «این باید نکته جالبی باشد برای جلال، که در نوشته ای به آن اشاره کند!».

ـ بله، در ایران هم معروف است که می گویند: «می جنگد، می میرد، نظم نمی پذیرد»! و این، اشاره به نکته ظریفی است! برادر عزیزمان آقای دکتر ظریف هم تأیید می کنند!

...دکتر نوربخش و دکتر عادلی از صادق خرّازی می پرسند: جلسهٔ آن شب در هتل چه انعکاسی در میان اساتیدو متخصصان ایرانیِ دعوت شده داشته است؟

ـ خوب بود. ولی بعضاً با احتیاط و تردید ازما می پرسیدند که شما این جلسات را

مرکز هماهنگ می کنید یا به تشخیص خودتان عمل کرده اید؟!!
ـ پس درست گفتی که شك می کنند!!
...جلسه مطایبه و طنز و سیاست که گرم می شود، ذکر خیر «گل آقا»ی عزیز و جمند به میان می آید و نیز ذکر شرّ «آقا جمالِ» علیه ما علیهِ کیهان!
می گویم: قرار است مجله گل آقا به همین زودی منتشر شود و... دکتر نوربخش به تر عادلی می گوید: قبل از سفر، نوشتهٔ گل آقا را در روزنامه اطلاعات خواندی؟
ـ نه!
ـ بازهم، یکی دیگر، به بانك مرکزی، زده بود!
... می گویم: به نظر من، انتشار مجله گل آقا، هم در داخل کشور تأثیر مثبت خواهد شت و هم در خارج. حدّاقلّش این است که ایرانیان مقیم خارج علیرغم تبلیغات روایی که در اینجا علیه ایران می شنوند، به چشم خودشان خواهند دید که قویترین و تماعیترین طنزها در مجله گل آقا منتشر می شود. از فحشها و بی ادبیها و نه توزیهای مشهود در بعضی از مجلّات فکاهی اروپا و آمریکا که صرفنظر کنند، بینند که این قبیل مجلّات هزل آمیز و فحش آلود، در قوّت قلم و طراوت طنز و ابراز نقاد، به پای مجلهٔ «گل آقا» نمی رسند، انشاءالله این طور خواهد بود.
ـ «آقا جمال» هم همکاری خواهد کرد؟
ـ انشاءالله.
...یکی از دوستان در باب سوابق طنزنویسی «گل آقا» می پرسد. می گویم: قبل از قلاب در مجله توفیق با امضای گمان می کنم «گردن شکسته» طنز می نوشت. بعد از قلاب چندسالی عهده دار مسؤولیتهایی بود. او را در کنار شهید رجایی می دیدم...
ـ چطور شد که «دو کلمه حرف حساب» را شروع کرد؟
ـ اصرار می کردم که برای «اطلاعات» طنز بنویسد. ابتدا چند طنز طولانی و اکنده نوشت که بدون نام فعلی در ستون سمت راست صفحه سوم چاپ شد. بعدها با که صبر و ضمیمیت و صداقتش را بیشتر حسّ کرده بودم در حج همسفر شدم. دو سه فر با او بودم و هر بار در انتشار «خبرنامهٔ بعثه» همکاری کرد. ستونی کوتاه داشت با نوان «داستانهای جعفرآقا».
در همان ستون مژده داد که شاید در ایران هم آن تجربه را تکرار کند و تکرار کرد.

هنوز روزی را که به من زنگ زد و گفت: می خواهد ستون طنز کوتاهی را با عنوان دو کلمه حرف حساب و با امضای گل‌آقا در روزنامه اطلاعات باز کند و من حقیقتاً خوشحال شدم، فراموش نمی کنم. قبل از آن خیلی اصرار می کردم که بنویسد. می گفت چرا خودت نمی نویسی؟! می گفتم بایك دست دوسه هندوانه نمی شود برداشت و وقت من اجازهٔ این کار را نمی‌دهد. این بار گوشه سمت چپ را در همان صفحه سوم روزنامه برای ستون طنز گل‌آقا انتخاب کردم و با او شوخی کردم که: خط ۳ در صفحه ۳، جناح چپ در گوشه چپ! امّا از شوخی گذشته، خواننده وقتی روزنامه به دستش می‌رسد، باید به محض اینکه گوشه کاغذ را برمی گرداند، با اولین نگاه، ستون گل‌آقا را بتواند ببیند. گل‌آقا گاهی قلم را غلاف می کرد و نمی نوشت. مصرّانه پیگیری می کردم که بنویسد. حتی یك بار به نام او مطلب ستون دو کلمه حرف حساب را نوشتم تا وادار به نوشتن شود!

ـ فکر می کنی مجله «گل آقا» ایرانیان خارج را به جامعه امروز ایران جذب خواهد کرد؟

ـ حتماً چنین است. به نظر من خدمتی که «گل آقا» به اسلام و انقلاب کرده در نوع خودش اگر نگوییم بی نظیر، می توانم بگویم کم نظیر است. قبل از سال ۶۳، طنز بلندی نوشت با عنوان میخ نمره ۲/۵ که سران حزب توده را کلافه کرد!

غربیها و مسألهٔ تبلیغات

...درکنار کشتیِ به موزه تبدیل شده... ششم اکتبر... ببین این غربیها چقدر به تبلیغ اهمیت می‌دهند. یك شرکت پوشاك، حاضر شده پنج هزار دلار به یکی از دوستان ایرانی بدهد تا او اجازه دهد که تصویر فرزند او را بر روی لباسهای کودکان نقش کنند! علتش این است که فرزند وی در یکی از تصویرها به‌طور تصادفی، لباس همان شرکت را با آرم و نشان مخصوصش بر تن داشته و مأموران شرکت، آن را دیده‌اند.

ـ قبل از انقلاب اسلامی، یك بار رادیو ایران مسابقه و جایزه‌ای گذاشته بود. «اگر صد هزار تومان داشته باشید، آن را در امور اقتصادی و تجاری چگونه سرمایه‌گذاری می‌کنید که بیشترین سود را عاید شما کند؟» و صد هزار تومان در پانزده یا بیست سال پیش به قدر شاید ده میلیون تومان امروز بود. کسی مسابقه و جایزه را برد که جواب داده بود: «نود هزار تومانش را خرج تبلیغات می‌کنم و بعد با ده هزار تومانِ باقیمانده سرمایه‌گذاری می‌کنم»! گفته بودند که این پاسخ‌دهنده، معلوم می‌شود دنیای امروز و اقتصاد امروز را خیلی خوب می‌شناسد!... برخلاف شعر مولوی که گفته است «چونکه صد آمد، نَود هم پیش ماست»، در اینجا صد و میلیون در دل نَود نهفته است!!... زمانی در هلند، هواپیماهایی را می‌دیدم که ساعتها بر فراز دریا بسیار آهسته پرواز می‌کردند و گاهی متوقف به نظر می‌رسیدند. این هواپیماها پارچه سفید بسیار بزرگی را از خودشان

آویزان کرده بودند. یك سر نخ در دست آن هواپیما و سرنخ دوم در دست دیگری!... که چی؟... که روی آن پارچه با خط رنگی و زیبا و بسیار درشت نوشته باشند مثلاً مجلهٔ فلان را بخرید!!... و بعد، صرف پولهای هنگفت برای لابد سوخت هواپیما و دستمزد خلبان و استهلاك قطعات والخ.

ـ بعضیها هم در مشرق زمین (!) هستند که ده هزار تومان صرفه جویی می کنند و به دلیل همین صرفه جویی ده هزار تومانی، یك میلیون تومان را از دست می دهند!... خوب که نگاه کنی، می بینی برای جلوگیری از ده هزار تومان اسراف ظاهری و تصوّری، یك یا ده یا صد میلیون تومان اسراف واقعی صورت گرفته است!

...آقای امیری می گوید این اصطلاح «پروپاگاند» که بر روی کتابها و پوسترهای تبلیغاتی ما نوشته می شود، در غرب دارای معنای مثبت و القاء کنندهٔ احساس مطلوب نیست. چند کتاب و کارت و پوستر نشان می دهد که روی آنها البته به انگلیسی نوشته شده: سازمان پروپاگاند اسلامی!... بچه ها می گویند: این لفظ در غرب ابداً لفظ معادل خوبی برای کلمهٔ تبلیغ (به آن معنای صحیحی که ما در فرهنگ اسلامی از آن می فهمیم) نیست. پروپاگاند در غرب معنای منفی دارد. چیزی شاید شبیه چاخان گویی و چرب زبانی و خالی بندی را به ذهن مردم آمریکا متبادر می کند.

ـ حالا، اینکه نوعی اسم گذاری ومعادل گذاری در ترجمه است. ما گاهی در عمل هم کارهایی می کنیم که نامش ظاهراً تبلیغ است ولی اصلاً مناسبتی با وضعیات و اقتضاآت زمانی و مکانی ندارد. مثلاً یك بار در کشور «مالزی» دیدم که یك پیرمرد پاکستانی به نام ایران و امام جوانهای جذب شده به پیام اسلامی و جهانی انقلاب ایران را جمع می کند و اول به آنها نوحه خوانی و سینه زنی تعلیم می دهد!آن هم در هتل!... به دوستان سفارت گفتیم چه حکایتی است؟ گفتند ظاهراً شیعهٔ مخلص و متدّین و دلسوزی است. اما تلقّی خودش را از اسلام و تشیّع، به نام انقلاب ایران و امام خمینی، درمیان جوانها ترویج می کند. حال آنکه مسألهٔ اصلی در اینجا مسألهٔ اسلام و غرب است. مسألهٔ غربزدگی و خودباختگی در برابر تمدّن غربی و مظاهر و لوازم و عوارض و ضمایم آن است. گفتم پس جای دکتر شریعتی خالی که ترکیب جدیدی را کشف کند: «تشیع پاك، تشیّع پاکستانی»!!... در همین نیویورك هم، بعضی از دانشجویان مسلمان غیر ایرانی که در رانندگی و اموری از این قبیل با ایرانیها همکاری دارند، شاید به تصور

اینکه ما هم هر روز شیفتهٔ شنیدن نوحه و مرثیه هستیم، تا سوار اتومبیل می شویم «نوار نوحه» می گذارند!... یك وقت در بیروت بودیم. به دوست راننده که از شیعیان مخلص و پرشور عرب بود گفتیم نوار نوحه فارسی و روضه کافی، کافی است! فوراً نوار سرود گذاشت. البته سرود ایرانی و انقلابی، اما از آن نوعی که در خیابان لاله‌زار و توپخانه در حوالی سینماهای دو فیلم با یك بلیط می فروشند!!... این هم از برخی کارهای تبلیغاتی. در فرستادن کتاب و فیلم هم متأسفانه تناسبهای زمانی و ظرفیتهای مکانی را گاهی درنظر نمی گیریم. مثلاً به همان کوالالامپور در مالزی. کارتن کارتن کتاب و جزوه فرستاده می شد راجع به امام زمان(عج). حال آنکه جوانان در این قبیل کشورها نه تنها شیعه نیستند بلکه در اصل اعتقادات دینی ومسائل سیاسی و انقلابی هم تردید دارند و تبلیغات غربیها بیداد می کند... سعودی‌های وهابی هم زیباترین و باصفاترین مسجد را در کوالالامپور ساخته اند... ظرفیتها و حساسیتهای مکانی و محیطی بقدری مهم است که حتی ارسال تمامی کتب ترجمه شدهٔ استاد مطهری و دکتر شریعتی هم به هر شهر و هر منطقه ای بدون بررسیها و زمینه چینیهای قبلی، گاهی مشکل به بار آورده است. چنانکه کتاب ارزشمند «تحریفات عاشورا» در برخی از شهرهای هندوستان و پاکستان، درمیان شیعیان، ایجاد مشکل و مسأله کرد. همین طور، برخی از کتبی که شریعتی در آن کتب با الفاظ تند و تیز به خلفا حمله کرده است، در برخی از مناطق سنی نشین آفریقا اختلاف به وجود آورد.

نمونه‌های جالبی است...

آژیر جنگ جهانی دوم!

ـ ببینید غربیها چقدر به تبلیغ اهمیت می‌دهند. وقتی برای اولین بار پا به هلند گذاشتم، یك روز ناگهان صدای آژیر جنگ را در لاهه شنیدم. عین همان آژیر خودمان بود! «توجه! توجه! علامتی که هم اکنون می شنوید، اعلام وضعیت قرمز است (!) ومعنی و مفهوم آن اینست که حمله هوایی انجام خواهد شد (!) محل کار خود را ترك کرده به پناهگاه بروید!!». تمام این کلمات، به قول پاولف، بلانسبت!، از طریق بازتاب شرطی بر اثر شنیدن صدای آژیر در ذهن تداعی شد ودر بزاق ترشح گردید!!... گمان کردم، هواپیماهای صدام، بنده را ردیابی کرده اند!

ـ بالاخره بازتاب شرعی، چی شد!؟

ـ بازتاب شرطی، عزیزجان!... خوب، شاید منظورت این است که بنا به تکلیف شرعی یعنی از باب وجوب حفظ جان باید فرار می‌کردم به پناهگاه، بله، نخیر، وقتی پرس و جو کردیم، معلوم شد خوشبختانه خبری و خطری نیست. فقط این آژیر، نوعی تبلیغ لاهوی است (!) یعنی اهل لاهه، از زمان جنگ جهانی دوم به این طرف، دوشنبه‌های اول هر ماه را به یاد روز تلخ اشغال هلند توسط نازیها، آژیر خطر را در سراسر کشور به صدا درمی‌آورند!

ـ تا؟

ـ تا گوش مردم به قرم قرم جنگ عادت کند (!).

ـ نه. برعکس. تا این آژیر، تاریخ جنگ را به یادشان آورد. تا نسبت به فاشیسم، اشغال و جنگ احساس تنفر کنند. تا جوانهای عیاش فراموششان نشود که بر سر پیران قوم چه رفته است. تا آنان از اینان بپرسند ماجراها را.

ـ این، موزه است. فبلاً دیده ای. می بینی که چه اهمیتی به موزه سازی می دهند.

ـ ارتش در کرهٔ شمالی، موزه جنگ را چنان ساخته و پرداخته که وقتی وارد ساختمانش می شوی، ناگهان احساس می کنی که در داخل سنگرهای طبیعیِ زیرزمین یا عمق جنگل حرکت می کنی. نه اینکه فقط اشیای خاصی را از میدان جنگ به آنجا آورده باشند، بلکه با کمك همان اشیا، اصلاً میدان جنگ ساخته‌اند.

ـ در ایران خودمان امّا...

ـ من یك جانباز را سالهاست می شناسم. به اصطلاح بالای هفتاد درصد است. امّا هَنوز پرنشاط و تلاشگر و نیرومند. به او گفته بودم: بدنت موزه جنگ است، تاریخ انقلاب است. از حکومت نظامی «ناجی» در اصفهانِ قبل از انقلاب، زخم گلوله بر تن دارد. از درگیریهای کردستان پس از انقلاب، از جبهه جنگ با عراق و از حوادث بسیار، از هرکدام ترکشی، گلوله ای، زخمی به یادگار همراه دارد. بدون اغراق تاکنون حدود پنجاه بار به اتاق عمل رفته و بدنش حدود پنجاه مرتبه چه در داخل و چه در خارج کشور زیر چاقوی جراحی قرار گرفته است. روزی به شوخی گفتم: وصیت کن یا اجازه بده که پس از فرا رسیدن اجل مقدّر، بعد از سالها، بدنت را مومیایی کرده به عنوان موزه جنگ و موزه تاریخ انقلاب در مکان مخصوص حفاظت کنند و در هرجای آن که اثری

از گلوله و ترکش و چاقو دیده می شود یك یادداشت توضیحی قرار دهند که مثلاً «محل اصابت گلوله در ایام حکومت نظامی اصفهان، واقعهٔ فلان، روز فلان»!!

«خودت» با عجب خری طرفی!

...مشغول گفتگوییم که مردی در کنار ما می ایستد و به رود خیره می شود. میل گفتگو دارد. پسته بی مغز را که می گشاید می فهمم مست است، لایعقل هم هست!

ـ چه رودی؟ چه کشتی یی؟ چه موزه یی؟ عالی است. شما اهل کجا هستید؟

ـ ایران!

...درجا ترش می کند! و بلافاصله از ما فاصله می گیرد!

ـ شما تروریست هستید!

ـ توریست هستیم!

...پیش از انقلاب، یك نگهبان نظامی نفهمی در زندان قصر وجود داشت که از نوادر آن روزگار غدار بود! گاو در مقابلش افلاطون می نمود! برای آنکه غیبت نشود اسمش را نمی برم. او را بر زندانیان سیاسی موکل کرده بودند. روزی از روزها عده ای از زندانیان را برده بود، به اصطلاح، «زیر هشت»! و به افسر زندان شکایت کرده بود که اینها در غیر ساعات مجاز، برنامه های ممنوعهٔ تلویزیون را تماشا کرده اند. بچه ها گفته بودند طبق همان ملاکی که تعیین شده، یعنی جدول مجلهٔ مخصوص، عمل کرده اند. افسر به تندی گفته بود: فلانی! برو داخل بند، مجله تماشا را بردار بیار ببینم! نگهبان با عجله رفته بود و فاتح و گردنفراز فریاد زده بود: مجید تماشا کیه؟! زود بیاید! همه خندیده بودند که چنین اسم و فامیلی در اینجا نیست. باور نکرده و همه جا را گشته بود و فحش داده بود که قایمش کرده اید، فراری اش داده اید!... ناچار دست خالی برگشته بود پیش افسر که: قربان نبود! افسر فریاد زده بود که: یعنی چه؟ دوسه تا داشتیم!! نگهبان با حیرت گفته بود: قربان! یعنی مجید تماشا دوسه نفر است؟!... ماجرا که کشف شد، افسر بی اختیار رو به دیوار کرد که زندانیان خنده اش را نبینند! یکی از بچه ها که احوال را مساعد یافته بود، آهسته گفته بود: با عجب آدم خری طرف شده ایم!!... نگهبانِ خیط شدهٔ خفّت خوردهٔ خشمگین، فوراً به طرف او برگشته و با عجله و لهجهٔ مخصوص، گفته بود:

ـ... «خودت» با عجب آدم خری طرف شده ای!

...امسال در نیویورك می بینم که اغلب شبها همسر غربی ملك حسین مشغول تبلیغ و توجیه و مصاحبه تلویزیونی است. چهره و زبان و نژاد وی آمریکایی ها را جلب می کند تا سخنان او را در توجیه و توضیح مواضع اردن و راه حلهای ماجرای اشغال کویت به طور کامل بشنوند... از آن طرف دیگر هم شازدهٔ سعودی یعنی شاهزاده بندر بن سلطان با لباس غیرعربی و با زبان انگلیسی مرتباً و مستقیماً علیه عراق و تلویحاً علیه اردن و همچنین در توجیه مواضع عربستان و آمریکا سخن می گوید:

ـ «صدام از جنگ اسلام و کفر حرف می زند و فتوای جهاد می دهد! می خواهد خودش را به جای آیت الله خمینی به عنوان رهبر مذهبی معرفی کند! در صورتی که فتوادهنده باید شخص مقدسی باشد. نه کسی مثل صدام که همه می دانند اصلاً اهل دین و مذهب نبوده»!... جالب این است که نماینده عراق هم در مقام سخنرانی و تبلیغ برآمده برای خنثی کردن تبلیغات سعودیها می گوید: «ما کویت را در راستای اهداف و استراتژی جدید کشورهای جهان که همان اتحاد ملتهاست و نمونه اش را در ماجرای وحدت آلمان غربی و آلمان شرقی و خراب کردن دیوار برلن و همچنین وحدت یمن شمالی و جنوبی و وحدت آرمانی کره شمالی و جنوبی ملاحظه کرده ایم، اشغال کردیم»!! نماینده عراق، مشابه این مزخرفات را در مجمع عمومی سازمان ملل هم اظهار کرد و موجبات مسرت خاطر حاضرین را فراهم آورد!

...به هرحال از این حرفها که بگذریم، کاملاً پیداست که آنچه اوج گرفته و می گیرد، مسابقه و رقابت و نبرد تبلیغاتی است. اگر نمایندگان ایران بتوانند با تسلط بر زبان و ادبیات غربی، از شبکه ها و برنامه های تلویزیونی برای پخش مصاحبه ها و گفتگوهای مؤثر و مهم و مفید درجهت آشنا کردن افکار عمومی غرب نسبت به مواضع ایران بهتر و بیشتر استفاده کنند، درواقع خواهند توانست از امکانات موجود در خود غرب علیه تحریفها و تهاجمات تبلیغاتی خود غربیها بهره برداری نمایند. مگرنه اینست که بسیاری از سلاحهای جنگی را در غرب می سازند، ابرقدرتها می سازند؟ پس چگونه است که انقلابیون جهان سوم از همان سلاحها علیه سازندگان اصلی آنها استفاده می کنند؟ سلاحها و ابزارهای تبلیغی هم حکایت و حکمش همین است.

...امسال نسبت به سالهای گذشته، نام «خلیج فارس» بیشتر استعمال می شود.

کانال تلویزیونی «A.B.C»، کلمه «فارس» را هم به کلمه خلیج اضافه می‌کند(!) بسیاری از وسایل ارتباط جمعی نیز چنین می‌کنند. در صورتی که قبلاً این گونه نبود. یکی از علل این تغییر، تلاش توضیحی، تبلیغی، حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل و محافل بین‌المللی است... امّا عجیب این است که در داخل ایران، هنوز اشخاص یا مراکز یا نشریاتی پیدا می‌شوند که گاهی در این مورد مسامحه می‌کنند و کلمهٔ «فارس» را از قلم می‌اندازند.

دکمه تقویٰ!

ـ وسایل ارتباط جمعی آمریکا، مباحثات نمایندگان مجلس شورای اسلامی و روزنامه‌ها و شخصیتهای ایران بر سر مسألهٔ خبرگان و امتحان گرفتن از اعضای مجلس خبرگان توسط شورای نگهبان را به اشکال مختلف منتشر کردند.

ـ یکی دو روزنامهٔ محلی نیویورك و نیوجرسی در مناطقی منتشر می‌شوند که تعداد بسیاری مسلمان در آن مناطق زندگی می‌کنند. این روزنامه‌ها صحبتهای آقای خلخالی و آقای بیات را منتشر کرده بودند و تفسیرشان این بود که «ما نمی‌گوییم، خودشان این‌طور می‌گویند»!

...در خیابان، همراه دوستان، به سمت کتابفروشیها می‌رویم. سوم اکتبر است شاید. بعضی از صفحات جراید تهران را که به نیویورك فاکس شده، می‌خوانیم. از قول آقای خلخالی نوشته شده: خودتان امروز دارید گله گله در ایران آدم می‌کشید!... از قول آقای بیات هم نوشته شده که: تقوی‌سنج گذاشته‌اید در شورای نگهبان!...

ـ «منظور از گله گله آدم کشتن، چیه؟»...

ـ «منظور شاید همین قاچاقچیهای مواد مخدر است»...

ـ «ما تازه توانسته‌ایم در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل جا بیندازیم که محاکمات ایران طبق اصول قضایی است و این‌طور نیست که... ولی حالا سند به دستشان آمد که لابد دادگاههای دسته‌جمعی وجود دارد و دستگاه قضایی ما براساس قاعدهٔ «یك حکم، یك گلّه»، عمل می‌کند(!) یعنی هرچه ما و گالیندوپل رشتیم، پنبه شد؟».

ـ عیب ندارد. اگر کار شما در زمینهٔ حقوق بشر در سازمان ملل مشکل شد، در

عوض، کارتان در مورد حقوق اقلیتها روبراه شد!».

ـ «چطور؟».

ـ «از قول ایشان نوشته اند که آقایان حاضرند یهودی و نصرانی را به مجلس خبرگان بفرستند ولی کسی از آن جناح را نفرستند!... خوب؛ شما می توانید در سازمان ملل به همین سند استناد کنید و بگویید حقوق اقلیتها در ایران این قدر زیاد است که آنها به مجلس خبرگان می روند و خودمان نمی رویم»!!.

ـ «این دستگاه تقوی سنج که آقای بیات فرموده اند، این دیگر چطوری ممکن است؟».

ـ «از اختراعات ماست. غربیها مثلاً فشارخون سنج اختراع می کنند. ما هم این نوعش را داریم. قضیهٔ انشتن و پنشتن را که آن بندهٔ خدا گفته بود، شنیده ای؟ اینم مثل اونه، ولیکن...».

ـ «نرخش گرونه!».

ـ «نه اتفاقاً!... دستگاه تقوی سنج، هم ارزان است و هم فراوان!».

ـ «این صفحه را بخوان. سخنران دیگری به این دو نماینده جواب داده و گفته: مورچه ای را آب می بُرد، داد می زد آی دنیا را آب برد!».

ـ «لحن سخنران در بقیهٔ سخنانش و همین طور سبك و سیاق عبارات این طور به ذهن می آورد که وی دارد خطاب به دوستان آن جناحی اش می گوید: ای مورچه!... ای مورچه، برو!...»

...همین طور که داشتیم روزنامه ها را می خواندیم و تفسیر می کردیم، صدای خنده ای از خیابان برخاست!!.

ـ «عجب! مگر در اینجا کسی فارسی هم می فهمد، زبان آدمیزاد هم سرش می شود؟!».... یك جوان افغانی رادیدیم که در پیاده رو جنس می فروخت و صحبت ما را به فارسی شنیده بود. پس، صداها را آهسته و قدمها را تند کردیم و رفتیم، تا خدای ناکرده نگویند: «ببین، برخی از دشمنان اسلام در آمریکا سرگرم چه اکتشافات علمی و چه اختراعات جدیدی هستند ولی بعضی از خود مسلمانها در ایران به چه کشفیات یا کشکیاتی سرگرمند»!

ـ از این به بعد، لابد باید مثل نوار مغز و نوار قلب، نوار تقوی هم بگیرند!... پس

این «دکمه تقوی» که بعضیها به دکمهٔ زیرگلو می گویند، چندان هم شوخی نیست!

ـ خوب؛ تبلیغ است دیگر!....

شیوهٔ نشریات غربی

ـ... نگاه کن به سبك كار روزنامه ها و مجلات این دیار. و همین طور به آمار و ارقام. از نظر تعداد و تیراژ، آمریکا مقام اول را دارد و ظاهراً هند در مقام دوم است!

ـ حضرت امام، یك بار در دیدار با مسؤولان مطبوعات و یك بار هم در دیدار با مدیران رادیو و تلویزیون تأکید کردند که در شیوه های نشر خبر و تفسیر مطالب، بعضی از ظرایف تبلیغی را از دشمن یاد بگیرید. آنها به طور مستقیم به ما دشنام نمی دهند. حتی ظاهراً با احترام یاد می کنند، بطوری که شنونده تصور می کند آنها در ادعای بیطرفی شان صادقند!

ـ این مجلات و نشریات غربی، هم تنوع شیوه و آزادی عمل دارند، هم در مسائل اساسی کشورشان، هماهنگی پذیراند. در قضیه خلیج فارس ببینید بر سر منافع ملی شان چقدر هماهنگی نشان می دهند. یکی از روحانیون می گفت: این همه هماهنگی میان دستگاههای مختلف و حتی مخالف، آن هم در کشوری که با سیستم غیرمتمرکز و سیستم دمکراسی اداره می شود، خیلی عجیب است.

ـ اما مطبوعات ایران خودمان، در آنجا که باید هماهنگ باشند، اصل اتحاد را فدای اصل آزادی می کنند. در آنجایی که باید آزادی عمل بیشتری از خود نشان دهند، اصل آزادی را فدای اصل وحدت می کنند. خوب شد که رسانه های غربی امسال تا اندازه ای سرشان به اخبار بحران خلیج فارس و نفت کویت گرم است. اما البته....

...هر روز در دفتر نمایندگی ایران و در سازمان ملل، روزنامه ها و نشریات مختلف را می بینیم. امسال تقریباً هیچ مجله و روزنامه ای را در آمریکا نمی توان یافت که خبر و گزارش و مقاله ای علیه عراق و اشغال کویت ننوشته باشد. واشنگتن پست در مقاله ای به قلم پاتریك تایلر خبرنگار روزنامه نوشته است: «در صورت وقوع جنگ و حمله آمریکا به عراق، چنانچه صدام سقوط کند، این سقوط، ایران را قدرتمند خواهد کرد و بیم استقرار جمهوری اسلامی توسط شیعیان در عراق وجود دارد. غرب باید از حالا طرحهای لازم برای دورهٔ پس از صدام را آماده کند. اگر عراق مثل لبنان شود، ممکن

است در فرصت مناسب، ایران و سوریه بر سر نوعی تقسیم حوزهٔ اقتدار در عراق با یکدیگر توافق و تفاهم کنند (!) غرب باید مراقب باشد که عملیات نجات کویت و تنبیه صدام به وقوع وقایع پیش‌بینی نشده‌ای که آرزوی آیت‌الله خمینی یعنی استقرار جمهوری اسلامی در عراق را محقق می کند منجر نشود»!!

...امسال در نیویورك، غالباً این زمینه‌چینیهای تبلیغاتی را می شنویم و می خوانیم که مثلاً در قضیه اشغال کویت، ایران با عراق تبانی داشته (!) و بعد هم در صورت حمله نظامی آمریکا، ایران در کنار عراق قرار خواهد گرفت!... طرفه و تحفه اینکه، این زمینه‌چینیها عمداً یا سهواً (!) در ذهن و زبان بعضی از مقامات سیاسی کشورهای غربی و خصوصاً عربی تأثیر گذاشته (!) و این تأثیر، از گوشه و کنایه‌ای که در مذاکراتشان با مقامات ایرانی دارند، پیداست!... گزارشگر شبکه تلویزیونی (CNN) در برنامه «News maker» از مشاور امنیت ملی آمریکا همین احتمالات و شایعات را می پرسد. اما او می گوید: نه، همین که می بینیم ایران با وزرای شش کشور خلیج فارس مذاکره کرده و با انگلیس رابطه برقرار می کند، این علامت نشان می‌دهد که ایران به آن ترتیب که بعضیها مطرح کرده اند، عمل نخواهد کرد، یعنی در کنار عراق قرار نخواهد گرفت... از نظریات مشاور امنیت ملی آمریکا که بگذریم، باید بگوییم، خدا پدر خانم «شیرین هانتر» را بیامرزد که مرتباً به عنوان کارشناس در تلویزیون ظاهر می شودو با دلایل قابل توجه، استنباطات شخصی اش را بیان می کند و می گوید: به نظر او، ایران در کنار عراق قرار نمی گیرد.

سیستم خبری و تبلیغاتی ایران!

...همچنان با همراهان از این کتابفروشی به آن کتابفروشی سر می‌زنیم. دوست گرامی، آقای صفایی از همکاران معاونت حقوقی دفتر ریاست جمهوری هم با ما همراه است... یکی از دوستان به من می گوید:

ـ عملکرد وسایل خبری و تبلیغی آمریکا و اروپا را که بررسی می کنیم، شیوه هایشان را فوق العاده متنوع و متناسب با تحولات و تغییرات جدید، می بینیم.

ـ باید خبرنگاران شبکه های تلویزیونی را به ایران برد و واقعیتها را به آنان نشان داد. تا ببینند که علیرغم دروغگوییهای همکارانی از همتایان خودشان، در ایران چه خبر

است، اخیراً مخبرین تلویزیونی، شبکه BAS، به ایران رفتند و سه چهار ساعت فیلم تهیه کردند راجع به زن و وضعیت زنان در جامعه اسلامی. بعد هم حدود ۴۵ دقیقه از این فیلم را انتخاب کردند و در آمریکا پخش کردند که در مجموع، مثبت و مفید بود. ضمناً شبکه BAS در آمریکا، روزهای یکشنبه، حدود ۱۸۰ میلیون بیننده دارد.

ـ اشکالات بسیاری در سیستم خبری و تبلیغاتی ما وجود دارد... به عنوان مثال، با اینکه در دنیای امروز این همه علیه ایران تبلیغ می‌شود و یکی از مهمترین موضوعات تبلیغاتی آنها هم موضوع حقوق زنان است، ما می‌شنویم که در داکا کنفرانسی برپا می‌شود و از ایران ما شاعر و استاد برجسته‌ای مانند خانم طاهره صفارزاده در آن کنفرانس شرکت می‌کند و سروده‌های استاد با استقبال فوق‌العاده‌ای در میان هنرمندان و نویسندگان و ادیبان مواجه می‌شود. اما در کشور خودمان اصل خبر خیلی کوتاه پخش می‌شود و گفته می‌شود: یکی از زنان ایرانی هم در کنفرانس مذکور شرکت داشت!!... حال آنکه این استاد ادب فارسی و انگلیسی را شهید باهنر تکریم و تجلیل کرد و باعث شد که شورای عالی انقلاب فرهنگی و به‌طورکلی نظام آموزش زبان انگلیسی در دانشگاههای ایران از خدمات و نظریات ارزنده استاد استفاده کند. من خودم کتابی در آلمان دیدم که توسط شعرا و روشنفکران چاپ شده بود. آنها یکی از اشعار استاد را که به زبان انگلیسی سروده شده بود، ترجمه کرده و به عنوان یکی از آثار ارجمند ادبی و انسانی منتشر کرده بودند. حالا شما این نمونه را داشته باشید تا برویم به سراغ نمونه‌ای دیگر. سالها قبل پاپ سفری به هلند داشت. همجنس‌بازان علیه پاپ تظاهرات کردند. ناگهان در داخل کشور خودمان (ایران) این خبر از طریق دستگاه رسمی انتشار یافت که پاپ در هلند با اعتراض مردمی که علیه او تظاهرات براه انداخته بودند روبرو شد!!... بعضی از خارجیها که خبر به گوششان رسیده بود، از ایرانیها پرسیده بودند که مگر شما جانبدار و طرفدار...؟! بنده‌های خدا نمی‌دانستند که علتش آشفتگی در نظام تبلیغی است. یعنی گاهی شوق ایدئولوژیك (!) باعث می‌شود که خبر را تحقیق نکرده فقط به دلیل عقل (!) منتشر کنیم. یعنی از هول هلیم توی دیگ بیفتیم «ولایجرمنکم شنئان قوم علی ان لاتعدلوا»... یادم آمد از خبرنگاری که وقتی می‌خواست واقعه‌ای را گزارش کند، آرزوهای خودش را به شکل خبر منتشر می‌کرد! لابد به دلالت عقلی!... بگذارید از خودم هم عرض کنم! در دوران دانشجویی، هر روز

نوبت یکنفر بود که غذا بپزد. من که می‌پختم، می گفتند براساس چه تجربه‌ای می پزی؟ می گفتم هیچ تجربه‌ای!... بلکه فقط به دلیل عقل!!... و به همین دلیل گاهی عالی می‌شد گاهی از افتضاح هم کمی پایین‌تر!!

شیوه‌هایی که جوانان را از مذهب فراری می‌دهد

ـ یکی از علل ضعف مسلمانها، به ضعف بسیاری از آنها در تسلط بر شیوه‌های جدید تبلیغ وتطبیق آن با تحولات و مقتضیات جدید جامعه و جهان مربوط می‌شد. زمانی بود که بسیاری از آموزگاران تعلیمات دینی مدارس به‌طور ناخودآگاه و گاهی هم شاید خودآگاه باعث گریز جوانان از مذهب می شدند؛ بسیاری از مبلغین دینی مساجد و هیأتها اعم از اینکه روحانی بودند یا نبودند ناخواسته موجبات فرار نسل جدید از مسجد و مذهب را فراهم می آوردند.

ـ اگر در ایران، حضرت امام رضوان‌الله علیه و متفکرانی امثال استاد مطهری را نمی‌داشتیم، روند تبلیغاتی جامعه سنتی ما خصوصاً در این اواخر بقدری داشت از واقعیات و مقتضیات فاصله می گرفت که حتمیت شکست را به ذهن می آورد. من خودم در سال ۵۵ از آیت‌الله طالقانی اعلی‌الله مقامه راجع به احتمال وقوع انقلاب در ایران سؤال کردم. ایشان فرمود فعلاً با این تبلیغاتی که مارکسیست‌ها از یك طرف و غربیها از طرف دیگر در دنیای کنونی دارند و خصوصاً با این وضعی که ما مسلمانها داریم و حاصلش را امروز در همین زندان اوین می بینی، باید گفت دیگر انقلاب در ایران رفت به قهقرا و تا چهل پنجاه سال دیگر بعید است که پیروز شود!... البته بعدها در فروردین ۵۸ هم وقتی در جمع قضات و حقوقدانان دادگاه انقلاب به محضر امام در قم رسیدیم، ایشان نیز ضمن صحبت در مورد دولت مهندس بازرگان به این مطلب اشاره کردند و فرمودند ما به پیروزی ظاهری انقلاب یقین نداشتیم، لکن البته احتمالش را می‌دادیم.

ـ ولی با وجود آنکه در این انقلاب، اقلیتی از متفکران روحانی و غیرروحانی توانستند بار اکثریت را بر دوش ببرند، اما امروز متأسفانه پس از دوازده سال بازهم با بعضی از افراد مواجه هستیم که فکر می کنند می توانند جامعه و جهان وجوان را به‌وسیله همان شیوه‌های تبلیغی و تکراری گذشته، به اسلام جلب و جذب کنند.

ـ گاهی ظاهراً، بعضی از شیوه ها تغییراتی پیدا می کند، اما روحیه، باز همان روحیه

بیست سال قبل است.

ـ مثال و مزاحی را عرض کنم که بی‌مناسبت نیست. شاید سال ۵۳ بود. دوست دانشجوی ترکی داشتم به نام وحید که پزشکی می‌خواند. تقریباً هر بار که در کوی دانشگاه به اتاقش مراجعه می کردم، نبود. یك شب حوصله ام سر رفت و فی الفور این سه بیت شعر را سرودم و بر روی در اتاقش نوشتم!

تا کی آخر همچو حمال الحطب سویت آیم ای طبیب بی‌مطب؟!
بر در این خانه تا کی سر زنم؟ سر زنم سر بر در خیبر زنم؟!
می‌روم اکنون، ای وحید خوب من؟! هاردا گالدون، پس آلله ساخلسن!!

...شانزده سال گذشت! خصوصاً در سالهای اخیر جستجوگر او بودم و نمی یافتمش. تا اینکه روزی از خیابان جدید الاحداثی در تهران عبور می کردم. ناگهان چشمم به تابلو «دکتر وحید» افتاد و صدای اصطکاك لاستیك اتومبیل با آسفالت گوش رهگذران را نواخت! پیاده شدم و پیش رفتم، اما هرچه زنگ زدم در باز نشد! فوراً قلم و کاغذ را به دست گرفتم و نوشتم: «تا کی آخر همچو حمال الحطب، سویت آیم ای طبیب بامطب»!! والخ...

ـ یعنی طبیب با مطب شده بود ولی ترك عادت موجب مرض است!!

ـ دقیقاً!... و این، وصف الحال ماست. امروز بعد از شانزده سال با وجود آنکه حکومت اسلامی تشکیل شده خیلیها در شیوه های تبلیغ و تفکر و تحقیق گویی هنوز همان سبك و سیاق سنتی گذشته را بلدند و بس! نتیجتاً در جهان امروز و در میان نسل جوان تکاپوگر همچنان دربسته و سربسته می‌مانند. هم خودشان و هم مکتبشان.

ـ شاید شانزده سال دیگر هم بعضیها فکر کنند با تکرار مکررات، توضیح واضحات، می‌شود با نسل جوان جامعه جهانی ارتباط برقرار کرد.

...این روزها برخی از دانشجویان و ایرانیانی که در مسجد نیویورك با یکدیگر گفتگو داشته‌ایم، گاه و بیگاه، در اینجا و آنجا، بازهم باب صحبت را باز می کنند. در محوطهٔ ساختمان سازمان ملل، در کتابخانه‌ها و کتابفروشیها، در خیابانهای نیویورك، در مدرسه و مسجد و منزل و دفتر و در هرجای دیگر که به هم می‌رسیم و وقت و حال مساعد است. این روزها (ششم تا نهم اکتبر) دیدار از شهر فرنگ، با مباحثه و گفتگوی بسیار توأم است. و از آن جمله است، روزی که می خواستیم از مؤسسه و روزنامه

«نیویورك تایمز» دیداری داشته باشیم، که گرچه به درون ساختمان نیز رفتیم، اما بسیار دیر کرده بودیم و ناگزیر برنامه را تغییر دادیم...

وسایل ارتباط جمعی در غرب

ـ ما باید وسایل ارتباط جمعی غرب را بخوبی بشناسیم. اگر این طور نباشد، نه ذم آنها مستند خواهد بود و نه مدح آنها. به خاطر می آورم زمانی در حدود هفت هشت سال پیش، چند سردبیر از مجلات اروپایی و از جمله آلمان وارد ایران شده و در نخستین برخوردی که با خبرنگاران یکی از جراید کشور داشتند، با اصطلاح «امپریالیسم خبری» مواجه شده بودند و کار به بحث و جدل کشیده بود. یکی از آنها پرسیده بود: به چه دلیل می گویید که ما وابسته به امپریالیسم خبری هستیم؟ پاسخ شنیده بود که: دائماً در جنگ از عراق تعریف کردیدو اخبار ایران را منعکس نکردید. ناگهان چندین شماره مجله از کیف درآورده و گزارشهای مکرر و مبسوطی را که در مواقع مختلف علیه عراق و به نفع ایران چاپ شده، در برابر حاضرین گذاشته بود. اگر در میان تعجب و سکوت حاضرین، یکی دیگر از روزنامه نگاران ایرانی که آشنا به آرشیو گزارشها و مطالب چاپ شدهٔ آن مجلات بود وجود نمی‌داشت و با احاطه و اشراف تحسین برانگیزی از ریزه کاریها و ظرایف گزارشهای آنان در مورد جنگ ایران و عراق با ذکر شواهد و عناوین موضوعات مشخص سخن نمی گفت، تك روزنامه نگاران غربی بلاپاتك می ماند (!) و کار خرابتر می شد!

ـ استاد زبان انگلیسی ما که مدتی در آمریکا زندگی کرده بود، می گفت: تلویزیون در ایالات متحده، «بت جدید» است. تلویزیون برای جمع کثیر و عظیمی از مردم، خداست. کانالهای مختلف تلویزیون و انواع و اقسام نشریات و مجلات در آمریکا، صبح تا شب، به بمباران خبری و تبلیغاتی مشغولند.

ـ تبلیغ البته در همه کشورها هست، ولی خصوصاً در کشورهای جهان سوم غالباً حالت مستقیم دارد. اما در اینجا غالباً غیرمستقیم است. یعنی شنونده و بیننده تصور نمی کند که مستقیماً تحت آموزش و هدایت است آنهم از ناحیه دولت. بلکه احساسش این است که خودش دارد کانال تلویزیونی مورد علاقه‌اش را انتخاب می کند. اما در واقع چون ثروت و قدرت در دست جمعی سرمایه‌دار بزرگ و جهانخوار

ست، سرنخ بسیاری از کارها و تبلیغات در امور اساسی و اصلی به‌طور نامرئی در دست
آنها و متصل به دستگاه ثروت و قدرت همانهاست.
- از این گذشته، آنها از هرچیز دیگر هم برای مقصود خود بهره می‌برند. از
گهیهای تجاری، از کالاها و اجناس، از احساسات، از سکس، از پول، از امکانات و
متیازات مادی و از هرچیز دیگر. معروف است که وقتی آیزنهاور به عنوان کاندیدای
یاست جمهوری معرفی شده بود، عده زیادی از زنها را در مراکز و مراسم مختلف وادار
ی کردند که جوراب استارلایت بپوشند و روی آنها با خطوط مختلف و مخصوص
نویسند: «ما به آیزنهاور رأی می‌دهیم»!
- به هرحال تبلیغات و فرهنگ و هنر، همه‌اش سیاسی است...

غزل و شعار سیاسی!

- کسانی هستند که گمان می‌کنند تبلیغ همواره باید مستقیم و صریح باشد وگرنه از
یانت و مسؤولیت و سیاست در آن خبری نیست. در صورتی که اولاً اگر به جای
خودش تبلیغ صریح و مستقیم لازم است، به جای خودش هم نوع غیرمستقیم و
غیرصریحش لازم خواهد بود. در خیلی از جاها روش دوم مؤثرتر است. ثانیاً هر اثر
هنری نخست باید ثابت کند که هنر است، آنگاه محتوا و هدف سیاسی یا دینی یا
انسانی‌اش را روایت کند. اگر فرضاً سرودهٔ کسی فاقد شرایط و حدنصاب لازم برای
شعر بودن باشد، هرچه هم بخواهد هدفدار و متعهد و مبلغ باشد، باز هم نمی‌تواند آن خلأ
نخست را پر کند. ثالثاً همان طور که هر چیزی جایی و مناسبتی دارد، هر قالبی هم اقتضا
ظرفیتی دارد. نمی‌شود از هر نوع شعر و هر نوع فیلم و هر نوع موسیقی و هر نوع کتاب
توقع بود که صراحتاً تبلیغ سیاسی و دینی بکند... بعضیها این جملهٔ حضرت امام
رضوان‌الله علیه را که فرموده‌اند هنر متعهد باید کوبندهٔ آمریکا و شوروی و افشاگر
سرمایه‌داری غربی و کمونیسم جهانی باشد این طور معنی می‌کنند که همواره هر نوع
از انواع هنر باید بالصراحه گویای همین مطلب و مجری همین سیاست باشد. غافل از
اینکه امام، فقط همین جمله را نگفته‌اند، دهها جمله دیگر هم در گفته‌ها و نوشته‌های
دیگر از ایشان به یادگار مانده است که با هم قابل جمع است. وانگهی اگر سخن آن
حکیم بزرگ که خود هنرمندی بزرگ بود چنین معنی و تفسیری می‌داشت، پس قبل از

همه باید در آثار هنری خود آن بزرگوار منعکس می‌شد. درحالی که در همان غزل معروف و زیبا و عارفانه‌ای که با مطلع:

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

شروع می‌شود، با وجود حمله و هجوم به «واعظ شهر» و «جامه زهد و ریا» و حتی «مسجد و مدرسه» و نیز با وجود ستایش از «بتکده» و «بت میکده» و استعمال امثال این واژه‌ها و ترکیبات عمیق عرفانی، معذلك می‌بینیم که صراحتاً و مستقیماً سخنی از آمریکا و شوروی و کمونیسم و سرمایه‌داری درمیان نیست. اگر کلام امام خمینی رضوان الله علیه در باب هنر متعهد بنا بود همان معنا و همان تفسیری را داشته باشد که بعضی‌ها تصور می‌کنند، پس آیا نباید در همان غزل، فی المثل، بیتی اینگونه نیز پدیدار می‌شد که:

مرگ بر کارتر و ریگان و سِتالین گفتم دشمن امپریالیسم و ستکبار شدم؟!

غرب؛ شیوه‌های تابیدن یا وزیدن!

ـ غرب، سیاستش را در اکثر زمینه‌ها ابتدا بدان شیوه اجرا می‌کند که در آن داستان تمثیلی، شنیده‌ایم... زمانی میان باد و آفتاب اختلاف افتاد که قدرت کدامشان بیشتر است. مردی را نشان کردند که در دشتی راه می‌سپرد. گفتند: «تا کدامیك از ما بتواند کلاه از سر او برگیرد»! باد که عجول‌تر و مغرورتر بود، شروع کرد. به شدت وزید، درختها را خم کرد، شاخه‌ها را شکست، خانه‌ها را خراب کرد. اما هرچه شدت بیشتری نشان داد، آن مرد به کلاه و کتش بیشتر چسبید. دو دستی و آخر سر هم در کنجی چمباتمه زده... تا اینکه باد از نفس افتاد. نوبت خورشید آمد. ابرها رفتند، آفتاب تابیدن گرفت، مرد برخاست، کم کم کلاه از سر برداشت، کت از تن برگرفت. هوا گرم و گرمتر شد، لباس را کم و کمتر کرد. معلوم شد در این کلاهبرداری (!) آنکه شیوه‌های تابیدن را به کار برده به مقصود رسیده و آنکه شیوه‌های وزیدن را بکار بسته به مقصود نرسیده است... غربیها و آمریکایی‌ها سعی می‌کنند کاری کنند که آدمیزاده با دستهای خودش و با اختیار و آزادی ظاهراً مخصوص خودش، کفش و کلاه از پای درآورد و از سر برگیرد!!... آزادی، در غرب وجود دارد و غیرقابل انکار است... اما چنین وصف و چنین عمقی دارد!...

...از کنار مسجد عبور می کنیم. همان است که قبلاً دیده بودم.... بار دیگری که این مسجد را دیدم هفته وحدت و ایام میلاد پیامبر اسلام(ص) بود. مسلمانان شیعه و سنی، ایرانی و عرب و ترک، سفید و سیاه، در کنار هم نشسته بودند و به سخنان مسؤول روزنامه «کرسنت» که در کانادا منتشر می شود و از اسلام و مسلمانان سخن می گوید، گوش می دادند.

دکتر جواد ظریف که یکی از جوانان اهل فضل و کمال و یکی از چهار نماینده ایران در سازمان ملل است، برنامه تفسیر قرآن به زبان انگلیسی را اجرا کرد. چهره های لبنانی، فلسطینی، افغانی و دیگر چهره های غریب اما آشنا در هر سوی مسجد دیده می شد...

آزادی موجی!، آزادی اموات؟!

ـ تلویزیون در این کشور پیشرفتهٔ صنعتی، حکم بت را پیدا کرده و عوام مردم ـ اعم از عوام تحصیلکرده و نکرده ـ از صبح تا شب هیچ لحظه ای را در اختیار ندارند الا اینکه آن را در اختیار تلویزیون قرار داده اند... تلویزیون بلاتشبیه خدای جدیدی است برای آنها؛ خدایی که در هر زمان و هر مکان، در همه جا و همه وقت حضور دارد. مردم از هر سو، از جهات ششگانه بلکه سیصد و شصت گانه (!)، در محاصره تلویزیون اند و به وسیلهٔ این دستگاه و سیستم موجی، محاط شده اند، موجی شده اند!...

ـ نکته دیگری که وجود دارد این است که در اینجا آن قدر جریانهای فکری و خبری و تبلیغاتی متنوع و متعددی را در جامعه ایجاد می کنند که صدای حق و صدای اصلی در میان این همه هیاهو و همهمه، گم می شود.!

آزادی اموات؟!

ـ سالها قبل وقتی بحثهای اولیهٔ قانون مطبوعات در کمیسیونهای مجلس مطرح بود، من مثالی رامطرح کردم که مناسب این صحبت است. گفتم، در باب آزادی و اجتماع، نظریات گوناگونی مطرح شده است. دو نوعش این است که یکی جامعه را کاملاً ساکت و صامت، منظم و متحد، آرام و مطیع محض می خواهد. این می شود آزادی اموات! و نظم اهل قبور! و جامعه قبرستانی!... چون مرده ها همه منظم اند و مطیع و رو به

قبله و متحد و مؤید نظریات یکدیگر در سکوت و سکون و خاموشی... کشورهای کمونیستی و استالینی معمولاً این راه را رفته اند. اما نوع دیگر این است که جامعه می شود مثل بازار مسگرها! یعنی همه آزادند در هر نوع صدا و جنجال ایجاد کردن! بی نظم و بی هدایت و بی تناسب... بنابراین، هر صدایی در این بازار آشفته، هست ولی نیست! یعنی در هیاهو و همهمهٔ بازار، گم و گور است... حالا در آمریکا من فکر می کنم گردانندگان جامعه، این شیوه را انتخاب کرده اند و اعمال می کنند. البته سابقه تاریخی و بافت جامعه غرب هم همین را ایجاب می کرده است. ولی برنامه‌ریزان اصلی جامعه آمریکایی این هنر یا بهتر است بگوییم این توان و این امکان و امتیاز را دارند که در میان همین هیاهوی آزادی و آزادی هیاهو، البته با تکیه بر تکنولوژی برتر و تحت اختیارشان، کاری کنند که آن صدایی که خودشان صلاح می‌دانند، به‌طور طبیعی بلندتر و مشخص تر از صداهای دیگر در بازار مسگرها پخش شود و به گوش همه برسد!

ـ ببینید. ما چه در غرب گرایی و چه در ضدیت با غرب، در هر دو مورد، نمونه های سطحی اش را هم در جامعهٔ خودمان دیده ایم. همان طور که کسانی وجود دارند که در غربگرایی یا در مسیر مبارزه با آن، شناخت نسبتاً عمیق و جامعی از غرب و ماهیت آن دارند؛ کسانی هم هستند که در گرایش یا در مبارزه، سطحی اند. یعنی چیزهایی را در ذهن خودشان، غرب می‌دانند؛ آنگاه با آن می آمیزند یا گلاویز می شوند! و غالباً هم سطوح و ظواهر و سطحیات را ملاك قرار می‌دهند.

غربگرایی سطحی، غرب ستیزی سطحی

ـ هنوز از یاد نبرده ایم که زمانی واقعاً یك نوع غربگرایی سطحی و غیرمستقیم حتی در میان متدینین، نیز وجود داشت. این گرایش در اشکال مختلفی ظاهر می شد. گویا غلام احمد قادیانی در تفسیرش نوشته بود که: آیهٔ «اذاالوحوش حشرت» پیشگویی بوده و از پدیدهٔ باغ وحش خبر داده!... «حشرت ای جُمعت»!... و جز در باغ وحش، حیوانات مخالف، چگونه قابل جمع و اجتماع اند؟! همین طور آیهٔ «اذاالصُحف نشرت» مربوط است به عصر ظهور روزنامه و صنعت چاپ و نشر!... و امروز هم صُحُف در کشورهای عربی جمع صحیفه به معنای روزنامه و نشریه است. «اذاالعشار عُطلت» هم یعنی موقعی که شترها معطل بمانند و شترسواری تعطیل شود. چه موقع شتر این طور

می شود؟ وقتی موتور به بازار بیاید! موتورسیکلت و موتور اتومبیل!... «اذاالموئودة سئلت بأیّ ذنب قتلت» نیز یعنی وقتی همه از تساوی حقوق بانوان با مردان سؤال کنند! و به وسیله قانون و پارلمان و سخنرانی و تظاهرات بپرسند که حقوق زنان به چه گناهی پامال شده و قتل اجتماعی و سیاسی بانوان به چه مجوزی در طول تاریخ پذیرفته شده است؟!!... یادم می آید که یکی از علمای بزرگ ایران، یك وقتی به من می گفتند سابقاً در حوزه علمیه، طلبه ای را می شناختند که راجع به «ماساژ در اسلام» مطالعه و تحقیق می کرده!! می خواسته از خلال روایات و متون مذهبی و تفاسیر و کتب سیره و امثال آن، مثلاً مبانی ایدئولوژیك مشت و مال را که فرنگی اش ماساژ است جمع آوری کند!!

ـ در میان روشنفکران هم غربگرایی تقلیدی بسیار بود. یك نفر از فرنگ برگشته قرآن تفسیر می کرد. گفته بود: سوره بقره آیه فورتین (14) بعداً سوره یاسین را هم خوانده بود: یس (YES) و القرآن الحکیم!!

ـ اما در غربگرایی یا غرب ستیزی نگاه عمیق هم وجود دارد. هر دو در مسیر باطل یا حق خودشان شناخت دارند، فکر و تحقیق دارند. اگر درست یا غلط است، سطحی نیست. نگاه در سطح دریا با نگاه در عمق آن متفاوت است. همچنین به اعتباری دیگر هم...

ـ... دو نوع نگاه داریم. نگاه هلیکوپتری، نگاه دوچرخه ای! یعنی گاهی کسی سوار دوچرخه است و در کوچه های شهر می گردد. این فرد، نوعی آگاهی و شناخت نسبت به آن شهر پیدا می کند... گاهی کسی سوار هلیکوپتر می شود و تمامی شهر را از بالا می بیند، بینندهٔ دوم، چیزهایی را می بیند و می فهمد که آن اولی از آن محروم است، و بالعکس.

ـ یعنی هر دو نگاه لازم است.

ـ این بدون آن و آن بدون این، نگاه ناقص است. دروغ و تحریف گاهی جعل واقعیت است، گاهی رؤیت بخشی از واقعیت.

درمورد نگاه دریایی و زیردریایی (!) هم عرض کنم گروهی در مورد غرب قضاوت می کنند ولی سطح دریا و کف آب و چه بسا انعکاس آسمان و ابر را در آن را ملاك قرار داده اند. گروهی نیز در اعماق اقیانوس غرقند و همانجا را ملاك قرار می دهند. سومین گروه هم اصلاً خودشان ملاکند!!

ـ از تکنولوژی و آزادی صحبت شد. تکنولوژی در مواردی آزادی را کاهش داده ولی غربیها به مدد همین تکنولوژی، موارد ظاهری آزادی را گسترش داده اند. مثلاً وارد جلسه شورای امنیت می شوی و گمان می کنی ترا بازرسی بدنی نکرده اند!

تبلیغ، موسیقی، خشونت و روابط جنسی

ـ تلویزیون آمریکا، مجله، روزنامه و هرچه از این قبیل وجود دارد، در خدمت تجارت و تبلیغ است. آگهی، آگهی، آگهی، آگهی... آن قدر زیاد که وحشتناك است! مجال فرار نیست! حکومت، حکومتِ تجارت است و تبلیغ است و «تولید»!... و زبان حال و قالِ بسیاری از مردم آمریکا و اروپا این است که: ولایمکن الفرار من حکومتك!!... برای آنها دولت آمریکا به جای خدا نشسته؛ برای آنها پول «واجب الوجود» است! چنانکه برای کمونیست‌ها هم پرولتاریا همین شأن را داشت! البته کمونیست‌های سابق بلکه اسبق!

ـ خشونتهای حاد، یکی دیگر از پدیده‌های قابل مطالعه در غرب است.

ـ در کشورهای غربی کارهایی انجام می‌گیرد که اگر یك هزارم همان کارها در شرق صورت گیرد، خدا می‌داند که چه تحلیلها و چه قضاوتهایی در باب توحش شرقیان عرضه خواهند کرد. مثلاً در برخی میادین و مسابقات ورزشی ازجمله فوتبال، افراد بسیاری اعم از عاقل و لایعقل به جان هم می‌افتند و گاهی دهها تن کشته می‌شوند.

ـ آدمهای غول‌پیکر، هر یکی‌شان کوهی از گوشت و چربی، مثل شتر وحشی دوکوهانه، به جان هم می‌افتند و ظاهراً یکدیگر را به قصد کشتن زیر ضربهٔ جمجمه و مشت و لگد قرار می‌دهند. غالباً فیلم است(!) و بعضاً دارای واقعیتی هم هست.

مدعی اند که گردن می شکنند، استخوان کمر می شکنند و قس علیهذا. همراه با هر حمله وحشیانه ای هیجان جمعیت اوج می گیرد، همه هورا می کشند (!)، ضارب را تشویق می کنند که بکشد و بشکند. و او به دروغ یا براستی، کف بر لب می آورد تا آنها کیف کنند! مثل کرگدن شاخ به شاخ می شوند و می غرند. سرمایه داران و دلالان هم از این حس عمومی بهره ها می برند. در بوکس بازی هم نظایر این برنامه ها اجرا می شود...

ـ خشونت در موسیقی، در سکس، در فیلم داستانی و سینمایی، در ورزش و در موارد دیگری از این قبیل، مشهود است. فیلمهایی که برنامه های موزیك و موسیقی شبانه را از طریق تلویزیون نمایش می‌دهد، شاهد مدعای ماست. عربده کشیها، حرکات جنون آمیز، نمایش عکسها و صحنه های وحشت زا و دلهره آور در اثنای پخش موزیك و اجرای برنامه موسیقی، پدیدهٔ شگفت انگیزی است. ناگهان به نظر می آید که کارد در قلب دختری فرو می‌رود و خون همه جا را فرا می گیرد، یا خواننده ای با گیتارش از بالای قله ای مهیب به انتهای دره ای مخوف سقوط می کند. مدتی پیش در روزنامه‌های آمریکا نوشتند که جمعی شیطان پرست دستگیر شده اند. ظاهراً رهبر و تعلیمات و تمایلاتی داشته‌اند. نوجوانان و حتی کودکان را وحشیانه مورد تجاوز قرار داده و با ساتور تکه تکه می کرده اند!... شاید بعضی از اینان، محصول تربیتی و تدریجی همان فیلمها و ورزشها و کشتی کجها و موزیکها و روابط جنسی آمیخته با سادیسم و مازوخیسم باشند... مغازه هایی در نیویورك دیده می شود که اسکلتهاو ماسکها و صورتکهای وحشت زا می فروشند. نه برای امور مثلاً تحقیقی و علمی، بلکه برای ارضای همین گونه تمایلات و هیجانهای برانگیخته شده.

ـ قبلاً از این ساختمانها دیدار کرده ای که؟

ـ بله، هم ساختمان بازار بورس بین المللی، هم ساختمان دوقلوی تجارت جهانی و هم ساختمان مجسمه آزادی... تماشای شهر در هنگام غروب از فراز بام Word Trade Center هراس آور بود. اما شب که از راه رسید و چراغهای رنگارنگ روشن شد،چهره شهر هم تغییر پیدا کرد. زیبا و غرق در نور. چراغهای بزرگ و قرمز بر بام ساختمان دوقلو روشن شد. مثل چراغهای اتومبیل پلیس یا آتش نشانی. بر بام بلند ساختمان ۱۱۰ طبقه ای، یك دکل عظیم چهل پنجاه متری هم نصب کرده اند... آن شب خسته از آن سیر و سفر آسمانی و معراج مادی، «والسماء ذات البروج» گویان از

برج صد و ده طبقه‌ای آمریکا و به قول خودمان از خرشیطان پایین آمدیم، به زمین برگشتیم و در خیابان قدم زدیم. دوست عزیز، مهندس زمانی می گفت: «بخوان!.. و من که گاهی، خواندن برایم حکم نفس کشیدن را دارد، از یاد بردم که اینجا نیویورك است و مرکز تجارت و تمدن و تکنیك است و کارت من هم شهادت می‌دهد که دیپلمات هستم (!)... گفتم هرچه باداباد! دیپلمات یا دیپلماست! به هرحال، باید فریاد زد: شاید هم احساس دوران کودکی‌ام را داشتم که از ترس تاریکی کوچه، آواز می‌خواندم که احساس کنم تنها نیستم و صدا هم هست!... عظمت تکنولوژی غربی بالأخره، بیننده را کم و بیش به اصطلاح «می گیرد» و... اینجاست که هنر را باید به میدان فرستاد! اگرچه فقط جلوه اندکی از آن باشد!...

ـ اگر بعضیها می گویند نوآوری و ابتکار در موسیقی اصیل و سنتی ایرانی وجود ندارد، اشتباه می کند. آقای شجریان در رشته خودش یك نوآور و یك مُبدِع واقعی است.

ـ بعضی از اهل فن نظرشان این است که سازهای غربی، بعضاً تغییر یافتهٔ همان سازهای ایرانی‌اند. اما سازهای غربی برخی از نواهای سازهای ایرانی را نمی‌توانند تولید کنند.

موسیقی ایرانی و موسیقی غربی

ـ «چلکوفسکی» رئیس بخش خاورشناسی دانشگاه «ان.وای.یو.» می گفت: گوش غربیها به سازهای ایرانی عادت ندارد. خود من روزی که برای اولین بار موسیقی ایرانی را در ایران می‌شنیدم، از شنیدن بعضی از نواهایش داشتم سرسام می‌گرفتم، دیوانه می‌شدم. ولی بعد که بسیار شنیدم، نه‌تنها عادت کردم، بلکه انگار دستگاه ها، پرده ها، گوشه ها و به‌طور کلی صداهای جدیدی را کشف کردم و لذت بردم.

ـ موسیقی ایرانی، هم عمق دارد، هم اوج.

ـ در مورد یکی از اساتید حوزوی شنیده بودم که در قنوت با حالی صادقانه و متضرعانه می گفته است: «صبح است ساقیا (!) قدحی پر شراب کن»!!

ـ در مورد فقیه و عارف و شاعر بزرگ، فیض کاشانی، در مورد ابوعلی سینا و در مورد فارابی، داستانها و روایات بسیار گفته و نوشته‌اند. آنها موسیقی را می شناختند و حتی نواختن برخی از سازها را نیز می‌دانستند.

ـ دربارهٔ یکی از بزرگان گفته‌اند که صبحها پس از نماز دست به تار می‌برده، می‌نواخته و تضرع می‌کرده...

ـ به عنوان تعقیبات نماز!!...

ـ در دوره دانشجویی، رفیقی داشتم که کار عجیبی می‌کرد. نوار «شور امیرف» را در دستگاه ضبط صوت می‌گذاشت، دستگاه را روشن می‌کرد و به نماز می‌ایستاد!

ـ دختر بچهٔ یکی از ایرانیها می‌گفت: چرا سرودها و موسیقیهایی که از ایران می‌آورید، این قدر غمگین است؟... یعنی در ذهنش، مقایسه می‌کند موسیقی ایرانی را با آنچه مرتباً از تلویزیون آمریکا پخش می‌شود. بنابراین فیلمهای ویدئویی ساخت ایران و کتابها و نوارهای قصهٔ ویژهٔ کودکان و برنامه‌های صحیح و سالم پخش شده از کانالهای تلویزیونی‌یی که ایرانیهای مقیم آمریکا اجاره کرده‌اند و نیز نوارهای موسیقی اصیل ایرانی، می‌تواند در جهت آشنا کردن تدریجی کودکان ایرانی با فرهنگ ایران دارای نقش فوق‌العاده‌ای باشد.

ـ موسیقی شرق با موسیقی غرب، تفاوت بسیار دارد. چهرهٔ موسیقی اصیل و سنتی ایرانی را غالباً حالتی از غم و هاله‌ای از اندوه متمایز کرده است. اما به اعتقاد من این اندوه، اندوه اندیشه و اندیشیدن است. اندیش داشتن و اندیشه کردن هم به معنای نگران بودن و دغدغه داشتن به کار رفته است. معمولاً وقتی انسان درحال تفکر است، چهره‌ای شبیه به چهرهٔ یك فرد مغموم را دارد. موقعی که می‌خواهیم تصویر یا مجسمهٔ انسانی را داشته باشیم که درحال فکر کردن باشد، او را به‌گونه‌ای نشان می‌دهیم که انگار در خود فرو رفته است، انگار غرق در غم است. پس غم موسیقی ایرانی، صرفاً غم نیست؛ تفکر است؛ غم انسان متفکر است. ما معمولاً انسان متفکر را درحال طرب و دست افشانی و پایکوبی نشان نمی‌دهیم. شاید به همین دلیل است که موسیقی اصیل را از موسیقی مطرب جدا می‌دانند و شاید به همین دلیل است که نگاه متشرعین نیز به موسیقی نوع دوم همواره نگاهی بدبینانه بوده است. برخلاف گفتهٔ کسانی که می‌گویند موسیقی اصیل و سنتی ایرانی، بازتاب عقده‌های سروته کوفتهٔ (!) مرتبط به تمایلات فوقانی و تحتانی وجود آدمی است (!)، این موسیقی، موسیقی اندیشه و تفکر است. اندوه آن نیز اندوه اندیشه و اندیشیدن است. شاید در دوره‌هایی از تاریخ بتوان موسیقی سنتی را درحالتی سراغ گرفت که همانگونه باشد. یعنی نالهٔ عقده‌های مثلاً سرکوفتهٔ

جنسی آدمیان. اما این بدان می‌ماند که بگوییم مذهب اساساً معلول و مولود جهل یا ترس یا طمع آدمی است، یا مذهب صرفاً ابزار غارتگرها و افیون غارت شده‌هاست؛ زیرا نوعی از مذهب یا هر نوع از مذهب در دورهٔ خاصی چنین وصف و چنین وضعی داشته است! عقده‌های سرکوفته نیز گاهی بانی و باعث نوعی از موسیقی بوده، اما اگر بگوییم موسیقی ما معلول و مولود آن است، قطعاً بی‌ربط گفته‌ایم و بی‌راه رفته‌ایم...

عشق و معاشقه در شرق و غرب

ـ وانگهی، اساساً موسیقی ایرانی و شرقی با غم هجران و سوز فراق آمیخته است. همچنان که ادبیات ما این گونه است. اگر داستان غم هجران و سوز فراق را از میان برداریم، شاید نیمی از بهترین و زیباترین آثار ادبی و هنری ما نیز از میان برود. اما در غرب، خصوصاً غرب جاز و پاپ، بسیاری اصلاً شاید ندانند غم هجران یعنی چه؟ در اینجا چنین چیزی، چندان، معنا ندارد.

ـ حکایت عشق نیز در غرب، حکایت عشق در شرق نیست. به قول استاد شهید مرتضی مطهری، ماجرای لیلی و مجنون در محیطی مثل مشرق زمین است که معنی می‌دهد. در غرب، خصوصاً غرب قرن بیستم، سکس هست ولی عشق نیست. البته در همه جا موارد استثنا وجود دارد. ولی جریان اصلی و وجه غالب، همین است. امروز در غرب و در آمریکا روابط جنسی به گونه‌ای رواج پیدا کرده که جایی برای ظهور آنچه در درون آدمی به نام «عشق» وجود دارد باقی نمی گذارد. سکس بدون عشق، مثل عشق بدون سکس، ارضا کنندهٔ انسان نیست. نه رهبانیت و بریدن از زن و زندگی و محروم شدن از روابط جنسی به بهانهٔ رشد معنوی و کمال دینی و خلوص عبادی می‌تواند مناسب حال آدمی باشد و نه استغراق در لذتهای جنسی و سکسی بدون حفظ حریمهای لازم و بدون توجه به اینکه لذتهای برتر و بالاتری هم هست. تا آنجا که حتی، به قول سعدی:

اگر لذت ترك لذت بدانی دگر لذت نفس، لذت نخوانی

ـ در شرق و در دنیای اسلام، برای ظهور عشق از آن نوع که لیلی و مجنون سمبل و نمودار آنند، حداقل دو دلیل عمده را می‌توان سراغ گرفت. یکی نقش عرفان و مذهب، از آن گونه که در زبان مولانا انعکاس یافته است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند — وز جداییها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند — از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق — تا بگویم شرح درد اشتیاق

... و دیگری، حفظ حریمها و حرمتهای لازم الرعایه در رابطهٔ میان زن و مرد. این است آنچه در شرق هنوز از میان نرفته است و اگر به معنا و مفهوم اعتدالی و حقیقی اش حمل شود، نباید هم از میان برود. یعنی زن و مرد باید بتوانند ارتباطی را که نیازهای طبیعی و خدادادهٔ آنان اقتضا می کند با یکدیگر داشته باشند، اما نه بدان گونه که امروز در غرب می بینیم؛ نه به شیوه های افراطی معمول در اروپا و آمریکا، بلکه درحدی و حریمی که نه فقط مسلمانان بلکه حتی غیرمسلمانان عفیف نیز آن را منطقی و طبیعی و لازم الرعایه می‌دانند. بنابراین، همین حدود و همین حریمهایی که در مقام مقایسه واقعاً می توان گفت در جوامع شرقی و اسلامی خیلی بیشتر از اروپا و آمریکا محترم است، موجب می شود که وصال با هجران همراه باشد. یعنی محبوب و معشوق چنان تاحد کالا تنزل نکند که به قول عوام در همه جا مثل ریگ ریخته باشد!!

ـ خلاصه کلام، عرفان و مذهب از سویی حدود و حریمهای معقول و معتدل و منطقی از سوی دیگر، غم هجران آسمانی و زمینی را همچون روح در کالبد موسیقی و ادبیات و هنر ما دمیده.

سانسور در عرصه سیاسی و جنسی

ـ شاید یکی از علل و به اصطلاح فلسفه های پوشش داشتن و پرهیز از برهنه بودن این بوده است که جاذبه‌های خداداده و خدا خواسته در عرصهٔ مناسبات و روابط اجتماعی زن و مرد چنان از میان نرود که برای یکدیگر از این حیث فاقد ارزش باشند. مقتضای طبیعت این امور حفظ اعتدال است و به تعبیر استاد بزرگ مرتضی مطهری، کشف و حفظ مرزهای اعتدال، برخلاف تصور کسانی که آن را آسان می پندارند، واقعاً سخت است. به عبارت دیگر مقتضای طبیعت این امور آن است که نه بری از هر قید و بریده از هر حد و حریمی باشد و نه همچنین آمیخته با انواع قیدها و موانع و سلسله ها و حدود و قیود افراطی و بیجا باشد. وگرنه هر چه ممنوعیتها و محدودیتها را افزایش دهیم، محرکات جدیدتری را خودبه‌خود به وجود خواهیم آورد. شاید به مصداق «الانسان

حریص علی مامنع». و شاید به مصداق:

پری رو تاب مستوری ندارد　　در ار بندی سر از روزن برآرد

که یعنی برخلاف قوانین طبیعی و مقتضیات ذاتی عالم و آدم نمی‌توان عمل کرد. و نیز شاید به دلیل قدرت خلاقهٔ ذهن آدمی در ایجاد علایم و سمبلهای تازه و بی‌سابقه. چنانکه قبل از انقلاب دیدیم وقتی گفته شد مثلاً شمشیر و تفنگ ازمتن مکتوب اشعار و قصص باید حذف و سانسور شود تا مبازره مسلحانه را تداعی و تبلیغ نکند، کم کم و حتی بدون تنظیم و تصویب یك قرارداد خاص، کلمات جدیدی خودبه‌خود جانشین کلمات محذوف و سانسور شدهٔ قبلی گردید. مثلاً «خار» و «تیغ» شاخهٔ گل، جای شمشیر و تفنگ را گرفت؛ «شب» به جای «حکومت فاشیستی و دیکتاتوری» نشست؛ «پرچین» آلترناتیو «حصار زندان» شد. تا آنجا که دکتر شفیعی کدکنی در شعر خودش با بکار بردن اسم «تاج محل» که اصلاً مربوط به ایران نیست و نام آن بنای تاریخی معروف در هند است، همان کاری را کرد که با به کار بردن نام کاخ سلطنتی سعدآباد می‌توانست بکند... بنابراین، به جای محرکات قبلی، کلماتی مثل نسیم، گل سرخ، خار، ماهی سیاه وحتی آب و هوا و خاك و باد هم محرك شد!... عین همین حالت در مورد امور جنسی هم وجود دارد. محدود بودن مثل آزاد بودن، اگر از حالت طبیعی و معقول تجاوز کند، به جای اینکه مشکل را حاد کند، مشکل جدید می‌آفریند. یعنی هربار، آنچه تا دیروز عادی و معمولی بوده، از آن به بعد جای محرکات قبلی را می گیرد.

آموزش جنسی

ـ جامعه غربی در امور جنسی و در عرصهٔ آزادیها و ارتباطات جنسی با شدت تمام، کارش به افراط و انحراف کشیده شده است. اما در برخورد با مسائل جنسی انسان، هرنوع افراط و تفریطی مضر و مخرب است. همان‌طور که آزادی مطلق موجب انحرافات شدید می‌شود، اعمال فشارهای زیاد و ایجاد محرومیتهای بسیار نیز به نوع دیگری موجد انحراف می‌شود. از آن طرف بام نباید افتاد ولی گاهی کسانی در کشورهای جهان سوم و حتی در ایران خودمان از ترس آنکه مبادا از آن طرف بام بیفتند، آن قدر عقب عقب می‌روند که از طرف دیگر بام می‌افتند!... غریزه جنسی باید ازطرق صحیح و طبیعی و خداخواسته، ارضا شود. گرسنگی غذایی و گرسنگی جنسی،

هر دو خطرناك است. آزادیهای مطلق غربیها پیشکش خودشان!... ما گاهی از همان آزادیهای اسلامی خودمان هم خودمان را محروم می کنیم. شما کتب روایی و فقهی ما را نگاه کنید. آموزش مسایل جنسی بسیار عادی و آسان و راحت است. همین کتاب معروف «حلیة المتقین» فصلی دارد در همین باب. شخصیت بزرگواری مثل پیغمبر اسلام(ص) که مظهر حیا وپاکی و متانت است، آن هم خطاب به علی بن ابیطالب(ع) که داماد خود آن بزرگوار است، حرفهایی می زند، مطالبی می گوید و آموزش هایی می دهد که در همین ایران اسلامی خودمان یك میلیونیم آن حرفها را هیچ پدرزنی خطاب به شوهر دختر خودش بر زبان نمی آورد و شاید گفتنش را حتی به‌طور خصوصی و درگوشی هم خلاف شرع بداند(!) تا چه رسد به اینکه آن حرفها و اظهارات را برای دهها و صدها هزار آدم دیگر هم منتشر کند!

ـ درست است. ولی صحیحش این است که جنبهٔ ابتذال و تحریك نداشته باشد.

ـ درست است! ولی تفسیر این ابتذال و تحریك هم در اذهان آدمهای گوناگون، گوناگون است. گاهی خیلیها در تعیین حدودش و در تفسیرش و در مصداق یابی اش برای آنکه گرفتار افراط و انحراف غربی نشده باشند، گرفتار افراط و انحراف شرقی می شوند!... به نظر شما این سخن پیغمبر اکرم(ص) که در حلیة المتقین آمده و در کتب دیگر هم نظایرش ذکر شده، چه وضعی دارد؟ بیان ایشان و کلماتی که در این بیان به کار برده می شود این است: ایستاده جماع مکن که کار خران است(!)... بدون مقدمه و ملاعبه جماع مکن که کار مرغان است(!) و از این قبیل... و توجه کنید که در صدر همهٔ این جملات، مرتباً نام مخاطب هم تکرار می شود! به نظر شما آیا این تعابیر، العیاذبالله، مبتذل است؟! آیا چنین کلماتی نمی تواند محرك باشد؟

خطر گرسنگی جنسی

ـ البته، این درست است که راه جلوگیری از آزادی بی حد و حصر و بی قید و بند این نیست که فشار و کنترل و به عبارت دیگر محدودیت و ممنوعیت و محرومیت بیش از حد در جامعه اعمال شود.

ـ اگر این طور بشود، همان انحرافاتی که در جامعه غربی از طریق آزادی مطلق پدید آمده، در جوامع غیرغربی از طریق محرومیت و محدودیت بی رویه و ناروا پدید

می آید. یعنی با پدیدهٔ توسعه و تعمیق فساد مواجه خواهیم شد. زن در جامعه غربی با تمام جاذبه‌هایش بدون هیچ حریم و حرمتی در دسترس است. این امر موجب بروز عکس العمل می شود. یعنی سیری و دلزدگی و نتیجتاً گریز از زن و گرایش به همجنس. اما اگر در جامعه دیگری ارتباط معقول و خداخواستهٔ زن و مرد با موانع و محدودیتهای افراطی و غیراسلامی و اسلام نخواسته مواجه شود و اگر ازدواج اعم از دائم و موقت به طور کلی مسألهٔ ارضای غرایز طبیعی انسان نه تنها به راحتی میسر نباشد بلکه با توجه به معضلات اقتصادی و محدودیتهای عرفی و فشارهای بی‌مورد و بیجای اجتماعی، حل این مسأله در برابر نسل جوان در حکم مقابله با رستم دستان باشد (!)، کم کم همان بیماری گرایش به همجنس که بیماری امروز غرب است در جامعه غیرغربی و حتی ضدغربی هم نمودار می شود. اما پنهان و پنهان تر. مثل کیسهٔ چرکی که در ریشه دندان پدید می آید و در ظاهر، نمایش ندارد...

ـ ممکن است حتی برخی از بحرانهای اجتماعی هم به چنین اموری مربوط باشد.

ـ بله، گرسنگی و حرص و سبعیت جنسی، پدیدهٔ مخاطره آمیزی است... البته این حالت در غرب هم وجود دارد، ولی دلیلش آزادی بی حد و حصر و فرو افتادن از آن طرف بام است، یعنی از آن طرف بام و برج آزادی، به اصطلاح آزادی. اما همین سبعیت، حرص و گرسنگی و درندگی که به شورش جنسی و انقلاب جنسی و بحران جنسی منتهی می شود و غرب به آن گرفتار آمده، می تواند در جوامع شرقی نیز با دلایل و علل دیگری که ظاهراً ضددلایل و علل موجود در جوامع غربی است، پدید آید... حال نکه آنچه در اسلام است، اعتدال حقیقی و عدم افراط و تفریط است.

ـ نسل جوان، بیش از همه در معرض خطر افراط و تفریط است.

دخالت بخش دولتی در بخش خصوصی؟!

ـ ببینید، ما باید توقعات خودمان را از جوانان به واقعیت و ظرفیت وجودی آنها در چنین سنی نزدیك کنیم. گاهی به طنز گفته ایم حضرت آدم(ع) پیغمبر بود و دین را هم مستقیماً از خدا تعلیم گرفت نه از دهها واسطهٔ فیض. مسائل دین هم شاید مثل امروز این قدر طولانی نبود. شیطان هم مبتدی و تازه کار وناوارد و درعین حال کاملاً شناخته

شده بود. خداوند تمام نیازهای آدم به مسکن و همسر و غذا و تفریح و اشتغال را بدون محضر و دفتر و صف و کوپن و جهیزیه و دفتر بسیج و وثیقه و اجاره و قسط فوراً فراهم کرد. آنگاه فقط «یك ممنوعه» در برابر گذاشت. معذالك به همان یکی هم عمل نشد و شد آنچه شد!... خوب؛ حالا این نوجوان جامعه ایرانی که در حال درس خواندن و در عنفوان جوانی و در مرحلهٔ طغیان و انفجار غرائز درونی است و هیچ کدام از مقامات حضرت آدم را ندارد و هیچ کدام از آن مزایای مسکن و همسر و امثال آن را هم در اختیار ندارد و در میان بحثها و نظریات و تحلیلهای جناحهای مختلف هم حیران است و شیطان هم حالا در کار شیطنت پیشرفت کرده و با صدها زبان رادیویی و ویدئویی با او حرف می‌زند؛ در برابر چنین نوجوان و جوانی چند تا ممنوعه می‌شود قرار داد، خوش انصاف؟! در روایات اسلامی این مضمون فراوان است که: البته جامعه و جوان را هدایت و ارشاد و مراقبت کنید و نگذارید فساد گسترش یابد، اما بویژه در امور خصوصی آدمها دخالت نکنید و بدانید که خداوند هم خودش می‌داند و بهتر از شما هم می‌داند و با علم به همین واقعیت هم انسانها را می‌آفریند که آدمیزاد به هرحال اهل گناه ولغزش هم هست. این روایت «تحف العقول» منسوب به علی(ع) است که فرمود: «ولاتداقوا الناس و زناً بوزن و عظموا اقدارکم بالتغافل عن الدنیء من الامور». ایشان می‌گوید خرده گیری در امور آدمها نکنید، مرتباً آنها را وزن نکنید (!)، شأن خودتان را در برابر آنها با چشم‌پوشی از خطاها و خلافهایشان حفظ کنید. اصلاً تغافل، گاه از لوازم تربیت و مداراست. همین بزرگمرد در همان کتاب شریف می‌فرماید: «الافراط فی الملامه تشب نیران اللجاج». در ملامت و سخت گیری، افراط نکنید که آتش لجاجت را شعله‌ور می‌کند. این کلمات، هم به روان شناسی فردی مربوط است و هم به روان‌شناسی اجتماعی... «لائوتسو» گفته بود: «درختان صنوبر در زیر بار برف می‌شکنند؛ شاخه‌های انعطاف پذیر نی رهایی می‌یابند»!

ـ به هرحال افراط و تفریط در امور، نتیجه معکوس می‌دهد...

... دوست دانشجوی من، مصطفی، می‌گوید: اخیراً مؤسسات تحقیقاتی در دانشگاههای آمریکا از دانشجویان دختر و پسر راجع به امور جنسی نظرخواهی کرده‌اند. یکی از سؤالات مشخص این بوده است که «آیا به نظر شما میان نوع پوشش خانمها ازجمله پوشیدن «بیکینی» و افزایش میزان جنایت تجاوز به زنان (Rape)

رابطه ای وجود دارد»؟... اکثر پاسخ دهندگان پاسخ مثبت داده اند. به عبارت دیگر خود آمریکایی‌ها و جوانهای دختر و پسر دانشگاهی اعتراف کرده اند که هرچه میزان پوشیدن لباس کم (و در واقع، هرچه نپوشیدن لباس!!) توسط زنان بیشتر باشد، میزان تجاوز به عنف نیز بیشتر می شود.

... هرنوع افراط در امور جنسی به واکنشهای حاد و عکس العملهای شدید منجر می شود. اخیراً در آلمان از مردم در زمینه های مختلف نظرخواهی شده است. متن گزارش این نظرخواهی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تحت عنوان «آلمان در سال ۲۰۰۰» زیرنظر دوست ارجمند و دانشمند ـ محمد جواد فریدزاده ـ در رایزنی فرهنگی آلمان ترجمه و تکثیر شده است. نسخه‌ای از آن در اختیار من است. نکته ظریفی در این نظرخواهی وجود دارد که گفتنی است. از پاسخ دهندگان سؤال شده است که آیا آزادی ارتباطات جنسی را درحدی که وجود دارد می‌پسندند؟ و اگر نمی‌پسندند، قائل به گسترش یا محدودیت آنند؟... جالب این است که اکثر پاسخ دهندگان آلمان غربی خواهان محدودتر شدن آزادی ارتباطات جنسی شده اند، حال آنکه اکثر پاسخ دهندگان آلمان شرقی گسترده تر شدن آن را تقاضا کرده اند! چرا؟!... مردم آلمان غربی، نظارتی از سوی دولت بر این امور ندیده اند. اما مردم آلمان شرقی دخالت گستردهٔ دولت را حتی در خصوصیترین امور زندگی خویش شاهد بوده اند.

ـ آخر، نگرانی از این بابت است که مبادا جوانی با دیدن چند چشم و چهره مؤنث از راه به در شود.

ـ جوش و خروش بعضی آدمها در بعضی موارد به جوش و خروش آن بندهٔ خدایی می‌ماند که جنگل پهناور پشت سرش در آتش رو به تزاید می سوخت، اما او نمی دید و پشت به جنگل مرتباً فریاد می زد و هوش و حواس دیگران را به جایی دیگر و سویی دیگر یعنی به روبرو، به جهت خلاف جهت جنگل و به طرف نهال کوچك و چند تکه چوب پراکنده ای جلب می کرد که در مقابل چشمان وی قرار داشت و اندکی آتش در آن فرو افتاده بود... گاهی ما مسائل و معضلات اجتماعی را این گونه بررسی و علاج می کنیم! آتش درون جنگل را نمی بینیم، چون نمی بینیم (!)، اما آتش گرفتن تکه‌ای چوب را می بینیم، چون می بینیم!... یعنی کاسه چشم، عیناً همان کاسه عقل است!!

کاربرد زور و خشونت

ـ بعضیها به کاربرد زور در همهٔ مواردی که اصلاح و رشد، لازم است، معتقدند.

ـ سال ۶۲ در چین از یك مجتمع کشاورزی دولتی بازدید می کردیم. اردکها را در گوشه‌ای گرد آورده بودند. یك نفر گلوی آنها را، یکی یکی، می گرفت و با سرعت بسیار، سر شلنگی را که به بشکه غذا متصل بود در حلق اردك ها می چپاند و با فشار پا بر یك پدالِ مشابه پدال گاز اتومبیل، مقدار معتنابهی از آن غذای جامع و مقوی و له شدهٔ داخل بشکه را در گلوی اردکان بیچاره وارد می کرد و آنها را با همان سرعت به گوشهٔ دیگری پرتاب می فرمود!!... اردك تا لحظاتی سرش گیج می‌رفت و حالش بهم می خورد، بعد کم کم حالت تعادل پیدا می کرد و هاج و واج از منطقه خطر دور می شد. یك نفر توضیح می‌داد که این طوری، هم وقت تلف نمی شود، هم همه ویتامینهای لازم به‌طور یکضرب وارد بدن اردك می شود، هم زود پروار می شوند. خنده کنان به راهنما گفتم: شنیده بودم که در کشورهای کمونیستی همه چیز تحمیلی و اجباری است (!) اما تغذیهٔ اجباری و تحمیلی در مورد مرغان ندیده بودم!

ـ نوع «اردکی» است!

ـ نوع «اردنگی» بفرمایید.. بهتر است!

...راهنمای چینی ما که انگار دلش و فکرش هم مثل خودش چینی و شکستنی بود (!) و لذا چندان دل خوشی از اوضاع نداشت، خندید و گفت: شما که گفتید آثار لنین و مائو را در دانشگاه می خوانده اید. نتیجه اش همین بود؟

ـ همان موقع هم من به بعضی از همکلاسان کمونیست که با هم خودمانی بودیم می گفتم: شما در آینده می خواهید برای هر کشور، یك «آخور اشتراکی» درست کنید (!) مثل مراکز دامداری و دامپروری و بقیهٔ قضایا!!

ـ چه در بیان افکار، چه در رفع نیازهای طبیعی خدادادی، اگر اعمال محدودیت بیش از ظرفیت موجود باشد، کار برعکس می شود. یعنی...

ـ کار به جایی می‌رسد که حرفهای درسی و فقهی آن مجتهد بزرگوار هم در باب مثلاً مساحقه و استشهاء وتفخیذ و افضاء، از طریق تلویزیون، برای خیلیها محرك می شود.

ـ خصوصاً اگر درس و بحث با حرکات دست و اشارات سر نیز توأم شده باشد!

ـ توضیحات مصور!

ـ و فروض و فرضیات عجیب و غریب، از قبیل آنکه مثلاً نیمه شب زلزله ای واقع بشود و سقف خانهٔ طبقه پایین، که کف خانهٔ طبقهٔ بالاست، شکافته بشود، آنگاه ساکن طبقه فوقانی و ساکنهٔ یا سکینهٔ طبقه پایین، من غیرعمد،... الی آخر مسألهٔ شرعی!

ـ ما در مسیر تحقق آرمان والای عفت و حجاب و پاکدامنی باید به شیوه های اجرایی و عوارض مثبت و منفی آنها کاملاً توجه داشته باشیم که به هوای آن هدف، نقض غرض نکنیم. بسیار اتفاق می افتد که هدفمان مقدس است، اما شیوهٔ ظاهراً مقدس ما، به عکس آن هدف و به نقیض آن منجر می شود. همه امور را نمی شود دولتی کرد! پس سهم ونقش خانواده هایی که در تمام طول تاریخ بعد از اسلام نگهبان عفت اهل خانه بوده اند، کجا رفت؟ باید احساس خطر و مسؤولیت در خود خانواده ها زنده و زنده تر شود.

ـ لازم نیست که همه ضربه ها و صدمات را دشمنان و ضدانقلابیون وارد کنند. گاه، برخی از خود انقلابیون و دوستان دلسوز هم با غفلت و افراط و تفریط و حتی به قصد قربت، ممکن است شیوه هایی را به کار گیرند که حاصلش ضربه زدن و صدمه زدن به اسلام و انقلاب اسلامی باشد. یعنی مثلاً بنده بیایم و برای پراندن و دور کردن، مگسی که بر چهرهٔ جامعه و کشور نشسته، صخرهٔ عظیم کوه پیکری را از جا بکنم و بر سر و صورت انقلاب فرو کوبم!...

ـ چنانکه کسانی در مسیر مقابله با فکر و فرهنگ مخالف هم همین طور رفتار می کنند.

مقابلهٔ فرهنگ با فرهنگ

ـ اگر در کشورهای جهان سوم چنین تصور شود که مقابله نظامی و امنیتی و سیاسی و تهاجم قضایی و جزایی و شیوه های مبتنی بر منع و نهی برای دفع فکر و فرهنگ برون مرزی کافی است، اشتباهی بزرگ رخ داده است.

باید جریان فرهنگی را با جریان فرهنگی متقابل، کنترل کرد. راه اصلی این است و بقیه راهها فرع براین خواهد بود.

ـ با وجود عملیات نظامی و جاسوسی و امثال آن امروز آمریکایی‌ها اصل را بر تلاش فکری و فرهنگی نهاده اند. و این همان عرصه ای است که مبارزهٔ متقابل فکری و فرهنگی می طلبد.

ـ... باید توجه داشت که امروز، فتح فکری و فرهنگی، قبل و بعد از عملیات سیاسی و نظامی و اقتصادی و حتی در متن و بطن این عملیات چیزی است که کاملاً مورد توجه و منظور نظر برنامه‌ریزان نظام حکومتی آمریکایی است. سیستم آمریکایی در قرن بیستم نه فقط در عرصه فعالیتهای تجاری و نفتی و نیز تولید و توزیع محصولات صنعتی و کشاورزی و همچنین صادرات و واردات مواد خام، «تراست» تشکیل داد، بلکه در حوزه فکر و فرهنگ نیز چنین کرد. این سیستم، از مغزها نیز «تراست» تشکیل داده است. کتاب «لورنس اچ. شوپ و ویلیام مینتر» با همین عنوان یعنی «تراست مغزهای

مپراتوری» توضیح دهندهٔ این سیستم است.

البته بنیادهای کارنگی و فورد و راکفلر با شورای روابط خارجی و سیاست خارجی آمریکا یعنی همان تراست مغزها از حیث موضوع و نحوه و حوزه فعالیت، فاوت دارند، اما دارای اشتراکاتی در انگیزه و اهداف و دارای زمینه‌های فعالیت شترك و همسو نیز هستند.

ـ یکی از مشکلاتی که کشورهای انقلابی و ازجمله کشور خودمان با آن درگیرند، بلیغات و تلاشهای به اصطلاح فرهنگی و هنری از سوی مخالفین فکری و عقیدتی و سیاسی این کشورهاست. سؤال این است که راه حل چیست؟

هی و منع، راه‌حل نیست

ـ در جایی که این مخالفین، ابزارهایی را به دست می گیرند و به میدان می آورند که ن ابزارها و شیوه ها در جهت مغایر قانون است، معلوم است که می توان طبق نصّ انون عمل کرد و از ابزار منع و ممنوعیت در مقام مقابله قانونی با آنان بهره برد. اما قتی امکان چنین مقابله ای نیست و آنها از آن سوی مرزها شلیك می کنند (!) یا وقتی ر داخل مرزهای میهن به تلاش فرهنگی و هنری مشغولند اما حاصل کارشان ، گونه‌ای است که ظاهراً و صراحتاً ضدیتی با قوانین مصوّب ندارد! فکر می کنید تکلیف یست؟ یك وقت، شما کتابی را می بینید که موارد مغایر و مخالف قانون، در آن کتاب اقعاً مشخص و معین است. در اینجا مقابله آسان است. اما یکوقت هم کتابی را ی خوانید که ظاهراً با مواد مصوب قانونی تضادی ندارد، اگر هم ایرادی بگیرید، ناشر و ؤلف و مترجم فوراً ایرادها را اصلاح می کنند. با این وجود، موقعی که یك کتاب و دو تاب به سه و چهار و ده و پنجاه می رسد، کم کم حس می کنید که مجموعهٔ این کتابها نه ك تك آنها ایجاد کنندهٔ یك جریان فکری خاص است. جریان فکری یی که شما آن را ی پسندید یا مضر می دانید. فکر می کنید در همه این موارد، راه حل فقط زدن و بستن و منوع کردن است؟ پس تکلیف مواد قانونی و مصوب چه می شود؟ پس اصلاً احتیاجی تصویب مواد مشخص قانونی نیست.

ـ راه حل چیست؟

ـ ببینید، امروز در آمریکا و اروپا با سلاح «سینما» کولاك می کنند! با سلاح

«ویدئو» بیداد می کنند! با سلاح «رمان» محشر می کنند! چرا ما نکنیم؟ چرا ما میلیونها دلار سرمایه گذاری نکنیم برای تجهیز و تقویت و تربیت رمان نویسها و فیلمسازهای متعهد و مستعد و آماده به خدمت؟!... منع و ممنوعیت و زندان و مجازات و تعطیل و توقیف، در محدودهٔ قوانین مصوب، در هر کشور، «به جای خودش» لازم است. اما آخرش چی؟ نهایتاً کدام شیوهٔ برخورد، حلال اصلی و مقدم (به معنای تقدم مقامی) و دائمی و اجتناب ناپذیر است؟ امروز در آمریکا دهها هزار مؤسسهٔ تولید فیلمهای ویدئویی مشغول به کارند. جامعه را با همین سلاحها فتح می کنند. این درست است که توطئه فرهنگی وجود دارد، این درست است که در دنیای امروز سلاح فرهنگ و فیلم را تا حد زیادی دارند جانشین توپ و تفنگ می کنند، اما آیا همین واقعیت نباید در ذهن ما این سؤال را ایجاد کند که چرا چنین می شود؟ جز این است که جهانیان و جهانداران به تجربه دیده اند و دریافته اند که خصوصاً مغز و قلب بشر قرن بیستم و بیست و یکم را نمی توان با به کارگیری توپ و تفنگ و قانون و قضا و حتی امر و نهی اخلاقی تسخیر کرد و تغییر داد؟ اگرچه این ابزارها و شیوه ها نیز به جای خودش مؤثر و لازم است، اما استثنا است، اصل نیست، قاعده نیست، اول الدواء نیست، جواب حلی نیست، جواب نقضی است!... پس روی آوردن دشمن به فرهنگ و فیلم و رمان و داستان؛ بیش از پیش، خودش علامت مهم و دلیل محکمی است در جهت اثبات مؤثرتر بودن، کارسازتر بودن و قویتر بودن این سلاح نامرئی!... بنابراین باید بجنبیم و بیشتر بجنبیم. اگر اشتباهات و انحرافاتی هم درمیان خودیها و در جمع خودمان به وقوع پیوسته باشد، این نیز دلیل نمی شود که اصل مطلب را فراموش یا انکار کنیم. باید نظام اسلامی ما فرهنگ و هنر را با فرهنگ و هنر، فیلم را با فیلم، رمان را با رمان و هر حرکتی را با حرکتی از سنخ خودش پاسخ دهد؛ اگرچه آن فرهنگ یا هنر یا فیلم یا رمان یا حرکتی که از سوی اغیار در جامعه جهانی یا داخلی عرضه می شود از اساس نادرست و ناحق باشد. منظور از پاسخ دادن هم همیشه همان رویه نویسی و منتظر دیگران نشستن و سپس محصول کار آنها را مستقیماً مورد حمله قرار دادن نیست. بهترین طریق غلبه بر مخالفین، در نهایت و در مجموع کار بهتر و بیشتر و عرضه محصولات قویتر و جذابتر و عمیق تر و فراتر است. آیا جز این راه حلی به عنوان «اصل» و «قاعده»، سراغ دارید؟

نظم و انضباط قبرستانی!

- هم شیوهٔ قبرستانی (انضباط اموات!) و هم شیوهٔ بازاری (بازار مسگرها!)، هر دو مذموم‌اند. اما این شیوه دوم، با وجود منفی و مذموم بودنش، یك شیوه دیگر اما مثبت و به اعتباری می‌شود گفت مشابه را تداعی می‌کند. افزایش تولیدات فرهنگی و هنری و سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی شایسته و انسانی در این مسیر می‌تواند آگاهی عمومی را افزایش دهد و به اعضای یك جامعه کمك کند که با هر صدای باطل و با هر موج ضاله‌ای از راه اصلی بیرون نروند! یعنی در جامعه و در درون انسانها تا حدی یك نوع مصونیت به وجود آید و هر روز و هر سال، این دایرهٔ «مصونیت» باشد که گسترش بیشتری پیدا می‌کند نه لزوماً دایرهٔ ممنوعیت و محدودیت. البته ممنوعیت و محدودیت هم در جای خودش لازم است، اما ابداً نمی‌تواند راه‌حل اصلی و دائمی باشد. حتی اگر در آن افراط شود، به عکس خودش و به نقیض خودش تبدیل می‌شود. در عصر امواج ضالهٔ مرزنشناسِ قانون‌نشناسِ ممیزی‌نشناسِ دیوارنشناس، نمی‌توان فقط با سلاح ممنوعیت و محدودیت به حل مسائل و مشاکل پرداخت. اصطلاح «دهکده جهانی ارتباطات» را هرکس وضع کرده باشد و قصد او هرچه باشد، به هرحال انعکاسی از یك واقعیت است...

اجتهاد

...بسیار خوب، اگر برای فقیه اسلام شناس ما ثابت شود که درجهان امروز، طریق دوم یا بهتر است بگوییم طریق سومی که مطرح کردیم، برای تضعیف صدای باطل و جلوگیری از قدرت اضلال آن مؤثرتر است، آیا این احتمال وجود ندارد که بگوید حکم دینی و مصلحت شرعی هم همین است که کارشناسان مؤمن و متخصص و آگاه و دنیادیده و تجربه کسب کردهٔ ما اثبات کرده‌اند؟...

خدا با کیست؟ غرب یا شرق؟!

..... به «واشنگتن اسکوئر» رسیدیم. میدان واشنگتن. اول شب است. میدان تاریك و روشن است. اما در هر گوشهٔ میدان بساطی و معرکه‌ای است. در این گوشه عده ای گیتار می زنند، در آن گوشه قمار می کنند، در گوشه دیگر کتاب می خوانند. در این سو عربده می کشند، در آن سو آهسته قدم می زنند. در سمت چپ ظاهراً موادمخدر استعمال می کنند، در سمت راست قصه و فکاهی می گویند و می خندند. همه چیز و همه کس با هم و در کنار هم، به طور مسالمت آمیز!..... عجیب این است که اینجا محله الوات نیست، محلهٔ دانشگاههاست. میدان هم فقط میدان الوات نیست، میدان اعیان هم هست. یکی از خصوصیات نیویورك، همین درآمیختگی نسبی افراد و طبقات مختلف با یکدیگر است. گفتم «نسبی»؛ چون علاوه بر درآمیختگی نسبی(!!) که آن هم هست، شهرها و محله هایی وجود دارد که در آن شهرها و محله ها، طبقات مختلف، حسابشان را از یکدیگر جدا کرده اند.

ـ می بینید؟ مابا چنین دنیای رنگارنگی مواجهیم. کونوا دعاة للناس بغیرالسنتکم...

ـ خداوند درقرآن کریم صراحتاً وعده داده است که هرکس درهمین دنیا کار دنیا را جدی بگیرد، تلاش کند و زحمت بکشد، هر کس باشد، اگر چه در آخرت از اهل

جهنم هم باشد، در دنیا به هر حال، موفقیتهای مادی و ظاهری را کم و بیش به دست خواهد آورد.

«من کان یریدالعاجله عجلناله فیها ممن یشاء.....». این، یك قانون الهی و تکوینی است. بنابراین باید بدانیم که در دنیا، هر ملت و هر کشور و هر دولت، اگر چه دارای مشی و مسیر باطل باشد، چنانچه در همان کارهای دنیوی و مادی تلاش کند، به نسبت تلاشش، تلاش مثبت یا منفی، بازده و محصول خواهد داشت. آمریکا چنین کند یا فرانسه یا ژاپن یا سوریه یا لیبی یا عربستان یا.... ـ مسلمانها هم به میزان ایمان و صداقت و اخلاص و عمل و تلاش پیگیرشان، نتیجهٔ دنیوی و اخروی خواهند داشت. مسلمان، اگر گندم بکارد، گندم درو خواهد کرد، چه بسا با برکت بسیار بیشتر؛ اما خداوند نگفته است که چنانچه آن گندم را کافر بکارد، محصول نخواهد داشت. خواهد داشت؛ چه بسا بتوان گفت که بر اثر رعایت قوانین طبیعت، بهتر و بیشترش را هم خواهد داشت... خداوند به دست ما سند محضری نداده است که مسلمانها هر کاری بکنند، چه خوب و چه بد، چه اتحادآور و چه تفرقه انگیز، چه عالمانه و چه جاهلانه، چه سطحی نگرانه و چه ژرف بینانه، درهر حال پیروز می شوند. نخیر! ما از پیغمبر(ص) و علی(ع) و سایر ائمه معصومین علیهم‌السلام نزد خداوند عزیزتر نیستیم. انقلاب و نهضت محمدی و علوی و حسینی با آن همه عظمت و ارزش و اهمیتش وقتی گرفتار کم کاریها و بدکاریهای مسلمانان و متمسکین به اسلام گردید، نامش را «به حسب ظاهر» هم که بگذاریم، بالاخره شکست خورد. یعنی سرمقدس علی(ع) تا ابرو آن هم در محراب عبادت شکافته شد، سر مطهر سیدالشهداء(ع) بر نیزهٔ کوفیان و شامیان برافراشته شد، قرارداد آتش بس یا صلح اضطراری امام مجتبی(ع) با معاویه امضا شد ولی خداوند با آنکه در همه این مراحل دارای این قدرت بود که سیر طبیعی و علی وقایع رابرهم زند، اما چنین نکرد، بلکه نگریست و تلخترین مناظر تاریخ را در صبح نوزدهم رمضان و ظهر دهم محرم دید. درست است که حکمت خداوندی، فتح فکری و معنوی را، در نهایت، برای اسلام و ائمه تدارك می دید، اما بالاخره به حسب ظاهر هم که باشد، بنی امیه و بنی عباس، درطول سالها وقرنهای مدید و متوالی، میراث پیامبر راغاصبانه تصاحب کردند و بدترین فجایع راتحت لوای اسلام و قرآن مرتکب شدند... پس خدا با ماست، اما با «ما»ی مؤمن و مخلص و صادق و عالم و عامل و فعال و پرتلاش و شکافندهٔ

دانشها و شناسندهٔ قوانین علمی و طبیعی جهان آفرینش و... اگر دشمن «ما» بخشی از این «ما» را در عمل به خود اختصاص داد و یعنی در عمل به بخشی از شروط و لوازم تحقق همین شخصیتی که در کلمهٔ «ما» مستتر است، ولو برای فقط دنیا و زندگی دنیوی و مادی و ظاهری، پایبندی و التزام نشان داد، به همان اندازه خواهد توانست از قوانین و سنن الهی بهره برگیرد و از ما جلوتر حرکت کند... امروز می بینیم که غربیها چنین اند. دولتهای غربی و نوعاً استعمارگر و جهانخوارند، نوعاً از استعمار جهان و از برده گیری سیاهان آفریقا در قرون قبل، تغذیه کرده اند؛ اما همه حقیقت همین نیست.... «الله الله بالقران، لا یسبقنکم بالعمل به غیرکم»!.... قانون خدا این است که هرکس دانش را یافت، هرکس طبیعت را شناخت، هرکس به تلاش برخاست، به همان اندازه بهره مند می شود؛ اگر چه آنکه بهره می برد کافر و مستکبر باشد.

ـ اگر ایران موفق شود جامعه نمونهٔ موعودش رابسازد، حتی در همین نیویورك هم پیام اسلام زمینه رشد دارد.

.... یکی از خبرنگاران، رفته بود که شبی را در خانهٔ چند عرب بگذراند. صبح، او را دیدم سؤالی کردم. گفت: ای آقا! اینها خانه‌هایشان پر بود ازعکسهای امام. از نیویورك تلفن می زنند به لبنان و اخبار رادیو بیروت را مستقیماً از طریق گوشی تلفن می شنوند!!.... شب جمعه هم بود؛ با همهٔ خستگی و خوابی که مرا فرا گرفته بود و تازه از گرد راه رسیده بودم، صدایم می‌زدند که برخیز برویم برای دعای کمیل!!... من البته خوشحالم ولی نگران شدم که مبادا آمریکایی‌ها باز بهانه‌ای پیدا کنند و اسلامخواهیهای مسلمانان رابه دخالت بنیادگرایان ایرانی در امور دیگران منسوب کنند!!

ما متأسفانه در تبلیغ کتابی هم کم می‌آوریم تا چه رسد به تبلیغ عملی.

ـ کتاب اصول کافی را به انگلیسی در ایران ترجمه کرده اند. خانم دکتر طاهره صفارزاده شاعر و استاد معروف نقدی بر همین ترجمه دارد. از ایشان شنیدم که اکثر ترجمه ها به گونه ای است که محتوی را گاهی معکوس نشان می‌دهد، ازجمله به گفته استاد، در کتب انگلیسی و درسی دانشگاهها نیز، ترجمهٔ یکی دو متن عقیدتی به صورتی انجام گرفته که، ناخواسته، تبلیغ توحید را به تبلیغ شرك و کفر تبدیل کرده است!. با تذکر استاد اشکال رفع شد.

ـ ما، در مقام ترجمه برای تبلیغ باید خیلی هشیار و قوی عمل کنیم. ترجمه آثار مفید البته لازم است، اما اگر ترجمه. ترجمهٔ سطحی باشد، به ضد خودش یعنی به ضد اصلش تبدیل خواهد شد!

ـ خصوصاً امر تبلیغ و ترجمه برای کودکان خیلی حساس است.

ـ در همین آمریکا روان‌شناسان مراقب‌اند که تلویزیون در برنامه‌های ویژهٔ کودکان، مطابق و مناسب با روحیات بچه‌ها عمل کند و گرنه اعتراض می کنند. البته این بدان معنانیست که همه برنامه‌هایشان خوب است. نه! این طور نیست.

ـ متأسفانه در تلویزیون ایران با آنکه زحمات فراوانی را تقبل و تحمل می کنند، گاه به لطافتها و ظرافتهای روحی بچه‌ها کم‌توجهی می‌شود. مثلاً هرچه فحش «پدر سوخته و کرّه خر و احمق و بی شعور و نرّه خر» و امثال این القاب و الفاظ حکمت‌آموز وجود دارد، از نشر و انتشار و بیانش در لابلای فیلمهای کارتنی و غیرکارتنی مضایقه نمی‌شود!!

شرق هم استعمارگر بوده؟

.... یکی از همراهان با یك جوان دانشجو که در «واشنگتن اسکوئر»، در گوشه‌ای ازمیدان، نشسته، سلام و علیك می کند و باب گپ و گفتگو را به قول خودش میان شرق و غرب باز می کند!

ـ غرب و شرق، دیگر معنی ندارد. انسانها همه با هم برادرند.

ـ بله، همهٔ انسانها اساساً از یك ریشه‌اند و منطق اسلام هم مؤید این حقیقت است که انسانها در شرق یا در غرب عالم همه با هم برادرند. با این همه، دولتها و سرمایه‌داران حاکم بر غرب، در قرون اخیر، کاری کرده اند که شرقیها اگر چه غربیها را برادران خود می‌دانند، اما برادران یوسف می‌دانند!!..... برادرانی که یوسف شرق را در چاه استعمار چند صد ساله انداختند.

ـ شرقیها هم در تاریخ گذشته، دست به استعمار زده اند. مگر عباسیها، سلجوقیها و عثمانیها به شهرها و کشورهای مسیحی حمله نکردند؟

ـ چرا. اما اولاً چنین نیست که هرکس به نام خلیفه اسلامی و به نام اسلام هر کار کرده باشد، مورد تأیید باشد. خلفای اموی و عباسی، قبل از آنکه به مسیحی‌ها ظلم

کنند، به خود مسلمانها و به شیعیان حقیقی ستم کردند. منصور دوانیقی، دیوارهای بغداد را با گچ و خاك و گوشت و استخوان بالا آورد. ثانیاً ما نمی‌گوییم؛ متفکران غربی می‌گویند: عامل اصلی در پیشرفت جغرافیایی اسلام و گسترش برق‌آسای آن، عامل فکری بوده است نه عامل نظامی.

اینکه می‌بینیم مردم بسیاری از شهرها و مناطق بدون مقاومت زیاد، تسلیم می‌شدند و حتی پس از بیرون رفتن حکام مسلمان از آن شهر و آن منطقه بازهم بسیاری از آنها به اسلام وفادار می‌ماندند. ثالثاً به قول همان متفکرین، مسلمانها پس از فتوحاتشان هرگز به قدر یك هزارم و یك میلیونیم فاتحان اروپایی، مردم مناطق فتح شده را تحت آزار قرار نداده اند.

ـ کدامیك از متفکران غربی چنین حرفهایی گفته اند؟

ـ یکی از آنها «روژه دوپاسکیه» است، درکتاب «کشف اسلام».

ـ بخشی از کشف اسلام، نوشته روژه دوپاسکیه، توسط استاد دانشمند، دکتر حسن حبیبی، تحت عنوان «اسلام و بحران عصر ما» ترجمه شده است.

ـ اگر دنیا به دست شما شرقیها بیفتد، شماهم مثل غربیها رفتار نخواهید کرد؟ خواهید کرد. نمی کنید، چون قدرتش را ندارید!

ـ ممکن است فرض شما درست درآید و حالا هم در جهان اسلام کسانی وجود داشته باشند که روحیات کشورگشایی و جهانخواری داشته باشند. صدام یکی از آنهاست. بالاخره شما غربیها او را به عنوان فردی از جهان اسلام معرفی می کنید. گیرم هم که در برخی موارد، واقعیت همین باشد که شما می گویید. اما اولاً در مورد همه، نمی توان یك حکم صادر کرد. صدام و امثال او را بسیاری ازمسلمانان طرد می کنند. ثانیاً این فرض که شما آن را در یك آیندهٔ خیالی محقق می‌دانید، یا آن حرف که در مورد عباسیان و سلجوقیان و عثمانیان و سلسله‌های تاریخ گذشته بر زبان می‌رانید، هیچکدام دلیل نمی شود که ما به اصطلاح جهان سومیها و شرقیها و مسلمانها و ایرانیها درحال حاضر از استعمارگران چوب بخوریم و حرف نزنیم!! دولت آمریکا که این طور دارد به خلیج فارس لشکرکشی می کند، اگر از حد یك مجری در کنار دیگر مجریان مصوبه سازمان ملل فراتر رفت، که رفته است، ما نباید اعتراض کنیم؟ نباید در برابر سلطه‌طلبیها و نفت‌خواریها و توسعه‌طلبیهایش بایستیم؟

همه چیز در اختیار آمریکا نیست

.... از میدان بیرون نمی‌رویم! سخن گفتن در باب اوضاع بین‌المللی و ماجرای عراق و کویت ادامه می‌یابد.

ـ این روزها کشورهای غربی هماهنگ به نظر می‌رسند، اختلافاتی هم دارند. معلوم نیست چرا.

ـ شما در سراسر دنیا همان طور که دو نفر آدم را نمی‌توانید پیدا کنید که توافق و تفاهم صد در صد داشته باشند، دو کشور یا دو مرکز یا دو مجمع را هم نمی‌توانید با این وصف پیدا کنید. توافق و تفاهم دارند، اما صد در صد نیست، در همهٔ امور نیست. و همین واقعیت گاهی قابل توجه و تأمل است. در همین سازمان ملل، هنوز وقتی نماینده اسرائیل صُحبت می کند، اکثر حاضرین یا تعداد بسیاری از آنها سالن را ترك می کنند. کمااینکه امسال هم کردند. میان همین مجمع عمومی سازمان ملل و شورای امنیت، هم اشتراك هست، هم اختلاف و برخورد. در مجمع عمومی، کسان بسیاری مخالف حق «وتو» برای اعضای اصلی شورای امنیتند. در میان اعضای متغیر شورای امنیت هم همین حالت اعتراض وجود دارد. مجمع عمومی تا حالا قطعنامه‌های متعددی علیه اسرائیل و آفریقای جنوبی صادر کرده، اما آمریکا و اعوانش آن را در شورای امنیت وتو کرده اند! مجمع عمومی، بارها تحقیر شده، جریحه‌دار شده، برانگیخته شده. همین واقعیت، گاهی امکان افشاگری علیه دولت آمریکا را به وجود آورده است. در یونسکو و در سازمانهای دیگر، همان طور که رخنه و سلطه و نفوذ ابرقدرتها هست، نسبتاً استقلال و اختلاف و شکاف هم هست. مگر دولت آمریکا مدتی با رئیس یونسکو به دلیل برخی سوابق و اعمال ضد یا غیر آمریکایی اش رودررو نشد و با وی مخالفت نکرد؟ آمریکا بارها و بارها یونسکو و حتی سازمان ملل را به قطع کمکهایش تهدید کرده است.... بله؛ دولت آمریکا تلاش می کند تا در همه مجامع و محافل جهانی نفوذ و سلطه داشته باشد. تلاش می کند تا کسانی را بخرد. تلاش می کند تا در درون دستگاههای خبری و وسائل ارتباط جمعی نفوذ کند. اما ببینید. خودمان می گوییم «تلاش می کند»؛ می گوییم «نفوذ می کند». یعنی چه؟ یعنی این طور نیست که این مراکز و دستگاهها را به اصطلاح به طور دربست در اختیار داشته باشد. این، کار ساده ای نیست، ممکن هم نیست. بالاخره عوامل دیگر و از جمله واقعیات و طبیعیات امور هم در سیر وقایع و شکل گیری

جریانات، دخیلند.

ـ حتی دولتین اسرائیل و آفریقای جنوبی با آنکه از ایالات آمریکا محسوب می شوند و دزدهای سر گردنهٔ آسیا و آفریقا هستند و با حمایت آشکار آمریکا و انگلیس و فرانسه و آلمان حیات و حضور و حرکت دارند، اما گاهی حتی میان سران همین دولتها باسران دولت مادر یعنی آمریکا بر سر برخی امور اختلاف نظر پیش می آید؛ چنانکه بین گرگهای بزرگ و کوچك هم چنین وضعیتی پدید می آید. چنانکه بین شاه و کارتر پیش آمد. علتش هم این است که آمریکا منافع مهمتر و وسیعتر خود را در نظر دارد و دولتهای تحت الحمایهٔ آمریکا بیشتر به شیوه های حفظ قدرت محلی و منطقه ای خودشان می اندیشند و حرفشان هم این است که شناخت و تجربه ای بیشتر و به واقعیت نزدیکتر دارند. شاه و فرح، در اوائل سال ۵۸ مصاحبه می کردند و به دولت آمریکا می تاختند که چرا راه حلهای پیشنهادی آنها را نپذیرفت. آیا شاه و فرح، ضدامپریالیست شده بوده اند؟!!

تمدن غرب و دستاوردهای مثبت و منفی

... یکی از دانشجویان به ساختمان دانشگاه نیویورك اشاره می کند و به بحث و فحصهای دانشگاهی...

ـ همین لباسی که الان اساتید دانشگاههای غربی می پوشند، تغییر یافتهٔ لباس ابوعلی سینا و زکریای رازی و ابونصر فارابی است. یعنی اروپاییان در عصر تمدن درخشان اسلامی، عبا و عمامه را به عنوان لباس رسمی علمی از ایران اقتباس کرده اند.

... دوست گرامی و همکلاسی سابقم ـ غلامی ـ زمانی درهلند به من می گفت: استاد، ضمن بحث درباره تاریخ وتمدن، کشورهای آمریکا وانگلیس و امثال آنها را به عنوان متمدنین جهان نام می برد. گفتم: ملاك شما برای تمدن و توحش چیست؟ اگر سابقه تاریخی و سهم ملتها در نضج و نموّ تمدن بشری را بخواهید ملاك بگیرید، کشورهایی امثال ایران و مصر و هند، نه تنها در زمرهٔ متمدنین تاریخ قرار می گیرند، بلکه پیشتاز و پیشقراول هم محسوب می شوند. اهرام مصر را نگاه کنید. هنوز همه حیرانند که در عصر ابزارهای ابتدایی چگونه ساخته شده است؟ تخت جمشید ایران، مساجد

فهان، منارجنبان اصفهان و دیگر آثار تاریخی را نگاه کنید و... استاد در مقام دفع این
له برآمد؛ اما همکلاسی سیاهپوست ما بالاخره به اصطلاح به رگ غیرتش برخورد،
. شد و از سخن من حمایت کرد.

ـ خوب است سخنان دکتر خاتمی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی را در اجلاس
رای کشورهای غیر متعهد در کوبا بشنویم در باب تمدن غربی و بحران معنوی و
انی و فکری این تمدن.

ـ ... «ملتهای ما کم و بیش از جنایات استعمار رنجیده اند اما آنچه برای حل
کل لازم است درك این معناست که استعمار یك پدیده تصادفی در تاریخ جدید نیست
ه مقتضای طبیعی روح تمدن مادی بنیاد غرب و حاصل تلاش انسان خودبین و
مداری است که در دامن این تمدن پرورده شده است و تا این روحیه باقی باشد
عمار و جنایت و زور و تجاوزها باقی خواهد ماند و به همین جهت است که می بینیم
رغم بیداری نسبی ملتها که سبب از بین رفتن مشکل قدیم استعمار شد، پایه‌ها و
ان تجاوز استعماری همچنان باقی است و قدرتهای زورگو بخصوص آمریکا به
ران میراث خواران استعمار قدیم همچنان در صحنه زورگویی و تجاوزگری حضور
ی دارند.

بدون تردید دست آوردهای مثبت تمدن غرب اندك نیستند و هیچ قومی در جریان
رفت و تعالی ازاین دست آوردها که در واقع سرمایه‌های ارزشمند حیات تاریخی
ند و مع الاسف قدرتهای غربی می کوشند انحصارگرانه آنها را در دست خود
دارند و دیگران را از آن محروم کنند بی نیاز نیست.

اما مع الاسف روح یك بعدی تمدن غرب با واقعیت وجودی انسان ناسازگار است
ستعمار نتیجه طبیعی این تمدن است. مشکل این تمدن دنیازدگی آن و مورد غفلت
دادن حقیقت متعالی و ملکوتی انسان است انسانی که گرچه پای در زمین دارد و
گیش در بستر زمین جریان پیدا می کند اما از همهٔ طبیعت مادی والاتر است. و اگر
ز بحران هویت معنوی انسان معاصر را که ریشه در فرهنگ و تمدن جدید غرب دارد
گترین منشأ بحران بشریت بدانیم سخنی به گزاف نگفته ایم.

راه نجات از این بحران درك واقعیت آن و تصمیم به بازگشت به هویت الهی
ان است و این کار برای ملتهای محرومی که از تمدن غرب فقط استعمار و چپاول و

پایمال شدن استقلال و عزت خود را دیده اند بسیار آسانتر است. راه ما راه مبارزه ای جدی با سلطه طلبان است و این مبارزه در سایه اتحاد ملتها و کشورهای آزاد و با تکیه بر نیروهای شگفت انگیز ملی و خودی میسر است....

آیا بحران سوسیالیسم، بحران سرمایه‌داری هم هست؟

... ما باید باقدرت اراده خودمان زورگویان را وادار به پذیرش حقی کنیم که نه تنها منافع ما بلکه خیر و سعادت همه بشریت در گرو آن است.

آنان که همزیستی مسالمت آمیز با سلطه طلبان را راه حل مشکل معرفی می کنند یا غافلند یا مغرض. البته همزیستی مسالمت‌آمیز میان ملتها و کشورها یکی از خواسته های دیرینه همهٔ مصلحان و خیرخواهان و از آرزوهای بزرگ بشری است اما همزیستی براساس منافع مشترك و احترام متقابل به حقوق و شخصیت یکدیگر معنی دارد و همزیستی مسالمت آمیز با قدرتهای بزرگ تنها زمانی میسر است که آنان از سلطه طلبی خود دست بشویند و برای تغییر اساس در نظم سیاسی، اقتصادی و ارتباطی و اطلاعاتی آماده مصالحه شوند در حالی که تجربه نشان داده است که آنها با زور و تهدید و با تکیه بر توان فنی و مالی و علمی و نظامی غول آسای خود که از طریق چپاول ملتهای محروم به دست آورده اند همواره می کوشند تا ملتهای محروم بخصوص کشورهای انقلابی را به قبول خواستهای یکطرفهٔ خود وادار کنند.

و امروز در ورای زورگوییها و باج خواهیهای قدرتهای استکباری اگر قضایا را به دقت بنگریم خوشبختانه حرکت تاریخ را کاملاً به نفع محرومان می بینیم.

امروز در عمق حوادث نشانه‌های جدی از بحران تفکر و تمدن مادی حاکم و آغاز عصری تازه در زندگی بشر بچشم می‌خورد.

بحران سوسیالیسم و فروپاشی اردوگاه شرق در حالی اتفاق می افتد که اردوگاه سرمایه‌داری خیلی پیش از آن با بحران و شکست روبرو شده بود. اصولاً مارکسیسم راه حلی بود برای بحران دنیای سرمایه‌داری و تلاش برای نجات بنیاد تمدن مادی غرب که با جنایات سرمایه‌داری با خطر جدی روبرو شده بود و هم اکنون نیزمشکلات غرب در درون و نیز در صحنه بین المللی کمتر ازمشکلات دنیای سوسیالیسم نیست. و

شکست سوسیالیسم به منزلهٔ شکست آخرین تجربهٔ غرب در نجات تمدنی است که حدود ۴ قرن بر سرنوشت بشر حاکمیت داشته است.

بحران جدی سرمایه‌داری و سوسیالیسم همچنین به معنی شکست آخرین تجربه‌های بشر برای دستیابی به آزادی که جوهره لیبرال دموکراسی غربی به حساب می‌آمد و عدالت اجتماعی که پیام محوری سوسیالیسم بود نیز هست اما شکست دریافتن راه به معنی این نیست که بشریت آرمان آزادیخواهی و عدالت‌طلبی را که در سرشت اوست از دست خواهد داد بلکه بدون تردید در جستجوی راه تازه‌ای برای رسیدن به آزادی حقیقی از یك سو وعدالت واقعی اجتماعی از سوی دیگر است. و اینجانب به نمایندگی ازملت قهرمان و انقلابی ایران اعلام می کنم که جوهر پیام انقلاب اسلامی نیز که امروز ازمرزهای ایران فراتر رفته است آزادی و عدالت اجتماعی اما بر پایه معنویتی الهی است که ریشهٔ بحران تمدن جدید را در غفلت از آن باید جستجو کرد. بستر این حرکت جدید و تاریخساز نیز ارادهٔ توده های میلیونی مردم مؤمنی است که کم و بیش در سراسر زمین بپا خاسته‌اند و تاریخ حضور پرنشاط و خستگی ناپذیر آنان را در صحنه خونبار انقلاب اسلامی ایران شهادت داده است.

بحران کنونی نوید ظهور عصر ملتهای مؤمن را می‌دهد که بر ویرانهٔ انگاره های مادی و انگیزه‌های صرفاً زمینی به جوهر ملکوتی خود برمی‌گردند و عصر بعد از سوسیالیسم را بنا می نهند مهم این است که هرچه زودتر این واقعیت را باور کنیم و بخصوص دولتهای کشورهای عقب نگهداشته شده بیش از پیش نیروهای نهفته در درون ملتهای خود را باور کنند و با محکم‌تر کردن پیوند خود با آنان و با تکیه بر توان مدیران ملتهای خود سرفرازانه وارد عصر جدید شوند.»

جریان بین‌المللی اخبار، اطلاعات و ارتباطات

... در خیابان «برادوی» یك نوار نورانی متحرك را بر بالای یك ساختمان مرتفع می بینم که حروف الفبا را مثل چراغهای نئون ظاهراً برگرد ساختمان می چرخاند! نوار اخبار است! خبر تجدید رابطه ایران و انگلیس را پی در پی پخش می کند. مکتوب مکرر و منورا... جمعه ۲۸ سپتامبر...

ـ اخبار و اطلاعات منتشره در اینجا چنان تراکم و تهاجمی دارد که به انفجار کشیده و به انفجار کشانده. شاید به همین دلیل است که بعضی از غربیها از وسایل ارتباط جمعی می گریزند و می گویند: «NO NEWS IS GOOD NEWS»! نیوز (NEWS) هم که می‌دانی، ترکیبی است از حروف اول کلمات شمال، شرق، غرب و جنوب در زبان انگلیسی.

* * *

.... با آقای ایلخانی که در دفتر خبرگزاری جمهوری اسلامی در نیویورك فعالیت می کند همصحبت می شویم....

.... یکی از شرایط موفقیت در تأثیرگذاریهای بین‌المللی این است که وسایل ارتباط جمعی ایران به طریق طبیعی و درعین حال مسلط، در صحنه های مختلف حضور داشته باشند. چنین چیزی ممکن نیست الاّ به اینکه کادر خبری ماهر و متبحری داشته

باشیم و به همین منظور تربیت کنیم. یعنی کادر خبری برای سازمان ملل، برای فعالیت در جهان، برای تماس با خبرنگاران بین‌المللی. این کار بسیار مهم است. سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی اساسی می‌طلبد. مگر نه این است که خبرنگاران و گزارشگران وسایل ارتباط جمعی سهم مهمی در شکل‌دهی افکار عمومی غرب دارند؟ پس لازمهٔ توجه به افکار عمومی، توجه به آنها هم هست. اگر خبرنگاران خارجی و روزنامه‌نگاران ما در جهان با یکدیگر مواجه نشوند یا در صورت مواجهه نتوانند حتی ارتباط زبانی کافی برقرار کنند، چه توقعی می‌توان داشت که خارجیان و روزنامه‌نگاران آنها از ما شناخت نسبتاً درستی به دست آورند؟

ـ درهمین سازمان ملل، روزهای اول، خبرنگاران وسایل ارتباط جمعی، به ما که از خبرگزاری جمهوری اسلامی هستیم چنان نگاه بیگانه‌ای داشتند که انگار ما از کره مریخ آمده ایم و زبان آدمیزاد را نمی فهمیم! حتی از صحبت کردن هم پرهیز داشتند. بعد که آشنا شدیم، می گفتند: «ما غالباً تصورمان این بوده که در ایران بعد از انقلاب اصلاً خبرنگار به معنای حرفه‌ای و واقعی اش وجود ندارد. بلکه مأموران انتظامی در لباس خبرنگاری قرار گرفته اند!!... ما فکر می کرده ایم خبرنگار ایرانی در برابر دستگاههای دولتی و اجرایی و انتظامی مطیع محض است و از خودش نه استقلال دارد، نه نظر و نه انتقاد!!»... همین خبرنگاران خارجی وقتی با خبرنگار جمهوری اسلامی صحبت می‌کردند و بحث می کردند و می‌دیدند که خبرنگار ایرانی در عین وفاداری به نظام اسلامی و اصول انقلاب، در مسائل اجتماعی و اقتصادی و دیپلماسی و فرهنگی کشورش نظر دهنده و انتقاد کننده است. و حتی ممکن است صریحاً بگوید که با نظر فلان وزیر و مسؤول دولتی مخالف است، اظهار تعجب می کردند!!...

۴ هزار دلار برای یك خبر!

ـ یکی از خبرنگاران خارجی به بچه‌های ایرانی در سازمان ملل گفت: «۴ هزار دلار خرج تلفن کردیم تا با اشخاصی در ایران تماس مکرر برقرار کنیم و ببینیم شایعهٔ دستگیری بعضی از افراد بعد از سفر گالیندوپل به ایران، درست است یا نه؟ معلوم شد شایعهٔ محض و کذب محض بوده»!... یعنی وسایل ارتباط جمعی غرب برای کسب خبر این همه تلاش می کنند.

ـ بعضیها می گویند رفتن فیلمبرداران خارجی به ایران، غالباً زیان آور است.
ـ اگر منظور این است که آنها ممکن است از برخی امور منفی فیلمبرداری کنند که بعداً کاه راکوه کنند؛ اولاً بردن آنها به ایران باید براساس محاسبه و مطالعه و انتخاب قبلی باشد و هماهنگی لازم میان دستگاههای داخلی هم پدید آمده باشد، ثانیاً در همین آمریکا فیلمبردارانی هستند که با کشورهای مختلف قرارداد می بندند و اصلاً می روند و از اول تا آخر، فیلم را با راهنمایی مسؤولان همان کشور تهیه می کنند. ثالثاً گیرم که فیلمبردارها چند صحنه قاچاق را هم فیلم کنند! آنها آن قدر ازاین صحنه‌ها اعم از جعلی یا واقعی، کاه یا کوه، تهیه شده به وسیله خودشان یا خریداری شده از فیلمبرداران داخل ایران، در اختیار دارند و دائماً پخش می کنند که حد ندارد. خوب، این چند صحنهٔ جدید هم روی آنها.

همه خبرنگارها مزدور سیا؟!

ـ ما گمان می کنیم همهٔ خبرنگارها مزدور «سیا» هستند!... بالاخره اینها هم آدمند و از خصوصیات خوب و بد آدمیزاد و ویژگیهای روحی و خلقتی انسان، چیزهایی در وجود آنها هم هست... اینها هم بالاخره تأثیر می پذیرند. محال است که تأثیر نپذیرند، ولو نسبی. مگر انسان نباشند... به همین دلیل خیلی از وقتها خبر و گزارش خوب هم منتشر می کنند، حتی علیه دستگاههای داخل کشور خودشان افشاگری هم می کنند!... خوب! البته گاهی حوزه ها و عرصه های دارای تابلو ورود ممنوع هم دارند. گاهی بعضی شان از همین تابلوها هم عبور می کنند!...
ـ الان در سازمان ملل یك خبرنگار پیر و سپیدموی وجود دارد که ۳۲ سال در ساختمان «یو.ان.» خبرنگاری کرده! دکوئیار او را به خوبی می شناسد. باهمه آشناست. خودش می گوید: «سه چیز را اگر از من بگیرند می‌میرم: کاغذ، قلم و رادیو»!!
ـ سخن از خبرنگارها به میان آمد. چندی پیش کانال «C.B.S» را دیدم. «مایك‌والاس» گزارشگر و خبرنگار معروف، از طریق تلویزیون، کارهای گذشتهٔ خودش را مرور می کرد. فیلمهایی از مصاحبه با گلدامایر، عرفات، شاه، سایر سران و سیاستمداران جهان و همچنین امام‌خمینی را نشان می‌داد. همه آنها را طوری نشان می‌داد که انگار هر یك از آنها متهم مقابل اوست و می ترسد و در برابر او خود را

ی بازد!... اما «امام» را این طور نشان نداد و این باعث شگفتی ما شد. حتی منفعلانه و عذرخواهی این گفتهٔ «سادات» را نقل کرد: آیت‌الله خمینی به اسلام خیانت کرده ست!.... مایك والاس در پایان این مصاحبه گفت: آیت‌الله فرمان قتل سادات را صادر ردا.... والاس، فیلمهای دیگری را هم نشان داد.

..... از جمله فیلمهای دیگری که والاس نشان داد، فیلم ترور کندی بود و بعد صاحبه وی با پلیس مخفی‌یی که در کنار کندی قرار داشت و سپس گفتگو با زنان ؤسای جمهور آمریکا. والاس می‌گفت: «ژاکلین» همسر کندی، تنها زنی است که اجع به زندگی در کاخ سفید هیچ چیز به او نگفته....

.... هم رادیو و تلویزیون هم مطبوعات و هم مسؤولان، به خبرنگارانی امثال ایك‌والاس میدان می‌دهند و حتی از آنها به اصطلاح چشم می‌زنند!

... دوستان برای خبرنگار یکی از روزنامه‌های کشور می‌خواستند اتاقی درهتل جاره کنند. می‌خواستند، هتل، طاغوتی نباشد! رفتند و گشتند و بعد از ساعتی برگشتند از خیر هتل غیرطاغوتی گذشتند!! مصطفی می‌گفت: سالهاست در نیویورك زندگی ی کنم. باور نمی‌کردم که در همین منهتن و درنزدیکی ساختمان «یو.ان.»، یعنی در وسط نهر، هتلی ببینم چنین کثیف و بدبو و غیربهداشتی. بنابراین، از خیر هتل غیرطاغوتی گذشتند!

۳۰ هزار روزنامه و ۳۸ هزار مجله

... نطق وزیر فرهنگ، کاملاً با بحثهای ما و دانشجویان و دوستان همراه، مناسب ست. بنابراین به اصرار آنان، بخشهایی دیگر از سخنان وزیر فرهنگ و ارشاد سلامی را که در اجلاس وزرای اطلاعات کشورهای غیرمتعهد ایراد شده است ی‌خوانم. نسخه‌ای از متن نطق وزیر را در داخل هواپیمای «تهران ـ فرانکفورت»، از وستان ارجمند، آقایان امین‌زاده و فرامرزیان، دریافت کرده‌ام.

ـ عرض کنم قبلاً متن مکتوب این نطق فرهنگی و سیاسی را در آسمان اروپا، یعنی ر ارتفاع چندین هزار پایی(!)، به دست آورده‌ام(!) و آن را با برخی از دوستان، مورد حث و گفتگو قرار داده‌ام، حالا به آن بخش از سخنان دکتر خاتمی که موضوعاً مربوط ست به نظم بین‌المللی اطلاعات و ارتباطات و کارنامهٔ امپریالیسم خبری و گسترش

سلطه ابرقدرتها بر جهان از این طریق، توجه کنید:

ـ ... «عصر حاضر را بدرستی «عصر ارتباطات» و «اطلاعات نامیده اند» و ده
حاضر نیز مرحلهٔ دیگری از گسترش بیش از پیش ارتباطات واطلاعات است و همهٔ م
خواه ناخواه با پیامدهای روزافزون چنین گسترشی مواجه خواهیم بود. سهم ما جهان
سومیها و دقیقتر بگویم ما اعضای جنبش غیرمتعهدها در این جریان چیست و ما تا چ
حد در ایجاد، گسترش و هدایت آن نقش داشته و داریم و تاچه حد مجبوریم که در براب
عواقب ناخواستهٔ آن سر تسلیم فرود آوریم؟

سالهاست که ما از «نظم بین المللی نوین اطلاعات و ارتباطات» سخن می گوییم
اما واقعیت این است که «نظم کهن» همچنان استحکام می یابد و سهم ما در شکل دهی
آن روزبروز کمتر می شود. نگاهی به وضع کنونی جریان اطلاعات در جهان بخوبی از
درهٔ عمیق فاصله ای حکایت دارد که میان کشورهای توسعه یافتهٔ صنعتی و کشورهای در
حال توسعه قرار گرفته است و یکی از مهمترین جنبه های این وضع، جریان بین المللی
اخبار است. از عناصر مهم تشدید کنندهٔ فاصله یاد شده، عملکرد خبرگزاریهای
بین المللی است. چهار خبرگزاری عمدهٔ غربی اکنون روزانه قریب ۳۲ میلیون کلمه
خبر منتشر می کنند حال آنکه به عنوان مثال، اتحادیه آژانسهای خبری کشورهای
غیرمتعهد با وجود عضویت حدود ۹۰ آژانس خبری، تنها قریب ۸۰ هزار کلمه خبر در
روز مخابره می کند. نگاهی به آمار و ارقام تعداد و تیراژ موقعیت نامتعادل کنونی را
آشکار می سازد. بسیاری از کشورهای درحال توسعه حتی به استانداردهایی که نزدیك
به سه دههٔ پیش از طرف یونسکو دربارهٔ تعداد و تیراژ انتشار روزنامه ها و مجلات و
گیرنده های رادیو تلویزیون وضع شده است، دست نیافته اند. از حدود ۳۰ هزار
روزنامه ای که در دنیا منتشر می شود تنها اندکی بیش از ۲۰٪ آن در کشورهای توسعه
نیافته منتشر می شود واز حدود ۳۸ هزار مجله کثیرالانتشاری که در دنیا منتشر می شود
جهان عقب نگهداشته شده از سهم اندکی درهمین حدود برخوردار است. در مورد
تولید و انتشار فیلمهای سینمایی و برنامه های تلویزیونی، وضع ازاین هم اسفبارتر
است.

صرفنظر از اختلاف کمّی تولید فرهنگی و اطلاعاتی وخبری میان شمال و جنوب،
جنبهٔ مهمتر و ویرانگرتر بحران جاری اطلاعات و ارتباطات، جهت گیری کیفی جریان

مزبور است. اکنون غرب صنعتی با تکیه بر پیشرفتهای تکنولوژیك که در زمینهٔ وسایل ارتباط جمعی ازآن برخوردار است، آسانتر از همیشه محتوای فرهنگ خود را به سوی جهان عقب نگهداشته شده سرازیر می کند و درواقع همراه با صدور تولیدات فرهنگی خود، بحران مزمن تمدن مادی غرب را به سراسر جهان صادر می کند و بحران موجود روابط فرهنگی را به مراتب بیشتر تشدید می کند.

ازدیدگاه ما فاجعهٔ بزرگ عبارت است از سوءاستفاده از وسایل ارتباط جمعی درمسیر اهداف استیلاجویانه از سوی قدرتهای سلطه گر جهانی چنین اقدام شومی رسانه ها راکه علی القاعده می باید وسایلی جهت تفاهم و گفتگوی میان فرهنگها و ملتها باشد به ابزاری درخدمت توسعه طلبی بدل می کند و آنها را صرفاً در خدمت تبلیغات سیاسی قرار می‌دهد و از تفاهم بین المللی می کاهد و زمینه‌های تشنج را در روابط بین المللی افزایش می‌دهد و در حادترین شکل خود می تواند به بروز خشونتهای تازه منجر شود.

امروز افکار عمومی تحت تأثیر القاآت امواج و تصاویری است که به دلخواه صاحبان زر و زور به تفسیر و تحلیل رویدادها و تحریف واقعیتها می پردازند. ما به عنوان ملتی انقلابی که خود نیز قربانی تجاوز بوده ایم برخورد غیرمنصفانه و بی رحمانهٔ غرب و شرق و وسایل ارتباط جمعی آنها را در جریان انقلاب و در جریان جنگ ۸ ساله آزموده ایم و بیش از دیگران حق اعتراض به این فاجعهٔ جهانی را داریم و آنچه امروز در منطقه حساس خلیج فارس اتفاق افتاده است شاهد خوبی بر صحت ادعای ماست.

بدون تردید اشغال کویت توسط عراق محکوم است و نیاز به یاداوری نیست که دولت و ملت ما این تجاوز را محکوم کرده است و تعهد خود را نسبت به قطعنامه شورای امنیت اعلام کرد و خواهان خروج عراق از کویت است اما مقایسه میان آنچه امروز رخ داده است و آنچه در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بر ما تحمیل شد و موضعی که قدرتهای زورگو و وسایل ارتباط جمعی امپریالیستی دراین باره اتخاذ کردند نشانگر وضعیت ناگواری است که بر صحنهٔ سیاست جهانی و فضای وسایل ارتباط جمعی حاکم است.

امروز تجاوز عراق به کویت بهانه‌ای شده است برای حضور تجاوزگرانه نیروهای نظامی اجنبی بخصوص آمریکا در منطقهٔ خلیج فارس و این فاجعه اهانتی به همهٔ ملتها و تهدید کنندهٔ امنیت و حیثیت کشورهای منطقه بخصوص حرمین شریفین

است و می بینیم که بسیاری از وسایل ارتباط جمعی دست به کار توجیه حضور نظامی آمریکا در کشورهای حوزه خلیج فارس و پایمال کردن استقلال و عزت ملتهای این منطقه شده اند.

در حالی که اگر تجاوز عراق به کویت نیازمند محکومیت باشد که هست، تجاوز نظامی آمریکا و نظامیان بیگانه در منطقه که نه برای دفع تجاوز بلکه برای تسلط هرچه بیشتر بر سرنوشت این منطقه حیاتی و تحمیل سیاستهای تجاوزکارانه بر ملتهای آن است درخور محکومیت مضاعف است و حتی کشور عراق ازاینکه با تجاوز خود زمینهٔ این تجاوز تحقیر کننده برای آمریکا را فراهم آورده است بشدت درخور ملامت است و به همین دلیل ما خواستار خروج سریع عراق از کویت هستیم تا زمینهٔ یك صلح پایدار ومتکیٔ بر ارادهٔ ملتهای منطقه فراهم آید و هرگونه بهانه ای از متجاوزان برای حضور نامشروع آنها در منطقه ازمیان برود.

نمونه دیگری از عملکرد نادرست وسایل ارتباط جمعی غربی کمك آنها به اقدامات ایالات متحده در تهاجم تبلیغی ـ سیاسی به آمریکای لاتین بویژه علیه کشورهای عضو جنبش است. به نظر ما چنین شیوه هایی مقدمهٔ خلق تجاوز به گراناداها و پاناماهای دیگر است. در حالی که اگر وسایل ارتباط جمعی نمایندهٔ اراده و منافع ملتها و در موقعیت مناسب خود قرار داشته همواره می بایست آمریکا و بسیاری از قدرتهای زورگو را به عنوان منبع تجاوز و تشنج محکوم و افکار عمومی را نسبت به مقاصد سوء و سیاستهای ویرانگر آنها روشن کنند.

سلطهٔ فاجعه آمیز بر وسایل ارتباط جمعی

... چاره جویی درمورد نفوذ آمریکا و به طورکلی ابرقدرتها در وسایل ارتباط جمعی غرب و غیر غرب ازمسائل مهمی است که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در کوبا به آن توجه داده است...

«از جمله موارد فاجعه باری که در زمینهٔ اطلاعات و ارتباطات قابل ذکر است، اهانت به ارزشهای فرهنگی و اعتقادات ملتها از طریق انتشار کتابها و تولید فیلمهایی است که همه چیز را به شکل خصمانه ای مورد توهین قرار می دهند. توطئه انتشار کتاب آیات شیطانی که در آن نه تنها به اسلام و مقدسات اسلامی اهانت شد و اندیشه و

احساس بیش از یك میلیارد مسلمان را بشدت جریحه‌دار کرد بلکه مقدسات همهٔ ادیان الهی را مورد اهانت قرار داد نمونه دردآور این اقدام ضدبشری است. و آنچه بیشتر تأسف‌آور است اینکه عکس‌العمل یکپارچه و همه گونه، از سوی کشورهایی که اساس هویت فرهنگی و اعتقادات و باورهایشان بااین قبیل راهزنیهای فرهنگی مورد اهانت و تهدید قرار می‌گیرد و از جمله کشورهای عضو جنبش عدم تعهد به چشم نمی‌خورد. قطعاً سستی در قبال این قبیل اقدامات موجب تقویت ارادهٔ شیطانی عاملان آن می‌شود. به همین جهت ما خواستار محکومیت سوءاستفاده از وسایل ارتباط جمعی بخصوص کتاب علیه فرهنگ ملل و ارزشها ومقدسات دینی و تاریخی آنان هستیم.

تردیدی نیست که همه ما از وضعیت ناگوار کنونی رنج می‌بریم و خواستار دگرگون کردن آن هستیم اما مسألهٔ مهم این است که منشأ بحران فرهنگی معاصر را که مسألهٔ اطلاعات و ارتباطات وجهی ازآن است دریابیم و راه‌حلهای احتمالی آن را جستجو کنیم.

سالهاست می‌پنداریم مشکلات به سر پنجهٔ تدبیر درزمینهٔ انتقال و توسعهٔ تکنولوژی اطلاعاتی و ارتباطی حل می‌شود. البته اخذ و انتقال تکنولوژی و توسعهٔ زیرساختهای ارتباطی امریست لازم و ازتوسل به آن گریزی نیست اماگمان نمی‌کنیم که تمامی مشکلات ما در زمینهٔ ارتباطات و توزیع نامطلوب کنونی اطلاعات با حل مشکل تکنولوژی بکلی مرتفع شود. بحران جاری ریشه‌دارتر و دیرپاست و در تمامی ارکان فکری و رفتاری انسان معاصر بویژه در غرب رخنه کرده و از آنجا به همه جا سرایت کرده.

وسایل ارتباط جمعی، امتداد وجود انسان در زمان و مکان است ومشکل امروز در صحنه اطلاع‌رسانی و ارتباطات این است که این وسایل امروز در دست قدرتهای سلطه‌گر و در واقع امتداد وجود مستکبران است و محال است که امتداد وجودی نظامهای استکباری، غیراستکباری باشد و مقابله بانظام غیرعادلانه اطلاع‌رسانی کنونی باید به مثابه بخشی از رسالت بزرگ ملتهای ما درمقابلهٔ همه جانبه با جریان سلطهٔ ابرقدرتها تلقی شود. و انجام این رسالت درصورتی میسر است که ریشه مشکل را بدرستی درك کنیم... آنچه مایلم برمطالب پیشین بیفزایم وضعیت کنونی جریان بین‌المللی اخبار است. اکنون حدود پانزده سال از تصمیم کنفرانس وزرای خارجه

جنبش در لیما (پرو) برای تأسیس اتحادیه آژانسهای خبری کشورهای غیرمتعهد سپری شده است. هدف اصلی اتحادیه کمك به متعادلتر شدن جریان بین المللی اخبار بوده است. معذلك نحوهٔ فعالیت کنونی «اتحادیه» در قیاس با جریان بین المللی اخبار امیدی را نسبت به ۱۵ سال پیش برنمی انگیزد و چشم انداز روشنی هم برای آینده به چشم نمی خورد.

آنچه محتملاً مورد اتفاق همهٔ اعضاست لزوم اقدامهای مؤثر در قبال فاصله دهشتناکی است که میان سطح تولید خبری شمال و جنوب وجود دارد اما در اینکه اقدامات مزبور چیست و چه مشخصاتی دارد امری است که احتیاج به بحث و بررسی بیشتر دارد و به هر حال بحث در مورد این اقدامها باید به صورتی جدی تر از گذشته از جایی شروع شود. قبل از این به ریشه های اساسی این وضع نامطلوب اشاره کردم اما این امر منافاتی باآن ندارد که به راه حلهای موقتی امامؤثر هم بیندیشیم.

پیشنهاد مشخص ما، بحث دربارهٔ چگونگی تغییر ساختار تشکیلاتی و مالی «اتحادیه» و تبدیل آن از یك ارگان بیشتر سیاسی به ارگانی حرفه ای است. لوازم و مقتضیات این حرفه ای بودن باید بیش از پیش در تشکیلات «اتحادیه» و طرز فعالیتهای آن لحاظ شود تا بتواند به هدفهایی که برای آن طراحی شده نزدیك شود. از طرف دیگر سرمایه گذاری مشترك کشورهای عضو برای بالا بردن قدرت فنی و دریافت تکنولوژیهای نوین و مهمتر از همه آموزش نیروی انسانی کافی در سطوح موردنیاز برای فعالتر شدن اتحادیه ضروری است. در کنار این اقدامها لازم است سرویسهای تخصصی دیگری ایجاد شود و سرویس تخصصی موجود (Eeopool) تقویت شود تا زمینهٔ خدمات مفیدتری برای اعضای اتحادیه فراهم شود. از سوی دیگر لازم است که مبادلات خبری میان اعضا چه به طور مستقیم چه از طریق اتحادیه افزایش یابد و همکاری میان آژانسهای خبری منطقه ای بااتحادیه گسترده تر شود.

جمهوری اسلامی ایران پیشاپیش آمادگی خود را برای مشارکت جدی در مباحث واقدامهای آتی در این زمینه....»

نقش نگین!

.... غروب یکی از روزها که در داخل ساختمان سازمان ملل گشت می زدیم،

ویترین هایی را دیدیم. در یکی از آنها اشیا و البسه ای بود از هیروشیمای بعد از بمباران در جنگ جهانی دوم. یعنی موزه کوچکی علیه آمریکا.

... شب، نیویورک مانند یك نگین نورانی است. نقش و نگار این نگین، هوش از سر نقش بینان ونقشه گم کردگان وادی حیرت و حسرت، می رباید!... به دفتر نمایندگی ایران باز می گردم و یکراست به اتاق «خوشرو» می روم. صدایی از نوار بلند است. باز هم انگار صدای شجریان است.

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی؟؟

.... اگر سرمایه و ثروت در دست سلیمان نباشد و اگر سلیمان، سلیمان حشمت الله نباشد، خواه در آمریکا خواه در شوروی و خواه حتی درکشورهای اسلامی، نگین و نقش نگین فاقد آن خاصیت اصلی و اساسی خواهد بود. یعنی طلسم حیات را نخواهد گشود. اسم اعظم را در نخواهد یافت. و حافظ، بالاتر از این را نیز، گفته است.

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاهگاه در او دست اهرمن باشد!

... دیوان حافظ را می گشاییم. اصل آن شعر را که شجریان می خواند پیدا می کنیم. اوخوش می خواند و ما خوش می شنویم:

نمی بینم نشاط عیش در کس نه درمانِ دلی نه دردِ دینی
نه حافظ راحضور درس و خلوت نه دانشمند را علم الیقینی
درونها تیره شد باشد که از غیب چراغی برکند خلوت نشینی
خدا زان خرقه بیزار است صدبار که صَد بُت باشدش در آستینی
رهِ میخانه بنما تا بپرسم مآل حال خود ازپیش بینی!

ادامه بحثها... و پرواز به سوی ایران!

... در فرودگاه نیویورك ساعتی به انتظار می نشینیم. دوستان دفتر نمایندگی ایران علیرغم اصرار من تا آخرین لحظه باقی می مانند. مهمان نوازی آنان در فرودگاه از باب «غریب نوازی» است یا از باب «اکرمواالضیف و لوکان مسلما!!» یا از باب:

میهمان گرچه عزیز است ولی همچو نفس خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود!

به هر حال هرچه بود، از هر باب و هر بابتی، مرا شرمنده کرد. من با آنکه از پشتوانه «پروتکل» برخوردار نیستم! ازمزایای آن بهره مند می شوم!؛ یعنی چند سفیر بدرقه کننده را در فرودگاه می بینم! اما البته نه به عنوان سفیر بلکه به عنوان دوست، که مقامی فراتر از مقام سفارت وحتی بالاتر از همه مقامات ظاهری و قراردادی است. البته دست نوازش «پروتکلی» آنها همواره بر سر همکاران وزارت خارجه بوده و هست و خواهد بود؛ اما امثال بنده را که گاهاً(!) گذارمان از فرهنگ داخله به سیاست خارجه می افتد، به حساب بنده نوازی و به قول موزیسین‌ها من باب «تکنوازی»! می نواختند.

هواپیما قاره آمریکا را شبانه ترك می کند و برفراز اقیانوس به پرواز درمی آید. هیچ کس از آشنایان همراه نیست. ساعاتی بعد، وارد قاره اروپا می شویم و خود را در فرودگاه آلمان می یابیم. ساعاتی از صبح گذشته است. این بار مدت پرواز یکساعت کمتر است. می گویند هواپیما هنگام بازگشت به اروپا با مسیر باد هم جهت است و

همین است علت تسریع. شاید هم جهت گردش زمین....

* * *

در فرودگاه چشمم به جمال هموطنانم روشن می شود. ازدحام ایرانیان در برابر کارمندان هواپیمایی، مشکل ایجاد کرده است. ساعتی از ظهر که می گذرد، به عشق دیدار وطن سوار هواپیما می شویم.

«وعده وصل چون شود نزدیک   آتش عشق شعله‌ور گردد»

اما هنوز آتش عشق شعله‌ور نشده که خاموش می شود!

ـ جا نداریم! تشریف ببرید پایین!

ـ عجب؟ چطور جا نداریم؟ مگر اتوبوس میدان گمرك است؟ این بلیط، این شماره صندلی. همه مراحل هم در فرودگاه طی شده. چطور تا اینجا هیچ کس هیچ چیز نگفت؟

... اما انگار من تنها نیستم. تعداد دیگری هم بلیط در دست معطل مانده اند. و اذاالعشار عطلت!؟ حالا روی هرصندلی که موقتاً می نشینم، صاحبش پیدا می شود و باز بلند می شوم! همین طور به قول همولایتیها «حلوای حیران» شده ام که یکی از مهمانداران بامهربانی می گوید:

ـ به هر حال اشتباهی صورت گرفته است. ده دوازده نفر اضافی اند! یعنی تعداد بلیطهای اُکی شده بیش از تعداد صندلیهای این هواپیما است!

... صدایی به گوش می رسد که می گوید: «چاره ای نداریم جز اینکه ده نفر را پیاده کنیم»! سر و صدا بالا می گیرد و بالاخره ما را به طبقه دوم راهنمایی می کنند. صندلی و محل استراحت کارمندان و محافظین هواپیما موقتاً در اختیار ما قرار می گیرد تا تکلیفمان روشن شود. بازهمان صدا دوباره بلند می شود که: «باید ده نفر پیاده شوند، چاره نداریم»! وهر بار ضربان قلب من از ترس اینکه مبادا پیاده شوم افزایش پیدا می کند... بالاخره تا وقتی که هواپیما بر فراز آسمان آلمان به پرواز درنیامد و نفس راحتی نکشیدم، لحظه به لحظه میان خوف و رجا بودم! خاطرهٔ فرودگاه جده و حج سال ۶۴ را به یاد آورده بودم. قریب یك شبانه روز در جده سرگردان شده بودیم. حدود نیمه شب، ما را فراخواندند که سوار هواپیما شویم. غالباً اعضای «بعثه» بودیم. ساعتی در صف ایستادیم. ناگهان دیدم کسانی از جلو صف با کسان دیگری که درپشت سر ما

ایستاده اند، اشاراتی دارند. تامدتی دلالت آن اشارات را نمی‌دانستم و با اینکه مرتباً اشخاصی از پشت سر ما می‌آمدند و به سنگرنشینان خط مقدم می‌پیوستند، باز هم متوجه نمی‌شدم. می گفتم بالاخره قرار است هواپیما همه را ببرد. اینجا هم که سرزمین ایثار است!... وقتی قضیه را فهمیدم، کار از کار گذشته بود! زیرا نوبت به ما که رسید راه ورود به سالن بسته شد. گفتند ظرفیت هواپیما تکمیل شده، شما ده دوازده نفر باید همین طور منتظر بمانید و بمانید تا زیر پایتان علف سبز شود!... اسم نمی برم، اماخلاصهٔ کلام را عرض می‌کنم. آن شب، آنها که «دامت افاضاته» بودند مّا را عقب زدند،سوار هواپیما شدند وبه تهران رفتند ولی ما که البته فکلی و کت وشلواری بودیم وبه عبارت دیگر «دامت اضافاته!» بودیم، در جده اضافه ماندیم! پس از رفتن آنان، خدا می‌داند چه جنجالی به پا شد. آنها که آن شب از اواسط یا اواخر صف به خط مقدم نقل مکان کرده بودند، بزرگان و زرنگانی بودند که هیچ کدام از ما را لایق حتی استماع دوکلمه «بااجازه و با معذرت» نمی‌دانستند. و تأسف آور این بود که بعضی از آنها افرادی بودند وابسته به این یا آن جناح داخل مملکت و نیز منادی حرفها و موعظه ها و شعارهای الهی و انقلابی و روحانی. فقط باید می بودی و می‌دیدی که همین عمل ظاهراً ساده چه تأثیر منفی و مخربی در اذهان بازماندگان سفر برجای گذاشت. در سفر حج؟ در سفر معنویت و اخوت؟...

... باری، سرانجام ازخطر پیاده شدن و معطل ماندن در فرودگاه آلمان رهیدیم و قاره اروپا را به سوی قاره آسیا ترك کردیم. ماجرای ده مسافر اضافه! باعث شد که سر صحبت بلافاصله باز شود. حالا کسی در سمت چپ سخن می گوید و کسی در سمت راست. و طبیعتاً از هر دری سخنی. مدتی به فکر فرو می‌روم و مدتی با این وآن همصحبت می شوم.

باز هم بلای تکنولوژی!

ـ قرار بوده که تکنولوژی، کار را تسریع و تسهیل کند، ولی وقتی نسبت و تناسب آن با امور دیگر سنجیده نشده باشد، همین تکنولوژی نه تنها کار را تسریع و تسهیل نمی کند، بلکه خودش موجب کندی کارها و کور شدن گرهها می شود، یعنی به جهان سوم که می‌رسد، وبال گردن می شود!!

ـ البته بحثهایی در باب تکنولوژی و چگونگی استفاده از آن و حدود آن وجود دار
که قابل توجه است. چند سال پیش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کتاب «فردای
تکنولوژی و تکنولوژی فردا» را منتشر کرد که حاوی مقالات و مباحث جالبی است.
مقاله «صناعت و قناعت»، نوشته دکتر سروش، روشنگر و هشدار دهنده است. بحثها و
تحقیقات ارزنده دیگری هم حتی در خود غرب راجع به مزایا ومضار تکنولوژی وجوددارد
ـ همین تلفن راملاحظه کنید. برای تسهیل و تسریع ارتباطات است. ولی در کشور
گاهی اصلاً موجب تأخیر و تعطیل وتخریب ارتباطات می شود. به همین دلیل بنده در
بحث انشقاقات لغوی(!) عرض می کردم واژهٔ تلفن از عربی گرفته شده و اصلش بود
ست «تلف»!! یعنی تلف شدن، تلفن شدنی!... و اتلاف هم یعنی تلفن کردن! در هلند ب
ضرب و زور همین تکنولوژی از دریا زمین می‌دزدند! یعنی بر خلاف ما که کویری به آن
وسعت و زمین هایی به آن آمادگی و حاصلخیزی درحوالی وحواشی همان کویر داریم
که اعداد مساحت کشورمان آب به دهان هلندی‌ها و فرانسوی‌هاو انگلیسی‌ه
ی آورد، هلندی‌ها زمین برای کشاورزی ندارند. بنابراین به قول مولوی آب دریا
گر نتوان کشید(!) بقول هلندی‌ها می توان آنرا کنار زد و زمین پنهان شده در زیر آب
فتابی کرد، خشك کرد، با اراضی کشاورزی مجاورش همسطح کرد و زیر کشت برد.
جالب این است که به این ترتیب تقریباً سطح اراضی کشاورزی ازسطح آب دریاپایین
ی افتد. نه در هلند و نه در آلمان و نه در دیگر کشورهای اروپایی نگذاشته اند که توس
تکنولوژی یکسره به قیمت قربانی شدن محیط زیست و نابودی مظاهر زندگی طبیعی
کشاورزی تمام شود. تراموا از وسط خیابان عبور می کند و گلهٔ گاوان در چند متری آ
ر علفزار پشت سیمهای خاردار می‌چرند و هیچ کس هم احساس عقب ماندگ
می کند! صبح اولین روز اقامت در فرانکفورت وقتی سر را از پنجره اتاقی، در ز
نیروانی، اما زیبا، بیرون بردم، هرچه در اطراف ساختمان کنسولگری دیدم سرسبزی
طراوت بود. در آلمان به یاد حرف آقای «کیم» افتادم که سال ۶۲ در پیونگ یانگ به
ی گفت: معروف است که می گویند کُره در شهر پارك ندارد، بلکه در پارك، شهر دا
... ظاهراً آلمان هم همین طور به نظر می‌رسد. اما اگر وضعیت مساعد اقلیم
بارندگیهای پی درپی چهره شهرها وکشورهای خشن صنعتی راآرایش نکرده و به س
یاراسته بود، تغییرات و دگرگونیهایی که به دست بشر در متن طبیعت و عالم امکان پ

آمده است بیش از این نمایان می‌شد که شده است! معمولاً علمای علم حفاظت از محیط زیست! بیشتر، از این بابت نگران می‌شوند که تغییر در طبیعت اگر چه لازم است، این خطر را دارد که به تغییر خود طبیعت منجر شود و آنگاه جهان چنان آلوده گردد که دیگر هیچ کس محیط زیست را به هیچ روی پالوده نتواند کرد!

البته برنامه‌ریزان کشورهای صنعتی امروز تا حدودی فهمیده اند چه کنند؟ یك کارمند در دفتر کارش چه می‌کند؟ آنچه را به دردخور است در پوشه و زونکن مرتب و محفوظ قرار می‌دهد و آنچه را از اضافات است، به داخل ظرف آشغال و به قول قدیمیها «مکتف» سرازیر می‌کند. برنامه‌ریزان کشورهای صنعتی امروز با جهان سوم همین کار را می‌کنند! آنها فضولات و اسقاطیها و اوراقیات! و قراضه‌جات! و اضافات صنعتی خود را به جهان سوم صادر کرده و مردم را در کشورهای عقب افتاده یا عقب نگه داشته شده یا در حال توسعه، با پدیدهٔ جدید و مدرن آشغال جمع کنی رو در رو می‌نمایند! آنها به جهان سوم به چشم یك ظرف بزرگ آشغال و یك کیسه بزرگ زباله و یك مکتف فراگیر و سراسری برای جهان اول و دوم که در این جهت همسانند، نگاه می‌کنند!

البته بعضیها در جهان سوم هستند که وقتی اسم زباله، زباله اتمی باشد، از شدت کیف و غرور هورا می‌کشند و افتخار می‌کنند که مثلاً زباله‌های اتمی در کشور آنها دفن شده یا سلاحها و کارخانه‌های بی‌ارتباط و کم‌ارتباط با نیازهای اصلی و اساسی این کشورها به طرف آنها سرازیر شده است!

پس دانشمندان حق دارند نسبت به محیط زیست احساس خوف و خطر کنند. ولی ما علاوه بر اینکه در جهان سوم از این حیث خطر بیشتری را باید احساس کنیم، خطر اساسیتری را در ارتباط با سرشت بشر و سرنوشت بشریت در تمامی جهان احساس می‌کنیم.

... اما براستی حقیقت این است که انسان قرن حاضر، تکنولوژی را از موضع رفاقت با خدا بکار نگرفته است و ظاهر امر این است که ناخواسته و ناخودآگاه درمقام رقابت نشسته است.

... آری، تکنولوژی تصرف در طبیعت و تصریف در عالم تکوین، هرگز به اندازهٔ عصر کنونی قابل ملاحظه نبوده است... سابقاً جامعه‌شناسان می‌گفتند که اگر تاریخ زندگی بشر از آغاز تاامروز را یك شبانه روز فرض کنیم، فواصل زمانی میان تحولات و

اختراعات و دگرگونیها هرچه عقب‌تر برویم بیشتر و هرچه جلوتر بیاییم کمتر می‌شود. زمانی فاصلهٔ میان دو تحول، چند ساعت یا یك ساعت بود، اما امروز یك ثانیه وچند هزارم یك ثانیه است! پس در مقام مقایسه باید گفت، اصلاً آنچه در گذشته‌های دور به نام تکنولوژی سراغ داریم، اصلاً تکنولوژی نبوده است!

تمدّن عصر ما را تمدن «کمیات» و تمدن اعداد هم نامیده‌اند. اما فارغ از اطلاق و عمومیت قانون مارکسیستی تبدیل کمیت به کیفیت که مثل بسیاری دیگر از اطلاقات و عمومیتهای پنداری‌اش پندار باطل بود، در تلقی غیر مارکسیستی، پذیرفتنی و انکار ناشدنی است که کمیتها خصوصاً در اوج و تراکم، بر کیفیتها تأثیر می‌نهند و حتی چه بسا که کیفیت جدیدی نیز از این تأثیر و تأثرها حاصل می‌شود.

... تکنولوژی تغییراتی را در جهان و جامعه پدید می‌آورد که از حیث احکام دینی نیز قابل بررسی است. آنچه حضرت امام خمینی ـ رضوان‌الله علیه ـ در نامه‌ها و پیامهای معروف خویش در سالهای پایانی زندگی در این باب آورده‌اند، شاهد مدعاست. ایشان درآن نامه‌ها و پیامها گفته‌اند، چه بسیارند موضوعاتی که ظاهراً همان موضوعات سابق‌اند. اما واقعیت این است که چنین نیست و چه بسیار موضوعاتی که با گذشتهٔ خود فقط از حیث اشتراك لفظی، پیوند دارند. پدیدهٔ سرمایه‌داری و موضوعاتی مانند حکومت، اقتصاد، جامعه، وسایل ارتباط جمعی، مسألهٔ جمعیت، برنامه‌ریزی، توسعه تبلیغ، ارشاد و بسیاری از پدیده‌ها و موضوعات و مسائل دیگر در عصر کنونی که عصر ظهور و رشد غول‌آسای تکنولوژی است، لزوماً همان نخواهد بود که در گذشته بوده است. در گذشته!...

... حتی در مورد احکام عبادی مانند حج، به نوبه و به نسبت خودش، مسائل جدید بسیار است که با ورود مظاهر بیشتر و تازه‌تری از تکنولوژی عصری و حتی مشابه آن به این منطقه، آثار آن را بیشتر درخواهیم یافت و مسائل مستحدثهٔ بیشتری را در برابر خواهیم دید، اگر چه امروز طرح برخی از آن مسائل ظاهراً جنبه تخیلی و حتی مزاح داشته باشد.

تکنولوژی مذهبی!!

ـ ... به طور کلی در باب تکنولوژی، بحثهایی وجود دارد. خود غربیها و دانشمندان

غربی هم در این مورد بحث می کنند، کتاب می نویسند، محاسن و معایب را تشریح می کنند، مزایا و مضرات را یادآور می شوند..... کامپیوتر و به طور کلی تکنولوژی غربی احتیاج دارد به دانش تکنولوژی و بالاتر از آن به مدیریت و بصیرت. همه می دانند که متخصصین ما، در ایران، واقعاً توانایی و استعداد و هوش فوق العاده ای برای به کارگیری تکنولوژی غربی و بهره برداری کافی از دانش و تخصص مرتبط با این تکنولوژی دارند. اما ضعفها و کاستیهایی که به هر دلیل موجه یا غیرموجه در سیستم اداری و دستگاه اجرایی و به طور کلی در نوع و نحوهٔ مدیریت و سیاستگذاری و برنامه‌ریزی عمومی و مجموعی در کل کشور وجود دارد، همراه با علل و عوامل دیگر، وضعیتی پدید آورده که وقتی پای تکنولوژی به مملکت ما باز می شود(!) بیش یا پیش از آنکه مزهٔ مزایای آن را احساس کنیم(!) به گرفتاریها و مضراتش مبتلا می شویم!..... تا آنجا که دوستان به طعنه و طنز می گویند: بیایید و این متخصصین ما را از خیر و شر کامپیوتر و به طور کلی تکنولوژی نجات دهید! نخواستیم!....

از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم مرحمت فرموده ما را مس کنید!

ـ تکنولوژی امروز در اختیار مدیریت است و مدیریت در چنگ تجارت...

ـ زمانی درمکه دیدم سرمایه‌داران ژاپنی برای مسلمانها ساعتی ساخته بودند که وقتی کوك می شد هنگام سحر به جای زنگ زدن اذان می گفت! کمونیست های چین هم البته برای حجاج سجاده مخصوص ساخته بودند! تسبیح شماره انداز هم دیده بودم، که با فشار انگشت متوالیاً شمارهٔ اذکار را نشان می‌داد! روان شناسی تجاری، کارها می کند تماشایی. سالها پیشتر مُهر شکیات ساخته بودند. هر دوبار که پیشانی نمازگزار به مُهر می‌رسید، یك شماره (رکعت) به شماره قبلی اضافه می شد!... در مکه تابلوهای زیادی نصب کرده اند با عبارت مثلاً «حجّکم مبرور وسعیکم مشکور ـ سونی! سیکو!»...

پرواز طایر خیال!

.... گفتگوهای طولانی به هر حال همه را خسته می کند. مسافران ساعتی را به سکوت می گذرانند. به فکر فرومی‌روم و به خاطرات ایام اقامت در نیویورك باز می گردم. بار دیگر شب اجتماع غریبانه و شورانگیز ایرانیان رادر هتل به یاد می آورم. تصویر جلسهٔ آن شب از برابر چشمانم می گذرد.

... وارد سالن هتل که می‌شوم، آقای خزاعی را می بینم. نماینده سابق رشت در مجلس شورای اسلامی و خود، اهل کاشمر!

یعنی پس از دکتر مهدی زاده نماینده گناباد، آقای خزاعی دومین همولایتی ماستِ که دراینجا حضور دارد. ولی حالا، نماینده ایران است در بانك جهانی. و محل استقرار، واشنگتن. سال ۶۴ همراه با ایشان، در چهارمین جشنواره فیلم فجر، داوری می کردیم! و خاطرات مشترکی از مجلس و جشنواره و....

در راهرو، ابتکار جالبی صورت پذیرفته است. دوستان مرکز مطالعات سیاسی وزارت خارجه، کتابهای تحقیقی قابل مطالعه ای را که در حوزه تاریخ و سیاست منتشر کرده اند به اینجا آورده و در معرض دید متخصصین و محققین قرار داده اند. بر روی دیوارها نیز تابلوهایی نصب شده است، حاوی سلسله‌ای از اسناد ارزشمند و دیدنی درباره حوادث و رویدادهای مهم تاریخ قبل و بعد از مشروطهٔ ایران. اسنادی ازتاریخ معاهدات و مرابطات سیاسی و اقتصادی ایران با کشورهای بیگانه. دوست گرامی، آقای حاجی حسینی، باعث خیر و بانی فیض است...ایرانیان پس از سالها زندگی در غربت، قدر و قیمت زبان وطنی خودشان را که رکن مهم هویت و شخصیت آنهاست صدها برابر بیشتر از گذشته دریافته اند...

ـ زبان فارسی در دنیای قدیم خیلی نفوذ داشته. در کشور مالزی وارد هتلی شدیم به نام «شیراز». از صاحبش پرسیدیم. اصلاً نمی‌دانست معنای این کلمه چیست! در رستوران‌ها هم وقتی لیست اسامی غذاها را می آوردند، کلمات انگلیسی را که تلفظ می کردیم، می دیدیم نوشته: «کوفته»!... «نان روغنی»!.... «کباب»!... و با حروف لاتین!

ـ من وقتی از تهران می خواستم به نیویورك بیایم، نوار قصه کودکان همراهم بود. در فرودگاه نوارها را گرفتند! در صورتی که نوار قصه ایرانی در آمریکا برای بچه‌های ایرانی شاید از نان شب واجب تر باشد!

ـ دکتر کاشف می گفت: «وسایل ارتباط جمعی ایران نقش مؤثری دارند در تصحیح و تکمیل زبان یا در آشفته کردن آن. اخیراً بنده برخی لغات و اصطلاحات را می شنوم که مبنا و مأخذش مجهول است. یکی از آقایان اینجا آمده بودند و صحبت می کردند و بنده ترجمه می کردم. ایشان گاهی لغاتی را مثلاً لغت «تحت پوشش» را به کار می برد، که من در فهم مقصود دچار ابهام می شدم و می گفتم اگر مقصود شما فلان

موضوع است چرا آن را با این ترکیب من درآوردی بیان می کنید؟ من تقاضایم این است که درمورد زبان فارسی و استعمال لغات و ترکیبات این زبان، وسایل ارتباط جمعی و مسؤولان فرهنگی کشور بیش از پیش دقت و اهتمام داشته باشند. این طور نباشد که کم کم زبان فارسی در داخل و خارج کشور، به طرف دوگانگی سیر کند».

ـ عربها، از جمله در مصر، ابتدا تلاش کردند که در برابر هجوم لغات فرنگی، معادل صحیح عربی قرار دهند. مثلاً برای تلویزیون لغات مصور را بکار بردند و همچنین برای تلفن هاتف، درمورد رادیو اذاعه، میکروفون مذیاع، بلندگو مکبرالصوت، شیر پاستوریزه حلیب المعقم!....

... اما دیری نگذشت که این معادل سازی از میان رفت. تحولات بسیار سریعتر ازآن بود که فرصت معادل سازی را فراهم آورد. البته معادل سازیهای من درآوردی هم چه در کشورهای عربی و چه در همین ایران خودمان، تأثیر معکوس به بار آورد. اما به هرحال، زبان از مهمترین عرصه‌های حضور و ظهور شخصیت، تفکر، روح، تاریخ و بینش یك ملت است. لغات، حاملها ومحملها و به عبارت دیگر بذرها ونطفه های زبانند. لغات، فرهنگ و تاریخ و حتی بینش و تفکر یك قوم را به میان قوم دیگر می برند. مثل بذری که در عین کوچك بودن، درخت خاصی را بالقوه در کمون دارد. یا نطفه‌ای که با همهٔ ناچیز بودن، حامل جوهر جسمی و روحی انسان یا حیوان یا پرندهٔ خاصی در درون خویش است.

ـ زبان، رکن بزرگی از شخصیت آدمی است. به همین دلیل ابتدا که کسی می خواهد به زبان دیگری صحبت کند، احساسش این است که دارد نقش بازی می کند یا تغییر شخصیت می‌دهد. لطیفه‌ای هست که شنیدنش بد نیست. همولایتیهای من در مورد لهجه خراسان و لهجه تهران، لطیفه‌های زیادی دارند. از جمله می گویند، یك بار دو برادر تربتی زنگ در خانه خویشاوندشان رادر تهران به صدا درمی‌آورند. برادر بزرگتر به دیگری می گوید: اینجا تهران است، آبروی ما را نبری، اگه گفتن کیه؟ نگی مُیُم، بگو مَنَم. برادرش بلافاصله با نگرانی می گوید: آخر، بعد که در را باز کنن، مِفهمن که مُیُم!!

... هواپیما، کشورها را یکی پس از دیگری پشت سر می نهد. دانشجویی که در همسایگی من است تمایل فراوانی به گفتگو با این و آن دارد. می گوید: چند سال است

که در آلمان درس می‌خوانم. وسایل ارتباط جمعی آلمان را در این مدت بررسی کرده‌ام. انواع بدبختیها، بیماریها، انحرافها و حتی عقب‌ماندگیهایی را که در نظام اداری، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی اروپاییان وجود دارد می‌شود از خلال فیلمها و گفته‌ها و نوشته‌های منتشر شده از طرف وسایل ارتباط جمعی خودشان، شناخت و در مجموعه‌ای گردآوری کرد. البته در حوزه موضوعات و مسائل مثبتشان هم باید همین کار را انجام داد. اما چرا کارکنان وسایل ارتباط جمعی ایران نمی‌آیند و در درون کشورهای اروپایی، همان کاری را نمی‌کنند که غربیها با ما ایرانیها کرده‌اند؟

دریای سیاست و کفهای آن!

... در ساعات پایانی سفر، رخدادها و خاطره‌های ابتدا تا انتها مثل فیلم از برابر چشمانم عبور می‌کند... نخستین روز مسافرت و روزهای بعد تا آخرین روز...

... حوالی فرودگاه مهرآباد و بن‌بست ترافیك بر اثر رژهٔ سالگرد جنگ در میدان آزادی و پیشنهاد انجام این قبیل مراسم مهم در روزهای تعطیل و خلوت بودن خیابانها... گفتگو با دکتر خاتمی در این باب که امروز قطبهای سیاسی و فکری و فلسفی مختلفی درجامعهٔ ما وجود داردکه هرکس بخواهد ازمثبتات همه آنها بهره ببرد و در عین حال وابسته به هیچ کدام نباشد یعنی مستقل و معتدل باشد، متأسفانه به عنوان منافق و فرصت‌طلب و بی‌خط و بی‌تفاوت جلوه داده می‌شود و این واقعیت در حوزه فکر و اندیشه فاجعه می‌آفریند... گفتگو با دکتر افتخار در این باب که بعضی یا بسیاری از مبارزین کشور ما قبل از انقلاب و حتی بعد از آن فرصت تحصیل بیشتر و کسب تخصص بیشتر را نیافتند و گاهی اشتغال به امور سطحی موجب غفلت آنها از این امر شد، در حالی که حضرت امام به این فریضه توجه داشتند و از تحصیل و تعلم و کسب درجات والای تخصصی باز نایستادند و می‌دانستند که حتی در جامعه انقلابی و در حکومت اسلامی هم یك فرد متعهد عالم و کاردان و متخصص خیلی بیشتر مفید و مورد احتیاج است تا یك فرد بسیار متعهد و فداکار و انقلابی و مبارز اما تخصص نیافته. وقتی کسی مبارزات دوران دانشجویی را ارزیابی می‌کند، می‌بیند که برخی از آنچه در نظر وی «سیاست» بوده در واقع کف دریای سیاست بوده است نه عمق آن. امروز هم همین طور است. کار سیاسی دو گونه است. یکی به سطحیات و سیاسی‌کاریها و کفهای

دریای سیاست مربوط است و دیگری به ژرفای آن و به ضروریات و محکماتش. با این همه البته هر زمان و هر مکانی مقتضیاتی داشته و دارد. شاید اگر قبل از انقلاب همه می خواستند در روزهای شورانگیز مبارزات خیابانی این طور فکر کنند، اصلاً انقلاب نمی شد!...

تاجنینی، کار، خون آشامی اَست!

... گفتگو با دکتر مهدی زاده در باب تاریخ و هویت تاریخی ملتها و سوابق تاریخی خراسان و نیز گفتگو با ایشان و آقایان واعظی و خرم و انصاری در فرانکفورت راجع به برخوردهای خشن و خصمانهٔ افراد از جناحین موجود در کشور بایکدیگر و علل اختلافات دو جناح و نحوه برخورد آنها با واقعیات و مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و تأثیر تجربه‌های ناشی از پذیرش مسؤولیتهای اجرایی در واقعبین تر شدن اشخاص و اینکه گویی درکشور ما بعضیها به جای «حل» به «منحل» اعتقاد دارند و راه‌حل را در حذف جستجو می کنند و به قول مولوی:

تاجنینی کار خـون آشامی است   سختگیری و تعصب خامی است

و اینکه در کشور ما گاه اسرار سیاسی را دشمن از خلال افشاگریها در می‌یابد و برخلاف خارجیها که پیچیده و پنهان عمل می کنند در جامعه ما هر گروهی و هرکسی...

... دانشجویانی که سالهای سال در قلب قارهٔ آمریکا علیه استکبار و علیه ضد انقلاب مبارزه کردند و شجاعت و شهامتی به مراتب بیش از ما که در داخل کشور بوده ایم نشان داده اند و امروز گمنام مانده اند... چهارصد هزار شیعه ای که در آمریکای لاتین زندگی می کنند و تلاش تبلیغی یك شیخ سوری که در گذشته توانسته است اندیشه و اعتقاد اسلامی را به مردم آمریکای لاتین معرفی کند...

... مقدمه نویسی من برکتاب همولایتی دانشمندم مرحوم راشد؛ کتابی که شرح حال عارف فرزانه و عالم وارسته و شخصیت کم نظیر معاصر یعنی مرحوم حاج آخوند ملاعباس تربتی است؛ و جالب اینکه مقدر شد تامقدمهٔ کتاب شرح احوال چنین شخصیتی را در نیویورك بنویسم!...

... آخرین قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل علیه اسرائیل و حمایتهای آمریکا از صهیونیست‌ها با وجود آنکه به قول دکتر ولایتی آمریکایی ها درهیچ سالی

نتوانسته اند به اندازه امسال در این سازمان نفوذ و ظهور داشته باشند و بالاخره گزارش وضعیت و فعالیت کمیسیونهای مختلف سازمان ملل و چگونگی همکاریهای دفتر نمایندگی ایران با این سازمان...

... صدا و تصویر، پراکنده و گسترده، همچنان گوش و چشم را در اختیار دارد. گویی مسیر سفر را از آغاز تاپایان به قول شاعر عزیز، احمد عزیزی، با «کفشهای مکاشفه» طی کرده اند! اکنون از غرب به شرق بازگشته ام.

آفتاب و آفتابه!

آیا غرب و شرق قابیل و هابیلند؟ آیا غربیان در قرون اخیر یوسف مشرق زمین را در چاه ویل استعمار فرو افکنده اند؟ آیا آنان دقیانوسند و ما اصحاب کهف؟ آیا نمرودیان مغرب زمین، ابراهیم شرق را در آتش انداخته اند؟ آیا دولت ایالات متحده همان «شداد»ی است که بهشت زمینی اش را با غارت طلا و ثروت قاره های آفریقا و آسیا و اروپا و آمریکا بنا کرده است؟... بگذریم!... باز هم نیویورك! و گرنه بسیاری از کشورها و شهرهای غربی و اروپایی برای ما ایرانیها نه آب دارد، نه نان، نه میوه، نه آفتاب و نه... چنانکه سالها قبل در نامه‌ای، از هلند به ایران، وصف‌الحال منزل مسکونی را نوشته بودم....

در برون، آفتاب پیدا نیست   در درون، آفتابه برجا نیست!

در فرودگاه مهرآباد

سرقت در هواپیما

ـ خانم‌ها و آقایان! تا لحظاتی دیگر در فرودگاه تهران به زمین خواهیم نشست. صندلی‌ها را به حال اول برگردانید. لطفاً تا توقف کامل هواپیما کمربندها را باز نکنید...

... اما بسیاری از مسافران، طبق عادت، به محض استماع این صدا و این خبر، اولین کاری که می کنند، دقیقاً همان است که بلندگوی هواپیما عدم انجام آن را از آنها تقاضا کرده است!

ـ آقایان صبر کنید! کیف پولم گمشده!... دقایقی قبل در دستشویی جا گذاشتم ولی حالا که متوجه شدم و به آنجا رفتم دیدم نیست! دو هزار دلار پول داشته!

... با خودم می‌گویم استغفرالله ربی‌واتوب‌الیه. آن از اول کار در فرودگاه فرانکفورت، این هم از آخر کار در فرودگاه مهرآباد! اگر در فرانکفورت فرانك فوت! نشدیم، درمهرآباد خواهیم شد. مهرآباد است دیگر! دل می برد تا چه رسد به دلار! و البته...

با سرو نکرده است کسی دعوی بالا　　جز دلبر ما، سلّمه الله تعالی!

(... و شاید البته صحیح‌تر(!)ش، سلّمهاالله تعالی باشد!....)

... گم شدن کیف دو هزار دلاری مسافر هواپیما، به هر حال راه خروج ما از طبقه دوم را مسدود کرده است. عجیب هواپیمایی است. در فرانکفورت، «ورود» ما به آن

دچار اشکال شده بود و حالا در مهرآباد، «خروج» ما از آن گرفتار مشکل شده است!

ـ دوستان! من هم مثل شما زندگی دارم. این پول تمام هستی من بود! تعداد ما در اینجا کم است، معلوم است که بالاخره یکنفر بعد از من، رفته، کیف را دیده و برداشته. من نمی گویم دزدیده.

ـ برادر من می خواستی مواظب کیف باشی، حالا ما را در این لحظه آخر این طور خجالت‌زده سرپا نگه نداری...

ـ آقا بیا همه مارا بگرد! بالاخره دزد یکنفر بیشتر نیست، او را پیدا می کنی، از بقیه هم عذرخواهی می کنی... بیا بیا بگرد...

ـ ما اجازه نمی‌دهیم کسی ما را تفتیش کند! توهین است.

...لحظاتی سخت با سکوتی سنگین سپری می شود. مسافران طبقه پایین دارند از هواپیما خارج می شوند ولی ما ده نفر در طبقه بالا همین طور ساك در دست، خاك برسر شده ایم و نمی‌دانیم بمانیم یا برویم!

تو«کُلتُ» علی الله!

ـ آقا انسان باید در همه حال مراقب جیب و کیفش باشد. حتی در مسجد و محُراب، تا چه رسد به هواپیما ولاواتوری!

ـ عبید می گوید: درویشی گیوه در پا نماز می گزارد. دزدی طمع در گیوه او بست و گفت: «با گیوه نماز نباشد.» درویش دریافت وگفت: «اگر نماز نباشد، گیوه باشد!»

ـ بله انسان باید مراقب اموالش باشد. ولی بالاخره به طور صد در صد نمی تواند مراقبت کند. باید مقداری هم توکلت علی الله باشد!

ـ در این دوره و زمانه، فقط با تَوَکّلت علی الله نمی شود. تَوَکُلت علی الله هم لازم است! نگاه کن آن «کُلت» را که به کمر پلیس آویخته است!

ـ آقا، خود آدم نباید سهل‌انگار باشد. معلوم است که وقتی کسی کیفش را مواظبت نکند، دیگران آن را می برند!

ـ یادم آمد باز هم از عبید که می گوید: استر طلحك بدزدیدند. یکی می گفت: «گناه تو است که از پاس آن اهمال ورزیدی!» دیگری گفت: «گناه مهتر است که در طویله باز گذاشته است!» طلحك گفت: «پس در این صورت، دزد را گناه نباشد»!!

ـ ساعت چند است؟

ـ مثل اینکه نزدیك سحر است!!

ـ یادت هست که در مورد ساعت ورود بحث می کردیم؟ شما می گفتی ۱۲ نیمه شب می‌رسیم به تهران، من می گفتم ۱۲ دیر است برو به خلبان بگو یازده برساند؟!... حالا برو بگو:«هرساعت دلت می‌خواهد ما را به تهران برسان، ماقبول داریم!فقط برسان»!

تئوری ملاّنصرالدین!

ـ حال و روز ملانصرالدین را پیدا کرده ایم! شبی خواب می‌دید که کسی به او ۹ قران هدیه می‌دهد. ملا آن را نمی گرفت و با او جدل می کرد که ده قرانش کن! الااکرام بالاتمام!... در اثنای بحث وجدل ازخواب پرید و دید که هیچ خبری نیست. فوراً چشمهایش را روی هم گذاشت، دستش را دراز کرد و گفت: حالا همان ۹ قران را بده، ما قبول داریم!

ـ وارد ایران خودمان که شدی، باید مثل ملانصرالدین باشی! در فرودگاه، در خانه، درخیابان و در اداره نباید بحث و جدل کنی، و گرنه همان ۹قران هم از دستت می‌رود!

ـ این بندهٔ خدای کیف گم کرده هم لابد باکسی بحث و جدل بیخود و بیمورد کرده که دو هزار دلارش غیب شده...

.... در این میان من هم نگران شده ام! نکند این مقدار پولی که دو سه نفر از بچه های نیویورك در روز آخر براساس اعتماد به من دادند و هر کدامشان آدرس و تلفن هم دادند که در تهران با نزدیکانشان تماس بگیرم و پول را به آنها برسانم، حالا کار دست من بدهد!... اگر مرا هم به عنوان متهم و مظنون نگه دارد و بگوید کیف را دور انداخته و پول را در جیب گذاشته ای، تابیایم و ثابت کنم که من دزد نیستم، لابد امشب را در فرودگاه باید بسر ببرم. آن وقت، نیمه شب به خانه کدام ضامن آهو بگویم زنگ بزنند، که بندهٔ خدا از خواب بیدار شود و چنین قصه غریبی را خواب آلوده بشنود و تلفناً(!) مؤید و معرف و ضامن این آهو یا بگو گوزن بازگشته به وطن هم بشود!...

سفر بخیر!!

... به راه افتادم. حالا پلیس هم آمده است! جوان کیف گم کرده پس ازآنکه سه

چهار نفر رابا اکراه تفتیش کرد، خجالت زده و عرق‌ریزان و ناامید آهی کشید و کنار رفت و گفت: این کار از نظر روحی برایم آزاردهنده است. توی روی کسانی که می‌گردمشان، نمی‌توانم نگاه کنم!

کرم بین و الطاف صاحبدلار! گنه دزد کرده است و او شرمسار!!

... دلم سوخت. نوبت به من که رسید جلو رفتم و گفتم ما خودمان داوطلبیم که ما را بگردی، پس چرا خجالت می‌کشی؟ اشك در چشمش برق زد و گفت کار از کار گذشته است.

... با تأخیر وارد سالن فرودگاه شدم، از چراغ سبز عبور کردم و با تأخیر بیشتری به محوطه فرودگاه مهرآباد و هوای به اصطلاح آزاد رسیدم. تأخیرها کار خودش را کرده بود. منتظر نداشتم. اما آشنایی را دیدم و با او به گفتگو مشغول شدم. دقایقی نگذشته بود که مهماندار طبقه دوم از کنار ما عبور کرد. چهره مسافران طبقه دوم را به خاطر داشت. تا مرا دید بلافاصله گفت: دیدی دزد پیدا شد!

ـ کی بود؟

ـ همان که در کنارت نشسته بود!

ـ یعنی همان دانشجویی که با هم گفتگو می‌کردیم؟!

ـ نه. آن یکی که بین او و پنجره نشسته بود!!

ـ عجب!! چطور فهمیدید؟

ـ بعد از اینکه همه رفتید، بلافاصله صندلیها را گشتیم. پول را برداشته بود و کیف خالی‌اش را توی کیسه همان صندلی‌یی که درمقابلش قرار داشت پنهان کرده بود! فوراً دنبالش دویدیم.

... دزد را دعا کردم! دعا کردم که اگر دزدی کرده، تهمت نزده! یعنی کیف را در کیسه دیگران پنهان نکرده! شاید به این دلیل که بعد از اعلام واقعه، هرکسی ناچار بود مواظب هر حرکت مشکوك باشد!

... لحظاتی بعد زمزمه‌کنان به سوی خانه می‌روم...

دنیا چو حباب است، ولیکن چه حباب؟ نی بر سر آب، بلکه بر روی سراب!

وان نیز سرابی که ببینند به خواب! وان خواب چه خواب؟ خواب بدمست خراب!!

ضمیمه

سازمان ملل و فعالیتهای هیأت نمایندگی ایران

فعالیتهای دولت ایران در سازمان ملل تقریباً با تاریخچه تأسیس این سازمان همراه بوده است. پس از برملا شدن ضعف جامعهٔ ملل در زمینه حل و فصل مسائل بین المللی که نهایتاً به جنگ جهانی دوم انجامید، پاره ای ازکشورها، بویژه قدرتهای بزرگ در صدد تأسیس ارگان جهانی دیگری برآمدند.

نخستین گام از یك سلسله اقداماتی که نهایتاً به تأسیس سازمان ملل متحد منتهی گردید. صدور اعلامیه بین المتحدین بود که در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۴۱ در لندن توسط نمایندگان اتحادیه آفریقای جنوبی، استرالیا، بریتانیا، زلاندجدید و کانادا. و دولتهای بلژیك، چکسلواکی، لهستان، لوکزامبورگ، نروژ، هلند، یوگسلاوی، یونان و دولت تبعیدی فرانسه به رهبری ژنرال (دوگل) به امضا رسید. هدف امضاکنندگان این اعلامیه همکاری با یکدیگر و با سایر ملل آزاد برای برقراری یك صلح پایدار در جهان بود.

دوماه بعد، در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۴۱، «فرانکلین دلانو روزولت»، رئیس جمهور آمریکا و «وینستون چرچیل» نخست وزیر انگلیس بر عرشه یك کشتی در نقطه ای از دریای سیاه ملاقات کردند و اعلامیه مشترکی صادر کردند که به منشور آتلانتیك معروف شد. در این منشور، سران دوکشور امیدهای خود را جهت دفع دیکتاتوری نازی، برقراری صلحی پایدار، و همکاری اقتصادی میان کلیه ملتها اعلام داشتند.

گام بعدی در اول ژانویه ۱۹۴۲ برداشته شد، در این روز نمایندگان ۲۶ کشوری

که طی جنگ جهانی دوم علیه دول محور اعلان جنگ داده بودند، در واشنگتن اعلامیه ملل متحد را ـ که عبارت «ملل متحد» به پیشنهاد روزولت در آن به کار رفت[۹] ـ امضا کردند. امضاکنندگان اعلامیه مزبور پس از قبول مقاصد و اصول مندرج در منشور آتلانتیك، متعهد گردیدند که تا شکست کامل دول محور و نابودی نازیسم، مشترکاً به نبرد خود ادامه دهند.

چون «اعلامیه ملل متحد» راه را برای پیوستن سایر کشورها باز نگاه داشته بود، ۲۳ کشور دیگر، منجمله ایران (در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵) نیز با امضای اعلامیه مزبور پشتیبانی خود را از مفاد آن اعلام کردند.

سال بعد در «کنفرانس مسکو» نمایندگان آمریکا، بریتانیا، چین و شوروی در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۴۳ اعلامیه‌ای راامضا کردند که در آن بر لزوم فوری تأسیس یك سازمان بین‌المللی به منظور حفظ صلح و امنیت جهانی تأکید شده بود.

یك ماه بعد در تاریخ اول دسامبر ۱۹۴۳، پرزیدنت روزولت، استالین نخست‌وزیر شوروی، و چرچیل نخست وزیر انگلیس در کنفرانس تهران اعلام نمودند کشورهایشان و همچنین کلیه ملل متحد در پایان دادن به جنگ و تحقق صلحی پایدار مسؤولیت خطیری برعهده دارند.

پس از این تلاشهای گوناگون، نخستین گام مهم در جهت ایجاد ملل متحد در اواخر تابستان سال ۱۹۴۴ در ویلایی در واشنگتن دی.سی. که به «دامبارتن اوکس» معروف است، برداشته شد. نمایندگان چهار کشور آمریکا، بریتانیا، چین و شوروی درمذاکرات دومرحله‌ای این کنفرانس شرکت داشتند. این چهار دولت سرانجام به توافقهای متعددی رسیدند که متضمن پیشنهادهایی برای تأسیس یك سازمان بین‌المللی بود. به موجب این پیشنهادات، شورای امنیت رکن اصلی سازمان ملل متحد را تشکیل می‌داد که پنج قدرت بزرگ، یعنی آمریکا، بریتانیا، چین، شوروی و فرانسه می بایستی در آن نمایندگی دائم داشته باشند. ولی در مورد نحوه رأی گیری در شورای امنیت توافقی بین اعضای شرکت کننده درکنفرانس حاصل نشد.

این مسأله همراه با سایر مسائل در «کنفرانس یالتا» که در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۴۵ با شرکت روزولت، چرچیل، و استالین تشکیل گردید، مورد بحث قرار گرفت. در گزارشی که پس از این کنفرانس منتشر شد. رهبران سه کشور اعلام نمودند باید در

اسرع وقت یك سازمان بین‌المللی عمومی تأسیس گردد و همچنین باید کنفرانسی با شرکت ملل متحد در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو تشکیل شود تا منشور این سازمان را طبق روشهایی که در مذاکرات دوستانه «دامبارتن اوکس» پیشنهاد شده است، تهیه کنند.

پیش از آغاز کنفرانس سانفرانسیسکو، پیشنهادهای کنفرانس دامبارتن اوکس به طور جداگانه و مشترکاً توسط ملتهای جهان مورد بحث ومطالعه قرار گرفت. در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۴۵، نمایندگان پنجاه کشور، منجمله ایران، برای شرکت در «کنفرانس ملل متحد درباره سازمان بین‌المللی» در سانفرانسیسکو گردآمدند. این نمایندگان منشور ۱۱۱ ماده‌ای ملل متحد را براساس پیشنهادات کنفرانس دامبارتن اوکس، موافقتنامه یالتا، و اصلاحاتی که از جانب کشورهای مختلف پیشنهاد شده بود، تنظیم کردند. این منشور در ۲۵ ژوئن به اتفاق آرا توسط نمایندگان به تصویب رسید. ولی پس از تسلیم سند تصویب آن از جانب آمریکا، بریتانیا، چین، شوروی، فرانسه و اکثریت امضا کنندگان، سرانجام در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ قوت اجرایی یافت.

دولت ایران نه تنها از نخستین امضا کنندگان و از مؤسسین سازمان ملل بود، بلکه از همان بدو تأسیس تاکنون یك هیأت نمایندگی دائمی در این سازمان نیز داشته است.

هیأت نمایندگی و تسهیلات موجود

به علت کثرت و تنوع وظایف در سازمان ملل (چنانچه در قسمت بعد اشاره خواهد شد)، هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران مجبور به استفاده از همکاری دو گروه مختلف است: اعضای ثابت و مأموران موقت.

اعضای ثابت هیأت نمایندگی بر دو دسته‌اند: یك گروه مرکب از اعضای شاغل وزارت امور خارجه است که از طرف وزارت متبوع معمولاً برای حداکثر چهار سال به محل مأموریت اعزام می‌شوند. از اعضای این طبقه فعلاً هشت نفر در این نمایندگی به خدمت مشغولند. و قرار است در آینده نیز بر تعداد آنها افزوده شود. گروه دیگر کسانی هستند که با رعایت شرایط لازم در محل هیأت نمایندگی به عنوان کارمند محلی و بر حسب نیاز به صورت تمام وقت استخدام شده‌اند. در این دسته نیز فعلاً یازده نفر به انجام وظیفه گوناگون اشتغال دارند.

مأموران موقت نیز به دو دستهٔ مختلف تقسیم می شوند: یك گروه متشکل از عضای شاغل وزارت امور خارجه است که هر ساله باتوجه به نیازهای فصلی و وناگون هیأت نمایندگی در سازمان ملل از طرف وزارت متبوع به محل مأموریت اعزام ی گرذند. تعداد افراد این گروه و مدت مأموریت آنها چندان مشخص نیست و معمولاً ِحسب مورد و کیفیت وظایف مأموریت مربوطه تغییر می کند.

گروه دیگر از مأموران موقت شامل دانشجویان زبده سال آخر دانشکده روابط ین الملل است که هر ساله تعداد محدودی از آنها جهت کارآموزی برای شرکت در بلسات مجمع عمومی و کمیته‌های مختلف آن از جانب وزارت امور خارجه به این ماینندگی اعزام می شوند.

این هیأت نمایندگی، اعم از اعضای ثابت و مأموران موقت، جمعاً از تسهیلات یر برخوردار است: محل اداری نمایندگی در یك مجموعه استیجاری در طبقه سی و بهارم یك ساختمان در نزدیکی سازمان ملل واقع شده است. به علت اجاره سنگین، مهوری اسلامی ایران چندی پیش در صدد خرید یك محل مناسب برای مقر هیأت ماینندگی برآمد، ولی دولت آمریکا مانع ازاین اقدام شد.

رزیدانس (یا اقامتگاه) که در تملك جمهوری اسلامی است، یك ساختمان ۵ طبقه ستقل و دارای کلیه تسهیلات لازم برای زندگی موقت و دائم است. هر ساله با اسکان ادن عده زیادی از مأمورین موقت در رزیدانس، مبالغ هنگفتی در هزینه‌های جاری زارت امور خارجه صرفه‌جویی می شود. (به علت اجارهٔ بسیار سنگین محل هیأت ماینندگی، جمهوری اسلامی ایران چندی قبل در صدد برآمد هیأت را به یکی ازطبقات زیدانس منتقل سازد. ولی متأسفانه با مخالفت دولت آمریکا روبرو شد).

علاوه بر محل اداری و رزیدانس، هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی فعلاً سه ستگاه اتومبیل و یك دستگاه وانت نیز برای تسهیل در انجام وظایف محوله در اختیار ارد.

ظایف

وظایف هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل با وظایف سفارت ران در یك کشور خارجی بکلی تفاوت دارد. وظایف هر سفارتخانه عمدتاً به روابط

سیاسی و بعضاً اقتصادی و یافرهنگی بین دو کشور محدود می گردد. اما وظایف و فعالیتهای سازمان ملل آنچنان پیچیده و گسترده است که نه تنها روابط سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، وغیره میان همه کشورهای جهان، بلکه کلیه عوامل مؤثر در طول حیات کلیه جانداران و گیاهان و نسلهای آینده آنها، کلیه عوامل مؤثر در حال و آینده محیط زیست، حال وآینده علوم و تکنولوژی و حتی مسائل مربوط به ماورای جو را نیز در برمی گیرد.

بنابراین، شناخت وظایف و مسؤولیتهای هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد مستلزم کسب حداقل یك آشنایی کلی با ارگانها و وظایف مختلف این سازمان و کارگزاریهای متعدد وابسته بدان است. همین جا لازم به تذکر است که چنانچه خواهیم دید، یکی از ارگانهای اصلی سازمان ملل و کلیه آژانسهایی که در رابطه با این سازمان فعالیت دارند. در کشورهای مختلف پراکنده اند. معهذا اقدامات آنها نهایتاً بر نحوه فعالیت ارگانهای اصلی مستقر در نیویورك و نتیجتاً بر وظایف و فعالیتهای هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در این سازمان تأثیر می گذارد.

منشور سازمان ملل (که در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ به تصویب نهایی رسید) شش ارگان اصلی را با وظایف مختلف برای سازمان ملل متحد تعیین کرده است:

۱ـ مجمع عمومی
۲ـ شورای امنیت
۳ـ شورای اقتصادی و اجتماعی
۴ـ شورای قیمومت
۵ـ دیوان بین المللی دادگستری
۶ـ دبیرخانه سازمان ملل

۱ـ مجمع عمومی

مجمع عمومی مهمترین ارگان سازمان ملل و شامل کلیه اعضای این سازمان است. اگر چه مجمع عمومی دارای اختیارات وقدرت اجرایی محدودی است، اما مسائلی را که می توان درآن مطرح ساخت، تقریباً نامحدود است. چون پرداختن به جزئیات مسائلی که در حیطه وظایف مجمع عمومی قرار دارد. در جلسات عمومی که با

کت کلیه اعضا تشکیل می شود، ممکن نیست. لذا اکثر آنها را به کمیته های مختلف
. ارجاع می کنند تا پس از بررسی کامل، پیش نویس قطعنامه و تصمیمات خود را
ت تصویب نهایی به مجمع عمومی ارائه دهند:

کمیته اول: برای امور خلع سلاح و مسائل مربوط به امنیت بین المللی

کمیته دوم: برای امور مالی و اقتصادی

کمیته سوم: برای امور اجتماعی، فرهنگی، و بشردوستانه (حقوق بشر)

کمیته چهارم: برای مسائل مربوط به استعمارزدایی

کمیته پنجم: برای امور اداری و بودجه سازمان ملل

کمیته ششم: برای امور حقوقی

کمیته ویژه سیاسی: برای امور سیاسی

هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران بیشترین فعالیت خود را در رابطه با این
یته های هفتگانه انجام می دهد. به علت اهمیت و گستردگی مسائل مطروحه، هر ساله
گام تشکیل مجمع عمومی عده ای از کارشناسان ادارات ذیربط وزارت امور خارجه
عنوان مأمور موقت به این نمایندگی اعزام می شوند تا در انجام وظایف محوله با
ضای هیأت نمایندگی همکاری کنند. دانشجویان اعزامی نیز ضمن همکاری در
نه های مختلف تجارب فراوانی کسب می کنند که در ایفای مسؤولیتهای آینده کمك
وانی به آنها خواهد کرد.

. شورای امنیت

طبق منشور سازمان ملل، شورای امنیت مسؤولیت اصلی حفظ صلح و امنیت
ن المللی را برعهده دارد. سایر ارگانهای سازمان ملل فقط می توانند به کشورهای
ںو توصیه هایی بکنند، اما شورای امنیت می تواند تصمیم هایی اتخاذ کند که طبق مفاد
نور، کشورهای عضو ملزم به رعایت آنها هستند.

هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در کلیه فعالیتهای شورای امنیت شرکت
د. تقاضای تشکیل اجلاس فوری شورا جهت رسیدگی به سرنگونی هواپیمای
افری ج.ا.ا. توسط نیروی دریایی آمریکا در خلیج فارس و همچنین پیگیری
.امهای مربوط به قطعنامه ۵۹۸ که پس از پذیرش توسط ایران به اجرا درآمد و به

برقراری آتش‌بس میان ایران و عراق انجامید. از جمله فعالیتهای فشردهٔ اخیر هیأت نمایندگی در محدوده وظایف خود در سازمان ملل بوده است.

۳ـ شورای اقتصادی و اجتماعی (ECOSOC)

این شورا متشکل از ۵۴ عضو است که ۱۸ عضو آن هر ساله برای یك دوره سه ساله انتخاب می‌شوند. شورای اقتصادی و اجتماعی جهت هماهنگ ساختن فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل در رابطه با کارگزاریها و مؤسسات تخصصی مختلف به وجود آمده است. این شورا هر ساله دو اجلاس یك ماهه، یکی در نیویورك و دیگری در ژنو برگزار می کند.

شورای اقتصادی و اجتماعی وظایف خود را از طریق کمیسیونها، کمیته‌ها و دستگاههای فرعی مختلف به شرح زیر انجام می‌دهد:

الف ـ شش کمیسیون موظف: شامل کمیسیون آمار، کمیسیون جمعیت، کمیسیون توسعه اجتماعی، کمیسیون حقوق بشر، کمیسیون مقام زن، و کمیسیون مواد مخدر.

ب ـ پنج کمیسیون منطقه ای: شامل کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آفریقا (مستقر در آدیس آبابا، اتیوپی). کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان برای آسیا و خاوردور (مستقر در بانکوك ـ تایلند). کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای اروپا (مستقر در ژنو ـ سوئیس). کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آمریکای لاتین و منطقه کارائیب (مستقر در سانتیاگو ـ شیلی). و کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل برای آسیای غربی (مستقر در بغداد ـ عراق).

ج ـ شش کمیسیون دائمی: شامل کمیته برنامه و هماهنگی، کمیته منابع طبیعی، کمیته سازمانهای غیردولتی و مذاکره با آژانسهای بین الدولی. کمیسیون شرکتهای فراملیتی، و کمیسیون اسکان بشر.

د ـ تعدادی سازمانهای تخصصی: در زمینه‌های کنترل و جلوگیری از جنایت، برنامه‌ریزی برای توسعه، و همکاری بین المللی درامور مالیاتی و حمل و نقل مواد خطرناك.

شورای اقتصادی و اجتماعی با بیش از ۶۰۰ سازمان غیردولتی که درباره موضوعاتی که به آنها مربوط و در صلاحیت شوراست، مشورت می کند. این

سازمانهای غیردولتی به سه دسته مختلف تقسیم می شوند:
الف ـ آنهایی که اساساً دراغلب فعالیتهای شورا ذیعلاقه اند.
ب ـ آنهایی که فقط با پاره ای از فعالیتهای شورا سروکار دارند.
ج ـ آنهایی که می توانند به شورا کمك مهمی کرده و در فهرست مشاوران موردی قرار دارند.

هـ ـ **کارگزاریهای بین‌المللی:** این کارگزاریها سازمانهای خودمختار جداگانه ای به شمار می آیند که طبق موافقتنامه خاصی از طریق دستگاههای هماهنگ کننده شورای اقتصادی و اجتماعی با سازمان ملل متحد در ارتباط هستند و عبارتند از:

۱. سازمان بین‌المللی کار (ILO) (مستقر در ژنو ـ سوئیس)
۲. سازمان خواربار و کشاورزی ملل متحد (FAO) (مستقر در رم ـ ایتالیا)
۳. سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (UNESCO) (مستقر در پاریس ـ فرانسه)
۴. سازمان بهداشت جهانی (WHO) (مستقر در ژنو ـ سوئیس)
۵. سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری (ICAO) (مستقر در مونترال ـ کانادا)
۶. اتحادیه پست جهانی (UPU) (مستقر در برن ـ سوئیس)
۷. اتحادیه بین‌المللی مخابرات دور (ITU) (مستقر در ژنو ـ سوئیس)
۸. سازمان جهانی هواشناسی (WMO) (مستقر در ژنو ـ سوئیس)
۹. سازمان بین‌المللی دریایی (IMO) (مستقر در لندن ـ انگلیس)
۱۰. سازمان جهانی مالکیت فکری (WIPO) (مستقر در ژنو ـ سوئیس)
۱۱. صندوق بین‌المللی توسعه کشاورزی (IFAD) (مستقر در رم ـ ایتالیا)
۱۲. سازمان توسعه صنعتی ملل متحد (UNIDO) (مستقر در وین ـ اتریش)
۱۳. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) (مستقر در وین ـ اتریش)
۱۴. موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT) (مستقر در ژنو ـ سوئیس)
۱۵. صندوق بین‌المللی پول (IMF) (مستقر در واشنگتن دی.سی. ـ آمریکا)
۱۶. بانك جهانی: مرکب از سه مؤسسهٔ مالی زیر:
ـ بانك بین‌المللی توسعه و ترمیم (IBRD)
ـ انجمن بین‌المللی توسعه (IDA)

ـ بنگاه مالی بین المللی (IFC) (مستقر در واشنگتن دی.سی. ـ آمریکا)

برقراری ارتباط و همکاری بااین کمیته‌ها، کمیسیونها و کارگزاریها از طریق شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل. خصوصاً در مواردی که مستقیماً به منافع جمهوری اسلامی ایران مربوط می‌شود، بخش دیگری ازوظایف این هیأت نمایندگی را تشکیل می‌دهد.

۴ـ شورای قیمومت

این شورا رکن اصلی سازمان ملل متحد برای نظارت بر سرزمینهایی است که زیر نظر نظام قیمومت بین المللی قرار گرفته اند.

از مجموع ۱۱ سرزمینی که زیرنظر شورای قیمومت قرار گرفته بود، فقط یکی ازآنها باقی مانده است که هم اکنون توسط ایالات متحده اداره می‌شود. با کاهش یافتن کشورهای اداره کننده این سرزمینها، تعداد اعضای شورای قیمومت نیز به پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت (یعنی آمریکا. انگلیس. فرانسه. چین و شوروی) تقلیل یافته است.

چون مسائل مربوط به این شورا در شورای امنیت مطرح می‌شود، لذا مباحث مربوطه عنداللزوم با وظایف هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل نیز ارتباط پیدا می‌کند.

۵ـ دیوان بین المللی دادگستری

دیوان بین المللی دادگستری رکن اصلی قضایی سازمان ملل متحد است.

اگر چه مقر دیوان بین المللی دادگستری در شهر لاهه ـ هلند است. ولی چون زیرنظر سازمان ملل متحد انجام وظیفه کرده و ۱۵ قاضی آن توسط مجمع عمومی و شورای امنیت انتخاب می‌شوند، لذا هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران عنداللزوم موظف به شرکت در جلسات و تصمیم گیریهای مربوطه است.

۶ـ دبیرخانه سازمان ملل متحد

دبیرخانه دارای بیش از ۲۵ هزار کارمند زن و مرد از بیش از ۱۵۰ کشور مختلف

ست که همگی زیر نظر دبیر کل وظایف محوله را از طریق ادارات و دفاتر مختلف زیر نجام می‌دهند:

الف ـ ادارات دبیرکل، متشکل از چندین دفتر
ب ـ ۶ اداره گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و غیره
ج ـ اداره سازمان ملل متحد در ژنو
د ـ دبیرخانه کنفرانس سازمان ملل درباره تجارت و توسعه (UNCTAD)
هـ ـ ۶ دفتر جداگانه برای اداره ارکان فرعی سازمان ملل متحد:
ـ صندوق کودکان سازمان ملل متحد (UNICEF)
ـ برنامه عمران سازمان ملل متحد (UNDP)
ـ اداره کمیسر عالی ملل متحد برای پناهندگان (UNHCR)
ـ اداره معاضدت و کار ملل متحد برای پناهندگان (UNRWA)
ـ مؤسسه آموزشی و پژوهشی سازمان ملل متحد (UNITAR)
ـ سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل متحد (UNIDO)

هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران برای انجام وظایف و مسؤولیتهای خود بعضاً حتی در تماسهای مکرر روزانه با این دفاتر و ادارات دبیرخانه سازمان ملل است.

امید است همین شرح مختصر و کلی تفاوت فاحش میان وظایف و مسؤولیتهای سنگین هیأت جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل با وظایف و مسؤولیتهای یك سفارتخانه در یك کشور خارجی را تا حدودی روشن ساخته باشد.

سه نمونه از فعالیتهای مهم

در این هیأت نمایندگی، انجام وظیفه برای تك تك افراد به منزله ایفای تکلیف شرعی در جهت جلب رضایت خداوند است و بس. با این زمینه اعتقادی، کلیه همکاران در حد وسیع و توان خود حداکثر تلاش لازم را برای حفظ حقوق و منافع جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد انجام داده اند و نیازی برای تذکر وظایف انجام شده در خود احساس نمی کنند. معهذا، چون با توجه به دستور مقام وزارت، تذکراتی دراین زمینه جزء وظایف هیأت نمایندگی محسوب می گردد، لذا به سه نمونه از فعالیتهای مهم انجام در اینجا اشاره خواهد شد.

الف ـ چنانچه پیشتر نیز اشاره شد، هر ساله هنگام تشکیل مجمع عمومی، تعدادی از دانشجویان سال آخر دانشکده روابط بین الملل برای یك دوره کارآموزی سه ماهه به این نمایندگی اعزام می شوند.

اگر چه ثواب اصلی این اقدام برای رئیس فعلی دانشکده است که مبتکر آن بوده اند، اما هر ساله در طول اقامت دانشجویان در نیویورك، کلیه اعضای هیأت نمایندگی هر یك به سهم خود زمینه مناسبی را جهت حداکثر استفاده ازاین فرصت برای آنها فراهم ساخته و با همه آنها همچون عضو اصلی این نمایندگی رفتار کرده اند.

دانشجویان در این فرصت هر چند کوتاه ولی بسیار فشرده توانسته اند درزمینه های زیر تجارب گرانبهایی کسب کنند که در آینده برای آنها بسیار باارزش خواهد بود:

۱ـ حضور در مباحث مجمع عمومی و کمیته های مختلف آن که تقریباً در برگیرنده کلیه مسائل جهانی است.

۲ـ حضور در جلسات هفتگی نمایندگی که در آن اعضای هر کمیته ضمن استماع گزارشهای سایر کمیته ها، گزارشی از فعالیتهای هفتگی کمیته خود را نیز به جلسه ارائه می داد.

۳ـ شرکت در مباحث جلسات هفتگی جهت تجزیه و تحلیل مسائل جاری کمیته و ارائه نظرات و پیشنهادات.

۴ـ تهیه گزارشهای روزانه ازمواد مختلف مطروحه در مجمع عمومی و مذاکرات جاری در کمیته های مجمع عمومی.

۵ـ مطالعه و بررسی متون انگلیسی سخنرانیها، پیش نویسها، و قطعنامه ها و آشنا شدن با زبان خاص دیپلماتیك.

۶ـ تمرین زبان در یك محیط کاملاً طبیعی و تخصصی از طریق استماع سخنرانیها و مباحث، شرکت در مباحث و تهیه سخنرانی به زبان خارجی.

۷ـ مذاکره و فعالیت برای تهیه پیش نویس یك قطعنامه با همکاری سایر کشورها پیرامون موارد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی در جهت شناساندن اهداف جمهوری اسلامی ایران و در نهایت آشنا شدن با روش صحیح جلب حمایت نمایندگان سیاسی کشورهای دیگر.

ب ـ سازمان ملل متحد هر ساله حدود سه ماه (از نیمه دوم سپتامبر تا اوایل دسامبر) اجلاس مجمع عمومی را با شرکت کلیه اعضا برگزار می کند. در چهل و سومین اجلاس مجمع عمومی امسال کارمندان این نمایندگی با همراهی هیأت اعزامی ازطرف وزارت امور خارجه در چهارچوب و تقسیم بندیهای تعیین شده در امور جاری جلسات کمیته ها و مجمع عمومی شرکت داشته اند. در اجلاس چهل و سوم مجمع عمومی سال ۱۹۸۸(۱۳۶۷) کار کمیته‌ها به شرح زیر انجام گرفت:

کمیته اول: این کمیته مسائل سیاسی و امنیتی از جمله تقلیل تسلیحات و خلع سلاح را به طور کلی دنبال می نماید.

در این کمیته ۲۶ موضوع تحت عناوین مختلف مورد بررسی قرار گرفت و گزارش نهایی از طریق رئیس کمیته مذکور به اطلاع مجمع عمومی برای تصمیم گیری نهایی ارسال شده است. حجم کار سنگین این کمیته و گزارشهای مفصلی که نمایندگی ج.ا.ا. پیرامون موضوعات مختلف تهیه نموده جهت اطلاع ادارات مربوطه ارسال شده است.

لازم به یادآوری است که هیأت نمایندگی ج.ا.ا. دراین کمیته امسال یکی از فعالترین هیأتهای کشورهای عضو سازمان ملل محسوب شد، بطوری که در مواردی از قبیل خلع سلاح و استفاده از سلاحهای شیمیایی با ایراد نطقهای پرشور و مستدل موفق شد نظرات ج.ا.ا. را در پیش نویس قطعنامه های این کمیته ملحوظ دارد.

کمیته ویژه سیاسی در این کمیته مسائلی شامل برخی امور سیاسی و بررسی موضوعاتی از قبیل آپارتاید، فلسطین و آفریقای جنوبی را عهده دار می باشد.

در کمیته مذکور ۱۰ موضوع تحت عناوین مختلف مورد بررسی قرار گرفت و باتوجه به حساسیت هیأت ج.ا.ا. به مسائلی که در این کمیته قرار داشت، هیأت نمایندگی ایران سخنرانیهای متعددی درمورد اهداف ج.ا.ا. در حمایت از مبارزه با آپارتاید، اشغال سرزمینهای فلسطین و رژیم آفریقای جنوبی ایراد کرد.

هیأت نمایندگی ج.ا.ا. در این کمیته گزارشهای مفصلی را تهیه و به ادارات مربوطه ارسال داشته است.

اضافه می شود گزارش نهایی این کمیته برای رأی نهایی به مجمع عمومی چهل و سه ارائه شد.

کمیته دوم: در این کمیته مسائل اقتصادی و مالی، پروژه های مختلف بازسازی و

توسعه در کشورهای جهان سوم و کمکهای فنی سازمان ملل بررسی می گردد. در این کمیته ۸ موضوع تحت عناوین مختلف مورد بررسی قرار گرفت.

در اجلاس چهل و سوم این کمیته، هیأت نمایندگی ج.ا.ا. ضمن استقبال از همکاریهای اقتصادی و فنی بین اعضا برای پیش‌گیری از بلایای طبیعی ازقبیل ضایعات کشاورزی و دامپروری پیشنهادهایی ارائه داد. گزارش نهایی این کمیته به مجمع عمومی چهل و سه ارائه گردید. یادآوری می گردد که هیأت ج.ا.ا. گزارشهای مفصلی در کمیته تهیه و به ادارات مربوطه ارسال داشته است.

کمیته سوم: این کمیته وظیفه بررسی و تصمیم گیری در خصوص مسائل فرهنگی، انسانی و اجتماعی کشورهای عضو سازمان ملل را در چهارچوب اصول شناخته شده بین‌المللی عهده‌دار می باشد. به طور کلی این کمیته یکی از ابزارهای اشاعه اصول فرهنگی و اجتماعی غرب در مقابل سایر کشورهاست. لذا شناخت دقیق برنامه‌های کمیته مذکور و برنامه‌ریزی در جهت اهداف ج.ا.ا. یکی از دشوارترین وظیفه اعضای هیأت نمایندگی در طول سال بویژه در دوران شروع این کمیته در جلسات سالانه مجمع عمومی می باشد.

در این کمیته دراجلاس چهل و سوم حدود ۲۲ موضوع تحت عناوین مختلف مورد بررسی قرار گرفت. هیأت نمایندگی ج.ا.ا. به خاطر طرح سیاسی قضیه پیش‌نویس قطعنامه به اصطلاح حقوق بشر در ایران با بانیان آن در طول جلسات کمیته مذکور با نطقهای متعدد سعی در افشاگری ماهیت گروهکها و فرقه بهائیت و کشورهای طرفدار آنان نمود. هیأت نمایندگی ج.ا.ا. در سال جاری با دقت و ظرافت خاصی موفق شد به اکثریت کشورهای عضو سازمان ملل ثابت نماید که مسأله حقوق بشر یك حرکت سیاسی علیه حاکمیت ج.ا.ا. است و نقض به اصطلاح حقوق بشر در ایران اهرمی برای فشار محسوب می گردد.

کمیته سوم پس از بررسی موضوعات مربوطه نظرات اکثریت کمیته را برای تصویب نهایی به مجمع عمومی ارائه کرد. یکی از قطعنامه‌هایی که در این کمیته به تصویب رسید و مجمع عمومی نیز آن را به توصیه این کمیته تصویب نمود، قطعنامه‌ای درباره به اصطلاح عدم رعایت حقوق بشر در ج.ا.ا. بود.

کمیته چهارم: این کمیته مسائل مربوط به استعمارزدایی و تبعیض نژادی در

آفریقا، محکومیت رژیم آفریقای جنوبی و آپارتاید را بررسی می کند. بعلاوه بر اجرای اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و سرزمینهای کوچك و تحت سلطه استعمار و به طور مشخص نامیبیا نیز نظارت دارد. برنامه آموزش و تعلیم و تربیت برای جنوب آفریقا و همکاری دولتها برای انتقال اطلاعات مربوط به سرزمینهای غیر مستقل نیز در چهارچوب کار این کمیته است.

کمیته فوق الذکر در مجمع عمومی چهل و سه پیرامون حدود ۱۰ موضوع مختلف در چهارچوب کاری به بررسی پرداخت تصمیم های اتخاذ شده از طرف کمیته چهارم در مجمع عمومی مطرح و به تصویب نهایی رسید.

هیأت ج.ا.ا. به خاطر طرفداری از حقوق مردم مستضعف جهان و به عنوان یکی از اعضای کمیته ویژه ۲۴ نفره برای اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار. فعالیت خود را در این کمیته ادامه می دهد.

کمیته پنجم: این کمیته مسائل اداری و مالی سازمان ملل متحد و به عبارت دیگر کلیه مسائل مربوط به بودجه. پرسنل، مخارج، سهمیه کشورهای عضو، و بررسی و تصویب اولیه کلیه قطعنامه های مطروحه در سایر کمیته ها که بار مالی داشته باشند از جمله امور محوله به کمیته پنجم را عهده دار می باشد. همچنین در راستای وظایف خود این کمیته گزارشهای مربوط به کمیته سهمیه ها، کمیته کنفرانسها و وضعیت صندوق مالی نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد و تعهد مالی هر یك از کشورهای عضو سازمان ملل متحد در قبال این صندوق را مورد بررسی قرار می‌دهد. ضوابط و مکانیزم های تعیین سهمیه کشورهای عضو در قبال ارگانهای مختلف سازمان ملل متحد نیز از جمله وظایف این کمیته به شمار می‌رود.

هیأت ج.ا.ا. با توجه به انتخاب شدن در مقام معاونت این کمیته برای مجمع عمومی چهل و سه، بار سنگینی را عهده دار بود و در تصمیم گیریهای نهایی نقش مؤثری ایفا نمود.

به طور کلی ۱۷ موضوع مختلف در چهارچوب کاری این کمیته در مجمع عمومی چهل و سه مورد بررسی قرار گرفت. این کمیته از لحاظ کاری یکی از پرکارترین و طولانی ترین کمیته های مجمع عمومی محسوب می شود. شرکت کنندگان در این کمیته بیش از کمیته های دیگر می بایست به اصول فنی کار این کمیته آشنایی داشته باشند.

مجمع عمومی چهل و سه آخرین قطعنامه‌های دریافتی از کمیته پنجم را در روزهای آخر به تصویب رساند.

کمیته ششم: این کمیته معروف به کمیته حقوقی سازمان ملل است. به طور کلی در این کمیته اعضای سازمان ملل اصول و اهداف و منافع خود را در قالب حقوقی و به استناد حقوق بین الملل توجیه و یا دنبال می کند.

در مجمع چهل و سه هیأتهای شرکت کننده اعضای سازمان ملل در کمیته مذکور پیرامون ۱۴ موضوع مختلف به بحث و بررسی پرداخته که در پایان کار کمیته این مواد برای تصویب نهایی به مجمع عمومی تسلیم شد. برای آشنایی بعضی از عناوین مطروحه به شرح زیر می باشد:

۱ـ بررسی اقدامات مؤثر برای افزایش حمایت. امنیت و ایمنی نمایندگیها و نمایندگان دیپلماتیك و کنسولی

۲ـ گزارش کمیته ویژه پیرامون منشور سازمان ملل و تقویت نقش این سازمان

۳ـ مفاهیم حقوقی نظام نوین اقتصاد بین الملل

۴ـ پیش نویس مواد مربوط به اصل ملتهای کاملة الوداد

۵ـ وضعیت پروتکل های منظم به کنوانسیون های چهارگانه ژنو راجع به حمایت از قربانیان جنگهای مسلحانه

۶ـ تهیه پیش نویس یك کنوانسیون بین المللی برای مبارزه با استخدام، استفاده، تأمین مالی و تربیت مزدوران

۷ـ جرایم علیه صلح و امنیت بشریت

در کمیته ششم هیأت نمایندگی ج.ا.ا. با تسلط و دقت کافی بر موضوعات مطروحه یکی از موفقترین اعضای سازمان ملل بود، بطوری که متن نطقهای ج.ا.ا. پیرامون موضوعات مختلف طرفداران زیادی داشت. باتوجه به اختصاصی بودن مطالب این کمیته لازمست هر ساله قبل از شرکت در جلسات این کمیته همانند مجمع عمومی چهل و سه کار زیادی روی مسائل مختلف انجام گیرد.

ج ـ سومین مجموعه از کارهای مهم این هیأت نمایندگی در زمینه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، مناقشه‌های کشورهای دیگر. برخورد تجاوزگرانه آمریکا علیه استقلال و تمامیت ارضی لیبی، تجاوز به آبهای خلیج فارس و سرنگونی هواپیمای

مسافربری ج.ا.ا. از طرف رژیم متجاوز آمریکا و خلاصه دنبال کردن مسایل مطروحه در شورای امنیت و جلسات مجمع عمومی بوده است که همگی و به دقت با هماهنگی با وزارت امور خارجه دنبال شد.

در سال ۶۷ شورای امنیت به دنبال شکایت یکی از اعضا پیرامون تظاهرات و قیام مردم فلسطین، قطعنامه ۵۹۸، سرنگونی هواپیمای ایرباس ج.ا.ا. و تجاوزات آمریکا علیه دولت و مردم لیبی جلسات متعددی تشکیل داده. که هیأت نمایندگی ج.ا.ا. برحسب وظیفه در این جلسات شرکت داشته و مواضع کشورمان را در موارد مختلف تشریح نموده است.

کار دیپلماسی در این نمایندگی به علت چند جانبه بودن آن به ابتکار، تجربه و تسلط وافر در امور مربوطه نیاز دارد. لذا در شرایط فعلی نمایندگان ج.ا.ا. با دقت و درك حساسیت موارد سعی فراوان نموده اند با استمداد از قدرت و قوت معنوی تجارب چندین ساله خود را برای پیاده کردن اهداف ج.ا.ا. به کار گیرند.



آلبومك عکس

می‌بخشید که در سفر آمریکا عکسی قابل عرضه فراهم نیامد. دوربین افتاد و شکست، فیلمها را آب برد، سار از درخت پرید(!) و... هر چه بود همین چند عکس اتفاقی بود که از باب خالی نبودن عریضه و برای نوعی تنوع عرضه می‌شود.

گرچه دوربین چنین و چنان شد، امّا نگاه دوربین را به کار گرفتم و الحق که به جای دوربین قلم شده، قلم دوربین شده، بخوبی به کار آمد. این است که تصویرهای اصلی را به مدد همان مدادالعلمای البته نه چندان دوربین و نه چندان نورافکنی که داشتم، درمتن یادداشتهای سفر، یعنی بر صفحات کتاب حاضر، پرتونگاری کرده‌ام. توضیحات اصلی این عکسها را نیز در متن کتاب خواهید یافت.

امّا پیشاپیش پوزش می‌طلبم ازاینکه جمال وجلال بندگان درهر تصویری، نخود هر آشی است. اولاً می‌دانید که ایرانیها عادتاً و برعکس دیگران، عکسی را که خودشان در آن نباشند قبول ندارند(!) ثانیاً حضور در تصویر، به هر حال سندی است برای اثبات اینکه یادداشتهای سفر آمریکا، یادداشتهای تخیّلی نبوده و سفر، سفر ژول ورنی نیست!



نیویورک ـ ۱۹۹۰ در محله معروف وال استریت، در جوار ساختمان بزرگ بورس بین‌المللی. شاید دربان، دوربین را سلاح سرقت پنداشته که چنین هراسان شده است؟ بر سر در ساختمان می‌خوانیم: NEW YORK STOCK EXCHANG



گاو(!). گاو مقدس، گاو پولادین قدرت. سمبل آمریکا؟ یا آمریکاو؟!



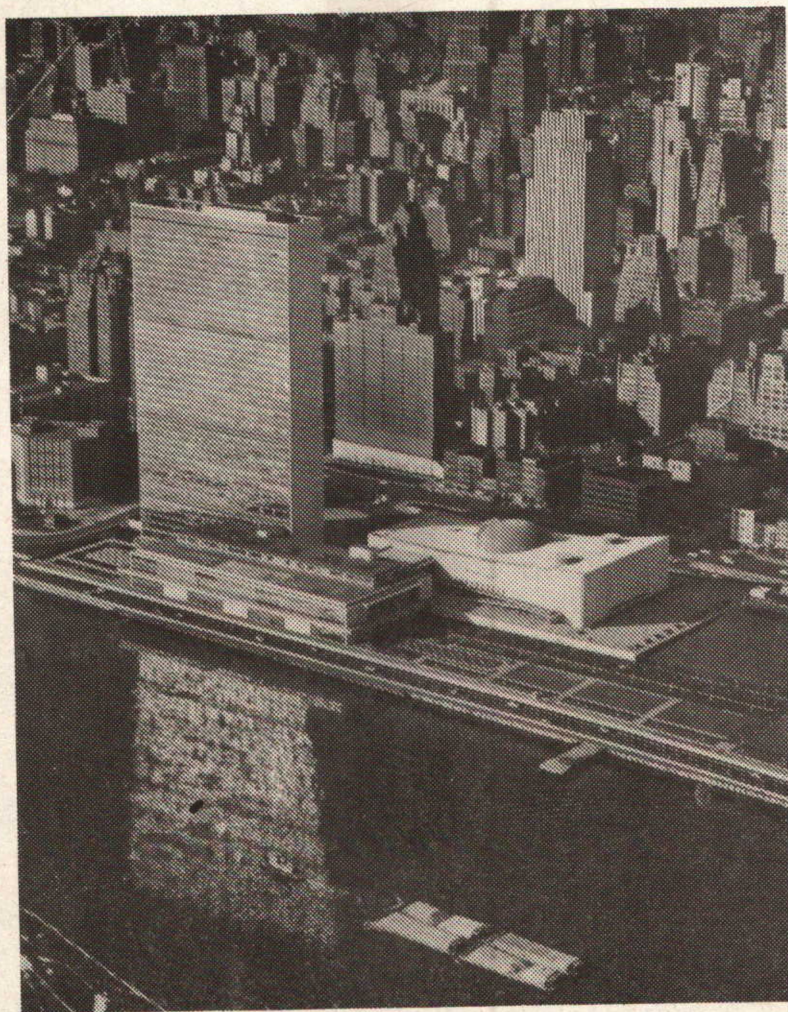
کمتر قابل تصور بود که درشکه هم در خیابانهای نیویورک، محلّی از إعراب داشته باشد! (محلّی از اَعراب، شاید! چون محلاّت عرب نشین هم دارد!) امّا به هر حال زندگی صنعتی، آمریکایی ها را به نهضتی که می توان آن را نوعی «بازگشت به درشکه!» نامید، متمایل کرده است. البته برای اثبات این ادعا که مثلاً اینجا «شاه عبدالعظیم تهران» نیست فقط یك سند درمتن تصویر وجود دارد.



تصویری از ساختمانهای مهمترین مرکز تجارت جهانی، از نگاه مجسمه، در بهترین چشم انداز. مجسمه معروف آزادی، مشعل گرفته در برابر ساختمانهای «وال استریت» و ساختمان دوقلوی ۱۰۷ طبقه‌ای. تهدید کننده به آتش افروختن، آیا؟!



تصویری از زندگی روزمره و منظره‌ای از خیابان پنجم نیویورک. اتومبیل سمت راست در واقع یک آپارتمانک ماشینی و متحرّک است با وسائل و تجهیزات لازم برای استراحت موقّت در فرصت ترافیک!



ساختمان سازمان ملل و نقشی که ـ می بینید ـ برآب زده است! ساختمانهای پشت سر انگار به این ساختمان اقتدا کرده اند. گویی بزرگترین قبرستان عمودی معاصر را در برابر چشم خویش داریم!



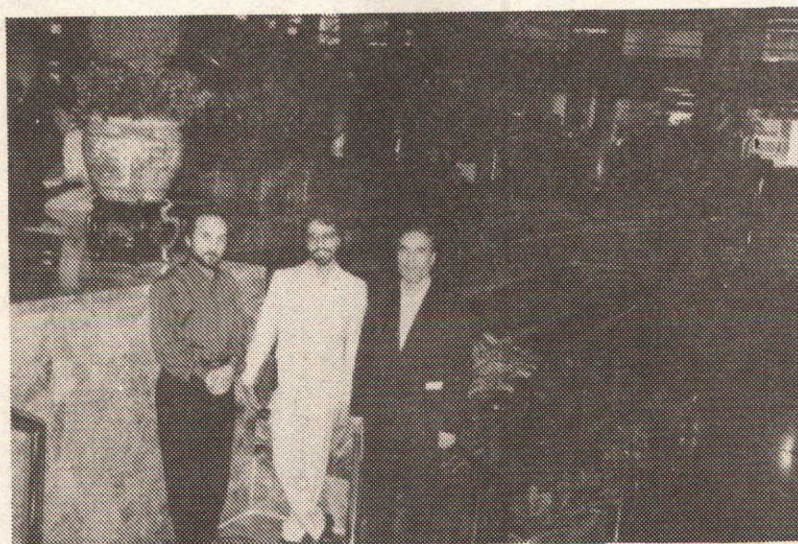
جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا، داگلاس هرد وزیر خارجه انگلیس و ادوارد شواردنادزه آخرین وزیر خارجه شوروی سابق (!)، در جلسه شورای امنیت، دستها را به علامت تأیید بالا برده اند. هم شواردنادزه و هم خاویرپرزدکوئیار دبیرکل سابق سازمان ملل، در بحر تفکر فرو رفته اند. هر آغازی را روزی پایانی هم هست؟



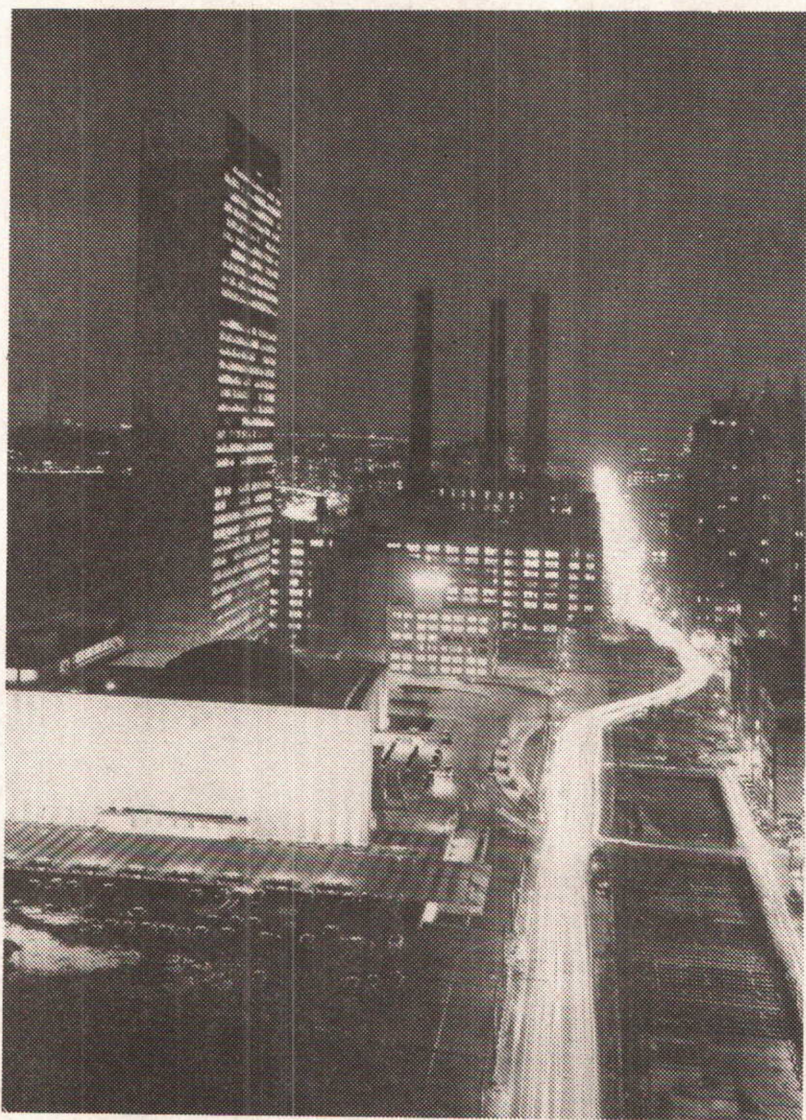
این هم تصویر داخل سالن تاریخی مجمع عمومی سازمان ملل یا بهتر است بگوییم سازمان دول!.... «تکیه» دولت. «تکیه»ی بین المللی روضه‌رانی و سخن‌خوانی!....



شورای امنیت معروف!- روزی که ما وارد این اتاق امنیتی شدیم دولت عراق با اشغال کویت، امنیت شورا را به خطر انداخته بود و لذا اعضای شورا سخت مشغول بودند به تصویب قطعنامهٔ....



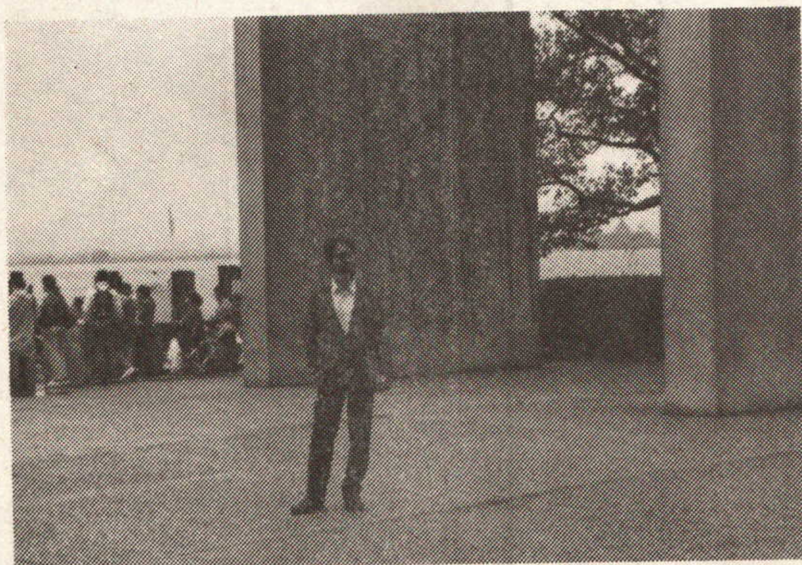
نیویورک، محلّه منهتن. در سالن هتل. همراه با دکتر مهدیزاده نماینده گناباد درمجلس و دوست مشترکمان خزاعی نماینده ایران در بانک جهانی. و هر سه، خراسانی.



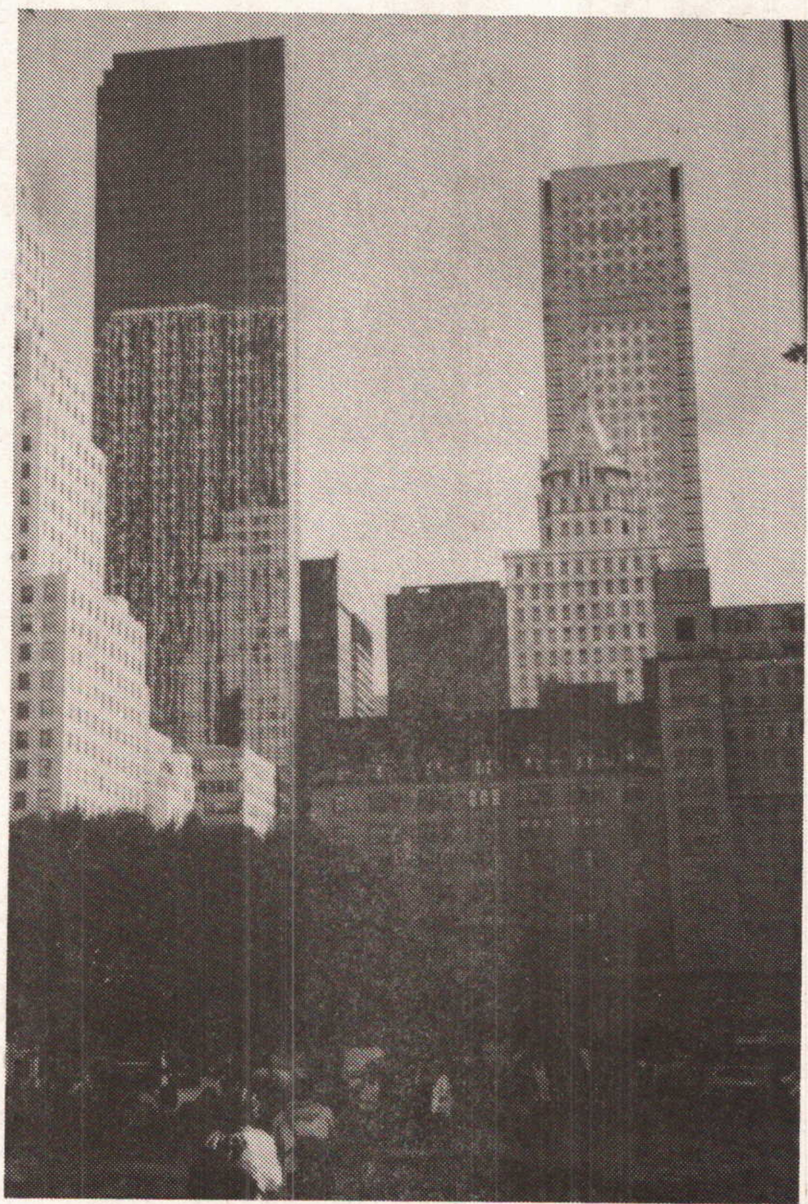
خیابان جلوی ساختمان سازمان ملل، اما در شب هنگام. خیابان از علایمی به قول ما «شبرنگ» پوشیده شده است. رودخانه‌ای یا اژدهایی در پیچ و تاب؟



موزه تاریخ طبیعی. هر چه می‌بینید طبیعی است، اما مصنوعی است(!) البته غیر از آن غریب بر فراز صخره (در کنار شیشه) نشسته، که حالش معلوم است.



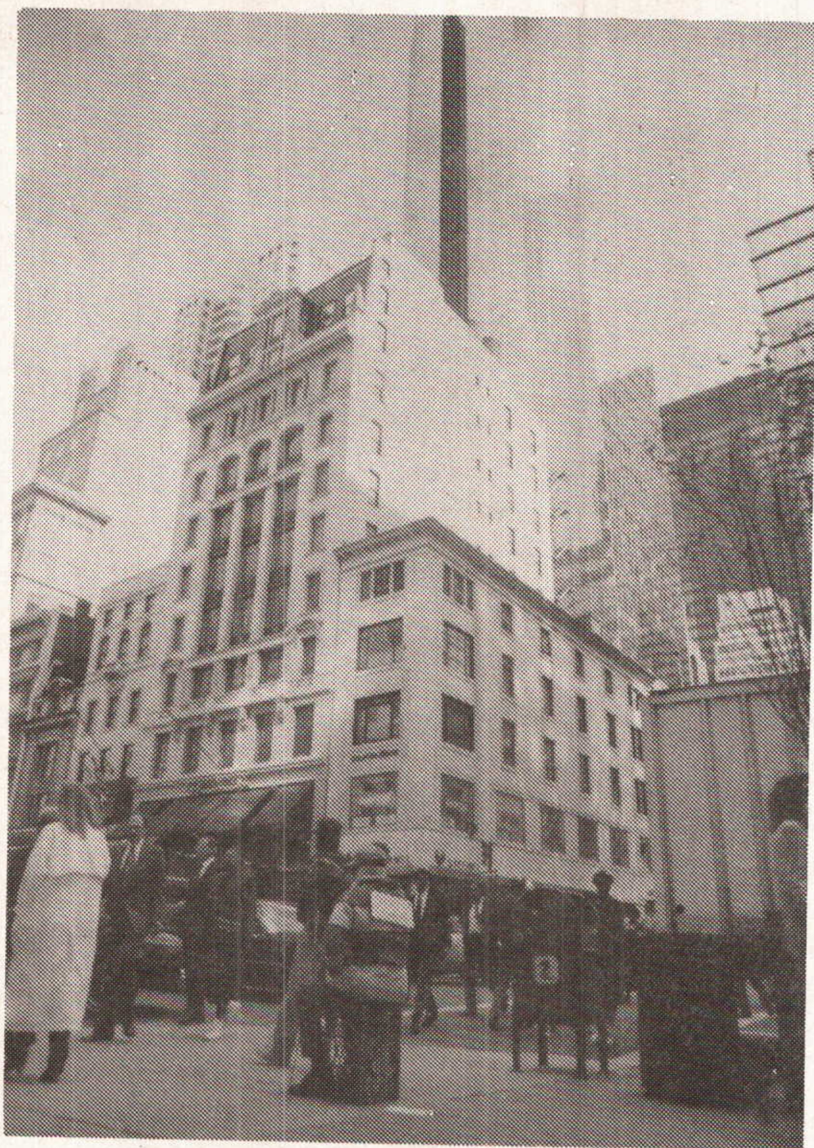
سنگ لوح(!). کتیبه اسامی کشته‌شدگان آمریکا در جنگ ویتنام. در کنار جزیره آزادی و هادسن‌ریور که به اقیانوس اطلس روان است. شهدای راه...؟



ببینید، آسمانخراشها با آفتاب خیابان چه کرده است؟ خیابان، شب است و آسمان، روز!



نیویورک، از عصر ناصرالدینشاه تاکنون، بزرگترین و نیرومندترین پل‌ها رادارد. گاهی پل‌هایی چند طبقه. انگار اسکلت ستون فقرات دایناسورها را بر روی هم نهاده باشند. این، البته فعلاً یك پل دو طبقه است.



گدایی مکتوب! گدا، کتیبه‌ای از سیاستهای مدوّن برای گدایی را تهیه و تنظیم کرده، بر پشت و روی خویش آویزان کرده است. چیزی که در خیابان‌های آمریکا فراوان دیدنی است. شاید این همان گدای معروفی باشد که وکیل گرفت و با استناد به اینکه گدایی هم شاخه‌ای از آزادی بیان است، شهردار نیویورک را در دادگاه محکوم کرد!



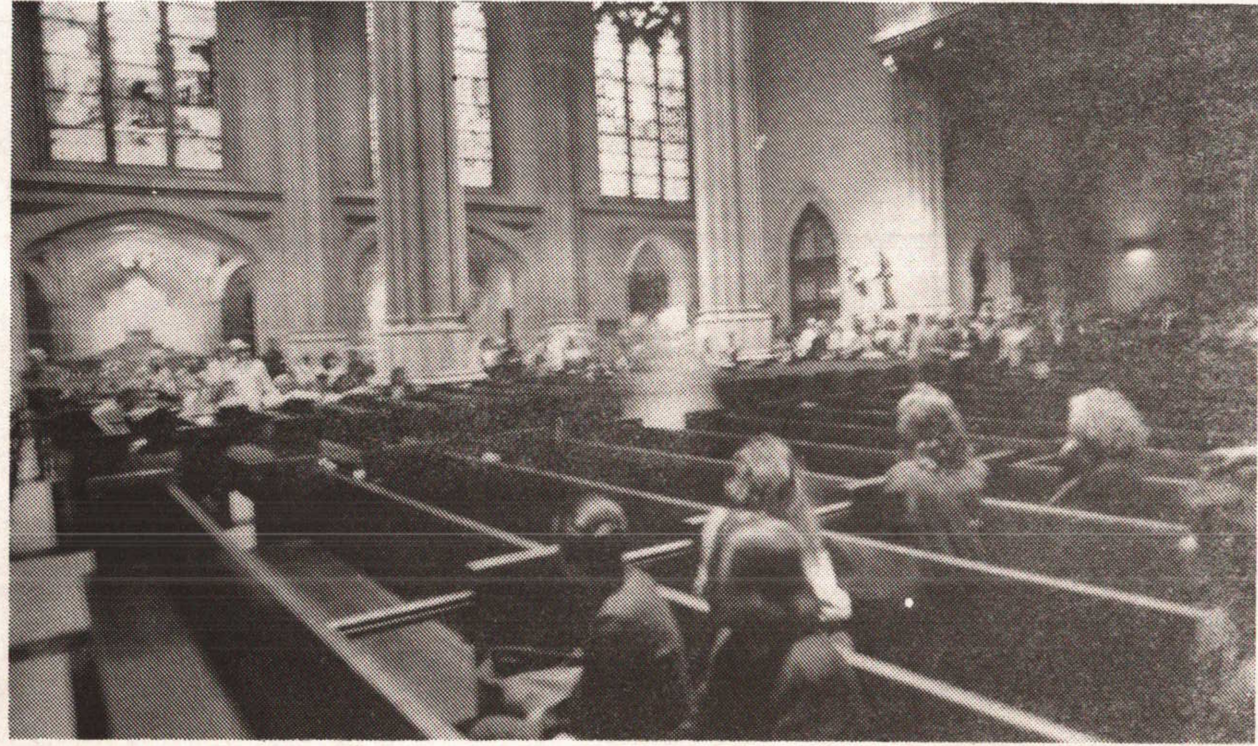
مجسمه‌ای در محوطه مقابل ساختمان «یو.ان.». لوله سلاح برگشته و گره خورده! «پیروزی آزادی بر استبداد»؟



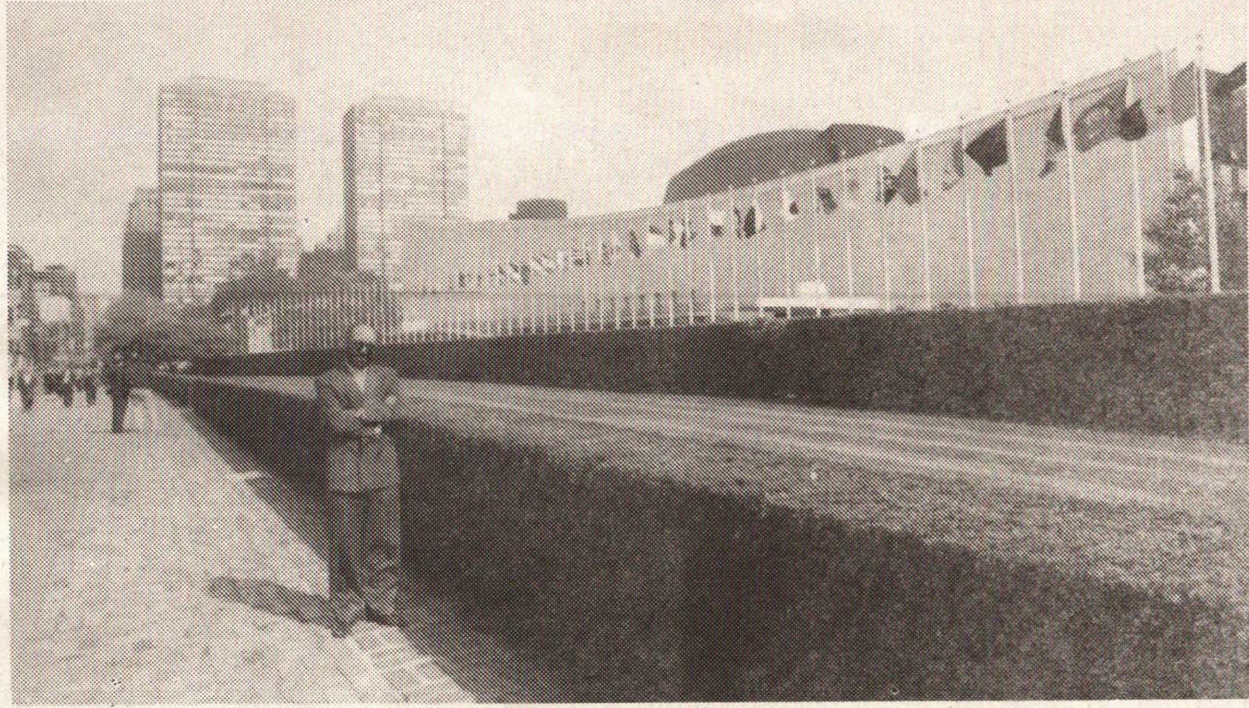
قسمتی از خیابان طولانی برادوی، باسیاهپوشی تکیه داده بر دیوار و نامه‌ای نهاده در کنار، که «مبتلای ایدزم. کمکم کنید.» چگونه؟!



نیویورک، شهر نژادهای مختلف است. خیابان پنجم، از مهمترین خیابانها است و درعین حال لبریز از آدمهای مومشکی آسیایی و آفریقایی و مختلط.
و موزیک، همچنان فصل مشترک و زبان مشترک آنها.



گوشه‌ای از داخل کلیسای سنت‌پاتریکس، باجمعی از مؤمنین و مؤمنات شیک و لوکس!



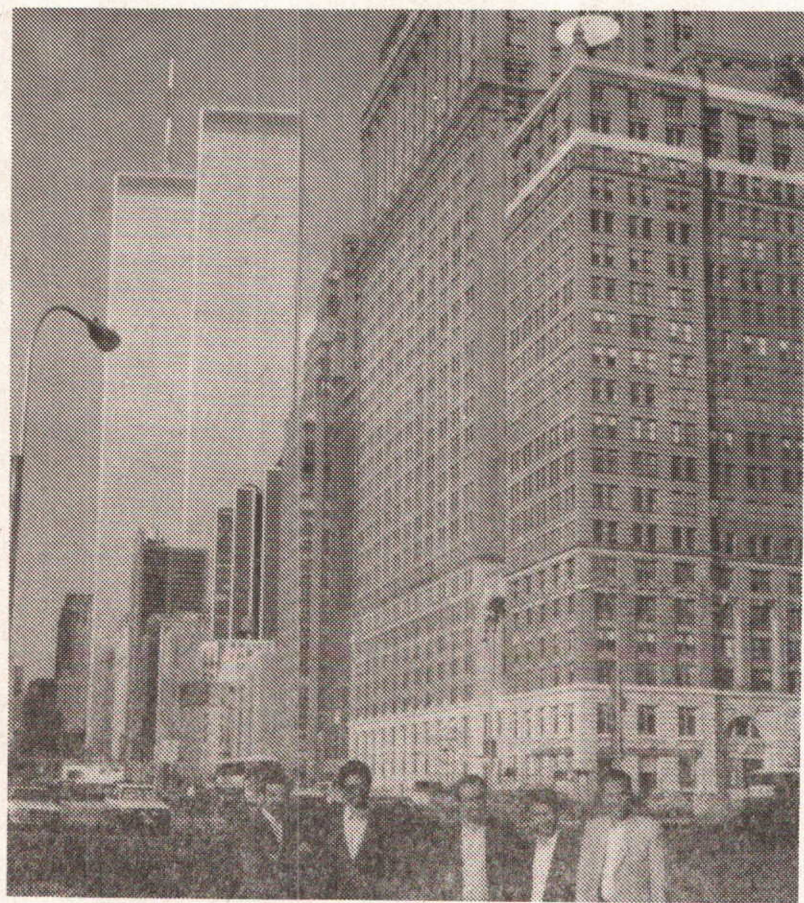
محوطه «سازمان ملل»، با پرچم‌های هر روز در حال افزایش. پیاده‌رو، با آجرهای بی‌قواره و زمختش انگار پیاده‌رو آغاز قرن شانزدهم است، که چنین سفت و سخت به پایان قرن بیستم چسبیده است! در آمریکا هم همه چیز قرار نیست سوپردولوکس باشد.



شغل آبرومند و به تعبیری تکدّی موزیکال!
می نوازند و پول می گیرند. در اینجا دسته موزیك سیاهان را می بینید.



مجسمه آزادی از پشت، با مجسمه زنده‌ای هم در جوار.



رو به دریا و جزیره «مجسمه آزادی»، پشت به ساختمانهای دوقلوی ۱۰۷ طبقه‌ای (مرکز تجارت جهانی)



یکی از مجسمه های نصب شده در پارک سازمان ملل (اهدائی روسها در سال ۱۹۵۹) مردی قوی اندام را نشان می دهد که شمشیری را در زیر ضربات چکش کج می کند. در ذیل آن نوشته اند: «ما شمشیرهایمان را می شکنیم تا آنها را به گاوآهن (خیش) تبدیل کنیم». تصویری که می بینید، وسط یکی از هنرمندان اهل قلم (با امضای ف ـ تمیمی) برای من فرستاده شده است. تصویری است رگرفته از کتابی در باب تاریخ آمریکا همراه با نوشته ای در ذیل آن از همان کتاب، که در واقع یه ای است منقول از انجیل:

«And they will have to beat their swords into plowshares and their spears into pruning shear».

و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه های خویش را برای ارّه ها خواهند شکست. اشعیاء ی، ۲:۴».

علوم می شود که روشنفکران روس علیرغم آن طوق لعنت ماتریالیسم که بر گردن انداخته بودند، به بات انجیل و تورات آشناتر بوده اند تا روشنفکران هموطن خودمان به آیات قرآن!



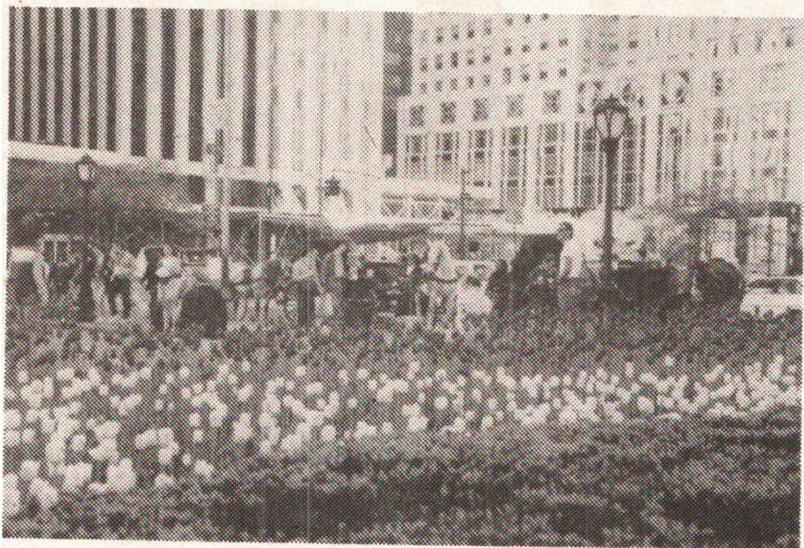
موشکی در حال انفجار؟! سوزنی در حال تزریق!؟ یا ساختمان معروف «امپایراستیت»؟



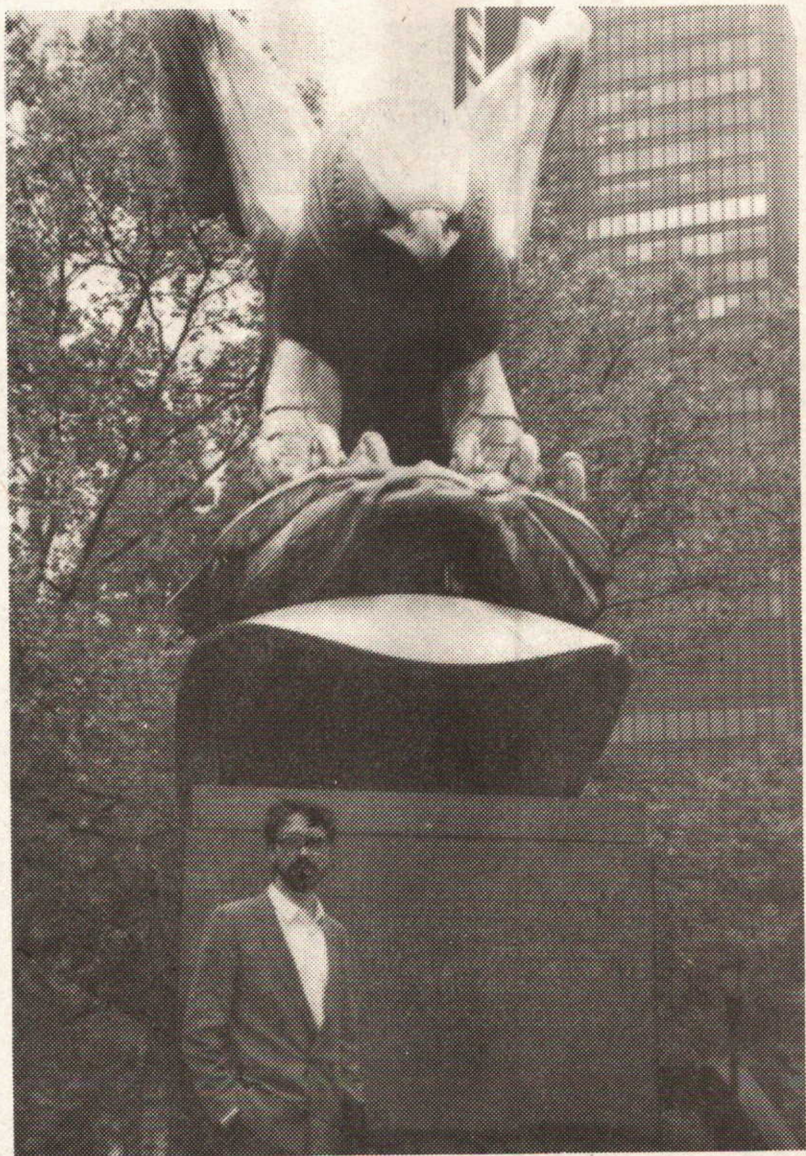
اینهم نمایی نزدیك از پایه‌های مجسمه آزادی. انگار آرامگاه کورش یا آرامگاه فردوسی را در زیر پا نهاده است. کشتی حمل مسافران در گوشه‌ای پهلو گرفته و جزیرهٔ پذیرای نخستین مهاجران در گوشه‌ای دیگر پنهان شده است.



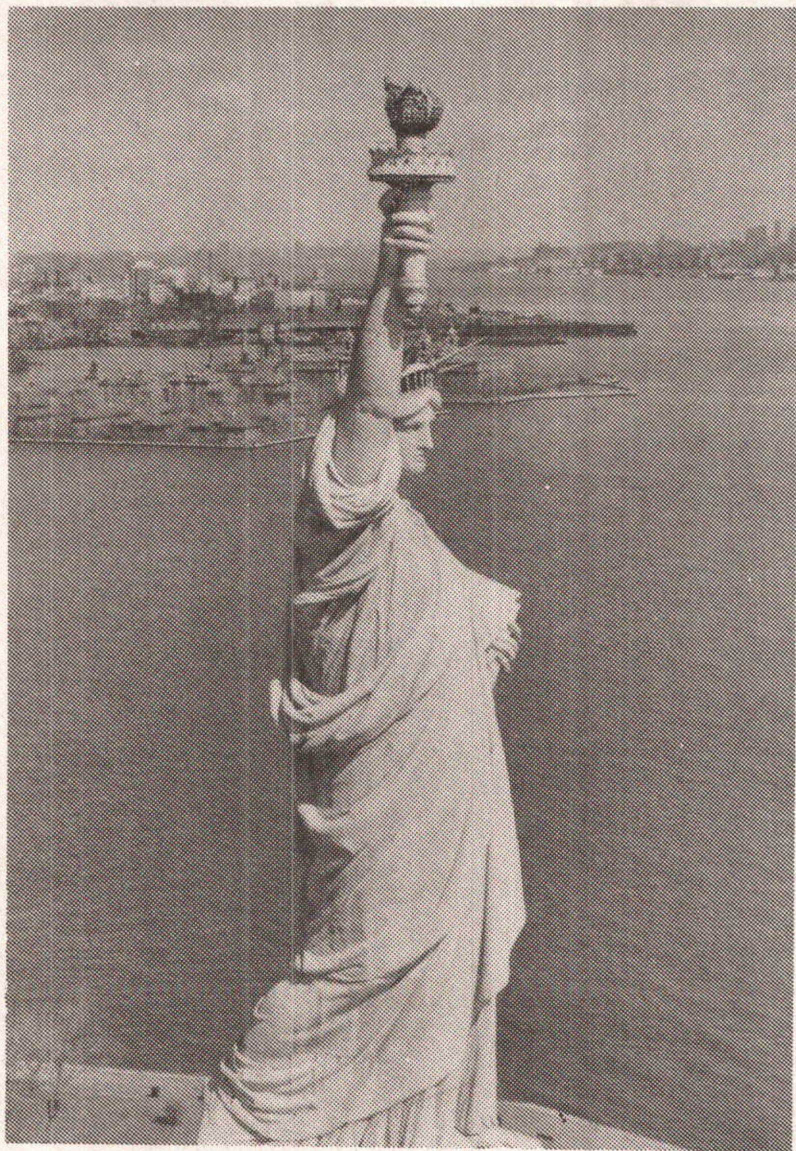
نیویورک دارای بخشهای مختلفی است. پلهای متعدد نیز ارتباط دهنده اند و عبور دهنده از روی جریان آبی که جزیرهٔ معروف و ماهی شکل منهتن (قلب نیویورک) را کاملاً محاصره کرده است.



آدم و آهن و اسب در جوار طبیعت لطیف و رنگارنگ و متواضعی که مقهور صنعت گردنکش آسمانخراش های یکرنگ شده است. البته همه جای نیویورک به این زیبایی نیست.



عقاب. مجسمه و نشان و تصویر و تابلو. همه جا در اشکال مختلف حضور دارد. یادآور سرودهٔ معروف ناصرخسرو، که: «روزی زسر سنگ، عقابی...». بر کناره اقیانوس آتلانتیك و به یاد یك شهروند خدمتگزار. غالباً در هر نقطه هر اتفاقی رخ داده باشد، به رسم بزرگداشت، نشانی نامدار بر آن نهاده‌اند.



مجسمه آزادی، نمای نزدیکتر. دانشجوهای ایرانی، سالها پیشتر، به نشانه اعتراض علیه سیاستهای دولت آمریکا، خود را از پنجره‌های کلاه خودِ(!) این مجسمه، آویزان کرده بودند. جزیرهٔ پذیرای نخستین مهاجران، در نزدیکی مجسمه قرار گرفته و اکنون به موزه یا معبد تبدیل شده است.